

به فرمان

اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی

شاهنشاه آریامهر

بنیاد فرهنگ ایران

ریاست افتخاری

علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران

نیابت ریاست

والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی

از جمله آثار مهم ذهن و اندیشهٔ ایرانی فلسفه و عرفان است. سهم بزرگی که ایرانیان در تاریخ فلسفهٔ اسلامی داشته‌اند بر اهل تحقیق پوشیده نیست. در این باب بسیاری از دانشمندان و محققان ایرانی و غیر ایرانی مطالب و مقالات فراوان نوشته‌اند. اما شاید هنوز حق این معنی چنانکه باید ادا نشده باشد. بیشتر حکیمان و عارفان بزرگ ایرانی اندیشه‌های خود را به زبان فرهنگی زمان خود، یعنی عربی نوشته‌اند و به این سبب غالباً به خطا، از جملهٔ متفکران عرب شمرده شده‌اند.

بسیاری از آثار این بزرگان که به زبان فارسی نوشته شده نیز هنوز صورت چاپ و انتشار نیافته است. و تحقیق دقیق در بارهٔ خصوصیات اندیشهٔ ایشان و آنچه در فرهنگ جهان اسلامی خاص ایرانیان بوده است نیز هنوز از جملهٔ کارهای ناکرده است.

به این سبب بنیاد فرهنگ ایران می‌کوشد که تا می‌تواند آثار متفکران ایران را از حکیم و عارف، آنچه به فارسی است و منتشر نشده یا نسخهٔ کامل و دقیقی از آن‌ها فراهم نیامده است با دقتی هر چه بیشتر تصحیح کند و در دسترس پژوهندگان بگذارد، و دربارهٔ آنچه به زبان عربی است، اگر لازم باشد متن‌ها را به فارسی نقل کند، یا دربارهٔ حاصل اندیشه‌های ایشان و خدمتی که به شناخت هستی و جهان کرده‌اند تحقیقی دقیق انجام دهد و در دسترس فارسی زبانان بگذارد. سلسلهٔ کتاب‌های «فلسفه و عرفان ایران» به این منظور به وجود آمده است.

دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران
دکتر پرویز خانلری

عرفان ایران «۱۳»

ابوحامد محمّد غزالی

ترجمهٔ

اِحیاءِ عُلوم الدّین

جلد دوّم: دنبالهٔ ربع عبادات

ترجمان

مُؤیّدالدّین مُحمّد خوارزمی

به کوشش

حُسین خدیوجم



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

فلسفه و عرفان ایران «۱۳»

ابوحامد محمّد غزالی

ترجمهٔ

اِحیاءِ عُلُوم الدّین

جلد دوّم: دنبالهٔ ربع عبادات

ترجمان

مؤیّدالدّین محمّد خوارزمی

به کوشش

حُسین خدیوجم



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

«۱۵۴»



از این کتاب

۱۲۰۰ نسخه درتابستان ۱۳۵۲ درچاپخانهٔ افق چاپ شد

فهرست مطالب

به یاد فرزند نامرادم «علی»
که نابه هنگام از خاکیان برید
و به افلاکیان پیوست ..

سخنی دیگر از مصحح

چه کردی؟ چه اندوختی؟ چه داری؟

این پرسش‌های سه‌گانه هنگامی در جان و دلم نمودار شد که چاپ این بخش رو به پایان بود، و نگارش تکمله‌ای بر پیشگفتار نخستین لازم می‌نمود. کوتاه‌ترین پاسخی که برای آگاهی توخوانندهٔ نکته‌یاب و آرامش خویشتن پیدا کرده‌ام این است که به‌گذشتهٔ محدودی که‌صرف این کار شد نگاهی دیگر بیفکنم.

آری، پس از انتشار نخستین مجلد از این کتاب، یازده ماه دیگر در صحبت مردمی‌شاد و افسرده، بانشاط و دل‌مرده، آسوده و آزرده به اجبار ـ باشتاب و بی‌درنگ ـ دنباله روکاروان زندگی شدم تا چاپ همهٔ «ربع عبادات» ـ چنین که می‌بینید ـ به انجام رسید.

به هنگام نگارش نخستین پیشگفتار، چون در دنیای خیال، تن پر توان بود و دل‌پرامید، از آنچه به تشخیص‌خودم لازم دیدم‌فهرست‌وار یادکردم تا اگر در پایان‌کار بخت یارشد و زندگی سازگار، سخن را با بحثی که در خور چنین کتابی بوده باشد دنبال کنم. اما سفری دور و دراز به‌کشور پهناور اتحاد جماهیر شوروی ـ که با نتیجه‌ای درحد خود دلخواه همراه بود ـ و دست یافتن به دو نسخهٔ دیگر از

«ربع عبادات» و از دست رفتن بیست و سه ساله فرزندم «علی» هر یك به تنهایی انگیزه‌ای شد که فرصت موجود را غنیمت شمارم و برای بیدار دلان حکایتی چند روایت کنم تا اگر در پایان چاپ این متن مجال سخن برجای نماند جای افسوس نباشد...

چاشتگاه روز ۲۲ مهر ماه سال گذشته به دعوت دانشگاه مسکو از راه هوا رهسپار کشور دوست و همسایهٔ ایران «اتحاد جماهیر شوروی» شدم و مدت ۶۶ روز در هوایی سرد و معتدل در شهرهای «مسکو و لنینگراد و باکو و دوشنبه و تاشکند» از دیدار مراکز فرهنگی و صحبت دانشوران رشته‌های مختلف برخوردار شدم.

در کتابخانهٔ ملی لنینگراد با نسخه‌ای از ترجمهٔ «ربع عبادات» احیاءعلوم الدین غزالی آشنا شدم که مشخصات آن ذیل شمارهٔ ۲۵۵ فهرست Dorn به نام «کتاب علم» یاد شده، ودرست نیست. چون خطای فهرست نگار در خاك خفته را برای کتابدار بخش نسخه‌های اسلامی یادآور شدم، و نسخه‌ای از چاپ خود را به کتابخانهٔ آنجا تقدیم داشتم، موافقت شد که میکروفیلم این نسخه را برایم بفرستند، فرستادند و مورد استفاده قرار گرفت.[1]

نسخهٔ نفیس و خوش خط دیگری هم سال گذشته برای کتابخانهٔ مجلس شورای ملی خریداری شد که خوشبختانه به عکس آن دست یافتم ودرتکمیل این مجلد بسیار مؤثر افتاد. این نسخه رایك بار برای فروش به کتابخانهٔ مجلس شوراعرضه کرده بودند، ولی بهایی که نسخه شناسان آنجا برایش تعیین کرده بودند فروشنده را راضی نکرده و کتاب را

۱ـ این نسخه تاریخ کتابت ندارد، ولی از جمله کتاب‌هایی است که به همت شاه عباس برمزار شیخ صفی وقف شده، واز اردبیل به‌لنینگراد رفته‌است.

باز پس برده بود. با آنکه اصل نسخه را ندیده بودم از شنیدن این خبر آزرده شدم و در جستجوی این مرغ از قفس پریده برآمدم. سرانجام روزی جناب دکتر اصغر مهدوی با تلفن مژده دادند که صاحب کتاب دوباره به کتابخانهٔ مجلس شورا مراجعه کرده و کتاب را از سی هزار ریال کمتر نمی‌دهد، اگر ارزش دارد بخریم؟ باشادی و سپاس ایشان را به خرید آن تشویق کردم، واین آرزو به همت این مرد برآورده شد.

از کرده و اندوخته سخن گفتم، اکنون نوبت به «چه داری؟» می رسد. باید اعتراف کنم که هستی من مشتی آرزوست که در وجود فرزندان ودوستانم خلاصه می‌شود. با مرگ مهین فرزندم «علی» در این کاخ امید شکستی آشکار شده که با هیچ چیز اصلاح پذیر نخواهد بود.

امید آنکه دانشوران براین سوخته دل خرده نگیرند، زیرا داغ مرگ فرزندی هوشیار ومهربان و دلسوز، برای پدری که هنوز خود به مرز پنجاه سالگی نرسیده، چیزی نیست که با شکیبایی التیام پذیرد، وکسی پیدا نخواهد شد که زمینه‌ای فراهم سازد تا او بتواند خاطرات تلخ جان کندن پنجاه و دو روزهٔ جوانش را به دست فراموشی سپارد. اما چون در پهنهٔ گیتی هر روز به رنگی بر تعداد پدران ومادران به سوک فرزند نشسته افزوده می‌شود، درمقام همدردی بااین قوم شاید بتوان گاه وبیگاه خویشتن را فریب داد ودرنهان با خود گفت: در این بلای سخت تنها نیستی! پس اگر می توانی خلوتی بجوی تا در آنجا دور از چشم بدخواهان عقدهٔ دل بگشایی و برای دوستان چهره‌ای گشاده به ارمغان آری ...

حسین خدیوجم

تهران: اول شهریور ۱۳۵۲ = بیست‌و‌سوم اوت ـ ۱۹۷۳

متن کتاب

کتاب اسرار و مهمات نماز

و آن چهارمین کتاب است از : «إحیاء علوم دین»

در هفت باب

باب اول : در فضایل نمازها .

باب دوم : در تفضیل اعمال ظاهر از نماز .

باب سوم : در تفضیل اعمال باطن از آن .

باب چهارم: در امامت و اقتدا از نماز .

باب پنجم : در نماز جمعه و آداب آن .

باب ششم : در مسأله‌های متفرق که در آن [بلوای عام باشد] .

باب هفتم : در تطوع و [آنچه] با آن رود.

[کتاب اسرار نماز]

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد بی کران خداوند جهان‌را که بندگان را به‌اسرار و لطایف خود مغمور گردانید و دلهای ایشان‌را به‌انوار دین و وظایف آن معمور کرد. خدایی که استوای بر عرش جلال از خصایص کبریا و عظمت اوست ونزول به‌آسمان دنیای رحمت از مواهب عطا و عاطفت او. با آنچه متفرداست به جلال و کبریا، خلق را در سؤال و دعا ترغیب فرموده است. و بدین سنت کرم، از ملوك مفارقت نموده و ندا در داده که: هیچ دعاگویی [هست] که به خلعت اجابت وی‌رامکرم گردانیم؟ و هیچ آمرزش‌خواهی هست که تشریف آمرزش در حق وی ارزانی داریم؟ و بر مباینت سلاطین حجاب برداشته و ابواب رحمت گشاده و در جماعات و خلوات به‌مناجات صلوات رخصت داده. چه ضعفای ملوك جز به تقدیم هدیه و رشوت، تکریم قربت و خلوت روا ندارند. پس پاکی و بی نیازی مروی را، که عظمت شأن و قوت سلطان وی بی‌غایت است، و شمول لطف و عموم احسان وی بی‌نهایت. و درود بسیار و تحیات بی‌شمار بر پیغامبر گزیده و دوست

پسندیدهٔ وی محمد، و بر اهل‌بیت و یاران او که مفاتیح کنوز هدایت‌اند، و مصابیح رموز عنایت.

بدان که نماز ستون دین [است] و دست‌آویز یقین. و روی رزمهٔ قربت‌ها و واسطهٔ قلادهٔ طاعت‌ها است. و ما در «بسیط» و «وسیط» و «وجیز»
۵ که در فن فقه تصنیف کرده‌ایم اصول و فروع آن را مستوفی و مستقصی بیاورده‌ایم، تا خزانه‌ای باشد که مفتی از آنجا مدد خواهد، و رکنی بود که اعتماد بر آن کند، و بدان پناهد. و در این کتاب بر ایراد آنچه مرید را از اعمال ظاهر و اسرار باطن آن چاره نیست، اقتصار خواهیم نمود. و دقایق معانی پوشیدهٔ آن در تحقیق خشوع و اخلاص و نیت ـ که ایراد آن
۱۰ در فن فقه معهود نیست ـ کشف خواهیم کرد. و این کتاب را بر هفت باب مرتب گردانید[یم].

باب اول: در فضایل نمازها.

باب دوم: در تفصیل اعمال ظاهر از نماز.

باب سوم: در تفصیل اعمال باطن از آن.

۱۵ باب چهارم: در امامت و اقتدا از نماز.

باب پنجم: در نماز جمعه و آداب آن.

باب ششم: در مسأله‌هایی متفرق که در آن [بلوای عام باشد].

باب هفتم: در تطوع و آنچه با آن رود.

باب اول

در فضایل نمازها و مسجد و جماعت و بانگ نماز و قرآن

فضیلت بانگ نماز : پیغامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ فرمود: ثلاثة یوم القیامة علی کثیب من مسك اسود لا یهمّهم حسابٌ ولا ینالهم فزع حتی یفرغ ممّا بین الناس. رجلٌ قرء القرآن ابتغاء وجه الله وأمّ بقومٍ وهم به راضون. ورجل أذّن فی مسجد ودعا إلی الله ـ عزوجل ـ إبتغاء وجه الله. ورجلٌ إبتلی بالرّزق فی الدّنیا فلم یشغله ذلك عن عمل الآخرة . ای ، سه کس روز قیامت بر تودهٔ مشك اذفر باشند و ایشان‌را غم حساب نبود ، و ترسی بدیشان نرسد تا همگنان فارغ شوند . مردی که قرآن خواند برای رضای حق‌تعالی و امامت کند جماعتی را که ایشان بدو راضی باشند . و مردی که در مسجد بانگ نماز گوید ، و به حق‌تعالی دعوت کند برای رضای وی. [ومردی که‌دردنیا به‌رزق] مبتلی شود و آن وی‌را از عمل آخرت مانع نبود.

وگفت : لایسمع صوت المؤذّن جنٌّ ولاإنس ولاشی إلاشهدله یوم القیامة . ای ، آواز مؤذن پری ای و آدمی ای و چیزی‌نشنود [مگر] که به‌روز قیامت برای وی گواهی دهد . وگفت : ید الرّحمن علی رأس المؤذّن

حتی یَفرغ من‌أذانه . ای ، عنایت رحمان به‌مؤذن محیط باشد تا از بانگ نماز فارغ آید . وگفته‌اند که : ومن أحسَن قولاً ممن دَعا إلی‌اللّه ، درشأن مؤذنان نازل شده است. و پیغامبر گفته است : إذاسمعتم النداء فقولوامثل مایقولُ المؤذّن . ای ، چون ندا شنوید مثل آنچه مؤذن گوید ، بگویید . وگفتن مثل آنچه مؤذن‌گوید محبوب است ، مگر در «حیّ علَی‌الصَّلاة وحیّ علَی‌الفلاح» که در جواب آن : لاحول ولاقوّة إلاّ باللّه ، [گوید] . و در جواب قدقامت الصَّلاة : أقامها اللّه وأدامها مادامَت السَّموات والأرض . و در جواب الصَّلاة خیرٌ مِن‌النّوم: صَدَقت وبرِرتَ . و درحال فارغ شدن مؤذن بگوید : اللّهم بحقّ هذه‌الدَّعوة التامّة والصَّلاة القائمه‌آت محمداً الوسیلة والفضیلة وَ الرَّفیعة وَالمقامَ المحمودَ[1] الذی وعدته .

و سعید مسیب گفت : هرکه در زمین بیابان نماز گزارد دو فرشته از راست و چپ وی نماز گزارند . و چون بانگ نماز و قامت بگوید صف‌های فریشتگانی که بدو اقتدا کنند چون کوه‌ها باشند . [۲۴۹]

فضیلت فریضه

قال اللّه تعالی إنَّ الصَّلاة کانَت علَی‌المؤمنین کتاباً موقوتاً . ای، نماز برمؤمنان فرضی موقت‌است. و پیغامبر ـ علیه‌الصلاة و السلام ـ گفت : خمسُ صلَوات کتَبَهُنّ اللّه تعالی علَی العبَاد فمن جاء بهنّ ولم یضیع منهنّ شیاً استخفافاً بحقهنّ کان لهُ عهد عِندَاللّه أن یَدخله الجنّة وَمَن لم یأتِ بهنّ فلیسَ لهُ عِنداللّه عهدٌإن شاء عذّبَه وإن شاء أدخلهُ‌الجنّة. ای، حق‌تعالی پنج نماز بر بندگان فریضه کرده است . هرکه آن را اقامت

۱ـ در متن چاپی : « و الفضیلة و درجة الرفیعة و بعثه‌المقام المحمود » آمده است .

نماید و چیزی را از آن، از روی سبك داشت حق آن، ضایع نگرداند وی را
در حضرت حق‌تعالی عهدی بود که او را در بهشت برد. و هر که آن را
اقامت ننماید در حضرت حق‌تعالی او را عهدی نباشد. اگر خواهد او را
عذاب فرماید، و اگر خواهد در بهشت برد.

۵ و نیز گفت: مثل الصّلوات الخَمس مثل نهر عَذب غمَر بِباب
أحدَكم یَقتحم فیه کل یَوم خمس مرّاتٍ فماترونَ ذلك یَبقی مِن درنه
قالوا لاشیٔ قال فان الصّلوات الخَمس تَذهب بالذّنوب کما یذهب الماء
الدّرن. ای، پنج نماز چون جوی آب خوش بسیار است که بر در یکی
از شما بود. و او روزی پنج بار در آن [اقتحام] نماید. چه پندارید که از
۱۰ خاز او چه باقی ماند؟ گفتند چیزی نماند. فرمود که: پنج نماز گناهان را
همچنان پاك کند که آب، خاز را. و نیز گفت: إن الصّلوات کفارات لما
بینهنّ ما اجتنب الکبائر. ای، نمازها کفارات گناهان باشند که میان آن
بود، چون از کبایر دست بدارد. و گفت: بیننا وبین المُنافِقین شهُود
العَتمَة والصّبحُ لایَستطیعُونَهُما. ای، فرق میان ما و منافقان حاضرشدن
۱۵ نماز خفتن و بامداد است که ایشان در این دو نماز حاضر نتوانند شد. و
گفت: مَن لقی الله وهو [مضیع] للصّلاة لم یَعبأ الله بشی من حسَناتِه. ای،
هر که به خدای رسد و نمازرا ضایع کرده باشد، خدای ـ عزوجل ـ چیزی
را از حسنات وی معتبر ندارد. و گفت: الصّلاة عماد الدّین فمن ترکها
فقدَ هدم الدّین. ای، نماز ستون دین است. هر که آن را بگذاشت دین را
۲۰ ویران کرد.

و از وی پرسیدند کدام عمل فاضل‌تر؟ فرمود: الصّلاة [۲۵۰]
لِمَواقیتها. ای، نماز به وقت. و گفت: من حافَظ علی الخَمس باکمال
طهورها ومَواقیتها کانَت لهُ نُوراً وبُرهاناً یوم القیامَة. و مَن ضَیَّعها

حشر مع فرعون وهامان . ای ، هر که بر پنج نماز محافظت نماید با کمال
آبدست، و گزارد به وقت ، وی را نوری و برهانی باشد روز قیامت . و
هر که آن را ضایع گرداند حشر وی با فرعون و هامان بود . و گفت :
مفتاح الجنّة الصّلاة. ای، کلید بهشت نماز است . و گفت : ماافترض الله
۵ علی خلقه بعدالتّوحید احبّ الیه من الصّلاة ولوکان شیٔ أحب إلیه منه
تعبّد به ملائکته فمنهم راکع وساجدٌ وقائمٌ وقاعدٌ . ای ، حق بر بندگان
پس از توحید چیزی فریضه نگردانید ، دوست‌تر به نزدیك وی از نماز .
و اگر چیزی به نزد وی از آن دوست‌تر بودی فریشتگان را آن فرمودی . و
ایشان همه در نماز ند. بعضی در قیام، و بعضی در قعود، و بعضی در رکوع و بعضی در
۱۰ سجود . و گفت : من ترك صلاة متعمّدا فقدکفر . ای ، هر که نمازی بعمد
بگذاشت کافر شد. ای، نزدیك رسید بدان که از ایمان بیرون آید بدانچه
بند وی گشاده شد و ستون وی بیفتاد، چنانکه کسی را که به شهر نزدیك
رسیده باشد گویند که : به شهر رسید ، و درون رفت . و گفت : من ترك
صلاة متعمّداً فقد برِی من ذمّته . ای، هر که نمازی به عمد بگذاشت از
۱۵ ذمت محمد بیزار شد .

وبوهریره ـ رضی الله عنه ـ گفت : هر که وضو سازد و شرط
اسباغ و احسان در آن به‌جای آرد و قاصداً به نماز رود، مادام که قصد نماز
دارد ، او در نماز بود . و برای وی [به گامی] حسنه اثبات فرمایند و به گام
دیگر سیئه محو کنند . و چون یکی از شما قامت شنود ، باید که بدود. چه
۲۰ هر که خانهٔ وی دورتر مزد وی بیشتر. پرسیدند که چرا؟ گفت: برای بسیاری
گامها . و روایت کرده‌اند که : إنّ اوّل ماینظر فیه یوم القیامة من عمل-
العبد، الصّلاة فان وجدت تامّة قبِل منه وسائر عمله. وانْ وجدت ناقصة
ردت علیه وسائر عمله . ای ، اول چیزی از عمل بنده که روز قیامت در

آن نظر فرموده شود، نماز است. اگر به کمال و تمام آراسته باشد، شرف قبول یابد. و عمل‌های دیگر به تبع آن هم مقبول گردد. و اگر ناقص بود مردود شود. [۲۵۱] و دیگر عمل‌ها، در رد، هم بدان پیوندد. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرمود، بوهریره را: مُر أهلك بالصَّلاة فانّ الله یأتیك بالرِّزق مِن حَیث لایَحتسِب. ای، اهل خود را نماز فرمای که حق‌تعالی روزی تو از جایی که امید نداری برساند.

و یکی از علما گفت: نماز کننده چون بازرگان است که سود وی را حلال نباشد تا مایهٔ وی خالص نبود. و همچنین از نماز کننده «نفل» مقبول نشود تا «فرض» ادا نکند. و بوبکر ـ رضی‌الله‌عنه ـ چون وقت نماز آمدی گفتی خیزید آتشی را که برافروخته‌اید فرو میرانید.

فضیلت تمام‌کردن ارکان

پیغامبر ـ صلی‌الله علیه وسلم ـ فرمود: مَثل الصَّلاة المکتوبة کمثَل المیزان. من اوفی استَوفی. ای، مثل نماز، مثل ترازوست. هر که در وقت دادن تمام و کمال دهد وقت ستدن همچندان ستاند. و یزید رقاشی گفت: نماز پیغامبر مستوی بودی چنانکه چیزی موزون باشد. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إنَّ الرَّجلین من اُمّتی لیَقومان الی الصَّلاة و رکوعُهما و سُجودهُما واحدٌ وانَّما بین صَلاتیهِما مابین السَّماءِ وَالارض. واشارَ الی الخُشوع. ای، دو مرد از امت من نمازگزارند و رکوع و سجودشان متساوی بود. و میان نمازشان چندان تفاوت باشد که میان آسمان و زمین. و این اشارتی است به خشوع.

و گفت: لاینظر الله ـ عزّ وَجل ـ یوم القیامة الی العَبد لایُقیم صُلبه بَین رکوعه وَ سجُوده. ای، حق تعالی نظر نفرماید در بنده‌ای که میان رکوع

و سجود پشت خود قایم ندارد ــ ای اعتدال به جای نیارد ــ و گفت : أما یخافُ الذی یَحوّل وجهه فی‌الصّلاة ان یحوّل الله وَجهه وَجه حِمار . ای، کسی که درنمازروی بگرداند نترسد که حق‌تعالی روی وی روی درازگوش کند ؟ و گفت : من صَلی لوقتهافاسبغ وضوءها و أتمّ رکوعَها و سجودها و خشوعَها،عرجت و هی بَیضاءمُسْفرة تقول حَفظك الله کما حفظتنی. و من صَلی لغیر وَقتها فلم یُسبَغ وضوءها ولَم یُتم رُکوعَها وَلا سجودها و لا خشُوعَها عرجت وهی سَوداء مُظلمةٌ تقول ضَیّعتنی،ضَیّعَك الله! حتّی‌اذا کانت حَیث شاء الله‌لُفت کما یلفُ الثّوبُ الخلق فیُضْرب بِها وَجهه . ای ، هر که نماز به‌وقت [۲۵۲] گزارد و در وضو شرط اسباغ‌به‌جای آرد و رکوع و سجود و خشوع آن به‌اتمام رساند ، نماز وی سپید و روشن به آسمان رود . می‌گوید:حق‌تعالی ترا نگاه داراد چنانکه تو مرا نگاه داشتی! و هر که نماز بی‌وقت گزارد و در وضو اسباغ به‌جای نیارد و رکوع و سجود وخشوع آن تمام نکند ، نماز وی سیاه و تاریك بـه آسمان شود . می گوید: ضایع کردی مرا ، خدای‌ـ عزوجل‌ـ ترا ضایع گرداناد !

و گفت : أسوأ النّاس سَرِقَةً مَن یَسرق من صَلاته . ای ، بتـرین مردمان در دزدی آنکس باشد که از نماز دزدد .

و ابن مسعود وسلمان گفتند‌ـرضی الله‌عنهماـ نماز پیمانه‌ای‌است ، هر که تمام دهد تمام ستاند. و هر که کم دهدمعلوم‌است که حق‌تعالی چه گفته است [در] وَیلٌ للمُطفّفین .

فضیلت جماعت

پیغامبر ــ علیه الصلاة والسلام ــ گفت : صَلاة جماعة تفضل صَلاة «الفذ» بسبع وَعشرین دَرجَة .ای، نماز جماعت‌فاضل‌تراز نماز منفرد است

به بیست و هفت درجه .

و بوهریره روایت کرد که [پیغامبر] طایفه‌ای را در بعضی از نمازها ندید. فرمود: لَقد هممت أن آمر رَجُلاً یُصلّی بالنّاس ثمّ اُخالِف إلی رجالٍ یتخلّفون عنها فآمرهم فیحرّقوا علیهم بحزم الحطب بیوتهم ولو علم احدهم أنّه یجد عظماً سمیناً لشهدها، یعنی صلاة العشاء . ای ، قصد آن کردم که مردی را بفرمایم تا امامت کند و من به سوی آن کسان روم که از نماز تخلف می‌نمایند . و بفرمایم تا خانه‌های ایشان را به حُزْمه های هیزم بسوزند. و اگر یکی از ایشان بداند که استخوانی فربه یابد ، هرآینه در آن حاضر شود ، یعنی در نماز خفتن . و عثمان ــ رضی‌الله‌عنه ــ گفت ــ و از پیغامبر مرفوع هم آمده است ــ من شهد العشاء فکأنّما قام نصف لیلة ومن شهد الصّبح فکأنّما قام لیلة . ای ، هر که نماز خفتن به جماعت حاضر شود چنانستی که نیمهٔ شب زنده داشته باشد . و هر که نماز بامداد حاضر شود چنانستی که همهٔ شب زنده داشته باشد . و پیغامبر گفت: مَن صلّی صلاة فی جماعةٍ فقد ملی نحره عبادةً . ای، هر که نمازی به جماعت گزارد سینهٔ وی پر عبادت شده باشد .

و سعید مسیب گفت : بیست سال است که بانگ نماز نشنیدم که نه پیش از آن به مسجد آمده بودم . و محمد واسع گفت : در دنیا آرزو ندارم مگر از سه چیز . یکی : دوستی که اگر به کژی میل کنم مرا به راستی باز آرد. و قوتی [۲۵۳] از روزی که به آسانی، بی تبعت به من رسد . و نمازی به جماعت که سهو آن از من مرفوع باشد و فضل آن مرا حاصل . و روایت کرده‌اند که بوعبیده ــ رضی‌الله عنه ــ جماعتی را یکبار امامت کرد . و چون بازگشت گفت: اکنون همواره دیو با من القاء می کرد و دست از من نمی‌داشت تا چنان پنداشتم که مرا بر دیگران فضلی است ؛ هرگز امامت

نکنم . و حسن گفت : اقتدا مکنید به کسی که در علما اختلاف نکند . و نخعی گفت : مثل کسی که امامت مردمان کند بی‌علم ، مثل آنکس باشد که آب دریا پیماید و افزونی آن از کمی آن نداند .

و حاتم [أصم] گفت: «جماعتی» از من فوت شد. بو اسحاق بخاری تنها مرا تعزیت کرد، و اگر وفات فرزندی بودی زیاده از ده هزار کس مرا تعزیت کردندی . زیرا که مصیبت دین نزدیك مردمان حقیرتر از مصیبت دنیاست .

و ابن عباس گفت : هر که بانگ نماز بشنود و اجابت نکند ، مرید خیر نباشد . و درحق وی خدای را ـ عزوجل ـ ارادت خیر نبود . و بوهریره گفت : گوش فرزند آدم پر [از] ارزیز گداخته باشد ، به از آنکه بانگ نماز بشنود و اجابت نکند .

و آورده‌اند که : میمون مهران در مسجد آمد . وی را گفتند که مردمان نماز گزاردند و بازگشتند . گفت : إنّالِلّه و إنّا إلَیه راجِعُون . فضل این نماز به نزدیك من دوست‌تر از امارت عراق . و پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ گفت : من صَلّی أربَعین یَوماً الصَّلَوات فی جماعَة لایَفوتُه مِنها تکبیرة الاحرامِ کتُب لَهُ بَراءتان: بَراءة مِنَ‌النِّفاق وبَراءة مِنَ النّار . ای ، هر که چهل روز نمازها به جماعت گزارد و تکبیرهٔ احرام از او فوت نشود ، برای وی دو بیزاری بنویسند . یکی از نفاق ، و دوم از آتش .

و آمده است که روز قیامت جماعتی را برانگیزند . رویشان چون ستاره روشن بود ؛ ملایکه از ایشان پرسند که اعمال شما چه بود؟ گویند : چون بانگ نماز شنیدیمی ، در حال، وضوساختیمی و به غیر آن مشغول نشدیمی . وطایفه‌ای دیگر راحشر کنند رویشان چون ماه باشد . ایشان پس از سؤال ملایکه گویند که : ما پیش از وقت آبدست کردیمی . و گروهی

دیگـر را بعث کنند رویشان چون خـورشید . پس از سؤال گـویند که : ما بانگ نماز در مسجد شنیدیمی . و آمده است که: سلف راچون تکبیرهٔ ـ احـرام فوت شدی سه روز تعزیت داشتندی ، و چون نماز جماعت فایت گشتی هفت روز .

[فضیلت سجده] ۵

پیغامبر ـ صلی الله علیـه و سلم ـ گفت : ماتقرّب العَبد اِلی الله بشی افضَل مِن سجُودٍ خفیٍ . ای، بنده به‌حق‌تعالی تقرب [۲۵۴] ننماید به‌چیزی فاضل تر ازسجده‌ای پوشیده . و گفت : مامِن مُسلم یسجد الله سجدةً الاّ رَفعَهُ الله بِها دَرَجةً وَحَطَّ بِها عَنهُ خَطیئةً . ای ، هیچ مسلمانـی سجدهٔ خـدای نیارد که [نه] خدای وی‌را درجه‌ای زیادت کند و گناهی کم گرداند. ۱۰

و آورده‌اند که مردی پیغامبر را ـ علیه‌الصلاة و السلام ـ گفت که: از حضرت حق‌تعالی درخواه تا مرا در بهشت مرافقت تو روزی گرداند . پیغامبر فرمود : اعنّی بکـثرة السّجُود . ای، درتحصیل این مطلوب به کثرت سجده مرا یاری کن . و آمده است که: درهیچ حالی بنده به حق‌تعالی چنان نزدیك نباشد کـه در حال سجده . و این معنی قول خدای است : وَاسجُد وَاقتَرب ، ودر تفسیر ایـن آیت : سیماهم فی وَجُوههم مِن اَثرِالسُّجُود . ۱۵ گفته‌اند که: سیما آن است که از زمین به روی ایشان پیوندد . وگفته‌اند که: نور خشوع است که‌از باطن [بر]ظاهر فایض شود . و این درست‌تراست . و گفته‌اند: سپیدی است که‌ازاثر آبدست ، روز قیامت در روی ایشان ظاهرشود.

و پیغامبرـ علیه الصلاة والسلام ـ گفت : اذا قرأ ابن آدم السّجدة ۲۰ فسجد اعتزل الشّیطان یبکی وقال یا وَیلاه اُمِرَ هٰذا بالسُّجود فسَجد فلَه الجنّة واُمِرتُ بالسُّجود فعصَیتُ فلِیَ النّار . ای ، آدمی چون آیت سجده

بخواند و سجده کند ، شیطان یکسو شود، و می گرید و نوحه می کند، و
می گوید: او را سجده فرمودند. مطاوعت نمود . بهشت او را مسلم شد . و
مرا سجده فرمودند، نافرمانی کردم . آتش بر من مقرر گشت .

و آمده است که: علی‌عبدالله عباس هر روز هزار سجده کردی و
۵ او را سجاد خواندندی . و آورده‌اند که:عمرعبدالعزیز ـ رضی‌الله عنه ـ
سجده نکردی مگر بر خاك . و یوسف اسباط گفتی : ای جوانان مبادرت
نمایید و صحت را غنیمت شمرید که مرا بر هیچکس منافستی نمانده است
مگر بر کسی که رکوع و سجود را تمام کند . چه من آن نمی‌توانم کرد .

و سعید جبیر گفت : مرا بر هیچ چیز از دنیا اندوه نیست مگر بر
۱۰ سجده . و عقبهٔ مسلم گفت : هیچ خصلتی در بنده محبوب تر از آن نیست
درحضرت حق‌تعالی، که بنده لقای وی‌رادوست دارد . و در هیچ ساعتی بنده
به خدای ـ عزوجل ـ نزدیك‌تر از آن نباشد که در حال سجده . و بوهریره
گفت: نزدیك‌تر حالی، که بنده را با خدای باشد حال سجده‌است. پس در آن
حال دعای بسیار باید گفت .

۱۵ **فضیلت خشوع**

[۲۵۵] قال الله تعالی وَ اَقِم الصَّلاة لِذکریٰ . ای، نماز اقامت کن
تا به واسطهٔ آن مرایاد داری. و براین قول حرف [ی] مفعول باشد. و گفته‌اند:
تا من ترا یادکنم. و براین قول فاعل بود . و عند ذکری هم گفته‌اند . ای،
چون پس از غفلت مرا یاد کنی ؟ و گفت : وَلاتَکُن مِنَ الغافلین . و گفت:
۲۰ ولاتقربُوا الصَّلاة وَأنتُم سُکاری حَتّی تَعلَمُوا ماتقولُون . و در تفسیر
«سکاری» آمده است که از بسیاری اندیشه‌هامست‌باشید . و بر قول دیگر از
دوستی دنیا، و آنگاه که مراد ، ظاهر مستی باشد، در آن هم تنبیهی است

بر مستی دنیا. چه علت بیان فرموده است. و گفته: حَتّی تعلموا ماتقولون.
و بسیار نماز کننده باشد که اگر چه خمر نخورده باشد نداند که در نماز چه
می گوید ، از بسیاری اندیشه .

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : من صَلّی رکعتین لم یُحدِّث فیهما
5 نفسهُ بشیءٍ من الدُّنیا غفر له ماتَقدّم من ذنبه . ای، هر که دو رکعت گزارد
که در آن با خود حدیث دنیا نگوید ، گناهان متقدم وی آمرزیده شود . و
این حدیث در «صحیح» است . و گفت : إنّما الصّلاة تَمسکنٌ وَتواضُعٌ و
تَضرّعٌ و تَباءسٌ وَتَنادُمٌ وتَقنعٌ یَدَیك فیقول اَللّهُمَّ اَللّهُمَّ فمن لم یفعل
فهی خِداجٌ. ای ، نماز اظهار بیچارگی و فروتنی و زاری و درویشی و
10 پشیمانی است. و برداشتن دست چنانکه شکم وی سوی روی بود، و خدای
راخواندن، هر که این شرط به جای نیارد نماز وی ناقص بود .

و در کتب الهی که بر انبیای متقدم نازل شده است، آمده است که :
از هر نماز کننده‌ای نماز وی قبول نکنم. و شرف قبول نیابد مگر نماز کسی
که عظمت مرا تواضع نماید بر من ، و تکبر نکند . و درویش گرسنه را
15 طعام دهد . و پیغامبر ـ علیه الصلاة و السلام ـ گفت که : فریضه کردن نماز
و فرمودن حج و طواف و اشعار مناسك نیست، مگر برای ذکر حق‌تعالی. و
چون مذکور که مقصود و مطلوب است در دل تو نباشد و عظمت و هیبت
نبود، ذکر آن‌را چه قیمت باشد ؟

و گفت: اذا صَلّیت صَلاةً فَصلِّ صَلاة مُودِّع. ای، چون نماز گزاری
20 نماز وداع کننده گزار . ای، نفس و هوی و عمر خود را وداع کننده و
به حضرت مولای خود شونده. چنانکه حق‌تعالی گفت : یاأیُّها الانسان
انّك کادحٌ اِلی ربك کَدحاً فملاقیهِ . ای توسّعی نماید زی پروردگار
[۲۵۶] خود ، و بینندهٔ او .

و گفت: واتقوا الله واعلموا أنکم ملاقوه. ای، بترسید ازخدای و بدانید که شما وی را بخواهید دید. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: من لم تنهه صلاته عن‌الفحشاء والمنکر لم یزدد من الله الابعداً. ای، هر که نماز او از فحشا و منکر او را مانع نباشد، وی را از خدای جز دوری زیادت نشود. و نماز، مناجات است. و مناجات با غفلت چگونه صورت بندد؟ ۵

و بکر عبدالله گفت: ای پسر آدم چون خواهی که بر مولای خود بی إذن در روی توانی، پرسیدند که: آن چگونه باشد؟ گفت: آبدستی با کمال به‌جای آری و در محراب روی، بر مولای خود بی إذن در رفته باشی. و بی ترجمان سخن گفته.

و عایشه ـ رضی‌الله عنها ـ گفت: پیغامبر با ما و ما با او حدیث گفتیمی. و چون وقت نماز آمدی از مشغولی به عظمت حق‌تعالی، چنان شدی که گویی ما را نشناخته است و ما او را نشناخته‌ایم. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: لاینظر الله تعالی الی صلاة لایحضر الرجل فیها قلبه مع بدنه. ای، حق‌تعالی نظر نفرماید در نمازی که نماز کننده در آن دل خود باتن خود حاضر نگرداند. ۱۰ ۱۵

و ابراهیم خلیل ـ صلی‌الله علیه ـ چون به نماز ایستادی طپیدن دل او بر دو میل شنیده شدی. و سعید تنوخی چون نماز گزاردی اشك از رخسار بر محاسن وی منقطع نشدی. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ مردی را دید که در نماز با محاسن خود بازی می کرد. فرمود: لوخشع قلب هذا، لخشعت جوارحه. ۲۰

و روایت کرده‌اند که: حسن مردی را دید که به سنگ‌ریزه بازی می کرد و می گفت: اللهمّ زوّجنی من‌الحور العین. گفت بدخاطبه‌ای تو، حورالعین را خطبه می کنی درحال بازی؟ و خلف ایوب را گفتند ترا مگس

در نماز رنجه نمی‌دارد که آن را برانی ؟ گفت: نفس خود را [رعایت] نفرمایم بر چیزی که نماز را بر من تباه گرداند. گفتند: چگونه بر آن صبر می کنی؟ گفت: شنیده‌ام که فاسقان در زیر تازیانه‌های سلطان صبر می کنند، تا بگویند که: فلان صبور است. و بدان افتخار می‌نمایند. و من در حضرت الهی ایستاده‌ام، برای مگسی بجنبم؟ 5

و ازمسلم یسار آمده‌است که: چون نماز خواستی گزارد اهل خود را گفتی: شما حدیث گوئید که من آن را نخواهم شنید. و آمده است که: در جامع بصره نماز می گزارد، طرفی از مسجد در افتاد [۲۵۷] و مردمان به سبب آن جمع شدند، او آن را احساس نکرد تا از نماز فارغ شد.

و علی بوطالب ـ رضی‌الله عنه ـ چون وقت نماز آمدی بلرزیدی 10 وگونهٔ او بگشتی. وی‌را گفتند: یا امیرالمؤمنین ترا چه می‌شود؟ گفت: وقت آمده است ادای امانتی را که بر آسمان و زمین و کوه عرضه افتاده است و ایشان إباء نموده‌اند که آن را تحمل کنند و از آن بترسیده. و علی حسین چون وضو ساختی گونهٔ او زرد گشتی. و اهل او وی‌را گفتندی که: این چه حال است که در وقت وضو بر تو طاری می‌شود؟ گفتی می‌دانید که در 15 حضرت کی می‌خواهم که بایستم؟

و ابن عباس گفت که: داود ـ علیه‌السلام ـ گفت: الهی ساکن خانهٔ تو که باشد و نماز که را شرف قبول ارزانی فرمایی؟ حق‌تعالی بر وی وحی فرستاد که: ای داود! درخانهٔ من کسی ساکن شود و نماز کسی را قبول فرمایم که عظمت مرا متواضع باشد. و روز خود را به ذکر من قطع کند. 20 و نفس خود را از شهوتها برای من باز دارد. گرسنه را طعام دهد و غریب را جای سازد. و بر مصیبت‌زده ببخشاید. و او آن کس است که نور او در آسمان چون خورشید روشن شود. اگر مرا بخواند اجابت فرمایم. و

اگر چیزی در خواهد، به‌وی دهم. وی‌را در جهل[علم] بخشم و در غفلت،
ذکر. و در تاریکی نور. و مثل او در مردمان نیست مگر چون فردوس در
بهشت‌ها، جویهای آن خشك نشود و میوهٔ آن تغییر نپذیرد.

و آمده است که حاتم أصم را از نماز وی پرسیدند. گفت: چون
۵ وقت نماز آید وضوی کامل بسازم و به موضعی روم که نماز خواهم
گزارد. و بنشینم تا جوارح من ساکن شود. پس به نماز ایستم. و کعبه را
در میان دو ابروی خود تقدیر کنم. و صراط را زیر دو قدم خود. و بهشت
را بر راست، و آتش را از چپ، و ملك‌الموت را واپس. و آن را آخر
نماز خود پندارم. پس میان خوف و رجا بایستم. و تکبیر به تحتن بگویم
۱۰ و قراءتی به ترتیل بخوانم و رکوعی به تواضع و سجودی به‌تخشع به‌جای
آرم و بر سرین چپ بنشینم. و پشت قدم چپ را بگسترانم. و قدم
راست را بر ابهام بایستانم. و اخلاص را متابع آن دارم. پس ندانم که
از من قبول افتاد یا نه.

و ابن عباس ـ رضی‌الله عنهما ـ گفت: دو رکعت نماز به‌اقتصاد
۱۵ با تفکر، به از قیام شبی که دل از آن غافل باشد.

فضیلت مسجد و موضع نماز

حق ـ سبحانه‌وتعالی ـ گفت: إِنَّما يَعمر مَساجِدَ الله من آمَن بالله.
ای، مسجدهای خدای آبادان نکند مگر کسی که به خدای ایمان دارد. و
پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: مَن بَنی مسجداً لله وَلو مثل مَفحص قطاة
۲۰ بَنی الله له قصراً فی‌الجنّة. ای، هر که مسجدی [۲۵۸] برای خدای بنا کند
اگر چه در خردی چون آشیان «سنگ خواری» باشد، حق‌تعالی برای وی
کوشکی در بهشت بنا فرماید. و گفت: مَن آلفَ المَسجد آلفَهُ‌الله، عزوجل.

ای ، هر که با مسجد الف گیرد حق‌تعالی وی را به حضرت خود مخصوص گرداند، و الف بخشد . و گفت : اذا دَخَل اَحَدَکم‌المَسجد فلیَرکع رَکعتین قبل ان یَجْلسَ. ای ، چون یکی از شما در مسجد رود باید که پیش از نشستن دو رکعت نماز ادا کند . و گفت : لاصَلاة لجار المَسجد الاّ فی المَسجد . و مراد نفی ، کمال و فضیلت نماز است . و اگر بر صحت حمل کنی در آن صورت، باشد که از خانه به‌امام مسجد اقتدا کند . 5

وگفت: الملائکة تصلّی علی اَحدکم مادام فی مصَلاه الذّی یُصلّی فیه[تقول]: اللّهم اغفر لهُ اللّهُمّ ارحمه مالم یُحدث اَو یُخرج مِن المسجد. ای،فریشتگان برای یکی از شما آمرزش خواهند و مغفرت و رحمت طلبند [تا آنگاه] که محدث شود یاازمسجد بیرون آید . و گفت : یأتی فی‌آخر- 10 الزّمان ناسٌ من اُمّتی یأتون المَساجد فیَقعُدُون فیها حلقاً ذکرهُم‌الدّنیا وحُبُّ‌الدّنیا لاتُجالسُوهُم فلیس لِلّه بِهم حاجَة.ای، در آخرالزمان مردمانی باشند از امت من که در مسجدها آیند و حلقه حلقه بنشینند . ذکر ایشان دنیا و دوستی آن بود ، با ایشان هم‌نشینی مکنید . چه ایشان را در حضرت الهی اعتباری نباشد . وگفت : قال الله ـ عزّوَجَل ـ إنّ بیُوتی فی ارضی‌المَساجد 15 وإنّ زواری فیها عمّارها فطوبی لعَبدٍ تطهّر فی بیته ثمّ زارنی فِی بیتی فحق علی‌المزُور اَن یُکرمَ زائرهُ. ای، خانه‌های من در زمین مسجدهاست و زایران من آبادان دارندگان آن‌اند ، به نماز و ذکر . پس خنك مر بنده‌ای راکه در خانهٔ خود طهارت سازد آنگاه به زیارت من در خانهٔ من آید . و حق است بر مزور که زایر را اکرام فرماید . 20

وگفت: إذا رأیتمُ الرّجُل یَعتادُ المَسجَد فاشهدوا لهُ بالایمان. ای،چون مردی را ببینید که ملازمت مسجد را عادت گیرد ، به ایمان وی گواهی دهید . و سعید مسیب گفت : هر که در مسجد نشیند با حضرت‌الهی

مجالست نموده باشد، وسزاوار بود که‌جز [ذکر] چیزی نگوید. و در اثر یا در خبر [۲۵۹] آمده است که در مسجد سخن گفتن حسنات‌را همچنان نیست کند که ستور گیاه را. و نخعی گفت: که سلف در شب تاریك به‌ـ مسجد رفتن را موجب دانستندی، ای موجب بهشت. و انس مالك گفت: هر که چراغی افروزد در مسجدی، ملایکه و حَمَلَهٔ عرش برای وی آمرزش خواهند تا روشنایی آن چراغ در آن مسجد بود.

و علی بوطالب ـ کرم‌الله وجهه ـ گفت: چون بنده‌ای وفات کند از زمین، جای نماز او، و از آسمان، جای بررفتن عمل او، بر وی بگریند. پس این آیت بخواند: فما بَکَت علیهم السَّماء والأرض و ما کانوا مُنظرین[1]. و ابن عباس گفت ـ رضی‌الله عنهما ـ که: چهل صبح زمین بر وی بگرید. و عطای خراسانی گفت: که هیچ بنده سجده‌ای نکند خدای‌رادر بقعه‌ای از بقاع زمین که نه روز قیامت گواهی دهد بر آن سجده و روز وفات وی بگرید.

و انس مالك گفت که: هیچ بقعه‌ای نباشد که حق‌تعالی رابروی یاد کنند، به نمازی یا به ذکری، که نه بر بقعه‌هایی که در حوالی آن باشد افتخار کند و به‌ذکرخدای ـ عزوجل ـ شرف طلبد، تا منتهی‌هفت‌زمین. وهیچ بنده‌ای در نماز نه ایستد که نه زمین خود را برای وی بیاراید. و گفته‌اند که: هیچ گروهی در منزلی نزول نکنند که نه‌آن منزل ایشان را دعاگوید یا لعنت کند.

۱ـ قرآن ۲۹/۴۴

باب دوم

در کیفیت اعمال ظاهر نماز و بدایت تکبیر است و آنچه پیش از آن است

نماز کننده را باید که چون از وضو فارغ شود، وپاکی تن و جامه وموضع نماز از پلیدی‌هاحاصل کند و عورت را از ناف تا زانو بپوشد، که روی در قبله راست بایستد. 5

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ زانو نیز عورت است، آن را هم بپوشد. و میان دو قدم گشاده دارد، به مقدار چهار انگشت، و فراهم نیارد که گشاده داشتن دلیل فقه است. و پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ از صَفَن و صَفَد نهی کرده است در نماز. و «صفد» آن باشد که هر دو قدم فراهم دارد. و از اینجاست قول حق‌تعالی: مُقَرَّنین فی الأصفاد. ای، دست باگردن فراهم آورده در غل. و «صفن» آنکه یك پای بر دارد. و از اینجاقول‌خدای ـ عزوجل ـ الصّافنات الجِیاد. ای، اسبانی که بر سه پای ایستند و یك پای بر دارند. و این آن است که در پای و زانو و کمررعایت کرده شود. 15

10

و امّا سَر : اگر خواهد بر استوا بگذارد و اگر خواهد در پیش اندازد، و در پیش انداختن به‌خشوع و نگاه داشت چشم نزدیک‌تر. و چشم باید که بر مصلی باشد ، و از آن فراتر نرود . [۲۶۰] و اگر مصلی نباشد نزدیک دیوار بایستد . یا خطی بکشد که مسافت بصر را ضبط کند . و پراکنده شدن اندیشه را مانع بود . وهمچنین در قیام مداومت کند تا رکوع. و این ادب قیام است. وچون براین جمله کرد، از برای دفع وسوسهٔشیطان، قل أعوذُ بِربِّ النّاس ، بخواند . پس «قامت» بگوید . و اگر امید دارد که کسی به وی اقتدا کند ، اول بانگ نماز گوید . و چون آن به جای آورد نیت حاضر گرداند . و در نماز پیشین مثلاً به دل بگوید که... «أدا می کنم فریضهٔ نماز پیشین برای خدای عزوجل» . تا به أدا ، از قضا متمیز شود و به فریضه از نفل . و به نماز پیشین از نماز دیگر ، و دیگر نمازها . و معانی این الفاظ باید که در دل حاضر باشد . که نیت آن است و الفاظ یاد دهنده و حاضر کنندهٔ آن بود . و بکوشد که تا آخر تکبیر ، آن در دل وی باشد و دور نشود . و چون در دل وی حاضر شد دست تا برابر دوش بر دارد . پس از ارسال چنانکه دو کف او برابر دو دوش او باشد و دو ابهام او برابر دو نرمهٔ‌گوش و سرهای انگشتان برابر سر های گوش . تا در میان خبرهایی که در این باب وارد شده است جمع کرده باشد .

مترجم می گوید که : نزدیک شافعی دست برابر دوش برد و نزدیک بوحنیفه برابرگوش و نزدیک مالک برابر سر.و چنانکه مصنف تقریر کرده است تلفیقی می‌باشد میان هر سه مذهب . و این طریقی خوب است . و کف ، سوی قبله دارد و انگشتان مبسوط، و تکلف گشادن و فراهم‌آوردن نکند . بل بر مقتضی طبع بگذارد . چه در اثر ، هم گشادن‌آمده است و هم فراهم آوردن. و این میانهٔآن‌هردو باشد و اولی بود. و چون دست‌ها در

مقر خود قرار گرفت تکبیر با ارسال دست و احضار نیت آغاز کند.

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ مقارنهٔ نیت با تکبیر شرط نیست، و اگر پیش از آن نیت کرده باشد و به عملی دیگر مشغول نشده، روا بود. پس هر دو دست بالای ناف و فرود سینه بنهد.

۵ مترجم می گوید که: اشارت در این وضع آن است که دل را به‌حضرت باری‌تعالی موجه‌کرده است. و دست بر دل نهاده تا چنانستی که وی را از وساوس شیطان نگاه می‌دارد.

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ فرود ناف نهد. و اشارت در این وضع آن است که دست‌های خود را گرد دل خود چون دایره‌ای ۱۰ ساخته است. تا چنانستی که خواطر پراکنده را جمع می کند سوی دل. و از آنجا به حضرت باری‌تعالی بر می‌دارد. و دست راست بر دست چپ دارد، برای اکرام. دست راست و انگشت شهادت و میانگی، بر درازی ساعد چپ فروگذارد، و به خنصر و بنصر بند دست را [۲۶۱] بگیرد.

و در روایت تکبیر به وقت برداشتن دست‌ها و به وقت قرارگرفتن ۱۵ آن و به وقت فروگذاشتن آمده است. و در کل آن حرجی نیست. ولکن به وقت فروگذاشتن مناسب‌تر. چه تکبیر کلمهٔ عقد است. و دست راست بر دست چپ نهادن، ضرورت عقد. و آغاز آن فروگذاشتن دست است. و انجام آن نهادن دست بر دست. و اول تکبیر «الف» است و آخر آن «راء». و رعایت و مطابقت میان فعل و عقد لایق باشد.

۲۰ و اما برداشتن دست، چون مقدمه‌ای است این آغاز را. و باید که به وقت فارغ‌شدن از تکبیر، دست‌ها را سوی پیش دفع نکند، و در پس دوش نبرد. بل فرو گذارد، فروگذاشتنی سبك و نرم. و پس از فروگذاشتن، دست‌راست بر دست‌چپ‌نهادن آغاز کند. و در بعضی روایات

آمده است که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ چون تکبیر گفتی، دست‌ها فروگذاشتی
و چون خواستی که قراءت آغاز کند، دست راست بر دست چپ نهادی.
و اگر این درست شود اولی بود، از آنچه یاد کردیم.

و أما تکبیرهای «الله» باید که مضموم بگوید. ضمتی سبک، و در
آن مبالغت ننماید. و میان «هاء» و «لام» مثل واوی داخل نکند. و این
به سبب مبالغت تواند بود. و میان «باء» و «راء» اکبر، الفی در نیارد تا
«اکبار» را نماند. و «راء» مجزوم گوید نه مضموم. و این هیأت تکبیر است،
و آنچه با آن بود.

قراءت

آنگاه دعای استفتاح آغاز کند. و پس از الله اکبر، گفتن
کبیراً و الحمدلله کثیراً و سُبحانَ الله بُکرة و اَصیلاً نیکو بود.
وَجَّهْتُ وَجْهِی، تا بدینجا که «و اَنا مِنَ المسلمین» بخواند و بگوید
«سُبحانك اللّٰهُمّ و بحمدك و تبارك اسمك و تعالی جَدّك و لااله غیرك»
تا میان آنچه در اخبار [متفرق] آمده است جمع کرده باشد. و اگر پس امام
بود، اختصار نماید، اگر امام سکته‌ای دراز نکند که در آن فاتحه بخواند. پس
اَعوُذ بالله من الشّیطان الرّجیم بگوید. پس فاتحه ـ به‌تمام تشدیدها و حرفها ـ
بخواند. و در فرق کردن میان «ضاد وظاء» جهد کند. و در آخر فاتحه آمین
به مد بگوید. و آن را به کلمهٔ «و لاالضالین» نپیوندد.

و در نماز بامداد و شام و خفتن به «جهر» خواند. مگر آنکه مقتدی
باشد. و آمین بلند بگوید. پس [یك] سورت اگر تواند یا اندازهٔ سه آیت
از قرآن و آنچه بیش از آن بود بخواند. و آخر سورت را به تکبیر رکوع
نپیوندد. بل میان ایشان به‌قدر سُبحان الله فصل کند. و در نماز بامداد طوال

مفصل خواند. و در نماز شام قصار و در نماز «پیشین» و «دیگر» و «خفتن».
مثل «والسّماء ذات البروج» و آنچه مقارب آن بود.

و در سفر در نماز بامداد قل یا ایها الکافرون و قل هُوالله احد. و در دو رکعت سنت بامداد و طواف و تحیت مسجد، همچنین. و کل آن در حال قیام و نهادن دست باشد. [۲۶۲] چنانکه در اول صفت کرده‌ایم. 5

رکوع و لواحق آن

پس رکوع کند و این کارها در آن به رعایت رساند. تکبیر رکوع بگوید و دست در گفتن آن بر دارد. و تا نهایت رکوع آن را بکشد. و هر دو کف بر هر دو زانو نهد. و انگشتان را گشاده دارد. و درازای ساق سوی قبله موجه کند. و زانو راست دارد. و گردن و سر را با پشت چون 10 یك تخته گرداند ـ چنانکه سر نه فروتر بود و نه بالاتر ـ و دو بازو از دو پهلو دور دارد.

و، زن بازوها را با پهلوها پیوندد. و سه بار سُبحان رَبّیَ العَظیم بگوید. و چون امام نباشد، اگر هفت بار یا ده بار بگوید نیکو بود. آنگاه از رکوع بر آید. و راست بایستد. و سَمِعَ الله لِمَن حمده بگوید. و در قیام 15 آرام گیرد. و بگوید ربّنا لك الحمد ملءُ السّموات و [ملءُ] الارض وَ ملءُ ماشئت من شیء بعد.

و بـه نزدیك بوحنیفه، امـام بر تسمیع اقتصار نماید. و تحمید نگوید، مگر در روایت حسن زیاد. و اگر مقتدی باشد بـر تحمید اقتصار نماید به نزدیك هر سه. و اگر منفرد بود، در ظـاهر روایت، قول بـوحنیفه 20 مذکور نیست، و در روایت حسن هر دو بگوید. و در روایت نوادر تحمید گوید بس. و این قیام را دراز نکند مگر در نماز تسبیح. و در دوم رکعت

نماز بامداد قنوت به کلماتی که مأثوراست بخواند . و بـه نزدیك بوحنیفه
قنوت درنماز بامداد مشروع نیست. و اگر امام بخواند به نزدیك بوحنیفه و
محمد، مقتدی وی‌رامتابعت نکند . و به نزدیك بویوسف متابعت کند .

سجود

پس تکبیر گویان در سجده رود و پیشانی و کفها برهنه بر زمین
نهد . و تکبیر مقارن فرود رفتن‌گوید . و در غیر رکوع دست برنیارد . و
اول، زانو بر زمین نهد . پس دست ، پس پیشانی و بینی. و بازو از پهلو و
شکم از ران ، و یك ران ، از دیگر دور دارد ــ و زنان این اعضاء فراهم
دارند ــ و دست برابر دوش بر زمین نهد و انگشتان‌گشاده نکند . بل فراهم
دارد . و انگشت بزرگ را با دیگر انگشتان ضم کند . و اگـر نکند باکی
نبود . و بازو را چون سگ بر زمین نگستراند که درآن نهی آمده است .
و سه بار سُبحان رَبّیَ‌الاَعلی بگوید . و اگر بیش ازآن گوید نیکوتر بود ،
مگر در حال امامت . و از سجده برآید تکبیر گویان . و معتدل بـا آرام
بنشیند برپای چپ. و پای راست بایستاند و دست برران نهد . ودر انگشتان
تکلف گشادن و فراهم آوردن نکند . و بگویـد : رَب اغفرلی و ارحَمنی و
ارزقنی وَ اهدنی وَ اجْبرنی و عَافنی وَ اعف عنی . و ایـن جلسه را دراز
نکشد [۲۶۳] مگر در سجود . تسبیح و سجدهٔ دوم هم بر این جمله بکند .
آنگاه جلسه‌ای سبك بـرای استراحت در هر رکعتی کـه پس از آن تشهد
نباشد به جای آرد . پس برخیزد و دست بر زمین نهد و در حال برخاستن
یك پای را تقدیم نکند . و تکبیر را بکشد از میانهٔ ارتفاع از قعود تا میانهٔ
ارتفاع سوی قیام. چنانکه « هاء » الله به وقت استوای جلوس گفته شود . و
«کاف» اکبر در حال اعتماد کردن بر دست ، برای قیام . و «راء» در میانهٔ

ارتفاع سوی قیام و در میانهٔ ارتفاع ازقعود آغاز کند تا تکبیر درمیانهٔ انتقال باشد و خالی نشود ازاو مگر دو طرف . و این به تعمیم نزدیکتر .
و رکعت دوم همچون اول بگزارد و در ابتدای آن أعوذ بگوید .

تشهد

۵ در رکعت دوم تشهد اول بگوید، پس بر پیغامبر درود دهد. و دست راست بر ران راست نهد . و انگشتان راست قبض کند ، مگر انگشت شهادت . و اگر انگشت بزرگ را نیز فروگذارد باکی نبود. و[به]انگشت شهادت‌راست تنها اشارت کند درحال گفتن [« الا الله » نه در حال گفتن] « لا إله الاّالله » ودراین تشهد بر پای چپ نشیند ، چنانکه میان دو سجده . ودر
۱۰ تشهد اخیر پس از درود بر آل پیغامبر، دعای مأثور تمام بخواند . وسنتهای او چون سنتهای تشهد اول‌است. لکن بر سرین چپ نشیند به سبب آنکه برای قیام مستوفز نیست ، بل مستقر است . و پای چپ از زیر خود بیرون آرد . و پای راست نصب کند . و سر انگشت بزرگ سوی قبله دارد، اگر بر وی دشوار نشود .

۱۵ و به نزدیك بوحنیفه ــ رضی‌الله عنه ــ در هر دو تشهد بر پای چپ نشیند . چنانکه میان دو سجده گفته شده است .

و به نزدیك مالك در هر دو بر سرین چپ نشیند . چنانکه‌اینجا تقریر افتاد . پس بگوید : اَلسَّلام عَلیكَ وَرحمة الله . و روی سوی دست راست کند ـ چنانکه کسی که در پس وی باشد از جانب دست راست رخسارهٔ
۲۰ راست وی ببیند ــ و بر دست چپ همچنین . و سلام دوم بگوید . و نیت بیرون آمدن کند از نماز . و نیت سلام بر کسی که از فریشتگان و مسلمانان بر دست راست وی است ، به سلام اول، و در سلام‌دوم همچنین . و سلام

را سبك گوید، و دراز نکشد، که سنت آن است. این هیأت نماز منفرد است.

منهیات

پیغامبر ـ علیه‌الصلاة و السلام ـ از صفن و صفد نهی کرده است. چنانکه تقریر آن سابق شد. و از اقعاء و سدل و کف و اختصار و صلب و مواصله، واز نماز حاقن و حاقب وحازق و ازنماز گرسنه و پر خشم، وکسی که روی را به لثام پوشیده باشد.

اما اقعاء: به نزدیك اهل لغت آن است که بر سرین‌ها نشیند وزانو نصب کند. [و دستها را مانند سگ بر زمین نهد] و به نزدیك اهل حدیث آن است که [بر ساق نشیند، به زانودرآمده، و بر زمین‌نباشد مگر سرهای انگشتان پای.

و اما سَدَل: در مذهب] اهل حدیث آن است که جامه در خود گیرد، و دست از آن بیرون‌نیارد، و همچنان رکوع [۲۶۴] و سجود کند. و جهودان در نماز براین جمله کردندی. و نهی برای آن است که [تشبه به] ایشان نباشد. و حکم پیراهن همین است. و نباید که دست از آستین بیرون ناکرده رکوع و سجود کند. و نیز گفته‌اند که: معنی سدل آن است که میان جامه‌بر سر نهد و دو طرف آن از راست وچپ فروگذارد، بی آنکه آن‌را بر کتف اندازد. و قول اول نزدیك‌تراست.

و اماکف

و اماکف آن است که وقت سجده جامه از پیش یا از پس بردارد. وکف در موی سرهم باشد. و آن جمع کردن موی بود بر سر. و نهی

مردان راست ، و در حدیث آمده است: أمرت ان اسجُد علی سَبعَة اعضاء و لاٰ آکف شعراً ولاٰ ثوباً . ای، مرا فرموده‌اند که بر هفت عضو سجده کنم. و موی را و جامه را گردنکنم . و احمد حنبل کراهیت داشتی که در نماز بر پیراهن میان بسته شود . وگفتی که آن هم کف باشد .

و أما اختصار : آن است که دست ها بر تهی‌گاه نهد . ۵

و صلب : آنکه دست بر تهی‌گاه نهد و بازوها را از یکدیگر دور دارد در حال قیام .

و مواصله : در پنج چیز است . دو از آن بـر امام . یکـی افتتاح قراءت به تکبیر احرام . و دوم اختتام قـراءت به تکبیر رکوع . و دو بر مقتدی. یکی تکبیر[به]تکبیر امام . و دوم سلام به سلام امام . و یکی برهر ۱۰ دو . و سلام اول که فرض است به سلام دوم . و دراین هر پنج ، پیوستن منهی است .

و اما حاقن: در بول‌گویند .

و حاقب : در غایط .

و حازق : صاحب موزهٔ تنگ را خواهند . ۱۵

و این همه مانع خشوع بود . و حکم گرسنه و اندیشه مند همین است.ونهی گرسنه‌از نماز [از] این حدیث معلوم شده است : اذاحَضَرالعَشاء و اقیمت الصَّلاة فَابدوا بالعشاء . ای، چون طعام شب و نماز فراهم آید ابتدا[به] طعام کنید . مگر در حالی که وقت تنگ بود یا دل ساکن باشد و به سبب طعام منزعج نشود . ودر خبر است: لایدخلنّ أحدکم الصَّلاة وهو ۲۰ مُقَطبٌ وَ لاٰ یصلین اَحَدکم و هو غضبان . ای ، درحال ترش رویی و خشم ، در نماز شروع مکنید . و حسن‌گفت : هر نمازی که دل در آن حاضر نباشد آن به عقوبت شتابنده تر بود؛ و در خبر است : سبعة أشیاء فی‌الصلاة من

الشَّیطان : الرعَاف ، و النُّعاس ، و الوسوَسَة ، و التثاؤب ، و الحکاك ، و الالتفات ، والعبث بالشئ.ای،هفت چیز در نماز از[۲۶۵]دیو باشد : خون بینی ، و وسوسه ، و فاژه[1] ، و خارش ، و التفات ، و بازی کردن به چیزی. و در روایت بعضی «والسهو والشك» زاید است. وبعضی ازسلف گفته‌اند : چهار چیز در نماز از جفا باشد . التفات نمودن و دست بر روی مالیدن و سنگ ریزه به دست کردن و بر راهگذر نمازگزاردن .

و پیغامبر نهی کرده است از انگشتان بهم درگذاشتن و از «ترك» آوردن از آن، و از روی پوشیدن و از یك کف بر دیگری نهادن و هر دورا میان ران‌ها داشتن در رکوع ، و آن را تطبیق گویند . و بعضی از صحابه گفته‌اند :که ما تطبیق می کردیم، ما را از آن باز داشت . و نیز مکروه است که در حال سجده در زمین بدمد ، برای پاك کردن آن . و سنگ ریزه به دست ، راست کند . چه آن کارهایی است که بدان حاجت نیست . و یك قدم بر ندارد و آن را بر ران نهد . و در حال قیام بر دیوار تکیه نکند. و اگر تکیه کند ـ چنانکه اگر متکای وی زایل کنند ، بیفتد ـ ظاهر تر آن است که نماز وی باطل شود .

تمییز فرض‌ها از سنت‌ها

جملهٔاینچه یادکردیم مشتمل‌است برسنت‌ها و [هیأت‌ها] و أدب ها که‌جویندهٔ راه آخرت ، کل آن را رعایت کند .

و فرض از آن جمله دوازده چیز است : نیت ، و تکبیر ، و قیام ، و خواندن فاتحه ، و کوژ شدن در رکوع ـ چنانکه کف دست به زانو رسد بـا آرام ـ و از رکوع به اعتدال باز ایستادن ، و سجود با طمأنینه

۱ـ فاژه = خمیازه

ـ و دست بر زمین نهادن در سجده واجب نیستـ و از سجود به اعتدال
نشستن، و جلوس برای تشهد أخیر، و تشهد أخیر. و درود بر پیغامبر،
و سلام اول.

و أما نیت بیرون آمدن از نماز واجب نیست. و آنچه بیرون این
است واجب نیست، [بل] سنت‌هاست و هیأت سنت‌ها و فریضه‌ها. ۵

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ «نیت و تحریمه» از شرایط
نماز است، نه از نفس نماز. و به هر ذکری که ثنای باریتعالی باشد و مراد
از آن تعظیم او ـ چون الله اکبر و الله اعظم و الرحمن اعظم یا اجل و
الحمدلله یا سبحان الله یا لااله الاالله ـ شروع نماز درست باشد.

و اگر به‌پارسی گوید: «خدای بزرگتر، یا خدای بزرگ» هم درست ۱۰
بود. و از نفس نماز شش چیز است: قیام، و قراءت، و رکوع، و سجود،
و انتقال از رکنی به رکنی، و قعدهٔ أخیره. و أرکان اصلی چهار اول
است. چه اگر کسی سوگند یاد کند که نماز نگزارد، چون رکعت را
به سجده مقید گرداند، حانث شود. اگر چه قعدهٔ أخیره موجود نشده
باشد. ۱۵

أما آن دو دیگر نیز فرض است و نماز بی آن روا نباشد. و
خواندن فاتحه فرض نیست. بل یك آیت بسنده است. و در همهٔ رکعت[ها
هم]نیست. بل در دو رکعت اول فرض است و فرض[۲۶۸][1] رکوع و سجود،
اصل کوژشدن و بر زمین نهادن است. و آرام در هردو فرض نیست. و اعتدال
از رکوع و سجود. و درود بر پیغامبر هم فرض نیست. و لفظ سلام هم فرض
[نیست]. بل به هر فعلی عمد که از نماز بیرون آید، درست باشد، اگرچه ۲۰
آن فعل [حدث] بود.

و واجبات نماز هشت است: خواندن فاتحه و سورت در دو

۱ـ از نسخهٔ عکسی بریتانیا دراینجا دوصفحه افتادگی دارد که درجای دیگر تکرار شده.

رکعت اول، و آشکارا و نهان خواندن در نمازهای جهری و سری ، و تعدیل
رکن‌ها به نزدیك بعضی مشایخ . و به‌نزدیك بعضی سنت است . و رعایت
ترتیب در رکنی که با تکرار مشروع است ــ و آن سجده است ــ و قعدهٔ
اولی و تشهد در قعدهٔ اخیره و قنوت و تکبیرات عیدین ــ و آنچه جز این
است ــ و سنت‌ها و ادب‌هاست . ۵

و أما سنت‌ها در افعال چهار است : دست برداشتن در تکبیرهٔ
احرام و در حال رفتن به رکوع . و در حال برآمدن از رکوع و جلسه‌ای
برای تشهد اول . و به نزدیك بوحنیفه در تکبیررفتن به رکوع و برآمدن
از آن دست بر ندارد .

و أما آن چه یاد کرده‌ایم از کیفیت گشاده داشتن انگشتان . و حد ۱۰
برداشتن آن‌هیأت‌هایی است که تابع این سنت است . و تورّك و افتراش
هیأتی است که تابع جلسه است، و سرپیش‌انداختن و التفات ناکردن، هیأت
قیام است و تحسین صورت آن .

و جلسهٔ استراحت را از اصل های سنت ها که در افعال است
نشمرده‌ایم. زیرا که این نخستین هیأت برآمدن است از سجده، سوی قیام. ۱۵
و درنفس خودمقصودنیست. و بدین سبب آن را مفرد یاد [نکرده‌ایم] .

أما سنت های اذکار : دعای استفتاح است . پس تعوذ ، پس
آمین ــ که سنتی مؤکد است ــ پس خواندن سورت، پس تکبیرهای انتقال،
پس تسبیح رکوع و سجود، و اعتدال از هر دو . و پس تشهد اول و درود
بر پیغامبر و آل او در آن ، پس دعا در آخر تشهد اخیر ، پس سلام . ۲۰

و این خصال را اگر چه در اسم سنت داخل کرده‌ایم ، آن را
درجات متفاوت‌است.چه چهار را از آن‌جمله به‌سجدهٔ‌سهو[جبر] باید کرد .
أما از این چهار، آنچه ازافعال است ، یکی است . و آن جلسهٔ

اولی است برای تشهد اول. چه آن در ترتیب نظم نماز مؤثر است به‌اعتبار چشم بینندگان. و بدان دانسته شود که چهارگانی است یانه؟ به خلاف [برداشتن] دست که آن در تغییر نظم اثر نکند. و از آن [به] بعض عبارت می کنند و می گویند که: أبعاض را به سجده جبر باید کرد.

۵ و اما أذکار: کل آن سجدهٔ سهو اقتضا نکند، مگر سه: قنوت، و تشهد اول، و درود بر پیغامبر... در آن [به خلاف] تکبیر های انتقال، و تسبیح رکوع و سجود و اعتدال از آن. زیرا که صورت رکوع و سجود، مخالف عادت است. با آنچه از ذکر و تکبیر انتقال خاموش باشد. پس عدم آن ذکرها صورت عبادت را نگرداند [۲۶۵].

۱۰ وأما جلسه: برای تشهد اول فعلی معتاد است، ومقصود از او تشهد، پس ترک آن را تأثیری ظاهر بود.

وأما [دعای] استفتاح و صورت: ترک آن مؤثر نیست با آنکه قیام به فاتحه معمور شده است، واز عادت بدان متمیز گشته. و دعای تشهد اخیر همچنین است. و قنوت دورترین چیزی است که آن را به سجده ۱۵ جبر باید کرد. و لکن [مد][1] اعتدال به سبب وی در نماز بامداد مشروع است. پس همچنان باشد که مد جلسهٔ استراحت - چه به مد با تشهد، جلسهٔ تشهد اول شد - پس این قیامی ممدود معتاد بماند که در وی ذکری واجب نباشد. و در ممدود احتراز است از غیر نماز بامداد. و در خالی بودن وی از ذکر واجب احتراز است از اصل قیام در نماز.

۲۰ و به نزدیك بوحنیفه - رضی‌الله عنه - سجدهٔ سهو به دو چیز واجب شود: یکی ترك واجب اصلی نماز. و دوم تغییر فرض آن، چون یکی از این دو بر سبیل سهو حاصل آید. و فرایض و واجبات [بر] مذهب

۱- در متن عربی چنین است: «ولکن شرع مدالاعتدال فی‌الصبح...»

او بیان کرده شده است. و به ترك سنت‌ها و ادب‌ها واجب نشود.

سؤال: تمییز سنت از فرض معقول است، چه به فوت فرض صحت فوت شود، و عقوبت متوجه. و به فوت سنت نه صحت فایت گردد و نه عقوبت متوجه. اما تمییز سنتی از سنتی- چون همه بر سبیل استحباب مأمور است، و در ترك همه عقوبتی نیست، و بر فعل همه ثواب مرجو است- چه معنی دارد؟

جواب: اشتراك در ثواب و عقاب و استحباب مانع تفاوت نباشد. و این معنی ترا به مثالی منکشف گردد. و آن مثال آن است که: مردم مردمی موجود کامل نباشد، مگر به معنی باطن و اعضای ظاهر. معنی باطن، حیات و روح است، وظاهر اجسام اعضا[ی آن]. و از این اعضا بعضی آن است که به عدم آن مردم منعدم شود، چون دل و دماغ و جگر و دیگر عضوها- که حیات به فوت آن فوت گردد- و بعضی آن که به فوات او حیات فوت نشود، ولکن مقاصد حیات فایت شود، چون چشم و زبان و دست و پای. و بعضی آن که به فوات او نه حیات فوت شود و نه مقصد حیات، ولکن حسن و جمال فوت شود؛ چون ابرو و مژه و محاسن و گونهٔ نیکو[1]. و بعضی آن که اصل جمال هم به فوات آن فایت نشود، ولکن کمال جمال فایت گردد؛ چون خمیدگی ابرو و سیاهی موی روی، و تناسب خلقت اعضا، و «لعل اسپیدی»[2] گونه. و این درجات متفاوت است. پس هم بر این جمله عبادت صورتی است که شرع آن را تصویر کرده است. و ما را به اکتساب آن تعبد فرموده. پس روح و حیات باطن آن، خشوع و

۱- در متن عربی: «وحسن اللون» آمده است.

۲- درمتن عربی: «وامتزاج الحمره بالبیاض» آمده که به معنی سرخی و سپیدی گونه است.

نیت و حضور دل و اخلاص است، چنانکه بخواهد آمد، و ما اکنون در ذکر اجزای ظاهریم.

پس رکوع و سجود و قیام و دیگر رکن‌ها در مثابت دل و سر و جگر است، چه به فوات آن نماز فایت شود. و سنت‌هایی که یاد کردیم، از برداشتن دست، و دعای [۲۶۶] استفتاح، و تشهد اول، به محل چشم و دست و پای [است] که صحت نماز به فوات آن فایت نگردد، چنانکه حیات به فوات آن عضوها. ولکن مردم به سبب آن زشت خلقت و نکوهیده شود، و کسی را در وی رغبتی نبود: و همچنین هر که اقتصار نماید بر اقل آنچه نماز بدان جایز باشد، همچون کسی بود که در حضرت پادشاهی از پادشاهان بندهٔ زنده‌ای - بریده اطراف - هدیه فرستد.

و أما هیأت‌ها: و آن ماورای سنت‌هاست، همچون اسباب جمال باشد از ابرو و مژه و محاسن و خوبی لون.

و أما لطایف ادب‌ها در آن سنن‌ها: و آن کامل گردانندهٔ جمال است، چون خمیدگی ابرو و گردی محاسن و غیر آن. پس نماز تحفهٔ تواست که به حضرت مالك الملوك می‌فرستی و بدان تقرب می‌نمایی، همچون وصیفتی که طالب قربت، به حضرت سلطانی فرستد. و این تحفه در حضرت حق تعالی عرضه شود، و روز عرض اکبر به تو باز رسد. و اختیار به دست تو است در خوب کردن و زشت گردانیدن صورت آن. اگر خوب کنی منفعت آن ترا باشد، و اگر زشت گردانی تبعت آن به تو رسد. و نباید که نصیب تو از ممارست فقه آن باشد که سنت را از فرض تمییز دانی کرد. و از صفات سنت در فهم تو چیزی نیاویزد، مگر آنکه ترك آن روا بود.

و این سخن همچنان باشد که طبیب گوید که: بر کشیدن چشم،

وجود مردم را باطل نگرداند، ولکن اگر کسی چنین بنده‌ای را بر سبیل تقرب به حضرت پادشاهی فرستد، و امید دارد که قبول فرماید، امید وی صادق نبود.

پس مراتب سنت‌ها و هیأت‌ها و أدب‌ها بر این جمله فهم باید کرد.

و هر نمازی که رکوع و سجود آن تمام نبود آن نماز خصم نماز کننده شود، و گوید: خدای -عزوجل- ترا ضایع گرداناد، چنانکه تو مرا ضایع کردی. پس چیزهایی که‌در کامل گردانیدن ارکان نماز آوردیم مطالعه باید کرد تا وقع آن ظاهر شود.

باب سوم

در شرطهای باطن از اعمال دل

و در این باب ارتباط نماز به خشوع و حضور دل یاد کنیم. پس معنی‌های باطن وحد ها و سبب‌ها و علاج‌های آن. پس تفصیل آنچه باید که در هر رکنی از نماز حاضر آید تا زاد آخرت را شاید. 5

بیان اشتراط خشوع و حضور دل

بدان که دلیل‌های آن بسیار است. و یکی از آن قول حق تعالی است: أقم الصلاة لذکری. و ظاهر امر وجوب را بود، و غفلت ضد ذکر است. و کسی که در همهٔ نماز غافل باشد، چگونه نماز برای ذکر وی اقامت نماید؟ و قول حق تعالی: و لاتکن من الغافلین، نهی است. و 10 ظاهر آن، تحریم را تواند بود. و قول حق تعالی: حتی تعلموا ماتقولون، تعلیل نهی مستان است از نماز، و آن علت در غافلی [۲۶۷][1] که همتش

۱ــ عکس نسخهٔ بریتانیا دراین محل دو صفحهٔ اضافی دارد که به قرینهٔ نسخهٔ ترکیه و متن عربی آن را حذف کردیم و شمارهٔ ترتیب صفحات را رعایت نمودیم. بنابراین صفحات ۲۶۸ و ۲۶۹ حذف شد، و از ابتدای ۲۷۰ مطلب دنبال می‌شود. 15

مستغرق باشد در وسوسه‌ها و فکرت‌های دنیا، مطرد است. و قول پیغامبر
ـ علیه‌السلام ـ إنّما الصلاة تمکن وتواضع. به «الف و لام» نماز را محصور
کرده است. و «انما» تحقیق مذکور و تمحیق غیر آنرا تواند بود. و فقها
از قول پیغامبر: إنما الشفعة فیما لم یقسم، حصر پی افتاده‌اند، و اثبات
شفعه در غیر مقسوم و نفی آن از مقسوم فهم کرده‌اند[1].

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است: من لم تنهه صلاته عن الفحشاء و المنکر لم یزدد من الله الا بعداً. و نماز غافل، مانع فحشا نتواند بود.

و نیز گفت: کم قائم حظه من صلاته التعب والنصب. ای، بسیار نماز کننده است که نصیب وی از نصاب نماز جز [تعب و] نصب نیست. وبدین جز غافل را نخواسته است. ونیز گفت: لیس للعبد من صلاته الا ما عقل. و تحقیق در او آن است که نماز، مناجات پروردگار است، وسخن با غفلت البته مناجات نباشد. و بیان این سخن آن است که: دادن زکات ـ اگرچه در حال غفلت اتفاق افتد ـ از مال محبوب تهی نشستن است. و داشتن روزه از شهوت مطلوب باز ایستادن. و دور نباشد که با غفلت از آن مقصود حاصل شود. و همچنین اقامت حج مشقتی عظیم و مجاهده‌ای بزرگ [است] و ابتلای بدان حاصل آید اگرچه دل با افعال این حاضر نبود. واما در نماز جز ذکر و قراءت و رکوع و سجود و قیام و قعود نیست.

اما ذکر: محاوره و مناجات است با حق تعالی. و مقصود إما مخاطبه و محاوره باشد، و إما حروف و اصوات تا زبان را به عمل ابتلا باشد. چنانکه معده و فرج را در روزه به امساك، و تن را به مشقت‌های حج، و دل را به رنج دادن زکات، و کم‌شدن مال محبوب. وهیچ شکی

۱ـ در متن عربی چنین است: ...الحصر والاثبات والنفی.

نیست که این قسم باطل است . چه جنبانیدن زبان به بیهوده در غایت آسانی است . پس در آن امتحانی نباشد ، از آن روی که جنبانیدن است، بل حروف به اعتبار نطق مقصود است. و نطق نباشد مگر آنکه حکایت بود از ضمیر . [وحکایت از ضمیر] نباشد مگر به حضور دل . و در گفتن : **إهدنا الصراط المستقیم** ، چون دل غافل باشد، چی سؤال بود ؟ و چون مقصود زاری و امیدواری نباشد،در حرکت زبان در حال غفلت چه رنج بیند ، خاصه چون معهود و معتاد بود ؟

این حکم ذکرهاست . بل می گویم که: اگر کسی سوگندیاد کند که شکر فلان بگزارم و زبان به ثنای وی مشغول دارم و حاجتی از وی در خواهم ، پس لفظهایی که بر این معانی دلیل کند در خواب بر زبان وی رود ، سوگند وی بدان راست نشود . و اگر در تاریکی شب بر زبان وی [۲۷۰] رود، وآن مرد حاضر [باشد]و او وی‌را نبیند و حضور او نداند، هم ازعهدهٔ سوگند بیرون نیاید.[چه]سخن او خطاب[با] وی نبود،تا در دل او حاضر نباشد . و اگر آن کلمات در روز روشن بر زبان وی رود و آن مرد حاضر باشد، ولکن از حضور وی غافل بود، و در اندیشه مستغرق، وقصد او توجیه خطاب بر وی نباشد، هم بَرّیمین حاصل نشود . و شك نیست در آن که مقصود از قرآن و ذکرها،حمد و ثنا و تضرع و دعاست ، و مخاطب حق تعالی است . و دل او بـه حجاب غفلت از وی محجوب است . و وی را نمی‌بیند و مشاهده نمی کند . بل از مخاطب غافل است و زبان وی به حکم عادت می‌جنبد . و این در غایت دوری است از آنچه مقصود است از نماز که آن برای روشن‌گردانیدن دل و تجدید ذکـر خدای و استوار شدن عقد ایمان مشروع است. این حکم قراءت و ذکر است. و در جمله این خاصیت را در نطق و تمییزاوبدان، از فعل انکار نتوان کرد .

و اما رکوع و سجود: به قطع می‌توان دانست که مقصود از آن تعظیم است. و اگر روا باشد که معظّم خدای بود به فعلی ـ با آن که از وی غافل بود ـ روا که معظم بتی باشد در پیش وی نهاده و او از آن غافل. یا معظم دیواری باشد در پیش او، و او از آن بی‌خبر. و چون از تعظیم بیرون آمد، نماند مگر مجرد حرکت سر و پشت، و در آن مشقتی نیست که امتحان بدان به سبب ۵
آن مقصود باشد، و عماد دین و فاصل میان کفر و اسلام شود، و بر حج و دیگر عبادت‌ها تقدم یابد. و به ترک آن علی الخصوص قتل واجب گردد. و کل آن عظمت، نماز را به اعتبار اعمال ظاهر آن نیست، مگر آنکه مقصود در مناجات بدان مضاف شود، که آن بر روزه و زکات و حج و غیر آن مقدم است. بل، در ضحایا و قرابین که مجاهدهٔ نفس است، به کم کردن مِلک[1]. ۱۰
حق تعالی می‌فرماید: لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم[2]. ای، صفتی که بر دل مستولی شده است تا بر امتثال اوامر باعث می باشد مطلوب است نه گوشت‌ها و خون‌ها. پس کار در نماز ـ که در افعال آن حاجتی نیست ـ چگونه باشد؟ و آن، آن است که از راه معنی و اشتراط حضور دل دلیل می کند. ۱۵

سؤال: اگر به بطلان نماز حکم می کنی و حضور دل را شرط نماز می گویی این سخن بر خلاف اجماع فقهاست. چه ایشان حضور دل را شرط نکرده‌اند، مگر در حال تکبیر.

جواب: بدان که در «کتاب علم» سابق شده است که فقها در باطن و طریق آخرت تصرف نکنند و دل‌ها نشکافند، بل ظاهر احکام دنیا بر ظاهر ۲۰

۱ـ در متن عربی چنین است: «... فان ذلک یتقدم علی الصوم والزکاة والحج وغیره بل الضحایا والقربین التی هی مجاهدة للنفس بتنقیص المال».

۲ـ قرآن، ۳۷/۲۲.

اعمال جوارح بنا کنند. و ظاهر اعمال، سقوط [قتل] و تعزیر سلطان را بسنده‌است.

و اما حدیث منفعت آخرت [۲۷۱] از حدود فقه نیست، با آنکه دعوی اجماع در این باب ممکن نیست. و بوطالب مکی آورده است که بشر حارث روایت کرد از سفیان ثوری که: هر که خاشع نبود نماز وی باطل بود.

و حسن ـ رحمة‌الله‌علیه ـ گفته است که: هر نمازی که دل در آن حاضر نباشد آن به عقوبت شتابنده‌تر بود.

و معاذجبل گفت: من عرف من علی یمینه وشماله متعمداً و هو فی الصلاة فلاصلاة له. ای، هر که متعمداً بشناسد که بر راست و چپ وی کیست، نماز وی درست نباشد. و این را از پیغامبر هم روایت کرده‌اند. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است: ان العبد لیصلی الصلاة ولایکتب له سدسها ولا عشرها، وإنما یکتب للعبد من صلاته ماعقل منها. ای، بنده نماز گزارد و سدس و عشر آن نماز برای وی ننویسند. و برای بنده از نماز وی ننویسند مگر آنچه از آن بداند. و این معنی اگر از غیر وی نقل شدی مذهبی بودی. پس چگونه بر آن تمسك نباشد؟

و عبدالواحد زید گفت: اجماع علماست که بنده را از نماز وی حاصلی نباشد مگر آنچه از آن بداند. و این را اجماع گفته است. و آنچه از جنس این کلمات از فقهای متورع و علمای آخرت نقل شده است بیش از آن است که در شمار آید. و حق آن است که به دلیل‌های شرع رجوع کنیم. و اخبار و آیات در این شرط ظاهر است، الا آن است که مقام فتوی در تکلیف ظاهر بر اندازهٔ قصور خلق باشد. و امکان ندارد که بر مردمان در کل نماز احضار دل شرط کرده شود. چه کل بشر از آن عاجز

باشند ، مگر اندکی . و چون به سبب ضرورت استیعاب شرط نتوان کرد، ضابطی نباشد مگر آن مقدار که نام بر آن واقع شود. اگرچه در یك لحظه بود . و سزاوارترین لحظه ، لحظهٔ تکبیر است . پس بر تکلیف آن مقدار اقتصار نمودیم . و مع ذلك امیداریم که حال غافل [در همهٔ نماز مثل حال کسی نبود که نماز را] به کلیت بگذارد . چه او ظاهراً بر فعل اقدام نموده است ، و یك لحظه دل را حاضر کرده . و چگونه بر این جمله نباشد؟ و کسی که به فراموشی با حدث نمازگزارد نماز او باطل بود، ولکن به حسب فعل او و بر اندازهٔ قصور و عذر او هم مزدی بیابد. و با این امیدواری ترسان باشیم که حال [او بتر از حال] تارك نماز بود. و چگونه ترسان نباشیم که کسی که به خدمت آید، و حضرت را تهاون نماید و به غفلت و استحقار سخن گوید، حال او بتر از حال کسی بود که از خدمت اعراض آرد. و چون اسباب خوف و رجا متعارض شود ، کار با خطر بود .

پس اختیار در احتیاط و تساهل به دست تو است . و مع هذا فقها را در آنچه به صحت فتوی داده‌اند ، مخالفت نتوان کرد . چه آن ضرورت فتوی است . چنانکه تنبیه بر این دقیقه سابق شده است . و هر که سرّ نماز بشناسد داند که غفلت [۲۷۲] ضد آن تواند بود . ولکن در فصلی که [میان] علم ظاهر و باطن فرق کرده‌ایم در کتاب «قواعدالعقاید» آورده‌ایم که : قصور خلق یکی از موانع است از صریح گفتن آنچه از اسرار شرع گفتن منکشف شود . پس بر این مقدار از بحث اقتصار نماییم که این، مرید راه آخرت را بسنده است . و خطاب مجادل شغب کننده در این حال مقصود ما نیست.

و حاصل سخن آن است که حضور دل روح نماز است . و اقل آنچه رمقی از روح باقی ماند حضور دل است در حال تکبیر، که کم شدن [از] آن هلاك باشد . و به قدر افزونی آن، روح در اجزای نماز منبسط شود . و

بسیار زندهٔ بی‌حرکت باشد که نزدیك بود به مرده. و نماز کسی که در کل نماز غافل باشد، مگر درحال تکبیر، زندهٔ بی‌حرکت است.

بیان معنی‌های باطن که حیات نماز بدان تمام شود

بدان که عبارت‌ها از این معانی بسیار است. ولکن کل آن در شش خصلت منتظم شود. حضور دل و فهم و تعظیم و هیبت و رجا و حیا. و ما تفصیل آن، پس اسباب آن، پس علاج اکتساب آن، یاد کنیم.

اما تفاصیل آن: اول حضور دل است. و بدو آن می‌خواهیم که دل از غیر آنچه ملابست نموده است و سخن آن می‌گوید فارغ باشد. و علم به فعل و قول مقرون بود. و در غیر آن اندیشه نکند. و هرگاه که اندیشه از غیر آنچه در آن است منصرف شد، و ذکر آنچه در آن است در دل او ثابت گشت، و از هیچ چیزی از آن غافل نبود، دل حاضر شده باشد. ولکن فهم معنی سخن از حضور دل است.

و باشد که دل با لفظ حاضر بود و با معنی آن حاضر نباشد. و چون دل بر دانستن معنی لفظ مشتمل بود، فهم باشد. و این مقامی است که مردمان در آن متفاوت‌اند. چه در فهم معانی قرآن و تسبیحات مشترك نباشند. و بسیار معنی [های] لطیف باشد که نماز کننده در اثنای نماز دریابد. و پیش از آن در خاطر او نبوده باشد. و از این روی نماز بازدارنده باشد از فحشا و منکر. چه در نماز کارهایی مفهوم شود که آن لامحاله مانع باشد از فحشا.

و اما تعظیم[1]: کاری است ورای حضور دل و فهم. چه کسی با بندهٔ خود سخن گوید و دل او در آن سخن حاضر باشد و معنی آن را فاهم

---

۱ ــ در متن عربی چنین است: و اما التعظیم: فهو امر وراء حضور القلب و الفهم اذالرجل یخاطب عبده بکلام هو حاضرالقلب فیه و متفهم لمعناه، ولایکون معظماً له فالتعظیم زائد علیهما.

ولکن وی را معظم نبود. پس تعظیم بر حضور و فهم زاید بود.

و اما هیبت: زاید است بر تعظیم، بل آن عبارتی است از ترسی که منشأ او از تعظیم باشد. زیرا که جایی که ترس نباشد هیبت نبود. و ترسی که‌از کژدم بود، وبدخویی بنده باشد،و آنچه مناسب آن بوداز سببهای خسیس، آن را هم هیبت نگویند. بل ترسی که از پادشاهی معظم باشد آن را هیبت گویند. پس هیبت خوفی است که از بزرگداشت صادر شود.

و اما رجاء: شك نیست که زاید است. وبسیار کس [۲۷۳] باشد که تعظیم و هیبت پادشاهی در دل او باشد. چه از قهر وی بترسد، ولکن از احسان وی در دل امید ندارد. و بنده باید که به ادای نماز امیدوار ثواب باشد. چنانکه به تقصیر از عقوبت بترسد.

و اما حیاء: بر جمله زاید است. زیرا کـه سبب او بیم تقصیر و توهم گناه باشد. و تعظیم و خوف و رجای بی‌حیاء متصور شود، جایی که توهم تقصیر و ارتکاب گناه نباشد.

اما اسباب این شش معنی: بدان که سبب حضور دل همت است. و دل تابع همت باشد. و حاضر نشود مگر در چیزی که مهم وی بود. و چون کاری ترا قلق گرداند، دل ـ خواهد یا نخواهد ـ حاضر شود. چه او بر آن مجبول است و در آن مسخر. و چون[دل] در نماز حاضر نشود، معطل نباشد، بل حاضر بود در چیزی که همت او مصروف آن است از کارهای دنیا. پس حضور دل را حیلتی وعلاجی نباشد، مگر آنکه همهٔ همت در نماز مصروف شود. و کل نهمت بر آن موقوف گردد. و همت در آن صرف نشود تا نداند که غرض مطلوب بدان منوط است. و آن ایمان و تصدیق بود.

بدان که آخرت بهتر و پایدارتر است. و نماز سبب رسیدن است

بدان. و چون حقیقت علم به حقارت دنیا و مهمات آن با آن ضم شود، مجموع آن سبب حضور دل باشد در نماز، و به مثل این موجب‌دل تو در خدمت بزرگان حاضر می‌شود. و ایشان در حقیقت بر مضرت و منفعت تو قادر نه اند. و چون در مناجات پادشاه پادشاهان که ملك وملکوت و نفع و ضر در قبضهٔ قدرت او است حاضر نمی‌شود، گمان مبر که آن را سببی است جز ضعف ایمان. پس در تقویت ایمان باید کوشید. و طریق آن در غیراین موضع، به‌استقصاء بیان کرده خواهد شد. ۵

و أما سبب فهم: پس از حضور دل،مداومت‌فکرت است‌ومشغول کردن ذهن به دریافتن معنی. و علاج او آنچه علاج حضور دل است، با روی به ذکرآوردن و در دفع خاطره های مشغول کننده کوشیدن. و علاج دفع‌خاطره‌ها قطع مادتهای آن است. و تا آن‌مادتها منقطع نشود، خاطره‌ها منصرف نگردد. چه هر که چیزی را دوست دارد ذکر آن بسیار برد. و ذکر محبوب هر لحظه به ضرورت بر دل درآید. و برای این است که هر که‌جز خدای رادوست دارد، نماز او از خاطره‌ها صافی نشود. ۱۰

و أما تعظیم: حالتی است دل را که از دو معرفت حاصل شود. یکی:معرفت جلال و عظمت باری‌تعالی، و آن از اصول ایمان است. چه هر که عظمت کسی اعتقاد نکند، نفس او در تعظیم او انقیاد ننماید. دوم: معرفت حقارت نفس و خساست آن، ودانستن آن که بندهٔ مقهور مسخر است تاازاین دومعرفت بیچارگی[خویش‌دریابد]وفروتنی خدای را ـسبحانه وتعالی‌ـحاصل‌آید. وآن راتعظیم گویند. و تا معرفت حقارت‌نفس‌با معرفت جلال حق‌تعالی یار نشود حالت تعظیم [۲۷۴] و خشوع، انتظام نپذیرد. چه‌کسی که از غیر خود بی‌نیاز شد، و بر نفس خود آمن، روا که صفات عظمت آن غیر بشناسد. و خشوع و تعظیم، حال او نبود بدان سبب که ۱۵ ۲۰

قرینه‌ای دیگر ـ و آن معرفت حقارت نفس و حاجت آن است ـ بدان نپیوسته است.

و أما هیبت و خوف: حالتی است کـه نفس را حـاصل شود از معرفت نفاذ قدرت حق تعالی، و شناخت جباری و قهاری او. و نفوذ مشیت با قلت مبالات، که اگر خلق اولین و آخرین را هلاك گرداند یك ذره نقصان به ملك او راه نیابد. و با این دانسته است که بر انبیا و اولیا، از مصیبات و انواع بلیات چه رفته است. با آنچه دفع آن ممکن بوده‌است، و قدرت در غایت کمال، برخلاف آنچه از ملوك زمین مشاهده می‌شود.

و در جمله هیبت، عکس نور علم است، وهرچه علم افزون شود خشیت و هیبت افزونی پذیرد. و اسباب آن در کتاب خـوف از «ربـع منجیات» بخواهد آمد.

و أما رجاء: سبب او معرفت لطف و کرم حق تعالی است، و انعام عام و لطایف صنع او. و دانستن آن که [در وعده‌ای که فرموده است برادای نماز جزای بهشت خواهد بود، صادق است. و چون در معرفت لطف و صدق] وعدهٔ او یقین حاصل آید از مجموع آن لامحاله «رجاء» زاید شود.

واما حیاء: سبب او دانستن تقصیر است در عبادت. و شناختن عجز ازقیام نمودن به حق باری تعالی. وتقویت این [به] دوچیز تواند بود. یکی: معرفت عیب‌ها و آفت‌های نفس، وقلت اخلاص و [خبث] [او] و دخله و میلان او در کل کارها به نصیب دنیاوی. دوم: معرفت آنکه جلال حق تعالی چه تعظیم اقتضا می کند. و بر سرایر و ضمایر و خطرات دل اگرچه باریك و پوشیده باشد مطلع است. و این معرفتها چون بر سبیل تیقن و تحقق حاصل شود، حالی پیدا آید که آن را «حیاء» گویند. و هر چه حصول او مطلوب باشد، علاج او احضار سبب او بود. و معرفت علاج در معرفت سبب است. و

رابطهٔ کل این اسباب ایمان و یقین است . ای ، این معارف که یاد کردیم.
و معنی یقین زایل گشتن شك ومستولی شدن آن بر دل است، چنانکه در بیان
یقین از «کتاب علم» سابق شده است،و خشوع دل بر اندازهٔ یقین باشد .
و برای این عایشه ـ رضی الله عنها ـ گفت که : پیغامبر را با ما و ما را با او
حدیث بودی . و چون وقت نماز آمدی چنان شدی که گویی ما را نشناخته
است، و ما او را نشناخته‌ایم .

و آمده است که باری تعالی به موسی وحی فرمود که : چون مرا
یاد کنی باید که از جلال و کبریای ما اعضای تو در لرزه آید . و در وقت
ذکر باید که فروتن و آرامیده باشی ، و زبان خود را تابع دل داری . و
در حضرت ما چنان ایستی که بنده‌ای ذلیل ایستد . و به دل ترسکار و زبان
راست گفتار ، با من مناجات کنی . و آمده است که هم به وی وحی فرمود
که: عاصیان امت خود را بگو تا مرا یادنکنند [۲۷۵] که من سوگند یاد
کرده‌ام که هر که مرا یاد کند من وی را یاد کنم . و چون عاصیان مرا یاد
کنند ، من به لعنت ایشان را یاد کنم. این در حق عاصیی غیر غافل فرموده
است . پس چون غفلت با معصیت پیوندد چگونه باشد ؟

و بـه اختلاف این معنی‌ها که یاد کردیم در دل ها ، مردمان منقسم
شوند . جماعتی در کل نماز یك لحظه دلشان حاضر نشود. وطایفه‌ای یك
لمحه دلشان از تمام نماز غایب نباشد ، بل همهٔ همت او مستغرق نماز بود.
چنانکه چیزی را که پیش او رود احساس نکند. و برای این بود که ستونی
که در مسجد بیفتاد و مردمان به نظارهٔ آن جمع شدند و مسلم یسارهم اینجا
بود، احساس نکرد . و یکی از ایشان مدتی در جماعت حاضر شد. و کسی
را که برراست و چپ وی بود نشناخت . و طباك[1] دل ابراهیم خلیل درنماز
بر دو میل شنیده شدی . و جماعتی بودنـد که آفتاب جمالشان زرد شدی

۱ ـ در متن عربی چنین است: ووجیب قلب ابراهیم..

و کوه نهادشان در لرزه آمدی . و این همه دور نیست . چی اضعاف این‌در همت‌های[مردم]دنیاو ترس از پادشاهان‌معاینه می‌شود . با آنچه ضعف و عجز ایشان معلوم است ، و خساست نصیبی که از ایشان حاصل آید روشن ، تا به‌حدی که یکی بَرِ پادشاهی یا وزیری در رود، و در مهمی با وی حدیث گوید و بیرون آید . و اگر وی را از حاضران آن مجلس و جامه‌ای که ملک پوشیده باشد بپرسی نداند. بدانچه همت او به ملک چنان مشغول باشد که از جامهٔ ملك و حاضران خبر ندارد . و لکل درجات مما عملوا. هر کسی را بر اندازهٔ عمل وی درجه بود. و نصیب هر کسی از نماز بر اندازهٔ ترس و فروتنی و تعظیم او بود . چه محل نظر حق تعالی دل‌هاست ، نه ظاهر حرکات . و برای آن یکی از اصحاب گفت : یحشر الناس یوم القیامة علی مثل هیئتهم فی الصلاة من الطمأنینة والهدوء و من وجود النعیم بها واللذة . ای ، مردمان را روز قیامت برانگیزند بر مثل هیأت ایشان در نماز ، از آرامیدگی و سکونت و لذت یافتن بدان .

و راست گفته است، چه‌حشر بر چیزی باشد که مرگ بر آن بود. و مرگ بر چیزی که زندگانی بر آن بود . و معتبر در آن، حال‌دل او باشد [نه]حال شخص او. چه صورت‌ها درسرای آخرت‌از صفات‌دل‌ترکیب کنند. و نجات نباشد مگر کسی را که دل او از رذایل مسلم بود .

بیان دارویی‌که در حضور دل نافع بود

بدان که مؤمن ، حق‌تعالی را هرآینه معظم باشد، واز وی بترسد و امیددارد و[از] تقصیری که کند شرمنده باشد. وپس از ایمان ، ازاین‌حال‌ها خالی نتواند بود ، و اگرچه قوت آن بر اندازهٔ قوت یقین او بود. و خالی ماندن او را از آن در نماز سببی نباشد ، مگر تقسم خاطر [۲۷۶] و تفرق

فکرت و غیبت دل از مناجات و غفلت از نماز . و [غافل] کننده از ذکر نماز نباشد مگر خاطره‌هایی که در آید و مشغول کند .

پس داروی احضار دل دفع آن خاطره ها بود . و هیچ چیز دفع نشود، مگر به دفع سبب او . پس سبب او باید که دانسته شود . و سبب در آمدن خاطره إما کاری باشد بیرونی و إما کاری درونی در ذات او . ۵

أما بیرونی: آن باشد که به سمع یا بصر رسد . چه آن اندیشهٔ وی را در رباید ، تا پس رو او شود ، و در آن تصرف کند . و از آن به دوم رسد و از دوم به سوم و متسلسل شود . و دیدن ، سبب اندیشیدن باشد و بعضی از آن اندیشه‌ها موجب بعضی شود . و هر که رتبت او قوی باشد و همت او عالی ، آنچه بر حواس او گذرد وی را مشغول نکند . ولکن ۱۰ اندیشهٔ ضعیف هر آینه بدان متفرق شود . پس علاج او قطع این سبب‌ها باشد ، بدانچه چشم را فرو خواباند یا در خانهٔ تاریك نماز گزارد یا پیش خود چیزی نگذارد که حس را مشغول کند . و در نماز نزدیك دیوار ایستد تا مسافت بصر را وسعتی نباشد . و از شارع‌ها وجای‌های منقوش و فرش‌های مصبوغ احتراز لازم شناسد . و برای آن متعبدان در خانهٔ خرد تاریك ۱۵ که وسعت او بیش از مقدار سجود نباشد ، تعبد کردندی . تا اندیشهٔ ایشان مجتمع تر بودی . و اقویا در مسجدها حاضر شدندی ، و چشم‌ها فرو خوابانیدندی . و از جایگاه سجده نگذرانیدندی . و کمال نماز در آن دانستندی که کسی را که به راست و چپ ایشان باشد نشناسند .

و ابن عمر برجای نماز مصحفی و شمشیری نگذاشتی، و نبشته‌ای ۲۰ ندیدی که نه آن را پاك کردی .

أما اسباب باطنه : و آن صعب تر است . چه قصد های او چون در وادی‌های دنیا متفرق شد ، اندیشهٔ او در یك فن منحصر نشود . بل همیشه از

جانبی به جانبی می‌رود، وفروخوابانیدن چشم وی‌را بسنده‌نباشد. چه چیزی که پیش از آن در دل افتاده باشد، مشغول کردن را بسنده بود. وطریق این کس آن است که نفس را به قهر بازگرداند سوی فهم آنچه در نماز می‌خواند. و او را بدان از غیر آن مشغول کند. و معونت او در این راه از آن باشد که پیش از تحریمهٔ نماز مستعد آن شود، بدانچه ذکر آخرت و موقف مناجات وخطر مقام درحضرت باری تعالی، و هول مطلع، بر نفس خود تازه گرداند، ودل خود را پیش ازتحریمهٔ نماز ازمهمات فارغ کند. و شغلی که خاطر او بدان ملتفت شود خود را باقی نگذارد.

پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ عثمان‌شیبه را گفت که: من فراموش کردم که ترا بگویم تا دیگی راکه در خانه است بپوشی. چه نباید که در خانه چیزی باشد که مردمان را از نماز [۲۷۷] ایشان مشغول کند.

و طریق تسکین اندیشه‌ها این‌است. و اگر اندیشه‌ها چنان هیجان پذیرفته باشد که‌بدین‌داروی مسکن ساکن نشود وی‌را نرهاند مگر مسهلی که مادت علت را از قعر رگ ها قلع کند. واین مسهل آن بود که درکارهایی که وی‌را صارف‌باشد ازاحضار دل بنگرد. وشك نیست که رجوع آن به‌مهمات او بود. وآن کارها به سبب شهوات او مهم شده باشد. پس باید که نفس خود را به بازبودن‌از شهوت‌هاعقوبت کند. و آن علایق را منقطع گرداند. چه‌هرچه او را از نماز اومشغول کند ضدّ دین او باشد، ولشکرابلیس بود، که دشمن اوست. و نگاه داشتن او زیان کار تر از گذاشتن او باشد. و به‌گذاشتن‌اوخلاص‌یابد. چنانکه‌آمده‌است که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گلیمی با عَلم را که ابوجهم آورده بود بپوشید وبرآن نمازگزارد. وپس از نماز بکشید. وگفت این را بَدِابوجهم برید که مرا دراین حال ازنمازمن مشغول گردانید، وانبجانی او بیارید.

مترجم می گوید که: انبجانی ومنبجانی، به فتح با ، گلیمی باشد منسوب به مَنْبِج، به کسر باء . و منبج شهری است ازشهرهای شام.

و آمده است که بند نعلین را تازه فرمود، و در نماز نظر او بر آن آمد . فرمود تا آن را دور کردند . و بند کهن را باز به جای آوردند. و آمده است که نعلین در پای کرد و خوبی آن وی‌را خوش آمد . پس سجده کرد ۵ و گفت: تَواضَعْتُ لِربّی کیلا یَمْقُتَنی . پس آن را بیرون آورد، و اول سایلی که وی رادید ، به وی داد.

و علی را ـ رضی‌الله عنه ـ فرمود: أن یَشْتَری لهُ نَعْلَین سبتیین جَرداوَین فَلَبِسهُما . ای، تانعلین از پوست گاو پیراستهٔ بی موی برای وی بخرد . پس آن را در پای کرد و در دست ، انگشتری زر داشت ـ پیش از ۱۰ تحریم زرـ و او بر منبر بود . انگشتری را بینداخت و گفت : نَظرة الیه وَ نَظرة الیکم. ای، یك نظر سوی او و یك نظر سوی شما . و آمده است که طلحه ـ رضی‌الله‌عنه ـ حایطی داشت با درختان . در آن نماز می گزارد ، و موسیجه‌ای بردرختی بپرید ، ازآن مخرج می‌جست وآن ، اورا خوش آمد. ساعتی نظر او بدان مشغول شد . وندانست که چند رکعت گزارد. وآن فتنه ۱۵ که به‌وی رسیده بود در خدمت پیغامبرعرضه داشت . وگفت: یا رسول‌الله آن حایط را صدقه کردم ، در هرمصرفی که خواهی خرج فرمای .

و ازمردی دیگر آمده است که نمازگزارد در حایطی که داشت ، و درختان خرمای آن به بارمطوق شده بودند. آن، وی‌را خوش آمد وندانست که چند رکعت گزارد . و آن در عهد خلافت عثمان بود . با وی این حال ۲۰ تقریر کرد، وگفت: آن را [۲۷۸] در راه خدای صدقه کردم . و عثمان آن را به پنجاه هزار درم بفروخت .

وامثال این بکردندی برای قطع مادت اندیشه و کفارت نقصان نماز.

واین دارویی است که مادت علت را قهر کند، وجز وی سود ندارد. و آنچه پیش از این گفته‌ایم از تسکین ، بر سبیل تلطف ، آن در شهوتهای ضعیف تواند بود ، و در اندیشه‌هایی که جز حواشی دل را مشغول نگرداند . واما با شهوت قوی تکلیف کننده،تسکین سود ندارد. بل همیشه آن را باتو وترا با آن مجاذبت باشد . وهمهٔ نماز تو در مجاذبت بود . وآخرالامر غلبه کند. و مثال این مردی باشد زیر درختی که خواهد که فکرت وی صافی بود. و آواز گنجشکان وی‌را مشوش کند. واو پیوسته گنجشکان را به چوبی بپراند و به فکرت معاودت نماید . وگنجشکان باز آیند ، و او باز آن را بپراند . وی‌راگویند که:این هرگز انقطاع نپذیرد . اگر خلاص کلی خواهی درخت را از بیخ قلع باید کرد . پس همچنین درخت شهوت ، چون شاخ زند و شاخ‌های آن متفرق شود اندیشه ها سوی آن گراید . چنانکه گنجشك سوی درخت ، و مگس سوی نجاست . و مگس را چندان که بپرانی باز آید . و برای این به‌تازی وی را ذُباب خوانند که «ذبّ» آن باشد که رانده شد،و آب ، آن که باز آمد. وهمچنین خاطره‌ها و شهوت ها بسیاراست. و کم‌باشد که بنده از آن خالی بود .

و جامع کل آن یك اصل است و آن دوستی دنیاست . و دوستی دنیا سر همهٔ گناهان است . واساس همهٔ نقصان‌هاومنبع همهٔ فسادها. وهر که باطن او بر دوستی دنیا مشتمل باشد ، تا به چیزی از آن میل کند ، نه برای تزوّد و استعانت بر آخرت،وی‌راطمع آن نباید که لذت مناجات در نماز وی‌راصافی شود. چه هر که به دنیا شاد شد به خدای تعالی و مناجات او شاد نباشد. و[همت] مرد با قرّتِ عین[او]بود. واگرقرّت عین‌اودردنیا باشد،همت اولامحاله بدان منصرف شود. ولکن‌مع هذا نباید که مجاهده و باز گردانیدن دل به نماز و کم کردن اسباب مشغول کننده بگذارد .

و این است که داروی این علت است، و به سبب تلخی آن طبع‌ها از وی رمیده است، و علت مزمن شده. و درد بی درمان گشته تا به حدی که بزرگان کوشیده‌اند که دو رکعت نماز گزارند که در نفوس ایشان حدیث کارهای دنیا نباشد، و عاجز شده.

5 و امثال ما و ترا در آن طمع نتواند بود. و کاشکی نیمهٔ نماز ما یا ثلث آن از وسوسه مسلم باشد، و بدان سبب ما از آن جمله باشیم که خلطوا عملاً صالحاً وَ آخر سیئاً. و در جمله همت آخرت و همت دنیا در دل چون آب صافی [۲۷۹] است که در قدحی ریزی که در وی سرکه باشد، و به اندازهٔ آنچه آب در وی شود سرکه از وی بیرون آید [و هردو جمع نشوند].

10

بیان تفضیل آنچه باید که در دل حاضر شود
در هر رکنی و شرطی از عمل‌های نماز.

می‌گوییم که: اگر از خواهندگان آخرتی، واجب آن باشد که اولاً از تنبیهاتی که در شروط و ارکان نماز است غافل نشوی.

اما شروط و سوابق، بانگ نماز و طهارت است و پوشیدن

15 عورت. و روی به قبله آوردن و برپای ایستادن و نیت. وچون ندای مؤذن شنوی هول ندای قیامت در دل حاضر کن و به ظاهر و باطن متشمر اجابت و مسارعت شو! چه شتابندگان این ندا را روز عرض اکبر به لطف ندا فرمایند. و دل خود براین ندا عرضه کن. اگر ازشادی و استظهار پُر یابی و به رغبت در پیش دستی و ابتدار مشحون بینی، بدان که روز قضا ترا مژده

20 و رستگاری خواهد بود. و برای آن پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ گفت: آرحنا یا بلال! ای، به ندای نماز ما را از رنج دنیا برهان. چه قرت عین او در نماز بود.

و اما طهارت : چون در جایگاه که ظرف دور تر است، و جامه که غلاف

نزدیك‌تر، و تن که‌پوست [نیك]نزدیك است، به‌جای آوردن از طهارت مغز
که ذات تو است، و آن دل‌است، غافل‌مشو، و به توبه‌و پشیمانی بر آنچه رفته
است در تطهیر آن کوش. و در مستقبل عزیمت ترك مصمم کن. و باطن را
که موقع نظر معبود تو است پاك‌گردان.

و اما ستر عورت: بدان که معنی آن پوشیدن زشتی‌های‌تن است‌از
چشم خلق. چه ظاهر تن‌موقع نظر خلق است. پس‌در عورت‌ها و فضیحت‌های
سر که جز پروردگار تو بر آن مطلع نیست چه می‌اندیشی؟ و آن فضیحت ها
را به خاطر خود آر. و نفس خود را به ستر آن مطالبت کن. و به‌تحقیق بدان
که از عین‌الله هیچ چیز ستر نکند، وجز پشیمانی و شرم و ترس، کفارت آن
نباشد. و فایدهٔ احضار آن در دل آن بود که لشکرهای ترس وشرم ازمکامن
آن منبعث شود و نفس تو بدان مذلل گردد. ودل تو در تحت خجالت استکانت
نماید. و در حضرت حق تعالی بایستد - ایستادن بندهٔ گناه‌کار بدکردار
گریخته - که سر از ترس وشرم پیش انداخته، به‌مولای‌خود رجوع نماید.

و اما استقبال قبله: گردانیدن ظاهر روی‌تو است از دیگر جهت‌ها
به‌جهت‌خانهٔ خدای. و چه می‌پنداری که گردانیدن دل تو از دیگر کارها
سوی کار الهی از تو مطلوب نیست؟ هیهات جز آن خود مطلوبی نیست.
و این کارهای ظاهر جنانیدن باطن است و ضبط جوارح و ساکن داشتن آن
بدانچه در یك جهت ثابت بود، تا بر دل ستم نکند. چه جوارح چون در
حرکت‌ها و التفات‌ها، به‌جهت‌ها تعدی نماید، دل‌را تبع‌خود [گرداند. و او را از
وجه‌الله بگرداند. پس روی دل تو باید که با روی تن تو باشد. و بدان
چنانکه] روی به جهت حاضر متوجه نشود [۲۸۰] تا از غیر آن نگردد
دل نیز به خدای - عزّوجل - منصرف نشود، تا از جز خدای فارغ نگردد.

و پیغامبر - علیه‌الصلاة والسلام - گفت: إذا قام العَبدُ إلی صلاتِه

فکانَ هواه و وَجهه و قلبُه الی الله انصَرف کیَوم ولَدته اُمه . ای، چون بنده به نماز ایستد و هوی وروی و دل او به خدای باشد، باز گردد چون روز ولادت از مادر .

و أمّا اعتدال : ایستادن تن و دل است در حضرت خدای . پس سر، که رفیع تر اعضاست باید که ساکن و فرو افکنده و خاضع باشد. و فرود افکندن سر تنبیهی است که دل را ملازمِ تواضع و تذلل می باید داشت و از ریاست و [کبر] بیزاری جست . و اینجا باید که خطر ایستادن در حضرت الهی ، در هول مطلع ، و متعرض سؤال شدن، بر یاد وی بود . و بدان در حال که در حضرت خدای ایستاده ای و او بر تو مطلع است، پس چنان [ایست] که در خدمت پادشاهان ایستی ، اگر از معرفت کُنه جلالِ او عاجزی، بل در نماز چنان تقدیر کن که مردی صالح از اقربای تو، یا از آن جماعت که خواهی که ایشان ترا به صلاح شناسند، به جد و مبالغت در تو می نگرد . و قلیل و کثیر و دقیق و جلیل احوال ترا مراقبت می نماید ، که در چنین حالی اطراف تو آرمیده باشد . و جوارح تو خاشع و همهٔ اجزای تو ساکن از بیم آنکه آن عاجز مسکین ترا به قلت خشوع نسبت کند. و چون در حال ملاحظهٔ بنده ای بیچاره، از خود تماسکی احساس کنی با نفس خود عتاب کن ، که دعوی معرفت حق تعالی و دوستی وی کنی و شرم نداری که بروی جرأت نمایی با آن بنده ای را از بندگان او معظم داری و از مردمان بترسی و از خدای نه ! و خدای سزاوارتر بدانچه از وی ترسان باشی .

و برای این چون بوهریره از پیغامبر بپرسید که: شرم از خدای چگونه باشد؟ فرمود: کما تستحیی من الرجل الصالح من أهلك. ای، چنانکه ازمردی پارسا از اهل خود شرم داری .

أما نیت : عزم اجابت باری تعالی کن در امتثال فرمان او و به نماز و

اتمام آن. ودست ازنواقض و مفسدات آن بداشتن، و کل آن خالص برای
رضای حق تعالی کردن. و امید ثواب و بیم عقاب او، و جستن قُربت‌بدو،
و با آنکه متقلد منت باشی بدانچه ترا دستوری مناجات داد بـا بی ادبی و
بسیاری عصیان تو. و قدر مناجات او را در نفس خود تعظیم نمای و بنگر
۵ که با که و چگونه و به‌چه چیز مناجات می کنی! و در این مقام باید که در
خوی خجالت غرق شوی. وکوه نهاد تو از هیبت، درلرزه آید. وآفتاب
جمال تو از بیم زرد شود.

وأمـا تکبیر: چون بر زبان رانی باید که دل تو آن را تکذیب نکند
و اگر در دل تو چیزی [۲۸۱] از خدای بزرگتر باشد، پس خدای گـواهی
۱۰ دهد که دروغ زنی. اگرچه این سخن صدق است چنانکه بر دروغ منافقان
گواهی داده است در این سخن که محمد را رسول خدای می گفتند. و اگر
هوای تو از فرمان خدای بر تو غالب تر باشد و تو آن را مطیع تر از آن
باشی که خدای‌را، پس آن را به خدایی گرفته باشی وبزرگ داشته. واینچه
گویی **الله أکبر** سخنی باشدبه‌مجرد زبان که دل با آن موافق نباشد. وخطر
۱۵ این باب در غایت بزرگی بود، اگر نه توبه و استغفار و نیکوگمانی باشد
به کرم و عفو حق تعالی.

امادعای استفتاح: اول کلمات او این است کـه: **وَجَّهتُ وَجهِی
لِلَّذِی فَطَر السَّموات والارض**. و مراد، روی ظاهر نیست. چه آن رابه‌جهت
قبله متوجه کرده‌ای- وباری تعالی مقدس است ازآنکه‌محدود درجهات‌باشد-
۲۰ تا به روی ظاهر بر وی‌اقبال نمایی. وجزروی دل نیست که آن را به«فاطر»
آسمان و زمین متوجه گردانیده‌ای. پس بنگر که به آرزوهاو همت‌های تو
در خانه و بازار متوجه است، متبع شهوات‌ویا مقبل **برفاطر السَّماوات**.
وبپرهیز ازآنچه اول سخن تو در مناجات دروغ بود. وهرگز دل

به خدای تعالی متوجه نشود ، تا از جز وی روی نگرداند . پس بکوش که دراین‌حال به خدای متوجه باشد ، اگر عاجزی از آنچه دایماً متوجه بود تا سخن ترا در حال صدق توان گفت . وچون حَنیفاً مُسلماً، گویی باید که در خاطرت آید که مسلمان آن باشد که مسلمانان از دست و زبان وی مُسلم مانند . واگر چنین نبود دروغ زن باشی. پس جهد کن که عزمت مصمم باشد در آن که درمستقبل براین‌جمله باشی . وبر احوال ماضی پشیمان شوی . و چون و مَا أنا مِن‌المشرکین، گویی شرك خفی را در خاطر آر . چه قول حق تعالی: فمن کان یرجوا لقَاء ربّه فلیعْمَل عملاً صالحاً ولایُشرك بعبادة ربّه‌احداً . در حق کسی نازل شده است که مقصود او ازعبادت هم رضای خدای بود وهم ثنای مردمان . و ازاین شرك بپرهیز و خجالت را ملازم دل خود کن . که نفس خود را به نفی شرك صفت کرده‌ای ـ با آنچه‌که از آن مبرا نه‌ای ـ چه اسم شرك بر اندك و بسیار آن واقـع است . وچون محیای وَ مماتی لله ، گویی بدان که این حال بنده‌ای باشد که نفس خود را مفقود بود ، و خداوند خود را موجود .

و اگر این سخن از کسی صادر شود که خشم و خشنودی و قیام و قعود و رغبت اودر زندگانی ، و ترس او ازمرگ برای کارهای دنیا بود، ملایم و مناسب حال نباشد .

و چون أعوذُ بالله من‌الشیطانِ الرَّجیم گویی ، بدان کـه شیطان دشمن تو است و مترصد آنکه دل ترا از حق تعالی بگرداند ، ازآن روی کـه ترا [۲۸۲] بر مناجات خدای ـ عز وجل ـ و سجدۀ وی حسد می کند ، با آنکه به سبب یك سجده که بگذاشته است و توفیق آن نیـافته ملعون شده است . وبازداشت خواستن تو،به خدای از او ، به‌ترك محبوبات او باشد. وتبدیل ازآن به محبوبات باری تعالی نه به مجرد قول. چه هرکه

دشمنی یا دَدِه‌ای قصد کشتن یا شکستن وی کند، او گوید : بدین حصن حصین از تو بازداشت می‌خواهم ، و ازجای خود زاستر نشود این سخن وی را سود ندارد ، بل نرهاند او را مگر جای بدل کـردن . پس همچنین هر کس که پس رو شهوات باشد که مطـالب شیطان و مکاره رحمن است مجرد قول،وی را سود ندارد . و باید که قول اومقرون باشد به‌عزم آنکه: ۵
به حصن‌خدای-عز وجل-ازشرشیطان تعوّذنماید، و حصن او لا إلهٰ إلاّ الله است.چه‌فرموده‌است : لا اله الاّ الله حِصنی . ومتحصن آن باشد که جزخدای وی را معبودی نبود .

و اما کسی که هوی را به خدائی گیرد او در میدان شیطان باشد نه درحصن خدای . و بدان که یکی از مکایداو آن‌است که ترا درنماز به‌اندیشهٔ ۱۰
آخرت و تدبیر خیرات مشغول کند[تا از فهم آنچه می‌خوانی مانع شود . پس‌بدان که هرچه تراازمعانی‌قراءت مشغول کند]وسواس باشد . چه‌حرکت زبان مقصود نیست ، بل مقصود معانی است .

اماقراءت: مردمان در این سه نوع اند : یکی آنکه زبـانش متحرك باشد ودلش غافل . ودوم آنکه زبانش متحرك باشد و دلش متابع ۱۵
زبان، می‌شنودوفهم می کند از وی ، چنانستی که از غیر خود می‌شنود .
و این درجهٔ اصحاب یمین است . وسوم آنکه دلش اولاً سوی معانی سابق شود ، پس زبان دل را به ترجمه خدمت کند. وفرق است میان آنکه زبان ترجمان دل باشد، و میان آنکه معلم دل بود . وزبان‌مقربان ترجمانی باشد پس‌رو دل ، و دل وی را پس‌روی نکند . ۲۰

تفصیل ترجمهٔ معانی

چون بسم الله الرّحمن الرّحیم ، گویی نیت تبرك کن بدو ، بـرای ابتدای خواندن کلام‌الله . وبدان که معنی او آن‌است که:همهٔ کارها به‌خدای

تعالی است . و مراد از اسم اینجا مسمی است . وچون کارها به خدای باشد لاجرم «حمد» وی رابود، وعبارت از او این آید که: الحمدُلله رب العالمین. و معنی او آن است که شکر مرخدایی را که [همهٔ] نعمت‌ها از او است، وهر که نعمتی ازغیرخدای داند ، یا غیر اورا به شکرمقصود شناسد ـ نه از آن روی که مسخر خدای است ـ در تسمیه و تحمید او نقصانی باشد ، بر اندازهٔ التفات او به غیر خدای. وچون الرحمن الرّحیم گویی، انواع لطف او در دل آر، تا رحمت او ترا روشن شود ، و امید تو بدان قوت گیرد . پس تعظیم و خوف از دل خود به‌گفتن : مَالكِ یَوم الدین ، [۲۸۳] برانگیز . تعظیم بدانچه ملك نیست مگر اورا، وخوف به سبب هول روزجزا وحساب که اومالك آن است . پس اخلاص تازه کن به‌گفتن : إیّاكَ نَعْبُد ، و عجز و احتیاج و بیزاری از حول و قوت به‌گفتن : وَ إیّاكَ نَستَعین .

و به حقیقت بدان که طاعت تو جز به اعانت او میسر نشده است ، و منت او راست بدانچه‌ترا توفیق طاعت بخشیده است ، و [بندگی] خود فرموده ، و اهل مناجات گردانیده . و اگر از توفیق محروم گردی از جملهٔ راندگان باشی باشیطان لعین . وچون از تفویض به‌گفتن بسم الله، واز تحمید و از اظهار حاجت به اعانت او مطلقاً فارغ شدی،سؤال معین کن، ومخواه مگر مهم‌ترین‌حاجت‌های خود ، و بگو: إهدنا الصراط المُستقیم ، راهی که ما را به جوار تو برد ، و به خشنودی تو رساند. و زیادت کن آن را، شرح و تفصیل و تأکید و استشهاد به‌کسانی که نعمت هدایت برایشان افاضت فرموده است ـ از پیغامبران و صدیقان و صالحان ـ دون آن کسان که خشم او بدیشان رسیده است ـ از کافران و گمراهان وجهودان و ترسایان وصابیان ـ پس اجابت درخواه، و بگو :«آمین» .

وچون فاتحه بر این جمله بخوانی روا که از آن جمله باشی که

باری تعالی درحق ایشان می‌فرماید: قسمت الصلاة بینی و بین عبدی نصفین،
نصف لی ونصفها لعبدی، یقول العبد: الحمد لله رب العالمین، فیقول الله
تعالی: حمدنی عبدی وأثنی علیّ. و هو معنی قوله: سمع الله لمن حمده —
الحدیث الی آخره — ای، نماز میان خود و بنده دو نیم کردم، نیمی‌مرا
۵ و نیمی بنده را. بنده‌گوید: الحمد لله رب العالمین، حق تعالی فرماید:
بندهٔ من مرا بستود، و برمن ثنا گفت. واین معنی سمع الله لمن حمده است
تا آخر حدیث. و اگر ترا ازنماز نصیبی نباشد، مگرآنکه حق تعالی در
جلال وعظمت خود ترا یاد فرماید غنیمتی بس بزرگ باشد، وچگونه بود
چون امید ثواب وفضل او با آن یار شود؟ و فهم سورتی دیگرکه بخوانی
۱۰ همچنین باید، چنانکه در «کتاب تلاوة‌القرآن» بخواهد آمد. واز امر ونهی
و وعد ووعید، ومواعظ و اخبار انبیا، وذکر منت و احسان او غافل مشو،
چه هریکی را حقی است.

امید حق «وعد» است، و بیم‌حق «وعید» و عزیمت حق، امر ونهی،
وپندگرفتن‌حق، موعظت، و شکرحق، یادکردن منت، و عبرت‌گرفتن‌حق،
۱۵ اخبار انبیا.

و آمده است که «زرارة‌ابی أوفی» درخواندن قرآن[۲۸۴] بدین مقام
رسید که: فاذا نقر فی الناقور، ازهول‌وفزع آن وفات کرد. وابراهیم‌نخعی،
اذا السماء انشقت، بشنید چنان مضطرب شد که بندبند ازاعضای وی می‌لرزید.
و عبدالله واقد گفت که: ابن عمر را دیدم که نماز می‌گزارد، ازغایت تعظیم
۲۰ و نهایت فزع مغلوب گشته، و سزاوار بود بدانچه دل وی به وعد و وعید
خداوند محترق شود. چه او بندهٔ ذلیل گناه‌کار است، درحضرت جبار قهار.
واین معانی بر اندازهٔ درجات فهم باشد، وفهم براندازهٔ بسیاری علم وصفای
دل، ودرجات آن ازشمار بیرون‌است. ونماز کلید دل‌هاست، واسرار کلمات

درآن منکشف شود. و این حق قراءت است، و حق اذکار وتسبیحات نیز.

پس هیأت‌قراءت‌را رعایت کند و به‌ترتیل و تبیین خواند، چه تأمل کردن درآن آسان تر بود. وآواز خود را درآیت رحمت وعذاب، ووعد و وعید، و تمجید و تعظیم مختلف دارد.

نخعی چون به‌مثل این آیت‌رسیدی که: ما اتّخذ الله من ولد وماکان معه من إله[1]، آواز پست کردی، چنانکه کسی را از ذکر چیزی شرم‌آید. و صاحب قرآن را گویند بخوان، و درجه‌ای بلندتر برآی! و مبین خوان چنانکه دردنیا مبین خوانده‌ای.

أما دوام قیام: تنبیهی است بر اقامت دل باخدای‌تعالی بریك صفت از حضور. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: انّ الله مقبل علی المُصَلّی مالم یلتفِت، وچنانکه نگاه‌داشت سروچشم ازالتفات به‌جهت‌ها واجب است، نگاه داشت سرّ از التفات به غیرنماز واجب است. و اگر التفات کند،یادده [اورا] که حق‌تعالی برتو مطلع است. وخوارداشت مناجات کننده ـ آن‌کس راکه با وی مناجات‌می کند ـ زشت باشد.

وخشوع را ملازم دل کن، چه خلاص از التفات باطن وظاهرثمرۀ خشوع است. و چون باطن خاشع باشد، ظاهر خاشع شود. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در حق نمازکننده‌ای که با محاسن خودبازی می کرد فرمود که: لَو خَشَعَ قلبه لخَشَعَت جَوارِحَه. چه‌رعیت‌درحکم‌راعی باشد. وبرای‌این در دعاآمده‌است: اللهمّ‌اَصلح الرّاعی وَالرعیة، وراعی‌ورعیت،دل‌وجوارح است. و صدیق ـ رضی‌الله عنه ـ در نماز چون میخی بودی، وعبدالله زبیر چون چوبی. و بعضی از ایشان در رکوع چنان ساکن شدندی [۲۸۵] که گنجشکان بروی نشستندی، گویی جماد است.

۱ ـ قرآن: ۹۱/۲۳

و کل اینچه گفتیم– در پیش کسی که از ابنای دنیا معظم باشد– طبع اقتضا کند، پس چگونه کسی که مالك‌الملوك را بشناسد، طبع او در حضرت وی این اقتضا نکند؟ و کسی که در پیش غیر حق تعالی آرامیده باشد، و در حضرت حق‌تعالی مضطرب، آن از قصور معرفت او بود از جلال حق‌تعالی، و اطلاع وی برسر و ضمیر او.

عکرمه در تفسیر این آیت: الذی یَراك حین تقوم و تقلبك فی–السّاجدین، گفت: قیام و رکوع و سجود و جلوس را خواسته است.

و أما رکوع و سجود: باید که ذکر کبریای حق‌تعالی تازه کنی، و دست‌ها برداری به‌زینهارخواستن به‌عفو حق تعالی از عقوبت او، و متابعت سنت پیغامبر. پس ذلّ و فروتنی آغاز کنی به رکوع، و در نرم گردانیدن دل، و تجدید خشوع کوشی. و ذلّ خود و عز مولی، و فرومایگی خود، و عُلوّ او در دل آری ... و بر تقریر آن در دل به زبان استعانت کنی، و پروردگار خود را تسبیح گویی و برای وی گواهی دهی به عظمت– و بدانچه بزرگ‌تر از هر عظیمی است– و بر دل خود آن را مکرر کنی ... تا مؤکد شود.

پس از رکوع [بر] آیی به امید آنچه برخواری تو ببخشاید، و در نفس خود امید را به گفتن: سَمع الله لِمَن حَمده، مؤکد گردانی. ای، اجابت فرماید شاکر را. پس شکر، که متقاضی مزید است، در عقب آن آری و گویی: رَبَّنا لك الحمد، و حمد را به گفتن: ملءُ السَّموات والارض، بسیار گردانی. پس در سجود رو، و آن بزرگ‌ترین درجات فروتنی است، و عزیزترین اعضای خود را– و آن روی است– بر ذلیل‌ترین چیزی– و آن خاك است– [بنه] و در آن کوش که میان ایشان حایلی نباشد، چه آن به فروتنی و ذلیلی نزدیك‌تر. و چون نفس خود در مقام دل داشتی، بدان که در مقام ملایم و مناسب داشته‌ای،

و فرع را به اصل بازرسانیده . چه تو از خاك آفریده شده‌ای ، ورجوع هم بدان خواهد بود . و در آن حال عظمت حق تعالی بردل خود تازه کن ، و بگو : سُبحان رَبی الاعلی ، وبه تکرار مؤکد گردان که اثر یکبارضعیف باشد . و چون نرمی دل ظاهر شد امید تو باید که در رحمت پروردگار قوت گیرد ، که رحمت او به ذل و ضعف مسارعت نماید ، نه به تکبر و بطر.

5

وسر از سجده ـ تکبیر گویان‌وحاجت خواهان، به‌گفتن: رب اغفر وارحم و تجاوزعما تعلم ، یا دعایی دیگر که‌خواهی‌ـ بر آر، وتواضع را به تکرار مؤکدگردان ، و سجدهٔ دوم همچون [۲۸۶] سجدهٔ اول بکن.

10

وأما تشهد: چون بنشستی به ادب نشین، وتصریح کن که کل آنچه بدان‌وسیلت می‌جویی‌ـ ازصلوات‌وطیبات‌ـ ای،اخلاق طاهرهٔخدای‌راست، وهمچنین‌ملك‌خدای‌راست،ومعنی‌تحیات آن‌است . ودردل‌خودپیغامبررا، و شخص بزرگوار وی را حاضر کن ، و بگو: سَلام علیك أیُّها النَّبیُ ، و امیدت باید که صادق باشد ، در آنچه به وی بخواهد رسید ، و کامل‌تراز آن به تو بازخواهد رسانید . پس برنفس خود وهمهٔ بندگان صالح خدای سلام گوی، و امید دار که حق تعالی سلامی صافی به عدد بندگان صالح خود به تورساند . پس‌برای وی به وحدانیت، وبرای پیغامبر به رسالت‌گواهی ده، عهد خدای را به اعادت دو کلمهٔ شهادت تازه‌گرداننده ، و خود را بدان در حصن آرنده .

15

20

پس در آخر نماز خود دعایی که مروی است با تواضع وخشوع، و تضرع و ابتهال ، وصدق امیدواری به اجابت بگوی . و مادر و پدر خود ودیگر مؤمنان را در دعا شریك کن ، و درحال سلام‌گفتن قصد سلام ملایکه وحاضران دار، وبدان نیت ختم نماز کن، وشکرخدای بر آنچه توفیق اتمام

این طاعت داد دردل آر. وتوهّم کن که بدین، نمازوداع می کنی. و رواکه چندان حیات نباشد که دیگری مثل آن ادا کنی. پیغامبر– علیه‌السلام –گفت: صلّ صَلاة موَدّ ع. پس ترس و شرم تقصیری که در نماز رفته است در دل آر، ومترس از آنچه نماز تو مقبول نشود، وبه‌گناهی ظاهر یاباطن ممقوت باشی، ونماز تو در روی تو باز زده شود. ومع ذلك امید دار که به فضل ۵ وکرم خود قبول کند.

ویحیی وثّاب چون نمازگزاردی [تا]ساعتی‌اندوه نماز برروی وی ظاهر بودی. و ابراهیم نخعی ساعتی پس از نماز چنان بودی که گویی رنجور است. و این تفصیل نماز خاشعان است که برنمازها محافظت و مداومت نمایند، وباحق تعالی براندازهٔ استطاعت خود در عبودیت مناجات ۱۰ کنند. ومردم بایدکه براین نماز نفس خود را عرضه دارد، و بدان اندازه که وی را از آن [میسر] شودشاد باشد، وبرآنچه[فایت]شود متحسر، و در معالجت آن کوشد.

وأمانمازغافلان: مخطر است، مگر آنکه حق تعالی به رحمت خود بپوشد. و رحمت واسع است وکرم‌فیاض. پس‌ازخدای –عزوجل– ۱۵ می‌خواهیم‌که ما را به رحمت خود معمورگرداند و به مغفرت خود بپوشد. چه ما را وسیلتی نیست، مگر اعتراف به عجز ازحق طاعت او. و بدان که مخلص‌کردن نماز از آفت‌ها، و خالص‌گردانیدن آن برای رضای خدای، وگزاردن‌آن‌شرطهای‌باطن که‌یاد کردیم [۲۸۷]– از خشوع وتعظیم وشرم– سبب حصول نورهاست در دل، که آن نورها مفاتیح علم‌های مکاشفه شود. ۲۰ و اولیای خدای که به ملکوت آسمان و زمین، و اسرار ربوبیت مکاشف اند، مکاشفهٔ ایشان درنماز باشد–خاصه درسجده– چه بنده به‌سجود محل قربت یابد، وبرای آن حق تعالی‌گفت: وَاسْجُدْ وَاقْتَرِب. و مکاشفهٔ

هر نماز کننده به اندازهٔ صفای او باشد از کدورت‌های دنیا ، و آن به قوت وضعف ، و اندکی وبسیاری، و روشنی و پوشیدگی مختلف شود تا بعضی را چیزی به عین آن منکشف شود ، و بعضی را به مثال ، چنانکه بعضی را دنیا، درصورت‌مرداری‌منکشف‌شد، و شیطان در صورت سگی بر آن نشسته مردمان را سوی آن می‌خواند . و به سبب آن چیز ، که مکاشفه در آن باشد، نیز مختلف گردد . چه بعضی را صفات خدایی و جلال او منکشف شود، و بعضی را افعال او ، وبعضی را دقایق علم‌های معاملت . و تعیین آن معنی‌ها را در هروقتی سبب‌های خفیهٔ خاص باشد که در شمار نیاید .

و چیزی که مناسبت آن بدان بیشتر است همت است . چه همت چون درچیزی معین بود ، آن چیز به انکشاف اولی باشد، وچون این کارها دیده نشود ، مگر در آیینه‌های مصقول ، و همهٔ آیینه‌ها زنگ گرفته است ، و هدایت از آن در پرده شده ، نه از آن روی که از منعم هدایت بخلی است، بل بدان سبب که خبثی بر[مصب]هدایت متراکم شده است، زبان‌ها در انکار امثال این سخن مسارعت می‌نماید . چه طبع بر انکار چیزی که حاضر نباشد مجبول است .

واگرجنین را عقل باشد، انکار نماید که مردمی درمتسع هوا موجود بود . و اگر طفل را تمییز باشد، روا که انکار کند، آنچه عاقلان می‌گویند، از ادراك ملکوت آسمان و زمین . و همچنین مردم در هرطوری ، خواهد که آنچه ورای اوست انکار کند. وهر که طور ولایت را منکر شود لازم آید بروی که طور نبوت را منکر بود. و خلق را اطوار آفریده شده است ، و نباید که هر کسی آنچه ورای درجهٔ اوست منکر شود .

آری چون آن معنی را از راه مجادله و بحث‌های مشوش طلبیدند، نه از راه صافی کردن دل از غیر خدای ، نیافتند و آن را انکار کردند . و

کسی که از اهل مکاشفه نباشد کم از آن نباید که: به غیب ایمان آرد، و آن
را تصدیق نماید یا به تجربه مشاهده کند. چه در خبر است : إنَّ العبْدَ إذاقام
فی الصلاة رَفَعَ اللهُ الحجابَ بینَه و بینَ عبده ، و واجهه بوجهه ، وقامت
الملائکة من لَدُن منکبیه الی الهواء یصلّون بصلاته ویؤمنون علی دعائه،
و إن المصلی لینثر[۲۲۸]علیه البِرّ من عنان السماء الی مفرق رأسه ،و
ینادیه مناد : لوعلم هذا المناجی من یُناجی ما التفت . و إن أبواب
السماء تفتح للمصلین، و أن الله-عزوجل-یباهی ملائکته بصدق المصلی.
ای ، بنده چون در نماز ایستد حق تعالی حجاب بردارد میان خود و میان
بندهٔ خود ، و به وجه خود مواجهه فرماید ، و ملایکه از نزدیك دوش او تا
آنجا که هواست بایستند ، به نماز او اقتدا کنند، و بر دعای وی آمین گویند .
و بر نماز کننده ، نیکویی از عنان آسمان تا فرق او نثار کرده شود، و منادیی
وی را می گوید : اگر مناجات کننده بداند که مناجات وی با کیست التفات
نکند . و درهای آسمان برای نماز کنندگان گشاده شود . و حق تعالی به
صدق نماز کننده با ملایکه مباهات فرماید. و گشادن درهای آسمان و مواجههٔ
حق تعالی به وجه خود کنایتی است از کشفی که یاد کردیم .

و در تورات نوشته است : ای پسر آدم! عاجز نیستی از آنچه در
حضرت خدای با نماز و گریه و تضرع بایستی ، و منم آن خدای که به دل
[تو]نزدیکم، و در غیب نور من می بینی. وسلف گفته اند : اعتقاد ما آن بود
که رقت و گریه و خشوع ، که نماز کننده در دل خود می یابد ، از نزدیکی
حق است به دل . و چون آن نزدیکی ، نزدیکی مکانی نباشد ، پس آن را
معنیی نبود، مگر نزدیکی به هدایت و رحمت و کشف حجاب. وگفته اند که:
چون بنده دو رکعت نماز گزارد، ده صف از فریشتگان که هر صفی ده هزار
فریشته بود ، از آن شگفت دارند ، و باری تعالی با صد هزار فریشته بدان

مباهات فرماید، بدانچه بنده میان قیام وقعود ورکوع و سجود جمع [کرده] است . و این چهار مقام بر چهل هزار فریشته تفرقه شده است، چه اهل قیام تا روز قیامت رکوع نکنند ،و اهل سجود تا روز قیامت سر برنیارند ،واهل رکوع وقعود همچنین . چه آنچه فریشتگان یافته‌اند از قُرب ورتبت لازم ایشان است ، و بریك حال مستمرند ، زیادت ونقصان نشود . ۵

و برای آن [خدای تعالی خبرداده است از ایشان به قول خود]: و مامنّا إلاّ لَه مَقام مَعلوم[1] . و مردم از فریشتگان متمیز است ، بدانچه از درجه‌ای به‌درجه‌ای ترقی کند، وهمیشه به‌باری تعالی تقرب می نماید،ومزید قرب می‌یابد. وابواب مزید برفریشتگان مسدوداست. وهریکی راازایشان نیست جزمرتبه‌ای که آن‌مرتبه‌بروی‌موقوف‌است. وازعبادتی که اوبدان‌مشغول‌است ۱۰ به غیر آن انتقال نکند ، و در آن سستی ننماید . چنانکه در قرآن است : وَلایَسْتَحسِرُون .یُسَبِّحون اللَّیل و النَّهار لایَفتَرون[2].

و کلید مزید درجات نمازهاست ، و حق‌تعالی گفته است : [۲۸۹] قد أفلَحَ المؤمنون الذین همُ فی صَلاتهم خاشعُون. پس ازایمان، ایشان‌را به نمازی مخصوص ـ وآن نمازبا خشوع است ـ مدح فرموده است .پس ۱۵ اوصاف رستگاران را نیز به نمازختم کرده وگفته : والَّذین هُم‌علی‌صلواتِهم یحافظون . پس ثمرهٔ آن صفات بیان فرموده است : اوُلئكَ هُمْ الوارِثُون. الَّذینَ یَرِثُونَ الفِردوْس[3] . در اول به رستگاری صفت فرموده است ،ودر آخر به یافتن بهشت .

ونزدیك‌من این‌نیست، که[ازسرعت‌زبان‌درقراءت]باغفلت‌دل درجهٔ ۲۰ اوبدین‌حدرسد. وبرای‌این دراضدادایشان فرمود: ماسَلَکَکُم فی سَقَرقالوا: لَم نَكُ مِن المُصَلّین . و نماز کنندگان وارثان فردوس اند،ومشاهدان‌نورخدای،

۱و۲ ـ قرآن ۳۷/ ۱۶۴و۲۱/ ۱۹و۲۰ . ۳ـ قرآن ۲۳/ ۱ و۲ و۹و۱۰و۱۱

و متمتعان‌به نزدیکی او. ازدل ایشان واز خدای ـعزوجل‌ـ می‌خواهیم که‌ما را از جملهٔ ایشان‌گرداند ، و از عقوبت کسی که‌گفتار وی خوب باشد ، و کردار وی زشت، نگاه دارد . چه او نعمت دهنده‌ای کریم است ، واحسان او قدیم .

۵ حکایت‌ها و خبرها ، درنماز خاشعان

بدان که خشوع ثمرهٔ ایمان و نتیجهٔ یقین به جلال حق تعالی است، وهر که آن روزی یابد درنمازوغیر آن خاشع باشد ، بل درخلوت‌وآبخانه، در حال قضای حاجت هم . چه موجب خشوع معرفت اطلاع باری تعالی است بربنده ، ومعرفت‌جلال او ، و معرفت تقصیر بنده، و از این معرفت‌ها ۱۰ خشوع زاید و به نماز مخصوص‌نباشد .

و برای آن ازیکی ازایشان آمده است که : چهل سال سر سوی آسمان برنداشته بود از شرم حق تعالی و خشوع او . و ربیع ُخثیم چشم چنان فرو خوابانیدی و ساکن‌بودی که‌بعضی‌مردمان‌وی را نابینا پنداشتندی. و بیست سال برعبدالله مسعود اختلاف کردی، وچون بیامدی وردبکوفتی، ۱۵ کنیزکی‌بیرون‌آمدی ، وی را سرپیش انداخته و چشم خوابانیده دیدی ، و [ابن‌مسعود] راگفتی که : دوست توـ آن نابیناـ آمده‌است.وابن‌مسعودچون در وی‌دیدی گفتی : و بشّرِ المُخبِتین . به خدای‌که اگر پیغامبر ترا دیدی شاد شدی ، ودر روایتی دیگر:ترا دوست‌گرفتی .

و روزی با ابن مسعود در بازار آهنگران رفت ، کوره‌ها دید که ۲۰ می‌دمیدند ، و آتش‌ها می‌افروخت ، بیهوش در افتاد، و ابن مسعود نزدیك سروی تا وقت نماز بنشست، و او به هوش نیامد، همچنان بی‌هوش‌وی را بر پشت‌گرفت، و به خانه‌رسانید . وبیهوش بماند [تا]هم بدان وقت که‌آغاز بی‌هوشی‌وی بود به هوش باز آمد، و پنج نماز وی را فوت شد ، و

ابن‌مسعود بر سر او بود، گفت: به‌خدای که[این] خوف است. و ربیع گفت: هرگز در نمازی [۲۹۰]در نیامدم که نه همهٔ اندیشهٔ من آن بود که: چه‌می گویم و مرا چه خواهند گفت؟

و عامر بن عبدالله از نماز کنندگان خاشع بود. و چون نماز گزاردی دختر او «دف» زدی و زنان سخنی که خواستندی در خانه گفتندی، و او نشنیدی و ندانستی. و روزی وی را گفتند: در نماز با نفس خود حدیثی گویی؟ گفت: آری! در باب ایستادن خود، در موقف حساب الهی و بازگشتن از آنجا -إما بهشت و إما به دوزخ- گفتند: از کارهای دنیا چیزی در نفس خود یابی؟ گفت: سنان‌ها به دل و جگر من رسد دوست‌تر از آن دارم که در حال نماز در خود آن یابم که شما می‌یابید، و گفتی: اگر پرده بردارند یقین من زیادت نشود.

و مسلم یسار از جملهٔ ایشان بود. و نقل کرده‌ایم که افتادن ستون مسجد را احساس نکرد. و در عضوی از اعضای یکی از ایشان علت آکله ظاهر شد، و به قطع آن حاجت افتاد، و او نمی گذاشت. گفتند: در نماز هرچه بر وی رود در نیابد. پس آن عضو را در نماز ببریدند.

و بعضی از ایشان گفتند که: نماز از آخرت است، و چون در نماز در آیی از دنیا بیرون شده باشی. و دیگری را گفتند که: در نماز چیزی از حدیث دنیا اندیشی؟ گفت: نی - نه در نماز و نه در غیر آن - و یکی را از ایشان پرسیدند که: هیچ چیزی را در نماز یاد کنی؟ گفت: از نماز چیزی به‌نزدیک من دوست‌تر نیست که آن را در نماز یاد کنم.

و بودردا گفتی که: از فقه مرد، آن باشد که حاجت خود پیش از شروع نماز روا کند، تا در نماز دلش فارغ بود. و بعضی از ایشان نماز سبک گزاردندی، از بیم وسوسه.

و عمار یاسر نمازی سبک گزاردی. وی را گفتند: تخفیف کردی!

گفت: هیچ دیدید که از حدهای آن چیزی کم کردم؟ گفتند: نی، گفت: بر سهو شیطان پیش دستی نمودم. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: إنّ العَبدَ لیُصَلّی الصَّلاة لایُکتَبُ لَهُ نصفها ولاثُلثها ولا ربُعها ولاخُمسها ولاسُدسها ولاعُشرها. و گفتی: إنّما یُکتَبُ للعَبد مِن صَلاته ماعَقَل مِنها.

و آمده است که: طلحه و زبیر، و طایفه‌ای از صحابه، در تخفیف نماز مبالغت نمودندی، و گفتندی: بر وسوسهٔ شیطان پیش دستی می کنیم. و روایت کرده‌اند که عُمر ـ رضی الله عَنه ـ بر منبر گفت که: مرد در اسلام پیر شود و برای خدای نمازی تمام نکرده باشد، گفتند: آن چگونه باشد؟ گفت: خشوع نماز و تواضع آن، و روی به خدای آوردن، در آن تمام نکند.

و بوالعالیه را از این آیت پرسیدند: [۲۹۱] والّذین هُم عن صلاتهم ساهُون؟ گفت: ایشان طایفه‌ای اند که در نماز سهو کنند، و ندانند که شَفْع گزاردند یا وَتْر. و حسن گفت: ایشان آن جماعت اند که از نماز غافل شوند تا وقت بگذرد. و بعضی گفتند: آن گروه اند که اگر نماز در اول وقت گزارند شاد نشوند، و اگر از اول وقت بیرون برند اندوهگن نگردند، و تعجیل آن را نیکویی و تأخیر آن را بزه‌ای ندانند.

و بدان که نماز، بعضی محسوب و مکتوب باشد و بعضی نه، چنانکه اخبار بدان وارد است. اگرچه فقیه گوید که: صحت نماز تجزی نپذیرد، و لکن آن را [معنیی] دیگر است که یاد کرده‌ایم. و بر این معنی، احادیث دلیل است. چه در خبر آمده است که: نقصان فرایض به نوافل جبر شود. و عیسی ـ علیه السلام ـ گفت: حق تعالی فرماید که: بندهٔ من به فرایض از من نجات یابد، و به نوافل به من تقرب نماید. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت که باری تعالی فرمود: لاینجُوا منّی عَبدی الّا باداء ما افْترضت عَلَیه. ای، بندهٔ من از من نجات نیابد، مگر به أدای آنچه بر وی فرض کرده‌ام.

و آمده است که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ نمازی گزارد و در قراءت آیتی ترك کرد و چون از نماز بیرون آمد گفت : من چه خواندم ؟ قوم خاموش ماندند . پس أبی کعب را پرسید ، گفت: فلان سورت خواندی و فلان آیت بگذاشتی ، و ندانم که منسوخ شده است یا نه . پیغامبر فرمود: ای أبی، تو در نماز بودی! و روی به دیگران آورد و گفت : ما بال أقوام یحضرون صَلاتهم وَیتمّون صفوفهم و نبیهم بین أیدیهم لایدرون ما یَتلو عَلیهم مِن کِتاب رَبّهِم؟ الا إنَّ بنی إسرائیل کذا فعلوا، فاوحی الله الی نبیهم أن قل لقومك: تحضرونی أبدانکم و تعطونی ألسنتکم وَتغیبُون عنّی باطناً مَاتَرهبون. ای، چه افتاده است گروهی را که در نماز حاضر می شوند، وصف‌ها تمام می کنند ـ و پیغامبر ایشان پیش ایشان است ـ ندانند که بر ایشان از کتاب [پروردگار ایشان] چه می‌خواند؟ بدانید که بنی اسرائیل همچنین کردند، حق تعالی به پیغامبر ایشان وحی فرمود که : قوم خود را بگوی که: تن‌های خود را حاضر می گردانید و زبان‌های خود به من می‌دهید و به باطن از من غایب می باشید، نمی ترسید؟ و این حدیث دلیل است [بر آنکه] استماع آنچه امام خواند، به دل خواندن «سورت» است به نفسه .

و یکی از ایشان گفت که : بنده سجده بجای آرد و چنان پندارد که در حضرت حق تعالی بدان تقرب نموده [۲۹۲] است ، و اگر گناهان او در سجدهٔ او بر اهل شهر او قسمت کرده شود ، همه هلاك گردند . گفتند: آن چگونه باشد؟ گفت: خدای را سجده کند و دل او سوی هوی باشد، و مشاهد باطلی را که بروی مستولی است ، و اینچه گفتیم صفت خاشعان است . و این حکایات و اخبار ـ با آنچه پیش رفته است ـ دلیل است بر آنکه اصل نماز خشوع است و حضور دل ، و حرکات مجرد با غفلت دل در حال معاد کم فایده است . والله تعالی أعلم .

باب چهارم

در امامت و اقتداء

برامام وظیفت هاست: پیش از نماز ✿ ودرقراءت ✿ ودر ارکان‌نماز ✿ وپس‌ازسلام. أما وظیفت‌های پیش‌ازنماز شش‌است.

اول : آنکه امامت گروهی نکند که ایشان وی راکاره باشند . و اگر مختلف شوند، اعتبار بیشتر را بود . واگر اندك‌تر اهل خیر و دین باشند ، اعتبار ایشان اولی . و در حدیث است : ثلاثة لاتجاوز صلاتهم رؤسهم : العَبدالآبِق ، وإمرأة زوجها ساخط علَیها ، وإمام قوم وهُم لهُ کارهُون . ای ،سه کس‌اند که نماز ایشان ازسر ایشان درنگذرد: بندهٔ گریخته، و زنی که شوی وی بر وی به خشم باشد ، و امام قومی که وی را کراهیت دارند ، و چنانکه تقدم‌او بر گروهی که وی را کراهیت‌دارندمنهی‌است، تقدم او بر کسی که از وی فقیه‌تر و قاری تر باشد هم منهی است ، مگر چون آنکس که اولی باشد امتناع نماید ، آنگاه او را تقدیم باید کرد . و اگر چیزی از این که‌گفتیم نباشد و اورا تقدیم کنند و او از نفس خود می‌داند که به شروط امامت‌قیام تواند نمود، باید که تقدم نماید . و مدافعت در این‌حال

مکروه باشد .

و آمده است که : قومی امامت را پس از اقامت تدافع نمودند ، حق‌تعالی ایشان را خسف گردانید. و آنچه از صحابه در مدافعت امامت روایت کرده‌اند سبب آن ایثار ایشان بوده است ، آنکس را که بدان اولی بود ، یا بر نفس خود از سهو ترسیدن ، و خطر ضمان نمازهای ایشان. چه ۵ امامان ضامنانند، و کسی را که امامت معتادنباشد روا که دل وی مشغول شود. و به سبب شرم از مقتدیان ، اخلاص نماز مشوش گردد ، خاصه در بلند خواندن. و احتراز محترزان را سببی از این جنس بود.

دوم : چون مُرید را[میان]بانگ نماز و امامت مخیر کنند،باید که امامت را اختیار کند. چه هریك رافضل است، ولکن جمع مکروه است،بل ۱۰ باید که امام غیر مؤذن باشد . وچون جمع متعذر است ، امامت اولی .و جماعتی گفته‌اند : بانگ نماز اولی ، به سبب آنچه نقل کرده‌ایم در فضل بانگ نماز . وبرای آنچه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : الامَامُ ضامن والمؤذن مؤتمن . و گفتند : درامامت خطرضمان است.ونیز گفت:[۲۹۳]الامام أمین فَاذا رکع فارکعوا واذاسَجدفاسجُدوا . ودرحدیث است : فان أتَمّ فله ولهُم ۱۵ وإن نقصَ فعَلیه ولَا عَلیهم . و نیز گفت : اللهُمَّ ارشد الأئمة وَ اغفر للمؤذِّنین. و مغفرت به طلب اولی‌است، چه‌رشد [برای] مغفرت خواهند.

و در خبر است : مَن أذَّنَ فی مسجدٍ سبعَ سِنین وَجَبتْ لهُ الجنّة ، وَ مَن أذنَ أربعین عاماً دَخل الجنّة بغیرِ حِساب . ای ، هر که هفت سال در مسجدی بانگ‌نماز گوید بهشت وی‌را واجب شود ، وهر که چهل‌سال گوید ۲۰ بی‌حساب در بهشت رود . و برای این از صحابه نقل کرده‌اند که :امامت‌را تدافع کردندی. و صحیح آن‌است که امامت‌فاضل‌تر ، پیغامبر ـ علیه‌الصلاة و السلام ـ و بوبکر و عُمر ودیگر أیمه ـ رضی‌الله عنهم ـ بر آن مواظبت

نموده‌اند. آری در آن خطر ضمان است، و لکن فضیلت در خطر باشد، چنانکه مرتبهٔ امامت و خلافت فاضل‌تر است، برای قول پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ لیوم مِن سُلطانٍ عادلٍ أفضل مِن عِبادة سبعین سنة، و لکن در او خطر است و برای آن تقدیم «أفضل و أفقه» واجب است.

۵ پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: أئمتکم وفدکم الی الله تعالی فان أردتم أن تزکوا صلاتکم فقدموا أخیارکم. ای، امامان شما «وفد» شمااند در حضرت حق تعالی، اگر خواهید که نماز شما زاید و صالح باشد بهینگان خود را پیش فرستید.

و یکی از سلف گفت: پس از انبیا فاضل‌تر از علما نباشند، و پس از علما فاضل‌تر از ایمهٔ نماز نی چه این جماعت میان خدای و خلق قیام نموده‌اند. ۱۰ أنبیا به نبوت و عُلما به علم و ایمه به عماد دین ـ و آن نماز است ـ و صحابه در تقدیم بوبکر برای خلافت این حجت آورده‌اند که: نماز عماد دین است. پس ما برای دنیا کسی را اختیار کردیم که پیغامبر برای دین ما اختیار کرد. و بلال را تقدیم نکردند بدین حجت که وی را برای بانگ نماز اختیار کرد.

۱۵ و آنچه روایت کرده‌اند که مردی پیغامبر را گفت که: مرا به عملی راه‌نمای، که بدان در بهشت روم، پیغامبر فرمود: کُن مؤذّناً. گفت: نتوانم. فرمود: کُن إماماً. گفت: نتوانم. فرمود: صَلِّ بازاء الامام.

شاید که این در حالی گفته است که اول پنداشته باشد که به امامت وی راضی نشوند، چه بانگ نماز به دست وی است، و امامت به دست ۲۰ جماعت. و پس از آن توهم کرده که بر امامت، روا که قادر باشد.

سوم: آنکه اوقات نماز را مراعات کند و در اوایل آن، نماز گزارد تا خشنودی [۲۹۴] خدای دریابد. چه فضل اول وقت بر آخر، همچنان است که فضل آخرت بر دنیا، همچنین از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده‌اند. و

در حدیث است: إن العَبْد لیُصَلّی الصَّلاة فی آخر وقتها و لم یفته، و لَمافاته مِن اوَّل وقتها خیر من الدنیا ومافیها. ای، بنده در آخروقت نمازگزارد و وقت فوت نشده، و آنچه فوت شده باشد از اول وقت، به از دنیا بود و آنچه در آن است.

مترجم می گوید: به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ در نماز بامداد «أسفار» فاضل‌تر، مگر حجاج رادر «مُزْدلَفَه»، که‌ایشان را «تغلیس» فاضل‌تر. و در نماز پیشین درتابستان آخر وقت، و در زمستان اول. و در نمازدیگر در تابستان و زمستان آخروقت، مادام که خورشیدسپید و پاك باشد. و درنماز شام‌تعجیل فاضل‌تر و تأخیرمکروه است. و درنماز خفتن، در زمستان‌تأخیر تا ثلث شب فاضل‌تر، ودرتابستان تعجیل. و در حال ابرنماز بامدادوپیشین و شام را تأخیر، و نماز دیگر ونمازخفتن‌را تعجیل. و نباید که برای‌انتظار بسیاری جمع، نماز تأخیرداشته شود، بل مبادرت برای حیازت فضیلت‌اول وقت، فاضل‌تر از بسیاری جماعت، و از تطویل سورت.

و آمده است که صحابه چون دوتن در جماعت حاضر شدندی، سوم را انتظارنکردندی. وچون چهار تن در جنازه حاضر شدندی، پنجم را منتظر نبودندی. و پیغامبردر سفری ازنماز بامداد به سبب طهارت تأخیر نمود، وی را انتظار نکردند. و عبدالرحمن عوف را پیش فرستادند، و او نمازگزارد، و پیغامبر را یك رکعت فوت شد، و آن را قضاکرد، و ازآن بترسیدند. پیغامبرفرمود: قد أحسنتم، هکذا فافعلوا. و نیزدرنمازپیشین پس‌ترآمد. بوبکر را پیش فرستادند، و پیغامبر بیامد. ایشان را در نماز یافت، وپهلوی بوبکر بایستاد. و برامام نیست که مؤذن را انتظار نماید، [بل بر مؤذن است که امام را انتظار نماید] برای اقامت، و چون حاضرآمد او را منتظر نباشد.

چهارم: آنکه در امامت مخلص باشد برای رضای حق تعالی ، و گزارندهٔ امانت وی در طهارت ، وجمله شرطهای نماز .

اما اخلاص : اخلاص آن باشد که أجر امامت نستاند . پیغامبر ـعلیه السلام ـ عثمان ابی‌العاص ثقفی را گفت : واتَّخذ مُؤذِّناً لایأخُذ علی الأذانِ آجراً . و اگر از مسجد رزقی که بر امام وقف کرده باشند یا از سلطان یایکی ازمردمان بستاند، به تحریم حکم نکنیم، ولکن مکروه بود. وکراهیت در فرایض قوی‌تراز آن باشدکه در نماز تراویح ، و اجر او در مداومت او باشد بر حضور موضع ، و مراقبت مصالح مسجد در اقامت جماعت، نه برنفس نماز . و به نزدیك بوحنیفه ـرضی‌الله‌عنه ـ اجارت درهمهٔ قربت‌ها وطاعت‌ها باطل‌باشد .

و أما[۲۹۵] امانت: طهارت باطن باشد ازفسق‌وکبایر، واصرار بر صغایر. ومتقلد امامت بایدکه دراحتراز از آن مبالغت نماید ، که‌او به‌مثابت وافد و شفیعی است قوم را، وبایدکه‌مهین‌قوم باشد. وهمچنین‌طهارت ظاهر از حدث و خبث ، که غیر اوبرآن‌مطلع نباشد . و اگر دراثنای نمازیادش آیدکه محدث است ـ یامحدث شود ـ بایدکه شرم‌ندارد، بل کسی که‌به‌وی نزدیك‌تر باشد دست وی‌گیرد وخلیفه‌کند . چه پیغامبر را در اثنای نماز از جنابت یادآمد ، وخلیفه‌کرد و غسل به جای آورد ، و بازگشت و در نماز داخل شد .

مترجم‌می‌گوید : به‌نزدیك‌ابوحنیفه‌اگرامام‌را حدث‌درنمازیادآید ، نمازمقتدیان باطل‌شود، و در باطل خلیفه کردن و بر آن بنا نهادن‌وجه‌ندارد.

سفیان‌گفت : درنماز به نیکوکار و بدکرداراقتداکن ، مگربه پنج کس :مُدْمِن‌خمر ✿ومُعْلِن‌فسق✿ و عاق مادروپدر ✿ وصاحب‌بدعت ✿ و بندهٔ‌گریخته .

پنجم : آنکه تکبیر نگوید تا آنگاه که صف‌ها راست شود ، و بر راست و چپ نگاه کند، واگر در صف خللی بیند تسویه فرماید. و آمده است که: دوش‌ها برابر داشتندی ، و شتالنگ‌ها به هم پیوستندی . وتکبیر نگوید تا آنگاه که مؤذن از اقامت فارغ شود . و مؤذن اقامت را از بانگ نماز چندانی تأخیر دارد که مردمان مستعد شوند برای نماز . و در خبر است : ۵ لیتمهل المؤذن بین الأذان والاقامة بقدر مایفرغ الآکل من طعامه و المعتصر من إعتصاره . ای ، مؤذن باید که چندانی درنگ نماید که صاحب طعام از تناول آن و صاحب حاجت از قضای آن فارغ آید . چه پیغامبر ـعلیه السلامـ از مدافعت بول و غایط در نماز نهی کرده است ، و طعام شب را برنماز از برای فراغ دل تقدیم فرموده . ۱۰

ششم : آنکه تکبیر احرام و دیگر تکبیرها بلند گوید ـ و مقتدی بلند نگوید ، مگر آن‌قدر که خود بشنود ـ ونیت امامت کند تا ثواب آن بیابد ،و اگر نکند نماز او و نماز قوم درست باشد. چون نیت اقتدا کنند، ثواب جماعت بیابند ، و او ثواب امامت نیابد . و مقتدی پس از فراغ امام از تکبیر ، آغاز تکبیر کند . ۱۵

وظیفت‌های قراءت سه‌است

اول : آنکه دعای استفتاح و تعوذ در سرّ خواندن،چنانکه منفرد . و فاتحه وسورت ـ در تمام نماز بامداد ، و دورکعت اول از نماز شام و خفتن ـ به «جهر» خواند ، و منفرد همچنین . و در نماز جهری «آمین» بلند ۲۰ گوید ، و مقتدی هم بلند گوید ، به مقارنهٔ امام ، نه به تعقیب .

مترجم می گوید : به نزدیك بوحنیفه بلند نگوید . و بسم‌الله‌الرحمن الرحیم بلند گوید ، و اخبار در آن متعارض است . و اختیار شافعی ـرضی

الله‌عنه ـ جهر است . و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ پوشیده گوید .

دوم : آنکه درقیام سه سکته‌آرد . هم بـراین جمله سمرهٔ جندب و عمران [۲۹۶]حصین از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده‌اند .

[سکتهٔ] اول: چون تکبیر گوید،وآن درازترین سکته‌است،براندازهٔ آنچه مقتدیان فاتحه بخوانند ، و آن وقت خواندن دعای استفتاح است . [چه اگرخاموش نباشد] مقتدیان را استماع فوت شود ، ونقصان نمازشان بر وی بود . و اگر درسکتهٔ او فاتحه نخوانند و به‌غیر آن مشغول شوند ، آن برایشان باشد نه براو.

سکتهٔ دوم : چون از [فاتحه] فارغ شود تا مقتدیی که درسکتهٔ اول فاتحه تمام نخوانده باشد بخواند ، و آن نیمهٔ سکته اول بود .

سکتهٔ سوم : چون‌از سورت فارغ شود، پیش از رکوع ـ و این سبك‌ترسکته‌هاست ـ وآن براندازهٔ آنکه‌قراءت‌ازتکبیرجداشود.چه‌پیوستن آن منهی‌است ،ومقتدی پس‌از امام جزفاتحه نخواند . واگر امام‌سکته‌نیارد فاتحه بـا وی بخواند ، و تقصیر آن از امـام‌بود . و اگر مقتدی در نماز، جهر خواندن امام به سبب دوری نشنود ، و یا در نماز سرّ بود، درخواندن سورت باکی نباشد . و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ برمقتدی مطلقاً قراءت نیست ، نه فاتحه بخواند و نه غیر آن .

سوم : آنکه در نماز بامداد دوسورت‌از «مثانی» که کـم‌ازصدآیت باشد بخواند، چه در ازای قراءت ، و در«غلس»گزاردن‌آن، درنماز بامداد سنت است . وبیرون‌آمدن از نماز درحال «اسفار»زیان ندارد . و اگـر در رکعت دوم ، اواخر سورت‌ها ـ در اندازهٔ سی آیت یا بیست آیت،[تا]بدان حدکـه آن را ختم کند ـ بخواند بـاکـی نبود ، چه تکرر آن برسمع‌هـا بسیار نباشد ، و بدین سبب در وعظ بلیغ‌تر بود ، وفکرت را مستدعی‌تر .

و بعضی علما قراءت اول سورت و قطع آن را کراهیت داشته‌اند. و آمده است که: پیغامبر بعضی ازسورت یونس بخواند، و چون به‌ذکر موسی و فرعون رسید قطع کرد و در رکوع شد. و آمده است که: در نماز بامداد آیتی از «سورة‌البقرة» بخواند ـ و آن: قولوا آمنا بالله است ـ ودر رکعت دوم: ربنا آمنا بما أنزلت.

۵

و از بلال شنید که آیت‌های متفرق از هر جایی می‌خواند، وی را از آن بپرسید، گفت: پاکی را به پاکی می‌آمیزم. فرمود: احسنت. و در نماز پیشین «طوال» مفصل خواند تا سی آیت. و در نماز دیگر نیمهٔ آن، و در نمازشام [اواخر] مفصل. و آخر نمازی که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گزارد نماز شام بود. در آن، سورت «والمرسلات» خواند، و پس از آن نماز نگزارد تا به رحمت حق پیوست. و درجمله تخفیف اولی است، خاصه چون جمع بسیار باشد.

۱۰

پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ در بیان آن رخصت گفته است: إذا صلی احدکم بالناس فلیخفف، فان فیهم [۲۹۷] الضعیف والکبیر و ذاالحاجة. و اذا صلی[احدکم] لنفسه فلیطول ماشاء. ای، چون یکی از شما امامت کند باید که سبک گزارد، چه درمقتدیان ضعیف و پیر وصاحب حاجت باشد. وچون تنها نماز گزارد [گو]: دراز کن، چندانکه خواسته است.

۱۵

و معاذجبل در نماز خفتن امامت می‌کرد، سورت «بقره» در آن بخواند. مردی از نماز وی بیرون آمد، و برای خود نماز به‌اتمام رسانید. مردمان گفتند: این مرد منافق شد. این شکایت به حضرت نبوت رسانیدند. معاذ را بازداشت وگفت: أفتان أنت یا معاذ! إقرأ سورة سبح، والسماء و الطارق، والشمس وضحیها.

۲۰

وظیفت‌های ارکان سه است

اول : آنکه در رکوع و سجود تخفیف کند ، و تسبیح بیش از سه بار نگوید . و انس گفته است : مارأیت أخف صلاة من رسول‌الله ـ صلی الله علیه‌وسلم ـ فی‌تمام. ای ، سبك نماز تری از پیغامبر ، با اتمام آن ندیدم. و هم از انس آمده است که چون پَسِ عمر عبدالعزیز ـ در وقتی که او امیر مدینه بود ـ نماز گزارد ، گفت: پَسِ هیچ کس که نماز او به نماز پیغامبر ماننده‌تر بود از این جوان [نماز] نگزارده‌ام ، و ما پَسِ او ده‌گان ده‌گان بار تسبیح گفتیمی. و بر سبیل اجمال روایتی آمده است که: ماپَسِ پیغامبر در رکوع و سجود ده‌بار تسبیح گفتیمی ، و آن خوب است ، ولکن چون جمع بسیار باشد سه بار خوب‌تر .

اما جایی که جز متجردان دین حاضر نباشند در گفتن ده بار باکی نبود، وطریق تلفیق میان روایات این‌است. و باید که امام در حال سربرآوردن از رکوع ، سمع الله لمن حمده ، بگوید.

دوم : آنکه مقتدی در رکوع و سجود با امام برابری نکند ، بل تأخر نماید . و سوی سجود نرود ، مگر چون پیشانی امام به موضع سجده رسد ـ اقتدای صحابه بر پیغامبر همچنین بود ـ و سوی رکوع نرود تا آنگاه که امام در رکوع مستوی شود .

وگفته‌اند که : مردمان از نماز به سه قسم بیرون آیند : طایفه‌ای به بیست و پنج نماز ، و این کسانی باشند که تکبیر و رکوع ایشان پس از رکوع امام بود . وجماعتی به یك نماز ، و آن قومی بُوند که با امام برابری کنند . وگروهی بی‌نماز ، و این آن کسانند که برامام سبقت نمایند. و اختلاف کرده‌اند در آن که امام در رکوع ، رسیدن کسی را انتظار کند ، تا فضل جماعت و ادراك آن رکعت وی‌را حاصل آید، یانه. وشاید که اولی آن

است که اگر انتظار با اخلاص باشد، و در حق حاضران تفاوتی ظاهر [نکند] –چه حق ایشان در ترك تطویل مرعی [۲۹۸] است– باکی نباشد.

سوم: آنکه در دعای تشهد برمقدار تشهد نیفزاید، از بیم تطویل.
و در دعا [نفس] خود را مخصوص نگرداند، بل دعا به صیغت جمع گوید:
۵ اللهم اغفر لنا، و نگوید: اللهم اغفر لی. و اگر به پنج کلمه‌ای که از پیغامبر مأثور است، در تشهد استعاذت نماید، و بگوید: نعوذ بك من عذاب جهنم و عذاب القبر و نعوذ بك من فتنة المحیا و الممات و من فتنة المسیح الدجال، و اذا أردت بقوم فتنة فاقبضنا الیك غیر مفتونین، باکی نباشد.
و دجال را مسیح برای آن خوانند که زمین را بپیماید، و برقولی دیگر برای
۱۰ آنکه چشمش ممسوح باشد، ای ناپدید.

وظیفت‌های بیرون آمدن از نماز سه است

اول: آنکه به هر دو تسلیم، نیت سلام کند بر قوم و بر فریشتگان.
دوم: پس از سلام سبك برخیزد، پیغامبر –علیه السلام– و بوبکر و عمر –رضی الله عنهما– هم‌چنین کرده‌اند، و نفل به موضعی دیگر بگزارد.
۱۵ و اگر زنان بدو اقتدا کرده باشند، برنخیزد تا آنگاه که ایشان بازگردند.
و در خبر مشهور است که پیغامبر –علیه السلام– ننشستی مگر چندانی که این دعا بگوید: اللهم أنت السلام و منك السلام تبارکت یاذا الجلال و الاکرام.
سوم: آنکه چون برخیزد باید که روی به مردمان آرد، و مقتدی را کراهیت باشد که پیش از بازگشتن امام بر خیزد. و از طلحه و زبیر –رضی
۲۰ الله عنهما– [آمده است] که: پس امامی نماز گزاردند و چون سلام دادند، امام را گفتند که: نماز تو در غایت حسن و کمال بود، مگر در یك چیز، که چون سلام گفتی روی به مردمان نیاوردی. پس مردمان را گفتند: نماز

در غایت حسن گزاردید، الا آنکه پیش از بازگشتن امام بازگشتید. پس امام
آنجا که خواهد – از دست راست و دست چپ – بازگردد، و دست راست
اولی. این وظیفت نمازها است.

اما در نماز بامداد، قنوت زیادت باشد، و گوید: **اللهم اهدنا**، و
۵ نگوید: **اللهم اهدنی**. و مقتدی «آمین» گوید. و چون بدین جا رسد که:
فانك تقضی ولایقضی علیك، «آمین» لایق نباشد، چه این ثنا است. و با
امام بخواند و بگوید: **بلی و أنا علی ذلك من الشاهدین**. یا بگوید:
صدقت و بررت، و آنچه بدان ماند. و برداشتن دست در قنوت، در حدیثی
آمده است، اگر صحیح شود مستحب باشد، اگر چه برخلاف دعای تشهد
۱۰ است، که در آن دست برندارند، [۲۹۹] چه اعتماد بر توقیف باشد. و نیز
فرقی هست که دست را در تشهد وظیفتی است، و آن بر ران نهادن است
– بر هیأتی مخصوص – و اینجا وظیفتی نیست. پس دور نباشد که در قنوت
برداشتن [دست‌ها] وظیفت بود، چه آن لایق دعاست. والله أعلم. و این
جملهٔ ادب‌های اقتدا و امامت است.

باب پنجم

در فضل جمعه ، و أدب‌ها ، و سنت‌ها ، و شرط‌های آن

فضیلت جمعه: بدان که این روزی است که خدای ـ عزوجل ـ اسلام را بدان معظم کرده‌است، و مسلمانان را بدان مخصوص گردانیده ، و گفته : **یا ایها الذین آمنوا إذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا إلی ذکر الله** ، مشغول شدن به کارهای دنیا ، و هرچه از سعی نمودن به جمعه باز دارد، حرام گردانیده است . و پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ گفت : **إن الله فرض علیکم الجمعة فی یومی هذا و فی مقامی هذا** . ای، حق تعالی بر شما در این روز و در این مقام ، نماز جمعه فرض کرده است . و گفت : **من ترك الجمعة ثلاثاً من غیر عذر طبع الله علی قلبه** . ای، هر که سه جمعه بی عذر بگذارد، حق تعالی دل وی مهر کند . و در لفظ دیگر آمده است : **فقد نبذ الاسلام وراء ظهره** . ای ، اسلام را پس پشت انداخت .

و مردی بَرِ ابن عباس اختلاف کرد، و از حال مردی که به آخرت پیوست، و در جمعه و جماعت‌ها حاضر نشدی می‌پرسید ، و او فرمود که : در آتش باشد ، و او یك ماه پیوسته آمد و شد می کرد و در این سؤال

معاودت می‌نمود، جواب همان بود که در اول گفت. و در خبر است:
إن أهل الكتابين أعطوا يوم الجمعة فاختلفوا فيه فصرفوا عنه، وهدانا الله
له وأخّره لهذه الأمة وجعله عيداً لهم فهم اول الناس به سبقاً واهل الكتابين
لهم تبع. ای، جهودان و ترسایان را «روز جمعه» دادند، در آن اختلاف کردند،
بدان سبب از آن گردانیده شدند. وخدای ـ عزوجل ـ ما را بدان راه نمود، و
برای این امت واپس داشت [و برای ایشان عید گردانید]. پس ایشان سابق
ترین مردمانند بدان، و جهودان و ترسایان تبع ایشان‌اند.

وانس روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: أتانی جبرئيل
فی کفه مرآة بيضاء وقال هذه الجمعة يعرضها عليك ربك لتكون لك عيداً
ولامتك من بعدك، قلت فما لنا فيها؟ [قال] لكم فيها خير ساعة، من دعا
فيها بخير هو له قسم اعطاه الله [إياه] او ليس له [۳۰۰] قسم ذخر له ما هو أعظم
منه او تعوذ من شر هو مكتوب عليه الا أعاذه الله تعالى من اعظم منه وهو
سيد الايام عندنا و نحن ندعوا فی الاخرة يوم المزيد، قلت ولِمَ؟
قال: إن ربك اتخذ فی الجنة وادياً أفيح من مسك ابيض فاذا كان يوم الجمعة
نزل من عليين على كرسيه فيتجلى لهم حتى ينظروا الى وجهه. ای،
جبریل بَرِ من آمد، آینه‌ای سفید بر کف او، و گفت: این جمعه است،
پروردگار تو آن را بر تو عرضه می‌دارد تا ترا وامت ترا پس از تو عید بود!
گفتم: ما را در آن چه باشد؟ گفت: شما را در آن بهترین ساعتی است.
هر که در آن به خیری دعا گوید که برای وی مقسوم باشد، خدای ـ عزوجل ـ به
وی دهد، یا برای وی مقسوم نباشد، آنچه از آن بزرگ‌تر بود برای وی
ذخیره شود، یا از شری بازداشت خواهد، که بروی مقدر باشد، باز رهاند
خدای ـ عزوجل ـ وی را از بزرگ‌تر از آن، و او نزدیک ما سید روزها است،
و ما در آخرت او را «روز مزید» خوانیم. گفتم: چرا؟ گفت: پروردگار تو

در بهشت از مشك سپید وادیی ساخته است واسع ، و چون روز جمعه باشد از علیین جلال و کبریا به کرسی عطا و نوال نزول کند و بر آن تجلی فرماید تا وی را ببینند .

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : خیر یوم طلعت علیه الشمس، یوم الجمعة ، فیه خلق آدم ـ علیه السلام ـ وفیه أدخل الجنة وفیه أهبط الی الارض ، وفیه تقوم الساعة، وهو عندالله یوم المزید وکذلك تسمیه الملائکة فی السماء وهو یوم النظر الی الله تعالی فی الجنة. ای، بهترین روزی که آفتاب بر آن طلوع کند روز آدینه است ، آفریدن آدم و بردن او به بهشت و فرود آمدن او بر، زمین در آن روز بود ، و قیامت در آن قایم شود . و او را نزدیك خدای ـ عزوجل ـ روز مزید خوانند ، و همچنین ملایکه در آسمان ، و او روز دیدن حق تعالی است در بهشت .

و در خبر است : إن لله ـ عزوجل ـ فی کل جمعة ستمائة الف عتیق من النار . ای ، خدای را ـ عزوجل ـ در هر روز آدینه ششصدهزار آزاد کرده است از آتش . وانس از پیغامبر ـ علیه السلام ـ روایت کرد که گفت: اذاسلمت الجمعة سلمت الأیام. ای، چون روز آدینه به سلامت ماند روزهای دیگر به سلامت باشد .

و پیغامبر گفت: إن الجحیم تسعر فی کل یوم قبل الزوال عنداستواءِ [۳۰۱] الشمس فی کبدالسماءِ فلاتصلوا فی هذه الساعة إلایوم الجمعة فانها صلاة کلها و إن جهنم لاتسعر فیه . ای ، دوزخ را هر روزی پیش از زوال ، نزدیك استوای خورشید، میان آسمان برافروزند، پس در این ساعت نمازمگزارید ، مگر روز آدینه ، که کل آن نماز است . و دوزخ را در وی نه افروزند .

و کعب گفت که : حق تعالی از شهرها مکه را فاضل گردانیده است،

و از ماه‌ها رمضان را، وازروزها آدینه‌را . وگفته‌اند که : مرغان و خزندگان روز آدینه یکدیگر راببینند وسلام کنند وگویند: روزصلح‌است . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من مات یوم الجمعة کتب الله له أجر شهید و وقی فتنة‌القبر . ای ، هر که روز آدینه وفات کند حق‌تعالی وی را مزد شهیدی دهد ، و از فتنهٔ گور نگاه داشته شود . ۵

بیان شرط‌های جمعه

بدان که نمازجمعه با دیگر نمازهادر شرط ها مشارك است،وبه‌شش شرط از آن‌ها متمیز .

۱۰ اول : وقت ، که اگر سلام امام در وقت « نماز دیگر » اتفاق افتد جمعه‌فایت شود، ونمازپیشین به اتمام باید رسانید .

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ نماز پیشین را بر نمازجمعه بنا نتوان کرد ، [بل] نماز پیشین استیناف باید کرد .

دوم : جای ، که درصحراها و بادیه‌ها ومیان خیمه‌ها درست‌نباشد، بل بقعه‌ای باید که مشتمل بود بر بناهایی‌که آن رانقل نکنند، و دروی چهل ۱۵ کس باشند ، که جمعه برایشان لازم شود . و دیه را در این باب حکم‌شهر باشد . و حضور سلطان و دستوری او شرط نیست ، ولکن اولی استیذان او است .

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه‌ـ شرط جمعه مصرجامع است. ۲۰ و در مصر جامع اصحاب او مختلف شده[انـد] و قول‌های بسیارگفته . و متأخران، درست‌تر آن قول‌ها آن را دانسته‌اند که : شهری بزرگ باشد، ودر وی کوی‌ها و بازارها بود ، وآن را روستاها باشد ،و دراو والیی که انصاف مظلوم از ظالم بتواند ستد ، به حشم خود و به علم خود ، یا به علم دیگری

و در واقعه‌هایی که زاید، مردمان به وی رجوع کنند. وسلطان یا استیذان او هم شرط است.

سوم: عدد، که به کم از چهل مرد مکلف آزاد مقیم ـ که زمستان و تابستان از آنجا رحلت نکنند ـ منعقد نشود. و اگر بپراکنند، و این عدد درخطبه یا در نماز کم شود، جمعه درست نباشد، بل این عدد از اول تا آخر بباید. ۵

و به نزدیك بوحنیفه أقل جمع شرط است، و آن سه تن باشند بیرون امام.

چهارم: جماعت، که اگر چهل کس در دیهی یا در شهری متفرق نماز جمعه گزارند درست نباشد، ولکن مسبوق چون رکعت دوم در یافته باشد انفراد او در [۳۰۲] رکعت دیگر روا بود، و اگر رکوع رکعت دوم در نیابد اقتدا کند به نیت نماز پیشین، و چون امام سلام گفت نماز پیشین به‌اتمام رساند. ۱۰

پنجم: آنکه جمعه، به جمعه‌ای دیگر در آن شهر مسبوق نباشد. و اگر اجتماع ایشان در یك جامع متعذر شود، در دو جامع و سه جامع به اندازهٔ حاجت روا بود. و اگر حاجت نباشد درست آن بود که احرام او سابق باشد. و اگر حاجت متحقق شود، پس امامی که افضل باشد گزاردن فاضل‌تر بود. و اگر هر دو متساوی باشند در مسجد قدیم‌تر، و اگر در آن نیز تساوی بود درمسجد نزدیك‌تر. و بسیاری مردمان را نیز فضلی است که رعایت باید کرد. ۱۵ ۲۰

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ در یك شهر دو جمعه روا نباشد.

ششم: دو خطبه، و هر دو فریضه‌اند، وقیام در هردو، وجلسهٔ میان

هر دو فرض است .

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ فرض نیست . و در خطبهٔ اول چهار فرض است . اول : تحمید ، واقل آن الحمدلله است .دوم : درود بر پیغامبر خدای . سوم : وصیت به تقوی .چهارم : خواندن آیتی از قرآن. وفرض‌های خطبهٔ دوم هم چهار است ، الا آن است که دعا در آن بدل قراءت است . و واجب است که خطبه را چهل کس استماع کنند .

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ اگردر خطبه‌ای بر تحمیدی یا تسبیحی یا تهلیلی یا تکبیری اقتصار نماید جایز باشد .

واماسنت ها : چون زوال خورشید حاصل آید، و مؤذن بانگ نماز گوید ،وامام برمنبر نشیند،نماز منقطع شود[مگر تحیت مسجد]وسخن منقطع نشود مگر به آغاز خطبه . و خطیب چون روی به مردمان آرد، برایشان سلام گوید ، وایشان جواب وی باز گویند . و چون مؤذن فارغ شود برپای ایستد روی به مردمان آورده، بی التفات[به‌راست و چپ]، ودست‌های خود به شمشیر ، یانیم نیزه‌ای، مشغول کند تا به‌بازی نرسد ، یایك دست‌را بر دیگری نهد . و میان دوخطبه جلسه‌ای سبك بجای آرد . و در خطبه استعمال لغت غریب ومدهای بی‌اندازه و سراییدن نکند[1]. وخطبهٔ کوتاه بلیغ جامع گوید. و مستحب است که در خطبهٔ دوم هم آیتی بخواند . و چون خطیب درخطبه باشد آینده سلام نگوید ، واگر گوید مستحق جواب نباشد . و اگر به جواب اشارتی کند نیکو بود. و دعای عطسه هم نگوید. شرطهای صحت

۱ـ متن عربی چنین است :فاذافرغ المؤذن قام مقبلا علی الناس بوجهه لایلتفت یمیناً ولاشمالاً ویشغل یدیه بقائمة السیف او العنزة کیلا یعبث بهما أو یضع احداهما علی الاخری و یخطب خطبتین بینهما جلسة خفیفة ، ولایستعمل غریب اللغة ولایمطط ولایتغنی .

و سنت‌ها این است که گفته آمد.

اما شرطهای وجوب : جمعه واجب نشود مگر بر مرد عاقل بالغ مسلمان آزاد، مقیم در دیهی که مشتمل باشد بر چهل کس بر این صفت، یا در دیهی از روستاهای شهر که بانگ نماز شهر از طرفی که سوی وی بود، در حال سکون آوازها، و بلند آوازی مؤذن، به وی برسد. چه باری تعالی می‌فرماید : إذا نودی للصلاة [۳۰۲] من یوم الجمعة فاسعوا ...

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ بر اهل دیهی که خراج وی با خراج شهرستانند واجب شود. و این جماعت را در ترك جمعه به عذر باران و خلاب و ترس و بیماری ـ و بیمارداری چون بیمار را متعهدی جز وی نباشد ـ رخصت است. پس مستحب باشد که ایشان نماز پیشین را تأخیر دارند تا مردمان از جمعه فارغ شوند. واگر بیماری یا بنده‌ای یا مسافری یا زنی در جمعه حاضر شود، جمعهٔ ایشان درست باشد، و از نماز پیشین مستغنی بود.

بیان آداب جمعه بر ترتیب عادت، و آن ده جمله است

اول : آنکه روز [آدینه را] مستعد شود، به عزیمت و استقبال فضل آن، و پس از نماز دیگر پنجشنبه، به دعا و تسبیح و استغفار مشغول گردد. چه آن ساعتی است که آن را به ساعتی که در روز آدینه مبهم است معارضه کرده‌اند. یکی از سلف گفت که : حق تعالی را فضلی است بیرون روزی‌های بندگان، که از آن نصیب نفرماید مگر کسی را که شبانگاه پنجشنبه و آدینه آن را بخواهد. و روز پنجشنبه جامه‌ها بشوید و سپید کند، وعطر مهیا دارد، و دل خود را از شغل‌هایی که مانع پگاه رفتن جمعه باشد فارغ گرداند. و در این شب نیت روزهٔ روز آدینه کند، که آن را فضلی است،

ولکن پیوسته با پنجشنبه یا شنبه ـ نه مفرد که آن مکروه‌است ـ و این شب
را به نماز و ختم‌قرآن احیا کند ، چه آن را فضل بسیار است . و فضل‌روز
جمعه بر وی مشتمل است .

و در شب یا روز آدینه با اهل خود نزدیکی کند ، چه قومی آن را
مستحب داشته‌اند. وحدیث پیغامبررا که : [رحم‌الله] من‌بکّر و ابتکر وغسل
و اغتسل ، براین معنی حمل کرده‌اند .

مترجم می گوید : معنی «بکّر» آن است که پگاه آمد . چنانکه در
حدیثی دیگر آمده است : بکّروا بالمغرب . ای ، نماز شام در اول غروب
گزارید . ومعنی « إبتکّر » آن بود که اول خطبه بشنید . و اشتقاق او از
«باکوره» است . و آن «نوباوه» را گویند : و غَسَل و غَسَّل ـ به تخفیف و
تشدید ـ روایت کرده‌اند . و معنی هر دو «مباشرت» گفته‌اند . غسل المرأة و
غسّلها .ای ،باشرها . و فحل بسیارگشن را «غسلة» خوانند. وگفته‌اند که :
[به] غسل شستن اعضای وضو را خواسته‌است . و [به]اغتسل ، غسل‌جمعه
را و [به] غسّل ، به تشدید ، اسباغ وضورا . وبعضی «غسل»را ـ به تخفیف‌و
تشدید ـ بر شستن‌سر حمل کرده‌اند . چه‌در سرموی باشد وشستن آن مؤنتی
بود ، واغتسل براعضای دیگر . و غسل‌را ـ به‌تخفیف وبه‌تشدید ـ [برشستن]
جامه نیز حمل کرده‌اند . وبعضی گفته‌اند : به «غسل واغتسل» یك‌معنی خواسته
است ، و برای تأکید به دولفظ یاد فرموده،چنانکه هم دراین حدیث[۳۰۴]
گفته است : و مشی ولم یرکب . ومعنی هر دو یکی است .

و بدین اسباب ادب استقبال کمال پذیرد ، و از زمرهٔ غافلان ، که
چون بامداد برخیزند ندانند که چه روز است ؟ بیرون آیند . وبعضی از
سلف گفته‌اند که : ازروز آدینه کامل نصیب‌تر آن کس است که از پنجشنبه باز
[آن‌را] انتظار کند ومراعات نماید، وکم‌نصیب‌تر آنکه بامداد آدینه‌پرسد که:

امروز چه روزی است؟ و برای این بعضی از سلف، شب آدینه در جامع خفتندی.

دوم: آنکه پس از طلوع صبح غسل کند، اگر آنگاه به جامع خواهد رفت، واگرنه غسل نزدیك وقت رفتن اولی، تا به پاکیزگی نزدیك‌تر بود.
و استحباب غسل مؤکد است، و بعضی علما واجب گفته‌اند. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: غسل الجمعة واجب علی کل محتلم. وحدیث نافع از ابن‌عمر مشهور است: من أتی الجمعة فلیغتسل. و گفته است: من شهد الجمعة من الرجال والنساء فلیغتسلوا.

و دشنام اهل مدینه این بود که: تو [بتر] از آن کسی که روز آدینه غسل نکند! و عمر ـ رضی‌الله‌عنه ـ درحال خطبه بود، عثمان در آمد، برسبیل انکار فرمود که: این ساعت می‌آیی؟ گفت: همین که بانگ نماز بشنیدم وضو ساختم و بیامدم، فرمود که: بروضو اقتصار نمودن، باآنچه دانسته باشی که پیغامبر ـ علیه السلام ـ [غسل] فرموده است، منکر دوم است. و بدین که عثمان [غسل نکرد] جواز ترك آن معلوم می‌شود. و به حدیثی که پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرموده است: من توضأ یوم الجمعة فبها و نعمت، ومن اغتسل فالغسل أفضل. ای، هر که آبدست کند روز جمعه به سنت گرفته باشد، وآن نیکو خصلتی است، و هر که غسل کند فاضل‌تر ـ و هر که از جنابت غسل خواهد کرد باید که برنیت غسل جمعه بار دیگر آب براندام خود ریزد، و اگر بر یك غسل اقتصار نماید روا باشد. واگر نیت هردو کند فضیلت غسل جمعه هم حاصل آید. و غسل جمعه در غسل جنابت داخل شود.

ویکی از صحابه به خانهٔ فرزند خود رفت، وی را دید غسل کرده، گفت: غسل آدینه بجای آورده‌ای؟ گفت: غسل جنابت. گفت: بار دیگر غسل آدینه بجای آر! و حدیث: غسل الجمعة واجب علی کل محتلم، روایت

کرد. وبار دیگر بدان فرمود که‌نیت غسل جمعه نکرده بود. و اگر گفته شود که: مقصود نظافت است، و بی نیت حاصل شده است ، دور نباشد ولکن این در وضو هم آید . و در شرع، آن قربتی است . پس از طلب فضیلت آن چاره نباشد . و اگر کسی پس از غسل حدثی کند و وضو سازد ، غسل وی باطل نشود ، اما اولی که از آن احتراز نماید .

سوم : زینت ، و آن مستحب است دراین روز ، در سه چیز: جامه، و نظافت ، [۳۰۵]و بوی خوش. اما نظافت به مسواك باشد، وستردن‌موی، کسی را که معتاد بود ، و چیدن ناخن،وبریدن موی لب ودیگرچیزها که در «کتاب‌طهارت» گفته‌شده است. ابن‌مسعود گفت ـ رضی‌الله‌عنه ـ هر که‌روز آدینه ناخن چیند ، خدای ـ عزوجل ـ درد را از وی بیرون برد، وشفارادر وی در آرد . و اگر پنجشنبه یا چهارشنبه به‌حمام رفته باشد این مقصود حاصل بود. وبه خوش‌بوی‌ترین عطری که وی را بود ، تطیب کند تا بوی [نا] خوش‌را ببرد و رَوح و راحت به مشام حاضران رساند . وبهتر عطرمردان آن است که بویش ظاهر است و رنگش پوشیده ، و عطر زنان آنکه لونش ظاهر و بویش پوشیده . و این معنی در اثر آمده است .

وشافعی ـ رضی‌الله‌عنه ـ گفت: هر که جامهٔ وی پاکیزه باشد غمش اندك شود ، و هر که را بوی خوش بود عقلش زیادت گردد .

و أما جامه : بهتر آنکه سپید بود ، چه سپید دوست‌ترین جامه‌ها است نزدیك حق‌تعالی ، و چیزی که در آن شهرتی باشد[1] نپوشد. وپوشیدن [جامهٔ] سیاه نه‌ازسنت‌است ، و نه در آن فضلی است، بل‌جماعتی‌نگریستن را در آن کراهیت داشته‌اند . زیرا که بدعتی است که پس از پیغامبر ـ علیه السلام ـ احداث کرده‌اند . و عمامه در این روز مستحب است .

۱ـ شرح زبیدی چنین است: ولایلبس مافیه شهرة ، کالاحمرالقانی والاصفوالفاقع.

و واثلهٔ اسقع روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : إن الله و ملائکته یصلون علی اصحاب العمائم یوم الجمعه . ای، حق تعالی رحمت فرماید ، وفریشتگان دعا گویند اصحاب عمامه‌ها را روز آدینه . و اگر گرما بتاساند، درفرود آوردن دستار ـ پیش از نماز و پس از نماز ـ باکی نیست . ولکن در وقت رفتن از خانه به مسجد ،و درحال نماز ، و وقت بررفتن امام برمنبر، وحال خطبه [فرود] نیارد .

چهارم: پگاه رفتن جامع ،ومستحب است که از دو فرسنگ وسه فرسنگ به جامع حاضر شود،وپگاه آید. و آغاز پگاه آمدن از دمیدن صبح باشد که فضل آن عظیم است. و درسعی باید که خاشع و متواضع بود ، و بر نیت آنکه در مسجد تا وقت نماز معتکف شود،وقاصد مبادرت درجواب ندای حق تعالی که وی راسوی جمعه خوانده است ،ومسارعت در آمرزش وخشنودی او باشد .

پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرمود : من راح الی الجمعه فی الساعه الاولی فکأنما قرب «بدنه» ومن راح فی الساعه الثانیه فکأنما قرب ببقره ، و من راح فی الساعه الثالثه فکأنما قرب کبشاً أقرن ، ومن راح فی الساعه الرابعه فکأنما أهدی دجاجه ، و من راح فی الساعه الخامسه فکأنما اهدی بیضه ، فاذا خرج الامام طویت[۳۰۶] الصحف و رفعت الاقلام و اجتمعت الملائکه عند المنبر یستمعون الذکر ، فمن جاء بعد ذلك فانما جاء لحق الصلاة ولیس له من الفضل شیٔ . ای ، هر که در ساعت اول به جامع رود چنانستی که به نحر شتری تقرب نموده باشد ، و درساعت دوم به ذبح گاوی، و در سوم به نحر گوسفندی شاخ آور ، و درچهارم به ماکیانی ، و در پنجم به بیضه‌ای.و چون امام بیرون آید صحیفه‌های ثواب درنوردند،وقلمها بردارند، و فریشتگان نزدیك منبر جمع شوند ، برای استماع ذکر. وهر که پس از آن آید برای حق نماز آمده باشد ، و از ثواب پگاه رفتن چیزی نیابد .

و ساعت اول تا بر آمدن خورشید باشد ، و دوم تا ارتفاع آن ، و سوم تا گسترده شدن آفتاب برزمین، چنانکه قدمها سوخته شود، و چهارم و پنجم پس از «چاشتگاه فراخ» تا زوال، و فضل آن اندك است، و وقت زوال حق نماز است، و در آن فضلی نیست .

و پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ گفته است : ثلاث، لو یعلم الناس مافیهن ، لرکضوا الابل فی طلبهن: الأذان، والصف الاول ، والغدو إلی الجمعة. ای، سه چیز است که اگر مردمان بدانند که در آن چه ثواب است ، در طلب آن مبادرت و مسابقت نمایند: بانگ نماز *وصف اول* و پگاه رفتن به جمعه .

احمد حنبل گفت : فاضل تر این سه ، پگاه رفتن جمعه است . ودر خبر است : إذا کان یوم الجمعة قعدت الملائکة علی أبواب المسجد بأیدیهم صحف من فضة وأقلام من ذهب یکتبون الاول فالأول علی مراتبهم. ای ، چون روز جمعه باشد فریشتگان بر درهای مسجد بنشینند ، در دستهای ایشان صحیفه‌های سیمین و قلمهای زرین ، آیندگان را ـ اول پس از اول در آمدن ـ به ترتیب بر مراتب ایشان می‌نویسند . و در اثر است که: ملایکه بنده را تفقد کنند ، چون روز جمعه از وقت خود پس‌تر آید ، بعضی از ایشان از بعضی بپرسند که: وی کجا است؟ وچه چیز وی را از وقت خود تأخیر داشت؟ و گویند : ای بارخدای! اگر موجب تأخیر وی درویشی است ، وی را توانگر گردان ، و اگر رنجوری است شفاش ده ، و اگر مشغولی است فراغتیش بخش تا به عبادت تو پردازد، و اگر لهو است روی دل وی سوی طاعت آر. و در قرن اول ، وقت سحر ، راهها پر بودی از مردمان ، با چراغها ، که به جامع می‌رفتندی با زحمت ـ چنانکه روز عید باشد ـ تا آن طریق مندرس شد . و گفته‌اند : اول بدعتی که در اسلام [۳۰۷] حادث شد ترك پگاه رفتن جامع بود روز جمعه .

وچگونه مسلمانان از جهودان و ترسایان شرم ندارند، که ایشان در کلیسا و کنشت روز شنبه ویکشنبه پگاه مـی روند ؟ وطالبان دنیا در رفتن سوی عرصه های [بازارها] برای خریدوفروخت وفایدهٔ آن چگونه پگاه خیزی می کنند ؟ پس طالب آخرت چرا بر ایشان سبقت ننماید ؟ و گفته اند که : نزدیکی مردمان در دیدن حق تعالی براندازهٔ پگاه رفتن ایشان باشد به جمعه. ۵

وابن مسعود بامداد آدینه به جامع رفت ، سه کس را دید که پیش از وی آمده بودند ، دلتنگ شد و با خود عتاب می کرد ومی گفت که : در درجهٔ چهارم چرا باشی ؟ چرا برهمگنان سابق نشوی ؟

پنجم : هیأت در رفتن ، باید که پـای برگردن مردمان ننهد و پیش ایشان نگذرد ، و هرکـه پگاه رود این معنی وی را میسرباشد . چه درپای ۱۰ برگردن مردمان نهادن تهدیدی صعب آمده است ، که روزقیامت وی راپلی سازند تا مردمان بروی گذرند .

وابن جریح ـ به ارسال ـ روایت کرده است که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ دراثنای آنکه خطبهٔ آدینه می گفت ، مردی را دید که پای برگردن مردمان می نهاد تا پیش تر آمد و بنشست . پیغامبر چون از نماز فارغ شد روی بـه ۱۵ وی آورد و گفت : «مامنعك أن تجمع الیوم معنا ؟ گفت : یا رسول الله من جمعه گزاردم . فـرمود : أولم أرك تتخطی رقاب الناس ؟ «أ» ندیدم ترا که پای برگردن مردمان می نهادی ؟ و این شارتی است بدان که آن حرکت، عمل وی را باطل کرده است .

و در حدیثی مسند آمده است کـه : مامنعك أن تصلی معنا فقال ۲۰ أولم ترنی؟فقال رأیتك آنیت و آذیت . ای ، دیدم تراکه بی گـاه آمدی و حاضران را برنجانیدی . و چون صف اول خالی باشد رواکه برمردمان گذرداز برای آنکه ایشان حق خود ضایع کرده اند، وموضع فضیلت بگذاشته .

حسن گفت: مردمانی که روز آدینه بر درهای جامع نشینند، پای بر گردن ایشان نهید، که ایشان را حرمتی نیست. وچون درمسجد جز نماز کننده نباشد باید که سلام نگوید، چه آن تکلیف جواب است در غیرمحل.

ششم: آنکه پیش نماز کنندگان نگذرد، و نزدیك ستونی یادیواری نشیند تا دیگران پیش وی نگذرند. و آن قاطع نماز نیست، ولکن منهی است. پیغامبر ـعلیه‌السلام‌ـ گفت: لان یقف اربعین سنة خیر له من أن یمر بین یدی المصلی. ای، تا چهل سال ایستاده ماند، به از آن که از پیش نماز کننده بگذرد. و گفت: لان یکون الرجل رماداً رِمْدِداً تذروه الریاح خیر له من أن یمر بین یدی المصلی. ای، مرد خاکستری باطل [۳۰۸] باشد، که بادها وی را ببرد، به از آن که پیش نماز کننده گذرد.

و در حدیثی دیگر میان گذرنده و نماز کننده تسویه فرموده است، بدانچه در راه نماز کند، و در دفع تقصیر نماید.

و گفت: لو یعلم المار بین یدی المصلی، والمصلی ماعلیهما فی ذلك لکان أن یقف اربعین خیر له من أن یمر بین یدیه. ای، اگر گذرندهٔ پیش نماز کننده، و نماز کننده بدانند که برایشان چه تبعت است در آن، ایستادن چهل وی را به از آن که پیش وی بگذرد.

مترجم می‌گوید که: فایدهٔ آنچه ممیز چهل را یاد نکرده است آن است که خاطر به هرجانبی رود، وبر روز و ماه و سال و قرن وعمر حمل کند، واین چنین سخن در غایت تخویف و تهدید باشد.

و ستون و دیوار و مصلی باز کشیدهٔ حد نماز کننده است، و اگر کسی پیش او بگذرد باید که وی را دفع کند. چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرموده است: لیدفعه، فإن أبی فلیدفعه، فإن أبی فلیقاتله، فانه شیطان. ای، باید که وی رادفع کند، واگر إبا نماید در دفع معاودت کند، و اگر

اصرار ورزد باید که در دفع تعنیف واجب بیند، چه دیو وی را بر آن داشته باشد.

وبوسعید خدری ـ رضی الله عنه ـ کسی را که در نماز پیش وی گذشتی دفع کردی تا به‌حدی که وی را بینداختی، ووقت‌بودی که آنکس با وی مخاصمت کردی، وپیش مروان خلیفه [شکایت] بردی، وبوسعید روایت کردی که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ وی را همچنین فرموده است. و اگر ستونی نباشد باید که چیزی در اندازهٔ یك گزپیش خود نصب کند تا علامت حد وی باشد.

هفتم: آنکه صف اول طلبد چه فضل وی بسیاراست، چنانکه روایت کرده‌ایم. و در خبراست: من غسل و اغتسل وبکر و ابتکر و دنا من الامام واستمع کان [ذلك] له کفارة لما بین الجمعتین و زیادة ثلاثة أیام. ترجمهٔ بعضی از این حدیث مستوفی سابق شده است، و زیادت در این موضع آن است که: به امام نزدیك شود، و استماع کند، کفارت چیزهایی باشد که میان دو آدینه رفته بود، و زیادت سه روز. و در روایتی دیگر غفرالله له إلی الجمعة الاخری، آمده است. [ای] تا آدینهٔ دیگر وی را بیامرزد. ودر بعضی‌روایت‌ها: ولم یتخط رقاب الناس، شرط است. ای، پای بر گردن مردمان ننهد. و در طلب صف اول از سه کار غافل نباشد:

یکی: آنکه اگر نزدیك خطیب منکری بیند که از تغییر آن عاجز باشد ـ از جامهٔ حریر[۳۰۹] که خطیب یا غیروی پوشیده بود، یا کسی که درسلاح بسیارگران که مشغول کند، یا [با] سلاح مذهب نماز گزارد یاغیر آن چیزی که انکار آن واجب است ـ پس‌تر ایستادن وی را به‌سلامت وجمع اندیشه نزدیك‌تر. طایفه‌ای از علما برای طلب سلامت براین جمله کرده‌اند. بشرحارث را گفتند که: پگاه می‌آیی ودرصف آخر می‌ایستی؟ گفت مطلوب

نزد [یکی] دل‌هاست نه نزدیکی تن‌ها. و این اشارتی است بدانچه پس ایستادن به سلامت دل وی نزدیک‌تر است.

وسفیان ثوری شعیب حرب را دید که نزدیک منبر، از بوجعفر عباسی استماع خطبه می کرد، چون از نماز فارغ شد وی را گفت: دل من مشغول بود به نزدیکی تو از این مرد، هیچ ایمن بودی که سخنی شنوی که [انکار] آن برتو واجب بود و بدان قیام ننمایی؟ پس [ذکر] جامهٔ سیاه که محدث ایشان بود تقریر کرد. شعیب گفت: نه درخبر پیغامبر است که ادن فاستمع؟ گفت: آن در خلفای راشدین است، واما این جماعت هرچه از ایشان دورتر شوی و در ایشان ننگری به‌خدای ـ عزوجل ـ نزدیک‌تر باشی.

و سعید عامر گفت: پهلوی بودردا نماز گزاردم، واو درصف‌های پس‌تر می‌ایستاد تا به‌حدی که درصف آخر ادای نماز اتفاق افتاد، و چون از نماز فارغ شدیم گفتم: نگفته‌اند که: خیرالصفوف اولها؟ گفت: آری إلا آن است که این امتی مرحوم است، و از امتان دیگر به عاطفت إلهی مخصوص‌تر. وباری تعالی چون به بنده‌ای در نماز نظر رحمت فرماید کسی را [که] درعقب وی‌بود بیامرزد، و من درصف آخر به امید آن ایستادم که مرا به تبع یکی از ایشان که در وی نظر رحمت فرماید بیامرزد. بعضی راویان از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده‌اند که این معنی تقریر فرموده است. پس هر که براین نیت برطریق ایثار و اظهار حسن خلق پس‌تر ایستد باکی نبود. ودرچنین مقامی گفته آید: الاعمال بالنیات.

دوم: آنکه مقصورهٔ خطیب اگر [به سلاطین] مخصوص نباشد، صف اول مستحب است، والا بعضی علمادررفتن [به] مقصوره کراهیت داشته‌اند. وحسن وبکرمزنی درمقصوره نماز [نه] گزاردندی، و گفتندی که: آن‌را برسلطان مقصور کرده‌اند، و بدعتی است که درمسجدها پس از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ

آورده‌اند. و مسجد همهٔ مردمان را بود، و این به خلاف آن است.

وانس مالك وعمران حصین در مقصوره نماز گزاردند ، ونه برای طلب نزدیکی آن را مکروه داشتند، و شاید که کراهیت مخصوص باشد به حال تخصیص سلطان و منع مردمان. و اما مجرد مقصوره چون در آن منعی نباشد موجب کراهیت نبود.

سوم : آنکه منبر بعضی صف‌ها را منقطع کند . وصف اول نباشد ، مگریك صف متصل که پیش‌منبر [۳۱۰] بود، و آنچه بردوطرف منبرباشد مقطوع بود. وثوری گفتی: صف اول آن است که پیش منبر باشد ، و این سخن وجهی دارد، بدانچه صف متصل او است . وکسی که در وی باشد، [مقابل خطیب بود و سخن وی بشنود] و دور نیست که گفته آید که : صف اول [آن] باشد که به قبله نزدیك‌تر بود ، ومعنی اتصال رعایت کرده نشود. و نماز در بازارها ورحب‌ها که بیرون مسجد بود کراهیت باشد . و بعضی صحابه مردمان را بزدندی و ازرحب‌ها بر کردندی.

هشتم : آنکه چون خطیب بیرون آید، بیش [نماز] نکند و سخن نگوید، بل به‌جواب مؤذن مشغول شود، پس به‌استماع خطبه. وعادت‌بعضی عوام آن است که دروقت ایستادن مؤذنان سجده می کنند، و در اخبار و آثار این را اصلی نیست، و لکن اگر دراین وقت سجدهٔ تلاوت باشدباکی نبود که آن را به دعا ممتد گرداند، چه وقتی فاضل است. و به تحریم این سجده حکم نکنیم، چه تحریم این را سببی نیست.

واز علی وعثمان ـ رضی‌الله‌عنهما ـ روایت کرده‌اند که: من إستمع و أنصت فله أجران و من لم یستمع و أنصت فله اجر واحد ، و من سمع و لغا فعلیه وزرواحد ومن لم یستمع و لغافعلیه وزران. ای، هر که بشنود و خاموش باشد،وی را دو ثواب بود، و هر که نشنود و خاموش بود، وی‌را

یکی. وهر که بشنود و لغو گوید، وی رایك بزه بود، و هر که نشنود ولغو گوید وی را دو. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرمود: من قال لصاحبه والامام یخطب: «أنصت أوصه» فقد لغا، ومن لغاوالامام یخطب فلاجمعة له. ای، هر که یار خود را در حال خطبه برای خاموش بودن «انصت یاصه» بگوید لغو گفته باشد، و هر که در حال خطبه لغو گوید ثواب جمعه نیابد. و این دلیل است بر آن که منع از سخن گفتن به اشارت باید یا به انداختن سنگ‌ریزه، نه به نطق. و آمده است که: بوذر در حال خطبه گفتن پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ اُبی را پرسید که: این سورت کی نازل شده است؟ اُبی بدو اشارت کرد که خاموش باش. و چون پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ از منبر فرود آمد، اُبی، بوذر را گفت: برو که ترا ثواب جمعه نیست. بوذر پیش پیغامبر از وی شکایت کرد. پیغامبر فرمود که اُبی راست گفته است. و اگرچه از امام دور باشد نباید که [در] علم و غیر آن سخن گوید، زیرا که این متسلسل شود، و آوازی به مستمعان خطبه رسد. و در حلقهٔ کسی که سخن گوید ننشیند و هر که به سبب دوری از شنیدن عاجز شود، باید که خاموش باشد، چه آن مستحب است. و در وقت خطبه چون نماز مکروه می‌باشد، [۳۱۱] سخن گفتن به کراهیت اولی.

وعلی گفت ـ رضی الله عنه ـ یکره الصلاة فی أربع ساعات: بعدالفجر، وبعدالعصر، و نصف‌النهار، والصلاة والامام یخطب. ای، در چهار ساعت نماز مکروه باشد: پس از نماز بامداد، و نماز دیگر، و میان روز، و در حال خطبهٔ [امام].

نهم: آنکه چیزهایی که در اقتدای غیر جمعه مذکور است، در جمعه رعایت کند. و چون خواندن امام بشنود، جز فاتحه نخواند. و چون جمعه به اتمام رسانید فاتحه و اخلاص و معوذتین، هریك هفت بار بخواند. و بعضی سلف گفته‌اند که: هر که بدین قیام نماید ـ از آدینه تا آدینه ـ در عصمت باشد، و از شیطان وی را حرزی بود. و مستحب است که پس از

نماز جمعه این دعا بگوید: اللهم یا غنی یا حمید یا مبدئ یا معید [یا رحیم] یا ودود اغننی بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن سواك. و گفته‌اند: هر که بدین دعا مداومت نماید، حق تعالی وی را از خلق بی‌نیاز گرداند، و روزی وی از جایی که چشم ندارد برساند. پس شش رکعت نماز پس از جمعه بگزارد. و ابن عمر از پیغامبر دو رکعت روایت کرده است. و بوهریره ۵ چهار، و علی و عبدالله شش. و همه صحیح است، در احوال مختلف و کامل‌تر و فاضل‌تر.

دهم: آنکه ملازم مسجد باشد تا نماز دیگر بگزارد، و اگر تا نماز شام توقف نماید بهتر. و آمده است که: هر که نماز دیگر در جامع گزارد ۱۰ وی را ثواب حجی باشد، و هر که نماز شام هم گزارد ثواب عمره [هم با] آن ضم شود. و اگر از ریا و تصنع آمن نباشد، و از دیدن خلق در اعتکاف وی فتنه‌ای بود، یا بترسد که در مالایعنی خوض کند، فاضل‌تر آن که به خانه بازگردد ــ با ذکر حق تعالی و تفکر در نعمت‌های او و شکر توفیق وی و بیم تقصیر خود و مراقبت، دل و زبان تا غروب خورشید ــ تا ساعت شریفه از ۱۵ وی فوت نشود. و نباید که در جامع و دیگر مسجدها سخن دنیا گوید. و پیغامبر ــ علیه السلام ــ گفت: یأتی علی الناس زمان یکون حدیثهم فی مساجدهم امر دنیاهم لیس لله فیهم حاجة [فلاتجالسوهم]. ای، بر مردمان روزگاری آید که سخن ایشان در مسجدها کار دنیا بود، به نزدیك حق تعالی ایشان را اعتباری نباشد، پس با ایشان همنشینی مکنید.

۲۰

بیان ادب‌ها و سنت‌ها که از ترتیب گذشته بیرون است، و در کل روز عام، و آن هفت است

اول: آنکه بامداد، یا پس از نماز دیگر، در مجالس علم حاضر شود.

و در مجلس‌های قصه خوانان نـرود . چه در سخن ایشان خیری نیست ، و نباید که مرید در کل روز آدینه [۳۱۲] از خیرها و دعاها خالی باشد ، تا در ساعت شریفه ملابس خیر بود . و پیش از نماز باید که در حلقه‌ها ننشیند .

و عبدالله عمر از پیغامبر روایت کرد که: نهی عن التحلق یوم الجمعة قبل الصلاة ، مگر آنکه [صاحب حلقه] عالمی باشد به خدای ـ عز و جل ـ و به ایام خدای [تذکیر] کند ، و در دین وی تفقه نماید ، و بامداد در جامع سخن گوید ، در مجلس چنین [کسی] بنشیند و بر این طریق وی را ، هم پگاه رفتن جامع حاصل شود ، و هم استماع علم . و شنیدن علمی که در آخرت سود دارد فاضل‌تر از نماز نفل بود . چه بوذر روایت کرده است که حضور مجلس علم فاضل‌تر از هزار رکعت نماز .

و انس مالک گفت : در تفسیر قول خدای ـ عز و جل ـ فاذا قضیت الصلاة فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله. که بدین فضل، طلب دنیا نخواسته است ، بل عبادت به نماز و شهود جنازه و تعلم علم و زیادت دوستی إلهی خواسته است . و حق تعالی در چند موضع « علم » را فضل نام کرده است .

قال الله تعالی: وعلّمك ما لم تكن تعلم و كان فضل الله عليك عظيما و قال : ولَقد آتینا داود منا فضلاً . و مراد علم است . پس در این روز تعلیم علم و تعلم آن فاضل‌تر قربتی بود . و نماز فاضل‌تر از مجلس‌های قصه خوانان . چه سلف آن را بدعت دانستندی و ایشان را از جامع بیرون کردندی . و ابن عمر در مسجد آمد ، به جای خود قصه خوانی را دید که قصه می گفت ، فرمود : که از جای من برخیز ! او گفت: برنخیزم، من پیش از تو آمده‌ام و بدین موضع نشسته . و ابن عمر کسی را بر صاحب مظالم

فرستاد تا وی را از آنجا بر کردند . و اگر قصه خواندن از سنت بودی بر کردن او نشایستی . چه پیغامبر - علیه‌السلام - گفته است : لایقیمن احدکم أخاه من مجلسه ثم یجلس فیه ، ولکن تفسحوا و توسعوا. و ابن عمر چون کسی برای وی از مجلس خود برخاستی او در آن موضع ننشستی تا هم صاحب مجلس معاودت نمودی . و آمده است که قصه خوانی پیش
5
حجرهٔ عایشه می‌نشست، و او بدِر ابن عمر کسی فرستاد که این قصه خوان مرا ایذا می کند و از تسبیح مانع می‌شود . ابن عمر ... این قصه خوان را بزد تا به‌حدی که عصایی بر پشت وی بشکست ، و او را از آنجا دور کرد .

دوم: آنکه ساعت شریفه را نیکو [مراقبت] نماید . چه در خبر مشهور است [۳۱۳] إن فی الجمعة ساعة لایدوا فیها عبد مسلم یسأل الله
10
تعالی فیه شیئاً الا اعطاه . ای، در آدینه ساعتی است که هیچ بندهٔ مسلمانی در آن ساعت از حضرت حق تعالی چیزی نخواهد که نه وی را بدهد . و در روایتی : لا یصادفها عبد یصلی ، آمده است . ای، بنده آن را در نماز در نیابد . و در این ساعت اختلاف کرده‌اند . وقت بر آمدن خورشید گفته‌اند ، و وقت زوال ، و پیوستهٔ بانگ نماز ، و وقتی که خطیب بر منبر
15
شود و در خطبه شروع کند ، و وقتی که مردمان به نماز ایستند ، و آخر وقت نماز دیگر ، ای آخر وقت اختیار و وقت غروب خورشید .

و فاطمه این وقت را رعایت کردی ، و خدمتکار را فرمودی تا در خورشید می‌نگرد و از افتتاح غروب آن وی را خبر کند، پس به دعا و استغفار مشغول شدی تا تمام غروب حاصل آمدی و گفتی که : ساعتی که
20
مطلوب [است] این است. و این معنی را از پدر روایت کردی. و بعضی علما گفته‌اند که: ساعتی مبهمه است در کل روز ،چنانکه شب قدر در سال، تا در همهٔ روز مراقبت کنند. و گفته‌اند که :در ساعت‌های روز آدینه گردان باشد، چنانکه شب

قدر در شب‌های سال . این به صواب نزدیك‌تر است . و این را سری است
که ذکر آن لایق علم معامله نباشد ، و لکن باید که پیغامبر را تصدیق کند
در اینچه فرموده است : إن لربکم فی ایام دهرکم نفحات ألا فتعرضوا لها.
ای، پروردگار شما را در روزهای دهر عطاها است ، خود را پیش آن دارید ،
و روز آدینه از آن روزهاست . پس باید که بنده در کل این روز متعرض
عطا باشد ، به حاضر کردن دل ، و لازم گرفتن ذکر ، و بازبودن از وسوسه‌های
دنیا تا شاید که از آن عطاها نصیبی یابد .

و کعب احبار گفت که : آن آخر ساعتی است از آدینه ، و آن
نزدیك غروب بود . بوهریره گفت : چگونه آخرین ساعتی باشد که
پیغامبر - علیه‌السلام - می‌فرماید : لا یوافقها عبد یصلی . و آخرین ساعتی
از روز وقت نماز نباشد ؟ کعب گفت : نه پیغامبر - علیه‌السلام -
فرموده است : من قعد ینتظر الصلاة فهو فی الصلاة ؟ بوهریره گفت :
بلی ، گفت : پس این نماز باشد . و بوهریره خاموش شد . و کعب مایل
بود بدانچه آن رحمتی است درباب جماعتی که به حق آدینه قیام نموده‌اند ،
و وقت آن نزدیك فارغ شدن باشد از تمام عمل . و در جمله این وقت [و وقت]
بر رفتن خطیب بر منبر هردو شریف‌اند . [پس باید] دعا در آن بسیار گفت.

سوم : مستحب است که در این روز درود [بر] [۳۱۴] پیغامبر بسیار
گوید، چه فرموده است : من صلی علی فی یوم الجمعة ثمانین مرة غفر الله
له ذنوب ثمانین سنة. ای، هر که روز آدینه بر من هشتاد بار درود دهد ، حق
تعالی هشتاد ساله گناهان وی بیامرزد. گفتند: درود بر تو چگونه باشد؟ فرمود که
بگویی : اللهم صل علی محمد عبدك و نبیك و رسولك النبی الامی ، و یکی
گیری. و اگر این گویی که : اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، صلاة
تکون لك رضاً و لحقه أداء و أعطه الوسیلة و [أبعثه] المقام المحمود الذی

وعدته و أجزه عنا ما هو أهله و أجزه أفضل ما جزيت نبياً عن امته و صل علی جميع اخوانه من النبيين والصالحين يا ارحم الراحمين . اين را هفت بار بگويی ، چه گفته‌اند که : هر که اين را در هفت آدينه بگويد ، در هر آدينه هفت بار ، شفاعت پيغامبر وی را واجب شود .

و اگر خواهد که بدين زيادت کند «صلوات مأثوره» بگويد ، و آن ۵ اين است : اللهم اجعل فضائل صلواتك و نوامی برکاتك و شرائف زکواتك و رأفتك و رحمتك و تحيتك علی محمد سيد المرسلين و إمام المتقين و خاتم النبيين و رسول رب العالمين قائد الخير و فاتح البر و نبی الرحمة و سيد الامة اللهم ابعثه مقاماً محموداً تزلف به قربه و تقربه عينه يغبطه ۱۰ به الاولون والاخرون اللهم اعطه الفضل والفضيلة والشرف والوسيلة والدرجة الرفيعة و المنزلة الشامخة المنيفة اللهم اعط محمداً سؤله و بلغه مأموله واجعله اول شافع و اول مشفع اللهم عظم برهانه و ثقل ميزانه وأفلح حجته و ارفع فی اعلی المقربين درجته اللهم احشرنا فی زمرته واجعلنا من اهل شفاعته و احينا علی سنته و توفنا علی ملته ۱۵ و أوردنا حوضه وأسقنا بکأسه غير خزايا و لا نادمين و لا شاکين و لا مبدلين و لا فاتنين و لا مفتونين ، آمين رب العالمين . [۳۱۵]

و در جمله هرچه از الفاظ صلات بگويد ، اگر چه همين باشد که در تشهد مشهور است ، او درود دهنده بود . و بايد که استغفار با آن ضم کند ، چه آن نيز در اين روز مستحب است .

۲۰ چهارم : خواندن قرآن . بايد کـه در اين روز قرآن بسيار خواند ـ خاصه سورت کهف ـ چه ابن عباس و بوهريره روايت کرده‌اند که : من قرء سورة الکهف ليلة الجمعة اويوم الجمعة أعطی نوراً من حيث يقرؤها الی مکة و غفر له الی الجمعة الاخری و فضل ثلاثة أيام و صلی

علیه سبعون الف ملک حتی [یصبح] و عوفی من‌الداء والدبیلة و ذات الجنب والبرص والجذام و فتنة الدجال . ای ، هر که شب آدینه یا روز آن ، سورت کهف بخواند، وی را نوری دهند از جایگاه خواندن وی تا مکه ، و تا آدینهٔ دیگر گناهان وی آمرزیده شود ، و سه روز دیگر زیادت. و هفتاد هزار فریشته برای وی آمرزش خواهند ، و عافیت [یابد] از درد و دژپیه و درد دل و پیس و پَك و فتنهٔ دجال[1].

و روز آدینه یا شب آن ، ختم قرآن مستحب است اگر تواند ، و ختم باید که در نماز بامداد باشد. اگر شب خواند ، یا [در] نماز شام ، یا میان بانگ نماز و اقامت آدینه ــ که آن را فضلی عظیم است ــ و عابدان سلف مستحب داشتندی که روز آدینه هزار بار سورت اخلاص بخوانند . و گفته‌اند که: اگر آن را در ده رکعت یا بیست بخواند به از ختمی باشد . و بر پیغامبر ــ علیه السلام ــ هزار بار درود فرستادندی ، و هزار بار سبحان‌الله والحمدلله ولا إله إلاالله والله‌اکبر ، بگفتندی .

و اگر در روز آدینه یا شب آن ، شش سورت «مسبحات» بخواند نیکو باشد . و روایت نکرده‌اند که پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ سورت‌های معین خواندی ، مگر در روز آدینه و شب آن . [و در نماز شام شب آدینه «قل یا ایها الکافرون» و «قل هو الله أحد» می‌خواند] و در نماز خفتن شب آدینه سورت «جمعه» و سورت «المنافقون» خواندی. و آمده است که این دو سورت را در دو رکعت جمعه خواندی. و در نماز بامداد «الم» سجده ، و «هل أتی علی الانسان» خواندی .

پنجم : نمازها . چون در جامع رود مستحب است که ننشیند تا چهار رکعت نماز نگزارد . و دویست بار سورت اخلاص در آن بخواند ، در هر رکعتی پنجاه بار. چه از پیغامبر منقول است که هر که این بجای آورد، وفات

---

۱ ــ در نسخهٔ مجلس‌شورا ... و درد پهلو و پیسی و بهك (صح) ... آمده.

نکند تا جای خود در بهشت نبیند، یا دیگری برای وی ببیند. ودو رکعت تحیت بگزارد اگر چه امام در خطبه باشد، ولکن سبک گزارد. چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در این حال تخفیف فرموده است.

ودرحدیثی غریب آمده است که: پیغامبرخاموش کردتا «در آینده‌ای» تحیت بگزارد[1]. [۳۱۶]و برای این کوفیان گفته‌اند که: اگر امام برای وی خاموش ایستد تحیت بگزارد. ودر این روز مستحب است که چهار رکعت نماز گزارد به‌چهار سورت: «انعام» و «کهف» و« طه» و «یس». واگر این سورت‌ها نداند «یس، والم سجده، وحم‌الدخان، وسورة الملك»بخواند. و در شب جمعه این چهار سورت بخواند، چه در او فضل بسیار است. وکسی که این سورت‌ها نداند، آنچه داند ازقرآن‌بخواند، وآن به منزلت ختمی باشد. وسورت اخلاص بسیارخواند. ومستحب است که نمازتسبیح بگزارد، چنانکه در باب تطوعات بخواهد آمد.

وپیغامبرـعلیه‌السلام ـ[عم‌خودعباس‌را] گفته است: صلهافی کل جمعة.وابن‌عباس‌روز آدینه،پس‌از زوال،این نمازنگذاشتی واز بزرگی‌فضل اواخبار کردی.واولی آن‌است که‌تا وقت‌زوال نمازنکند ،وپس ازنماز تانماز دیگر علم شنود، و پس از آن تا نمازشام به تسبیح واستغفارمشغول گردد.

ششم: صدقه.روز آدینه ـ علی‌الخصوص ـصدقه‌مستحب‌است. چه فضل آن از روزهای دیگر مضاعف باشد، مگر کسی را که در حال خطبه خواهد،واین مکروه‌است.صالح‌احمد[حنبل]گفت که:درویشی روز آدینه در حال خطبه بخواست ـ و پهلوی پدرم بود ـ مردی قطعه‌ای پدرم را داد، و پدرم را نمی‌شناخت، تا بدان درویش دهد. پدرم از وی نستد.

---

۱ ـ متن عربی‌چنین است: وفی حدیث غریب: انه (ص) سکت للداخل حتی صلاهما..ای‌حتی‌فرغ‌من رکعتی‌التحیة.

وابن مسعود گفت : چون کسی در مسجد بخواهد، مستحق آن باشد که به وی ندهند ، وچون در حال قرآن خواندن خواهد، به وی نباید داد . و بعضی علما کراهیت داشته‌اند سایلان جامع را– که پای بر گردن مردمان می‌نهند– صدقه دادن، مگر آنکه در موضعی ایستاده یا نشسته بخواهد ، و گام نزند .

5 وکعب احبار گفت: هر که نماز جمعه بگزارد پس باز گردد ، ودو چیز مختلف صدقه دهد، [پس به مسجد باز گردد] پس دو رکعت نماز گزارد– بار کوع وخشوع تمام– پس بگوید: اللهم إنی أسألك باسمك باسم الله الرحمن الرحیم و باسمك الذی لا إله الا هو الحی القیوم لا تأخذه سنة ولا نوم. از خدای– عزوجل– هیچ چیزی نخواهد که نه وی را دهد . و یکی از سلف گفت : هر که روز

10 آدینه درویشی را صدقه دهد ، وپگاه به جامع رود ، و اول خطبه بشنود ، و کسی را رنجه ندارد، وچون امام سلام دهد بگوید : بسم الله الرحمن الرحیم، الحی القیوم أسألك أن تغفرلی و ترحمنی و أن تعافینی من النار . پس بدانچه خواهد دعا گوید ، مستجاب شود .

هفتم : آنکه روز آدینه آخرت را مسلم دارد ، و از همهٔ کارهای

15 دنیا [۳۱۷] باز باشد ،و وردها[در آن]بسیار کند ، و در آن سفری نه آغازد ، چه آمده است که : من سافر فی لیلة الجمعة دعا علیه ملکاه. ای، هر که در شب آدینه سفر کند ، دو فریشته‌ای که بر وی موکلند ، وی را دعای بد گویند. و سفر پس از صبح روز آدینه حرام باشد ، مگر آنکه رفقه فوت شود . و بعضی سلف خریدن آب در مسجد برای خوردن ، یا سبیل کردن ،

20 کراهیت داشته‌اند . چه بیع وشریٰ در مسجد مکروه است . و گفته‌اند: اگر سیم بیرون مسجد بدهد ، و در مسجد بخورد یا سبیل کند ، باکی نبود . ودر جمله باید که روز آدینه [در] وردها وانواع خیرها بیفزاید ، چه

حق تعالی چون بنده‌ای را دوست دارد، در وقت‌های فاضل وی را مشغول کارهای خیر گرداند، و چون دشمن دارد در وقت‌های فاضل بروی کارهای بد راند تا عقوبت او دردمندتر باشد، و دشمنی او سخت‌تر، بدانچه از برکت وقت محروم شود، و حرمت آن نگاه ندارد. و در آدینه دعاها مستحب است. و در «کتاب دعوات» بخواهد آمد. إن‌شاءالله تعالی. ۵

باب ششم

در مسأله‌های متفرق که در آن بلوای عام باشد، و مرید به معرفت آن محتاج شود

و أما مسأله‌های نادر، در کتب فقه به استقصا بیاورده‌ایم

مسأله : فعل اندك اگرچه نمازرا باطل نکند مکروه باشد ، مگر برای حاجت و آن دردفع گذرنده بود پیش نماز کننده ، یا کشتن کژدمی که ازضرر آن بترسد ، وکشتن او به یك زخم و دو زخم [میسرشود] وسه زخم بسیار باشد ، و نماز را باطل کند . و همچنین دفع شپش و کیك چون از آن رنج بیند روا باشد . و همچنین حاجت خاریدن ، چون خشوع را باطل کند . ۵

معاذ ـ رضی‌الله‌عنه ـ شپش و کیك را درنماز بگرفتی . وابن عمر ـ رضی الله‌عنه ـ شپش درنمازبکشتی چنانکه [خون]بردست او ظاهر شدی . ۱۰

و نخعی گفت : بگیرد آن را و سست گرداند ، و اگر بکشد باکی نبود . وابن مسیب گفت:بگیرد وسست کند ، پس بیندازد . ومجاهد گفت : اولی آن باشد که آن را بگذارد ، مگر چون رنجه دارد و از نماز مشغول کند،آنگاه آن را سست کند ، چنانکه رنجه نتواند داشت ، پس بیندازد . ۱۵

و این رخصت است ، و کمال آن است که از فعل اگرچه اندك باشد احتراز کند .

و برای این یکی ازسلف مگس نراندی و گفتی : نفس خودرابر آن عادت نکنم که نماز مرا باطل کند . و شنیده‌ام که فاسقان پیش پادشاهان بر رنج‌های بسیار صبر کنند و نجنبند.و در حال فاژه اگر دست بـر دهان نهد باکی نبود ، و اولی آن است . و اگر بعطسد خدای را در نفس خود حمد گوید ، و زبان نجنباند . واگر آروغ آرد باید که سرسوی آسمان برندارد . و اگر ردای وی بیفتد [۳۱۸] نباید که آن را راست کند ، و طرف دستار همچنین. و کل آن مکروه است مگر برای ضرورت .

مسأله : نماز بانعلین رواست اگرچه کشیدن آن سهل است . رخصت در موزه به سبب دشوارِ کشیدن نیست ، بل ایـن نجاست معفو است ، و حکم «سرپای» همین‌است . و پیغامبر با نعلین نماز می گزارد ، پس نعلین از پای بیرون کرد ، و مردمان هم متابعت نمودند . فرمود : لِمَ خلعتم نعالکم ؟ چرا نعلین بیرون کردید ؟ گفتند : برای متابعت تو ، فرمود: [إن جبریل] أتانی فأخبرنی أنّ بهما خبثاً فاذا أراد أحدکم المسجد فلیقلب نعلیه فلینظر فیهما فإن رأی خَبَثاً. فلیمسحه بالارض و لیُصلِّ بهما. ای، جبرئیل بیامد و مرا خبر کرد که در نعلین پلیدیی است . و چون یکی از شما خواهد که در مسجد رود باید که نعلین بگرداند و ببیند اگر پلیدیی باشد آن را برزمین مالد و با آن نماز کند .

و بعضی گفته‌اند: نماز بانعلین فاضل‌تر. بدانچه پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرمود: لِمَ خلعتم نعالکم؟ واین مبالغتی است که [چرا] کرده‌اند. چه سؤال پیغامبر ـ علیه السلام ـ برای آن بود تا علت کشیدن نعلین ایشان را معلوم گرداند ، چه دانسته [بود] که ایشان برای موافقت وی کشیدند .

وعبدالله سایب روایت کرده است که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ برای نماز نعلین بکشیده است. پس معلوم شد که هر دو بکرده است. و کسی که نعلین بکشد باید که بر دست راست و دست چپ ننهد، چه جای تنگ کند و صف را منقطع گرداند، بل در پیش خود بنهد و در پس ننهد. چه دل وی بدان ملتفت شود. و روا که آنکس که نماز با نعلین فاضل‌تر گفته است، این معنی را ـ و آن التفات دل است ـ رعایت کرده [است].

بوهریره از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرد که: **إذا صلی احدکم فلیجعل نعلیه بین رجلیه**. ای، چون یکی از شما نماز گزارد، باید که نعلین میان پای‌های خود نهد. و بوهریره گفت: نعلین میان پای‌های خود نه، و مسلمانی را بدان ایذا مکن! و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بر دست چپ نهاده است، ولکن او امام بود، و امام را رواست که بر دست چپ نهد، چه بر چپ وی کسی نه‌ایستد. و اولی آن است که میان دو قدم ننهد که سبب مشغولی باشد، ولکن پیش قدم‌ها نهد، و شاید که مراد به حدیث آن است. و جبیر مطعم گفت: نعلین پیش نهادن بدعت است.

مسأله: چون در نماز آب دهن اندازد نماز باطل نشود، [زیرا] که فعلی اندك است. و صوتی که بدان حاصل آید آن را کلام نشمرند، و بر شکل حرف‌های کلام نبود، الا آنکه مکروه است. پس باید که از آن احتراز کند، مگر چنانکه پیغامبر ـ علیه [۳۱۹] السلام ـ دستوری داده است. چه بعضی از صحابه روایت کرده‌اند که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در قبله نخامه‌ای دید، نیك در خشم شد و به چوب خرمایی که در دست داشت آن را بمالید، و اثر آن را به زعفران بیالود و به سوی ما نگریست و گفت: **أیکم یحب أن یبزق فی وجهه؟** ای، که از شما دوست دارد که آب دهن در روی وی انداخته شود؟ گفتیم: هیچ کس دوست ندارد. فرمود: **فان أحدکم اذا دخل فی صلاته**

فإن‌الله عزوجل ـ بینه وبین القبلة. ای، چون یکی از شما در نماز در آید از روی تعظیم چنان نستی که حق تعالی میان او و قبله است. چه روی دل چنانکه به حضرت الهی موجه است، روی تن به قبله موجه است. پس قبله، به‌نسبت با روی تن، چون حضرت الهی باشد، به نسبت با روی دل. و در لفظی دیگر «واجهه‌الله تعالی» آمده است. ۵

فلایبزقن أحدکم تلقاء وجهه ولا عن یمینه، لکن عن شماله او تحت قدمه الیُسری. فان بدرته بادرة فَلیبصق فی ثوبه وَ لیقل به هکذا، او دَلکَ بعضهُ بِبَعض. ای، پس یکی از شما باید که آب دهن درمقابل روی و دست راست خود نه اندازد، لکن دست چپ و زیر قدم چپ خود اندازد. و اگر به زودی اتفاق افتد، و بروی غالب شود، چنانکه به‌جایگاه نتواند انداخت ۱۰ باید که به جامهٔ خود بگیرد. و بعضی آن را به بعضی بمالد.

مسأله : ایستادن مقتدی را سنتی و فرضی است:

اما سنت : آن است که اگر یك مرد باشد، از دست راست امام ایستد [اندکی] پستر. و یك زن پس امام، و اگر پهلوی امام ایستد زیان ندارد، ولکن بر خلاف سنت بود. ۱۵

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ چون زنی پهلوی مردی ایستد ـ در نمازی تام الارکان، که در آن شریك باشند ـ نماز مرد باطل شود. و اگر مردی و زنی باشد، مرد بر دست راست ایستد و زن پس مرد. و یك تن تنها پس صف نه ایستد، بل إما در صف در آید و إما یکی را از صف سوی خود کشد. و اگر تنها ایستد نماز درست باشد، ولکن با ۲۰ کراهیت.

اما فرض : اتصال صف است. و آن چنان باید که میان امام و مقتدی رابطه‌ای جامع باشد که ایشان در جماعت اند. و اگر در مسجد باشند، [جامعیت

کافی] بود . چه مسجد برای آن بنا شده است، و به اتصال صف حاجت نباشد، بل بدان حاجت بود که افعال امام بداند . بوهریره از بام مسجد به‌امام اقتدا کرده‌است. و اگر مقتدی پیش‌درمسجد باشد— در راهی یا درصحرایی مشترك — و میان [۳۲۰] * ایشان بنایی مختلف نباشد که مفرق شود ، نزدیکی به مسافت تیر پرتابی بسنده بود ، و آن رابطه باشد . چه فعل یکی به دیگری برسد . و اگر در صحن سرایی بر راست یا چپ مسجد ایستد ، و دَرِ آن با مسجد هموار باشد ، شرط آن بود که صف مسجد در دهلیز سرای تا صحن بی‌انقطاع کشیده شود . و نماز کسی که در این صف باشد یا پس از صف، روا بود . و نماز کسی که پیش از آن صف باشد روا نبود. این‌حکم بناهای مختلف است . اما حکم یك بنا و یك عرصه، حکم صحرا باشد.

مسأله : مسبوق، چون آخر نماز امام دریابد، آن اول نماز او بود ، و باید که با امام موافقت نماید، و بر آن بنا کند. و در نماز بامداد قنوت در آخر نماز خود خواند ، اگرچه با امام خوانده باشد. و به‌نزدیك بوحنیفه -رضی‌الله‌عنه- آخر نماز او بود.

واگر بعضی‌قیام [ازنماز]با امام دریابد به دعا مشغول نشود، جزیی فاتحه‌سبك بخواند. واگر پیش‌ازاتمام فاتحه، امام رکوع کند، واوتواند که دراعتدال او، از رکوع به وی رسد ، فاتحه تمام‌کند . و اگر نتواند با امام موافقت نماید و رکوع کند. و بعضی فاتحه را حکم کل آن باشد، وبه عذر سبق از وی ساقط شود . و اگر امام رکوع کند و او در سورت باشد باید که آن را قطع کند . و اگر امام را در سجده یا تشهد یابد تکبیر تحریمه

* دراینجادوصفحه ازعکس نسخهٔ بریتانیا افتاده است، بنابراین‌ازدونسخهٔ ترکیه و مجلس شورا تلفیقاً نقل شد ، وآغاز وانجامش با دوستاره مشخص گردید .

بگوید، و بی‌تکبیر انتقال بنشیند به خلاف آن که در رکوع یابد. چه تکبیر دوم برای رکوع بگوید، زیراکه آن انتقال وی را محسوب است. و تکبیرات، انتقالات اصلی را باشد در نماز، نه عارض‌ها راکه به‌سبب اقتدا بود. و تا طمأنینهٔ وی در رکوع حاصل نشود ـ در حالی که امام درحد راکعان باشد ـ مدرك آن رکعت نباشد. و اگر طمأنینهٔ او تمام نشود مگر پس از آنچه امام ازحد راکعان بگذرد، آن رکعت فایت باشد.

مسأله: هر که را نماز پیشین فوت شود تا نماز دیگر، نماز پیشین اول بگزارد پس نماز دیگر. واگر ابتدابه نماز دیگر کند روا باشد، ولکن ترك اولی بود، واقتحام شبهت خلاف. واگر امام یابد اول «نماز دیگر» گزارد، پس نماز پیشین قضا کند. چه جماعت به أدا اولی.

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ در قضای فوایت ترتیب واجب است، مگر در حال نسیان و ضیق وقت و کثرت فوایت. و حد کثرت آن است که: شش نماز فوت شود و وقت هفتم در آید. واگر نمازی منفرد دراول وقت بگزارد، پس جماعت یابد باایشان هم بگزارد، ونیت نمازوقت کند، و حق تعالی کامل‌تر آن محسوب گرداند. و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ چون یك‌بار نماز گزارد، بار دیگر همان نماز نگزارد. و اگر نیت فایته‌ای یا تطوعی کند روا باشد. واگر به جماعت گزارده باشد، پس جماعتی دیگر یابد، بایدکه نیت فایته‌ای یانفل کند. چه اعادت نمازی که به جماعت گزارده باشد، بار دیگر وجه ندارد. و احتمال بار دیگر گزاردن برای ادراك فضیلت جماعت باشد.

مسأله: اگرپس ازگزاردن نماز برجامه نجاستی بیند اولی قضای نماز باشد، و لازم نبود.

و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ لازم بود. و اگر نجاست دراثنای

نماز بیند جامه بیندازد، و نماز تمام کند. و اولی از سر گرفتن بود. و اصل این «حدیث خلع نعلین» است، چون جبرئیل إخبار کرد که بر آن نجاست است پیغامبر نعلین بیرون کرد و نماز از سر نگرفت. و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ لازم بود که از سر گیرد.

مسأله: هر که تشهد اول یا قنوت یا درود بر پیغامبر در تشهد اول بگذارد، ۵ یا فعلی کند به سهو ـ که عمد او نماز را باطل گرداند ـ یا در شك افتد و نداند که سه رکعت گزارد یا چهار، به یقین گیرد [که سه گزارده است] و پیش از سلام دو سجدهٔ سهو بیارد. و اگر پیش از [سلام] فراموش کند، پس از سلام بیارد، چون تذکر نزدیك باشد. و اگر پس از سلام سجده کند و در آن حدثش رسد نماز ۱۰ باطل شود. چه او پس از سلام چون در سجدهٔ سهو رغبت نمود چنانستی که سلام را نسیانی گرفت در غیر محل خود و تحلل بدان حاصل نشد، و او به نماز معاودت نمود. و برای این است که پس از سجده سلام از سر گیرد. و اگر پس از بیرون آمدن از مسجد، یا پس از درازی فاصلهٔ سجدهٔ سهو یاد کند، سجده فوت شده باشد.

۱۵ و موجب سجدهٔ سهو به نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ پیش از این بیان کردیم، و به نزدیك وی سجدهٔ سهو پس از سلام باشد.

مسأله: سبب وسوسه در نیت نماز ـ إمّا نقصان عقل است و إمّا نادانستن شرع ـ چه امتثال امر خدای چون امتثال امر غیر او باشد، و تعظیم او چون تعظیم غیری در حق قصد. و هر که عالمی بر وی در آید و او قیام نماید، اگر گوید که: نیت ۲۰ کردم که بر پای ایستم برای تعظیم در آمدن این عالم به سبب فضل او ـ و پیوسته در آمدن او روی خود بدو آورد ـ به بی عقلی منسوب شود، بل همین که وی را بیند و علم او داند، داعیهٔ تعظیم منبعث شود و قیام نماید، و معظم باشد مگر آن که برای کاری دیگر بایستد یا در حال غفلت. و شرط آنچه نماز

پیشین بود و ادای فرض- از آن جهت که امتثال امر باشد- همچنان است که ایستادن پیوستهٔ در آمدن بود، و روی به «در آینده» آورده، و باعثی دیگر جز آن منتفی. و قصد تعظیم به ایستادن ثابت [کند] تا تعظیم باشد. چه اگر پشت به وی آورده بایستد یا پس از در آمدن او به مدتی صبر نماید پس از آن برخیزد، معظم نباشد. پس این صفت‌ها چاره نیست، که معلوم و مقصود باشد، و حضور آن ۵ نفس را در یك لحظه ممکن است. و دراز نیست مگر نظم لفظ‌هایی که بر آن دلالت کند- إما در گفتن زبان و إما در* اندیشیدن دل- و هر که نیت نماز بر این وجه نداند چنانستی که نیت ندانسته باشد. چه در نیت نیست، مگر آنچه ترا دعوت کرده‌اند بدانچه در وقتی معین نماز کنی. و تو آن را اجابت کردی و بایستادی. ۱۰

پس وسوسه محض جهل باشد. چه آن قصدها و این [علم‌ها] در نفس دریك حالت فراهم آید. و آحاد آن در ذهن مفصل نباشد، چنانکه اول [نفس] مطالعه کند و در آن تأمل نماید. و فرق است میان حضور چیزی در [نفس] و میان تفصیل آن به فکرت. و حضور [مضاد] غیبت و غفلت است، اگرچه مفصل نباشد. چه هر که «حادث» را مثلاً بداند به یك علم دریك ۱۵ حالت داند، و این علم متضمن علم‌هایی است که حاضر باشد اگرچه مفصل نبود، چه هر که حادث را داند، موجود و معدوم، و تقدم و تأخر-[و زمان و آنکه] تقدم عدم [رااست] و تأخر وجود [را]- داند.

و این علم‌ها در تحت دانستن حادث داخل است، چه دانندهٔ حادث را- چون غیر آن نداند- اگر بپرسند که تقدم یا تأخر یا وجود یا عدم، یا تقدم ۲۰ عدم یا تأخر وجود، یا زمان که به متقدم و متأخر قسمت پذیرد، هرگز دانسته‌ای؟ و او گوید: هرگز ندانسته‌ام، دروغ [غگو] باشد، و مناقض سخن او که: حادث را

---

* پایان افتادگی متن از عکس نسخهٔ بریتانیا.

دانسته‌ام. و از نادانستن این دقیقه وسوسه می‌خیزد. چه موسوس نفس خود را تکلیف می کند که : در دل، ظهریت و ادائیت و فرضیت در یك حالت حاضر کند، و به الفاظ مفصل گرداند، و او مطالع آن باشد. و این محال است. و اگر همین معنی نفس خود را تکلیف کند در ایستادن برای تعظیم عالم، بر وی متعذر شود.

پس بدین معرفت، وسوسه دفع شود، و آن معرفت آن است که فرمان برداری حق تعالی درنیت چون فرمانبرداری غیر او است. و بر اینچه گفتیم، برسبیل تسهیل و رخصت زیادت می کنم ومی گویم که: اگر موسوس نیت را نداند، مگر به احضار این کارها برسبیل تفصیل و امتثال دفعة واحدة در نفس او متصورنشود. و جملهٔ آن در اثنای تکبیر از اول تا آخرحاضر کند، چنانکه از تکبیر فارغ نشود، مگر حصول نیت وی را بسنده باشد. و تکلیف نمی کنم که کل آن را به‌اول تکبیر پیوندد، چه آن تکلیف شطط است.

و اگر [بدان] مأمور بودی متقدمان رااز آن سؤالی واقع شدی. و کسی را ازصحابه در نیت وسوسه بودی. [پس نبودن آن دلیل است بر آنکه امر در آن بر تساهل است] . پس موسوس را چنانکه نیت میسر شود باید که بدان قناعت کند تا آن معتاد شود، و وسوسه زایل گردد. و نفس خود را به تحقیق آن مطالبت نکند. چه تحقیق ، وسوسه زیادت گرداند. و درفتاوی چند وجه از تحقیق در تفصیل علم‌ها و قصدها که به نیت متعلق است یاد کرده‌ایم، که علما را به معرفت آن حاجت بود . و اما عامی را شنیدن آن زیان دارد و وسوسه انگیزد. به سبب آن، آن را بگذاشتیم.

مسأله : نباید که مقتدی در رکوع و سجود ، و بر آمدن از هردو، و دیگر کارها بر امام تقدم نماید [۳۲۳] و نباید که با او برابری کند، بل متابع باشد و پس رو اثر او. چه معنی اقتدا این است . و اگر عمداً برابری کند

نماز باطل نشود، چنانکه در پهلوی او ایستد بی‌تأخر. و اگر بـه یك رکن تقدم نماید در بطلان نماز او خلاف است. و دور نیست که به بطلان حکم کرده‌شود، برای تشبیه آن به تقدم بر امام در موقف ، بل این اولی. چه جماعت، اقتدای درفعل است، نه درموقف. پس تبعیت درفعل مهم‌تر بود، و ترك تقدم درموقف برای تسهیل متابعت [درفعل] و تحصیل صورت تبعیت شرط است. چه‌لایق «مقتدی به» آن‌است که متقدم باشد. پس تقدم را درفعل بر وی هیچ وجهی نبود، مگر آنکه سهو باشد.

وبرای این پیغامبر انکاری عظیم فرموده است و گفته : أمایخشی‌الذی یرفع‌رأسه قبل الامام أن یحول‌الله رأسه رأس الحمار؟ ای، نترسد کسی کـه سرپیش ازامام بردارد که خدای ـ عزوجل ـ سر اوسر درازگوش گرداند.

وأما تأخر [ازاو] به‌یك رکن، نمازرا باطل‌نکند. و آن‌چنان بود که امام ازرکوع اعتدال کند، ومقتدی هنوز رکوع نکرده باشد، ولکن تأخر تا بدین حد مکروه است. و اگر امام پیشانی بر زمین نهد و او هنوز به حد راکعان نرسیده‌باشد نماز باطل شود، وهمچنین‌اگر درسجدهٔ دوم پیشانی بر زمین نهد و او هنوز سجدهٔ اول نکرده باشد.

مسأله : برحاضر شوندهٔ نماز واجب است‌که اگر در نماز از غیر خود إسائتی بیند آن را تغیر کند و انکار نماید. و اگر از نادانی کرده باشد با وی رفق برزد و بیاموزد. واز آن‌جمله، راست داشتن صف‌ها است، ومنع تنها ایستادن بیرون صف، و انکار برکسی که سر پیش‌از امام برآرد، و غیر آن از کارها. چه‌پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: ویل للعالم من‌الجاهل‌حیث‌لا یعلمه. ای، وای بر عالم به سبب جاهل، چون وی را نیاموزد.

وابن مسعود گفت : من رأی من‌یسیٔ صلاته فلم‌ینهه فهوشریکه فی وزرها. ای، هرکه‌کسی را بیند که نماز بد کند و اورا باز ندارد، در وبال

شریك او باشد. و بلال سعد گفت: گناه چون پوشیده باشد جز صاحب گناه را زیان ندارد، وچون ظاهر شود و تغیر کرده نیاید ضرر آن به همه برسد.

و در حدیث آمده است که: بلال صف‌ها راست کردی، و ساق‌ها به دره بزدی. و عمر ـ رضی الله عنه ـ گفت: تفقدوا إخوانکم فی الصلاة فاذا فقدتموهم فان کانوا امرضی فعودوهم وان کانوا اصحاءً فعاتبوهم. ای، برادران خود را در نماز تفقدی نمایید. [و چون] ایشان را نبینید، اگر بیمار باشند عیادتی بجای آرید، و اگر تندرست بوند عتابی واجب دارید. ای، بر ترک جماعت انکار کنید، و در این مساهلت منمایید. چه سلف در آن [۳۲۴] مبالغت فرمودندی تا به‌حدی که بعضی از ایشان، جنازه به‌در کسی بردندی، که ازجماعت تخلف نمودی. و این اشارتی باشد بدان که: مرده را ازجماعت تخلف باشد نه زنده را!

و هر که در مسجد رود باید که قصد دست راست کند. و برای این معنی در عصر پیغامبر ـ علیه السلام ـ بردست راست تزاحم می‌نمودند تا جماعتی گفتند که: دست چپ معطل می‌ماند، فرمود که: من عمر میسرة المسجد کان لهُ کفلان من الاجر. ای، هر که دست چپ مسجد را آبادان دارد وی را از ثواب دو نصیب باشد. و اگر کودکی نابالغ در صف بیند و خود را درصف جایی نیابد، آن کودك را پس‌تر کند و خود در صف در رود.

واین مقدار ازمسأله‌هایی که بلوی در آن عام است، خواستیم که یاد کنیم. واحکام نمازهای متفرق در «کتاب اوراد» بخواهد آمد. إن شاء الله تعالی.

باب هفتم

در نمازهای نفل

بدان که : نمازهایی که جز فرض است سه قسم است : سنت‌ها ، و مستحب‌ها ، و تطوع‌ها . و به سنت آن می‌خواهیم که منقول است از پیغامبر، که بر آن مواظبت فرموده‌است . چون رواتب که پس فرایض است و نمازچاشت و «وتر» و تهجد و غیر آن . چه سنت عبارتی است از طریق مسلوك .

و بو حنیفه را - رضی‌الله عنه - در «وتر» سه‌قول است ، در یك قول فرض است، ودردوم‌واجب، و درسوم سنت . چنانکه قول دیگر علما‌است. و به مستحب آن [می‌خواهیم] که خبر به فضل آن وارد است ، ومواظبت بر آن‌منقول نه [چنانکه آن را نقل‌خواهیم‌کرد] در نماز روزها وشب‌های هفته، وچون نماز بیرون آمدن و دررفتن‌خانه، وامثال آن. وبه تطوع آنچه ورای آن است که در عین آن خبری نیامده است ، ولکن بنده بدان تطوع نماید ، از آن روی که‌درمناجات حق‌تعالی به‌نماز- که شریعت به‌فضل آن مطلقاً‌وارد است- رغبت کند. و چنانستی که بدان‌تبرع نموده‌است. چه‌به عین آن‌مندوب

نیست ، اگرچه به مطلق نماز مندوب است .

و تطوع عبارتی است از تبرع . و این هرسه قسم را نفل‌خوانند، از آن روی که نفل زیادت را گویند. و کل این زیادت است بر فریضه‌ها . و ما به لفظ «نفل‌وسنت ومستحب وتطوع» برای تعریف این‌مقاصد اصطلاح کردیم. واگر کسی این اصطلاح بگرداند بروی حرجی نیست . چه پس از فهم‌مقاصد درالفاظ‌مضایقتی نباشد . ودرجهٔ هرقسمی ازاین قسمت‌ها درفضل متفاوت است ، به حسب اخبار و آثار، که در تعریف فضل آن‌واردشده‌است و به اعتبار کثرت مواظبت پیغامبر بر آن و به سبب صحت و شهرت اخبار [در آن]. و برای آن می‌گوییم که : سنت‌های‌جماعت فاضل‌تر از سنت‌های انفراداست و فاضل‌ترسنت‌های جماعت نمازعید است، پس خسوف ، پس استسقاء. وفاضل‌ترسنت‌های‌انفراد«وتر»است، [۳۲۵] پس دورکعت‌بامداد ، پس دیگر رواتب بر تفاوت آن.

بدان‌که نفل به اعتبار آنچه تعلق بدان دارد دو قسم است :

یکی : [به] اسباب، چون‌خسوف و استسقاء .

دوم : [به] اوقات . و این سه قسمت می‌شود :

یکی آنکه به تکرر شب و روز متکرر می‌شود. و دوم به تکرر هفته . و سوم به تکرر سال . و جمله چهارقسم باشد :

قسم‌اول : آنچه به تکررشب وروزمتکررمی‌شود، وآن‌هشت‌است: پنج، رواتب‌پنج فریضه. وسه دیگرنمازچاشت . ومیان شام وخفتن وتهجد.

اول : راتبهٔ نماز بامداد ، و آن دو رکعت است . پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : رکعتا الصبح خیرمن‌الدنیا وَما فیها . ای ، دو رکعت بامداد به از دنیا است ، و آنچه در آن است . و وقت آن به طلوع صبح صادق‌درآید، وآن صبح‌مستطیراست ـ ای، درعرض افق‌پراکنده ـ نه مستطیل

که در طول افق نماید بس. و ادراك آن به مشاهده در اول دشوار است، مگر به آموختن منزل‌های ماه. چه ستارگان منازل، چشم را ظاهرند. وطلوع صبح با بعضی از آن پیوسته باشد، و بدان ستارگان طلوع صبح بتوان دانست، و در دو شب از ماه به قمر بتوان دانست. چه در شب بیست و شش طلوع صبح با طلوع قمر باشد، و در شب دوازده با غروب آن. ۵ غالب این باشد که گفته شد، اما در بعضی برج‌ها به سبب درازی و کوتاهی مطالع، تفاوت کند. و شرح آن دراز است. و شناختن منزل های ماه مرید را مهم است، تا بر مقادیر وقت‌های شب، و بر صبح بدان اطلاع یابد و وقت آن دو رکعت، به فوت وقت نماز بامداد فوت شود، و آن طلوع خورشید است. ولکن سنت آن است که پیش از فرض گزارد، و اگر در ۱۰ مسجد رود و اقامت گفته باشند به فرض مشغول‌شود.

پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: إذا اُقیمت الصلاة فلاصلاة الا المکتوبة. ای، چون نماز اقامت کردند، به هیچ نماز مشغول نبایدشد، مگر به‌فرض. و چون از فرض فارغ شود آن را بگزارد. و درست آن است که چون پیش از طلوع خورشید باشد ادا بود، زیرا که آن در وقت تابع فرض ۱۵ است. و پیش ازفرض گزاردن آن‌سنت‌است درحالی که جماعتی قایم نیابد. وچون‌یافت ترتیب بگردد، و ادای آن پس ازفرض‌ادا بود. ومستحب آن است که در خانه‌گزارد و سبك. پس در مسجد رود. و دو رکعت تحیت بجای آرد. پس بنشیند، و نماز نکند تا فریضه. و در میان صبح وطلوع خورشید اولی ذکر و فکر است واقتصار بر این دورکعت و فریضه. ۲۰

دوم: راتبهٔ‌نماز پیشین، و آن شش رکعت‌است و پس از نماز، و آن سنت مؤکد است. و چهار پیش از آن، و آن نیز سنت است، [۳۲۶] اگر چه کم از دو رکعت آخر است. بوهریره از پیغامبر

روایت کرد که : من صلی اربع رکعات بعد زوال الشمس یحسن قراء تهن ورکوعهن و سجودهن صلی معه سبعون ألف ملك یستغفرون له حتی اللیل. ای، هر که پس از زوال چهار رکعت نماز گزارد، باقراءت و رکوع و سجود تمام، هفتاد هزار فریشته با وی نماز گزارند . و تا شب برای وی آمرزش خواهند.

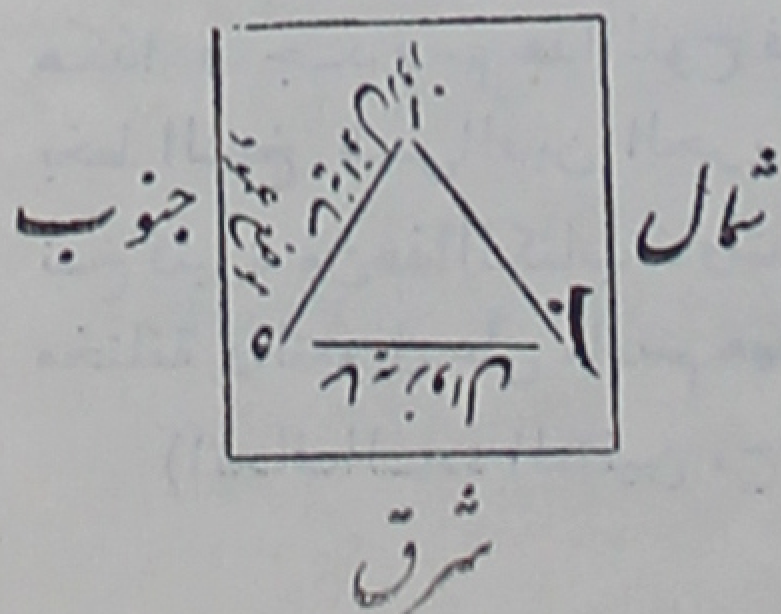
و پیغامبر ـ علیه السلام ـ چهار رکعت [پس] از زوال نگذاشتی، و آن را دراز کردی و گفتی : إن أبواب السماء تفتح فی هذه الساعة فاحب أن یرفع لی فیها عمل. ای، در این ساعت درهای آسمان گشاده شود ، و من دوست دارم که در این ساعت عمل من بالا برند . بوایوب انصاری این حدیث روایت کرده است، و بدان متفرد است . و آنچه ام حبیبه قوم پیغامبر ـ علیه السلام ـ روایت کرده است براین نیز دلیل می کند که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : من صلی فی یوم اثنتی عشرة رکعة غیر المکتوبة بنی لهُ بیت فی الجنة، رکعتین قبل الفجر و اربعاً قبل الظهر و رکعتین بعدها ورکعتین قبل العصر ورکعتین بعد المغرب .

و ابن عمر گفت که : یاد [می‌دارم] که پیغامبر ـ علیه السلام ـ هر روزی ده رکعت نماز گزاردی، و آنچه ام حبیبه یاد کرده بود یاد کرد، مگر دو رکعت بامداد که گفت : در آن ساعت کسی بر پیغامبر ـ علیه السلام ـ نرفتی، ولکن خواهرم حفصه روایت کرد که : دو رکعت نماز در خانهٔ وی بگزاردی پس بیرون آمدی . و ابن عمر در این حدیث پیش از نماز پیشین دو رکعت گفت . و پس از نماز خفتن دو رکعت . پس دو رکعت پیش از نماز پیشین مؤکدتر از چهار رکعت بود، و وقت آن به زوال درآید. وزوال به افزونی سایهٔ شخص های منتصب که سوی مشرق مایل باشد توان دانست. چه شخص را در حال طلوع سوی مغرب سایه دراز باشد . پس دایماً خورشید در ارتفاع بود، و سایه در کمی.و از جهت مغرب منحرف شود تا خورشید

به نهایت ارتفاع برسد، و آن قوس نصف النهار باشد، و نهایت نقصان سایه.

و چون خورشید از نهایت ارتفاع زوال پذیرد سایه زیادت شدن گیرد، و از آن وقت که زیادت سایه به حس در توان یافت، وقت نماز پیشین در آید. و به قطع بتوان دانست که زوال در علم خدای پیش از آن واقع شده باشد، ولکن تکلیف مرتبط نشود مگر به چیزی که در تحت حس آید. و آن مقدار [۳۲۷] باقی از سایه که از وی زیادت شدن گیرد، در زمستان دراز باشد، و در تابستان کوتاه. و نهایت درازی او رسیدن خورشید باشد به اول جدی، و غایت کوتاهی رسیدن او به اول سرطان. و آن را به أقدام و موازین بتوان دانست، و از طریق‌های نزدیك به تحقیق مرکسی را که مراعات آن داند کرد [آن است] که قطب شمالی را در شب بنگرد، و تخته‌ای مربع بر زمین بنهد - نهادنی هموار - که یك ضلع از جانب قطب باشد. چنانکه اگر افتادن سنگی از قطب برزمین توهم کنی، و خطی از مسقط حجر تا ضلعی از تخته که سوی او است در خیال آری، آن خط بر ضلع بود، و [بردو] زاویهٔ قایمه بایستد، ای به یکی از دو جانب مایل نباشد.

پس عمودی بر تخته بایستانی - ایستانیدنی هموار - در موضع علامت «●» و آن برابر قطب باشد، و سایهٔ او در اول روز مایل باشد به جهت غرب در سمت خط «ا» پس دایماً میل می کند تا منطبق شود بر خط «ب» چنانکه اگر سر او را بکشی براستقامت به مسقط حجر رسد، و توازی ضلع شرقی و غربی باشد. و به یکی از ایشان مایل نبود. و چون میل او به جهت غربی باطل شد، خورشید در نهایت ارتفاع باشد. و چون سایه از خطی که بر تخته است سوی شرق منحرف شد،



زوال باشد. واین را به حس درتوان یافت به تحقیق، در وقتی که به اول زوال درعلم خدای نزدیك باشد[1]. پس برسرسایه، درحال انحراف علامات بایدکرد. و چون سایهٔ ازاین علامت همچند عمود شود وقت «نمازدیگر» در آید *

و از بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ سه روایت است. روایت محمد آن است که: چون سایهٔ هر چیزی دو چند او شود وقت نماز پیشین بیرون آید، ووقت نماز دیگر در آید.

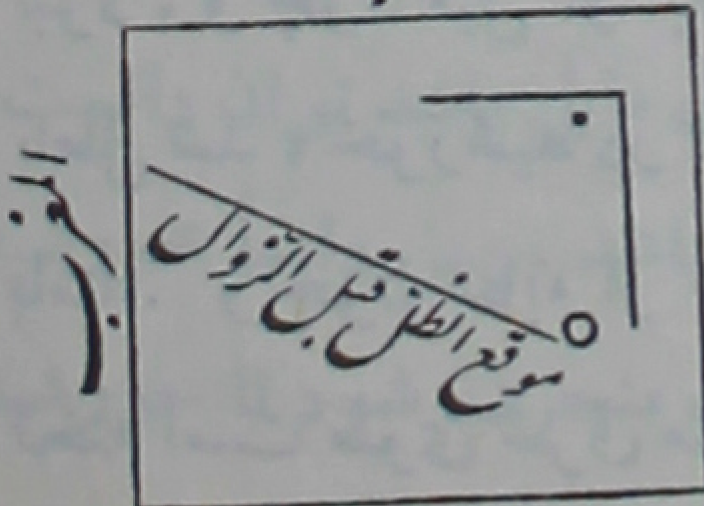
و روایت حسن زیاد، موافق قول شافعی است. وروایت اسد آن است که چون سایهٔ هرچیزی همچند اوشد وقت نماز پیشین بیرون شود، اما وقت نماز دیگر درنیایدتا سایهٔ هرچیزی دوچند اونشود. و درمیانه وقتی مهمل بود. و در شناختن این مقدار درعلم زوال باکی نبود.

سوم: راتبهٔ نماز دیگر، وآن چهاررکعت است، پیش ازنمازدیگر.

---

۱ ـ متن عربی چنین است: و هذا يدرك بالحس تحقيقا فی وقت هوقريب من اول الزوال فی علم الله تعالی.

* چون ترسیم این ساعت آفتابی ـ یا وقت نما ـ در نسخه‌های موجود خطی تازی، وترجمهٔ فارسی احیاء علوم الدین، دقیق وهم آهنگ نیست، بهتردانستم تلفیقی ازشکل رسم شده دردو نسخهٔ موزهٔ بریتانیاومجلس شورای ملی را، به همان صورت موجود، در این چاپ قرار دهم. آنگاه برای تکمیل آن، سخن مرتضی زبیدی ـ شارح دقیق احیاء علوم الدین ـ را که به آشفتگی این شکل در نسخه‌های مختلف روزگار خود اشاره کرده، همراه با یکی از شکل‌هایی که برای کتاب خود برگزیده است، در اینجا نقل کنم:



هكذا وجد رسم هذااللوح فی نسخة صحيحة بخط الشيخ شمس‌الدين الحريری، و وقع فی نسخ كثيرة من هذاالكتاب تفاوت فی رسمه علی أنحاء مختلفة والتعويل علی مارسم ههنا.

(اتحاف السادة المتقين، ج ۳، ص ۳۴۴)

بوهریره روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: رحم الله عبداً صلی أربعاً قبل العصر. و کردن این بر امید داخل شدن در دعای پیغامبر مستحب است، استحبابی مؤکد، چه دعای او لامحاله مستجاب باشد. و مواظبت او بر سنت نماز دیگر چون مواظبت او بر دو رکعت پیش از نماز پیشین نیست.

5 **چهارم:** راتبهٔ نماز شام [۳۲۸] و آن دو رکعت است پس از فریضه. و روایت در آن مختلف نیست. و اما دو رکعت پیش از آن، میان بانگ نماز و قامت [بر سبیل مبادرت]، از بعضی صحابه چون اُبی کعب و عبادهٔ صامت و ابوذر و زیدبن ثابت و غیر ایشان منقول است.

عباده یا غیر او گفت: مؤذن چون بانگ نماز شام گفتی اصحاب پیغامبر ـ علیه السلام ـ ستون‌ها پیش گرفتندی و دو رکعت نماز گزاردندی و 10 بعضی از ایشان گفتند: ما دو رکعت پیش از نماز شام بگزاردیمی، و آینده‌ای در آمدی، پنداشتی که ما نماز گزاردیم، و بپرسیدی که نماز [شام] گزاردید و آن در عموم قول پیغامبر است که فرموده است: بین کل اذانین صلاة لمن شاء. و احمد حنبل آن دو رکعت بگزاردی، و مردمان وی را عیب کردندی، بگذاشت و گفت: مردمان را ندیدم که این را می گزاردند، من نیز بگذاشتم. 15

و گفت: اگر کسی این را در خانهٔ خود یا جایی که مردمان نبینند بگزارد نیکو باشد. و وقت نماز شام به غایب شدن خورشید از [چشم‌ها در] زمین‌های هموار، که گرد بر گرد آن کوه نبود، در آید. و اگر جانب مغرب کوه بود، توقف باید کرد تا سیاهی از جانب مشرق پدید آید.

20 پیغامبر ـ علیه الصلاة و السلام ـ گفت: إذا أقبل اللیل من هٰهُنا و أدبر النهار من هٰهُنا فقد أفطر الصائم.

ای، چون شب از جانب مشرق بیاید، و روز از جانب مغرب برود، افطار روزه حاصل شود. و اولی مبادرت است در نماز شام خاصه، و اگر

تأخیر کند و پیش از غایب شدن خورشید بگزارد ادا باشد، ولکن مکروه بود.

عمر - رضی‌الله عنه - شبی نماز شام را تا برآمدن ستاره‌ای تأخیر کرد، به سبب آن رقبه‌ای آزاد فرمود. وابن عمر تأخیر کرد تا دوستاره بر آمد، دورقبه آزاد گردانید.

۵ پنجم: راتبهٔ نماز خفتن، وآن چهار رکعت است، پس از فریضه. عایشه - رضی‌الله عنها - گفت که: پیغامبر پس از نماز خفتن چهار رکعت بگزاردی، پس بخفتی. و بعضی از علما از مجموع اخبار اختیار کرده‌اند که: عدد رواتب هفده باشد، چون عدد فرایض. دو پیش از نماز بامداد، و چهار پیش از نماز پیشین ودو پس از آن، وچهار پیش از نماز دیگر ودو پس از نماز ۱۰ شام وسه پس از نماز خفتن، و آن «وتر» است.

وچون احادیث که [در آن] وارد شده است شناخته آمد تقدیر را معنیی نباشد، چه پیغامبر - علیه‌السلام - گفته است: **الصلاة خیر موضوع فمن شاءَ أکثر ومن شاءَ أقل.**

مترجم می گوید که: موضوع [۳۲۹] به «رفع» گفته‌اند. و بر این ۱۵ وجه صفت خیر باشد و به «جر» نیز، و بر این وجه مضاف الیه بود. پس اختیار هرمریدی از این نمازها بر اندازهٔ رغبت او تواند بود در خیر.

ودر اینچه یاد کردیم ظاهر شد که بعضی مؤکدتر است [از بعضی]، و آنچه مؤکدتر بود ترک آن بعیدتر باشد. خاصه که نوافل جبران فرایض است، وفرایض بدان کمال می پذیرد. و کسی که نوافل بسیار نکند فرایض او بی جبران بماند.

۲۰ ششم: وَتر. أنس مالك گفت که: پیغامبر - علیه‌السلام - پس از نماز خفتن سه رکعت وتر بگزاردی، در رکعت اول «سبح اسم ربك الاعلی» خواندی، و در دوم «قل یا ایها الکافرون»، ودرسوم «قل هو الله احد». و در خبر است که: پس از وتر دو رکعت نماز نشسته گزاردی. و دربعضی روایت‌ها

«مربع نشسته» آمده است ، و در بعضی اخبار بر این جملت است که :چون خواستی که در فراش رود بخزیدی . و بر فراش پیش از خفتن دو رکعت بگزاردی، ودر آن «إذا زلزلت» و «ألهیکم التکاثر» و به روایتی « قل یاایها الکافرون» خواندی. و وتر بریده و پیوسته، به یك سلام ودوسلام روا باشد . وبه نزدیك بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ جز سه رکعت پیوسته ـ چنانکه سه رکعت نماز شام است ـ روانباشد. وپیغامبر ـ علیه السلام ـ وتر، یك رکعت و سه رکعت وپنج رکعت، و همچنین طاق‌ها تا یازده رکعت گزارده است . و در «سیزده» روایت مترددداست. و درحدیثی شاذ ، هفده رکعت آمده است .

واین رکعت‌ها که مجموع آن را وتر نام کردیم، نمازشب او بوده است ، و تهجد آن است . و تهجد شب سنتی مؤکده است . و در «کتاب أوراد » فضل آن بخواهد آمد . ودر فاضل‌تر[خلاف است] وگفته‌اند که : یك رکعت فاضل‌تر. چه از پیغامبر ـ علیه السلام ـ درست شده است که بر یك رکعت مواظبت فرموده است .

وگفته‌اند : پیوسته فاضل‌تر تا ازشبهت خلاف بیرون آید ، خاصه امام را . چه روا که بدو کسی اقتدا کند که یك رکعت روا ندارد ، و چون پیوسته گزارد، به کل آن نیت وتر کند . واگر بر یك رکعت اقتصار نماید، پس از دو رکعت سنت نماز خفتن ، یا پس از فرض نماز خفتن ، و نیت وتر کند درست بود. زیرا که شرط وتر آن است که در نفس خود «وتر» بود . و غیر او را که پیش از او سابق شده است وتر گرداند ، و این را رکعت فرض یا وتر کرد .

و اگر پیش از نماز خفتن وتر کند درست نباشد . ای فضیلت وتر که درخبر آمده است که: «به از شتران سرخ موی است» نیابد ، و الا یك رکعت فرد در هر وقت که باشد درست بود ، و پیش از نمار خفتن بدان

درست نمی‌باشد ، که خرق اجماع خلق است، در کردن. و نیز چیزی پیش
نرفته است که آن را وتر گرداند .

واما چون خواهد که[به]سه بریده کند، درنیت‌دو رکعت نظراست
که اگر نیت تهجد یا سنت نماز خفتن کند [۳۳۰] وتر نباشد . و اگر نیت
وتر کند، دو رکعت وتر نباشد. و وتر آن است که پس از او خواهد کرد ، ۵
و لکن اظهر آن است که نیت وتر کند چنانکه در سهٔ پیوسته ، و لکن وتر
را دو معنی است : یکی آنکه در نفس خود وتر بود . ودوم آنکه آغاز کرده
شود تا بدانچه پس او باشد وتر گردد .

و مجموع سه وتر است ، و دو از جملهٔ سه است ، الا آن است
که وتریت او به رکعت سوم موقوف است . و چون اوعزم آن دارد که آن ۱۰
را به سوم وتر گرداند ، رواکه نیت وتر کند، ورکعت سوم درنفس خود به
نفس خود وتر است و غیر خود را وتر گرداند . و دو رکعت درنفس خود
وتر نیست ، وغیر خود را وتر نگرداند، ولـکن به غیر خود وتر شود . و
وتر باید که آخر نماز شب باشد ، وپس از تهجد واقع شود . وفضایل وتر
و تهجد و کیفیت ترتیب آن در «کتاب أوراد» بخواهد آمد . ۱۵

هفتم : نماز چاشت و مواظبت بر آن از عزایم و فواضل فعل‌ها
است . و اما عدد رکعات آن بیشتر آنچه نقل کرده‌اند هشت است .

اُمِّ‌هانی، خواهر علی‌روایت کرد که : پیغامبر نماز چاشت هشت
رکعت گزارد ، با درازی و نیکویی . و اما عایشه گفت که : نماز چاشت
چهار رکعت گزاردی، وبر آن زیادت نیز کردی، وحد آن زیادت بیان نکرد. ۲۰
ای برچهار مواظبت نمودی ، وکم از آن نکردی، و وقتی زیادت گزاردی .

ودر حدیثی مفرد آمده‌است که : شش رکعت گزاردی، واماوقت آن
علی - رضی‌الله‌عنه- گفت که: نمازچاشت در دووقت گزاردی‌چون خورشید

روشن‌شدی، وارتفاع گرفتی دو رکعت بگزاردی، و آن اول ورد دوم بودی ازوردهای روز، چنانکه بخواهد آمد. وچون خورشیدبه‌ربع آسمان‌رسیدی، از جانب مشرق، و آفتاب منبسط‌شدی، چهار رکعت بگزاردی، و اول آن وقت بودی که خورشید مقدار نیم نیزه بلند شدی. و دوم آن ساعت که ربع روز بودی، درمقابل نماز دیگر، که وقت او آن ساعت است که ربعی از روز باقی‌ماند. ونماز پیشین برمنتصف روز، و نماز چاشت بر منتصف طلوع و زوال، چنانکه نماز دیگر بر منتصف زوال و غروب.

این افضل اوقات است، ودر جمله از ارتفاع خورشید تا پیش از زوال، وقت نماز چاشت است.

هشتم: میان نمازشام وخفتن إحیاکردن، وآن سنتی مؤکده است و عدد او ازپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ شش رکعت نقل کرده‌اند. وآن‌را فضلی عظیم است. و گفته‌اند که مراد به قول حق تعالی: تتجافی جنوبهم عن‌المضاجع. این نماز است. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: من صلی بین‌المغرب والعشاء فانها من صلاة‌الأوابین [۳۳۱]. ای، هرکه میان‌شام‌و خفتن نمازگزارد آن نمازکسانی است که بسیار به خدای ـ عزوجل ـ باز گردند. وگفت: من عکف نفسه ما بین‌المغرب والعشاء فی‌مسجد جماعة لم یتکلم الا بصلاة أو قرآن کان حقاً علی‌الله أن یبنی له قصرین فی‌الجنة مسیرة کل قصر منهما مائة عام، ویغرس له بینهما غراساً لوطافه اهل‌الدنیا لوسعهم. ای، هرکه نفس‌خودرا درمسجدجماعت، میان‌شام‌وخفتن‌بازدارد، وسخن اوجز نماز وقرآن نباشد، حق تعالی برخود واجب‌گرداند که برای وی در بهشت دو قصر بنا فرماید که هر یکی از ایشان صد ساله راه بود، وبرای او میان آن نهال‌ها نشاند که اگر اهل دنیادرآن بگردند همه را بسنده بود. وباقی فضل‌های آن در «کتاب اوراد» بخواهد آمد. إن شاءالله تعالی.

قسم دوم : آنچه به تکرر هفته متکرر شود . و آن نماز روزها و شب‌های هفته باشد، هر روزی و هرشبی.

أما روزها : روز یکشنبه [را مبدأ می‌گیریم] . بوهریره از پیغامبر روایت کرد که گفت: هر که روز یکشنبه چهار رکعت نماز گزارد ، و در هر رکعتی «فاتحه» و «آمن‌الرسول» یکبار بخواند، حق تعالی به‌عدد هر مرد و ۵ زن ترسا، در جریدهٔ اعمال وی حسنات مسطور گرداند، و ثواب پیغامبری دهد وحجی و عمره‌ای برای وی ثبت فرماید. وهر رکعتی را هزار نماز گیرد، ودر بهشت وی را به هرحرفی شهری از مشك أذفر دهد .

وعلی بوطالب ـ رضی‌الله‌عنه ـ روایت کرد که پیغامبر ـ صلی‌الله‌علیه وسلم ـ گفت که: توحید حق تعالی اقامت نمایید به بسیاری نماز روزیکشنبه ۱۰ که باری تعالی یکی است بی‌شریك، وهر که روز یکشنبه، پس از فرض و سنت نماز پیشین، چهار رکعت گزارد، ودر رکعت اول فاتحه و تنزیل سجده خواند، و در دوم فاتحه و تبارك‌الملك، و پس از تشهد سلام دهد ، پس دو رکعت دیگر گزارد، و در آن فاتحه و سورت جمعه خواند، و حاجت خود بخواهد، حق‌تعالی برخود واجب گرداند که حاجت وی روا کند . ۱۵

روزدوشنبه : جابر ازپیغامبرروایت کرد که گفت: هر که روزدوشنبه به‌وقت ارتفاع روز دورکعت نماز کند، ودرهر رکعتی فاتحه و آیة‌الکرسی، و قل‌هوالله‌أحد، و معوّذتین ـ یکان یکان بار ـ بخواند، وچون سلام گوید ، ده بار از حق تعالی آمرزش خواهد، و ده‌بار بر پیغامبر درود فرستد ، حق تعالی همهٔ گناهان وی بیامرزد . ۲۰

وأنس مالك روایت کرد که پیغامبر ـ علیه‌الصلاة‌والسلام ـ [۳۳۲] گفت : هر که روز دوشنبه دوازده رکعت نماز کند ، در هر رکعتی فاتحه و آیة‌الکرسی یکبار بخواند ، و چون فارغ شود دوازده بار «قل‌هوالله‌أحد»

بخواند، و دوازده‌بار آمرزش خواهد ، روز قیامت وی را ندا فرمایند که:
فلان بن فلان کجاست؟گو برخیز وثواب خود از حضرت باری تعالی بستان!
و اول آنچه از ثواب داده شود هزار حله باشد، و تاج بر سر وی نهند، و
او راگویند که: در بهشت رو! وصد هزار فریشته وی را استقبال نمایند ، با
هرفریشته‌ای هدیه‌ای باشد ، او را مشایعت می کنند تا بر هزار قصر ازنور ۵
درخشنده بگردد .

روز سه شنبه : یزید رقاشی از أنس مالك روایت کرد که پیغامبر
ـ علیه الصلاة والسلام ـ گفت : هر که روز سه‌شنبه میان روز ـ و در روایتی
دیگر به وقت ارتفاع روز ـ ده رکعت نماز کند ، و در هر رکعتی فاتحه و
آیة‌الکرسی یکبار ، و قل‌هوالله‌أحد ، سه بار بخواند ، تا هفتاد روز ، بروی ۱۰
گناه ننویسند .واگر دراین‌هفتاد روز بمیردشهید مرده باشد، و هفتادساله‌گناه
وی آمرزیده شود.

چهارشنبه : بوإدریس خولانی از معاذ جبل روایت کرد که پیغامبر
ـ علیه‌السلام ـ گفت: هر که روزچهارشنبه به‌وقت‌ارتفاع روز، دوازده رکعت
نماز کند ، در هر رکعتی فاتحه و آیة‌الکرسی یکبار، و قل هوالله أحد و ۱۵
معوذتین سه‌گان سه‌گان بار بخواند ، فریشته‌ای از نزدیك عرش وی را ندا
فرماید که: ای بندهٔ خدای‌کار از سرگیر که‌گناه متقدم تو آمرزیده شد! وحق
تعالی عذاب‌گور وتنگی و تاریکی آن از وی بردارد . و سختی‌های قیامت
از وی دفع کند، وآن روز برای وی عمل پیغامبری مرفوع شود.

پنجشنبه : عکرمه ازابن عباس روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ ۲۰
گفت: هر که روز پنجشنبه میان نماز پیشین ونماز دیگر دو رکعت نماز کند
در رکعت اول یکبار فاتحه و صدبار آیة‌الکرسی بخواند ، و در رکعت
دوم یکبار فاتحه و صدبار قل‌هوالله‌أحد، و صدبار بر من درود فرستد ، حق

تعالی وی را ثواب کسی که روزهٔ رجب و شعبان و رمضان دارد ، وحج کند بدهد. و به عدد هر که به خدای ـ عزوجل ـ ایمان آورده است ، و بروی توکل کرده، حسنه‌ای برای وی ثبت فرماید.

آدینه : علی‌بوطالب ـ کرم‌الله‌وجهه ـ روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: روز جمعه رانمازی است، هیچ بندهٔ مؤمن نباشد که به وقت ارتفاع خورشید ـ مقدار نیزه‌ای یا بیشتر ـ برخیزد و وضو سازد، و در آن اسباغ بجای آرد، ودو رکعت نماز چاشت ـ إیماناً وإحتساباً ـ بگزارد که نه باری‌تعالی برای وی دویست حسنه ثبت فرماید، و دویست سیئه محو[۳۳۳] گرداند .

و هر که چهار رکعت گزارد چهارصد درجه در بهشت برای وی برآرد، و هر که هشت رکعت گزارد، هشتصد درجه. وهمهٔ گناهان وی بیامرزد. و هر که دوازده رکعت گزارد ، برای وی هزار و دویست حسنه ثبت فرماید، و هزار و دویست سیئه محو گرداند ، و هزار و دویست درجه در بهشت برآرد.

ونافع ازابن‌عمر روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : هر که درروزجمعه در جامع رود، وچهار رکعت پیش‌ازنمازجمعه بگزارد، در هر رکعتی «الحمدوقل‌هوالله‌أحد» پنجاه بار بخواند ، وفات نکند تا جای خود در بهشت نبیند. و یا دیگری برای وی نبیند.

شنبه : بوهریره روایت کرد که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : هر که روز شنبه ، چهار رکعت نماز کند ـ در هر رکعتی فاتحه یکبار، وقل یاایها الکافرون سه‌بار ـ و پس ازنماز آیة‌الکرسی [بخواند] حق تعالی به هرحرفی حجی و عمره‌ای در جریدهٔ اعمال وی ثبت فرماید ، و به هر حرفی مزد یك ساله ـ که روز آن روزه داشته باشد ، و شب آن قیام کرده ـ وی را

روزی کند. و به هر حرفی ثواب شهیدی بدهد،و باانبیا وشهدا در زیرسایهٔ عرش خدای باشد.

و أما شب‌ها. شب یکشنبه : أنس‌مالك روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرمود: هر که شب یکشنبه بیست رکعت نماز کند، درهر رکعتی «الحمد» یکبار و «قل‌هوالله‌أحد» پنجاه‌بار، ومعوّذتین ـ یکان یکان‌بار ـ وصد ۵ بار استغفار کند، و صدبار گناه‌خود، وصدبار گناه مادر و پدرخودرا آمرزش خواهد، وصدبار بر پیغامبر ـعلیه‌السلام ـ درود فرستد ، و از حول و قوت خود بیزار شود ، و به حول و قوت خدای ـ عزوجل ـ پناهد ، پس گوید: أشهدأن‌لاإله‌الاالله، واشهدأن‌آدم صفوة‌الله وفطرته وابراهیم خلیل‌الله و موسی‌کلیم‌الله وعیسی‌روح‌الله‌ومحمداًحبیب‌الله. حق تعالی وی‌رابه عدد هر که ۱۰ خدای را فرزندگفته است، وهر که نگفته ، ثواب دهد. و روز قیامت وی را با آمنان انگیزد، و بر خود واجب‌گرداند که وی راباأنبیا دربهشت‌برد.

شب دوشنبه :أعمش از أنس روایت کرد که ، پیغامبر ـعلیه‌السلام ـ گفت: هر که شب‌دوشنبه، چهاررکعت نماز کند، در رکعت اول «الحمد» و «قل‌هوالله‌أحد» ده بار بخواند، و دررکعت دوم «الحمد» و «قل‌هوالله أحد» ۱۵ بیست بار، و در سوم‌سی‌بار، و درچهارم چهل‌بار، وچون سلام دهد هفتاد و پنج بار بر پیغامبر درود فرستد ، پس حاجت خود از خدای ـ عزوجل ـ بخواهد، خدای ـ عزوجل ـ برخود واجب‌گرداند که آنچه خواسته است به وی دهد. واین‌را نماز حاجت [۳۳۴] خوانند .

شب سه شنبه : [هر کس] دو رکعت نماز کند، در هر رکعت«فاتحه ۲۰ و قل‌هوالله‌أحد و معوذتین» پانزده بار، و پس از سلام پانزده بارآیةالکرسی بخواند، و پانزده بار استغفار کند . [وی را ثوابی بزرگ و پاداشی پرأرج خواهد بود. واز عمرـرضی‌الله‌عنه ـ روایت‌شده که اوازپیغامبرـعلیه‌السلام ـ

روایت کرد که فرمود: هر که درشب سه‌شنبه دو رکعت نماز بگزارد، و درهر رکعت یك بار فاتحه بخواند، و هفت بار «إنا أنزلناه ، و قل هو الله أحد» ، خداوند گردن وی را از آتش نجات بخشد، و روز قیامت راهبر و راهنمای او باشد به بهشت[۱]]

شب چهارشنبه :فاطمه ـ رضی الله عنها ـ روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: هر که شب چهارشنبه شش رکعت نماز کند ـ به سه سلام ـ درهر رکعت «فاتحه» و «قل اللهم مالك الملك» تا آخر آیت یك بار بخواند، و چون از نماز فارغ شود هفتاد بار بگوید : جزی الله محمداً عنا ما هو أهله . هفتاد ساله گناه وی آمرزیده شود، و بیزاریی از آتش برای وی نبشته آید .

شب پنجشنبه : بوهریره روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: هر که شب پنجشنبه ـ میان شام و خفتن ـ دو رکعت نماز گزارد، درهر رکعتی فاتحه یك بار، و «آیة الکرسی و قل هو الله أحد و معوذتین» پنج بار، و چون از نماز فارغ آید پانزده بار استغفار گوید، و ثواب آن، مادر و پدر خود را بخشد، حق مادر و پدر گزارده باشد ، اگر چه در حق ایشان عقوق ورزیده بود . و حق تعالی وی را بدهد آنچه صدیقان و شهیدان را دهد .

شب آدینه : جابر روایت کرد که پیغامبر گفت : هر که شب آدینه میان شام و خفتن دو رکعت نماز گزارد، درهر رکعتی «فاتحه» یك بار و «قل هو الله أحد» یازده بار، چنانستی که دوازده سال بندگی خدای کرده باشد ، روز به صیام و شب به قیام. و أنس روایت کرد که پیغامبر گفت: هر که شب آدینه نماز خفتن به جماعت کند، و دو رکعت سنت بگزارد، بعد از آن ده رکعت

۱ـ چون از : «وی را... تا ، به بهشت» از هر سه نسخهٔ بریتانیا و ترکیه و مجلس شورا افتاده است، ناگزیر بر اساس متن عربی ترجمه شد. ضمناً مؤلف اتحاف السادة، مرتضی زبیدی نیز در شرح احیا، ج ۳، ص ۳۸۵ یادآور شده که متن عربی این بخش آشفته می نماید .

نماز کند ، درهر رکعتی «الحمدوقل‌هو الله‌أحد ومعوذتین» -یکان یکان بار- بخواند، پس سه رکعت وتر بکند، و برپهلوی راست روی به قبله بخسبد، چنانستی که شب قدر زنده داشته باشد . و پیغامبر-علیه‌السلام- گفت: درود برمن بسیار فرستید در «شب غرّا، و روزازهر» [ای] شب و روز آدینه.

شب‌شنبه : أنس روایت کردکه پیغامبر- علیه‌السلام -گفت : هرکه شب شنبه - میان شام و خفتن- دو رکعت نماز کند، قصری در بهشت برای وی بنا کرده شود. و چنانستی که همهٔ مردان وزنان مسلمان را صدقه داده باشد [وازیهودیت بری‌باشد]،حق‌تعالی برخود واجب کند که وی‌را بیامرزد.

قسم سوم : آنچه به تکرر سال‌متکرر شود ، و این چهار است:

نمازعیدین ✻ وتراویح ✻ ونمازماه رجب ✻ ونمازماه‌شعبان.

اوّل نمازعیدین : و آن سنت مؤکده است . و به نزدیك بوحنیفه -رضی‌الله‌عنه- دریك قول واجب است، و درقول‌دیگر فرض کفایت. و در قول سوم سنت ، چنانکه قول شافعی است - رضی‌الله عنه- و شعاری است [۳۳۵]از شعایر دین. وبایدکه درآن [هفت]کار به رعایت رساند:

اول: سه تکبیرمتوالی بگوید، الله‌أکبرالله‌أکبرالله‌أکبرکبیراً والحمد لله‌کثیراً وسبحان‌الله‌بُکرة وأصیلا، لاإله‌الاالله‌وحده‌ُلاشریك له‌مُخلصین له‌ُالدین ولوکره‌الکافرون. وافتتاح آن [به تکبیر] شب فطر باشد،واختتام به شروع در نماز عید .

و به‌نزدیك بوحنیفه این‌تکبیرات پوشیده‌گویند، نه‌بلند. ودرعیددوم [أضحی]افتتاح پس‌ازنماز بامداد[روز]عرفه باشد، واختتام‌نمازدیگرسیزدهم ذوالحجه. کامل‌ترین قول‌ها این است. و در پس فرض و نفل بگوید، وپس فرض مؤکدتر. وبه‌نزدیك بوحنیفه افتتاح همین است. أما به نماز دیگرروزِ نحرختم‌کند، ودرهشت نماز بیش تکبیر نگوید . وشرط آن است که مقیمی

درشهر، نمازفرض به جماعتی که مستحب باشد بگزارد، والا تکبیر نگوید.

دوم: چون بامداد برخیزد غسل وزینت وتعطر بجای آرد، چنانکه در آدینه گفته شده است. ورداء و عمامه مردان را فاضل تر. و کودکان را حریر نپوشانند، وزالان به وقت بیرون آمدن از زینت احتراز کنند. و پیغامبر زنان جوان و پردگی را بیرون آمدن فرمودی.

۵

سوم: آنکه راه بازگشتن، غیرراه بیرون آمدن بود. پیغامبرهمچنین کردی.

چهارم: به صحرا رفتن مستحب است، مگر به مکه وبیت‌المقدس. و اگر باران باشد درگزاردن نماز به مسجدباکی نبود، ودرغیرباران اگر إمام کسی رابفرماید تاإمامت ضعفاء کند[درمسجد] رواباشد، وأقویاراتکبیرگویان بیرون برد.

۱۰

پنجم: رعایت وقت. ووقت عید ازطلوع خورشید است تازوال. و وقت ذبح اضاحی از ارتفاع خورشید، به مقدار دو رکعت، و در خطبه تا آخر روز سیزدهم. و به نزدیك بوحنیفه تا آخر دوازدهم.

وتعجیل نماز أضحی مستحب است برای ذبح پس از آن. وتأخیر نماز فطر برای دادن صدقهٔ فطر پیش از آن. این است سنت پیغامبر، علیه الصلاةوالسلام.

۱۵

ششم: کیفیت نماز. مردمان تکبیرگویان درراه بیرون روند، وچون إمام به‌نمازگاه رسد بنشیند ونماز نفل نکند، ومردمان را[نفل] روا باشد. وبه نزدیك بوحنیفه مکروه بود. پس مؤذن «الصلاةجامعة» بگوید، و امام دو رکعت نماز بکند. در اول بیرون تکبیراحرام و رکوع هفت تکبیر، ومیان هردوتکبیرسبحان‌الله والحمدُلله ولاإله‌إلاالله‌والله‌أکبر، ووجهت وجهی بگوید. پس از تکبیر افتتاح بخواند، و استعاذت پس از تکبیر هشتم. و در رکعت

۲۰

اول پس از «فاتحه» سورت «قاف» خواند. و دردوم*إقترب. و تکبیرات زاید در رکعت دوم- بیرون تکبیر قیام و رکوع- پنج است. ومیان هردو تکبیر آنچه گفتیم بگوید. پس دو خطبه بخواند، میان ایشان جلسه‌ای سبک بیارد. وهر که را نماز عید فوت شود، قضا کند.

۵ وبه‌نزدیك بوحنیفه-رضی‌الله‌عنه-درهر رکعتی سه تکبیر زاید بگوید. و در رکعت اول تکبیر پیش‌ازقراءت باشد، ودردوم* [۳۳۶]پس ازقراءت.

هفتم: کبشی قربان کند. و کبش، گشن میش باشد. پیغامبر- علیه السلام- کبشی به دست مبارك خود ذبح کرد و گفت: بسم‌الله‌والله‌اکبر هذا عنی وعمن لم‌یضح من أمتی. و گفت: من رأی هلال ذی‌الحجة‌وأراد أن‌یضحی فلا یأخذنَّ ۱۰ من‌شعره ولامن أظفاره. ای، هر که هلال ذی‌الحجه بیند و خواهد که قربان کند، باید که موی حلق نکند و ناخن نچیند.

وبوایوب انصاری گفت: در عهد پیغامبر-علیه‌السلام- مردی ازما، گوسفندی از اهل بیت خود قربان کردی، و آن را بخوردندی، و دیگران را دادندی. ورواکه ازأضحیه، پس‌ازسه روز[یا] زیادت از آن بخورد. و ۱۵ رخصت در این باب پس از نهی وارد شده است.

وسفیان ثوری گفت: مستحب است پس ازعید فطر، گزاردن دوازده رکعت، و پس‌از أضحی، شش رکعت. وگفت این از سنت‌است.

[أمانماز]تراویح: و آن بیست رکعت‌است، و کیفیت آن مشهور است. و سنتی مؤکده است، اگر چه کم از «عیدین» است. و اختلاف ۲۰ کرده‌اند که جماعت دراو فاضل‌تر یا انفراد.

و پیغامبر-علیه‌السلام- درتراویح، دوشب یا سه شب برای جماعت بیرون آمد. پس از آن نه. وگفت: أخاف أن توجب علیکم. و عمر-رضی

* جملهٔ بین دوستاره تلفیقی است از دو نسخهٔ ترکیه و مجلس شورا.

الله‌عنه- در تراویح مردمان را به جماعت آورد، چه از وجوب به سبب انقطاع وحی آمن بود.

و گفته‌اند که: جماعت فاضل‌تر، برای فعل عمر، و برای آنکه اجتماع برکت است، و آن را فضیلت [به دلیل فریضه‌ها]. و برای آنکه روا باشد که در تنهایی کاهلی آرد، و در مشاهدهٔ جمع نشاط. و گفته‌اند که: انفراد فاضل‌تر، برای آنکه «تراویح» سنتی است که چون عیدین ار شعایر نیست، پس الحاق او به نماز چاشت، و تحیت مسجد اولی.

و معتاد است که جماعتی یکجا در مسجد در روند و تحیت مسجد به جماعت نگزارند. و برای آنکه پیغامبر - علیه‌السلام - گفته‌است: فضل صلاة التطوع فی بیته علی صلاته فی المسجد کفضل صلاة المکتوبة فی المسجد علی صلاته فی البیت. ای، فضل نماز تطوع در خانه بر تطوع مسجد، همچنان است که فضل نماز فرض در مسجد بر فرض خانه و گفته: صلاة فی مسجدی هذا، أفضل من مائة صلاة فی غیره من المساجد، و صلاة فی المسجد الحرام أفضل من ألف صلاة فی مسجدی، و افضل من ذلك كله رجل یصلی فی زاویة بیته رکعتین لا یعلمها الاالله. ای، نمازی در این مسجد من فاضل‌تر از صد نماز در دیگر مسجدها، و نمازی در مسجد حرام فاضل‌تر [۳۳۷] [از هزار نماز در مسجد من، و فاضل‌تر] از این همه آنکه: مردی در گوشهٔ [خانهٔ خود] دو رکعت نماز کند که جز خدای آن‌را نداند.

و این برای آن است که ریا و تصنع در جماعت، رواکه بدان راه یابد، و در تنهایی از آن ایمن بود. این آن است که گفته‌اند. و مختار آنکه جماعت فاضل‌تر، چنانکه رأی عمر بوده است. چه جماعت در بعضی نوافل مشروع است، و تراویح سزاست بدانچه از شعایر ظاهر باشد.

و أما التفات سوی ریا در جماعت، و سوی کاهلی در انفراد، عدول

است ازمقصود به‌نظر درفضیلت جماعت، ازآن روی که جماعت است ، و گویندهٔ آن چنانستی که می گوید : نماز کردن به از گذاشتن آن به‌کاهلی ، و اخلاص به از ریا . و ما مسأله را درکسی فرض کنیم که واثق باشد که در تنهایی کاهلی نکند ، ودرجماعت ریانبرزد ، وگوییم: کدام‌ازاین دو فاضل‌تر؟

پس‌نظردایر شود میان برکت جماعت ، ومیان مزید قوت اخلاص 5
و حضور دل . و روا که در تفضیل یکی از آن بر دیگری تردد بود . و قنوت«وتر»در نصف‌اخیر رمضان مستحب است .

اما نماز رجب: به اسناد روایت آمده است که پیغامبر- علیه‌السلام - گفت : هر که اول پنجشنبهٔ رجب روزه دارد ، پس میان شام و خفتن
دوازده رکعت نمازگزارد ، میان هر دو رکعتی به سلام فصل کند ، و درهر 10
رکعتی یکبار فاتحه و سه بار إنا أنزلناه فی لیلة‌القدر ، و دوازده بار قل هوالله أحد ، بخواند. و چون فارغ‌شود هفتاد بار بر من درود دهد ، و گوید: اللهم صل علی‌محمدالنبی الامی وعلی آله، پس سجده کند، ودرآن هفتاد بار بگوید : سبوح قدوس رب‌الملائکة و الروح ، پس سر بر آرد و
هفتادبار بگوید: رب‌اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فانك أنت‌العلی‌الاعظم، 15
پس‌سجده‌ای‌دیگر بکند، ومثل آنچه در سجدهٔ اول گفته‌است بگوید پس در سجده حاجت‌خواهد، هر آینه روا شود .

و پیغامبر فرمود : لا یصلی أحد هذه‌الصلاة الاغفرالله له جمیع ذنوبه ولو کانت مثل زبدالبحر و عددالرمل و وزن‌الجبال و ورق‌الأشجار
و یشفع یوم‌القیامة فی سبعمائة من‌اهل بیته ممن قداستوجب النار . 20
ای،هیچ کس این نماز نکند که نه حق تعالی همهٔ‌گناهان وی بیامرزد ، اگر چه مثل کف دریا، و عدد ریگ، و وزن کوهسار، و برگ درختان باشد ، و درهفتصد کس ازاهل بیت او که مستوجب آتش شده باشند ،شفاعت وی

مقبول شود . و این نماز مستحب است. و ما در این قسم برای آن آوردیم که به تکرر سال متکرر می‌شود، اگرچه در مرتبهٔ تراویح و نماز عید نیست، زیرا که آحاد آن را نقل کرده‌اند. و لکن جملهٔ اهل «قدس» را دیدم [۳۳۸] که بر آن مواظبت می‌نمودند، و در ترک آن مسامحت نمی کردند. خواستم که آن را ایراد کنم.

۵ **أما نماز شعبان:** در شب پانزدهم صد رکعت نماز کند ، در هر دو رکعت سلام گوید. در هر رکعتی پس از فاتحه، ده بار قل هوالله أحد بخواند . و اگر خواهد ده رکعت نماز کند، در هر رکعتی پس از فاتحه صد بار قل هو الله أحد، بخواند. و این نماز در جملهٔ نمازها مروی است، و سلف این را اقامت نمودندی، و صلاة الخیر خواندندی، و برای آن جمع شدندی. و بسی بودی که به جماعت گزاردندی. و حسن گفت که: از سی کس از اصحاب پیغامبر ۱۰ ـ علیه السلام ـ شنیدم که: من صلی هذه الصلاة فی هذه اللیلة نظر الله تعالی إلیه سبعین نظرة و قضی له بکل نظرة سبعین حاجة أدناها المغفرة. ای، هر که در این شب این نماز بکند حق تعالی در وی هفتاد نظر رحمت فرماید، به هر نظری هفتاد حاجت وی روا کند، کمتر آن آمرزش [است] .

۱۵ **قسم چهارم :** آنچه [از نوافل] به عوارض اسباب تعلق دارد نه به اوقات، و آن نه است: چون خسوف و کسوف و استسقاء و تحیت مسجد، و دو رکعت وضو، و دو رکعت میان [بانگ] نماز و اقامت ، و دو رکعت بیرون آمدن از خانه و در رفتن آن، و نماز حاجت، و نماز استخارت و نظایر آن. و آنچه در این حال ما را حاضر شود اینجا یاد کنیم.

۲۰ **أما نماز خسوف:** پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : إن الشمس والقمر لآیتان من آیات الله لا ینخسفان لموت أحد و لا بحیاته فاذا رأیتم ذلك فافزعوا الی ذکر الله والصلاة. ای، خورشید و ماه دو آیت است از آیت‌های خدای تعالی، برای مرگ و زندگانی کسی منخسف نشوند. و چون آن مشاهده کنید، به ذکر خدا و

نماز پناهید. و این در آن حال فرمود که: پسر وی ابراهیم وفات کرد، و خورشید منکسف شد. مردمان گفتند: کسوف خورشید برای مرگ وی بود! و نظر در کیفیت و وقت آن است.

اما کیفیت: چون خورشید را کسوف باشد ــ در وقتی [که نماز در آن] مکروه یا غیرمکروه بود «الصلاة جامعة» ندا کنند، و امام دو رکعت نماز با جماعت مردمان در مسجد بگزارد، و در هر رکعتی دو رکوع کند، اول درازتر از آخر، و بلند نخواند. و در قیام اول از رکعت اولی فاتحه و البقرة خواند، و در دوم فاتحه و آل عمران، و در سوم فاتحه و النساء، و در چهارم فاتحه و المائدة، یا مقدار این سورت‌ها از آنجا که خواهد.

و اگر در همهٔ قیام‌ها بر فاتحه اقتصار نماید روا باشد، و اگر به سورت‌های کوتاه اکتفا کند باکی نبود. و مقصود تطویل آن است که تا به وقت انجلاء در نماز باشد، و در رکوع اول بر اندازهٔ صد آیت تسبیح گوید، و در [۳۳۹] دوم بر اندازهٔ هشتاد آیت، و در سوم بر اندازهٔ هفتاد، و در چهارم بر اندازهٔ پنجاه. و سجود در هر رکعتی بر اندازهٔ رکوع کند. و پس از نماز دو خطبه کند ــ میان هر دو خطبه جلسه‌ای ــ و مردمان را صدقه و عتق و توبه فرماید. و در خسوف قمر همچنین کند، مگر آنکه بلند خواند، چه شبی است[1].

و به نزدیک بوحنیفه ــ رضی‌الله‌عنه ــ دو رکعت گزارد، همچون دیگر نمازها. و در اوقات کراهیت نگزارد. و در کسوف خورشید در مسجد گزارد به جماعت، و در خسوف ماه در خانه به انفراد. و خطبه در این نمازها مشروع نیست.

و أما وقت آن از ابتدای خسوف است تا [تمام] انجلا. و اگر خورشید

۱ـ متن عربی چنین است: وکذلك یفعل بخسوف القمر لا انه یجهر فیها لا نها لیلیة.

باکسوف غروب کند، وقت بیرون شود. و درخسوف قمر فوت وقت آن باشد که قرص خورشید برآید. چه سلطان شب باطل شود. و بدانچه ماه با خسوف غروب کند، وقت فوت نشود. چه کل شب سلطان ماه است. و اگر در اثنای نماز منجلی شود، سبك به اتمام رساند. و هر که با امام رکوع دوم دریابد، رکعت اول فوت شده باشد. زیرا که اصل، رکوع اول است.

دوم نماز إستسقاء: چون جوی‌ها خشك شود، و باران‌ها منقطع شود، و کاریزها در افتد، امام مردمان را بفرماید تا اولاً سه روز روزه دارند، و چندانکه توانند صدقه دهند، و از عهدهٔ مظالم تفصی نمایند، و از معاصی توبه کنند، پس روز چهارم ایشان را با «زالان و کودکان» بیرون برد، باطهارت و نظافت در جامه‌های بذله، و استکانت بر طریق تواضع، به خلاف عید. وگفته‌اند که: بیرون بردن ستوران مستحب است، چه در حاجت مشارکند. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرموده است: لولاصبیان رُضَّعٌ ومشایخ رکع وبهائم رُتع لصُبَّ علیکم العذاب صبّاً. ای، اگر نه کودکان شیرخوار و پیران کوژپشت و نزار، وستوران مرغزار باشند، هر آینه عذاب برشما نازل شود. و اگر اهل ذمت [جدا] بیرون آیند منع نباید کرد. وچون در نمازگاه فراخ از صحرا جمع شوند، وندای نماز [الصلاة جامعة] در دهند. و امام دو رکعت چون نماز عید، بی فرقی بگزارد. [پس] دو خطبه کند، میان هر دو خطبه جلسه‌ای سبك. و بیشتر هر دو خطبه باید که استغفار باشد، و در میان خطبهٔ دوم روی به قبله آرد و پشت به مردمان. و در این ساعت ردا بگرداند بر سبیل تفأل، بگردانیدن حال؛ پیغامبر ـ علیه الصلاة و السلام ـ همچنین کرده است. پس اعلای آن را اسفل کند. و آنچه بر دست راست است بر دست چپ، و آنچه بر دست چپ است بر دست راست. و مردمان همچنین کنند. و در این ساعت در سِرّ دعا گویند.

پس امام روی بدیشان آرد و خطبه را تمام کند، ورداها همچنان گردانیده بگذارند تا باجامه‌ها [۳۴۰] آن را بیرون کنند. واین دعا بگوید: اللهم أمرتنا بدُعائك ووعدتنا إجابتك فقد دعوناك كما امرتنا فاجبنا كما وعدتنا اللهم فمن علينا، بمغفرة ما قارفنا و اجابتك فی سقیانا و سعة رزقنا. و اگر در سه روز پیش از بیرون آمدن ، در عقب نمازها دعا گویند باکی نبود. 5

واین دعارا أدب‌ها و شرطهای باطن است، از توبه و رد مظالم و غیر آن. وآن در «کتاب دعوات» بخواهد آمد.

و به نزدیك بوحنیفه نماز در استسقاء مشروع نیست، دعا و استغفار است بس. وتقلیب ردا سنت نیست، واهل ذمت را ازبیرون آمدن منع کنند. 10

سوم : نماز جنازه . و کیفیت آن مشهور است، وجامع ترین دعای مأثور [آن] است که در صحیح آمده است که، عوف مالك گفت : پیغامبر ـصلی الله علیه وسلم ـ برجنازه‌ای نماز گزارد، ومن از دعای وی یادگرفتم، و اومی گفت:

اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البرد ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدله داراً خیراً من داره واهلاً خیراً من أهله وزوجاً خیراً من زوجه و ادخله الجنة واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار. و عوف گفت : من آرزو بردم که مرده بودمی تااین دعا درحق من بودی. و آنکه تکبیر دوم دریابد باید که ترتیب نماز خود رعایت کند، و با تکبیرات امام تکبیر گوید ، و چون امام سلام دهد تکبیری که [ازو] فوت شده است قضا کند، چون «مسبوق» که اگر در تکبیرات مبادرت نماید، اقتدا را دراین نماز معنیی نماند. چه ارکان ظاهرهٔ آن تکبیرات است ، و سزاوار است که قایم مقام رکعت‌ها باشد در دیگر 15 20

نمازها. این موجه‌تر است نزدیك من، اگرچه غیراین وجه هم محتمل است.
و اخبار که در فضل نماز جنازه و تشییع آن وارد شده است مشهور است.
به ایراد آن تطویل ندهیم.

و چگونه فضل آن بزرگ نباشد،که از فرض‌های کفایت است ؟ و
۵ نفل در حق کسی می باشد که بروی متعین نیست به سبب حضور دیگر، پس
بدان فضل فرض کفایت می‌یابد ، اگرچه متعین نیست . چه جمله به فرض
قیام می‌نمایند، وحرج از دیگران ساقط می کنند. پس آن چون نفلی نباشد، که
بدان فرضی از کسی ساقط نشود. وطلب بسیاری جمع مستحب است از برای
تبرك به کثرت همت‌ها ودعاها. واشتمال آن بر کسی که دعای وی مستجاب بود.

۱۰ چه کُریب [۳۴۱] روایت کرده است که : ابن عباس را پسری
وفات کرد ، در آن حال مرا گفت : بنگر که مردمان فراهم آمده‌اند ؟ من
بنگریستم، طایفه‌ای مجتمع دیدم، وی را خبر کردم. گفت: چهل تن هستند؟
گفتم: هستند. گفت: بیرون برید او را که من از پیغامبر-علیه السلام-شنیدم که
می گفت : ما من رجُل مسلم یموت فیقوم علی جنازته اربعون رجلا لایشرکون
۱۵ باللّه شیئاً الاشفعهم‌اللّه فیه . ای ، هیچ مردی مسلمان نمیرد ، و بر جنازۀ وی
چهل مرد موحد قیام نمایند ،که نه حق تعالی شفاعت ایشان را در حق وی
قبول کند. و چون جنازه را تشییع کند و به‌گورستان رسد، یا در آن‌دررود
بگوید: السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین ویرحم‌اللّه المتقدمین
مناوالمستأخرین ، و أنا إن‌شاءاللّه بکم لاحقون . و اولی آنکه باز نگردد تا
۲۰ مرده را دفن کنند. وچون گور راست کردند، پیش آن بایستد وبگوید: اللهم
عبدك رُدَّ الیك فارأف به وارحمه اللهم جاف الارض عن جنبه وافتح أبواب السماء
لروحه وتقبل منه بقبول حسن، اللهم إن کان محسنا فضاعف له فی إحسانه وإن
کان مسیئاً فتجاوز عنه.

چهارم: تحیت مسجد به دو رکعت، و زیادت از آن سنتی مؤکده است تا بحدی که اگرچه خطیب روز آدینه در خطبه باشد ساقط نمی‌شود، با آنچه وجوب گوش داشتن به خطیب متأکداست. و اگر به فرضی یا قضائی مشغول گردد تحیت بدان گزارده شود، وفضل حاصل آید. چه مقصود آن است که آغاز در رفتن ازعبادتی که به مسجد مخصوص است خالی نماند تا به حق مسجد قیام نموده باشد[۱]. و برای این کراهیت است کـه در مسجد بی آبدست رود. و اگر برای گذشتن، یا نشستن در رفت، باید که: **سُبحان الله والحمدلله ولا إله الاالله والله اکبر**، چهار بار بگوید. چه گفته‌اند که: آن برابر دو رکعت باشد در فضل. و مذهب شافعی [آن] است که تحیت در اوقات کراهیت مکروه نباشد ـ بخلاف بوحنیفه، رضی‌الله‌عنه ـ و این پس از نماز دیگر و نماز بامداد و وقت زوال و وقت طلوع و غروب است. بدانچه روایت کرده‌اند که پیغامبر دو رکعت پس از نماز دیگر بگزارد و صحابه گفتند: نه ما را از این نهی فرموده‌ای؟ گفت: **هما رکعتان [کنت] اصلیهما بعدالظهر فشغلنی عنهما الوفد**. ای، این دو رکعت است کـه پس از نماز پیشین گزاردمی، «وفد» مرا از آن مشغول کرد. و از این [حدیث] دو فایده حاصل می‌شود، یکی: [۳۴۲] آنکه کراهیت مقصور است بر نمازی که آن را سببی نباشد، وقضای نوافل از ضعیف‌ترین اسباب است. چه علما در آن مختلف‌اند که قضا کرده شود یا نه. و اگر مثل آنچه فوت شده است بکند قضا باشد یا نه؟ وچون کراهیت به ضعیف‌ترین سببی برخاست، پس سزاوار باشد که به دخول مسجد برخیزد، چه آن هم سببی است. و برای این نماز جنازه وخسوف واستسقاء دراین اوقات کراهیت نیست، چه آن را اسباب است.

۱ـ متن عربی: اذا المقصود ان لایخلو ابتداء دخوله عن العبادة الخاصة بالمسجد قیاماً بحق المسجد.

فایدهٔ دوم : قضای نوافل . چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ آن را قضا کرد و متابعت او لازم است . و عایشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ گفت که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را چون خوابی یا رنجوریی غلبه کردی ، و در آن شب قیام نتوانستی کرد، روز آن دوازده رکعت نماز بگزاردی. و علما گفته‌اند: هر که در نماز باشد و جواب مؤذن وی را فوت شود، چون سلام دهد قضا کند و جواب گوید، اگرچه مؤذن ساکت شده باشد . و اگر کسی گوید که : آن مثل اول باشد، و قضا نبود، این سخن بی‌معنی است. چه اگر چنین بودی پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در وقت کراهیت نکردی . آری کسی را که وردی باشد، و عذری از آن مانع شود باید که خود را در ترك آن رخصت ندهد، بل وقتی دیگر آن‌را تدارك کند تا نفس او به «تن آسانی» و رفاهیت مایل نشود، و تدارك آن بر سبیل مجاهدهٔ نفس نیکو بود .

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است : احب الاعمال الی‌الله أدومها وإن قل . ای ، دوست‌ترین کارها نزدیك خدای ـ عزوجل ـ دایم‌تر آن است، اگر چه اندك باشد . و مقصود بدان آنکه دوام عمل او مُبْتَر نشود. وعایشه روایت کرد که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من عبدالله عبادة ثم ترکها مقته‌الله . ای ، هر که خدای را بندگی کند ، پس آن را بگذارد خدای ـ عزوجل ـ وی را دشمن دارد ، پس بترس که در این وعید داخل شوی . و تحقیق این خبر آن است که حق تعالی وی را دشمن داشت ، پس او به ملالت این را ترك گرفت، چه اگر [مقت و ابعاد نبودی] ملالت بروی مسلط نشدی.

پنجم : دو رکعت پس از وضو مستحب است. زیرا که وضو قربت است ، و مقصود آن نماز، و حدث‌ها عارض است . و روا که پیش از نماز حدث رسد و وضو منتقض شود ، و سعی ضایع گردد . پس در گزاردن دو رکعت ، مبادرت نمودن [به تحصیل] مقصود وضوء است پیش از فوت.

واین ازحدیث بلال معلوم می‌شود. چه پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: دخلت الجنة فرأیت بلالا فیها، فقلت لبلال: بِمَ سبقتنی الی الجنة؟ قال بلال لاأعرفُ شیئاً الاأنی لاأحدث وضوءاً إلاأصلی عقیبه رکعتین، او کماقال. ای، در بهشت رفتم بلال را دیدم[۳۴۳] گفتم: به‌چه سابق شده‌ای؟ گفت: هیچ چیزی نمی‌دانم جز آنکه هیچ وضویی نسازم که نه در عقب آن دو رکعت بگزارم، یا چنانکه گفت.

ششم: دو رکعت در رفتن درخانه و بیرون آمدن از آن. بوسلمه از بوهریره روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: إذا خرجت من منزلك فصل رکعتین تمنعانك مخرج السوء فاذا دخلت الی منزلك فصل رکعتین تمنعانك مدخل السوء. ای، چون‌ازخانه بیرون‌آیی دو رکعت نماز کن که ترا از بدی بیرون آمدن نگاه دارد، وچون به‌خانه در روی دو رکعت نماز کن تا ترا ازبدی در آمدن مانع بود. و هر کاری باوقع که ابتدا کرده شود همین حکم دارد. و برای این در احرام، و آغـازسفر، وبازگشتن از سفر ـ در مسجد پیش از رفتن خانه ـ گزاردن دو رکعت آمده است.

و یکی از بزرگان اگر لقمه‌ای تناول کردی، یاشربتی آب خوردی دو رکعت بگزاردی. وهمچنین در [هر] کاری که آغاز کرده شود، باید که به ذکر خدای در آن تبرك کرده‌اید. و کار بر سه‌مرتبه است.

یکی: آنکه بارها مکرر شود، چون خوردن و آشامیدن. و در آن ابتدا به بسم‌الله باید کرد. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: کل أمرٍ ذِی‌بالٍ لم‌یبدأ فیه بسم‌الله فهوأبتر. ای، هر کاری مقصود که در آغاز آن ذکر خدای نباشد أبتر بود.

دوم: آنچه بسیارمکرر نشود، و آن را وقعی بود، چون عقدنکاح و ابتدای نصیحت و مشورت. مستحب آن باشد که اول آن حمد خدای

بود ، چنانکه پدر دختر گوید : الحمدلله والصلاة علی رسول الله زوّجتك ابنتی.
وقابل نکاح گوید : الحمدلله والصلاة علی رسول الله قبلت النکاح. و درادای
پیغام و نصیحت و مشورت ، عادت صحابه ـ رضی الله عنهم ـ آن بود که
اول حمد گفتندی .

۵ سوم : آنکه تکرار او بسیار نباشد ، وچون واقع شد آن را دوامی
ووقعی بود ، چون سفر، وخریدن سرایی نو ، و آنچه با آن مناسبت دارد ،
مستحب است که در ابتدای آن دو رکعت گزارده آید. و کمتر آن بیرون آمدن
است از خانه ، و در رفتن در آن . چه آن نوع سفری سبك است .

هفتم :نماز استخارت. هر که قصد کاری کند وعاقبت نداند و نشناسد
۱۰ که فعل آن بهتر یا ترك. پیغامبر ـ علیه السلام ـ وی را فرموده است که: دو رکعت
نماز گزارد ، در رکعت اول ، فاتحه وقل یاایها الکافرون خواند ، و در
رکعت دوم فاتحه وقل هوالله احد . و چون فارغ شود ، این دعا بگوید :
اللهم إنی [۳۴۴] أستخیرك بعلمك واستقدرك بقدرتك [وأسألك من فضلك
العظیم] فانك تقدر ولااقدر وتعلم ولاأعلم و انت علام الغیوب. اللهم
۱۵ إن کنت تعلم أن هذا الامر خیر لی فی دینی ودنیائی و عاقبة أمری و عاجله و
آجله ، فقدره لی ثم یسره لی، و إن کنت تعلم ان هذا الأمر شر لی فی دینی و
دنیائی وعاقبة امری وعاجله وآجله فاصرفنی عنه وأصرفه عنی و قدر لی
الخیر اینما کان ، انك علی کل شیءٍ قدیر.

واین حدیث جابر عبدالله روایت کرد، وگفت: پیغامبر ـ علیه السلام ـ ما را
۲۰ [همه] در کارها استخارت بیاموختی، چنانکه سورتی از قرآن. وگفت : اذاهمّ
احدکم [بأمر] فلیصل رکعتین، ثم یسمی الامر ویدعو بما ذکرناه .ای، چون
یکی از شما قصد کاری کند باید که دو رکعت نماز گزارد، پس کار را مسمی
کند ،و این دعا که یاد کردیم بگوید. ویکی از حکما گفت: هر که را چهار چیز

دادند ، از چهار چیز محروم نشود ، صاحب شکر از مزید ، صاحب توبه ازقبول ، وصاحب استخارت ازخیر ، و صاحب مشورت‌از صواب .

هشتم : نماز حاجت . هرکه حال بروی‌تنگ شود- [واز]کاری‌که در اصلاح دین و دنیا ، حاجت وی بدان ماسه باشد متعذر گردد- باید که این نماز کند . و آن چنان است که آمده است که، وهیب ورد گفت : از جملهٔ دعایی که رد نشود آن است که بنده دوازده رکعت نماز گزارد ، در هر رکعتی فاتحه و آیة‌الکرسی وقل‌هوالله احد، بخواند. و چون فارغ‌شد سجده کند و گوید : سبحان الذی لیس‌العز و قال به سبحان الذی تعطف بالمجدوتکرم به سبحان الذی أحصی کل شیءٍ بعلمه، سبحان الذی لاینبغی التسبیح‌إلاله سبحان ذی المن والفضل ، سبحان ذی‌العز و التکرم سبحان ذی الطول أسألک‌بمعاقد عزک من عرشک‌ومنتهی‌الرحمه‌من کتابک‌وباسمک الاعظم وجدک الاعلی و کلماتک التامات التی لایجاوزهن برّ ولا فاجرأن تصلی علی محمد . پس حاجتی که در آن معصیت نباشد، بخواهد، یابد . إن‌شاءالله‌تعالی .

وهیب گفت: به‌ما چنان‌رسیده است که متقدمان گفتندی : این نماز ودعا سفهارا [۳۴۵] میاموزید که ایشان برمعصیت حق تعالی بدان استعانت کنند . واین نماز روایت ابن‌مسعود است از پیغامبر ، علیه‌السلام .

نهم : نمازتسبیح . واین نمازهم براین وجه‌از پیغامبرمأثور است. و به وقتی و سببی مخصوص نیست . مستحب است‌که هفته یا ماه از آن خالی نباشد. عکرمه از ابن‌عباس روایت کرد که پیغامبر- علیه‌السلام-گفت: عباس عبدالمطلب‌را: ألا اعطیک‌ألاامنحک‌ألا [احبوک] بشیءٍإذا أنت فعلته غفرالله لک ذنبک، اوله وآخره، قدیمه و حدیثه، خطأه وعمده، سره و علانیته. ای، عطایی و منحتی و حمایتی نبینم ترا به چیزی که چون تو آن

را بکنی حق تعالی گناه اول و آخر ، وقدیم وحدیث، وخطا وعمد ، ونهان و آشکارای تو بیامرزد. واین عطا را [به سه] لفظ یادفرمود . چه در چیزی چون اهتمامی تمام و اعتنایی بلیغ باشد، آن را برای تأکید و تعظیم مکرر گردانند . واگر تکریر آن معنی به‌مغایرت الفاظ باشد خوب تر آید، وفصیح‌تر بود . وآن عطا این است که: چهار رکعت نماز کنی ، در هر رکعتی فاتحه و سورتی . و چون در اول رکعت از قراءت فارغ شوی ایستاده پانزده بار «سبحان‌الله والحمدلله ولاإله‌الاالله والله اکبر» بگویی. پس رکوع کنی و ده بار بگویی* . پس‌سر از رکوع برآری و ده بار بگویی . پس سجده کنی وده بار بگویی. پس‌سراز سجده برآری‌وده بار بگویی. پس به‌سجدهٔ دوم روی و ده بار بگویی ، پس سر از سجده برآری وده بار بگویی * و مجموع‌هفتاد وپنج باشد ، در هر رکعتی ازچهار رکعت همچنین کنی .

اگر توانی باید که هرروز این نماز بگزاری ، والا هرآدینه یکبار، والا هرماهی یکبار . و در روایتی دیگر ، دراول نماز ، سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالی جدك ولاإله غیرك ، بگویی . پس پانزده بار پیش از قراءت، تسبیح گویی ، و ده بار پس‌از قراءت . وباقی چنانك رفته است، ده‌گان ده‌گان بار . وپس‌از سجدهٔ آخر، نشسته نگویی، و این بهتراست، واختیار ابن‌المبارك. ودرهر دو روایت جمله سیصد تسبیح‌است. واین نماز در روز به‌یك سلام کند ، ودرشب به دو سلام نیکوتر . چه آمده است که :صلاة اللیل مثنی مثنی . ای ، نمازشب دوگان دوگان باشد . و اگر پس از تسبیح : لاحول و لا قوة الابالله العلی العظیم ، زیادت کند نیکو بود . چه دربعضی روایات آمده است . ونمازهای مأثور این است .

۱ ـ قسمت بین دوستاره از هردونسخهٔ بریتانیا وترکیه افتاده ، اما در حاشیه و متن نسخهٔ مجلس شورا ، ص ۲۶۷ ، موجود است . متن عربی ، و شرح مرتضی زبیدی در اتحاف السادة ، نیز با این‌ترجمهٔ فارسی هم‌آهنگ است .

وهیچ چیزی از این نوافل در «اوقات کراهیت» مستحب نباشد، مگر تحیت‌مسجد. و آنچه پیش از آن آورده‌ایم، و آنچه پس از تحیت آورده‌ایم ـ از دو رکعت وضو، و نماز سفر، و بیرون آمدن از خانه، و استخارت ـ مستحب نیست، چه‌نهی مؤکد [است]. و این اسباب ضعیف، و به درجهٔ خسوف و استسقاء و تحیت [۳۴۶] نرسد.

5

و یکی از متصوفه را دیدم که در وقت‌های مکروه دو رکعت وضو می‌گزارد، و آن بغایت دور است. چه وضو سبب نماز نیست، بل نماز سبب وضو است. و باید که آبدست برای نماز کند، نه نماز برای آبدست. و هر محدث کـه در وقت کراهیت خواهد که نماز گزارد نتواند، مگر آنکه وضو سازد و نماز کند. پس کـراهیت را معنی‌نماند، و نباید که نیت دو رکعت وضو کند. چنانکه نیت دو رکعت تحیت. بل چون وضو سازد دو رکعت تطوع بگزارد تا وضوی وی معطل نشود، چنانکه بلال کردی. و آن تطوع محض است درعقب وضـو. و درحدیث بلال‌دلالتی نیست، که وضو سبب است، چون‌خسوف و تحیت، تادو رکعت وضو نیت کند. چه مستحیل باشد که به‌نماز، نیت وضو کند، بل باید که به وضو نیت نماز کند. وچگونه منتظم باشد که در وضو بگوید که: برای‌نماز وضو می‌سازم. ودر نماز بگوید که: برای وضو نماز می کنم؟ بل کسی که خواهد که وضوی خودرا ازمعطل شدن نگاه دارد، در وقت کراهیت، نیت قضا کند. چه روا که درذمت وی قضای نمازی باشد که خللی بدان راه یافته بود، به سببی ازاسباب. چه قضای نماز در اوقات کراهیت مکروه نیست. اما نیت تطوع وجه ندارد، و در نهی از اوقات کراهیت سه مهم است.

10

15

20

یکی: احتراز ازمشابهت پرستندگان خورشید.

دوم: احتراز از انتشار دیوان. چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت:

إن الشمس لتطلع ومعها قرن الشیطان، فاذا طلعت قارنها، و إذا إرتفعت فارقها فاذااستوت قارنها و إذا زالت فارقها فاذا تضیفت للغروب قارنها و إذا غربت فارقها. ای، خورشید باقرن شیطان طلوع کند، ودرحال طلوع مقارن آن باشد، ودرحال ارتفاع مفارق شود، و در حال استواباز مقارن شود، و درحال زوال مفارق، ودر حال میلان غروب باز مقارنت کند، و پس از غروب مفارقت. و در این وقت‌ها از نماز نهی کرده است. و [بدین] برعلت، تنبیه فرموده.

مترجم می‌گوید: رواکه به مقارنت آن خواسته است که در این سه حال- طلوع و غروب و استواء - دیوان وسوسه کنند، و فکرت‌ها انگیزند در اعتبار حال خورشید، که نور و ضیا، و نشو و نما، و حس و حرکت از او فایض می‌شود، وکمال می‌پذیرد، وبه‌غروب آن درانحطاط می‌افتد و باطل می‌شود. وکسی راکه بصیرتی ثاقب نباشد، حصول این معانی را به وی مرتبط داند، و ازوی‌درنتواند گذشت.

سوم: آنکه سالکان راه آخرت پیوسته درکل اوقات برنماز مداومت کنند. ومواظبت بریك نمطاز عبادت سبب ملال وموجب استثقال باشد. وچون ساعتی‌از آن منع کنند [۳۴۷] نشاط درتزاید آید، و[دواعی] منبعث‌شود. ومردم‌حریص باشد برآنچه وی‌را از آن‌منع کنند. پس‌درتعطیل این وقت‌ها کمال تحریض و وفور تحریص تواند بود، برانتظارگذشتن آن وقت‌ها. پس این وقت‌ها به‌تسبیح واستغفار مخصوص‌شده است تابه سبب مداومت ملالی نیفزاید، وبه موجب [انتقال] از عبادتی به عبادتی دیگر تفرجی حاصل آید. [چه درهر حرکت نمودن‌از نوعی به نوعی، و در هر جدیدی‌لذتی و نشاطی ،ودر ایستادن بریك‌حال استثقال وملال است].

و برای‌این، معنی نماز، سجود مجرد نیست. و همچنین [رکوع] و قیام

مجرد [نیست] ، بل [عبادت‌ها] از کار های مختلف و ذکر های متباین مرتب است . چه دل ازهرکاری که به‌وی نقل کند لذتی تازه یابد . و اگر بریك‌چیز مواظبت نماید، ملالت و سآمت به‌وی شتابد . واین معانی کارهای مهم بود در نهی از اوقات کراهیت ، بسادیگر اسرار که خاطر بشر بر آن مطلع نشود ، وآن را خدای و رسول وی داند . پس آن مهمات را نتوان گذاشت ، مگر به‌سببهایی که در شرع مهم باشد . چون[قضای‌نمازها] ونماز إستسقاء وخسوف وتحیت مسجد . واما سببی که ضعیف باشد مقصود نهی را بدان دفع نباید بود . این معنی به نزدیك ما موجه تراست . والله أعلم بالصواب .

کتاب اسرار زکات

و این کتاب پنجم است از : « احیاء علوم الدین »

و آن در چهار فصل روشن شود

فصل اول : در انواع زکات واسباب وجوب آن.
فصل دوم : در [أدای زکات] وشرطهای ظاهر وباطن آن.
فصل سوم : درستانندهٔ، وشرطهای استحقاق و أدب قبض.
فصل چهارم : درصدقهٔ تطوع و فضل ان.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حمد بی‌حد خدای‌راکه موت وحیات، وسعادت وشقاوت، ازنتایج حکم وتقدیر اوست. ووجود وعدم، وخنده وگریه ازلوازم تأثیر و تسخیر او. درویشی وغنیت به قضای او منوط است، و بدحالی و منیت به امضای اومربوط. درخلق‌حیوانات‌از نطفه‌ای‌ضعیف‌متوحد است. وبه‌وصف‌بی‌نیازی ازهمه خلق متفرد. بعضی بندگان را به احسان و امتنان مخصوص فرموده است، و به‌افاضت نعمت استغناء وتوانگری داده. وجماعتی را به بی‌دولتی و حرمان ممتاز کرده، و برای‌ابتلا وامتحان و اختیار وافتتان، محتاج دیگر بندگان‌گردانیده، وزکات راازمبانی دین‌ساخته، ودر اومعانی یقین پرداخته، و بیان فرموده‌که: هر که به طهارت و«زکا» رسیده است به فضل بی‌کران اوست، و هر که زکات مال أدا کرده از غنای بی‌پایان او. و درود بی‌حدود مقصود وجود محمدمصطفی‌راکه نورآسمان هدایت است و«نَوْرِ[1]»بوستان عنایت، و بر[آل‌و] اصحاب اوکه به علم و تقوی مذکوراند، وبه افادت و فتوی مشهور.

بدان که به فرمان حق تعالی زکات یکی از مبانی اسلام است،

---

۱ ـ نور (به‌فتح حرف اول) : شکوفه

وقرینهٔ‌نماز که عالی‌تر اعلام‌است،[گردانیده]. چنانکه فرموده‌است: أقیموا الصلاة‌وآتوا الزکاة[۳۴۸] وپیغامبر- صلی‌الله‌علیه وسلم-گفت: بنی‌الاسلام علی‌خمس : شهادة أن لاإله إلاالله، [وأن محمداً رسول‌الله] وأقام‌الصلاة ، و إیتاء الزکاة،[وشددالوعیدعلی‌المقصرین‌فیهما].

۵ و [بر] جماعتی که در آن تقصیر کنند و اهمال نمایند، وعید بلیغ و تهدیدعظیم کرده. قوله‌تعالی:والذین یکنزون الذهب‌والفضة ولا ینفقونها فی‌سبیل‌الله فبشرهم بعذاب ألیم . ومعنی انفاق در راه خدای تعالی، دادن حق زکات است. احنف قیس گفت: من باجماعتی از قریش بودم، بوذر- رضی‌الله عنه- برماگذشت و گفت: بشرالکانزین بکی‌فی ظهورهم یخرج‌من

۱۰ جنوبهم و بکی من قبل أقفائهم یخرج من جباههم. ای ، غلبه‌کنندگان به بسیاری‌مال[را]مژده ده، به‌داغی برپشت که ازپهلو بیرون‌آید، وبه‌داغی برقفا که از پیشانی بارزشود. وددروایتی براین جمله است: إنه یوضع علی‌حلمة ثدی أحدهم فیخرج من نغض کتفیه [و یوضع علی نغض‌کتفیه] حتی یخرج من حلمة ثدییه یتزلزل. ای، برسر پستان یکی از ایشان نهاده شود و از

۱۵ سرشانهٔ وی بیرون آید، وددروایتی براین جمله است، [و برسرشانهٔ وی] نهاده آید واز سر[پستان وی] بیرون‌آید، و در بیرون آمدن متزلزل بود. و بوذر گفت: به‌خدمت پیغامبر-علیه‌الصلاة والسلام-رسیدم و او در سایهٔ کعبه نشسته بود. چون‌مرا دیدگفت: هم‌الأخسرون و رب الکعبة. ای، ایشان زیان زده‌تراند، به خداوند کعبه. گفتم: کیانند ایشان؟فرمود: الأکثرون أموالا إلا من

۲۰ قال : هکذا و هکذا وهکذا وهکذا - من بین یدیه و من‌خلفه وعن یمینه و عن شماله و قلیل‌ماهم . ای ،آن کسان که اموال ایشان بیشتر است، مگر کسانی که مال‌ها درهمه وجوه خیرصرف گردانند، و درهمه جهت‌های چپ وراست، وپیش‌وپس بذل کنند، و ایشان نیک‌اند.

مترجم می گوید که: چون معتاد و متعارف آن است که بخشیدن به دست باشد، و در جهتی بود، و از اشارتی خالی نتواند بود، بر این جمله عبارت فرموده‌است. و «قول» را به جای «اشارت» آورده، چنانکه معهود عرب است که گویند: قال فلان برأسه. ای، به سر اشارت کرد. و باقی حدیث است: مامن صاحب إبل ولابقر ولاغنم لایؤدی زکاتها الا جاءت یوم القیامة أعظم ما کانت وأسمنه، تنطحه بقرونها وتطاه[1] باظلافها [۳۴۹] کلما نفدت اخراها عادت [علیه] أولاها حتی یقضی بین الناس.

ای، هیچ مالك شتر و گاو گوسفند را، که زکات آن ندهد، نباشد که نه این چهاروایان روز قیامت بزرگ‌تر و فربه‌تر آنچه بوده باشند بیایند، وی را به «سرون» ها می‌زنند، و به «شنگل» ها می‌سپرند. هرگاه که آخر آن سپری شود اول آن معاودت نماید.

مترجم می گوید که: بزرگ‌تر و فربه‌تر بدان شرط کرده‌است که ألم ونکایت آن بیشتر بود. ومراد به «باز آمدن اول درحال سپری شدن آخر» آن است که: آن عذاب هیچ منقطع نشود.

وچون این تهدید در صحیحین «متفق علی صحته» است، [بنابر این] از مهمات دین باشد کشف کردن اسرار زکات، وشرطهای جلی وخفی، ومعنی‌های باطن وظاهر، به‌اقتصار بر آنچه دهنده وستانندهٔ زکات از معرفت آن مستغنی نتواند بود. و آن درچهار فصل روشن شود:

اول: در انواع زکات و اسباب وجوب آن

دوم: در ادای [زکات] وشرطهای ظاهر وباطن آن

سوم: درستاننده وشرطهای استحقاق وادب قبض

چهارم: درصدقهٔ تطوع وفضل آن.

۱ـ در دیگر نسخه‌های ترجمه، و متن عربی به‌صورت «تطاه، وتطؤه» آمده است.

فصل اول

در انواع زکات‌ها

اسباب وجوب زکات‌ها، به اعتبار آنچه در آن واجب‌شود، شش نوع است :

5 **زکات نعم ☼ و زکات زروسیم ☼ و زکات تجارت ☼ و زکات معشرات ☼ و زکات رکاز و معدن ☼ و زکات فطر**

نوع اول : زکات نعم

و این زکات و غیر آن واجب نشود، مگر بر آزاد مسلمان. وبلوغ وعقل‌شرط‌نیست، بل درمال کودك و دیوانه واجب‌است . و نزدیك بوحنیفه

10 ـرضی‌الله‌عنه‌ـ واجب نیست. این شرط آنکس‌است که براو زکات واجب آید. و اما شرطهای مال پنج است :

یکی : آنکه نعم باشد ، و [به نفس خود بچرد ، و یکسال تمام در ملك مالك بماند ، و در حد نصاب بود ، و ملکیت مالك بر کمال باشد] و آن شتر وگاو وگوسفند است ، و جز در آن زکات واجب نیست . اما در

15 اسب و درازگوش وآنچه میان آهووگوسفند متولد شود [در آن] زکات

واجب نیاید. و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ در اسب چرائی چون
گشن و مادیان آمیخته باشد، و در مادیان تنها، دو روایت‌است. در روایت
کرخی واجب آید، و در روایت طحاوی نیاید. و در گشن تنها مشهور
است که واجب نیاید، و گفته‌اند که: در آن هم دو روایت است. و چون
5 واجب شد مالك مخیر باشد: خواهد از هر اسبی یك دینار دهد و خواهد
بها کند، از هر دویست درم پنج درم.

دوم: آنکه چرایی بود، چی درعلفی زکات نیست. و چون وقتی
چرایی بود و وقتی علف دهند، چندانکه مؤنت ظاهر باشد، زکات واجب
نیاید. و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ اعتبار اغلب را بود.

10 سوم: آنکه یك سال در ملك وی بماند. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت:
لازکاة فی مال حتی یحول علیه الحول. و نتاج مال از این مستثنی باشد که حکم
اصل بر آن منبسط شود، و در آن به حول [۳۵۰] اصل بر حکم تبعیت زکات
واجب آید. وچون در اثنای حول مال بفروشد یا ببخشد، حول منقطع شود.

چهارم: کمال ملك و تصرف. و در ماشیه‌ای که گرو کند، زکاة
15 واجب شود. چه او بر نفس خود حجر کرده است. و در گم شده و غصب
کرده، واجب نیاید، مگر آنکه باجملهٔ نما که از وی حاصل آمده باشد به
وی رسد. آنگاه زکات گذشته بر وی واجب آید. و نزدیك بوحنیفه واجب
نیاید. و اگر بر وی وامی باشد همچند مال او زکات واجب نشود. چه او
بدان توانگر نیست، که توانگری آن باشد که زیادت از حاجت بود.

20 پنجم: کمال نصاب.

اما شتر: تا پنج نشود در وی هیچ واجب نیاید. و در پنج، یك
گوسفند واجب شود. و در ده، دو. و در پانزده، سه. و در بیست، چهار. و
از میش یك ساله، که در دوم باشد، کم نشاید. واز بز دو ساله که در سوم بود.

و چون بیست وپنج شتر شود، ماده شتری که در سال دوم بود، واجب آید. واگر[اورا]ماده‌نباشد، فحلی که درسال سوم بود به‌جای وی بایستد، اگرچه بر خریدن ماده قادر بود. و در سی‌وشش، ماده‌ای که درسال سوم بود. ودر چهل وشش، ماده‌ای که درسال چهارم بود. [و در شصت‌ویك، ماده‌ای، که درسال‌پنجم بود.] ودرهفتاد وشش، دوماده، که درسوم باشد. ودرنودویك، دوماده، که درچهارم بوند. ودرصد و بیست و یك، سه ماده [که] در سوم [باشد]. وچون صدوسی شود، حساب قرار گیرد، در هر پنجاهی، ماده‌ای در چهارم. و در هرچهلی، ماده‌ای در سوم.

و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ پس از صد و بیست، استیناف فریضه باشد. و واجب‌ها و [حقه]ها که ذکر آن رفته است باز آید. وچون صدوبیست وپنج شود، دو حقه وگوسفندی واجب گردد. و درصد وسی، دو حقه و دوگوسفند. و در صد و سی وپنج، دو حقه و سه‌گوسفند. و در صد و چهل، دوحقه و چهار گوسفند. و در صد وچهل و پنج، دو حقه و «بنت‌مخاضی». و درصد و پنجاه، سه حقه ـ از هر پنجاهی، حقه‌ای ـ و در زیادت ازآن استیناف فریضه ـ چنانکه گفته آمد ـ و در صد و نود شش تا دویست، چهار حقه. و در زیادت از دویست استیناف فریضه.

و أما درگاو: تا به سی نرسد هیچ واجب نشود. و چون سی شد، ماده‌گاوی، که در سال دوم بود، واجب آید. و در چهل، ماده‌ای در سال سوم. و در شصت، دومادهٔ در سال دوم. و[بعد ازآن]حساب قرارگیرد از هرچهلی، ماده‌ای در سال سوم. ودرهر سی‌ای، ماده‌ای دردوم. و در زیادت از چهل ابوحنیفه [را] سه روایت است . و در ست‌تر آن روایت‌ها موافق این‌است که گفته آمد.

وأمادرگوسفند: تا چهل‌نرسد چیزی واجب نیاید. و چون چهل

شد ، میشی در سال دوم، یا بزی در سال سوم واجب بود. و در زیادت از آن چیزی واجب نباشد تا به صد و بیست و یك رسد ، آنگاه دو واجب شود . و در دویست و یك ، سه . و در چهارصد ، چهار . [۳۵۱] پس حساب قرار گیرد، در هرصدی یکی. وزکات دو کس که ماشیهٔ آمیخته دارند
۵ چون زکات یك مالك باشد درنصاب‌ها . چه اگر دو تن چهل گوسفند دارند در آن یکی واجب‌شود برهردو . واگر سه تن، صد وبیست دارند، بر هر سه، یکی واجب آید . و آمیختگی جوار چون آمیختگی‌شیوع باشد، ولکن به شرط آنکه سوی خوابگاه‌بردن، در شبانگاه، و آب دادن و دوشیدن و به چرا کردن، و چراخور، وگشن دادن یکجا باشد، وهردو ازاهل زکات‌باشند.
۱۰ چه آمیختگی را با ذمی و مکاتب حکم نبود .

و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ درحال شرکت، حکم همان‌باشد که درحال انفراد . و اگر دو تن چهل گوسفند دارند هیچ واجب نیاید . چه نصیب هریکی به نصاب نیست، وهم براین قیاس. ودر زکات شتر، اگرسنی کم‌ازسنی‌واجب‌ستاند، مادام که کم‌ازماده‌ای که درسال‌دوم بودنباشد، روا بود
۱۵ ولکن«جبران» سن، هرسالی‌را دو گوسفند، یابیست درم، باآن‌ضم کند. ودو سال را چهار گوسفند یاچهل‌درم. ورواکه سنی بیش‌ازسنی‌واجب‌دهد، مادام که‌ازسال‌چهارم‌نگذرد. و«جبران» ازبیت‌المال «ازساعی» بستاند. ودرزکات، بیمار نشاید ستد، چون بعضی‌مال‌صحیح بود، اگرچه یکی باشد. وازنیکو، نیکوستاند. واز بد، بد. وپرورده وآبستن و«ترزاد» وگشن وگزیده نستاند.

۲۰
نوع دوم : زکات معشرات

هرچه مستنبت بود، وقوت‌گروهی راشاید درحال‌اختیار، وهشتصد من‌باشد، درآن عُشْرواجب آید، واگر کم‌ازآن باشد واجب‌نشود. و[همچین]

در میوه و پنبه، بل در دانه‌هایی که قوت را شاید، و در خرما و میویز.

ونزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ در هرچه از زمین برآید، ومقصود از زراعت آن، غله و نمای زمین باشد، وآن را بکارند ـ اگرچه باقی ماند یا نماند ـ واجب آید، مگر در «گز» و نَیْ وکاه و هیزم وامثال آن، که بر زراعت مقصود نباشد. و به نصاب شرط نیست که در اندکی و بسیار واجب آید.

۵

واعتبار «هشتصد من» در آن حال باید که تمر و زبیب بود، نه رطب وانگور. زکات پس از خشك کردن دهد. و در آمیختگی شیوع مال یك خلیط را به و مال دیگری تمام کنند، چنانکه بستانی مشترك باشد میان ورثه، و همه را هشتصد من میویز حاصل آید، و[از] همه هشتادمن میویز واجب آید، براندازهٔ حصت هریکی. و آمیختگی جوار در آن معتبر نیست. و نصاب گندم به جو تمام نشود. و نصاب جو به «جو کند» تمام شود، چه آن نوعی از آن است. این مقدار واجب است، اگر آب ازجوی وکاریز بود، واگر به دلو آب دهند نصف عشر واجب آید. واگر به هردو نوع آب داده باشند، اعتبار اغلب را بود.

۱۰

وأما صفت واجب: خرما ومیویز خشك ودانهٔ خشك، پس از پاك کردن واجب است. ورطب وانگور نباید ستد، مگر در آن حال که درختان را آفتی رسد، و مصلحت آن باشد که پیش از تمام ادراك ببرند. آنگاه رطب بشاید ستد. [۳۵۲] وکیل کنند، دَه مالك را بود، ویکی درویش را. وآنچه گفته‌ایم که: قسمت به بیع باشد، از این قسمت مانع نشود، بل در این به سبب حاجت رخصت بود. ووقت وجوب آن است که در میوه‌ها صلاح ظاهر شود، ودانه سخت شود. ووقت أدا پس از خشك شدن [است].

۱۵

۲۰

نوع سوم: زکات زر وسیم

در دویست درم نقرهٔ خالص، به وزن مکه، چون سال بر آن گذرد،

پنج درم واجب شود ـ و آن ربع عشر بود ـ و در آنچه زیادت از این باشد هم بر این حساب [بود].

و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ تا زیادت به چهار مثقال زر، و چهل درم نقره نرسد، در آن هیچ واجب نیاید. [ونصاب زر، بیست دینار خالص است، به وزن مکه، و در آن ربع عشر بود، و در آنچه زیادت از 5 این باشد، هم بر این حساب بود]. واگر از نصاب حبه‌ای کم شود [زکات در آن] واجب نیاید. و بر کسی که درم‌های مغشوش دارد، اگر در آن [این مقدار از] نقرهٔ خالص بباشد، واجب شود. و نزدیك بوحنیفه در درم‌های مغشوش، اگر نقره غالب باشد واجب آید، واگر غش غالب بود واجب نیاید. اگر ثمن رایج نباشد، و اگر ثمن رایج بود، به‌اعتبار 10 قیمت چون نصاب شود، واجب آید.

و در زر و سیم نامضروب و مضروب محظور، چون آوندهای زرین وسیمین، وزین‌های زرین مردان را واجب آید. ودر پیرایهٔ مباح واجب نیاید. ونزدیك بوحنیفه واجب آید. ودر وام، اگر بر «ملیٔ» باشد واجب بود، ولکن به‌وقت آنکه بستاند، واگر به مهلت باشد واجب نیاید 15 مگر پس‌از گذشتن مهلت.

و نزدیك بوحنیفه وام‌ها سه‌گونه است: قوی و میانه و ضعیف.

قوی: چون قرض وبدل مال تجارت‌وغلهٔ آن. ودراو، أدا آنگاه واجب آید که چهل درم قبض کند.

میانه: چون بدل وغله ومالی که تجارت را نبود، وادای آن وقتی 20 [است] که دویست درم در قبض وی آید.

وضعیف: چون مهر، و بدل خلع و قصاص و کتابت وسعایت، و ادای آن‌چون پس‌از قبض دویست‌درم [حولی] بگذرد. و میراث و وصیت

چون پس از سالی قبض کند ، در قولی چون میانه است ، و درقولی چون ضعیف . و در روایت کرخی میانه همچون ضعیف‌است ، و وام دوگونه : قوی وضعیف.

نوع چهارم : زکات تجارت

۵ وآن چون زکات زر وسیم[است]. وانعقاد «حول» ازآن وقت که نقدی که بدان بضاعت خرد درملك وی آید، اگر نصاب باشد. و اگرکم از نصاب بود، یا [به‌عرض‌خودخرد، بر] نیت تجارت، حول ازوقت خریدن بود وزکات از«نقدشهر» دهد، وقیمت‌هم‌بدوباشد. ونزدیك بوحنیفه به‌چیزی که درویشان را نافع‌بود . و اگر به نقدی که‌نصاب کامل باشد خرد، قیمت ۱۰ بدو اولی . واگر درمال ذخیره نیت تجارت‌کند، به مجرد نیت «حـول» منعقد نشود تابدان چیزی نخرد . وهـرگاه که نیت تجارت پیش از تمام حول قطع کند، زکات ساقط شود . واولی آنکه زکات آن مال بدهد . و در سودی که آخر سال باشد زکات به حول سرمایه واجب آید ، وحولی دیگر برای [۳۵۳]وی استیناف نکنند ، چنانکه درنتاج گفتیم .

۱۵ وحول‌مال صرافان، به‌مبادله‌ای که درمیان‌ایشان روان‌است، منقطع نشود، چون دیگر تجارات . ودر مال‌قراض، زکات حصت عامل بروی‌بود، اگر چه پیش از قسمت باشد. واین به‌قیاس نزدیك‌تر.

نوع پنجم : رکاز ومعدن

ورکاز مالی‌راگویند که درجاهلیت‌دفن کرده باشند، ودرزمینی باشد که دراسلام ملك کسی نبوده‌باشد. وبر کسی که از زر ونقره یابد، خمس واجب ۲۰ شود ، وحول معتبر نباشد . و اولی آن که نصاب نیز معتبر نبود . زیرا که ایجاب خمس‌شبه او، به غنیمت مؤکد می کنند. و اعتبارآن نیز دورنیست.

زیرا که مصرف آن مصرف زکات است. و برای آن بر زر و نقره مخصوص می‌باشد، در قول صحیح.

و اما آنچه از معادن بیرون گرفته شود، در غیر زر و نقره، زکات واجب نیاید. و در زر و نقره پس از طحن و تحصیل [تخلیص] ربع عشر واجب آید، در صحیح‌ترین قولی، و بر این قول نصاب معتبر باشد. و در حول دو قول بود: در قولی خمس واجب آید، و بر این قول حول معتبر نباشد. و در نصاب دو قول بود. و نزدیک بوحنیفه - رضی الله عنه - هرچه بگدازد و انطباع پذیرد، چون زر و نقره و مس و ارزیز، و امثال آن، در آن خمس واجب آید، و در غیر آن واجب نیاید. و أشبه آن است. والعلم عندالله که در قدر واجب به زکات تجارت ملحق گردانیده شود، چه [آن نوع] اکتسابی است، و در حول به معشرات، که آن را در آن اعتباری نباشد. زیرا که عین رفق است، و نصاب معتبر باشد، چنانکه در معشرات. و احتیاط آن است که از قلیل و کثیر، و از غیر زر و سیم، خمس داده آید تا شبهت اختلاف باقی نماند. چه این ظن‌هایی است به تعارض نزدیک. و به سبب تعارض اشتباه جزم فتوی در آن مخاطره است.

نوع ششم: صدقه و فطر

و آن واجب است بر زبان پیغمبر - علیه السلام - بر هر مسلمانی که: از قوت او، و قوت عیال او، در روز و شب فطر، صاعی از آنچه قوت او باشد، به صاع پیغامبر - علیه السلام - و آن دو من و چهار دانگ منی است، فاضل بود. و اگر نه از قوت خود دهد روا بود. و اگر قوت او گندم باشد، جو روا نبود. و اگر قوت او از حبوب مختلف باشد، بهتر آن اختیار کند، و از هر کدام که دهد روا بود. و نزدیک بوحنیفه بر کسی واجب شود که

مالك نصاب یامالك قیمت‌نصاب بود. واز گندم‌نیم‌صاع واجب آید. وازجو وخرما ومیویز یك‌صاع ــ و آن‌چهار من‌بود ــ وقسمت اوقسمت‌اموال‌زکات باشد. و استیعاب اصناف واجب، وآرد و دانهٔ کرم افتاده روانباشد.

و به نزدیك بوحنیفه آرد روا بود. و بر مرد مسلمان فطرهٔ زن و بندگان او، و هرخویشاوندی که نفقهٔ او بروی واجب بود ــ از پدران و مادران و فرزندان ــ [۳۵۴] واجب بود. پیغامبر ــ علیه الصلاة والسلام ــ گفت: أدوا صدقة الفطر عمّن تمونون. و نزدیك بوحنیفه به‌مجموع‌مؤنت و ولایت واجب آید. و بدین فطرهٔ بندگان و فرزندان خود، چون ایشان را مال نبود، واجب آید. و فطرهٔ فرزندان بزرگ و زنان واجب نیاید. و همچنین فطرهٔ کسی که بروی ولایت نبود ــ از پدر ومادر ــ و صدقهٔ بنده مشترك بر هر دو شریك واجب شود ــ به خلاف بوحنیفه ــ و صدقهٔ بندهٔ کافر واجب نیاید. و نزدیك بوحنیفه واجب آید. و اگر زن صدقهٔ خود بر سبیل تبرع بدهد روا بود. و اگر شوی بی دستوری وی بدهد روا. و اگر چندانی فاضل باشد که از بعضی أدا تواند کرد أدا کند، واولی به تقدیم آنکه نفقهٔ او مؤکدتر. و پیغامبر ــ علیه السلام ــ نفقهٔ فرزند بر نفقهٔ زن، و نفقهٔ زن بر نفقهٔ خدمتکار تقدیم فرموده است: و این احکام فقهی است که توانگر را از معرفت آن چاره نیست. وواقعات‌نادر که بیرون این باشد چون براین مقدار احاطت یافت، رواکه درآن اعتماد برفتوی کند.

فصل دوم

در ادای [زکات] و شرطهای ظاهر و باطن آن

بیان شرطهای ظاهر

بدان که بر دهندهٔ زکات رعایت پنج کار واجب است:

اول: [نیت است. و او آن است که] زکات فرض، به دل نیت کند. و تعیین مال‌ها بر او واجب نیاید. و اگر مالی غایب دارد، و گوید: این از مال غایب من [بود] اگر به سلامت است، والا «نفل» باشد، روا. چه که اگر این سخن صریح نگوید، به اطلاق همچنین باشد. و نیت ولی قایم مقام نیت دیوانه و کودک است. و نیت سلطان قایم مقام نیت مالکی [است] که از دادن زکات امتناع نماید. ولکن در ظاهر حکم دنیایی، ای در قطع مطالبت از او. أما در آخرت نباشد، بل ذمت او مشغول ماند تا زکات از سر ادا کند.[1]

و چون برای أدای زکات وکیل گیرد، در حال توکیل نیت کند. و اگر وکیل را [در] نیت وکیل کند بسنده بود. زیرا که توکیل از او به نیت،

۱ــ متن عربی چنین است: ونیة السلطان تقوم مقام نیة المالك الممتنع عن الزکاة ولکن فی الظاهر حکم الدنیا، أعنی فی قطع المطالبة عنه، أما فی الاخرة فلا، بل تبقی ذمته مشغولة الی أن یستأنف الزکاة.

نیت[او]باشد .

دوم : آنکه چون سال تمام شد ، مبادرت نماید ، و در زکات فطر از روز فطر تأخیر نکند. و وقت وجوب آن غروب خورشید باشد، در آخر ماه رمضان . و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ طلوع صبح روز عید ، و وقت تعجیل[آن]کل ماه رمضان‌است. وهر که زکات مال باتمکن تأخیر کند عاصی‌شود . وبه‌تلف‌مال از وی‌ساقط‌نگردد، وتمکن به‌یافتن مستحق باشد . ونزدیك بوحنیفه عاصی‌نشود . و به‌تلف مال زکات ساقط‌گردد. واگر برای نایافتن مستحق‌تأخیرنماید ، و مال او تلف‌شود، زکات از وی ساقط گردد . و تعجیل‌زکات رواست، به شرط آنکه پس از کمال نصاب، و «انعقاد حول» باشد. وتعجیل زکات، دوساله روا بود. و هرگاه که تعجیل کند ، و درویش پیش‌از [۳۵۵]حول بمیرد، یا «ردت»آرد، یا توانگرشود۔ به‌غیرآن مال‌که به‌تعجیل ستده‌است ـ یامال[مالك] تلف‌گردد ، یا مالك بمیرد ، آنچه داده باشد زکات نبود. وبازستدن‌آن ممکن‌نباشد، مگر آنکه دادن را به بازستدن مقیدکرده باشد .پس‌معجل باید که‌آخرکار وسلامت‌عاقبت را مراقبت‌نماید.

و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ رجوع نبود . چه اصل قربت حاصل‌است، و توقف درفرضیت است .

سوم : آنکه به‌اعتبارقیمت بدل‌ندهد، بل‌منصوص[علیه]دهد. وسیم از زر و زر از سیم روا نباشد ، اگر چه در قیمت زیادت بود ـ به خلاف بوحنیفه، رضی‌الله‌عنه ـ و رواکه کسی که غرض‌شافعی ـرضی‌الله عنه‌ـ در نیابد، در این باب تساهل نماید . و مقصود «سد خلت » را دانـد ، و او از تحصیل در غایت دوری باشد . چه سد خلت اگر چه مقصود است ، اماکل مقصود همان‌نیست، بل واجبات شرع سه قسم است :

یك قسم : آنکه‌تعبد محض‌است. وحظوظ واغراض را درآن‌مدخل

نیست . و آن چون «رمی جمار» است مثلا . چه جمره را در وصول سنگ
ریزه بدان حظی نیست . ومقصود شرع در آن ابتلاست به‌عمل، تابنده به
کردن آنچه معنی آن نداند « رق » وعبودیت خود ظاهر گرداند . زیرا که
آنچه معنی آن معقول باشد طبع بر آن مساعدت نماید ، و سوی آن داعی
باشد، پس خلوص «رق» وعبودیت بدان ظاهر نشود . چه عبودیت بدان ظاهر 5
شود که حرکت، برای حق [امر] معبود باشد بس ، نه‌برای معنیی دیگر . و
بیشتر اعمال حج همچنین است . وبرای آن پیغامبر ـ علیه السلام ـ دراحرام
این گفت : لبیك بحجة حقاً تعبداً و رقاً . بدین کلمه تنبیه فرموده است
بر آنچه اظهار عبودیت است، به‌انقیاد و امتثال مجرد امر، چنانکه فرموده است.
بی آنچه عقل را استیناسی باشد به آنچه سوی آن مایل شود وبر آن باعث باشد. 10

قسم دوم: از واجبات شرع ، آنچه مقصود از او حظ معقول است
نه تعبد . چون قضای دَین آدمیان ورد غصب‌ها . لاجرم فعل او ونیت او
در آن معتبر نیست . وهرگاه که حق به مستحق رسد ، بدانچه مستحق خود
بستاند ، یا به بدلی از آن راضی بود ، وجوب گزارده شده باشد، وخطاب
شرع ساقط گشته. واین دو قسم است که در آن ترکیب نیست ، وهمهٔ مردمان 15
در ادراك آن شریك‌اند .

قسم سوم : مرکب ، که از هر دو کار مقصود است ـ هم نصیب
بندگان ، هم امتحان مکلفان متعبد ـ پس در او تعبد رمی جمار وحظ رد
حقوق جمع باشد . واین قسم در نفس خود معقول است. پس اگر شرع بدان
وارد شود ، جمع میان هردو معنی واجب بود . و نباید که دقیق‌ترین معنی ، 20
و آن تعبد و استرقاق است، به سبب روشن‌ترین آن فراموش شود. و شاید
که دقیق‌تر مهم‌تر باشد . وزکات ازاین قبیل است. وجز شافعی ـ رضی الله عنه ـ
بر آن [۳۵۶] متنبه نشده است. پس حظ درویش درسد خلت مقصود است

و آن روشن است ، و به‌فهم‌ها سابق . و حق تعبد در متابعت تفاصیل مقصود شرع است . و به اعتبار آن، زکات قرینهٔ نماز و حج شده است ، در آنچه ازمبانی اسلام است. وشك نیست که در تمییز اجناس مال، و بیرون آوردن حصهٔ هرمالی، از نوع و جنس و صفت آن، پس قسمت کردن آن برهشت صنف ـ چنانکه گفته شد ـ بر مکلف رنجی هست ، و مساهلت در آن درویش را زیان ندارد ، ولکن تعبد را زیانکار است . و بر آنچه تعبد به تعیین انواع مقصود است، چند چیز دلیل می کند، که در کتب « خلاف از فقهیات » یاد کرده‌ایم.

و [از] روشن‌ترین آن وجوه، آن است که شرع در پنج شتر ، گوسفند واجب کرده است ، و از شتر به گوسفندی عدول نموده، نه [به نقدین] و تقویم . و اگر تقدیر کنی که به گوسفند ، بدان عدول نموده است که در عرب نقدها کمتر بودی ، این تقدیر بدانچه در جبران بیست درم یاد کرده است ، با دو گوسفند به‌هم، باطل‌شود [1] . پس چرا در جبران اندازهٔ نقصان از قیمت یاد نفرموده ؟ و چرا بیست درم و دو گوسفند مقدر کرد ؟ اگرجامه و متاع هم به جای آن باشد . واین تخصیص، وامثال این‌از تخصیصات ، دلیل است بر آن که زکات از تعبدات خالی‌نیست ، چنانکه در حج‌است . ولیکن‌درزکات هردو معنی مجموع است، وذهن‌های ضعیف از ادراك مرکبات قاصر باشد . و این معنی در آن موجب‌غلط می‌شود .

چهارم: آنکه زکات آنجا دهد که مال بود ، و به شهری دیگر نقل نکند. چه چشم‌های درویشان هرشهری بر مال‌های آن بود ، و در نقل نومید کردن گمان‌هاست . و اگر نقل کند در قولی روا باشد ، ولکن از شبهت

---

۱ ـ وان قدرأن‌ذلك‌لقلة النقود فی‌أیدی العرب بطل بذکره: عشرین‌درهماً من‌الجبران مع‌الشاتین . . .

خلاف بیرون آمدن اولی. و اگر به غریبانی دهد که در آن شهر باشند، باکی نبود.

پنجم: آنکه بر عدد صنف‌ها که در شهر موجود باشد قسمت کند، چه استیعاب اصناف واجب است. و نزدیك بوحنیفه واجب نیست، و اگر یك صنف را دهد روا بود. وظاهر قول حق تعالی: إنما الصدقات للفقراء والمساکین [1]، بر آن دلالت می‌کند. چه اگر بیماری گوید: إنما ثلث مالی للفقراء والمساکین. این سخن شرکت اقتضا کند در تملیك. و در عبادات از تغییر ظواهر احتراز لازم باشد. و از [آن] هشت صنف «دو صنف» در بیشتر شهرها موجود نه‌اند، و آن مؤلفه، و عاملان زکات‌اند. وچهار صنف در همهٔ شهرها موجوداند، فقرا و مساکین و وام‌زدگان و أبنای سبیل. و دو صنف در بعضی موجوداند، و در بعضی نه، و آن غازیان و مکاتبان‌اند. واگر پنج صنف مثلا یابد، زکات را به‌پنج بخش برابر کند، وهر صنفی را بخشی معین گرداند. پس هر بخشی را سه سهم کند [۳۵۷] یا بیشتر- إما به تساوی و إما به تفاوت - و تسویه میان آحاد هر صنفی لازم نیست. و روا که بر ده و بیست قسمت کند، و نصیب هر یکی کم گرداند.

وأما اصناف، زیادت ونقصان نپذیرند، و نباید که در هر صنفی به کم از سه کس دهد. و اگر [جز] یك صاع فطر واجب نباشد، و پنج صنف بیابد، باید که پانزده کس را دهد. و اگر با امکان دادن، یك کس را ندهد در نصیب آن یك کس تاوان دار باشد. واگر به‌سبب اندکی واجب، دشوار شود باید که بر جماعتی که زکات برایشان واجب باشد شریك شود، و مال خود با مال ایشان بیامیزد. و یا مستحقان را جمع کند و بدیشان سپارد تا ایشان آن را قسمت کنند، چه از این چاره نیست.

---

۱ - قرآن ۹/۶۰

بیان دقایق آداب باطن در زکات

[بدان که] بر مرید راه آخرت در زکات وظیفت‌هاست :

وظیفت اول : آنکه وجوب زکات و معنی آن فهم کند، و وجه امتحان در آن بداند . و بشناسد که چرا زکات را با آنچه تصرفی مالی است، و از عبادت‌های تن نیست ، از [مبانی] اسلام گردانیده اند ؟ و در او سه معنی است :

[معنی] اول : آنکه گفتن کلمهٔ شهادت التزام توحید است، و گواهی دادن به یگانگی معبود . و شرط وفا کردن بدین سخن آن باشد که موحد را جز یگانه دوستی نماند. چه دوستی شرکت نپذیرد. و توحید زبان کم‌فایده است. و درجهٔ دوستی را به مفارقت محبوبات امتحان کنند. و مال، محبوب و مرغوب خلق است ، زیرا که آلت برخورداری ایشان است از دنیا . و به سبب آن با این عالم انس می‌پذیرند ، و از مرگ نفرت می‌گیرند ، با آنچه دیدار دوست به واسطهٔ مرگ می‌توان دید. پس برای تصدیق که در دوستی خدای کرده‌اند ایشان را امتحان فرموده‌اند و گفته که : اگر به دوستی خداوند یگانه تولی می‌نمایند، از دوگانه به یگانه ـ که آن را معشوق و موثوق خود ساخته‌اند ـ تبرا کنند . و برای آن حق تعالی گفت: إن الله إشتری من المؤمنین أنفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة . و آن به جهاد باشد که به جان مسامحت کردن است ، از شوق لقای حق، و مسامحت مال سهل است . و چون این معنی در بذل مال مفهوم شد، مردمان سه قسم شدند .

یك قسم : در توحید صادق بودند ، و از عهدهٔ آن تفصی نمودند ، و دست از مال بداشتند ، و درمی و دیناری باقی نگذاشتند . و امتناع نمودند از آنچه زکات بر ایشان واجب شود، تا به حدی که یکی را از ایشان گفتند که:

زکات دویست درم چند باشد ؟ گفت : بر عوام به‌حکم شرع پنج درم ، و بر ما بذل همه . و برای آن بوبکر کل مال خود بیاورد ، وعمر نیمهٔ آن . و پیغامبر از عمر پرسید : ما ذا أبقیت لاهلك ؟ گفت : مثله . و از بوبکر همین سؤال کرد ، گفت : الله و رسوله . پیغامبر فرمود : بینکما مابین کلمتیکما. به کلمه‌ای درغایت ایجاز وغایت اعجاز تفاوتی عظیم که درمیان این دوحالت بود بیان فرمود. و «صدیق» به‌تمام صدق وفا نمود، وجز آنچه به نزدیك وی [۳۵۸] محبوب بود ــ و آن خدای ورسول است ــ نگاه‌نداشت . چه جایی که پیش‌نهاد ذوالجلال باشد، پس اندیشی عیال نباید، و درمجال جانبازی احتمال‌انبازی راست نیاید .

قسم دوم : درجهٔ ایشان که از درجهٔ اول [کمتر] بود . و ایشان مال نگاه داشتند ، و اوقات حاجات و مواسم خیرات ترصد نمودند . و مقصود ایشان در ذخیره آن بود که بر اندازهٔ حاجت نفقه کنند ، نه به تنعم . وآنچه از حاجت فاضل آید در وجوه خیر ــ هرگاه که ظاهر شود ــ صرف گردانند. و این جماعت بر مقدار زکات اقتصار ننمایند . و جماعتی از تابعین ــ چون نخعی و شعبی و عطا و مجاهد ــ گفته‌اند که : در مال جز زکات حق‌هاست . و شعبی را پرسیدند که : در مال جز زکات حقی هست؟ گفت: آری، [آیا] سخن خدای ــ عزوجل ــ و آتی المال علی حبه[1]، نشنیده‌ای؟ و استدلال کرده‌اند به قول خدای ــ عزوجل ــ و مما رزقناهم ینفقون[2]. و به‌قول او: وأنفقوا مما رزقناکم[3]. وگفته‌اند: این، به‌آیت‌زکات منسوخ‌نیست. بل درحقی که مسلمان را برمسلمان باشد داخل است. ومعنی‌این آن‌است که : برتوانگر واجب است که هرگاه که محتاجی بیند حاجت وی زایل گرداند، بیرون مال زکات.و آنچه از این، در فقه درست آید آن‌است

---

۱ ــ قرآن ۲/۱۷۸ ۲ ــ قرآن ۲/۳ ۳ ــ قرآن ۶۳/۱۰

که : هرگاه که حاجت مضطر گرداند، إزالت[آن] فرض کفایت باشد . چه تضییع مسلمان روا نیست ، ولکن محتمل است که گویی : بـر توانگر قرض مقداری که حاجت بدان زایل شود واجب آیـد ، و پس از آنچه زکات داده باشد بذل آن لازم نبود . و محتمل است که گویی : بذل او در حال لازم باشد، و قرض روا نبود. [ای تکلیف نمودن فقیر را که به‌قرض قبول کند روا نبود] واین مختلف‌فیه‌است. و قرض، راضی‌شدن‌است به‌درجهٔ واپسین از درجات عوام ، و آن درجه‌ای است .

قسم سوم : آنانکه بر ادای‌واجب اقتصار نمایند، و زیادت و نقصان نکنند . و آن کمترین مرتبه‌ای‌است، و[همهٔ] عوام بر آن اقتصار نموده‌اند به سبب بخل ایشان درمال، ومیل ایشان بدان، وضعف دوستی‌ایشان‌آخرت‌را. قال الله تعالی : إن یسأ لکموها فیحفکم تبخلوا[1]. ای، اگر بخواهند از شما آن‌را، ودرآن باشما استقصا کنند بخیلی [می] نمایید. پس چند درجه باشد میان بنده‌ای که از نفس و مال وی بخرند تا بهشت به وی دهند ، و میان بنده‌ای که به سبب بخل وی براو استقصا نکنند؟ و این یکی ازمعنی‌های‌امر خدای‌است بندگان را به بذل‌مال .

معنی‌دوم : پاك کـردن است از صفت بخل که از مهلکات است ، چنانکه پیغامبر ـعلیه‌السلامـ گفته‌است : ثلاث مهلکات : شح‌مطاع ، وهوی متبع، واعجاب‌المرء بنفسه. ای، سه‌چیزهلاك‌گرداننده‌است: بخلی که آن‌را فرمان[۳۵۹] برداری‌نموده شود، وهوایی که پس‌روی آن کرده‌آید، وعجب آوردن مرد به‌نفس خود . وحق تعالی فرمود : و من یوقَ شُحَّ نفسه فأولئك هم‌المفلحون[2] . و در ربع مهلکات، وجه اهلاك او و کیفیت تفصی از آن بخواهد آمد . و صفت بخل زایل نشود مگر بدانچه بخشیدن مال را عادت

---

۱ ـ قرآن ۳۷/۴۷ ۲ ـ قرآن ۹/۵۹ و ۱۶/۶۴

سازی . چه دوستی چیزی زایل نشود ، مگر بدانچه نفس را بر مفارقت آن قهر کنی تا معتاد شود . و زکات بدین معنی پاکیی است که صاحب آن را از پلیدی بخل مهلك ... پاك گرداند . و پاکی او حاصل نشود ، مگر به اندازهٔ فرح و استبشار او به خرج کردن مال و صرف آن در راه خدای ، عزوجل . ۵

معنی سوم : شکر نعمت است . چه خدای را بر بنده در نفس و مال ، نعمت هاست ، و عبادت‌های بدنی ، شکر نعمت بدن است ، و مالی شکر نعمت مال . و در غایت خساست و نهایت حقارت باشد کسی که درویش را ببیند که روزی بروی تنگ کرده‌اند ، و به ننگ آنچه محتاج شود به‌مثل خودی مبتلا گردانیده . پس نفس وی سماحت نکند بدآنچه شکر حق‌تعالی براین ۱۰ نعمت که وی را از سؤال بی‌نیاز کرده‌است ، و دیگری را به وی محتاج به دادن ربع عشر یا عشر از مال خود بگذارد .

وظیفت دوم : در وقت أداء . و از آداب ارباب دین است که تعجیل کنند ، و زکات پیش از وقت وجوب بدهند ، برای اظهار رغبت در امتثال فرمان و ایصال شادی به دل درویشان ، و مبادرت حادثات زمان ، و ۱۵ مانع شدن آن بر خیر و احسان . و دانستن آنچه در تأخیر آفت‌هاست . و بنده در معرض عصیان می آید ، اگر از وقت وجوب تأخیری نماید . و هر گاه که داعیهٔ خیر در باطن ظاهر شد ، آن را غنیمت باید شمرد ـ چه آن از نزدیکی فریشته باشد ـ وقلب المؤمن بین إصبعین من اصابع الرحمن . و معنی این حدیث مستوفی تقریر افتاده است . و گشتن دل در غایت زودی باشد . و ۲۰ شیطان وعدهٔ درویشی و بخل فرماید ، و او را نیز نزدیکی است ، پس از هر نزدیکی که فریشته باشد . پس فرصت را غنیمت باید داشت و برای زکات ، اگر مجموع أداء خواهید کرد ، ماهی معلوم معین گردانید و در آن کوشید

که فاضل ترین وقتی باشد تاسبب نمای قربت وموجب تضاعف زکات‌شود، و آن چون‌ماه محرم بود، که‌اول‌سال است . و ازماه‌های‌حرام ، یا ماه‌رمضان [زیرا] که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ سخی ترین‌خلق بود، و درماه‌رمضان‌چون باد پران بودی، هیچ چیز نگاه نداشتی. وماه‌رمضان رافضیلت‌شب‌قدراست، و قرآن در آن نازل شده است . و مجاهد می گفت : رمضان مگویید ، چه آن اسمی‌است از اسمای‌حق‌تعالی ، ولکن‌بگویید شهر رمضان. وذوالحجه نیز از ماه‌های بسیار فضل است ، وماه‌حرام‌است، وحج اکبر در اوست . وأیام معلومات ، وآن عشر اول است . وایام معدودات وآن أیام تشریق است ، هم در وی است [۳۶۰] وفاضل‌ترأیام‌ماه رمضان عشر آخراست . وفاضل‌تر ایام ذی‌الحجه عشراول.

وظیفت سوم : پنهان دادن ، که آن از ریا و سمعه دورتر باشد . قال ـ علیه‌السلام ـ افضل‌الصدقه جهدالمقل‌الی‌فقیر فی‌سر . ای ، فاضل‌ترین صدقه‌آن باشد که اندکی مال به‌وسع‌وطاقت‌خود، درویشی را دهد در نهان . ویکی از علما گفت : سه چیز از گنج‌های نیکوی است .

یکی : از آن، نهان دادن صدقه است ، واین را مسند هم روایت کرده‌اند. [قال‌علیه‌السلام]: إن‌العبدلیعمل‌عملا فی‌السرفیکتبه الله تعالی له سرآفان‌اظهره نقل من‌السر وکتب فی‌العلانیه فان‌تحدث به‌نقل‌من‌السر والعلانیه وکتب‌ریاء. ای، بنده درسر عملی بکند ، وحق‌تعالی آن‌رادر سر برای وی ثبت فرماید .پس‌اگر آنرا ظاهر کند ازسر نقل شود ، ودر علانیه ثبت افتد . واگر آن را درگفت آرد، ازسروعلانیه بیرون‌آید، ودر ریاءثبت گردد . و در حدیث مشهور است : سبعة یظلهم‌الله یوم لاظل إلاظله . احدهم رجل تصدق بصدقة فلم تعلم شماله بماعاطت یمینه . ای ، هفت کس‌را باری تعالی در عزومنعت دارد ، روزی که عزو منعت نباشد ، مگر

عزومنعت او. یکی آنکه مرد صدقه دهد [و دست چپ به آنچه دست راست داده است خبر دار نشود] .

مترجم می گوید که: بدین مبالغت إخفا خواسته است. و رواکه آن خواسته باشد که بر خاطر ملکی و روحانی دهد، و خاطر نفسانی و شیطانی باآن نیامیزد. چه اصحاب خیر را اصحاب یمین گویند، و اصحاب شر را اصحاب شمال. ودرخبر است: صدقة السر تطفیٔ غضب الرب. ای، صدقهٔ سر مضرات و مکروهات را منقطع گرداند. و مضار ومکاره از آثار غضب إلهی است، و از مسبب اسباب عبارت کردن مجازی مشهور است. و باری تعالی گفته است: وإن تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خیر لکم[1]. وفایدهٔ إخفاء خلاص است از [آفت] سمعه وریا. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: لا یقبل الله من مسمع ولامرایء ولامنان. ای، حق تعالی قبول نکند از کسی که مردمان را شنواند و ریا کند و منت نهد. و کسی که ذکر صدقهٔ خود برد، مطلوب او سمعه باشد. و کسی که در ملأ مردمان دهد مقصود او ریا بود. و نهان دادن و خاموش بودن از این هردو بلا برهاند.

وجماعتی در قصد إخفاء مبالغت نموده اند تا به حدی که کوشیده اند که: ستاننده، دهنده را نشناسد. پس بعضی در دست نابینایی دادندی، وبعضی در راه درویش، وجای نشست او نهادندی ـ چنانکه [۳۶۱] این چیز را بیند، و دهنده را نبیند ـ وبعضی در جامهٔ درویش بستندی ـ در آن حال که او خفته بودی ـ و بعضی ازدست دیگری به درویش رسانیدندی ـ چنانکه درویش دهنده را نشناسد ـ وواسطه را وصیت نمودندی که حال او پوشیده دارد. و کل این افعال برای آن کردندی تا وصلتی باشد به اطفای غضب إلهی، و احتراز از ریا وسمعه حاصل آید. و چون نتواند که صدقه دهد ـ بی آنکه

۱ـ قرآن ۲/ ۲۷۱

یك شخص وی را بشناسد ـ پس دادن او به وکیلی تا به درویش رساند ، و درویش او را نشناسد، اولی . چه در معرفت درویش هم ریا احتمال دارد [هم منت] . و در معرفت واسطه جز احتمال ریا نیست. و هرگاه که شهرت مقصود او باشد عمل باطل شود. زیراکه زکات إزالت [بخل]است، و ضعیف گردانیدن دوستی مال. و دوستی جاه بر نفس مستولی‌تر باشد از دوستی مال. و هر یکی از ایشان مهلك است در آخرت ، ولکن در گور ـ به حکم مثال ـ صفت بخل، کژدمی شود، و صفت ریا ماری. و او مأمور است به ضعیف کردن یا کشتن هر دو، برای دفع یا تخفیف أذای ایشان. و هرگاه که مقصود وی ریا وسمعه باشد، چنانستی که بعضی از اطراف کژدم را قوت مارساخته باشد، و به‌اندازهٔ آنچه از کژدم ضعیف شود، در قوت مار بیفزاید. و اگر همچنانکه بوده است بگذاشتی، کار آسان‌تر بودی. وقوت آن صفت‌ها که قوت آن بدان است، کار کردن است بر مقتضی آن. و ضعف آن صفت‌ها به مخالفت آن است، و برخلاف مقتضی آن انکار کردن . پس چه فایده باشد درمخالفت داعیهٔ بخل به موافقت داعیهٔ ریا؟ که کم زیان‌تر ضعیف شود ، و بیش‌زیان‌تر قوی گردد ؟ و اسرار این معانی در « ربع مهلکات » بخواهد آمد.

وظیفت چهارم : آنکه اظهار کند . آنجا که داند که دراظهار ترغیب مردمان باشد دراقتدا. وسرخود را از ریا نگاه دارد، به‌طریقی که درمعالجت ریا در«کتاب ریا» یاد خواهیم کرد. چه حق تعالی فرموده است: إن تُبدوا الصدقات فنعما هی[1]. وآن جایی باشد که حال اظهار اقتضا کند ـ إما برای اقتدا و إما برای آنکه سایل در ملأ مردمان خواسته باشد ـ و نباید که از بیم ریاکه در اظهار باشد، صدقه بگذارد. بل باید که صدقه دهد، وسر خود را

۱ـ قرآن ۲۷۱/۲

به قدر امکان از ریا نگاه دارد. و این برای آن گفتیم که: در اظهار محذوری سوم ضمین است ـ بیرون منت وریا ـ و آن هتك سر درویش است که: روا که وی برنجد از آنچه احتیاج وی دانسته شود. و کسی که سؤال اظهار کند، ستر نفس خود هم او هتك کرده باشد. پس در اظهار این معنی محذور نباشد. و آن چون اظهار فسق است، بر کسی که او در آن مستتر باشد. چه آن محظور است، و تجسس نمودن در آن و به ذکر آن [غیبت] کردن منهی است [۳۶۲].

و اما کسی که آن را ظاهر کند، اقامت حد بر او اشاعت باشد، ولکن هم او سبب آن شده است . و برای این معنی پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است: من ألقی جلباب الحیاء فلا غیبة له . ای، هر که چادر شرم از سر بیندازد ذکر آن در حق او غیبت نباشد. و باری تعالی فرموده است : [وأنفقوا مما رزقناکم سراً وعلانیة. حق تعالی بندگان را بر صدقهٔ علانیه نیز خوانده] [1] برای آنکه در آن فایدهٔ ترغیب است . و بنده باید که نیکو تأمل نماید در منفعت و مضرت آن، و هردو را بسنجد. چه آن به احوال و اشخاص مختلف باشد . و در بعضی احوال، بعضی اشخاص را اظهار و آشکارا فاضل‌تر. و هر که فایده و غایله شناسد و به چشم شهوت ننگرد، سزاوارتر و لایق‌تر هر حالی وی را روشن شود.

وظیفت پنجم : آنکه صدقهٔ خود را به منت و رنجانیدن، باطل نکند. قال الله تعالی : لاتبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی [2] . و در حقیقت «من و أذی» اختلاف کرده‌اند . بعضی گفته‌اند:

«من» آن باشد که [آن صدقه را یاد کند ، و «أذی» آن بود که آن را ظاهر کند . و سفیان گفت : هر کس به صدقهٔ خود منت نهد ، صدقهٔ او فاسد شود . وی را گفتند : «من» چگونه باشد ؟ گفت که : آن را یاد کند و به زبان

۱ـ قرآن ۱۳/۲۲ و ۳۳/۲۹ ۲ـ قرآن ۲/۲۶۴

راند . وبعضی گفته‌اند: «من» آن‌باشد که] بدین‌عطا وی را خدمت فرماید. و «أذی» آنکه به‌درویشی سرزنش کند. و گفته‌اند که: «من» آنکه بر او تکبر کند برای‌عطای خود. و«أذی» آنکه بانگ برزند و به سؤال سرزنش کند . پیغامبر ـعلیه‌السلام‌ـ گفت: ان‌الله‌لایقبل‌صدقة منّان. و نزدیك من آن است که «من» را اصلی و رستنگاهی است، و آن از احوال دل و صفات آن است. پس افعال ظاهر از او بر زبان و جوارح شاخ زند. و اصل آن است که نفس خود را بر او محسن و منعم بیند. و حق او آن بود که درویش را بر خود محسن دانستی، بدانچه حق خدای را از وی‌قبول کرد که پاکی و رهایش او از آتش بدان‌است. و اگر او قبول نکردی مرهون‌آن بماندی. پس‌حق او آن باشد که متقلد منت درویش شود. چه دست درویش نایب است از حضرت إلهی در قبض حق وی . قال‌ـعلیه‌السلام‌ـ إن‌الصدقة تقع‌بیدالله قبل‌ان تقع‌فی‌یدالسائل. ای، صدقه پیش ازدست سایل در قبضهٔ حضرت إلهی‌افتد. پس باید که به تحقیق بداند که او حق خدای، بـه‌خدای تسلیم کرده است، و درویش از خدای رزق خود ستده ، پس‌از آنچه به خدای تسلیم‌افتاده است. و اگر کسی را بر وی وامی بودی ، و صاحب وام بنده یا خدمتکار خود را که متکفل رزق وی‌است، بر وی‌حواله فرمودی، اگراو اعتقاد کردی که‌او را برخدمتکار قبض کننده منتی‌است، سفه وجهل بودی . چه در حق او محسن آنکس‌است که متکفل رزق‌او است. اما او وامی گزارد که بر وی‌لازم است به خریدن‌آنچه محبوب‌وی‌است. پس‌اودرحق‌خود سعی‌نموده‌است، چرابدان بر غیرخود منت‌نهد؟ وهر گاه که این‌سه معنی را که یاد کردیم، در فهم‌وجوب زکات یا ستدن‌آن بشناسد، نفس خود راجز برنفس خود محسن نداند.

اما بذل مال [۳۶۳] برای اظهار دوستی خدای یا پاك گردانیدن نفس خود از رذیلت بخل، یاگزاردن شکر نعمت برای طلب مزید، و به هر

وجه از این [سه] گانه که داده است میان او و درویش معاملتی نیست که خود را بر درویش انعامی و احسانی پندارد. و هر گاه که به سبب این جهل خود را محسن و منعم شمرد، بر ظاهر وی پیدا آید آنچه در معنی «منت» گفته‌اند، و آن، گفتن آن باشد و ظاهر گردانیدن، و طلب مکافات از درویش، به‌شکر و دعا و خدمت و ثنا و گزاردن حق‌ها، و تقدیم در مجلس‌ها و [متابعت] در کارها. و این همه ثمرات منت است، و معنی منت در باطن آن است که یاد کردیم.

اما أذی: ظاهرش تعییر و توبیخ است، و سخن درشت گفتن و هتك ستر به‌اظهار حال وی و انواع استخفاف. و باطنش ـ و آن منبع این فعل‌های بد است ـ دو کار است. یکی آنکه دادن مال بر وی دشوار باشد و گران، و این تنگ خویی آرد لامحاله. دوم آنکه خود را به از درویش داند، و به سبب حاجت او را خسیس شمرد. و منشأ آن هر دو خصلت جهل است.

اما آنکه مال‌دادنش دشوار آید حماقت است، زیرا که هر که یك درم‌دادن دشوار دارد درمقابلهٔ هزار درم‌ستدن، در نهایت حماقت باشد، و معلوم است که او به‌دادن مال رضای باری تعالی و ثواب آخرت می‌طلبد، و آن شریف‌تر از مال است، یا نفس خود را از [رذیلت] بخل پاك می‌گرداند یا شکر می‌گزارد برای طلب مزید. و هر کدام که از این فرض کنی کراهیت را وجهی نماند.

و اما دوم نیز جهل است، زیرا که اگر فضل درویشی بر توانگری بداند، و خطر توانگران بشناسد فقیر را حقیر نشمرد، بل بدو تبرك نماید، و رسیدن به درجهٔ او آرزو برد. چه توانگران صالح پس از درویشان به پانصد سال در بهشت روند. و برای این پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: هم الاخسرون ورب الکعبة. بوذر پرسید که ایشان کیانند؟ فرمود: الاکثرون اموالا. و تمام این حدیث با ترجمه سابق شده است. و چگونه فقیر را حقیر شمرد که حق تعالی وی را [متجرة][1] فقیر گردانیده است؟ تا به‌جهد عظیم، مال بسیار بدست

۱ ـ متن عربی چنین است: ثم کیف یستحقر الفقیر وقد جعله الله متجرة له؟ اذ یکتسب المال بجهده...

آرد، و برای مقدار حاجت آن را نگاه دارد، بر وی لازم کرده که: براندازهٔ حاجت فقیر به وی [گذارد] و زیادتی که زیان کار وی باشد اگر به وی دهد به روی نیارد. پس توانگر را خدمت درویش فرموده‌اند تا در تحصیل رزق وی سعی نماید، و مظلمت ومشقت و نگاه داشت زیادت از حاجت در گردن خود گیرد تا آنگاه که بمیرد، و دشمنان وی از آن برخوردار شوند. وچون کراهیت زایل شود، و شادی حاصل آید، بدانچه باری تعالی در أدای واجب، و رسانیدن آن به درویش بس توفیق داد، تا درویش [۳۶۴] به‌قبول آن ازاو، وی را از آن‌عهده خلاص‌دهد، بیش أذی وسرزنش و روی ترش گرفتن نماند، و به ثنای قبول منت و استبشار بدل شود. پس منشأ منت و أذی این است که تقریر افتاد.

سؤال: نفس خود را [در] درجهٔ احسان دور [بیند] کاری مشکل است[۱]، پس هیچ علامتی باشد که مردم‌دل‌خودرا بدان امتحان کند، و بداند که نفس خود را محسن نمی‌پندارد؟

جواب: بدان که آن را علامتی دقیق واضح است، و آن علامت آن است که [تقدیر کند که] اگر درویش بر وی جنایتی کند یا دشمن او را مثلاً یاریی دهد، استنکار واستبعاد او آن را زیادت از آن باشد که پیش از صدقه دادن، یانه اگرزیادت باشد صدقهٔ اواز شایبهٔ منت خالی نبود. زیرا که به سبب صدقه توقع می‌دارد چیزی که پیش از آن توقع نداشته است.

سؤال: این کاری غامض است و دل کسی ازاین خالی نباشد، پس علاج اوچیست؟

جواب: بدان‌که این را علاج باطن است و علاج ظاهر. اماباطن: معرفت آن حقیقت‌هاست که در فهم وجوب یاد کردیم. و دانستن آنکه

۱ـ متن عربی‌چنین است: فان‌قلت فرؤیته نفسه فی‌درجةالمحسن أمرغامض ...

درویش را بروی احسان است، بدانچه وی را به قبول صدقه پاک می گرداند.
و اما ظاهر: کارهایی است که آن را بکند با تقلد منت. چه کارهایی که از
اخلاق صادر شود، در دل اثری عظیم کند، و آن اخلاق را در وی راسخ
گرداند، چنانکه اسرار آن در نیمهٔ آخر این کتاب بخواهد آمد.

و بعضی سلف صدقه پیش درویش نهادندی، و در پیش او ۵
ایستادندی، و درخواستندی که قبول فرماید تا ایشان در صورت خواهندگان
بودندی، ومع ذلك اگررد کردی کراهیت در دل ایشان آمدی. و بعضی کف
رابگستردندی تا درویش از آن بردارد، و دست او «یدعلیا» باشد.

وعایشه وام سلمه چون صدقه‌ای بدَرِ درویشی فرستادندی، برنده را
گفتندی که: دعایی که بخواهد گفت یادگیر، پس آن دعا وی راباز گفتندی، و ۱۰
گفتندی: دعای ما در مقابلهٔ دعای وی، تا صدقهٔ ماخالص ماند. و دعا توقع
ننمودندی، چه آن مثل مکافاتی است. وعمر خطاب و پسر اوعبدالله همچنین
کرده‌اند. و ارباب قلوب، دل‌ها را بر این جمله علاج کردندی. و هیچ
علاجی نیست از روی ظاهر مگر این عمل‌ها که دلیل است و تواضع و تذلل
و قبول منت و از روی باطن، مگر آن معرفت‌ها که یاد کردیم. این از راه ۱۵
عمل است و آن از راه علم. و دل را علاج نتوان کرد مگر به معجون علم
وعمل. و این شریطه در زکات [به‌جای] خشوع است در نماز، وآن به قول
پیغامبر ـ علیه السلام ـ ثابت شده است که: لیس للمرء من صلاته الا ما عقل. و
این نیز به قول پیغامبر ـ علیه السلام ـ لایقبل الله صدقة منّان. و به قول حق
تعالی: لاتبطلوا صدقاتکم بالمن [۳۶۵] والاذی[1]. امافتوای فقیه که آن به [وقوع ۲۰
موقع] افتاده است، و بی این، شرط براءت ذمت حاصل است، آن حدیثی
دیگر است، ودر «کتاب نماز» بدان اشارتی رفته است.

۱ـ قرآن ۲/ ۲۶۴

وظیفت ششم : آن که عطا را خُرد شمارد . چه اگر بزرگ پندارد، عُجب آرد. و عجب ازمهلکات است و باطل کنندهٔ اعمال . قال‌الله تعالی : ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم. و گفته‌اند که : طاعت را هرچه خرد شمردی در حضرت الهی بزرگ شود، وهرچه معصیت را بزرگ داری در حضرت وی خرد گردد. و گفته‌اند که: نیکویی تمام نشود، مگربه‌سه‌چیز: خردشمردن، و به‌زودی دادن، وپوشیده داشتن. وبزرگ‌داشتن، عین «منت و أذی» نیست. چه اگرمال خود درعمارت مسجدی یا رباطی صرف کند، بزرگ داشتن‌در آن‌صورت بندد، و منت و أذی‌نی. بل عجب وبزرگداشت در همهٔ عبادت‌ها درآید، و داروی آن علم و عمل است.

أما علم : آن است که بداند که عشر یا ربع عشر، اندکی است از بسیار. و او به أخس درجات بذل، قناعت نموده است . چنانکه در «فهم وجوب» یاد کردیم ، و لایق و مناسب آن باشد که از آن شرم دارد . پس چگونه آن را بزرگ پندارد؟ و اگربه درجهٔ علیا ترقی‌نماید، وکل مال‌ببخشد یا بیشتر آن را باید که تأمل کند که مال، وی را از کجاست، و در چه صرف می کند؟ که مال از آن‌خدای‌است، واورا منت است بر وی بدانچه بدو داده است ، و توفیق بذل ارزانی داشته . پس چرا درحق‌خدای بزرگ می‌دارد، چیزی که عین حق خدای است ؟ و اگر مقام او آن اقتضا کند که در آخرت نگرد و برای ثواب بذل کند، پس چرا بزرگ پندارد بذل آنچه اضعاف آن برآن چشم دارد؟

و أما عمل : آنکه در وقت دادن شرمسارباشد ازبخل‌خود، بدانچه باقی مال از حق تعالی نگاه داشته است. وهیأت او شکستگی و شرم زدگی بود، چنانکه هیأت کسی که ودیعتی از وی بازخواهند واو بعضی از آن‌نگاه دارد وبعضی باز دهد. زیرا که همه مال خدای‌است. و نزدیك وی‌دوست‌تر

آن که همه بذل کند، و بنده را بذل همه در آن نفرموده است که به سبب بخل بر وی گران آید. چنانکه [حق تعالی] گفته است: إن یسألکموها فیحفکم تبخلوا[1].

*وظیفت هفتم: آنکه صدقه دهنده یا ناظر است به حق تعالی در ادای صدقه، و یا ناظر است به سوی نفس و ثواب خود در آخرت. پس اگر نظر او به سوی حق بود باید صدقه را از بهتر و محبوب تر و بزرگ تر و پاکیزه تر مال خود انتخاب کند و بدهد. چه حق تعالی پاك است، جز پاك را قبول نکند. و نیز چون صدقه از شبهه داده شود، بسی باشد که ملك حلال وی نبود، پس واقع در موقع نمی افتد.

وهم در حدیث «ابان» است از «أنس» که: طوبی لعبد أنفق من مال إکتسبه من غیر معصیة. ای، خنك بنده ای را که از مالی که بی معصیت کسب کرده باشد نفقه کند. مراد از نفقه، صدقه است. پس چون صدقه از بهتر مال او نباشد آن از سوء ادب او بود، چه بهتر را برای خود یا بندهٔ خود یا اهل خود نگاه داشته است، و غیر خدای را بر او گزیده است. و اگر با مهمان خود چنین کند که: بدترین طعام که در خانه دارد پیش وی آرد در آینه او بدان دلتنگ گردد. و اگر نظر او به سوی نفس خود و ثواب آخرت باشد باید غیر خود را بر خود برنگزیند، چه کسی که چنین کند عاقل نیست. و از مال وی اورا نبود مگر آنچه صدقه کند که باقی ماند، و یا بخورد و فانی شود. و آنچه الحال بخورد قضای حاجت او بود، و آنچه صدقه کند ذخیره گردد.

قصور نظر بر دنیا و ترك ذخیره برای آخرت از عقل نیست، چه حق تعالی می گوید: یا أیها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما أخرجنا لکم من الارض ولاتیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم بآخذیه الا أن تغمضوا فیه[2]. ای، ای آنانکه گرویده اید نفقه کنید از چیزهای پاکیزه که کسب کرده اید.

۱- قرآن ۳۷/۴۷   ۲- قرآن: ۲۶۷/۲.

و از آنچه ما بیرون آوردیم برای شما از زمین، و قصد مکنید که از «بد» نفقه دهید. و آنچه شما آن را نستانید، مگر با کراهیت و شرم، به جهت پروردگار خود اختیار مکنید. ومعنی اغماض این است.

ودرخبر است که: سبق درهم، مائة الف درهم. ای، یك درم، سبقت گیرد برصد هزار درم. و آن بدان بود که آدمی آن را از حلال‌تر و بهترین مال خود به رضا و شادی بیرون کند. و باشد که صد هزار درم از مال خود ـ که آن را مکروه دارد ـ خرج کند و این بر آن دلالت کند که او حق‌تعالی را به چیزی که محبوب او باشد اختیار نکرده است. و برای آن حق تعالی نکوهیده است گروهی را که آنچه مکروه داشته‌اند مخصوص او گردانیده‌اند. و گفته: ویجعلون لله مایکرهون وتصف ألسنتهم الکذب ان لهم الحسنی لا. بعضی قراء بر «لا» وقف کرده‌اند برای تکذیب ایشان، پس آغاز نموده و گفته: جرم ان لهم النار[1]. ای، خاص کردن ایشان به حق تعالی آن چیزی را که مکروه دارند، برای ایشان آتش را حاصل و کسب نماید*

وظیفت هشتم: آنکه صدقه کسی را دهد که ثواب آن مضاعف شود، و بر آن اقتصار ننماید که از عموم [اصناف] هشت صنف باشد. چه در عموم ایشان خصوصی بود. پس خصوص این صفات را رعایت باید کرد، و آن شش است.

صنف اول: آنکه پرهیزکاری باشد روی از دنیا بگردانیده و برای [تجارت] آخرت مجرد شده. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: لاتاکل الاطعام تقی

۱ـ قرآن ۱۶/۶۲

* همهٔ مطالب «وظیفت هفتم» که با دو ستاره * مشخص شده از نسخهٔ موزهٔ بریتانیا افتاده است. بنا براین تنها نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس شورای ملی ـ با مقابلهٔ آن با متن عربی ـ برای تکمیل این قسمت مورد استفاده قرار گرفت.

[۳۶۶] ولایأکل طعامك الاتقی. ای، باید که جز طعام پرهیزکاری، نخوری، و جز پرهیزکاری طعام تو نخورد. زیرا که پرهیزکار[را] بدان مال تو، پرهیزکاری قوت گیرد. و تو در طاعت وی شریك شوی بدانچه وی را یاری داده باشی. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: اطعموا طعامکم الاتقیاء و اولوا معروفکم المؤمنین. ای، طعام پرهیزکاران را دهید، و نیکویی به جای مؤمنان کنید. و در لفظی دیگر، أضف بطعامك من تحبه فی الله. ای، به طعام خود کسی را مهمان کن که او را برای خدای دوست داری. 5

و یکی از علمای صوفیان [گروهی از درویشان] را به عطای خویش مخصوص داشتی، وی را گفتند: اگر به عموم همهٔ درویشان را دهی بهتر بود. گفت: اینان جماعتی اند که همت ایشان خدای است، و چون فاقه رسید همت جمع نماند. و من یك همت را به خدای باز آرم، دوست تر از آن دارم که هزار کس را عطا دهم ـ از آن جمله که همت ایشان دنیا باشد ـ این سخن با جنید گفتند، آن را استحسان فرمود و گفت: این ولیی است از اولیای خدای ـ عزوجل ـ و من دیر باز است که سخن از این خوب تر نشنیده ام. پس حکایت کردند که اختلالی به حال این کس راه یافت، و خواست که ترك دکان گیرد جنید بَرِوی مالی فرستاد و گفت: این را بضاعت خود ساز که مثل ترا تجارت زیان ندارد. و این مرد بقالی کردی، و از درویشان بهای آنچه بخریدندی نستدی. 10 15

صنف دوم: آنکه از اهل علم باشد. چه آن [او را] اعانتی بود بر علم، و علم شریف ترین عباداتی است، چون نیت در وی صحیح باشد. و ابن المبارك اهل علم را به نکویی خود مخصوص داشتی. وی را گفتند: چرا این نیکویی در حق مسلمانان علی العموم نفرمایی؟ گفت: من پس از مقام نبوت فاضل تر از مقام علما نمی دانم، و چون دل یکی از ایشان به حاجت مشغول شود به 20

علم نپردازد ، و روی به افادت نتواند آورد . پس فارغ گردانیدن دل ایشان برای علم فاضل‌تر بود .

صنف سوم : آنکه صادق بود در تقوی و علم خود به توحید. و توحید او آن باشد که چون عطا بستاند حمد و شکر خدای را گوید ، و نعمت از او بیند ، و به واسطه ننگرد . و شکر بندگان خدای را ، این باشد که همهٔ نعمت‌ها از خدای [دانند] . و در وصیت لقمان مر پسر را آمده است که : میان خود و خدای منعمی دیگر مدان ، و نعمت غیر او را برخود غرامت شمر . و هر که غیر خدای را شکر گوید چنانستی که منعم را نشناخته است. و به یقین ندانسته که واسطه ، مقهور و مسخر است به تسخیر خدای . چه خدای ـ عزوجل ـ دواعی فعل بروی مسلط کرده است، واسباب میسر گردانیده و او در دادن مقهور است ، و اگر خواهد که ندهد نتواند . پس در آنچه حق تعالی در دل او اندازد که صلاح دین [۳۶۷] و دنیای او در دادن است ، و هر گاه که باعث قوی شد ارادت جزم شود و قدرت در کار آید، و بنده نتواند که باعث قوی را که در آن تردد نباشد مخالفت کند . و خدای ـ عزوجل ـ آفرینندهٔ بواعث است ، و برانگیزندهٔ آن ، وزایل کنندهٔ ضعف و تردد از آن ، و مسخر گرداننده قدرت را ، تا بر مقتضی بواعث کار کند . و هر که این معنی به یقین بدانست او التفات نکند مگر به مسبب الاسباب . و یقین مثل این ، بندهٔ معطی را ، به از ثنا و شکر دیگری . چه آن حرکت زبان است که در بیشتر احوال فایدهٔ آن اندك باشد. و مثل آن موحد را یاری دادن ضایع نباشد. و اما کسی که به دادن ، ستایش و دعای نیك گوید ، او به ندادن آن نکوهش و دعای بد کند [نزد أذی . و احوال او متفاوت است].

و آمده است که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ عطایی به یکی از درویشان فرستاد ، و برنده را فرمود که : آنچه بگوید یادگیر ، و چون این عطا بدان

درویش رسید گفت : الحمدلله الذی لاینسی من ذکره و لایضیع من شکره .
ای ، سپاس خدایی راکه یاد دارندهٔ خود را فراموش نکند و شکر گویندهٔ
خود را ضایع نگرداند . پس گفت : اللهم إنك لم تنس فلانا [یعنی نفسه]
فاجعل فلانا لاینساك . ای ، ای بارخدای ! تو فلان را فراموش نکردی ،
5 -یعنی نفس وی را- پس وی را چنان گردان که ترا فراموش نکند. و پیغامبر
-علیه السلام- راازاین خبر کردند، شاد شد و گفت : می دانستم که وی این
خواهد گفت. پس بنگر که چگونه التفات[خود]را بر خدای مقصور کرده است.
و پیغامبر-علیه السلام-مردی را گفت: «تُب». آن مرد گفت: أتوب إلی الله و لاأتوب
إلی محمد. ای، بازگردم به خدای و باز نگردم به محمد . پیغامبر-علیه السلام-
10 فرمود : عرف الحق لأهله . ای ، حق اهل حق [را] بشناخت .

و چون براءت عایشه [در] قصهٔ «إفك» نازل شد ، بوبکر وی را
گفت : خیز ، سر پیغامبر بر سبیل تعظیم ببوس ! گفت : والله لا أفعل ولاأحمد
إلاّ الله . ای ، به خدای که نکنم و شکر نگویم ، مگر خدای را . پیغامبر
-علیه السلام - فرمود : دعها یا أبابكر . و در لفظی دیگر بوبکر را گفت :
15 بحمدالله لابحمدك ولا بحمد صاحبك . ای ، شکر مرخدای را ، نه ترا و نه
صاحب ترا . و پیغامبر - علیه السلام - بر این سخن انکار نفرمود ، با آنکه
وحی بر زبان پیغامبر -علیه السلام- به وی رسیده بود . و دیدن چیزها از غیر
خدای صفت کافران است .

قال الله تعالی : وإذا ذکرالله وحده إشمأزّت قلوب الّذین لایؤمنون
20 بالآخرة و إذا ذکرالّذین من دونه فإذاهم یستبشرون[1].

ای، چون خدای به تفرد یاد کرده شود، دل‌های کسانی که به آخرت
ایمان ندارد نفرت گیرد، و[چون]آنانکه دون وی‌اند [۳۶۸] یاد کرده شوند

۱- قرآن: ۴۵/۳۹

شادی نمایند ، و هر که باطن اوصافی نشود از دیدن واسطه ـ مگر از آن روی که واسطه است ـ چنانستی که سرّ او از شرك خفی خالی نباشد . پس باید که از حق تعالی بترسد و در تصفیهٔ توحید از کدورت و شایبهٔ شرك مبالغت نماید .

۵ صنف چهارم : آنکه پوشیده باشد و حاجت نهان دارنده . و غم دل و شکایت بسیار نگوید ، یا از اهل مروت بود، واز آن جمله که نعمت ایشان برفته باشد ، و عادت ایشان باقی مانده . پس در پردهٔ تجمل زید . قال الله تعالی: یحسبهم الجاهل أغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسألون الناس إلحافاً [1] . ای ، در خواستن الحاح نکنند ، چه ایشان به یقین خود

۱۰ بی نیاز باشند و به صبر خود عزیز . و این چنین کس باید که به تفحص از اهل دین در هر محلت طلبیده شود ، و از باطن های اهل خیر و تجمل استکشاف کرده آید، چه ثواب دادن، ایشان را أضعاف آن باشد که خواهندگان آشکارا را .

صنف پنجم : آنکه عیال دار باشد یا محبوس به بیماریی ، یا سببی

۱۵ از اسباب. یا از آن جمله باشد که خدای ـ عزوجل ـ می گوید: للفقراء الذین أحصروا فی سبیل الله . ای، در راه آخرت باز داشته شده اند به درویشی یا تنگی معیشت یا اصلاح دل : لا یستطیعون ضرباً فی الارض . زیرا که جناح ایشان بدین اسباب شکسته است، واطراف ایشان بسته .وعمر ـ رضی الله عنه ـ اهل بیتی را، ده گوسفند و بیش از آن بدادی . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ

۲۰ کان یعطی العطاء علی قدر العیلة . ای، عطا براندازهٔ درویشی دادی . و عمر را از شدت بلا پرسیدند ، گفت :کثرة العیال و قلة المال .

صنف ششم : آنکه از اقارب و ذوی الارحام باشند تا هم صدقه

۱ـ قرآن ۲ / ۲۷۳

بود و هم صله . و ثوابی که در صلت رحـم است، پوشیده نماند . و علی ـ رضی الله عنه ـ گفت که : یك درم در وجه صلت برادری از برادران ، نزدیك من دوست‌تر از بیست درم صدقه . و بیست درم صلت دوست‌تر از صد درم صدقه. و صد درم [صله] دوست‌تر از آزاد کردن رقبه‌ای . ودوستان وبرادران خیر را نیز تقدم باشد بر آشنایان ، چنانکه اقارب را بر اجانب . ۵ و باید که این دقیقه‌ها رعایت یابد . وصفت مطلوب این است ، و هر صفتی را درجه‌هاست ، و باید که أعلای آن طلبد . و اگر کسی را یابد که جامع این‌جمله صفات باشد آن ذخیره‌ای بزرگ وغنیمتی فاخر تواند بود. و چون در این باب اجتهاد کند [۳۶۹] و مصیب باشد ، دو مزد یابد و اگرخطا کند یکی . و یکی از آن دو در حال تطهیر نفس است از صفت بخل و تأکید ۱۰ دوستی حق تعالی دردل واجتهاد درطاعت او . و این صفت‌هاست که دردل قوی شود ، و او را مشتاق لقای باری تعالی گرداند .

و مزد دوم فایدهٔ دعای شتابنده و همت او باشد . چه دل های نیکمردان‌را درحال ومآل أثرهاست. پس اگرمصیب باشد هردو أجرحاصل آید ، واگرمخطی بود أجراول حاصل آید ودوم نه . و معنی تضاعف أجر ۱۵ اجتهاد مصیب را، دراین موضع ، و دیگر موضع‌ها این است .

فصل سوم

در قبض کننده، و اسباب استحقاق و وظایف قبض

بیان اسباب استحقاق

بدان که مستحق زکات نباشد، مگر «آزادی» مسلمان، که هاشمی یا

5 مُطّلبی نبود، و به‌صفتی ازصفات ـ هشت «صنف» که در قرآن مذکورند ـ

متصف باشد. و به کافر و بنده، و هاشمی یا مطلبی دادن روا نبود.

أما صرف آن به کودك و دیوانه روا باشد، چون قابض ولی ایشان

بود. و[صفات] این هشت صنف‌را یاد کنیم.

صنف اول : فقرا اند . و فقیر آن باشد که وی را مال نبود، و قدرت

10 کسب ندارد . و اگر قوت یك روز و کسوت حال دارد فقیر نباشد ، ولکن

مسکین بود. به‌خلاف بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ که نزدیك وی مسکین بدحال‌تر

ازفقیراست . و اگر نیمهٔ قوت روزی دارد فقیر باشد ، و اگرپیراهن دارد،

ودستار وموزه وشلوارندارد، وقیمت پیراهنش چندانی نباشد که این هرچهار

چیز، چنانکه لایق درویشان باشد بدان بتوان خرید، او فقیر بود. زیرا که در

15 حال آنچه بدان محتاج است ، ندارد [واز آن عاجز است] . و نباید که در

فقیر آن شرط کرده شود که جز ساتر عورت نداشته باشد، چه آن غلو بود. و غالب آن باشد که مثل او موجود نشود، و بدانچه «خواستن» عادت وی بود از فقر بیرون نیاید. و خواستن کسبی نباشد، به خلاف آنکه بر کسب قادر بود. چه آن از فقر بیرون برد. و اگر بر کسب به آلتی قادر تواند شد فقیر بود[1]. و اگر متفقّه باشد و مشغولی کسب از تفقه [اورا] مانع بود، فقیر باشد. و قدرت او بر کسب معتبر نبود. و اگر متعبد باشد، و کسب از وظایف عبادات و أوراد اوقات مانع آید، باید که کسب کند. چه کسب از عبادت نفل اولی.

پیغامبر - علیه السّلام - فرمود: الکسب فریضة بعد الفریضة. ای کسب [حلال] پس از فرایض عبادات فرض است، [و بدان سعی در اکتساب خواسته است]. و عمر - رضی الله عنه - گفت: کسب فی شبهة خیر من مسألة. ای، کسب باشبهت به از خواستن. و اگر پدر، وی را نفقه دهد یا کسی که نفقهٔ وی بر او واجب بود، و این آسان تر از کسب [است، و] فقیر نباشد.

صنف دوم: مساکین اند. و مسکین آن باشد که دخل او برخرج وفا نکند. و باشد که هزار درم دارد و مسکین بود، و [باشد که] جز تبر ورشته ندارد وغنی باشد. و سرایکی [۳۷۰] که دراو باشد، وجامه‌ای که ساتر وی بود، برقدر حال او، اسم مسکین زایل نگرداند. و همچنین متاع خانه- آنچه بدان محتاج باشد- و آن چیزی باشد که لایق وی بود. وهمچنین [کتب] فقه [اورا] از مسکنت بیرون نبرد. وچون جز کتب ندارد، صدقهٔ فطر بروی واجب نیاید. و [حکم] کتاب چون جامه ومتاع خانه است. چه بدان محتاج است، ولکن باید که در فهم حاجت به کتاب احتیاط نماید. چه حاجت به کتاب برای سه چیز بود: [تعلیم ☆ و استفادت ☆ وتفرج به مطالعهٔ آن].

---

۱ - متن عربی چنین است: ولایخرجه عن الفقر کونه معتاداً للسؤال فلایجعل السؤال کسباً بخلاف ما لو قدر علی کسب فان ذلك یخرجه عن الفقر فان قدر علی الکسب بآلة فهو فقیر.

أما حاجت تفرج: و آن معتبر نیست. چون نگاه داشتن کتب اشعار و تواریخ [اخبار] و امثال آن که در آخرت سود ندارد، و در دنیا جز تفرج و استیناس فایده ندهد. و اینچنین کتاب در کفارت و زکات فطر فروخته شود، و مانع اسم مسکنت باشد.

۵ و أما حاجت تعلیم: اگر برای کسب بود ــ چنانکه مؤدب و معلم و مدرس به‌اجرت را، [این آلت او بود، پس] در زکات فطر فروخته نشود، چون دست‌افزار «درزی» و دیگر پیشه‌وران. و اگر برای اقامت فرض کفایت درس کند فروخته نشود، و اسم مسکین زایل نگرداند، چه آن [حاجتی] مهم است.

۱۰ و أما حاجت استفادت و تعلیم از کتاب: چنانکه کتاب طب نگاه دارد تا خود را علاج کند یا کتاب وعظ تا بدان پندگیرد. و اگر در شهر طبیبی و واعظی باشد از آن مستغنی بود. و اگر نباشد محتاج بود. و رواکه به مطالعهٔ کتاب محتاج نشود، مگر پس از مدتی. پس باید که مدت حاجت ضبط کرده شود. و أقرب آن است که آنچه در سالی بدان محتاج نشود

۱۵ مستغنی عنه بود ــ اگر چه کسی را که از قوت روز او چیزی فاضل‌تر می‌باشد فطره واجب می‌آید ــ و چون حاجت قوت به روز مقدّر است، حاجت متاع خانه و جامهٔ تن باید که به سال مقدر باشد. و جامهٔ تابستان به زمستان فروخته نشود. و کتب به جامه و متاع ماننده‌تر. و اگر از کتابی دو نسخه دارد، به یکی از آن حاجت نبود. و اگر گوید: یکی درست‌تر است

۲۰ و دیگر خوب‌تر، گوییم: به درست‌تر اکتفا نمای و خوب‌تر بفروش. و تفرج و ترفه بگذار. و اگر دو کتاب باشد در یك علم ــ یکی بسیط و دیگر وجیز ــ اگر مقصود استفادت باشد به بسیط اکتفا باید نمود. و اگر تدریس بود، به هردو محتاج باشد. چه در هر یك فایده‌ای است که در دیگری نیست. و امثال

این صورت‌ها منحصر نشود. و در فن فقه تعرض آن نکرده‌اند. و ما برای عموم بلوی، و برای آنکه بـه حسن این نظر بر غیر آن تنبیه باشد ایـراد کردیم. چه استقصای این صورت‌ها ممکن نیست. چه در متاع . . . خانه هم این نظر پیش آید ، در مقدار و عدد و نوع آن، و در جامهٔ تن و درسرای وفراخی وتنگی آن. واین کارهارا حدهای معین نیست ، ولکن فقیه‌اجتهاد کند[در آن] ودر تحدید بدانچه صواب داند تقریب نماید، وخطر شبهت‌ها رامقتحم شود . ومتورع آن گیرد [۳۷۱] که به احتیاط نزدیك تر، و محل [ریبت] را بگذارد. و درجه‌های میانهٔ مشکل که میان‌طرف‌های‌متقابل روشن باشد بسیاراست، واز آن خلاص‌نیست مگر به‌احتیاط .

صنف سوم : عاملان‌اند ، [وایشان ساعیان‌اند]که زکات جمع کنند ـ بیرون خلیفه وقاضی ـ اما عریف و دبیر، و مستوفی وحافظ و نقال هم از آن جمله‌اند. و کسی‌را از ایشان بیش از أجر مثل ایشان داده نشود. و اگر ثمن از [أجر] مثل ایشان زیادت باشد به دیگر صنف‌ها داده شود . و اگر کم بود از مال مصالح تمام‌کرده آید .

صنف چهارم : مؤلفهٔ [قلوب‌اند] . و آن شریفی باشد که [مسلمان شده و] درقوم‌خویش فرمان ده بود . و اگر به وی مالی داده شود، تقریر اوباشد بر اسلام، و ترغیب أکفاء و أتباع او در آن .

صنف پنجم : مکاتبان . و سهم مکاتب به خواجهٔ وی باید داد. و اگر به مکاتب دهی روا باشد. و خواجه را زکات به مکاتب خود نشاید داد. چه چه هنوز بندهٔ وی است .

صنف ششم : غارمان. و غارم‌آن است که برای طاعتی یا مباحی وام کرده بود، واودرویش باشد. واگر برای معصیتی بود، زکات به وی ندهند [مگر توبه‌کند] و اگر توانگر باشد وام او به زکات نگزارند، مگر آنکه

برای مصلحتی یا نشاندن فتنه‌ای وام کرده باشد.

صنف هفتم: غازیانی که ایشان را در دیوان مواجبی نباشد، سهمی بدیشان دهند اگرچه توانگر باشند تا ایشان را بر غزو اعانتی بود.

صنف هشتم: أبنای سبیل. و ایشان جماعتی باشند که از شهر خود سفری کنند که معصیت نباشد یا به شهری گذرند. اگر درویش باشند سهمی بدیشان داده شود. و اگر در شهری دیگر مالی دارند چندانی بدیشان دهند که به شهر خود برسند.

سؤال: این صفت ها به چه دانسته شود؟

جواب: در فقر و مسکنت قول ایشان بپذیرند و بیّنه نطلبند و سوگند ندهند [بل اعتماد بر سخن ایشان روا بود، اگر کذب ایشان معلوم نباشد]. و غزو و سفر کاری است در مستقبل. اگر گویند که: ما عزم آن کرده‌ایم، به قول ایشان بباید داد. واگربدان وفا نکنند باز باید ستد، و در دیگر [صنف‌ها] از بینه چاره نباشد، و این شروط استحقاق است. و اما مقدار آنچه هر کسی باید داد، بخواهد آمد.

بیان وظیفت‌های ستاننده، وآن پنج است

اول: آنکه بداند که حق تعالی دادن به وی واجب گردانیده‌است، تا مهم خود را کفایت کند، وهم‌های خویش را، یك هم گرداند. چه حق تعالی خلق را تعبد فرموده است بدانچه [همت]های ایشان یکی باشد. وآن خدای و قیامت است. و مراد از قول حق تعالی: و ما خلقت‌الجن والانس إلالیعبدون[1]، این است. ولکن چون حکمت، آن اقتضا کرد که شهوت‌ها [وحاجت‌ها] بربنده مسلط گرداند، وهمت اورا آن تفرقه می کند، کرم آن اقتضا کرد که: نعمت‌هایی که حاجت ها بدان مکفی گردد، إفاضت فرمود، ومال ها

۱- قرآن ۵۱/۵۶

بسیار گردانید و آن را به‌دست بندگان داد [تا مال دردفع حاجات‌ایشان آلت
باشد ودر تجرد برای‌طاعت وسیله باشد. پس]بعضی‌را برسبیل ابتلا و امتحان
مالشان بسیارگردانید ، و درمعرض خطر آورد. و بعضی را به دوستی ازدنیا
نگاه [۳۷۲] داشت . چنانکه مشفق بیمار خود را نگاه دارد. و فضول دنیا
بدیشان نداد، و برقدرحاجت ازدست توانگران بدیشان رسانید تامشغولی
کسب، ورنج[در] جمع و حفظ برتوانگران باشد، و فایدهٔ [آن] درویشان
را تا برای‌عبادت خدای مجرد شوند. و برای آنچه پس‌از مرگ خواهد بود
ساختگی کنند. و فضول دنیا ایشان‌را ازآن صارف نشود، وفاقه [ایشان‌را]
از ساختگی مشغول نگرداند . و این غایت نعمت است . پس درویش باید
که قدر درویشی‌بشناسد، وبه‌حقیقت بداند که فضل‌حق‌تعالی درآنچه به وی
نرسانیده است، بیش ازفضل وی درآن چه به‌وی‌داده است. چنانکه تحقیق
و بیان آن‌در«کتاب فقر» خواهد آمد. پس باید که آنچه‌ستاند از خدای،
در وجه روزی خود و [استعانت بر] طاعت ستاند . [و باید که نیت او
درستاندن آن باشد که بر طاعت حق تعالی بدان قوی گردد] و اگر بر این
جمله نتواند باید که درمباحی صرف گرداند . چه اگر در معصیت خرج
کند کافر نعمت‌های الهی باشد، و دوری و دشمنی را مستحق شود.

دوم : آنکه دهنده را سپاس داری کند و شکر و دعا گوید .
چنانکه وی را ازحد واسطه بیرون نبرد، ومنعم نپندارد. چه اوطریق رسیدن
نعمت خدای است بدو . و طریق، از آن روی که حق‌تعالی وی را طریق
گرداند و واسطه سازد حق بود، و این منافی نباشد دیدن نعمت را از حق
تعالی . و پیغامبر ــ علیه السلام ــ گفته است : من لم‌یشکرالناس لم‌یشکرالله.
و حق تعالی در چند موضع بندگان خود را به اعمال ایشان ثنا گفته است
ــ با آنچه آفرینندهٔ آن اعمال وبخشندهٔ توانایی آن، اوست ــ چنانکه گفته

است: نعم العبد إنه أوّاب، و غیر آن از آیت‌ها.
ستاننده باید که این دعا بگوید: طهر الله قلبك فی قلوب الابرار و زکی عملك فی عمل الاخیار وصلّی علی روحك فی أرواح الشهداء. پیغامبر - علیه السلام - فرمود: من أسدی إلیکم معروفاً فکافئوه فان لم تستطیعوا فادعوا له حتی تروا أن قد کافأتموه. ای، هر که در حق شما نکویی کند، مکافات آن بجای آرید، و اگر نتوانید دعا گویید وی را تا به حدی که پندارید که مکافات کردید. واز تمام شکر آن بود که اگر در طاعتی عیبی باشد بپوشد و حقیر ندارد، و ننکوهد، و به منع سرزنش نکند، و کردهٔ اورا بزرگ دارد - هم نزد خود وهم پیش مردمان - ووظیفت دهنده، خُرد داشتن عطاست، ووظیفت ستاننده تقلد منت و بزرگ داشتن عطا. وهر کسی را به واجب خود قیام باید نمود. واین متناقض نیست، چه اسباب تصغیر و تعظیم متعارض است، و سودمندِ دهنده آن است، که در اسباب تصغیر نگرد، و مخالفت آن وی را زیان دارد. و حال ستاننده به خلاف این است. و کل آن [۳۷۳] دیدن نعمت را از حق تعالی متناقض نیست. چه کسی که واسطه را واسطه نداند جاهل باشد. و منکر نیست، مگر آنکه واسطه را اصل شمرد.

سوم: آنکه در آنچه می‌ستاند می‌بنگرد، اگر حلال نباشد از آن بپرهیزد. چه خدای - عزوجل - گفته است: ومن یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث لایحتسب[1]. و هر که از حرام بپرهیزد از فتوح حلال محروم نشود. پس باید که مال ترکان ولشکریان وعاملان سلاطین، و کسانی که بیشتر کسب ایشان از حرام بود نشاید، مگر چون کار بروی تنگ آید. و آنچه به وی دهند، و آن را مالکی معین نداند، آنگاه بر اندازهٔ حاجب بستاند. چه فتوای شرع در مثل این مال آنست که صدقه داده شود - چنانکه

1- قرآن ۳/۶۵

در «کتاب حلال و حرام» بخواهد آمد ـ و این آنگاه بود که حلال نیابد. و چون بستاند آن زکات نباشد. چه حرام در حساب زکات ننشیند.

چهارم: آنکه از مواقع ریبت و شبهت در مقدار آنچه می‌ستاند احتراز نماید. و جز قدر مباح نستاند، آنگاه که به حقیقت بداند که او به صفت استحقاق موصوف است. و اگر به کتابت و غرامت ستاند، زیادت از مقدار وام نباید. [و اگر به عمل ستاند زیادت از اجرة‌المثل نستاند] و اگر زیادت به وی دهند امتناع نماید. چه زکات، مال دهنده نیست تا بدان تبرع نماید. و اگر مسافر باشد زیادت از توشه و کرای مرکوب تا به مقصد، نباید [ستاند]. و اگر غازی بود نستاند، مگر آنچه علی‌الخصوص برای غزو باید ـ از اسب و سلاح و نفقه ـ و تقدیر آن به اجتهاد باشد و آن را حدی نیست، و توشهٔ سفر همچنین. و ورع آن است که هرچه ریبت آرد بگذارد. و اگر [به مسکنت] ستاند اول باید که در متاع [خانه] و جامه و کتاب خود بنگرد که در آن چیزی هست که از آن مستغنی است، یا از نفاست آن مستغنی است، و ممکن است که آن را بدل کند به چیزی که بسنده باشد، و بعضی قیمت فاضل آید. و کل آن به اجتهاد وی است. و در آن طرفی ظاهر است که به حقیقت داند که آن مستحق باشد، و طرفی دیگر مقابل آن که به حقیقت با آن داند که مستحق نبود. و میان آن هردو طرف، اُوساط مشتبه است. و هر که گرد چیزی گردد که بازداشته باشند، نزدیك بود که در آن افتد. و اعتماد در این بر قول ستاننده است ظاهراً، و محتاج را در تقدیر حاجت مقام‌ها است، در تنگ گرفتن و فراخ گرفتن، و مرتبه‌های آن منحصر نیست. و میل پرهیزگار به تنگ گرفتن باشد. و میل آسان‌گیر به فراخ گرفتن، تا به حدی که نفس خود را به انواع توسعات محتاج داند، و آن در شرع ممقوت است. و چون حاجت متحقق باشد باید که مال بسیار نستاند، بل آنقدر که

از وقت ستدن تاسالی بسنده باشد. و این منتهای رخصت است، از آن روی که اسباب دخل [۳۷۴] به تکرّر سال متکرر شود . و از آن روی کـه پیغامبر ـ علیه السلام ـ بـرای عیال خود قـوت یك ساله ذخیره فرموده است . و این أقرب چیزی است در تحدید حد فقیر و مسکین . و اگر بر حاجت یك ماه یا حاجت یك روز اقتصار نماید ، بـه تقوی نزدیك تر . و مذاهب علما در مقدار آنچه [به حکم زکات وصدقه] بباید ستد ، مختلف است ، و بعضی در تقلیل [به‌حدی مبالغه] نموده‌اند [که] اقتصار بر قوت شبانروزی واجب کرده ، و به حدیث « سهل بن حنظلیة» تمسك نموده‌اند کـه : پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرموده : نهی‌عن السؤال مع الغنی . ای ، با توانگـری از سؤال باز داشته است . و پرسیدند که توانگری چه باشد؟ فرمود: غداؤه و عشاؤه . ای، قوت بامداد وشبانگاه او. ودیگران گفته‌اند : تا به حد توانگری بستاند، وحد توانگری نصاب زکات‌است . چه حق تعالی زکات جز برتوانگران واجب نکرده‌است . وگفته [اند]که : روا که برای نفس خود و برای هر یکی از عیال نصابی بستاند . و بعضی گفته‌اند : حد توانگری پنجاه‌درم‌است، برای آنکه ابن‌مسعود روایت کرده‌است که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : من سأل و له مال یغنیه جاء یوم القیامة و فی وجهه خموش . ای ، هر که مالی دارد که وی رابسنده بود، و با آن سؤال کند ، روز قیامت در روی وی آثار خراشیدگی باشد. پرسیدند که غنی چه باشد ؟ فرمود : خمسون [درهماً] أوقیمتها من‌الذهب . ای ، پنجاه درم یا قیمت آن از زر [وگفته‌اند که راوی این‌حدیث قوی‌نیست]و بعضی‌چهل‌درم گفته‌اند، برای‌حدیثی که «عطاء یسار» روایت کرده‌است «منقطع» که، پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من سأل وله أوقیه فقد ألحف فی‌السؤال. ای، هر که چهل درم دارد وبخواهد، درسؤال إلحاح نموده باشد. و دیگران در توسع

مبالغت کرده‌اند، و گفته که: روا که چندانی بستاند که بدان ضیعتی خرد، و مدت عمر خود بدان مستغنی باشد، یا بضاعتی مهیا گرداند که در آن بازرگانی کند و مستغنی شود، زیرا که غنی این باشد. و عمر - رضی الله عنه - گفت: إذا اعطیتم فأغنوا. ای، چون بدهید توانگر گردانید تا به حدی که جماعتی گفتند که: اگر درویش شود روا کـه چندانی بستاند که به مثل حال خود ۵ بازگردد و اگرچه ده هزار درم باشد، مگر آنکه از حد اعتدال بگذرد.

و طلحه را - رضی الله عنه - چون بستان، او را از نماز مشغول کرد گفت که: آن را صدقه کردم. پیغامبر فرمود، إجعله فی قرابتك فهو خیر لك. ای، قرابتان خود را ده که آن ترا بهتر. و طلحه آن را به حسان و ۱۰ أبی قتاده [۳۷۵] داد. و حایطی از خرما، دو کس را بسیار و بی نیاز کننده باشد. وأعطی عمر أعرابیاً ناقة [معها] ظئراها. ای، عمر، اعرابیی را ماده شتری بخشید با دو ماده شتر دیگر که بچهٔ وی را شیر می‌دادند. این کلمات آن است که حکایت کرده‌اند. أما [تقلیل] تا به حدی که بر قوت شبانروزی اقتصار نماید یا بر چهل درم. آن در کراهیت خواستن و به درها رفتن وارد ۱۵ شده است، و آن مستنکر است و آن را حکمی دیگر. بل روا داشتن تا به حدی که ضیعتی بخرد و بدان مستغنی شود به احتمال نزدیك‌تر، و آن نیز به اسراف مایل است. و نزدیك‌تر به اعتدال کفایت یك ساله است، و در ورای آن خطر باشد. و در کم از آن تضییق بود. و چون در این کارها تقدیری جزم به توقیف نیامده‌است، مجتهد حکم نتواند کرد، مگر بدانچه در خاطر وی ۲۰ واقع شود. و مع ذلك ورعا گفته‌اند که، استفت قلبك وإن أفتوك فأفتوك. [چنانچه پیغامبر فرموده است]. چه بزه، خارخاری است که در دل‌ها تأثیر کند. و چون ستاننده در دل خود در آنچه می‌ستاند تأملی بینند، باید که در آن از حق تعالی بترسد، و به تعلل فتوای علمای ظاهر رخصت نطلبد. چه فتاوی

ایشان را قیدها است. وضرورات‌است که بدان برفتوی، اقدام روا می‌باشد، و در آن تخمین هاست. و اقتحام شبهت ها. و احتـراز از شبهت ها از خوی‌های ارباب دین است، و عادت‌های سالکان در راه آخرت.

پنجم: آنکه صاحب مال را بپرسد که بر وی چقدر واجب است، اگر آنچه می‌دهد بیش ازثمنی باشد نستاند. زیرا که با دوشریك خود جز مستحق ثمنی نیست. پس باید که از ثمن چندانی کم کندکه دو کس دیگر را از آن صنف بدهد. و این سؤال از اکثر خلق واجب است. چه ایشان این قسمت را رعایت‌نمی کنند - إما به نادانی و إما به‌آسان گیری- و ترك سؤال از مثل این کار ها آنگاه روا باشد که احتمال تحریم بر ظن غالب نباشد. و مواضع سؤال و درجات احتمال در «کتاب حرام و حلال» بخواهد آمد. إن شاءالله تعالی.

فصل چهارم

در صدقهٔ تطوع و فضل آن، و آداب دادن و ستدن

[بیان] فضیلت صدقه

از اخبار : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : تصدقوا ولو بتمرة فانها تسد من الجائع و تطفیٔ الخطیئة کما یطفی الماء النار . ای ، صدقه دهید ، اگر چه به یك خرما باشد ، که آن در سد [گرسنگی] اثری دارد ، وگناه را فرو نشاند ، چنانکه آب آتش را . و گفت : إتقوا النار ولو بشق تمرة ، فان لم تجدوا فبکلمة طیبة . ای ، صدقه را وقایهٔ خود سازید از آتش ، اگرچه به نیم خرما باشد . چه درحضرت إلهی ضایع نشود ، و اگر نیابید ، به سخنی خوش . وگفت : مامن عبد مسلم [۳۷۶] یتصدق بصدقة من کسب طیب ولا یقبل الله إلا [طیباً] إلا کان الله تعالی یأخذها بیمینه فیربیها له کما یربی أحدکم فصیله حتی تبلغ التمرة مثل أحد. ای، هیچ بندهٔ مسلمان صدقه ندهد از کسب پاك، وحق تعالی جز پاك قبول نکند ، که نه باری تعالی تشریف قبول ارزانی دارد . پس بپرورد چنانکه یکی از شما کرهٔ[شتر] خودرا بپرورد تابدان درجه رسد که خرمایی چون کوه احد شود .

وپیغامبر گفت ، بودردا را : إذا طبخت مرقة فاکثر ماء هاثم اُنظر
الی أهل بیت من جیرانك فأصبهم منه بمعروف . ای ، چون شوربایی
سازی آب آن بسیار کن ، پس اهل بیتی را از همسایگان خود بنگر ، و از
آن نکویی بدیشان برسان . و گفت : ما أحسن عبد الصدقة إلاّ أحسن الله الخلافة
۵ علی ترکته . ای ، بنده‌ای نیکو صدقه نداد که نه حق تعالی بر ترکهٔ وی
نیکو خلافت فرمود. و گفت : کلّ إمرىءٍ فی ظل صدقته حتی یقضی بین الناس.
ای، هر مردی در سایهٔ صدقهٔ خود باشد تا آنگاه که میان مردمان حکم کرده
شود. و گفت: الصدقة تسدّ سبعین باباً من الشرّ. ای، صدقه هفتاد در از شرّ
بسته گرداند. و گفت: صدقة السّر تطفیٔ غضب الربّ. ای، صدقهٔ سرّ خشم خدای
۱۰ فرو نشاند. و گفت : ما المعطلی من سعة أفضل أجراً من الذی یقبل من حاجة.
ای ، ثواب دهنده ، در حال توانگری بیش از ثواب قبول کننده نباشد در
حال حاجت. وشاید که مراد آن کس است که مقصود او از دفع حاجت فراغ دل
باشد ، برای کارهای دین. پس او برابر دهنده‌ای باشد که مقصود او از دادن
عمارت دین بود. و پیغامبر را پرسیدند: کدام صدقه فاضل تر؟ فرمود : أن تصدّق
۱۵ وأنت صحیح شحیح تأمّل البقاء و تخشی الفاقة، ولا تمهل حتّی إذا بلغت
الحلقوم ، قلت لفلان کذا ولفلان کذا . ای ، صدقه دادن در حال صحت
وضنت به‌مال که زندگانی امید داری و از فاقه بترسی. و امهال نکنی [تا] جان
به‌حلق رسد ، آنگاه گویی : فلان را چنین ، فلان را چنین . و روزی اصحاب را
فرمود که : تصدقوا. مردی گفت : نزدیك من [۳۷۷] دیناری است. فرمود:
۲۰ أنفقه علی نفسك . گفت : دیگری هم است. فرمود: أنفقه علی زوجتك .
گفت : دیگری هم است . فرمود : أنفقه علی ولدك . گفت : دیگری هم
است . فرمود : أنفقه علی خادمك . گفت : دیـگری هم است ، فرمود :
أنت ابصربه . ای، مصلحت آن تو، به دانی .

پیغامبر فرمود : لاتحل الصدقة لآل محمد ، إنماهی أوساخ الناس. ای ، صدقه آل محمد را حلال نباشد، که آن «خاز» مردمان است. وگفت : رُدّوا مذمة السائل و لو بمثل رأس الطائر من الطعام . ای ، نکوهش خواهنده را دفع کنید ، واگرچه به مثل سرمرغی بود از طعام. وگفت : لوصدق السائل ما أفلح مَن رَدّه . ای ،اگر خواهنده راست گوید،رد کنندهٔ وی رستگاری نیابد . وعیسی ـ علیه السلام ـ گفت : هر که خواهنده را نومید بازگرداند ، هفت روز فریشتگان در خانهٔ وی نیایند .

[وکان نبینا] ـ علیه السلام ـ لایکل خصلتین الی غیره ، کان یضع طهوره باللیل ویخمره ، وکان یناول المسکین بیده . ای ، [پیغامبر ما ـ علیه السلام ـ] دو خصلت به غیر خود نگذاشتی ، آب آبدست خود به شب بنهادی [و آن را بپوشیدی] ودرویش را به دست خود دادی. وگفت : لیس المسکین الذی یرده التمرة والتمرتان ، واللقمة واللقمتان ، إنما المسکین المتعفف. إقرؤا إن شئتم : لایسألون الناس إلحافاً . ای ، مسکین آن نیست که یك خرما ودوخرما ، ویك لقمه و دو لقمه ، وی را بازگرداند ، بل مسکین نیست مگر عفت برزنده . بخوانید اگرخواهید : لایسألون الناس إلحافاً[1] . وگفت : مامِنامن مسلم یکسو مسلماً إلاکان فی حفظ الله تعالی مادامت علیه منه رقعة . ای ، [نیست ازما] هیچ مسلمانی [که مسلمانی] راجامه بپوشاند ، که نه در حفظ حق تعالی باشد ، مادام که براو از آن پیوندی بود .

آثار : عروهٔ زبیر گفت که : عایشه ـ رضی الله عنها ـ پنجاه هزار درم صدقه داد ، و پیراهن وی پیوند زده بود . و مجاهد گفت : در معنی قول خدای : ویطعمون الطعام علی حُبّه . ای ، با آنچه آرزوی آن دارند. و عمر ـ رضی الله عنه ـ گفتی : اللهم اجعل إلفضل عندخیارنا لعلهم یعودون

۱ـ قرآن ۲ / ۲۷۳

علی أولی‌الحاجة منا . ای، ای بار خدای ، افزونی بهینگان [۳۷۸] ما را ده که نفعی از ایشان به محتاجان مارسد . و عبدالعزیزعمیر گفت : نماز، ترا به نیم راه برساند ، و روزه به در پادشاه ، و صدقه به بارگاه وی . و ابن أبی‌الجعدگفت که : صدقه هفتاد باب از بدی دفع کند ، و فضل صدقهٔ نهان هفتاد بار چند صدقهٔ آشکارا باشد ، و«کلهٔ»هفتاد دیو باز کند[۱]. و ابن‌مسعود گفت که : مردی هفتادسال خدای را پرستید ،پس به ارتکاب فاحشه‌ای‌مبتلا شد ، و عمل او را باطل گردانید . پس بردرویشی گذشت وگرده‌ای‌برسبیل صدقه به‌وی داد.حق‌تعالی‌گناه وی‌بیامرزید، وعمل هفتاد ساله به وی‌بازداد.

ولقمان، پسر خود راگفت: چون گناهی کنی صدقه بده . ویحیی معاذگفت: من حَبّه‌ای رانشناسم که هم سنگ کوه‌های دنیا باشد، مگرحبه‌ای ازصدقه. وعبدالعزیزأبی‌روّادگفت که چنین گفتندی : ثلاث من‌کنوز الجنة کتمان‌المرض* و الصدقة*والمصیبة . ای، سه‌چیز ازگنج‌های بهشت‌است: پوشیده‌داشتن بیماری *وصدقه* ومصیبت.وعمر گفت: کارهامفاخرت‌نمودند، صدقه‌گفت : من‌فاضل‌ترین‌شماام . وعبدالله عمر، شِکَرصدقه دادی‌وگفتی: خدای - عزوجل - گفته است: لن‌تنالواالبِرحتی‌تنفقوامما تحبون . و خدای می‌داندکه من‌شکر را دوست دارم . و نخعی‌گفت: چون چیزی‌برای خدای بود ، من نخواهم‌که در آن عیبی باشد . وعبیدعمیر گفت : مردمان را روز قیامت برانگیزند ، درغایت‌گرسنگی و تشنگی ، پس‌هرکه برای خدای طعامی [وآبی] داده باشد ، خدای - عزوجل- وی را طعام و آب دهد و سیر گرداند ، هرکه برای خدای جامه داده باشد ، خدای -عزوجل-

---

۱- در نسخهٔ مجلس شورا «چنه» آمده، ومتن عربی چنین است : وانها لتفك‌لحی سبعین شیطان. واژهٔ «لحی» دراتحاف‌السادة زبیدی‌چنین شرح‌شده: ولحی مثنی لحی بالکسر، و هوعظم‌الحنك، و هوالذی‌ینبت علیه‌الشعر . (ج۴، ص ۱۷۳)

وی را جامه دهد .

وحسن گفت: اگر خدای ـعزوجلـ خواهد، شما همه را توانگر گرداند، که درمیان [شما] هیچ درویشی نباشد، ولکن بعضی از شما را به بعضی ابتلا فرموده است . و شعبی گفت : هر که نفس خود را به ثواب صدقه محتاج تر از درویش به صدقه نداند ، صدقهٔ خود را باطل کرده باشد ، و آن را برروی خود زده . و مالك، روا داشتی که توانگران، [آن آب] را که در مسجد صدقه کنند و به مردمان دهند ، بخورند. چه آن تشنگان راست علی العموم ، و برای محتاجان و مسکینان علی الخصوص نیست . و حسن [بر] «نخاسی» گذشت، و با آن نخاس کنیزکی بود، گفت : در بهای این کنیزك به یك درم و دو درم راضی شوی؟ گفت : نی. گفت : برو! که حق تعالی در [بهای] حورعین به یك پشیز و دو پشیز راضی شده است [1].

بیان پنهان و آشکارا شدن صدقه

[راه] طالبان اخلاص [در این] مختلف شده است . بعضی گفته اند: پنهان فاضل تر ، و بعضی آشکارا را ترجیح کرده. و ما اشارت کنیم [۳۷۹] به معنی ها و آفت ها که در هریکی از آن است، پس پرده از پیش آنچه در این باب حق است برداریم .

اما در نهان داشتن، پنج معنی است:

اول : آنکه به ستر حال ستاننده نزدیك تر است. چه اظهار آن ، هتك ستر مروت است و کشف حاجت ، و بیرون آمدن از هیأت عفت و صیانت ـ که پسندیده استـ و جاهل بدان ایشان را توانگر پندارد .

۱ـ متن عربی چنین است : قال فاذهب فان الله عزوجل رضی بحور العین بالفلس واللقمة.

دوم : آنکه دل‌ها و زبان‌ها سلیم‌تر ماند. چه باشد که بروی [حسد نمایند] یا انکار کنند ، و پندارند که : با آنچه از آن مستغنی است بسته است ، [یا]نسبت کنند که زیادت از حاجت می‌ستاند . وحسد وبدگمانی و غیبت از گناهان بزرگ است،و صیانت ایشان‌از آن‌اولی.بوأیوب سختیانی گفت که : من پوشیدن جامهٔ نو بگذارم از بیم آنچه درهمسایگان من حسدی پیدا آید . ویکی‌از زاهدان گفت : بسیار باشدکه من چیزی را به سبب برادران بگذارم ، چه‌گویند که :آن‌از کجا آورد ؟ و ابراهیم تیمی‌را پیراهنی نو پوشیده دیدند ، یکی از دوستان پرسید که : آن از کجا یافتی ؟ گفت : برادرم خیثمه داده است ، و اگر بدانم که اهل او را از آن علم است ، قبول نکنم .

سوم : آنکه یاری باشد دهنده را برپوشیده داشتن عمل ، چه فضل نهان دادن بر آشکارا دادن بسیار است، و یاری براتمام نکویی،نکویی باشد. و پوشیده داشتن جز از هر دو کس راست نیاید ، چه اگر ستاننده اظهار کند[کار] دهنده ظاهر شود . و مردی‌یکی از علما را در ظاهر عطایی داد، رد کرد ، و دیگری در سِرّ به وی رسانید قبول فرمود. و از این‌هر دو حال وی را پرسیدند ؟گفت: این حسن‌ادبی نگاه داشت ، از آن قبول کردم،واو سوء ادبی درمیان آورد ، از آن باز دادم . ویکی از صوفیان راکسی‌درملأ عطا داد ، ردکرد .گفت: آنچه خدای ـعزوجلـ به تو می‌دهد ، چرا رد می کنی؟ فرمود که : تو غیر خدای را با وی‌شریك‌گردانیدی ،و به دیدن‌وی قناعت ننمودی ، من شرك ترا بر تو رد می کنم . ویکی از عارفان در نهان قبول کرد، چیزی که در آشکارا رد کرده بود . و معطی ، اورا از آن بپرسید گفت : به آشکارا دادن معصیت کردی ، من در این معصیت با تو شریك نشدم ، و در پنهان دادن طاعت به جای آوردی ، ترا در آن یاری دادم .

و ثوری گفت : اگر دانم که یکی از ایشان صلت خود را یاد نکند، و حدیث آن نگوید ، قبول کنم .

چهارم: آنکه در اظهار [گرفتن] مذلت است. و مؤمن را روا نباشد که خود را خوار گرداند. یکی از علما در نهان بستدی ، و در آشکارا ، نی. و گفتی : در اظهار ، خواری علم و مذلت اهل آن است . و من هیچ چیزی را به تحقیر علم ، و إذلال اهل آن، رفیع نگردانم .

پنجم: احتراز از شبهت شرکت. پیغامبر - علیه السلام - گفت: من أهدی إلیه هدیة وعنده قوم، فهم شرکاؤه فیها. ای ، کسی را [۳۸۰] که هدیه‌ای آرند ، در حضور قومی، ایشان که در حضور [اند] شریك او باشند . و بدانچه سیم باشد یا زر ، اسم هدیه از وی برنه‌افتد . چه پیغامبر - علیه السلام - گفت : أفضل ما أهدی الرجل أن یهدی الی أخیه وَرِقاً ، أو یطعمه خبزاً. ای، فاضل‌ترین هدیه‌ای که مرد فرستد آن است که : سیم بَرِ برادر خود فرستد، یا نان به وی دهد . اسم هدیه برسیم اطلاق فرمود . و انفراد او بدانچه در ملأ به وی دهند مکروه باشد ، مگر به رضای همه ، و آن از شبهت خالی نماند . و اگر در حال تنهایی به وی دهند از این شبهت مسلم باشد .

اما در إظهار و گفتن آن ، چهار معنی است

اول : اخلاص و صدق و سلامت از تلبیس و ریا .

دوم : اسقاط جاه و منزلت ، و اظهار عبودیت و مسکنت ، و بیزاری از کبریا و دعوی استغنا ، و تحقیر نفس خود در چشم خلق .

یکی از عارفان ، شاگرد خود را گفت: اگر بخواهی ستد ، در کل احوال اظهار باید ستد . چه از دو کس خالی نباشی: إما کسی که در دل وی ساقط شوی ، و این مراد و مطلوب است - زیرا که به سلامت دین وقلت آفت نفس نزدیك‌تر است - و إما کسی که در دل وی محل تو زیادت شود

به اظهار این صدق ، و این مقصود برادر تو باشد . زیرا که به مزید محبت و تعظیم تو، ثواب زیادت یابد ، و ترا هم ثواب باشد ، بدانچه ثواب او را سبب مزید شوی .

سوم : آنکه عارف جز به خدای ننگرد ، و نهان و آشکارا در حق وی یکی باشد ، و اختلاف حال در توحید ، شرك است . و یکی از سلف گفت: مادعای کسی راکه درنهان بستدی‌و آشکارا بازدادی،وزنی ننهادیمی. و التفات به خلق ـ حاضر باشد یا غایب ـ نقصان است در حال ، بل باید که نظر بریکی[فرد] مقصور باشد.[1]

درحکایت آمده است که : یکی از مشایخ به یکی ازجمله مریدان میلی‌عظیم داشت، ودیگرمریدان از آن می‌رنجیدند . پیرخواست که فضیلت آن مرید ایشان را ظاهرشود، هر یکی را از ایشان ماکیانی داد و گفت : هریکی از شما باید که تنها باشد ، و این را به جایی‌ذبح کند، که هیچ کس نبیند. پس هریکی‌ازایشان درحال انفرادذبح کرد، مگرآن مرید که‌ماکیان‌را زنده باز آورد . پس پیر از ایشان بپرسید [چه کردید؟] گفتند : چنانکه شیخ فرموده بود امتثال نمودیم، [و از آن مرید پرسید که تو چه‌کردی ؟] گفت: نتواستم، چه هرجاکه ذبح می کردم حق تعالی می‌دید . پیر گفت : برای این بدومیل می کنم ، زیراکه او به غیرخدای التفات نمی کند.

چهارم: آنکه‌اظهار، اقامت[سنت]شکر است. قال‌الله‌تعالی: وأمابنعمة ربك فحدث[2] . و پوشیده داشتن ، کفران نعمت است . وحق‌تعالی‌بنکوهیده است کسی را که دادهٔ حق بپوشد ، وآن را به بخل مقرون‌گردانیده [۳۸۱] وگفته : الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل و یکتمون ماآتاهم الله

۱ـ بل ینبغی ان‌یکون النظر مقصوداً علی‌الواحدالفرد.

۲ـ قرآن۹۳/۱۱

من فضله[1] . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : إذا أنعم الله ـ عزوجل ـ علی عبد نعمة أحب أن یری علیه . ای ، چون خدای ـ عزوجل ـ بنده‌ای را نعمتی دهد ، دوست دارد که آن بروی دیده شود . و مردی ، عارفی را در [سّر] عطایی داد ، و آن را بر دست داشت و گفت: این از دنیاست، و در دنیا علانیه فاضل‌تر ، و سر در کارهای آخرت بهتر . و برای این یکی از عارفان گفت: 5
چون در ملأ به تو دهند بستان ، و در سر باز ده . و در ترغیب [شکر] آمده است : قال النبی ـ علیه السلام ـ من لم یشکر الناس لم یشکر الله . و شکر قایم مقام مکافات است . پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : من أسدی إلیکم معروفاً فکافئوه فان لم تستطیعوا فأثنوا علیه به خیراً وادعوا [له] حتی تعلموا [أنکم] قد کافأتموه . 10

و چون مهاجران در تقریر شکر انصار گفتند : یارسول الله ! ماقومی به از این که بر ایشان نزول کرده‌ایم ندیدیم . مال‌های خود را با ما قسمت کردند تا به حدی که ترسیدیم که همهٔ ثواب ایشان برند . پیغامبر فرمود : کلا ما شکرتم لهم وأثنیتم به علیهم . ای ، نه چنین باشد، مادام که شکر ایشان گویید و ثنای ایشان تقریر کنید ، یعنی آن مکافات باشد . و چون این 15
معانی که در اظهار و اخفا تقریر افتاد بشناختی بدان که آنچه از اختلاف مردمان در این باب نقل شده است، آن اختلاف در عین [مسأله] نیست ، بل اختلاف حال است .

و کشف غطاء در این سخن آن است که: ما حکم جزم نمی کنیم که اخفاء در همهٔ حال‌ها فاضل‌تر ، یا اظهار در کل اوقات راجح‌تر ، بل آن به 20
اختلاف نیت‌ها مختلف شود . و اختلاف نیت‌ها به اختلاف احوال و اشخاص باشد . و باید که مخلص نفس خود را مراقبت نماید تا به رشتهٔ غرور در

۱ـ قرآن ۴/ ۳۷

چاه نشود ، و به تلبیس طبع و مکر شیطان فریفته نگردد . ومکر و خداع در معانی اخفا غالب‌تر از آن است که دراظهار ، با آنچه در هر دو مدخلی دارد .

اما مداخل خداع دراخفا: میل طبع است بدو ، برای آنکه دراوحفظ جاه ومنزلت است ، واحترازازساقط شدن در چشم مردمان ، و نگریستن خلق در او به چشم حقارت ، و دردهنده به چشم انعام و احسان در حق او و این دردی نهانی است که در نفس متمکن است ، و شیطان به واسطهٔ آن معانی خیر اظهار کند تا بدان پنج معنی که یاد کردیم تعلل نماید .

و معیار ومحك این همه یك کار است که : رنجیدن‌او از روشن‌شدن آنچه او صدقه می‌ستاند ، همچنان باید که از روشن شدن آنچه یکی ازأمثال و أقران‌او صدقه‌ای‌می‌ستاند . چه اگر مراد او صیانت مردمان[۳۸۲] باشد از غیبت وحسد و بدگمانی ، یا از هتك ستر ترسد یا معطی رابر پنهان داشتن عمل یاری کند ، وعلم را از ابتذال صیانت فرماید، کل این معنی‌ها درروشن شدن آنچه برادر او صدقه می‌ستاند حاصل باشد . پس اگر روشن شدن‌کار او بر وی گران‌تر از روشن شدن‌کار غیراو باشد ، تقدیراوحذراز این معانی باطل باشد و غلط، وفریفته شدن به مکر شیطان . چه خواری علم از آن روی محذور است که علم است ، نه آن روی که علم زید وعمرو است .و غیبت از آن روی محظور است که تعرض عرضی مصون است، نه از آن روی که تعرض عرض زید است بخصوص . و هر که مثل این معنی را نیکو ملاحظه بکند ، رواکه شیطان از او عاجز شود ، والا همیشه عملش بسیار باشد و نصیبش اندك .

أما میل‌طبع به جانب اظهار :از آن روی است که تطییب دل معطی است و ترغیب او در مثل آن ، و به نزدیك غیر معطی اظهار مبالغت است

در شکر تا دیگران هم در اکرام و تفقد او رغبت نمایند، و این دردی پوشیده است در باطن. وشیطان برمتدین قادر نشود، مگر بدانچه این خبث را در معرض سنت رایج گرداند، و گوید که: شکر از سنت است، و پوشیده داشتن از ریا. و این معنی بروی ایراد کند تا براظهار باعث شود، و قصد باطن او آن باشد که گفتیم. و معیار و محك این باب آن است که در میل ۵ نفس خود به شکر بنگرد، جایی که خبر آن به معطی و به کسی که در دادن او رغبت نماید نرسد، و در پیش جماعتی نباشد که اظهار عطا را کراهیت دارند و در اخفای آن رغبت نمایند، وعادت ایشان آن باشد که ندهندمگر کسی را که پوشیده دارد و شکر نگوید: اگر این احوال نزدیك او متساوی باشد، بدان که باعث او اقامت سنت است در شکر، و یاد کردن نعمت، ۱۰ و الا مغرور است.

و چون دانست که باعث او سنت است، نباید که از قضای حق معطی غافل شود. و بنگرد، اگر او شکر و نشر دوست دارد باید که بپوشد و شکر نگوید. زیرا که قضای حق او آن باشد که برظلم او یاری نکند، وشکرطلبیدن او ظلم است. و چون داند که شکر را دوست ندارد، ۱۵ و مقصود او آن نیست، شکر گوید، وصدقهٔ او ظاهر کند. و برای این پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در حق مردی که وی را پیش او بستودند فرمود: ضربتم عنقه لوسمعها ما أفلح. ای، گردن وی بزدید، اگر آن رابشنود رستگار نباشد. با آنچه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ جماعتی را در روی ایشان بستوده است، بدانچه واثق بود به یقین ایشان، و می‌دانست که ایشان را ۲۰ زیان ندارد، بل رغبت ایشان در خیر زیادت کند.

یکی را گفت: إنهٔ سیدأهل الوبر. و دیگری را گفت: إذاجاءکم کریم [۳۷۳] قوم فأکرموه. واین سخن مردی شنید، وآن وی رابه‌شگفت

آورد ، فرمود : إن من البَیان لسحراً . ای ، بعضی از بیان‌ها بـه حد سحر برسد .

مترجم می گوید: ای، در غایت رقت باشد و در دل‌های شنوندگان تأثیری عظیم کند ، چنانکه تأثیر جادوی باشد . و بعضی علما گفته‌اند کـه : بدین مذمت بیان خواسته است . یعنی باطلی را به قوت عبارت در معرض حق بنماید و این بعید است، بل مقصود آن‌است که‌بعضی از بیان‌ها درغایت کمال باشد ، آنگاه اگر در نصرت حق باشد ستوده است ، واگردرنصرت باطل نکوهیده . اما مجردبیان، بی‌اعتبارباطل، مذموم نیست. چه‌آن نعمتی عظیم است ، و باری تعالی بدان منت نهاده است و فرموده : خلق الانسان علمه البیان . ولفظ«علمه‌البیان» را بر لفظ «خلق‌الانسان» عطف نفرموده تا إشعار باشد بدانچه اگرتعلیم بیان نباشد تکمیل «خلق‌الانسان» نبود . چه معطوف مغایر معطوف علیه تواند بود. وتعلیم بیان،تکمیل خلق انسان‌است که مغایر وی است .

و نیز پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إذا علم أحدکم من أخیه خیراً فلیخبره فانه یزداد رغبة فی‌الخیر . ای ، چـون یکی از شما از برادر خود نکویی داند باید که وی را إخبار کند ، چه رغبت اودرخیربدان‌زیادت شود . وگفت : إذا مدح المؤمن رَبَا الایمان فی قلبه .ای ، چون مؤمن ستوده شود ، ایمان‌در دل وی نما پذیرد .

مترجم می گوید که : ستایش مؤمن‌جزبه خصال ایمان نتواند بود، و هر خصلتی که مردم را بـدان بستایند داعیهٔ وی در آن تـأکد پذیرد .

وثوری گفت: هر که‌نفس‌خود رابشناسد،مدح مردمان وی را زیان ندارد.و همو گفت، یوسف‌اسباط‌را: چون‌من به‌جای‌تونکویی کنم،پس‌بدان شادتر از تو باشم ، و آن را نعمتی دانم از حق تعالی برخود ، آن را شکر

گوی ، و الاشکر مگوی . و کسی که رعایت دل کند باید که در این معانی نگرد . چه‌کارهای جوارح با اهمال این دقیقت‌ها ضحکه و شماتت شیطان باشد ، بدانچه رنج آن بسیار بود و سود آن اندك . و مثل این علمی است که در آن گفته‌اند: آموختن یك مسأله به‌ازعبادت‌سالی. چه بدین علم‌عبادت عمر إحیا پذیرد ، و به جهل آن عبادت عمر باطل شود.

۵

و در جمله در ملأ استدن و در خلأ باز دادن درست‌ترین طریقت هاست ، و به سلامت نزدیك‌تر ، و نباید که به تزویقات آن را دفع کرده آید ، مگر آنکه معرفت چنان کامل شود که سرّ و علانیه یکسان‌بود . و این کبریت أحمراست ، که سخن آن شنیده آید و دیده نشود .

بیان آنکه صدقه استدن فاضل‌تر یا زکات

۱۰

ابراهیم‌خواص وجنید وجماعتی، استدن صدقه رافاضل‌تردانسته‌اند [۳۸۴]چه دراستدن زکات‌مزاحمت درویشان است‌وتنگ‌گردانیدن برایشان. و نیز شاید که صفت‌استحقاق، چنانکه در قرآن‌آمده‌است، کامل نباشد. واما صدقه : واسع‌تر است ، و بعضی گفته‌اند : زکات باید ستد نه صدقه . چه‌آن یاری دادن است برأدای واجب ، واگرهمهٔ درویشان زکات‌نستانند بزه‌کار

۱۵

شوند . و نیز در آن منتی نیست،چه حقی واجب است خدای‌را‑عزوجل‑ برای رزق بندگان محتاج . ونیزاستدن‌آن به حاجت باشد ، وآدمی‌حاجت خود قطعاً بداند . واستدن صدقه به دَین بود . چه غالب آن است‌که دهنده کسی را دهدکه در وی اعتقاد خیر دارد . و نیز موافقت درویشان به ذل و مسکنت نزدیك‌تر ، و ازتکبردورتر .چه مردم، صدقه در معرض هدیه‌بستانند،

۲۰

و از آن متمیز نشود . و این تنصیص است بر مذلت استدن وحاجت آن.

و حق در این باب آن است‌که:این معنی به‌اختلاف‌احوال شخص،

و آنچه بروی‌غالب باشد، و نیتی که حاضر شود ، اختلاف پذیرد . پس‌اگر
در صفت استحقاق شبهتی باشد باید که زکات نستاند . واگرداند که قطعاً
مستحق است ، چنانکه مالی در وجه خیرصرف کرده باشد ، و در ذمت او
وامی‌مانده ، و براین جمله استحقاق او قطعی بـود . و چون میان صدقه و
زکات مخیر باشد ، پس اگر صاحب صدقه چون وی‌نستاند ، آن مال را به ۵
صدقه ندهد ، باید که صدقه استاند . چه زکات واجب است، وصاحبش آن
را به مستحق رساند . و در این تکثیر خیر است و توسع بر درویشان .
و اگر آن مال برای صدقـه باشد ، و در استدن زکات بـر درویشان تنگی
نبود [او] مخیر باشد ، [وکاردرهردومتفاوت]بود[۱]. و استدن زکات‌دراغلب
احوال به قهر وإذلال نفس نزدیك‌تر . والله‌أعلم بالصواب . ۱۰

۱ـ متن عربی چنین‌است :فاذا خیر هذا بین الزکاة وبین‌الصدقة،فاذکان صاحب الصدقة ، لایتصدق بذلك المال لولم یأخذه هو ، فلیأخذ الصدقة،فان الزکاة الواجبة یصرفها صاحبها الی مستحقهاففی ذلك تکثیرللخیر و توسیع علی المساکین وان‌کان‌المال معرضاً للصدقة، ولم‌یکن‌فی اخذالزکاة تضییق علی‌المساکین، فهومخیر والامرفیهمایتفاوت.

کتاب اسرار ومهمات روزه

واین کتاب ششم است از: «احیاء علوم‌دین»

[ودر اوسه فصل است]

فصل‌اول : در بیان واجبات وسنن ، وچیزهایی که به افسادآن لازم آید .
فصل‌دوم : در اسرار و شرطهای باطن روزه .
فصل‌سوم : در روزهٔ تطوع و ترتیب وردها درآن .

DATE LABEL

Date 12. 4. 55

Call No.

Account No.

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above. An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is kept beyond that day.

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بی‌قیاس مر خدایی را که به بندگان نعمت عظیم رسانیده است، بدانچه مکر و فریب شیطان از ایشان دفع گردانیده است، [و أمل او را رد نموده، و او را در ظن خود خایب و خاسر گردانیده. چه] از روزه برای [دوستان خود] حصاری حصین پرداخته، و در کارزار دیوان را، به مثابت سپری ساخته، و روزهٔ ایشان را دستموزهٔ قهر شیطان و دربوزهٔ نیل جنان کرده، و تعریف [۳۸۵] فرموده که: چون شیطان سوی ایشان شتابد جز به وسیلت شهوت و ذریعت خشم دست نیابد. و چون غوغای خشم و شهوت ـ که لشکر نفس أماره است ـ به سلاح روزه مقموع و مقهور گردد، سلطان نفس مطمئنه در ولایت دل مظفر و منصور گردد. و درود نامعدود بر سید أنبیا محمد مصطفی، که قواعد حق را تمهید نموده است و مبانی سنت را تشیید فرموده، و بر اهل بیت و یاران او که رأی‌شان ثاقب است، و عقلشان راجح و فضیلتشان ظاهر و مزیتشان واضح.

بدان که روزه ربع ایمان است، بدانچه پیغامبر ـ علیه الصلاة و السلام ـ فرموده است: الصوم نصف الصبر. و در حدیث دیگر گفته: الصبر نصف الایمان. و در حضرت إلهی به نسبت اختصاص، متمیز [است از] دیگر ارکان.

چه باری تعالی فرموده است ، در آنچه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ ازوی حکایت کرده است : کل حسنة بعشر أمثالها إلی سبعمائة ضعف إلا الصیام فإنه لی و أنا أجزی به . ای ، هرنیکویی را ده ثواب است تا هفتصد ، مگر روزه را که آن مخصوص مراست ، وجزای آن من دهم. وحق تعالی گفته‌است: إنما یوفی الصابرون أجرهم بغیر حساب. ای ، کسانی که ازشهوت‌ها صبر کنند مزدایشان از حساب واندازه بیرون باشد ؛ وروزه، نیمهٔ صبراست، پس ثواب او بی اندازه بود . وکدام فضیلت ازاین بزرگ‌تر که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ می‌فرماید : والذی نفسی بیده لخلوف فم الصائم أطیب عندالله من ریح المسك . یقول الله ـ عزوجل ـ إنما یذر شهوته و طعامه و شرابه لأجلی فالصوم لی ، وأنا أجزی به .ای، بدان خدای که نفس من در قبضهٔ قدرت اوست که بوی دهن روزه‌دار ، نزد حق تعالی از بوی مشك خوش‌تر است. وحق تعالی می‌فرماید که : شهوت طعام و شراب خویش نمی‌گذارد ، مگر ازبرای من . پس روزه مراست ، و پاداش آن من دهم .

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است : للجنة باب یقال له «الرّیّان» لایدخله الاالصائمون . ای ، بهشت را دری است که آن را «ریان» گویند ـ و پارسی «ریان» سیرآب باشد ـ در آن «در» جزروزه داران [در]نروند. و روزه دار را وعدهٔ لقای باری تعالی است ،درمجازات روزهٔ وی. چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است : للصائم فرحتان : فرحة عند الافطار ، وفرحة عندلقاء ربه . ای، روزه‌دار را دوشادی است : یکی وقت إفطار ،ودیگر وقت دیدن پروردگار .

مترجم مـی گوید : مطالب و مقاصد آدمـی دو گونه است :یکی جسمانی ، دوم روحانـی . و أظهر مطالب جسمانی [۳۸۶] طعام و شراب است ، وأعلي مقاصد روحاني دیدن باری تعالی . بدین موجب براین جمله

اشارت فرموده است. و رواکه شادی إفطار به سبب تمام شدن عمل باشد، و سلامت ماندن... آن ازمفسدات. و چنانکه به غروب خورشیدتمام روزه و سلامت ماندن آن معلوم‌شود، به حسن خاتمت که مستلزم دیداراست، تمام أعمال عمر و سلامت آن از مبطلات روشن‌گردد.

۵ و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: لکل شیءٍ باب وباب العبادة الصوم. ای، هرچیزی را دری است ودرِعبادت روزه است. وگفت: وم الصائم عبادة. ای، خواب روزه دار عبادت است. و بوهریره روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إذادخل [شهر] رمضان‌فتحت أبواب‌الجنة‌وغلقت أبواب‌النار و [صفدت] الشیاطین و نادی مناد یا باغی‌الخیرهلم ویا باغی

۱۰ الشرأقصر. ای، چون ماه رمضان در آید، درهای بهشت گشاده‌شود ودرهای دوزخ بسته‌آید، و دیوان را دربند کنند، ومنادی آواز دهد که: ای جویندهٔ نیکی پیشتر آی، و ای جویندهٔ بدی باز ایست.

و وکیع گفت: درتفسیر، کلوا واشربوا هنیئاً بما أسلفتم فی‌الایام الخالیة[1] که: بدین ایام روزه را خواسته است که طعام و شراب درآن

۱۵ بگذاشته‌اند. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در مرتبهٔ مباهات میان إعراض از دنیا ومیان روزه جمع فرموده است وگفته: إن‌الله‌تعالی‌یباهی ملائکته بالشاب العابد فیقول أیها الشاب التارك شهوته لأجلی [المبذل] شبابه لی أنت عندی‌کبعض ملائکتی. ای، حق تعالی بافریشتگان مباهات فرماید به جوان عابد وگوید: ای جوانی که شهوت خود را برای من بگذاشتی، و جوانی

۲۰ خود برای من «پاد» روزه کردی[2]، تو نزدیك من چون بعضی از فریشتگان منی. و در روزه‌دار گفته: یقول الله تعالی یا ملائکتی أنظروا إلی عبدی ترك شهوته ولذته و طعامه و شرابه من أجلی. ای، حق تعالی گوید:

۱ـ قرآن ۲۴/۶۹ ۲ـ در نسخهٔ مجلس «بذل روزه‌کردی» آمده‌است.

ای فریشتگان من بنگرید در بندهٔ من که شهوت و لذت و طعام و شراب خود
برای من بگذاشته.

و در تفسیر: فلا تعلم نفس ما أخفی لهم من قرة أعین جزاءً بما
کانوا یعملون[1]. آمده است که آن عمل، روزه است. زیرا که حق تعالی
فرموده است: إنما یوفی [۳۸۷] الصابرون أجرهم بغیر حساب[2]. و جزای
روزه دار که به وی رسانید بی حساب باشد، و در وهم نگنجد و در تقدیر
نیاید. مصنف گفت: و سزاوار است که همچنین باشد، زیرا که روزه حق
تعالی راست و به نسبت اختصاص مشرف شده است، اگرچه همهٔ عبادات
او راست، چنانکه خانهٔ کعبه را تشریف اختصاص فرموده‌است، اگرچه همهٔ
زمین وی راست. و این اختصاص برای دو معنی است.

یکی: آنکه حقیقت وی دست بازداشتن و ناکردن است، و آن در
نفس خود پوشیده است، و در آن عملی نیست که بتوان دید. و همهٔ طاعت‌ها
را خلق می‌بینند و مشاهده می کنند، و روزه را جز حق تعالی نبیند چه او
عملی باطن است به مجرد صبر.

دوم: قهر دشمن خدای است. چه لشکر شیطان شهوات است، و
شهوت‌ها به خوردن و آشامیدن قوی شود. و برای آن پیغامبر ـ علیه السلام ـ
گفت: إن الشیطان لیجری من ابن آدم مجری الدم فضیقوا مجاریه بالجوع.
ای، دیو در باطن آدمی همچنان رود که خون. پس شما رهگذر او به
گرسنگی بر وی تنگ کنید. و برای آن عایشه را فرمود: داومی قرع باب
الجنة. ای، پیوسته در بهشت می کوب! عایشه پرسید به چه چیز؟ فرمود:
بالجوع. ای، به گرسنگی. و در «کتاب شره طعام» از «ربع مهلکات» فضایل
گرسنگی بخواهد آمد. و چون روزه بخصوص قهر دیو است و بستن

---

۱ ـ قرآن ۱۷/۳۲ ۲ ـ قرآن ۱۰/۳۹

رخنه‌ها و تنگ کردن گذرهای وی، مستحق شده است که به اختصاص نسبت إلهی مشرف شود. چه درقمع دشمن خدای، نصرت وی باشد. ونصرت خدای بنده را موقوف است، و نصرت بنده خدای را.

قال الله تعالی: إن تنصروا الله ینصرکم و یثبت أقدامکم[1]. چه بدایت جهد از بنده است، و جزا به هدایت از حق تعالی. و برای این گفت: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا[2]. وگفت: إن الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم[3]. و تغییر بنده به شکستن شهوت‌ها باشد که آن، چرا خوار و مرغزار دیوان است. و چون درچراخوار خصب باشد، وآمد و شد ایشان برقرارباشد، بنده را جلال باری تعالی منکشف نشود، و از لقای او در حجاب بود. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا إلی ملکوت السماء. ای، اگرنه آنستی که دیوان دردل‌های آدمیان می گردند، هرآینه ملکوت آسمان را بدیدندی. و از این روی روزه «در» عبادت است، و در جنگ دیو به مثابت [۳۸۸] سپر است. و چون فضیلت روزه تا بدین حد است که تقریر افتاد، از بیان أرکان و سنن و شرط ظاهر و باطن آن چاره نباشد. و بیان آن در سه فصل است.

---

۱ تا ۳ ـ قرآن ۷/۴۷ و ۶۹/۲۹ و ۱۱/۱۳

فصل اول

در بیان واجبات و سنن، و چیزهایی که به افساد آن لازم آید

اما واجبات ظاهر شش است

اول: طلب اول ماه رمضان، و آن بـه دیدن ماه نو باشد، واگر پوشیده شود به استکمال سی روز شعبان. به «دیدن» اینجا علم می‌خواهیم، و در ماه رمضان اعتماد بر قول یك «عدل» روا باشد.

و نزدیك بوحنیفه چـون در آسمان علتی باشد، قول یك «عدل» بشنوند، واگر نباشد، خبر باید که درحد «تواتر» داخل شود، چنانکه جمعی بسیار از محلت‌های مختلف گواهی دهند.

و در شوال [جز] به قول دو «عدل» [ثابت نشود] برای احتیاط عبادت. و هر که از عدلی بشنید، و او را استوار داشت، و راستی او بر ظن او غالب شد، روزه بروی لازم شود، اگرچه قاضی بر آن حکم نکند. و هر بنده‌ای را درعبادت، موجب ظن خود را متابعت باید کرد. و اگر ماه نو رمضان در شهری ببینند، ودرشهری دیگر نبینند، و مسافت میان آن هر دو کم از «دومرحله» باشد ـ ای کم از شانزده فرسنگ ـ بر اهل هر

دو ،روزه واجب آید. واگردومرحله بود یا بیش از آن ، در شهری که ندیده باشند واجب نیاید .

و نزدیك اصحاب بـوحنیفه اگر مطالع مختلف باشد ، در شهری که ندیده باشند واجب نیاید .

دوم : نیت . وچاره نیست از آنکه هر شب نیت کند ، به تبییت و تعیین ماه رمضان و به‌جزم . و اگر نیت کند که: ماه رمضان‌روزه دارد به یك دفعت ، بسنده نباشد . و مراد ما از لفظ «هرشب» این است . و اگرروزنیت کند ـ درروزهٔ ماه رمضان و روزهٔ دیگر که فرض باشد ـ روا نبود ، مگردر روزهٔ تطوع . و مراد ما از لفظ «تبییت» این‌است . واگر روزهٔ مطلق ـ[یا] فرض مطلق ـ نیت کند روا نباشد تا فریضهٔ رمضان نیت [نکند] .

ونزدیك بوحنیفه تبییت واجب نیست . و اگرروزنیت کند ، چون پیش اززوال باشد روا بود. وتعیین هم واجب نیست ، بل نیت مطلق صوم روا باشد .

واگر«شب شك» نیت کند که فردا روزه دارد [۱] ، اگر از ماه رمضان باشد درست نبود . چه این نیت به جـزم نیست ، مگر آنکه نیت او مستند باشد به قول‌گواهی عدل . و احتمال آنکه «عدل» غلط کرده باشد یادروغ گفته ، جزم را باطل نکند . ویا مستند باشد به استصحاب ، چنانکه درشب آخرماه رمضان به شك باشد. چه این مانع جزم‌نیت نیست . ویا مستندباشد به اجتهاد، چنانکه محبوسی باشد در خانهٔ زیرزمین ، و به حکم اجتهاد بر ظن اوغالب شود که ماه رمضان درآمده است ، شك اونیز مانع‌نیت نبود . وهر گاه که به‌شك باشد، درشب شك، اگر به‌زبان جزم‌نیت کند سود ندارد .

۱ ـ در متن عربی : «ولونوی لیلة السك أن یصوم غداً » آمده که زبیدی در شرح احیاء آن را چنین تفسیر کرده است : « و هی لیلة الثلاثین من شعبان» .

چه محل نیت دل است و با شك، جزم قصد صورت‌نبندد ، چنانکه اگر در درمیان [۳۸۹] رمضان گوید که : فردا اگر رمضان باشد روزه دارم ، زیان ندارد . چه آن تردید لفظ است . و در محل نیت تردد متصور نیست ، بل او قاطع است که از رمضان‌است. و اگر پس از نیت نان‌خورد نیت باطل‌نشود.
۵ و اگر در حال حیض نیت کند و پیش از صبح پاك شود روزه درست بود .

سوم : بازبودن از رسانیدن چیزی عمداً به «جوف» ـ با یادداشت روزه ـ و روزه، به خوردن و آشامیدن ، و دارو در بینی[کردن]وحقنه، تباه شود . و به فصد و حجامت و سرمه کردن ، و میل به گوش کردن و [در] إحلیل بردن ، تباه نشود ، مگر آنکه چیزی در إحلیل چکاند کـه به مثانه
۱۰ برساند . واگر [چیزی] بی قصد اورسد ، ازگرد راه یا مگس پران یا آب مضمضه، زیان‌ندارد، مگر آنکه درمضمضه مبالغت نماید، که‌آن روزه‌را تباه کند ، چه تقصیر کرده باشد . و به لفظ «عمداً» آن خواسته‌ایم .

ونزدیك بوحنیفه‌رسیدن‌آب[به‌جوف]درمضمضه روزه‌راباطل کند.

واما لفظ یادداشت روزه ، احترازی است از حال فراموشی که‌آن
۱۵ روزه را تباه نکند ، اما اگراول یا آخرروزعمداً بخورد به‌گمان‌آنکه شب خورده‌است ، پس به تحقیق بداند که روز خورده است ،قضا واجب شود. و [اگر] آن بر حکم ظن واجتهاد بماند، قضا واجب نشود . و نباید که در اول روز بخورد ، مگر به ظن و اجتهاد .

چهارم : مباشرت ناکردن . و حد آن تغییب حشفه است . و اگر
۲۰ به فراموشی کند، روزه باطل نشود . واگرشب مباشرت کندیا محتلم شود، و بامداد جنب خیزد ، روزه تباه نشود . و اگر در حال مباشرت صبح دمد وبرفور اخراج کند، روزه درست بود . واگر صبر کند تباه شود .

پنجم : باز بودن از بیرون آوردن منی عمداً ـ بـه مباشرت یا به

غیر آن ـ چه آن تباه کند. و به قُبله و مضاجعت تباه نشود تا اقبال حاصل نیاید، ولکن مکروه باشد، مگر پیر را یا کسی که ضابط نفس خود باشد. چه ایشان را باکی نبود، و ترك آن اولی. و اگر از قُبله بیم إنزال باشد، و مع ذلك قبله دهد، و انزال حاصل آید، روزه باطل شود به سبب تقصیر وی.

ششم: باز بودن از برون آوردن قی. چه قصد آن، روزه باطل کند. و اگر بی قصد وی بر آید باطل نشود. و اگر نخامه از حلق و سینه بر آرد زیان ندارد به سبب رخصت. چه عذر از آن دشوار است، مگر چون به دهن رسد آنگاه فرود برد، که آن مبطل بود.

و أما لوازمِ افطار، چهار چیز است: قضا☆ و کفارت☆ و فدیه☆ و إمساك باقی روز، تا به روزه داران ماند.

أما قضا: واجب آید بر هر مسلمانی مکلف که روزه بگشاید به عذری یا بی عذری. و حایض روزه را قضا کند، و مرتد نیز. اما بر کافر و کودك و دیوانه واجب نیاید. و در قضای رمضان تتابع واجب نیست. خواهد متابع روزه دارد، و خواهد متفرق.

و أما کفارت: واجب نشود، مگر به جماع. اما بیرون آوردن منی و تناول طعام و شراب و آنچه جز جماع است واجب نشود [۳۹۰].

و به نزدیك بوحنیفه به أکل و شرب هم واجب شود، و کفارت آن است که: بنده‌ای آزاد کند. و اگر ندارد دو ماه پیوسته روزه دارد. و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد، هریکی را مُدّی. و مُدّ چهار دانگ منی باشد.

أما امساك باقی روز: بر کسی واجب آید که در افطار عاصی باشد یا مقصر. و بر حایض واجب نیاید، چون در میان روز پاك شود. و بر مسافر نیز چون

إفطار کرد از سفری که دو مرحله باشد برسد[۱].

و نزدیك بوحنیفه برهر دو واجب شود . و چون یك عدل گواهی دهد بردیدن ماه‌نو در«روزشك» امساك واجب شود . وروزه درسفرفاضل‌تر از افطار ، مگرچون طاقت ندارد . وروزی که بیرون‌آید ، و اول آن مقیم بوده باشد ، و روزی که روزه دار به وطن خود رسد ، افطار کند .

أما فدیه : بر حامل ومرضع ـ با قضا به هم ـ واجب شود ، چون از بیم هلاك فرزند افطار کند ، هرروزی یك مُدّ گندم یك مسکین را . وبر پیری که از ضعیفی روزه نتواند داشت همی فدیه واجب آید . و به نزدیك بوحنیفه در این هردو صورت فدیه واجب شود .

أما سنت‌ها : شش است . تأخیر سحور ، و تعجیل افطار بـه خرما یا به آب ، پیش از نماز . و ترك مسواك پس از زوال ، و سخاوت [درماه رمضان] ـ برای آنکه فضیلت [آن] درباب زکات سابق شده‌است ـ وخواندن قرآن ، و اعتکاف در مسجد ـ خاصه در عشر آخر ـ چه آن عادت پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بوده است ، که چون دَهِ آخر درآمدی بستر در نوشتی ، و إزار دربستی عبادت را . و او وأهل‌او از عبادت نیاسودندی. چه شب قدر در آن است . و اغلب آن است که در شب‌های طاق است . و ماننده‌ترین شب‌های‌طاق ، شب بیست ویک، و بیست و سه، و بیست وپنج، و بیست و هفت است . و در این اعتکاف تتابع اولی ، وچون نذر کند یا نیت تتابع ، اگر بی ضرورتی بیرون آید ـ چنانکه برای عیادت باشد یا أدای شهادت یا حضورجنازه یا زیارت مسجد یاطهارت ـ تتابع منقطع شود ، واگربرای قضای حاجت بیرون آید منقطع نشود . و رواکه آبدست در خانه کند . و نباید که به‌کاری دیگر مشغول شود . وپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بیرون نیامدی

---

۱ ـ متن‌عربی چنین‌است: ولاعلی‌المسافراذاقدم‌مفطراً من سفر بلغ مرحلتین .

مگر به قضای حاجت. وبیماررا نپرسیدی مگر در گذر. و تتابع به جماع منقطع شود و به قُبلَه نه. و نزدیك بوحنیفه اگر به قبله إنزال حاصل آید باطل شود. و در مسجد به تعطر و عقد نکاح و نان خوردن و دست شستن در طشت باکی نیست. چه هر یك از آن محتاج الیه است در حال تتابع، وبه خروج بعضی اندام منقطع نشود. وپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ سر به سوی حجره گذاشتی وعایشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ درحجره آن را شانه کردی. وهر گاه که معتکف به قضای حاجت بیرون آید، چون باز گردد باید که نیت از سر گیرد، مگر آنکه دراول، ده روز مثلاً نیت کرده باشد[۳۹۱]. ومع ذلك تجدید اولی. ۵

فصل دوم

در أسرار و شرطهای باطن روزه

بدان که روزه را[1] سه درجه است : روزهٔ عموم، وروزهٔ خصوص ، و روزهٔ خصوص‌خصوص .

5 أما روزهٔ عموم : نگاه داشت شکم و فرج است ازقضای شهوت ، چنانکه تفصیل آن سابق شده است .

و أما روزهٔ خصوص : به نگاه داشت چشم وگوش ودست وپای ، و دیگر جوارح است از بزه .

و أما روزهٔ خصوص‌خصوص : نگاه داشت دل است از همت‌های

10 فرومایه واندیشه‌های دنیا ، وبازداشت آن ازهرچه جزخدای است به‌کلیت ، وگشادن‌آن روزه است‌که از جزخدای و روز قیامت اندیشد ، و تفکر کند در دنیا ، مگر دنیایی که‌آن را برای دین خواهد . چه‌آن زادآخرت باشد ، و از دنیا نبود ، تا به حدی که اهل دل‌گفته‌اند‌که : هرکه همت او سوی آن جنبد‌که در روز تصرفی کند‌که درضمن آن تدبیر افطار باشد ،گناهی بروی

---

۱ ـ در نسخهٔ بریتانیا «آن روزه را» آمده است .

نبشته شود. چه آن از اندکی وثوق باشد به فضل حق تعالی، و اندکی یقین به روزیِ موعود. و این مرتبهٔ پیغامبران و صدیقان ومقربان است. و تفصیل آن به‌گفتن درازنیست. ولکن تحقیق آن به‌کردن دراز [است]. چه آن روی آوردن است به‌کنه همت‌برحق‌تعالی، وگردانیدن روی ازجزایشان، و ملابست معنی: قل‌الله ثم ذرهم.

۵

وأما روزهٔ خصوص: که آن روزهٔ صالحان است، و آن باز داشتن جوارح است از بزه. وکمال آن به شش‌کار است:

اول: نگاه داشت چشم از دیدن هر چه ناستوده و مکروه است، و هر چه دل را از ذکر خدای مشغول کند. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: النظرسهم مسموم من سهام إبليس فمن تركها خوفاً من‌الله آتاه‌الله تعالى إيماناً يجدحلاوته فى‌قلبه. ای، نظرتیری است زهرآب داده، ازتیرهای ابلیس، و هر که آن را از بیم حق تعالی بگذارد حق تعالی وی را ایمانی دهدکه حلاوت آن در دل خود بیابد.

۱۰

مترجم می‌گویدکه: این مبالغت در نظر، بدان فرموده است که هیچ حسی از حواس درمشغول‌گردانیدن دل آن تأثیرنداردکه حس بینایی، و چون آن برمردم غالب‌تر است احتراز از آن بالغ‌تر باید.

۱۵

و جابرازأنس ـ رضی‌الله عنهما ـ روایت کرده است که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: خمس‌يفطرن الصائم: الكذب، والغيبة، والنميمة، واليمين الكاذبة، والنظر بشهوة. ای، پنج چیز روزه را باطل‌کند: دروغ، و غیبت، و سخن‌چینی، و سوگند ناحق، و نظر شهوت.

۲۰

ودوم: نگاه داشت زبان از بیهوده ودروغ و سخن چینی وفحش [۳۹۲] وخصومت و مراء، وخاموش‌گردانیدن آن [و]مشغول کردن به‌ذکر حق تعالی، و خواندن قرآن. و این روزهٔ زبان است. و بشر حارث از

سفیان روایت کرده که : غیبت روزه [را] باطل کند. ولیث ازمجاهد روایت کرد که : دو خصلت روزه را تباه کند : غیبت و دروغ . . . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرمود: إنما الصوم جُنة فاذاکان احدکم صائماً فلایرفث ولا یجهل وإن إمرؤ قاتله او سابه فلیقل: انی صائم انی صائم . ای ، روزه سپری است ، و چون یکی از شما روزه دار بود باید که فحش نگوید و جهل نبرزد ، واگر کسی با وی جنگ کند یا دشنام دهد باید که بگوید : من روزه دارم ، من روزه دارم . ودرخبراست که درعهد پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ دو زن روزه داشتند ، و در آخر روز ازگرسنگی و تشنگی چنان شدند که در بیم هلاك بودند ، از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در گشادن روزه دستوری خواستند . قدحی بر ایشان فرستاد تا آنچه خورده‌اند درآن قی کنند . از گلوی هر یکی خونی تازه و گوشتی خام برآمد . و مردمان از آن متعجب شدند . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرمود : هاتان صامتا عما أحل‌الله لهما و افطرتا علی ماحرم الله علیهماقعدت إحداهماعلی الاخری فجعلتاتغتابان الناس فهذاما أکلتا من لحومهم . ای ، این دو زن از آنچه حق تعالی بر ایشان حلال کرده‌است روزه داشتند، وبدانچه حرام کرده‌است افطار کردند ، با هم نشستند و به غیبت مردمان مشغول شدند، و آنچه ازگلوی ایشان برآمد گوشت مردمان است که بخورده‌اند .

سوم : بازداشت گوش ازشنیدن هرچه مکروه است ، زیراکه هرچه باری تعالی گفتن آن حرام کرده است ، شنیدن آن هم حرام کرده است . و برای این حق تعالی میان شنوندهٔ دروغ و حرام خوار تسویه فرموده است و گفته : سماعون للکذب أکالون للسحت . ودرآیت دیگر گفته: لولاینهاهم الربانیون والأحبارعن قولهم الاثم وأکلهم السحت [1] . و خاموش بودن

۱ ـ قرآن ۵/۴۲ و ۶۳

بر غیبت حرام است ، و نیز گفته است : إنکم إذاً مثلهم . ای ، شما پس اکنون مثل ایشان‌اید. و برای این پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است : المغتاب والمستمع شریکان فی‌الاثم . ای، غیبت کننده و شنونده، در بزه شریکان‌اند .

چهارم : بازداشت باقی جوارح . دست و پای از همه مکروهات ، و بازداشت شکم از شبهت‌ها در وقت افطار. چه روزه [۳۹۳] بازبودن است از طعام حلال [1]. پس به حرام افطار کردن را هیچ معنی نباشد . و مثال این روزه دار، مثال کسی است که خانه‌ای آبادان کند و شهری بیران . چه طعام حلال به بسیاری زیان کار است ، نه به نوع آن . روزه برای تقلیل است و کسی که از بسیار خوردن دارو احتراز نماید از بیم زیان ، و زهر بخورد سفیه باشد . و حرام، زهری است که دین ترا هلاك گرداند . و حلال دارویی است که اندك آن سودمند است و بسیار آن زیان کار. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است :کم من صائم لیس له من صیامه إلا الجوع والعطش . ای ، بسیار روزه دار است که وی را از روزه جز گرسنگی و تشنگی نیست . و گفته‌اند که: این کسی است که به‌حرام افطار کند. و بر قول دیگر کسی که از طعام حلال باز باشد ، و گوشت مردمان به غیبت تناول کند ، و آن حرام است . و بر قول دیگر کسی که جوارح خود را از بزه‌ها نگاه دارد .

پنجم : آنکه وقت افطار از حلال نیز بسیار نخورد ، چنانکه ممتلی شود ، که هیچ آوندی نزد حق تعالی دشمن‌تر از شکم پُر نیست ، اگر چه از حلال باشد . و به روزه دشمن خدای را چگونه قهر توان کرد ؟ و شهوت را چگونه توان شکست ؟ چون روزه دار را آنچه در چاشت فوت شده باشد در شام آن را تدارك نماید . و روا که در ألوان طعام بر آن زیادت کند تا به‌حدی که عادت مستمر شده است، بر آن که طعام‌ها را ذخیره سازند برای

---

۱ ـ در نسخهٔ بریتانیا چنین است : «از طعام و از حلال باز بودن» .

ماه رمضان . ودراین ماه طعام‌هایی تناول کند که درچند ماه دیگر تناول کرده
نشود . ومعلوم است که مقصود روزه خلأ معده است وشکستن قوت شهوت
تا نفس را بر تقوی قوتی حاصل شود . و چون معده را از چاشت به شام
اندازی تا شهوت او برانگیخته شود ، ورغبت او قوتی گیرد ، پس طعام‌های
۵ لذیذ دهی تا سیر شود ، لذت افزون شود و قوت او تضاعف پذیرد . و
شهوت‌ها را نشانی حاصل آید که اگر بر عادت گذاشته شدی به جای آن نشاط
فتور بودی. وروح روزه وسرّ آن ، ضعیف کردن قوت‌هاست که به واسطهٔ
آن شیطان مردم را به معصیت می کشد ، و آن هرگز حاصل نشود ، مگر به
تقلیل طعام ، و آن چنان باشد که همان مقدار خورد ، که شبی خوردی که روز آن
۱۰ روزه نداشته بودی .

فأما چون طعام چاشت را با طعام شام جمع کند روزه را فایده نماند ،
بل یکی از أدب آن است که در روز بسیار نخسبد تا گرسنگی و تشنگی
احساس کند ، و به ضعف قوت‌ها مستشعر باشد ، ودل وی بدان صافی بشود ،
و قدری از ضعف شب را باقی باشد[1] تا بیداری واقامت وردها بروی آسان
۱۵ شود . وشاید که شیطان گرد دل وی نگردد و او ملکوت آسمان را [۳۹۴]
ببیند . و شب قدر عبارت است از شبی که در آن چیزی از ملکوت منکشف
شود . و مراد از قول خدای تعالی : إنا أنزلناه فی لیلة القدر ، این
است . و هر که میان دل و سینهٔ خود توبره‌ای از طعام حایل گرداند از این
حال محجوب باشد . و مجرد خالی کردن معده برداشتن حجاب را بسنده
۲۰ نیست ، تا همت خود را از غیر حق تعالی خالی نگرداند ، و کل کار خود آن
است ، و به آغاز از تقلیل طعام است. وزیادت بیان این سخن در «کتاب أطعمه»
بخواهد آمد. إن شاء الله تعالی.

---

۱ ـ در نسخهٔ مجلس شورا «باقی گذارد» آمده است .

ششم : آنکه دل وی پس از افطار میان خوف و رجا معلق باشد . چه معلوم نیست که روزهٔ او مقبول است ، و او از جملهٔ مقربان یا مردودان است، و او از جملهٔ دشمن داشتگان [یا دوستان] . و در آخر هر عبادتی که از آن فارغ شود باید که همچنین باشد . و روایت کرده‌اند که : حسن بصری ـ رضی الله عنه ـ روزی عید بود ، برقومی گذشت که به‌خنده و بازی مشغول بودند، گفت : حق تعالی ماه رمضان را میدانی ساخته است برای بندگان تا به طاعت و عبادت در آن مسابقت و مسارعت نمایند. و گروهی سبقت نمودند و به مراد خود برسیدند ، و گروهی تخلف کردند و نومید ماندند . و عجب از کسی که به خنده و بازی مشغول شود ، و حقیقت کار خود نداند ، در روزی که در آن أرباب سبقت گوی طاعت به «هال» رضا رسانند. و اصحاب تخلف در کوی نومیدی بمانند . و به‌خدای که اگر پرده بردارند نکوکار به نیکویی خود مشغول شود ، و بدکردار به بدی خود . ای ، مقبولان از شادی قبول به بازی نرسند ، و مردودان از اندوه رد به خنده نپردازند .

و أحنف قیس را گفتند که : تو نیك پیر شده‌ای ، و روزه ترا ضعیف می کند، گفت: من آن را برای دفع شرّی عظیم و عذابی أليم عدتی می‌سازم ، و بر طاعت خدای صبر کردن آسان‌تر از آنکه بر عذاب وی . و این خصال است که معانی باطنهٔ روزه است .

سؤال : هر که برنگاه داشت شکم و فرج از شهوت اقتصار [نماید] و این معانی می بگذارد ، فقها روزهٔ وی را صحیح می‌خوانند ، پس معنی آن چه می باشد ؟

جواب : [بدان که فقهای ظاهری] شروط ظاهر را به دلیل‌هایی اثبات می کنند که ضعیف‌تر از این دلیل‌هاست، که ما در اثبات شروط باطن آورده‌ایم ـ خاصه غیبت و امثال آن ـ ولکن به‌دست فقهای [ظاهری]

از تکلیفات جز آن نیست که همهٔ غافلان، که روی به دنیا دارند ، در تحت آن داخل توانند شد . و أما علمای آخرت « صحت» قبول را گویند ، و قبول رسیدن بود به مقصود . و دانسته‌اند که مقصود از روزه تخلق است بـه خلقی از اخلاق حق تعالی ، و آن صمدیت است . واقتدا به فریشتگان در بازبودن از شهوت‌ها ، براندازهٔ امکان . چه ایشان ازشهوت‌ها منزه‌اند . و مرتبهٔ آدمی فوق مرتبهٔ بهایم است ، بدانچه قدرت آن دارد که شهوت خود را به نور عقل [۳۹۵] بشکند . و دون مرتبهٔ فریشتگان ، بدانچه شهوت‌ها بر وی مستولی است ، و او به مجاهدهٔ آن مبتلی . پس هر که در شهوت‌ها مولع باشد به أسفل السافلین رسد ، و هم طویلهٔ ستوران شود . وهر که شهوت‌ها را قهر کند، به أعلی علیین ترقی نمایـد ، و به افق ملایکه پیوندد .

وفریشتگان ، مقربان خدای‌اند . و کسی که به ایشان اقتدا کند و به أخلاق ایشان تشبه نماید ، بـه نزدیکی ایشان به حق تعالی نزدیك شود . و مانند نزدیك نزدیك‌بود. واین نزدیکی به مکان نیست، بل به صفت است . و چون سِرّ روزه نزدیك ارباب عقل و اصحاب دل ایـن است ، چه فایده باشد درتأخیرچاشت، وجمع هردووظیفت درشام؟ باآنچه عنان شهوت‌های دیگر همهٔ روز مطلق باشد ! و اگر مثل این را فایده باشد پس قول پیغامبر را ـ علیه‌السلام ـ کم من‌صائم لیس له من صومه إلا الجوع والعطش ، چه معنی بود؟ وبرای‌این بودردا ـ رضی‌الله عنه ـ گفت : یا حبَّذا نوم الأكياس و فطرهم كيف يغلبون صوم الحمقى وسهرهم. و[لذرة] من يقين وتقوى أفضل وأرجح من‌أمثال الجبال من عبادةالمغترين . ای ، چه خوش است خواب زیرکان وافطار ایشان ـ [که] غلبه کنند روزهٔ احمقان وبیداری ایشان را ـ و یك ذره یقین و تقوی فاضل‌تر و راجح‌تر، از امثال کوه‌ها ازعبادت

فریفتگان . و برای آن علما گفته‌اند که: بسیار روزه دار مفطر باشد، وبسیار مفطر روزه دار . و مفطر روزه دار آن است که اندام خود را از آثام ، و جرم خودرا از جُرم نگاه دارد ، و طعام و شراب تناول کند . و روزه دار مفطر آنکه گرسنگی و تشنگی تحمل نماید ، و جوارح را در بزه‌ها مطلق العنان دارد . وهر که معنی روزه وسِرّ آن دریابد داند که کسی که ازخوردنی ومباشرت باز باشد، وبزه‌ها ارتکاب نماید ، همچون کسی باشد که عضوی را از اعضای وضوء سه‌بار مسح کند . چه او در ظاهر عدد موافقت نموده باشد ، أما مقصود را ـ و آن شستن است ـ بگذاشته . و نماز این کس هرآینه مردود باشد به سبب جهل او . و مثل کسی که طعام بخورد و جوارح را از مکاره باز دارد، همچون کسی باشد که اعضارا یکان یکان بار بشوید ونماز این کس مقبول بود ، بدانچه اصل را رعایت نموده است که اگرچه فضل را بگذاشته . وکسی که هردو را جمع کند ، همچون کسی باشد که عضوی را سه بار بشوید و اصل و فصل را جمع کند ، و این کمال باشد. وپیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ گفته است: إنما الصوم أمانة فليحفظ أحدكم أمانته . ای، روزه امانت است. و باید که امانت را نگاه دارند . و چون این آیت بخواند: إن الله يأمركم [۳۹۶] أن تؤدوا الأمانات الى أهلها . دست برگوش وچشم نهاد وگفت : السمع أمانة والبصر أمانة . اگر [آن] از أمانات نبودی نفرمودی ، فليقل إني صائم. ای، زبان من ، مرا ودیعت داده‌اندتا آن‌رانگاه دارم، چگونه‌درجواب تو آن‌رامطلق گردانم؟ پس اکنون روشن‌شدکه هرعبادتی‌را ظاهری‌وباطنی‌است، و[قشری] ولُبّی . وقشور آن را درجات‌است، وهردرجه‌ای‌را طبقات. وتو [اکنون] مخیری‌در آنچه به‌قشر [ازلباب] قناعت نمایی یا در طلب لباب، برأرباب ألباب مسابقت فرمایی .

فصل [سوم]

در روزهٔ تطوع و ترتیب وردها در آن

بدان که استحباب روزه در أیام فاضل متأکد شود. و روزهای فاضل بعضی در هر سال باشد، و بعضی در هرماه، و بعضی در هرهفته.

أما در سال: پس از روزهای رمضان، روز «عرفه» و «عاشورا» است، و نه روز از اول ذوالحجة، وده روز از اول محرم. و کل ماه‌های حرام محل استحباب روزه‌است، و آن أوقات فاضله است. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ در شعبان بسیار روزه داشتی تا به حدی که چنین گمان افتادی که از رمضان است. و در خبر است که فاضل ترین روزها، پس از ماه رمضان، ماه محرم است، و نیز اول سال است. بنای آن بر خیر بهتر باشد، و دوام برکت در آن مرجوّتر. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: صوم یوم من شهر حرام أفضل من صوم ثلاثین من غیره، و صوم یوم من رمضان أفضل من ثلاثین من شهر حرام. ای، یک روزهٔ ماه حرام فاضل‌تر از سی روزهٔ غیر آن، و یک روزهٔ ماه رمضان فاضل‌تر از سی روزهٔ ماه حرام.

و گفت: من صام ثلاثة أیام من شهر حرام: الخمیس، والجمعة،

والسبت ، کتب‌الله له عبادة سبعمائة عام. ای ، هر که سه روز از ماه حرام روزه دارد ـ پنجشنبه ، و آدینه ، و شنبه ـ حق تعالی عبادت هفتصد ساله برای وی ثبت فرماید . و در خبر است : إذا کان النصف من شعبان فلاصوم حتی رمضان . ای ، چون نیمهٔ شعبان شد تا ماه رمضان روزه نباید داشت . و برای آن مستحب است که پیش از ماه رمضان چند روز افطار کند . و اگر شعبان به رمضان پیوندد جایز باشد . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ یکبار پیوسته است ، و بارها جدا کرده . و قصد استقبال ماه رمضان به دو روز یا سه روز روا نباشد ، مگر آنکه موافق وردی بود . و بعضی صحابه روزهٔ کل رجب ، کراهیت داشته‌اند تا مانند رمضان نباشد .

وماه‌های فاضل ذوالحجه است، ومحرم، ورجب، وشعبان . وماه‌های حرام ذوالقعده ، وذوالحجه ، و محرم ، ورجب ـ یکی منفرد وسه متصل ـ وأفضل آن ذوالحجه است . زیرا که حج [۳۹۷] وأیام معلومات ومعدودات دروی است . و ذوالقعده از ماه‌های حرام وماه‌های حج است . و شوال از ماه‌های حج است ، و از ماه‌های حرام نیست . و محرم و رجب از ماه‌های حرام‌اند ، و از ماه‌های حج نه . ودرخبر است : **مامن أیام ، العمل فیهن أفضل وأحب الی الله، من أیام عشر ذی‌الحجه. إن صوم یوم منه یعدل [صیام سنة وقیام لیلة منه تعدل] قیام لیلة القدر. قیل ولاالجهاد فی سبیل‌الله، قال ولاالجهاد فی سبیل‌الله إلامن عقرجواده واهریق دمه** . ای ، عمل هیچ روزی فاضل‌تر و دوست‌تر نزد حق تعالی از عمل ذی الحجه نیست ، روزهٔ یک روز آن برابر روزهٔ سالی است ، وقیام یک شب آن برابر قیام شب قدر .

وأما در ماه : اول ومیانه و آخر ماه باشد . ومیانه، أیام بیض است : سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم .

و أما در هفته : روزهای دوشنبه و پنجشنبه و آدینه است ، و آن

روزهای فاضل است، و در آن «روزه» و تکثیر خیرات مستحب، تا أجر آن به برکت این اوقات تضاعف پذیرد.

وأما روزهٔ دهر: شامل همه است با زیادت. و سالکان را در آن طریقت‌هاست. بعضی از ایشان کراهیت داشته‌اند، چه اخبار آمده است که دلیل کراهت است. و درست آن است که مکروه نیست [جز] به‌دو سبب.

یکی: آنکه در عیدین و ایام تشریق افطار نکند، چه کل دهر آن باشد.

دوم: آنکه از سنت افطار اعراض نماید، و روزه را بر نفس خود ختم گرداند، با آنچه حق تعالی دوست دارد که بر رخصت‌های وی کار کرده شود. اگر این دو معنی نباشد، وصلاح خود در «روزهٔ پیوسته» بیند، بدارد. چه جماعتی از صحابه و تابعین داشته‌اند. و بوموسی أشعری ـ رضی الله عنه ـ از پیغامبر ـ علیه الصلاة و السلام ـ روایت کرده است: من صام الدهر کله ضیقت علیه جهنم، وعقد تسعین. ای، در دوزخ وی را جای نباشد، چنانکه در عقد نود [فرجه]ای[1] نبود. وجز آن درجه‌ای دیگر است[2] و آن یك روز روزه داشتن و یك روز افطار است. چه آن بر نفس سخت‌تر است، و در قهر آن قوی‌تر. و در فضل آن اخبار آمده است، چه بنده بدان یك روز در معرض صبر باشد و یك روز در معرض شکر.

۱ـ چنین است در نسخهٔ مجلس شورا، ولی در نسخهٔ بریتانیا «قرحه‌ای نبود» آمده که صحیح نمی‌نماید.

۲ـ برای روشن شدن مطلب، متن عربی که با شرح زبیدی همراه است در اینجا نقل می‌شود: ... و عقد تسعین ... هو محمول علی من صام الدهر الذی فیه أیام العید و التشریق ـ ایام التشریق، ای ثلاثة أیام بعد یوم النحر ـ و قال المصنف: معناه لم یکن له فیها موضع، و دونه ـ ای دون صوم الدهر ـ درجة آخری ...

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : عرضت علَیّ مفاتیح خزائن الدنیا وکنوز الأرض فرددتها و قلت أجوع یوماً و أشبع یوماً أحمدك إذا شبعت و أتضرع إلیك إذا جعت . ای ، کلیدهای خزاین دنیا و گنج‌های زمین برمن عرضه داشتند ، آن را رد کردم و گفتم : یك روز گرسنه باشم ، و یك روز سیر ، در سیری به حمد مشغول شوم و در گرسنگی به تضرع [۳۹۸] . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : أفضل الصیام صوم أخی داود ، کان یصوم یوماً و یفطر یوماً . ای ، بهتر روزه‌ها ، روزهٔ برادرم داود است ، یك روز روزه داشتی و یك روز افطار کردی . و با عبدالله عمر در روزه منازلت فرمود ، و عبدالله گفت : به از این خواهم . پیغامبر فرمود : یك روز روزه دار و یك روز افطار کن ، گفت : فاضل‌تر از این خواهم ، فرمود که : از این فاضل‌تر نیست . و آمده است که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ هیچ ماهی تمام روزه نداشته است ، مگر رمضان . بل در میان آن افطار کردی .

و کسی که نیمهٔ عمر روزه نتواند داشت یك ثلث آن روزه دارد ، بدانچه یك روز روزه دار باشد و دو روز مفطر . و اگر سه روز از اول ماه ، و سه روز ازمیانه ، و سه روز از آخر ، روزه دارد ، یك ثلث در اوقات فاضله حاصل شود . و اگر روزهای دوشنبه و پنجشنبه و آدینه روزه دارد ، بیش از ثلثی بود . و چون وقت‌های فاضل ظاهر شد کمال در آن است که مردم معنی روزه دریابد . چه مقصود آن صافی کردن دل و فارغ گردانیدن همت است برای حق تعالی . و کسی که در دقایق باطن فقیه باشد ، در احوال خود نگرد . وقت باشد که مداومت روزه اقتضا کند ، و وقت باشد که مواظبت افطار . و وقت باشد که آمیختن روزه به إفطار .

و چون معنی دریافت ، و کوشش او درسلوك راه آخرت به مراقبت دل محقق شد ، مصلحت دلش بر وی پوشیده نماند . و مقتضی آن ، ترتیبی

مستمر نباشد. و برای این از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده‌اند که: کان یصوم حتی یقال لایفطر، ویفطر حتی یقال لایصوم، وینام حتی یقال لایقوم، ویقوم حتی‌یقال لاینام. ای، چندان روزه داشتی که گفتندی افطار نکند، و چندان افطار کردی که گفتندی روزه ندارد، و چندان شب بخفتی که گفتندی قیام نکند، و چندان شب قیام کردی که گفتندی نخسبد. و آن ۵ به اعتبار آن بودی که وی را منکشف شدی که حق هر وقتی چگونه ادا می باید کرد.

و علما بیش از چهار روز متوالی افطار کردن کراهیت داشته‌اند. واین مقدار به روزعید و ایام تشریق اعتبار کرده‌اند و گفته که: آن موجب [قساوت] دل باشد، و مولد عادات بد، و فاتح أبواب شهوت. ولعمری ۱۰ که درحق بیشترهمچنان است که گفته‌اند، خاصه در حق کسی که درشبانروزی دوبار خورد. و این آن است که درترتیب روزۀ تطوع خواستیم که آن را یاد کنیم. والله أعلم. [۳۹۹].

کتاب أسرار و مهمات حج

و این کتاب هفتم است از : « احیاء علوم دین»

و در او سه باب است

باب اول : در فضایل حج و فضایل مکه و خانهٔ کعبه ، و ارکان و شرایط وجوب آن.
باب دوم : در اعمال ظاهر بر ترتیب از مبدأ سفر تا بازگشتن به خانه .
باب سوم : در آداب دقیق و اسرار پوشیده و اعمال باطن آن .

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ثنای بی منتها مر خدای را که از کلمهٔ توحید برای بندگان خود [حرزی] وحصنی پرداخت، و ازخانهٔ کعبه ایشان را مقصدی و محل أمنی ساخت،و کعبه را به تشریف تخصیص نسبت به‌ذات مقدس خود تکریم فرمود. و طوف و زیارت آن را مانع عذاب و دافع عقاب گردانید. و صلوات و تسلیمات فراوان بر محمد مصطفی، که رحمت عالمیان و پیشوای جهانیان است، و برأقربا و اصحاب او که لشکرکشان حق‌اند و راهبران خلق.

بدان که حج از جملهٔ ارکان و مبانی اسلام، وعبادت عمروخاتمت أمر است، و تمام اسلام وکمال دین. و آیت: الیوم أکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی، و رضیت لکم الاسلام دیناً، در شأن وی نازل شده است. وپیغامبر- علیه‌السلام - در وی فرموده: من مات ولم یحج فلیمت إن شاء یهودیاً و إن شاء نصرانیاً. ای، هرکه حج ناگزارده میرد، خواه جهود میردخواه ترسا. وبس بزرگ باشد عبادتی که به فقد آن[کمال] دین مفقود شود، و تارك آن با جهود و ترسا درضلالت برابرباشد. و سزاوار بود که عنایت در شرح آن، وتفصیل ارکان وسنن وآداب وفضایل واسرار

آن مصروف شود. وجملهٔ آن درسه باب منکشف گردد، به توفیق باری تعالی.

باب اول : در فضایل حج، و فضایل مکه و خانهٔ کعبه، و ارکان و شرایط وجوب آن.

باب دوم : در اعمال ظاهر بر ترتیب از مبدأ سفر تا بازگشتن به خانه.

باب سوم : در آداب دقیق و اسرار پوشیده و اعمال باطن آن. ۵

و ما به باب اول آغاز کنیم.

باب اول

و در آن دو فصل است

فصل اول : درفضایل حج ، و فضل مکه و مدینه ، و سفر کردن سوی مشهدها .

فضیلت حج : حق تعالی گفت : **وأذن فی الناس بالحج یأتوك رجالا وعلی کل ضامر**. قتاده ـ رضی الله عنه ـ درتفسیر این آیت گفت که : چون ... 5
حق تعالی ، ابراهیم را ـ صلی الله علیه وعلی نبینا ـ [به حج امر کرد] ، فرمود که: مردمان راا علام کن که حج برایشان واجب است . او ندا فرمود و گفت : ای مردمان ، بدانید که حق تعالی را خانه‌ای است ، قصد زیارت آن کنید ! و باری تعالی گفت : **لیشهدوا منافع لهم** [۴۰۰] . 10

ومفسران گفته‌اند که : آن تجارت است درموسم، وثواب در آخرت. ویکی ازسلف چون این آیت بشنید گفت : به خداوند کعبه که آمرزیده شدند. و در تفسیر : **لأقعدن لهم صراطك المستقیم**. بعضی مفسران گفته‌اند که : صراط مستقیم ، در این آیت راه مکه است . شیطان در آن نشیند ومردمان را از سلوك آن مانع شود . 15

و پیغامبر – علیه‌السلام – گفت : **من حج البیت فلم یرفث و لم یفسق خرج من ذنوبه کیوم ولدته أمه** . ای ، هر که حج کند و زبان به بیهوده و جوارح دیگر به فسق آلوده نگرداند ، از گناهان پاك بگردد ، چون آن روز که از مادر زاده است . و گفت : **ما رأی الشیطان فی یوم هو أصغر و لا أدحر و لا أحقر و لا أغیظ منه من یوم عرفه** . ای ، شیطان هیچ روزی خوارتر و رانده‌تر و حقیرتر و خشم آلوده‌تر از آن نباشد که روز عرفه . و آن بدان سبب باشد که نزول رحمت ، و عفو حق تعالی گناهان کبیره را ، مشاهده کند . چه گفته‌اند که : بعضی از گناهان آن است که جز ایستادن به عرفات آن را کفارت نکند . و این حدیث را جعفر محمد – رضی‌الله‌عنه – از پیغامبر – علیه‌السلام – إسناد فرموده است .

و یکی از مکاشفان مقرب گفت که : ابلیس روز عرفه بر من در صورت شخصی ظاهر شد . او را نزار و زرد و گریان و پشت شکسته دیدم . گفتم : سبب گریه چیست ؟ گفت : [حاج] بی قصد بازرگانیی بیرون آمده‌اند ، می اندیشم که مقصود ایشان حق تعالی است . و می ترسم که ایشان را نومید نگرداند ، و آن سبب تنگ‌دلی من باشد . پرسیدم که موجب نزاری چیست ؟ گفت : آواز اسبان در راه حق تعالی ، و اگر در راه غیر وی باشد به نزدیك من محبوب بود . سؤال کردم که : لونت چرا متغیر شده است ؟ گفت : مردمان یکدیگر را در طاعت معاونت می کنند ، و اگر این معاونت در معصیت بودی مرا خوشتر آمدی . از حال شکستگی پشت استکشافی کردم ، گفت : شکنندهٔ پشت من آن است که از حق تعالی حسن خاتمت می خواهد ، و من می گویم : وای بر من ، و می ترسم که سِرّ کار دریافته باشد ، و به عمل خود معجب نشود .

و پیغامبر – علیه‌السلام – گفت : **من خرج من بیته حاجاً أو معتمراً فمات أجزی له أجر الحاج و المعتمر الی یوم القیامة ، و من مات فی أحد الحرمین**

لم یعرض ولم یحاسب ، وقیل له أدخل الجنة . ای ، هر که ازخانهٔ خود به قصد حج یا عمره بیرون آید ، و در راه بمیرد ، تا روز قیامت هرسال وی را حج و عمره بنویسند ، وکسی که در [۴۰۱] مکه یا در مدینه وفات کند او را بی عرض و بی حساب، گویند : به بهشت‌رو ! وگفت : حجة مبرورة خیر من الدنیا و مافیها ، وحجة مبرورة لیس لهاجزاء الا الجنة . ای ، حج پذیرفته به از دنیا با آنچه در آن است . و جزای حج پذیرفته ، نیست مگر بهشت. وگفت: الحجاج والعمار وفدالله وزواره إن سألوه أعطاهم وإن استغفروه غفرلهم وإن دعوه استجیب لهم، وإن تشفعوا شفعوا. ای ،گزارندگان حج و عمره، وفد ، وزایران حق تعالی اند . اگر بخواهند از وی ، بدهد . و اگر آمرزش طلبند ، بیامرزد. واگردعاگویند ، مستجاب شود. واگرشفاعت کنند ، مقبول باشد .

ودرحدیثی مسند ازطریق اهل بیت آمده است : أعظم الناس ذنباً من وقف بعرفة وظن أن الله — عزوجل — لم یغفر له . ای ، بزرگ‌گناه‌ترین مردمان آنکس است که به عرفه بایستد ، وگمان برد که حق تعالی وی را نیامرزیده است . و ابن عباس — رضی الله عنه — از پیغامبر — علیه السلام — روایت کرد : ینزل علی هذاالبیت فی کل یوم مائة وعشرون رحمة ، ستون للطائفین واربعون للمصلین وعشرون للناظرین . ای ، هرروز براین خانه صدوبیست رحمت نازل شود، شصت طواف کنندگان را، وچهل نمازگزاران را ، و بیست بینندگان را .

و در خبر است : استکثروا من الطواف بالبیت فانه من أقل شیٍ تجدونه فی صحفکم یوم القیامة و أغبط عمل تجدونه . ای ، طواف خانه بسیار کنید ، چه آن اندک‌ترین چیزی است که روز قیامت در جراید خود خواهید یافت ، و مغبوط‌ترین عملی . و برای این طواف بر سبیل ابتدا

ـبیرون حج و عمره ـ مستحب است . و در خبر است : من‌طاف أسبوعاً حافیاً حاسراً کان له کعتق رقبته، ومن‌طاف اسبوعاً فی‌المطر غفرله ماسلف من ذنوبه . ای ، هر که هفت بار طواف کند ـ سر و پای برهنه ـ ثواب او چون ثواب آزاد کردن بنده‌ای باشد ، و هر که هفت بار طواف کند در باران ، گناه متقدم او آمرزیده شود . و گفته‌اند که حق تعالی چون گناه‌بنده‌ای ۵ را درموقف بیامرزد ، هربنده‌ای در آن موقف که آن گناه کرده باشد بیامرزد. ویکی‌ازسلف گفت: چون‌عرفه، روز آدینه باشد ، همهٔ اهل‌عرفه را بیامرزند، و [آن] فـاضل‌ترین روزی بود در دنیا. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ [۴۰۲] حجةالوداع ، در این روز کرده است ، و ایستاده بود که آیت نازل شد : الیوم أکملت لکم دینکم . ۱۰

وروزی یکی از اهل کتاب گفت که : اگر این آیت بر ما منزل شدی ما روز نزول آن را عیدی ساختیمی . أمیرالمؤمنین عمر ـ رضی‌الله عنه ـ گفت : گواهی می‌دهم که این آیت روزی منزل شده‌است که در وی دو عید بود : عرفه و جمعه . وپیغامبرـ علیه‌السلام ـ به عرفه ایستاده بود و گفت : اللهم‌اغفر للحاج و لمن استغفر له الحاج . ۱۵

و آمده است که [علی] بن موفق ، حجی کرد برای پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ پس پیغامبر را بخواب دید . پیغامبر فرمود : ای پسر موفق برای من حج گزاردی ، و برای من «تلبیه» گفتی؟ گفت : آری . فرمود که : من روز قیامت مکافات آن بکنم . در موقف دست تو گیرم به بهشت برم ، در وقتی که مردمان در اندوه حساب باشند . و مجاهد و غیر او از ۲۰ علما گفتند که : چون حجاج به‌مکه آیند فریشتگان ایشان را استقبال نمایند، و بر اشترسواران سلام گویند ، و اصحاب درازگوش را مصافحه کنند ، و پیاده روان را در کنار گیرند . و حسن گفت : هر که پس از رمضان یا پس

از غزا یا پس از حج وفات کند شهید باشد. وعمر - رضی الله عنه - گفت: حج کننده آمرزیده شود، و برای کسی که - در ذوالحجه ومحرم و صفر، و عشر اول از ربیع الاول - آمرزش خواهد، اوهم.

و سنت سلف آن بود که غازیان را مشایعت نمودندی، و حجاج را استقبال کردندی، و میان دو چشم ایشان ببوسیدندی. و از ایشان دعا خواستندی، و در آن مبادرت کردندی پیش از آن که بزه‌ها ارتکاب نمایند.

۵

و علی موفق گفت: سالی حج کردم وشب عرفه به «منا» در مسجد خیف درخواب دیدم که: دوفریشته از آسمان با جامه‌های سبز فرود آمدند، یکی از ایشان دیگری راگفت: یا عبیدالله! دیگری گفت: لبیك یا عبدالله. عبدالله گفت: دانی که امسال چند کس حج گزاردند؟ عبیدالله گفت: ندانم. عبدالله گفت: ششصد هزار کس حج کردند. [عبدالله:] دانی که حج چند کس مقبول شد؟ عبیدالله گفت: ندانم. عبدالله گفت: حج شش کس. پس به هوا بررفتند و غایب گشتند. و من از ترس بیدارشدم، وغمی عظیم برمن استیلا یافت، واندیشیدم که من یکی از آن شش گانه نباشم، ودرغم واندوه به مشعرالحرام رسیدم، ودربسیاری خلق واندکی مقبولان اندیشه می کردم. درخواب شدم همان دوفریشته رادیدم که هم بر آن هیأت فرود آمدند، وهمان حدیث می گفتند. آنگاه یکی گفت: دانی که حق تعالی امشب چه حکم فرمود؟ گفت: نه. گفت: هر صد هزار کس را درکار یکی از آن شش گانه کرد، و هر ششصد هزار راببخشید. ومن بیدارشدم، باشادیی که وصف بدان محیط نشود.

۱۰

۱۵

و هم از او آمده [۴۰۳] است که: سالی حج کردم، وچون از مناسك فارغ شدم از کسی که حج وی مقبول نشده باشد براندیشیدم وگفتم: إلهی من حج خود، کسی رادادم که حج وی قبول نشده باشد، و ثواب آن به وی بخشیدم. پس «رب العزة» را درخواب دیدم، وگفت: ای علی، در

۲۰

حضرت ما سخاوت اظهار می کنی ! وسخاو أسخیا را ما آفریده‌ایم . کریم‌تر کریمان و بخشنده‌تر بخشندگان منم ، هر که حج وی مقبول نیست بدان کس بخشیدم که حج وی مقبول است .

فضیلت مکه و خانه

۵ پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إن الله تعالی قد وعد هذا البیت أن یحجه فی کل سنة ستمائة ألف فان نقصوا أکملهم الله تعالی بالملائکة وأن الکعبة تحشر کالعروس المزفوفة ، وکل من حجها متعلق باستارها یسعون حولها حتی تدخل الجنة فیدخلون معها. ای ، حق‌تعالی وعده کرده است این خانه را که هر سال ششصد هزار کس حج کند . و اگر کم از این باشد ۱۰ حق تعالی ازفریشتگان ،آن عدد را به إکمال رساند . وکعبه را برانگیزاند چون عروس در حال زفاف . و همهٔ حجاج در پرده‌های وی آویخته تا در بهشت رود ، وایشان با وی درروند .

و در خبراست : إن الحجر [الاسود] یاقوتة من یواقیت الجنة ، وإنه یبعث یوم القیامة وله عینان ولسان ینطق به یشهد لمن إستلمه بحق ۱۵ وصدق . ای ، حجرأسود یاقوتی است از یواقیت بهشت . روز قیامت وی را برانگیزد با دوچشم و زبانی گویا ، هر که وی را بسوده باشد ، برای وی به حق و به صدق گواهی دهد . وبسیاربودی که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ وی را ببوسیدی . و آمده‌است که : وقتی بروی سجده کرد، وبر «راحله» طواف کردی ، و «کژك» بر وی نهادی ، و طرف آن ببوسیدی [۱]. و عمر خطاب ۲۰ ببوسید وگفت : من می‌دانم که توسنگی! نه زیانکاری و نه‌سودمند . و اگرنه

۱ـ متن عربی چنین است : وکان یطوف علی الراحلة فیضع المحجن علیه ثم یقبل طرف المحجن .

من پیغامبر ـ علیه السلام ـ را دیده‌ام که ترا ببوسید، نبوسیدمی. پس بگریست به آواز بلند، و در پس نگریست، علی بوطالب را دید، گفت: ای ابوالحسن! اینجا آب چشم ریخته شود، [ودعا مستجاب گردد؟] علی گفت: یا امیرالمؤمنین، بل این زیانکار و سودمند است. عمر گفت: چگونه؟ گفت: حق تعالی چون فرزندان آدم را از صلب وی استخراج کرد، و ربوبیت خود ایشان را تعریف فرمود، وایشان بدان اعتراف نمودند، آن میثاق را درصحیفه‌ای مکتوب گردانید، و آن صحیفه را در این سنگ ودیعت نهاد. پس اوبرای مؤمنان به «وفا» گواهی دهد، و بر کافران به «انکار». وگفته‌اند که: معنی این سخن که مردمان در وقت استلام حجرأسود [۴۰۴] می گویند: اللهم إیماناًبك و تصدیقاً بکتابك و وفاءً بعهدك، [همین است].

و حسن بصری گفت که: در مکه [روزهٔ] یك روزمساوی صدهزار روزه است، و یك درم صدقه مساوی صد هزار درم صدقه، و همچنین هر حسنه‌ای به صد هزار. وگفته‌اند: طواف هفت اسبوع مساوی عمره‌ای باشد، وسه عمره مساوی حجی. ودرخبری صحیح است: عمرة فی رمضان تعدل حجة معی. ای، عمره‌ای که دررمضان باشد برابرحجی بود که با من گزارده شود. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: أنا اول من تنشق عنه الارض، ثم آتی أهل البقیع فیحشرون معی، ثم آتی اهل مکة، فأحشر بین الحرمین. ای، اول کس که روز حشر از زمین بیرون آید من باشم، پس بر اهل بقیع آیم و ایشان را با من حشر کنند، پس بر اهل مکه. و حشر من میان حرمین باشد.

و در خبراست که: چون آدم مناسك بجای آورد، فریشتگان او را بدیدند وگفتند: ای آدم حج تومقبول باشد، وما پیش از تو به دوهزار سال این خانه را حج کرده‌ایم.

و در أثر است که: حق تعالی هر شبی در اهل زمین نظر رحمت فرماید، و اول جماعتی که بر آن نظر مشرف شوند اهل حرم باشند، و افتتاح از اهل مسجد حرام بود. و هر که را در طواف بیند، یا در نماز یا برابر کعبه [ایستاده]، وی را بیامرزد.

۵ و یکی از اولیا در مکاشفات خود جملهٔ ثغور را دید که «عَبّادان» را سجده می کردند، و عَبّادان، جدّه را. و گفته‌اند که: هیچ روزی خورشید غروب نکند که نه یکی از «أبدال» در این خانه طواف کرده باشد. و هیچ شبی صبح طالع نشود که نه یکی از «أوتاد» طواف کرده بود. و انقطاع آن سبب برداشتن کعبه باشد از زمین. پس مردمان بامدادی برخیزند، و کعبه ۱۰ برداشته شده باشد، و از وی أثری نبینند. و این آنگاه باشد که هفت سال بگذرد، و یك کس حج نکند. پس قرآن را از «مصحف» بردارند، و ورق سپید بماند، یك حرف در وی نه. پس از دل‌ها هم برداشته شود، و یك کلمه یاد نیاید. پس مردمان به شعر و سرود و اخبار جاهلیت رجوع کنند. پس دجال بیرون آید، و درعقب آن عیسی نزول فرماید، و او را بکشد. ۱۵ و توقع حصول قیامت در آن حال همچنان باشد که توقع ولادت از آبستنی نزدیك شده به زادن.

و در خبر است: استکثروا من الطواف بهذا البیت قبل أن یرفع، فقد یهدم مرتین و یرفع فی الثالثه. ای، طواف خانه بسیار کنید، پیش از آنکه وی را بردارند. چه دو بار وی را ویران کنند، و سوم بار وی را بردارند.

۲۰ و علی ـ کرم‌الله‌وجهه ـ روایت [۴۰۵] کرد که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: حکایة عن الله ـ عزوجل ـ إذا أردت أن أخرب الدنیا بدأت ببیتی فخربته ثم أخرب الدنیا علی أثره. ای، چون خواهم که دنیا را خراب گردانم، ابتدا از خانهٔ خود کنم، پس در عقب آن دنیا را خراب گردانم.

فضیلت مقام [به] مکه و کراهیت آن

اهل خوف و احتیاط مقام [به] مکه را کراهیت داشته‌اند ، برای سه معنی :

یکی : بیم ملالت وسآمت [والفت بیت][1]. چه دیدن آن چون بسیار اتفاق افتد ، رواکه وقعی وتعظیمی نماند . وبرای آن عمر ــ رضی‌الله‌عنه ــ حجاج را چون از حج فارغ شدندی، بزدی و گفتی: ای اهل یمن ، به یمن خود باز گردید ، و ای اهل شام ، به شام ، و ای اهل عراق ، به عراق . و برای این معنی قصد کرده بود که مردمان را از بسیاری طواف مانع باشد . و می گفتی که : می ترسم که از بس که مردمان با این خانه انس گیرند آن را در [دلشان] احترامی نباشد .

دوم : برانگیختن اشتیاق به‌مفارقت آن، تا نشاط معاودت منبعث شود، ودواعی مراجعت توفرپذیرد. چه حق تعالی خانه را مقصدی گردانیده است تا مرة بعد اولی وکرة بعد أخری ، بدو رجوع نمایند ، و خود را از آن مستغنی ندانند . و یکی از علما گفت : تو[در] شهر خود باشی و دل تو مشتاق مکه و متعلق خانهٔ خدای ، به از آن بود که در مکه باشی ، و تو مقام آن راکاره و دل تو، به جایی دیگر متعلق. ویکی از سلف گفت : بسیار کس است که به خراسان باشد و بدین خانه نزدیک‌تر از طواف کنندهٔ آن بود . و گفته‌اند که : حق تعالی را بندگان‌اند که کعبه گرد ایشان طواف کند ، و در حضرت الهی بدان تقرب نماید .

سوم : بیم ارتکاب گناه . چه آن بغایت مخاطره است . و سزاوار است بدانچه موجب دشمنایگی حق تعالی باشد . چه آن موضع در نهایت شرف است. و «وُهیب وردمکی» گفت که: شبی در«حجر» نمازمی گزاردم .

۱ـ متن عربی چنین است :خوف التبرم والانس بالبیت

در میان «کعبه و استار» [سخنی] شنیدم که می‌گفت: به حضرت الهی شکایت می کنم، پس با تو ای جبرئیل، از آنچه از طواف کنندگان به من می‌رسد از لغو ولهو وسخنانی زیادتی، اگر از آن باز نخواهند ایستاد خویشتن را چنان بیفشانم که هر سنگی از من به کوهی که از آن بریده‌اند باز گردد.

وابن مسعود گفت: در هیچ شهری بنده به‌قصد معصیت پیش از عمل مؤاخذ نباشد، مگر به مکه. واین آیت بخواند: ومن یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب ألیم[1]. ای، چندین عذاب ألیم برمجرد ارادت بی عمل مرتب گردانیده‌است. وگفته‌اند: بدی‌ها درمکه مضاعف شود چنانکه نیکی‌ها. وابن عباس گفت: احتکار در مکه از جملهٔ الحاد باشد در حرم. وگفته‌اند: دروغ هم از آن جمله است. و ابن عباس گفت: هفتاد گنه کنم در «رکیه» دوست‌تر از آن دارم [۴۰۶] که یکی درمکه – و «رکیه» منزلی است میان مکه وطایف – واز بیم این معنی بعضی مقیمان تا از حرم بیرون نیامدندی به قضای حاجت مشغول نشدندی. و بعضی چند ماه مقیم بودند و پهلو بر زمین ننهادند. و به سبب منع اقامت، بعضی علما اجرت سرای‌های مکه کراهیت داشته‌اند. و نباید پنداشت که کراهیت مقام مناقض فضل بقعه است. زیرا که علت کراهیت ضعف و قصور خلق است، از قیام نمودن به حق آن موضع. و معنی آنچه می‌گوییم که ترك مقام فاضل‌تر، به اضافت مقام با تقصیر و سآمت است.

اما مقام، با آنکه به حق [آن] قیام نماید، ترك آن فاضل‌تر نتواند بود. چه پیغامبر – علیه‌السلام – چون به‌مکه آمد، روی به‌کعبه آورد وگفت: إنك لخیر أرض الله وأحب بلاد الله إلیّ ولولا انی أخرجت منك ما خرجت. ای، تو بهتر زمین‌های خدایی، و دوست‌تر شهرهای خدایی نزد من. و

۱– قرآن ۲۲/۲۵

چگونه بر این جمله نباشد که [اگر مرا از تو بیرون نکردندی هرگز از تو بیرون نشدمی]. ونظر در خانه عبادت است ، و حسنات در وی متضاعف [چنانکه یاد کردیم] .

فضیلت مدینه بر دیگر شهرها

پس ازمکه هیچ بقعه‌ای فاضل‌تر ازمدینه نیست . چه اعمال دروی نیز مضاعف است .

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : صلاة فی مسجدی هذا خیر من ألف صلاة فیماسواه إلاالمسجدالحرام . ای، یك نماز در این مسجد من ، به از هزار نماز درغیر آن، مگر درمسجد مکه . وهمچنین هرعملی درمدینه، یکی[از] آن به هزارباشد . و پس ازمدینه بیت‌المقدس ، که یك نمازدروی به پانصد نماز باشد . وهمچنین دیگر عمل‌ها . وابن عباس ازپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرد : صلاة فی مسجدالمدینه بعشرة آلاف صلاة ، وصلاة فی‌المسجد الأقصی بألف‌صلاة، وصلاة فی‌المسجدالحرام بمائة ألف‌صلاة. ای، یك نماز درمسجد مدینه به ده هزار، ودرمسجد أقصی به‌یك هزار ، و در مسجد مکه به صد هزار . و پیغامبر گفت : لم یصبر علی شدتها ولأوائها أحد إلاکنت له شفیعاً یوم القیامة . ای ، هیچ کسی بر سختی و مشقت آن صبرنکرد که نه من شفیع اوأم روزقیامت . ونیز گفت: من استطاع أن‌یموت بالمدینه فلیمت فأنه لن‌یموت بها أحد إلاکنت له شفیعاً یوم القیامة . ای ، هر که تواند که وفات بکند [درمدینه ، باید که وفات کند. به تحقیق که هیچ کس در آنجا وفات] نکند که نه من شفیع او باشم روز قیامت .

وآنچه پس‌ازاین سه بقعه است متساوی‌است ، مگرثغرها که اقامت را در آن برای مرابطت فضلی است . و برای این پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ

گفت: لاتشدالرحال إلا إلی ثلاثة مساجد : المسجد الحرام ، و مسجدی هذا والمسجدأقصی. ای، رحلت کرده نشدی ،مگر به سه مسجد :مسجدمکه، [۴۰۷] واین مسجد من، ومسجد أقصی . وبعضی علما بدین حدیث استدلال کرده‌اند درمنع سفر برای زیارت مشاهد. و آن ازاین حدیث لازم نمی آید، [و مراچنین ظاهر نشده است] بل پیغامبر ـ علیه السلام ـ [امر به] زیارت فرموده است[۱] و گفته : نهیتکم عن زیارة القبور، فزوروها . ای، اززیارت گورها شمارا بازداشته بودم، اکنون زیارت کنید که نهی برداشتم . وحدیث درمسجدها آمده است ، ومشهدها درمعنی آن نیست. چه مسجدها ـ پس ازسه مسجد مذکور ـ متماثل است . و هیچ شهری نیست که نه در آن مسجدی است ، وسفر به مسجدی دیگر وجه ندارد .

امامشاهد متساوی نیست، بل برکت زیارت ایشان دراندازهٔ درجات ایشان است درحضرت حق تعالی. آری اگر درموضعی مسجدی نباشد، رواکه ازآنجا به موضعی رود که در آن مسجدی باشد و به کلیت آنجا نقل کند . و کاشکی بدانمی که آن کس که از سفر زیارت منع می کند ، ازسفری که برای زیارت أنبیا چون ابراهیم و موسی و یحیی و غیر ایشان ـ علیهم السلام ـ باشد ، هم منع کند یا نه ؟ اگر کند در غایت احالت باشد ، و اگر روا دارد زیارت أولیا وعلماوصلحا هم در آن معنی است . ودورنیست که آن ازمقاصد سفر باشد ، چنانکه زیارت علما در حال حیات از مقاصد سفر است .

أما مقام مرید آن است کـه : جای خود را ملازمت نماید ، چون مقصود او ازسفر استفادت علم نباشد ، هرگاه که حال او در وطن به سلامت ماند . و اگر نماند باید که موضعی طلبد که در آن به خمول نزدیک‌تر ، و

---

۱ ـ متن عربی چنین است : و قد ذهب بعض العلماء الی الاستدلال بهذا الحدیث فی المنع من الرحلة لزیارة المشاهد وقبور العلماء ، والصلحاء . و ما تبین لی أن الامر کذلك ، بل الزیارة مأموربها .

دین وی سلیم‌تر ، و دل وی فارغ‌تر ، و عبادت در وی آسان‌تر ، که آن بهتر مواضع بود [وی را] . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: البلاد بلادالله ، والخلق عباده ، فأی موضع رأیت فیه رفقاً فأقم فأحمدالله تعالی. ای ، شهرها شهرهای خدای است ، و خلق بندگان وی ، درهر موضعی که رفقی دیدی مقیم شو ، وحمد خدای بجای آر . و درخبر است : من رزق من شیٔ فلیلزمه ، ومن جعلت معیشته فی شیٔ فلاینتقل عنه حتی یتغیرعلیه . ای ، هر که ازچیزی روزی یافت باید که آن را لازم گیرد . و معشیت هر که درچیزی است ، باید که از آن نقل نکند تا آنگاه که آن بروی متغیرشود .

بو نعیم گفت که : ثوری را دیدم ، أنبان بر کتف و «رکوه» بردست، گفتم : کجا؟ گفت : به‌شهری که این أنبان را به‌یك درم پر کنم[1] . ودرروایتی دیگر گفت : دیهی می‌طلبم که در آن ارزانی نرخ باشد ، آنجا مقیم شوم . گفتم : تو این بکنی ؟ گفت : آری . چون شنیدی که در شهری نرخ ارزان است ، قصد آن کن . چه در آن دین تو سلیم‌تر ، و اندیشهٔ تو اندك‌تر . و گفتی که : این روزگاری بد است ، [۴۰۸] برخاملان در آن آمِن نمی‌توان بود ، پس حال مشهوران چگونه باشد؟ این روزگاری است که مرد ازدیهی به دیهی نقل کند [تا] دین خود را از فتنه‌ها بگریزاند !

وهم ازاو آورده‌اند که گفت: نمی‌دانم که در کدام شهرساکن شوم؟

گفتند : خراسان .

گفت : آنجا مذهب‌ها مختلف، ورأی‌ها فاسد است .

گفتند : شام .

---

۱ ــ متن عربی چنین است : و قال أبونعیم : رأیت سفیان الثوری ـ وقد جعل جرابه علی کتفه وأخذ نعلیه بیده ـ فقلت : الی أین یا اباعبدالله ؟ قال : الی بلدأملأفیه جرابی بدرهم ...

گفت : مردم، انگشتنمای شود . ای ازشهرت احتراز کردن.
گفتند : عراق .
گفت : شهر جباران است .
گفتند : مکه .
۵ گفت : تن‌را و کیسه را بگدازاند .
و مردی وی را گفت : عزم آن دارم که در مکه مجاور شوم ، مرا وصیتی بکن . گفت : در صف اول نمازمگزار ، و با هیچ قرشی مصاحبت مکن ، و صدقه را آشکارا مده .
وصف اول را بدان کراهیت داشته است که مشهورشود ، ووی را ۱۰ بازطلبند ، و تزین و تصنع در عمل وی آمیزد .

فصل دوم :درشرطهای‌وجوب‌حج‌وصحت‌آن، وأرکان وواجبات و محظورات آن .

أما شرط : صحت حج را، دوچیزشرط است : **وقت ☆ و اسلام ☆**
وحج کودك درست است ، اگرممیز باشد ، به نفس خود احرام‌گیرد . واگر ۱۵ نباشد «ولی » از جهت وی احرام‌گیرد ، او را به «عرفه و طواف وسعی» و غیر آن برد . و نزدیك بوحنیفه ــ رضی‌الله‌عنه ــ احرام‌کودك ممیز ، اگرچه صحیح باشد ، أما لازم نبود . و از غیر ممیز «ولی» را احرام نبایدگرفت .
و أما وقت : شوال وذوالقعده، ونُه روزازذوالحجه است تا طلوع صبح از روز «نحر». و هر که درغیرآن‌مدت احرام حج‌گیرد ، عمره باشد . ۲۰ و نزدیك بوحنیفه ــ رضی‌الله عنه ــ درغیرآن مدت احرام حج درست باشد وعمره نشود،بدانچه احرام‌نزدیك وی شرط است . ونزدیك شافعی رکن . و کل سال وقت عمره است، [ولکن] کسی که درایام «منا» به مناسك مشغول باشد ، بایدکه احرام عمره نگیرد . زیراکه به أعمال آن مشغول نتواند شد

به سبب مشغولی به‌أعمال «منا».

اما شرط آنکه آن حج اسلام باشد ، و فریضهٔ حج گزارده شود ، پنج است : اسلام ✩ و حریت ✩ و بلوغ ✩ و عقل ✩ و وقت ✩ و اگر کودکی یا بنده‌ای احرام گیرد ، لکن کودك بالغ شود ، و بنده آزاد گردد ـ در «عرفه» یا در «مزدلفه» ـ و پیش از طلوع صبح به [عرفه] باز آید ، از حج اسلام بسنده باشد. زیرا که حج «عرفه» است . و بدین سبب [جز] «دم اساءت» بر ایشان واجب نشود[1]. و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ کودك را تجدید احرام [نباید] . چه احرام او لازم نیست ، و بلوغ منتقض بود . و شرایط آنکه «عمره از فرض اسلام واقع شود» همین است ، مگر وقت .

و أما شرط آنکه [حج] نفل باشد ـ از آزاد بالغ ـ براءت ذمت اوست از «حج اسلام». چه اول حج اسلام است . پس قضا ـ کسی را که در حال بندگی حج را باطل کرده باشد ـ پس نذر . پس نیابت . پس نفل . و این ترتیب مستحق است . و هم بر این جمله واقع شود ، اگر چه نیت بر خلاف این کند .

وأما شرط وجوب حج پنج است: اسلام ✩ وبلوغ ✩ وعقل ✩ وآزادی [۴۰۹] ✩ و استطاعت . بر هر که فرض حج لازم شود ، فرض عمره لازم شود . و نزدیك بوحنیفه عمره فرض نیست . و هر که خواهد که در مکه در رود ، برای زیارت یا تجارت ـ و او هیزم فروش نباشد ـ احرام بر وی لازم شود ، بر یك قول . پس به عمره یا حجی از آن بیرون آید .

---

۱ ـ در نسخه‌های ترجمهٔ فارسی «مزدلفه» آمده ، ولی متن عربی چنین است : فان أحرم الصبی أو العبد ، ولکن عتق العبد وبلغ الصبی ، بعرفة أو بمزدلفة ، وعادا الی عرفة قبل طلوع الفجر ، أجزأهما عن حجة الاسلام ، لان الحج عرفة. ولیس علیهما دم، الا «شاة» . ولی درشرح زبیدی «الادم شاة» آمده است .

وأما استطاعت : دو نوع است .

یکی : مباشرت. وآن رااسباب است ـ إما درنفس، بدانکه تندرست باشد ، وإما در راه ، بدانکه با أمن و خصب بود ـ بی بحری مخطر ، و بی دشمنی قاهر ـ و إما در مال ، بدانکه وی را نفقهٔ رفتن و باز آمدن به وطن باشد ، خواه اهل بود وی را ، وخواه نبود . زیرا که جدایی وطن صعب است ، ونفقهٔ جماعتی راکه نفقهٔ ایشان براو لازم باشد، [دراین مدت] مالك بود. وچندانی دارد که وامها بتواند توخت، وبرراحله‌ای یابرکرای آن قادر باشد ـ به‌محمل یا به زامله ـ اگر به زامله تواند نشست.

و أما نوع [دوم] : آنکه مفلوج و زَمِن باشد . و استطاعت او آن بود که به مال مزدور تواند گرفت ، کسی را که او حج اسلام گزارده باشد ، تا برای وی حج گزارد . و در این نوع نفقهٔ رفتن به زامله بسنده بود .

و به نزدیك بوحنیفه ، استیجار بر حج درست نباشد . اما اگر در حال عجز کسی را مال دهدتا حج کند، ثواب دادن مال وی را حاصل باشد، و حج از وی ساقط گردد . واگر کسی در حال مفلوجی بالغ شود ، اگرچه بذل مال تواند ، بر وی واجب نبود .

و [پسر] چون قبول کندکه برای پدر «مسن» رایگان حج گزارد ، بر این قبول ، «پدر» مستطیع بود ، بروی لازم آیدکه وی را بفرماید . و به نزدیك بوحنیفه لازم نیاید . واگرگوید : مال بدهم تاکسی رااجارت گیری ، قبول مال لازم نباشد [وبدان مستطیع نشود] . زیرا که خدمت تن [درآن] شرف پسر باشد ، وبذل مال [به پدر] از نوع منتی خالی نبود . وهرکه را استطاعت باشد حج بر وی لازم شود . و روا باشدکه تأخیر کند ، ولکن خطر بود . ونزدیك بوحنیفه ، در روایت کرخی ، وجوب حج برفوراست

و تأخیر روا نبود. و در روایت محمد شجاع بر تراخی است، و تأخیر رواست.

و اگر میسر شد، اگرچه در آخر عمر بود، ازوی ساقط گشت. و اگر پیش از حج وفات کرد عاصی باشد به ترک حج. واز ترکهٔ او حج باید فرمود، اگر چه وصیت نکرده باشد، چنانکه دیگر وامها توخته شود. و نزدیک بوحنیفه بی وصیت، حج فرمودن واجب نیست. و اگر در سالی مستطیع شد و با مردمان بیرون نیامد، و هم در آن سال پیش از حج مردمان، مال وی هلاك گشت ــ واو پس از آن وفات کرد ــ درحضرت خدای، بی لزوم حج رفته باشد. و هر که توانگر باشد و حج ناکرده بمیرد کار او درحضرت الهی با خطر بود.

عمر گفت: قصد آن دارم که به شهرها بنویسم تا هر که با استطاعت حج نگزارد «جزیت» بروی معین کنند. وسعید جبیر وابراهیم نخعی ومجاهد وطاوس گفتند: [۴۱۰] اگر بدانیم که مردی توانگر که حج بروی واجب باشد، وحج ناکرده بمیرد، بروی نماز نکنیم. و یکی را ازسلف همسایه‌ای توانگر بود، و حج ناکرده بمرد، بر وی نماز نگزارد. و ابن عباس گفت: هر که وفات کند وزکات نداده باشد و حج نگزارده، او خواهد که وی را به دنیا باز آرند. واین کلمات ازقرآن بخواند: رب ارجعون لعلی أعمل صالحاً فیما ترکت. و لفظ «أعمل صالحاً» را به حج تفسیر کرد.

اما ارکان، که حج بی آن درست نباشد، پنج است: **إحرام** ✿ و **طواف** ✿ و پس از وی، **سعی** ✿ و **ایستادن به عرفه** ✿ و **موی ستردن**، بر یك قول. وارکان عمره همین است، مگر ایستادن به «عرفه». و واجبات که به ترك آن حج باطل نشود، ولکن ذبح گوسفندی واجب آید، شش است: احرام درمیقات. وهر که آن را بگذارد، وازمیقات بی احرام بگذرد، گوسفندی

واجب شود . و سنگ انداختن ، و در ترك آن هم گوسفندی واجب آید [برقولی] . واما صبر کردن درعرفات تاآفتاب فروشود . وشب به «مزدلفه» بودن . و همچنین به «منا» . و طواف وداع . در این هرچهار بر یك قول دَمی واجب شود ، و بر قول دیگر مستحب بود .

۵ ونزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ ارکان حج «دو» است : ایستادن به عرفه ، وطواف زیارت. و احرام شرط است و نه رکن . وواجبات پنج است : سعی میان صفا ومروه . و ایستادن به «مزدلفه» . و سنگ انداختن . و بیرون آمدن از احرام باتقصیر. و طواف بازپسین .

أما وجوه گزاردن‌حج و عمره سه است :

۱۰ **اول** : إفراد . وآن فاضل‌تر است [واو آن است] که اول حج تنها بگزارد ، و چون تمام شد از «حرم» به «حل» آید ؛ واحرام عمره‌گیرد . و آنگاه عمره بجای آرد . و فاضل ترین [موضع حل برای] احرام عمره «جعرانه» است ، پس «تنعیم» پس «حدیبیه» . و بر منفرد «دَم » واجب نیاید ، مگر بر سبیل تطوع بجای آرد .

۱۵ **دوم** : قِران . وآن چنان باشد‌که جمع کند وگوید : لبیك بحجة وعمرة معاً . و به هردومحرم شود ، و أعمال حج بسنده باشد . و عمره در حج مندرج شود ، چنانکه‌آبدست در غسل ، مگر آنکه طواف و سعی پیش از ایستادن عرفه بجای آرد . چه سعی ازهر دو محسوب شود . أما طواف محسوب نبود . چه شرط طواف فرض در حج آن است‌که پس از وقوف

۲۰ باشد .

و به نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله عنه ـ اعمال حج بسته باشد ، و عمره درحج مندرج نشود ، بل دو طواف باید‌کرد . و سعی در قِران ، دَمِ گوسفندی واجب‌آید ، مگربر «مکّی» . چه او بر هیچ واجب نشود ، زیرا

که میقات خود نگذاشته است . بدانچه میقات او مکه است .

سوم : تمتع . و آن چنان باشد که ازمیقات به احرام عمره بگذرد ، و در مکه از احرام بیرون آید ، و تا وقت حج به محظورات تمتع کند . [۴۱۱] پس احرام حج گیرد . و متمتع نشود ، مگر به پنج شرط .

یکی : آنکه از حاضران مسجد حرام نباشد . وحاضر آن باشد که در مسافتی بود که در آن «قصر نماز» نباید کرد .

دوم: آنکه عمره برحج تقدیم کند .

سوم : آنکه عمره در ماه‌های حج باشد .

چهارم : آنکه برای احرام حج به میقات حج ـ و به مثل مسافت آن ـ رجوع ننماید .

پنجم : آنکه حج و عمره از یك کس بود . و چون این صفت‌ها موجود شد ، متمتع باشد ، وگوسفندی بروی واجب آید . و اگر نیابد ، سه روزدر حج روزه دارد ، پیش از[روز] نحر ـ متفرق یا متتابع ـ وهفت روز چون به وطن بازگردد. واگرسه روز پیش ازحج نداشت، چون به وطن باز گردد ، ده ، روزه بدارد ـ متتابع یا متفرق ـ و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ روزه ازوی ساقط شود، ودمی لازم آید . و بدل دَم در قران وتمتع یکسان است، و فاضل‌تر افراد است. پس تمتع .پس قران .ونزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ قران. پس تمتع . پس افراد .

أما محظورات حج وعمره : شش است .

اول : پوشیدن پیراهن و شلوار و موزه و دستار . بل باید که إزار و رداء ونعلین پوشد . واگرنعلین نیابد « سُر »[1]. و اگر إزارنیابد «شلوار» .

---

۱ ـ سر : به ضم اول، کفش وموزه وامثال آن‌راگویند . وبعضی گویند : کفشی باشد که درروستای خراسان ، روی آن را از ریسمان سیاه سازند . (برهان) . تازی این واژه «مکعبین» است .

و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ اگر شلوار پوشند دَمی واجب آید، ودر«کمر» و«سایهٔ محمل» باکی نیست ، ولکن باید که «سَر» رانپوشد. چه احرام او در سر است . و نزدیك بوحنیفه روی را هم نباید پوشید . و زن را رواکه همه جامه‌های دوخته بپوشد، ولکن روی را نپوشد، به چیزی که مماس آن شود . چه احرام [او] درروی است .

دوم : بوی خوش به‌کار داشتن است . و باید که هرچه عقلا آن‌را خوش بوی شمرند ، از آن دور باشد . و اگر خوش بویی به کار دارد ، و جامهٔ دوخته پوشد ، گوسفندی واجب شود . و نزدیك بوحنیفه اگر جامهٔ دوخته تمام روز پوشد [دمی] واجب شود . واگر بعضی از روز، صدقه واجب آید .

سوم : موی ستردن و ناخن چیدن . و در این هر دو گوسفندی واجب آید . و نزدیك بوحنیفه در ستردن ربعی از سر واجب آید ، و در کم از آن نیاید . و در سرمه و گرمابه ، و فصد و حجامت ، و شانه‌کردن موی باکی نیست .

چهارم : مباشرت . وآن پیش از [تحلل] اول حج را فاسدکند ، و شتری یا گاوی یا هفت گوسفند واجب گرداند ، و قضا نیز . و اگر پس از تحلل اول باشد «بَدَنَه»ای واجب آید ، ولیکن حج تباه نشود . ونزدیك بوحنیفه اگر مباشرت پیش از وقوف باشد «بدنه» واجب نیاید . چه وجوب «بدنه» به افساد جمع نشود ، و اگر پس از وقوف بود ، حج فاسد نشود، و «بدنه» واجب آید .

پنجم : مقدمات مباشرت . چون «قُبله» و ملامست ـ که با زنان ناقض وضو باشد ـ حرام است ، و در آن گوسفندی واجب آید . و در استمناء همچنین . و نکاح و انکاح روا نباشد . و اگر کرد ، هیچ واجب

نیاید. چه [نکاح] منعقد نشود. و نزدیك بوحنیفه روا باشد و منعقد [۴۱۲] شود.

ششم: کشتن صید خشکی است. ای، آنچه گوشت وی بشاید خورد. یا متولد باشد میان حلال و حرام. و در آن، مثل او، از شتر و گاو و گوسفند، واجب شود، و تفاوت خلقت در آن رعایت باید کرد. و صید دریا حلال است، و در او جزایی نیست. و نزدیك بوحنیفه اگر گوشت وی نشاید خورد، هم جزا واجب آید. و اعتبار ضمان در کبار و صغار به قیمت باشد، نه به مثل. 5

باب دوم

در ترتیب أعمال ظاهر از اول سفر تا بازگشتن ، و آن ده جمله است

جملهٔ اول : در سنت‌ها . از اول بیرون آمدن تا احرام گرفتن ، و آن هشت است :

اول : در مال . باید که افتتاح به توبه کند ، و مظالم باز دهد ، و وام‌ها بتوزد . و نفقهٔ هر که بر وی لازم باشد تا به وقت رجوع ساخته کند [و امانت‌ها که نزد اوست رد کند] و از مال پاکیزهٔ حلال چندانی با خود برد که رفتن و آمدن را بس کند ــ بی تنگی خرج ــ بل بر وجهی که در توشهٔ توسع تواند کرد ، و با درویشان و ضعیفان رفق تواند برزید . و پیش از بیرون آمدن صدقه بدهد ، و برای خود مرکوبی تواند بخرد ، که از ضعف وی ایمن باشد، یا کرا گیرد . و اگر کرا گرفت باید که کل آنچه بروی بار خواهد کرد ــ از اندك وبسیار ــ به وی بنماید، و رضای او حاصل کند .

دوم : در رفیق . باید که رفیقی پارسا و دوستدار خیر و معین آن طلبد تا اگر چیزی فراموش کند وی را یاد دهد ، واگر یاد آورد در آن یاری کند ، و اگر «بددلی» نماید دلیر گرداند ، واگر عاجز شود تقویت فرماید ، و

اگر دلش تنگ شود برصبر باعث شود. و برادران و رفیقان مقیم راوداع کند، ودعای ایشان را طالب باشد. چه حق تعالی چیزی از آن به‌وی رساند. وسنت در وداع آن است بگوید: استودع الله دینک وامانتک وخواتیم عملک. وکسی را که عزم سفر بودی، پیغامبر وی راگفتی: فی حفظ الله و کنفه زوّدک الله التقوی و جنبک الردیٰ وغفر ذنبک ووجهک للخیر أینما توجهت. ۵

سوم: در بیرون آمدن ازخانه. چون قصد بیرون آمدن کند باید که دو رکعت نماز گزارد، در اول: فاتحه وقل یا ایها الکافرون، خواند، ودر دوم: اخلاص. وچون فارغ شود [دست بردارد] و به اخلاص صافی ونیت صادق دعا کند. وبگوید: اللهم أنت الصاحب فی السفر وأنت الخلیفة فی الاهل والمال والولد والاصحاب، احفظنا وإیاهم من کل آفة وعاهة اللهم إنا نسألک ۱۰ [فی مسیرنا هذا البر والتقوی، ومن العمل ما ترضی. اللهم إنا نسألک أن] تطوی لنا الارض وتهوی علینا السفر، وأن ترزقنا فی سفرنا سلامة البدن والدین والمال [۴۱۳] وتبلغنا حج بیتک و زیارة قبر نبیک محمد - علیه السلام - اللهم إنا نعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب وسوء المنظر فی الاهل والمال و الولد والاصحاب، اللهم اجعلنا وإیاهم فی جوارک ۱۵ ولا تسلبنا وإیاهم نعمتک ولا تغیر ما بنا وبهم من عافیتک.

چهارم: چون به درخانه رسد بگوید: بسم الله توکلت علی الله لاحول ولاقوة إلا بالله، رب أعوذ بک أن [أضل او أضَل] أو أذل او أذَل [او أزل او أزَل] او أظلم او أظلَم او أجهل اویجهل علیّ، اللهم إنی لم اخرج أشراً و لابطراً ولاریاء ولاسمعة، بل خرجت إتقاء سخطک وابتغاء مرضاتک وقضاء فرضک واتباع سنة ۲۰ نبیک، شوقاً الی لقائک. وچون روان شود بگوید: اللهم بک انتشرت و علیک توکلت وبک اعتصمت وإلیک توجهت، اللهم أنت ثقتی وأنت رجائی فاکفنی ما أهمنی ومالا اهتم به، وما أنت أعلم به منی، عز جارک وجل ثناؤک

ولاإله‌غیرك، اللهم زوّدنی التقوی و اغفرلی ذنبی ووجهنی للخیر أینما
توجهت. و در هرمنزلی از آن [که] نقل خواهد کرد، این دعا بگوید.

پنجم: در نشستن. چون بر «راحله» نشیند بگوید: بسم‌الله‌وبالله
والله‌أکبر توکلت‌علی‌الله‌ولاحول‌ولاقوة‌الابالله‌العلی‌العظیم ماشاءالله کان و ما
۵ لم‌یشأ لم‌یکن. سبحان‌الذی سخر لنا هذا و ماکناله مقرنین وانا الی ربنا
لمنقلبون. اللهم‌إنی‌وجهت‌وجهی إلیك‌وفوضت‌أمری کله إلیك‌وتوکلت
فی‌جمیع‌أموری‌علیك. أنت‌حسبی و نعم‌الوکیل. وچون برستور نشیندهفت
بار بگوید: سبحان‌الله‌و الحمدلله‌و لاإله إلاالله‌والله اکبر. و بگوید: الحمدلله
الذی هدانالهذا و ماکنالنهتدی لولا أن هداناالله. اللهم أنت الحامل
۱۰ علی‌الظهر و أنت المستعان‌علی‌الامور.

ششم: در فرود آمدن. و سنت آن است که فرود نیاید تا روزگرم
نشود. و بیشتر رفتن او بایدکه به شب باشد. پیغامبر ـ علیه [۴۱۴] السلام ـ
گفت: علیکم بالدلجة فان‌الارض تطوی‌باللیل مالاتطوی‌بالنهار. ای،
بر شما باد به‌شب روی، که زمین چنانکه درشب نوشته شود در روزنوشته
۱۵ نشود. و شب اندك خسبد تا بر رفتن معونتی باشد. و چون منزل را ببیند
بگوید: اللهم رب‌السموات‌السبع و ما اظللن، و رب‌الارضین السبع وما
أقللن، ورب‌الشیاطین‌وما اضللن، ورب‌الریاح‌وماذرین‌ورب‌البحار وماجرین
أسألك‌خیر هذا المنزل وخیرأهله‌و أعوذبك من‌شرهذا المنزل‌وشرمافیه،
اصرف‌عنی شر شرارهم. وچون در منزل فرود آید، دو رکعت نمازگزارد و
۲۰ بگوید: اللهم‌إنی أعوذ بکلمات‌الله‌التامات‌التی‌لایجاوزهن برولافاجرمن
شرماخلق. وچون شب درآید بگوید: یاأرض ربی وربك‌الله‌أعوذبالله‌من
شرك و شرمافیك وشرمادب‌علیك، أعوذبالله من شرکل أسد وأسود وحیة و
[عقرب، ومن‌شر] ساکن‌البلد، و والدو ماولد، وله‌ماسکن‌فی‌اللیل والنهار

و هو السمیع العلیم.

هفتم: در پاس داشتن. باید که در روز احتیاط کند و تنها از قافله بیرون نرود. چه باشد که هلاك شود [یا] منقطع گردد. وشب، وقت خفتن شرط تحفظ بجای آرد. و اگر در اول شب خسبد سر بر بازوی خود نهد، و اگر در آخر [شب] خسبد «بازو» بایستاند و سر در کف دست نهد. چه اگر چنین نکند شاید که خواب گران شود، و خورشید بر آید و او نداند. و آنچه از نماز فوت شود، به از آن باشد که از حج یابد. ودرشب نیکوتر آن باشد که دو رفیق پاس به نوبت دارند. چون یکی بخسبد دیگری پاس دارد. چه سنت این است، و اگر دشمنی یا دَدَه‌ای قصد وی کند ـ در شب یا در روز ـ آیة الکرسی، وشهدالله، و إخلاص و معوذتین، بخواند. و بگوید: بسم الله ماشاءَالله و لا قوة إلا بالله، حسبی الله، توکلت علی الله ماشاءَالله، لا یأتی بالخیرات إلا الله ماشاءَالله لا یصرف السوء إلا الله، حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا، لیس وراء الله منتهی، و لا دون الله ملجأ کتب الله لأغلبنّ أنا و رسلی إن الله قوی [۴۱۵] عزیز، تحصنت بالله العظیم و استعنت بالحی الذی لا یموت. اللهم أحرسنا بعینك التی لا تنام، و اکفنا برکنك الذی لا یرام. اللهم ارحمنا بقدرتك علینا فلا تهلکنا و أنت ثقتنا و رجاؤنا. اللهم أعطف علینا قلوب عبادك و إمائك برأفة و رحمة، إنك أنت أرحم الراحمین.

هشتم: چون درراه بر بلندی بر آید، مستحب است که سه بار تکبیر کند و بگوید: اللهم لك الشرف علی [کل] شرف، و لك الحمد علی کل حال. و چون به نشیبی رسد تسبیح گوید. و چون از وحشت بترسد بگوید: سبحان الملك القدوس، رب الملائکة و الروح، جللت السموات بالعزة و الجبروت.

جملهٔ دوم: آداب احرام، ازمیقات تا دررفتن مکه. و آن پنج است.

اول : چون به‌میقات مشهور رسد، که مردمان از آنجا احرام گیرند، غسل کند، برنیت غسل احرام . وبه تنظیف، غسل خود را به‌اتمام رساند ، سر را شانه کند و ناخن بچیند ، و موی لب ببرد. وکمال نظافتی که درباب طهارت یاد کرده‌ایم حاصل گرداند .

۵ دوم : جامهٔ دوخته بیرون کند ، و جامهٔ احرام ـ ازاری و ردایی سفید ـ درپوشد ، چه سفید بهترین جامه‌هاست در حضرت الهی . و پیش از احرام در اندام وجامه عطر به‌کار دارد . و در عطری که جرم او پس از احرام باقی‌ماند باکی نیست. چه درفشیدن مشك درفرق پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ که پیش از احرام کار بسته بود ، پس از احرام مشاهده شده است .

۱۰ سوم : پس از پوشیدن جامه صبر کند تا راحلهٔ وی برانگیزد . اگر سوار باشد آغاز رفتن کند . اگر پیاده بود آنگاه نیت احرام کند به حج یا به عمره ، برسبیل قران یا افراد، چنانکه خواهد. وبرای انعقاد احرام،مجرد نیت بسنده است ، ولکن سنت آن است که لفظ «تلبیه» به نیت پیوندد و بگوید : لبیك ، اللهم لبیك، لاشریك لك لبیك، إن الحمد و النعمة لك

۱۵ وا لملك ، لاشریك لك . و نزدیك بوحنیفه مجرّدنیّت بسنده نبود تاتلبیه یامثل آن بدان پیوندد . واگر زیادت‌از این‌خواهد، گوید : لبیك و سعدیك و الخیر كله بیدیك، والرغباء إلیك ، لبیك بحجة حقاً تعبداً ورقاً، اللهم صلّ علی‌محمد و علی‌آل‌محمدوسلم .

چهارم : چون به تلبیهٔ مذکور، احرام منعقد شد، مستحب است که

۲۰ بگوید : اللهم إنّی ارید الحج فیسره لی وأعنی علی أداء فرضه و تقبله منی. اللهم إنی نویت أداء فریضتك فی الحج ، فاجعلنی من الذین [۴۱۶] استجابوا لك، وآمنوا بوعدك واتبعوا أمرك ، واجعلنی من وفدك الذین رضیت عنهم وارتضیت ، و قبلت منهم، اللهم فیسّر لی أداء ما نویت من الحج.

اللهم قد أحرم لك شعری و لحمی و دمی و عصبی و مخی و عِظامی و حَرَّمتُ علی نفسی، النساء و الطیب و لَبس المخیط ابتغاء وجهك فی الدار الآخرة. و از وقت احرام باز، شش محظور که یاد کرده‌ایم [پیش از این] بهروی حرام شود، باید که از آن دور باشد.

۵ پنجم: در دوام احرام. باز گردانیدن «تلبیه» مستحب است، خاصه در وقت تزاحم و به هم کوفتن رفیقان، و فراهم آمدن مردمان، و در فراز و نشیب، [و در] بر نشستن و فرود آمدن، به آواز بلند، نه چنانکه حلقش گرفته شود، و دمش برافتد. چه کری و غایبی را نمی‌خواند، چنانکه در حدیث آمده است. و در بلند گفتن تلبیه و در سه مسجد باکی نیست. چه

۱۰ جای مناسك است ✿ مسجد حرام ✿ و مسجد خیف ✿ و مسجد میقات. و أما در مسجدهای دیگر، اگر بی آواز بلند بگوید هم باکی نبود. و پیغامبر را – علیه اسلام – چون چیزی خوش آمدی گفتی: لبیك، إن العیش عَیش الآخرة.

جملهٔ سوم: در آداب دخول مکه تا طواف، و آن شش است.

۱۵ اول: آنکه در «ذِی‌طُویٰ» برای دخول مکه غسل کنند. و غسل‌های مسنون و مستحب دُه است در حج، برای دُه سبب. اول: احرام از میقات ✿ پس در رفتن مکه[۱] ✿ پس ایستادن به عرفه ✿ پس ایستادن به مزدلفه ✿ پس طواف زیارت ✿ پس سه غسل سنگ انداختن به سه جمره ✿ و سنگ انداختن جمرهٔ عقبه را غسل

۱– در متن عربی پس از «ثم لدخول مکه» جملهٔ «ثم لطواف القدوم» آمده است که با توجه به نه سبب یاد شده در آغاز این بحث، زاید می‌نماید. مرتضی زبیدی درشرح خود پس از نقل این جمله چنین نوشته‌است: هکذا هو فی سائر النسخ – ولم یذکره الرافعی ولا النووی – والظاهر أن الغسل الذی لدخول مکه ینوب عنه. (اتحاف السادة، ج ۴، ص ۳۴۰)

نیست ، پس طواف وداع . و شافعی ـ رضی‌الله عنه ـ در «جدید»[1] برای «طواف زیارت ، وطواف وداع» غسل نفرموده است . و براین قول هفت غسل باشد .

دوم : آنکه نزدیك در رفتن به اول حرم ، که او هنوز بیرون مکه باشد ، بگوید : اللهم هذا حرمك وأمنك فحرم لحمی و دمی و بشری علی النار ، و آمنی من عذابك یوم تبعث عبادك واجعلنی من أولیائك و أهل طاعتك .

سوم : آنکه در مکه از جانب «أبطح» رود ، و آن از «ثنیهٔ کداء» است ، به فتح کاف . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ از شاه راه سوی آن عدول فرموده است ـ واقتدای بدو اولی ـ واز «ثنیهٔ کُداء» به ضم کاف، بیرون آید ـ و این ثنیهٔ سفلی است ، و اولین ثنیهٔ علیا .

چهارم : چون در مکه در رفت [۴۱۷] و به سر «ردم» رسید ، چشمش بر خانه افتد، در این حال باید که بگوید : لاإله إلاالله والله أکبر ، اللهم أنت السلام ومنك السلام ، ودارك دارالسلام ، تبارکت یاذا الجلال و الاکرام . اللهم إن هذا بیتك عظمته و کرمته وشرفته ، اللهم فزده تعظیماً و تشریفاً و تکریماً وزده مهابة وزد من حجه براً و کرامة. اللهم افتح لی أبواب رحمتك و أدخلنی جنتك وأعذنی من الشیطان الرجیم .

پنجم : چون درمسجد حرام رود باید که ازدر «بنی‌شیبه» درروود ، وبگوید: بسم‌الله وبالله ومن‌الله وإلی‌الله وفی سبیل‌الله وعلی ملة رسول الله. وچون به خانه نزدیك شود بگوید : الحمدلله و سلام علی عباده‌الذین اصطفی، اللهم صل علی محمد عبدك ورسولك ، علی ابراهیم خلیلك وعلی جمیع أنبیائك ورسلك . و دست بردارد و بگوید : اللهم إنی أسألك فی

۱ـ شرح زبیدی چنین است (فی) القول(الجدید) .

مقامی هذا فی اول مناسکی أن تتقبّل توبتی و أن تتجاوز عنی خطیئتی و تضع عنّی وِزری ، الحمدلله الذی بلّغنی بیته الحرام الذی جعله مثابة للناس و آمناً وجعله مبارکاً و هدیً للعالمین . اللهم إنی عبدك و البلد بلدك و الحرمُ حرمك و البیت بیتك، جئتُ أطلب رحمتك و أسألك مسألة المضطر الخائف بعقوبتك ، الراجی رحمتك ، الطالب مرضاتك . ۵

ششم : آنکه قصد حجر أسود کند، پس از آن ، و به دست [راست] آن را ببساید و ببوسد و بگوید : أللهم أمانتی أدیتها و میثاقی تعاهدته أشهدلی بالموافاة . و اگر بوسیدن نتوانـد درمقابلهٔ آن بایستد و [آن را] بگوید . پس به هیچ چیزی مشغول نشود جز طواف، مگر آنکه مردمان را در فریضه یابد. چه با ایشان نماز گزارد ، پس طواف کند . ۱۰

جملهٔ چهارم : در طواف چون افتتاح طواف خواهد ـ إما برای قدوم وإما برای غیر آن ـ باید که شش کار را رعایت کند .

اول : آنکه شرطهای نمازبجای آرد ـ از طهارت حدث و خبث در جامه و تن و جای طواف ، و ستر عورت ـ چه طواف خانـه ، نماز است ، ولکن حق تعالی سخن را در آن مباح گردانیده است . و پیش از ۱۵ [آغـاز] طواف ـ و نـزدیك بوحنیفه اگـر محدث و بـرهنه و سوارو بی ترتیب ، طواف [کند] رواباشد ـ وپیش از [آغاز] طواف اضطباع بجای آرد . و اضطباع آن باشد[۴۱۸] که میان ازار در زیر دست[= بغل] راست فرود کند . هر دو طرف آن بردوش چپ اندازد ، یك طـرف پس پشت ، و یك طرف بر سینه . و در حال ابتدای طواف «تلبیه» را قطع کند ، و بـه ۲۰ دعاهایی که یاد خواهیم کرد مشغول شود .

دوم : چون از اضطباع فارغ شود ، خانه را بردست چپ کند ، و نزدیك حجر أسود اندکی پستر بایستد تـاحجر پیش وی بـاشد . و در

ابتدای طواف ، کل آن را به کل هر دو دست ببساید ، و میان خود و میان
خانه سه گام بگذارد تا به خانه نزدیك باشد . چه آن فاضل‌تر . و طواف
برشادروان نباشد . چه شادروان از خانه است . و نزدیك حجرأسود
شادروان به زمین متصل است ، و بدان پوشیده شده ، و طواف بر آن
۵ درست نباشد . چه طواف آنگاه در خانه باشد . و شادروان آن است که
از پهنای دیوار فاضل مانده است ، چون بالای آن را تنگ کرده . پس از
این موقف طواف آغاز کند .

سوم : آنکه پیش از گذشتن [بر] حجر ، بل در ابتدای طواف بگوید:
بسم الله والله اکبر ، اللهم إيماناً بك و تصديقاً بكتابك و وفاءً بعهدك واتباعاً
۱۰ لسنة نبيك محمد صلى الله عليه وسلم ، وطوف کند . و اول آن که از حجر
بگذرد ، و به در خانه رسد . پس بگوید : اللهم هذا البيت بيتك و هذا
الحرم حرمك وهذا الأمن أمنك و هذا مقام العائذ بك من النار . و در ذکر
مقام ، سوی مقام ابراهیم ، به چشم اشارت کند : اللهم بيتك عظيم و
وجهك كريم وأنت ارحم الراحمين فاعذني من النار ومن الشيطان الرجيم ،
۱۵ وحرم لحمي و دمي على النار ، وآمني من أهوال يوم القيامة واكفني مؤنة
الدنيا والآخرة .

پس خدای را تعالی تسبیح و حمد گوید تا به « رکن عراقی » رسد
و آنجا بگوید : اللهم إني أعوذ بك من الشرك والشك و الكفر و النفاق و
الشقاق وسوء الأخلاق وسوء المنظر في الاهل والمال و الولد . و چون به
۲۰ ناودان رسد بگوید : اللهم أظللنا تحت عرشك يوم لاظل إلا ظلك . اللهم
أسقني بكأس محمد صلى الله عليه وسلم شربة لاأظمأ بعدها ابداً .

و چون به « رکن شامی » رسد بگوید : اللهم اجعله حجاً مبروراً
وسعياً مشكوراً و ذنباً مغفوراً و تجارة لن تبور . يا عزيز يا غفور . رب

اغفر و ارحم وتجاوز عما تعلم [إنك] أنت الأعز الاكرم .

وچون به «رکن یمانی» رسد بگوید: اللهم إنی أعوذ بك من الكفر و أعوذبك [۴۱۹] من الفقر و من عذاب القبر و من فتنه المحیا والممات ، وأعوذبك من الخزی فی الدنیا والاخرة. ومیان «رکن یمانی» وحجر أسود بگوید : اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنه وفی الاخرة حسنه وقنا برحمتك عذاب القبر وعذاب النار. وچون به حَجَر [أسود] رسد بگوید: اللهم اغفرلی برحمتك وأعوذ برب هذا الحجر من الدَّین والفقر وضیق الصدر وعذاب القبر. و در این حال یك «تك» تمام شود ، وهمچنین هفت تك طواف کند و در هریکی این دعا بگوید .

چهارم : آنکه درسه تك «پویه» رود ، و در چهار آهسته بر سبیل عادت . و پویه زودی رفتن است، با نزدیکی گام، وکم از دویدن باشد و بیش از رفتن معتاد . و مقصود از او واز اضطباع، اظهار قوت و جلادت و بی باکی است . قصد اول این بود تاطمع کافران از صحابه منقطع شود . پس از آن، این سنت باقی ماند . و فاضل تر پویه است ، با نزدیکی خانه . واگر درنزدیکی به سبب زحمت ، امکان پویه نباشد ، پویه با دوری فاضل تر. پس باید که به حاشیهٔ «طواف جای» رود ،و سه تك بپوید . پس به خانه در مزدحم نزدیك شود ، و چهار تك آهسته برود . و بسودن حجر در هریکی اگر ممکن باشد بهتر بود . واگر زحمت مانع شود به دست اشارت کند ، ودست را ببوسد . و بسودن «رکن یمانی» از میان دیگر رکن ها هم مستحب است . و آمده است که : پیغامبر ـ علیه السلام ـ رکن یمانی را ببسودی و ببوسیدی ، و رخسار مبارك خود بروی نهادی . وهر که خواهد که حجر أسود را به بوسیدن مخصوص گرداند، دررکن یمانی، بر بسودن اقتصار نماید، و آن اولی . چه در روایت مشهورتر آن است .

پنجم: چون طواف هفت‌بار تمام شد، به «ملتزم» آید ـ و آن میان حجرأسود ودَراست ، و [آن] موضع استجابت دعا . وخود را به خانه پیوندد، ودراستار آویزد، وشکم به خانه ملتصق کند ،ورخسار راست بر آن نهد، وهردوبازو و کف بر آن گسترد و بگوید : **اللهم یا رب‌البیت العتیق أعتق رقبتی من النار ، وأعذنی من الشیطان الرجیم و أعذنی من کل سوء وقنعنی بما رزقتنی وبارك لی فیما آتیتنی . اللهم إن هذا البیت بیتك والعبد عبدك و هذا مقام العائذبك من النار . اللهم اجعلنی من اکرم و فدك علیك** . پس باری تعالی را در این موضع حمد بسیار بگوید ، و بر پیغامبر ما و دیگر پیغامبران ـ صلوات الله علیهم ـ درود دهد ، و حاجت‌های خاصه عرضه دارد ، و آمرزش گناهان‌خواهد . بعضی سلف در این موضع موالی خود را گفتندی : از من [۴۲۰] دور شوید تا در حضرت الهی گناهان خود را اعتراف نمایم .

ششم : چون از آن فارغ آید باید که پس مقام ، دو رکعت نماز گزارد . در اول قل‌یا أیها الکافرون خواند، و در دوم اخلاص ـ و آن دو رکعت طواف‌است ـ زهری گفت : سنت مقرر شده است که پس از هر [هفت بار طواف] دورکعت بباید‌گزارد ، و اگرأسابیع‌طواف به هم پیوندد و دو رکعت بگزارد روا [1] . پیغامبر ـ علیه‌اسلام ـ براین‌جمله بکرده است. وهراسبوعی‌طوافی‌است. وپس‌ازدورکعت‌طواف دعاکند، و بگوید :**اللهم یسرلی الیسری وجنّبنی‌العسری واغفرلی فی‌الاخرة والاولی ،اللهم‌اعصمنی بألطافك‌حتی لاأعصیك و أعِنی علی طاعتك بتوفیقك وجنبنی‌معاصیك و اجعلنی ممن یحبك ویحب ملائکتك‌ورسُلك و یُحِب عبادك‌الصالحین** .

---

۱ ـ متن عربی چنین است :قال‌الزهری مضت السنة أن‌یصلی لکل سبع، رکعتین . وأن قرن بین أسابیع وصلی رکعتین جاز .

اللهم حببنی إلی ملائکتك و رسلك و إلی عبادك الصالحین. اللهم فکما هدیتنی [إلی] الاسلام فثبتنی علیه بألطافك و دلالتك و استعملنی بطاعتك و طاعة رسولك وأجرنی من مضلات الفِتَن. پس به حجر باز گردد، و آن را ببساید، و طواف را بدان ختم کند. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: من طاف بالبیت أسبوعاً وصلی رکعتین فله من الأجر کعتق رقبة. ای، هر که هفت تك طواف کند و دو رکعت نماز بگزارد، او را ثواب آزاد کردن بنده‌ای باشد. این است کیفیت طواف. و واجب از این جمله، پس از شروط نماز، آن است که عدد طواف را به هفت بار استکمال کند ـ به کل خانه ـ و ابتدا از حجر باشد، و خانه بر دست چپ کند. و طواف درون مسجد بود و بیرون خانه ـ نه بر شادروان و نه در حجر ـ و تك‌ها متوالی باشد، نه متفرق، تفریقی بیرون از معتاد. و آنچه جز این است، سنت ها و هیأت‌هاست.

جملهٔ پنجم: [در سعی]. چون از طواف فارغ شود، از در «صفا» بیرون آید، و آن برابر ضلع است ـ میان رکن یمانی و حجر ـ و چون از آن در بیرون آمد و به کوه صفا رسید، درجه‌ای چند در حضیض کوه ـ بر اندازهٔ بالای مردی ـ بر رود. پیغامبر ـ علیه السلام ـ [بر رفت] تا کعبه وی را ظاهر شد. و ابتدای سعی از [اصل] این کوه بسنده است. و این زیادت بر رفتن مستحب است، و لکن موضعی از آن درجه‌ها محدث است، باید که آن را پس پشت نگذارد که سعی به اتمام نرسیده باشد. و چون از اینجا آغاز کرد میان او و «مروه» هفت بار سعی کند، و در حال بر رفتن بر صفا باید که روی به خانه آرد و بگوید: الله اکبر الله اکبر الحمدلله علی [۴۲۱] ما هدانا الحمدلله بمحامده کلها علی جمیع نعمه کلها لا إله إلا الله وحدهُ لاشریک له، له الملك و له الحمد، یحیی و یمیت [بیده الخیر] و هو علی کل شیءٍ قدیر.

لا إله [الا الله وحده و] صدق وعده ونصر عبده وأعز جنده، وهزم الاحزاب وحده.
لا إله [إلا الله] مخلصين له الدين ولو كره المشركون، لا إله [إلا الله] مخلصين
له الدين، الحمدلله رب العالمين فسبحان الله حين تمسون وله حين تصبحون
وله الحمد فى السموات والارض وعشياً وحين تظهرون. يخرج الحى من الميت
ويخرج الميت من الحى ويحيى الارض بعد موتها وكذلك تخرجون. ومن آياته ۵
أن خلقكم من تراب ثم إذا أنتم بشر تنتشرون. اللهم إنى أسألك إيماناً دائماً،
ويقيناً صادقاً و علماً نافعاً وقلباً خاشعاً ولساناً ذاكراً وأسألك العفو و
العافية والمعافاة [الدائمة] فى الدنيا والاخرة. و بر پیغامبر درود دهد.
و پس از دعا آنچه خواهد از حاجات خود عرضه دارد. پس فرود آید
و ابتدای سعی کند، و می گوید: رب أغفر وارحم واعف عما تعلم وأنت الاعز ۱۰
الاکرم. اللهم آتنا فى الدنيا حسنة وفى الآخره حسنة وقنا عذاب النار.
آهسته می‌رود تا به میل أخضر رسد، و آن بر زاویهٔ مسجد حرام است. و
چون میان او و میان میل شش گز ماند به‌شتاب رفتن گیرد، و آن «رمل» باشد
تا به دو میل سبز رسد. پس به آهستگی معاودت نماید. و چون به «مروه»
رسد، بررود همچنان که برصفا رفته است. وروی به «صفا» آرد، ومثل آن دعا ۱۵
بگوید، سعی یك باره حاصل آمده باشد. وچون به «صفا» بازگردد دوباره
شود. وهفت بار آن بکند، وهرباری در موضع پوییدن بپوید، و درموضع
آهستگی آهسته باشد، چنانکه سابق شده است. و در هرنوبت بر «صفا»
و «مروه» بررود. و چون آن بکرد، از طواف قدوم وسعی فارغ شده باشد،
و آن هر دو سنّت است. و طهارت، برای سعی مستحب است، وواجب ۲۰
نیست ـ به‌خلاف طواف ـ و چون پیش از وقوف سعی کرد، پس ازوقوف
بازنگرداند، واین رکنیت را بسنده باشد. چه شرط سعی، آن نیست که
[پس] از وقوف باشد. و آن شرط نیست، مگر درطواف رکن. آری شرط

[هر] سعی آن است که پس ازطوافی باشد ، هر طوافی که بود :

جملهٔششم : در ایستادن [۴۲۲] و آنچه پیش از آن است . حاج اگر روز عرفه به «عرفات» رسد ، به «طواف قدوم ، و دخول مکه» نپردازد، پیش از وقوف . چون پیش از عرفه به «روزها» برسد ،طواف قدوم بجای آرد ، و محرم می باشد تاهفتم ذوالحجه . و روز هفتم امام درمکه خطبه کند، 5
پس از نماز پیشین ، نزدیك کعبه . و مردمان را بفرماید که : ساخته شوند تا «روزترویه» به «منا» روند ، و شب آنجا باشند ، و بامداد از آنجا بـه «عرفات» روند ، برای اقامت فرض وقوف ، پس از زوال خورشید . چـه وقت وقوف میان زوال است تاطلوع صبح صادق از «روز نحر» . پس باید کهسوی «منا» ـ تلبیه‌گویان ـ بیرون آید [اگر بر آن قادر باشد] . و مشی 10
او ازمکه در مناسك تا انقضای حج مستحب است . و از مسجد ابراهیم تا موقف فاضل‌تر ومؤکدتر . وچون به «منا» رسد بگوید: **اللهم هذا «منیٰ» فامنن علی بما مننت به علی أولیائك واهل طاعتك**. و شب بـه «منا» درنگ کند ، و آن شب بودن، به سبب منزل است ،نسکی بدان تعلق ندارد. وبامداد روزعرفه‌نماز بگزارد. وچون‌خورشید بر«ثبیر[۱]»طالع شد، به‌عرفات 15
رود و بگوید: **اللهم اجعلها‌خیرغدوة‌غدوتها‌قط و أقربها من‌رضوانك و أبعدها‌من‌سخطك‌اللهم الیك غدوت وایاك[رجوت‌وعلیك]اعتمدت و وجهك‌أردت واجعلنی ممن تباهی به الیوم من هوخیرمنی وأفضل**.

چون به عرفات رسد در«نمرة» نزدیك مسجد خیمه زند . چـه‌قبهٔ پیغامبر ـ علیه السلام ـ آنجا بوده‌است .و «نَمِره» بطن «عُرَنه»است ، پیش 20
موقف و عرفات . و برای وقوف غسل کند . و چون زوال خورشید حاصل

۱ــ ثبیر : و هو کامیر ، جبل بین مکه و منی ، ویری‌من منی، وهوعلی یمین الداخل منهاالی مکة . (اتحاف‌الساده ،ج۴ ، ص۳۶۶)

آید، امام خطبه‌ای [کوتاه] بکند و بنشیند، و مؤذن بانگ نماز گفتن گیرد. و امام در خطبهٔ دوم باشد. و اقامت را به بانگ نماز پیوندد. و امام از خطبه به‌اتمام اقامت مؤذن فارغ آید، و میان «نماز پیشین و [نماز] دیگر» جمع کند به یك «بانگ نماز»، ودو «اقامت». و نمازهارا قصر کند و به موقف رود، و در عرفه بایستد. و باید که در وادی عرفه نباشد. و اما مسجد ابراهیم ـ علیه‌السلام ـ صدر او از وادی‌است وپایان او از عرفه. و هر که درصدر مسجد بایستداورا وقوف عرفه‌حاصل نباشد، وجای‌عرفه‌از مسجد، به‌فرشی که ازسنگ‌های بزرگ‌است، متمیز شود. و فاضل‌تر آنکه بر صخرات ایستد، نزدیك امام سواره، روی‌به قبله. ودرانواع تحمید و تسبیح و تهلیل وثنای باری‌تعالی و دعا و توبه مبالغت نمایند، و اکثار کند.

و دراین روز روزه ندارد تاضعفی حاصل نیاید، و به قوت [بر] دعا مواظبت‌تواند نمود. و روز عرفه تلبیه قطع نکند، و بهتر آنکه گاهی‌تلبیه گوید، وگاهی بردعا اکباب نماید. ونباید که ازطرف عرفه منفصل شود، مگر پس‌از غروب، تا میان شب و روز در ایستادن عرفه‌جمع کرده [۴۲۳] باشد. وحزم آن است که: وقتی که در هلال احتمال غلط باشد، روز هشتم هم ساعتی بایستد، اگر امکان دارد. چه بدان از فوات أمن شود. و هر که را وقوف فوت شد، تا بر آمدن صبح «روزنحر»، حج فوت شده باشد، و براو واجب شود که ازاحرام به‌اعمال عمره‌بیرون آید، واراقت‌دمی[1] برای فوات بجای آرد، پس قضا کند. و مهم ترین کاری دراین روز دعاست. چه در مثل آن بقعه و مثل آن جمع، اجابت دعا مَرجُوّ باشد. و اولی آن که دعایی گوید که از پیغامبر ـ علیه اسلام ـ و از سلف ـ رضی الله عنهم ـ در روز عرفه مأثور است. و آن دعا این‌است: لاإله‌إلاّ الله وحده‌لاشریك‌له

۱ـ درنسخهٔ‌مجلس‌شورا «ریختن دمی» آمده‌است.

له الملک و له الحمد یحیی و یمیت . و هوحی لایموت بیده الخیر ، وهوعلی کل شیءٍ قدیر . اللهم اجعل فی قلبی نوراً وفی سمعی نورا وفی بصری نوراً. اللهم اشرح لی صدری ویسر لی أمری.

و این دعا بگوید : اللهم رب الحمد لک الحمد کما نقول وخیراً مما نقول، لک صلاتی و نسکی ومحیای ومماتی ، وإلیک مآبی و علیک ثوابی. اللهم إنی أعوذبک [من وساوس الصدر وشتات الأمر وعذاب القبر. اللهم إنی أعوذبک] من شر ما یلج فی اللیل، وشر مایلج فی النهار ، وشر ماتهب به الریاح، ومن شر بوائق الدهر. اللهم إنی أعوذ بک من تحول عافیتک و فجأة نقمتک و جمیع سخطک . اللهم أهدنی بالهدی واغفر لی فی الآخرة والأولی ، یا خیر مقصود وأیسر منزول علیه واکرم مسؤول ما لدیه ، اعطنی العشیه أفضل ما تعطی أحداً من خلقک ، وحُجاج بیتک یا أرحم الراحمین. اللهم یا رفیع الدرجات و منزل البرکات ویا فاطر الأرضین و السموات ، ضجَّت إلیک الأصوات بِصُنوف اللغات، یسألونک الحاجات. وحاجتی أن لاتنسانی فی دار البلاء إذانسینی أهل الدینا . اللهم إنک تسمع کلامی، وتری مکانی، و تعلم سری و علانیتی، ولایخفی علیک شیءٌ من أمری، أنا البائس الفقیر المستغیث المستجیر الوجل المشفق، المعترف بذنبه .أسألک مسألة المسکین و ابتهل [إلیک] إبتهال المذنب الذلیل وأدعوک دعاء الخائف الضریر ، ودعاء من خضعت لک رقبته وفاضت لک عبرته و ذل لک خدّه ورغم لک أنفه. اللهم لاتجعلنی بدعائک رب شقیاً وکن بی رؤوفاً رحیما، یا خیر المسؤولین، و اکرم المعطین. إلهی من مدح إلیک نفسه، فانی [۴۲۴] لائم لنفسی، إلهی أخرست المعاصی لسانی فمالی وسیلة من عمل ولاشفیع سوی الأمل. إلهی إنی أعلم أن ذنوبی لم تبق لی عندک جاها ولا للاعتذار إلیک وجها، و لکنک أکرم الاکرمین إلهی إن لم أکن اهلاأن أبلغ رحمتک فان رحمتک أهل أن تبلغنی ورحمتک وسعت

کل شیٔ و أنا شیٔ . إلهی إن ذنوبی - و إن کانت عظاماً - و لکنها صغار آ
فی جنب عفوك ، فاغفرها لی یا کریم إلهی أنت أنت ، و أنا أنا ، أنا
العوّاد إلی الذنوب و أنت العواد إلی المغفرة . الهی إن کنت لا ترحم
الا أهل طاعتك ، فإ لی من یفزع المذنبون . إلهی إن أجتنب عن طاعتك عمداً ،
۵ و توجهت الهی معصیتك قصداً ، سبحانك ما أعظم حجتك علیّ و أکرم عفوك
عنی فبوجوب حجتك علی و انقطاع حجتی و فقری إلیك و غناك عنی الا غفرت لی ،
یا خیر من دعاه داع و أفضل من رجاه راج بحرمة الاسلام و بذمة محمد صلی الله
علیه و سلم ، أتوسل إلیك فاغفر لی جمیع ذنوبی ، و اصرفنی من موقفی
هذا مقضی الجوائج و هب لی ما سألت و حقق رجائی فیما تمنیت . إلهی دعوتك
۱۰ بالدعاء الذی علّمتنیه ، فلا تحرمنی الرجاء الذی عرفتنیه . إلهی ما أنت
صانع العشیة بعبد مقر [لك] بذنبه خاشع لك بذله مستکین بجرمه متضرع
إلیك من عمله تائب إلیك من اقترافه مستغفر لك من ظُلمه مبتهل إلیك فی
العفو عنه ، طالب إلیك فی نجاح حوائجه راج إلیك فی موقفه مع کثرة ذنوبه .
فیا ملجأ کل حی و ولیّ کل مؤمن من أحسن ، فبرحمتك یفُوز و من اساء فبخطیئته
۱۵ یهلك . اللهم إلیك خرجنا و بفنائك أنخنا و إیاك أملنا ، و ما عندك طلبنا
و لاحسانك تعرضنا ، و رحمتك رجونا و من عذابك أشفقنا ، و لبیتك الحرام
حججنا یا من یملك حوائج السائلین ، و یعلم ضمائر الصامتین . یا من
لیس معه رب یدعی ، و یا من لیس فوقه خالق یخشی ، و یا من لیس له
وزیر یؤتی [۴۲۵] و لا حاجب یرشی ، یا من لا یزداد علی [کثرة] السؤال إلا کرماً و
۲۰ جوداً ، و علی کثرة الحوائج إلا تفضلاً و إحساناً [اللهم] إنك جعلت لکل ضیف
قریً ، و نحن أضیافك واجعل قرانا منك الجنة . اللهم إن لکل وفد جائزة
و لکل زائر کرامة و لکل سائل عطیة و لکل راج ثواباً و لکل ملتمس لما عندك جزاءً ،
و لکل مسترحم عندك رحمة ، و لکل راغب إلیك زلفة و لکل متوسل إلیك عفواً

وقد وفدنا إلی بیتك الحرام و وقفنا فی هذه المشاعر العظام و شاهدنا هذه المشاهد الكرام، رجاء لما عندك [فلا تخیب رجاءنا] إلهنا تابعت النعم حتی اطمأنت الانفس بتتابع نعمك و أظهرت العبر حتی نطقت الصوامت بحجتك، وظاهرت المنن حتی إعترف أولیاؤك بالتقصیر عن حقك، وأظهرت الآیات حتی أفصحت السماء والارض بأدلتك وقهرت بقدرتك حتی خضع كل شیء لعزتك ۵
وعنت الوجوه لعظمتك إذا أساء عبادك حلمت وأمهلت. وإذا أحسنوا تفضلت و قبلت. و إذا عصیناسترت و إذا [أذنبنا] عفوت و غفرت، و إذا دعونا أجبت، وإذا نادینا سمعت، وإذا أقبلنا الیك قربت، وإذا ولینا عنك دعوت، إلهنا إنك قلت فی كتابك المبین لمحمد خاتم النبیین: «قل للذین كفروا إن ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف»[1]. فان رضاك عنهم الاقرار بكلمة التوحید ۱۰
بعد الجحود، و إنا نشهد لك بالتوحید مخبتین. و لمحمد بالرسالة مخلصین فاغفر لنا بهذه الشهادة سوالف الاجرام و لاتجعل حظنا فیه أنقص من حظ من دخل فی الاسلام [اللهم إنك أمرتنا] أن نعتق ما ملكت أیماننا، ونحن عبیدك فانت أولی بالتفضل فأعتقنا و إنك أمرتنا أن نتصدق علی فقرائنا ونحن فقراؤك، وأنت أحق بالتطول فتصدق علینا، و وصیتنا بالعفو ۱۵
عمن ظلمنا أنفسنا، فانت أحق بالكرم فاعف عنا، ربنا اغفر لنا وارحمنا أنت [۴۲۶] مولانا، ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة وقنا برحمتك عذاب النار.

و دعای خضر ـ صلوات الله علیه ـ باید که بسیار گوید، و آن دعا این است: یا من لایشغله [شأن عن شأن ولا] سمع عن سمع ولاتشتبه ۲۰
علیه الاصوات یا من لاتغلطه المسائل ولاتختلف علیه اللغات یا من لایبرمه إلحاح الملحین ولاتضجره مسئلة السائلین أذقنا برد عفوك و حلاوة رحمتك.

۱ـ قرآن ۸/۳۸

وجزاین‌دعا [هردعایی] که وی را روی‌دهد بگوید، وبرای‌خود ومادر وپدر و جملهٔ أهل ایمان آمرزش خواهد ، ودر دعا الحاح کند و مطالب و مقاصد بزرگ طلبد . چه هیچ چیز درحضرت الهی بزرگ نباشد . مطرف عبدالله گفت ـ درعرفه ـ ای بارخدای ! این جمع را به سبب من رد مکن . وبکر مزنی [ازقول مردی]گفت : چون در اهل عرفات نگریستم ،گمان بردم‌که اگر من در میان ایشان نبودمی ، حق تعالی همه را بیامرزیدی .

جملهٔ هفتم : در باقی اعمال حج ، که پس از وقوف باشد ـ ازمبیت ورمی ونحروحلق وطواف ـ چون ازعرفات برود ، پس ازغروب خورشید ، بایدکه با وقار و سکونت باشد . و از پوییدن اسب ـ چنانکه معتاد بعضی مردمان است ـ احتراز کند . چه در حدیث آمده است : نهی ـ علیه‌السلام ـ عن وجیف الخیل وایضاع الابل . ای ، از پوییدن اسب و وشتافتن‌شترنهی کرده است، وگفته: إتقواالله و سیروا سیراً جمیلاً ، لاتطأوا ضعیفاً ولاتؤذوا مسلماً . ای ، بترسید ازخدای ونیکو روید ، هیچ ضعیفی را ممالید ، و هیچ مسلمانی را مرنجانید . و چون به مزدلفه رسد غسل کند، زیراکه مزدلفه ازحرم است . پس بایدکه با غسل در آن رود . و اگرپیاده تواند رفت فاضل‌تر و به تعظیم حـرم‌نزدیک‌تر. و در راه به آواز بلند تلبیه می‌گوید وچون به مزدلفه رسید بگوید: اللهم‌إن هذه مزدلفة جمعت فیها ألسنة مختلفة تسألك حوائج مؤتنفة فاجعلنی ممن دعاك فاستجبت له وتوکل علیك فکفیته .

پس‌نمازشام وخفتن را درمزدلفه ـ به‌وقت نماز خفتن ـ جمع‌وقصر کند، به یك بانگ نماز ، و دو اقامت ،که میان ایشان نفل نبود . ولکن‌نفل شام و خفتن و«وتر» را پس از هردو فریضه جمع کند . و آغاز به نفل شام باشد ، پس نفل نماز خفتن . وکسی که برای سفر جمع کند حکم او همین

است . چه ترك نوافل در سفر زیانی عظیم باشد . و تکلیف‌گزاردن آن در وقت اضرار [بود] . وقطع تبعیت میان نفل وفرض . وچون‌گزاردن نوافل با فرض به یك تیمم، به‌حکم تبعیت روا [باشد، پس] ازگزارد آن برحکم جمع به تبعیت اولی . وفرقی که میان فرض و نفل است در جوازگزاردن [آن] بر راحله از این مانع نباشد به سبب تبعیت و حاجت ، چنان که‌گفته شد . پس آن شب در «مزدلفه» باشد ، و این بودن [۴۲۷] عبادت است . و هرکه از آن درنیمهٔ اول از شب بیرون آید و شب آنجا نباشد دَمی بروی لازم آید . و احیای این شب شریف ، از قربت های بزرگ است آنکس راکه تواند. پس چون شب به نیمه رسدبایدکه ساختهٔ رفتن شود، وسنگ از آنجا بردارد ، چه آنجا سنگ‌هاست است . و باید که هفتاد سنگ بردارد ، چه آن قدر حاجت است . و اگر زیادت بردارد برای استظهار ـ‌چه‌روا که بعضی‌ازآن‌بیفتدـ باکی نبود. وسنگ بایدکه سبك باشدچنانکه سرانگشتان بدان محتوی تواند شد .

پس نماز بامداد در «غلس» بگزارد ، و رفتن آغاز کند تا به مشعر حرام رسد . و آن آخر مزدلفه است . پس بایستد وتا به وقت «اسفار» دعا کند وگوید: اللهم‌بحق‌المشعرالحرام والبیت‌الحرام والشهرالحرام والرکن والمقام بلغ روح‌محمد منا‌التحیة والسلام، وادخلنا دارالسلام یاذاالجلال والاکرم . پس از آنجا پیش از طلوع خورشید برود تا به موضعی رسد که آن را وادی «مُحسّر»گویند . پس مستحب باشدکه مرکوب را بجنباند تاعرصهٔ‌آن وادی را قطع کند، واگرپیاده باشد به سرعت برود. پس بامداد «روزنحر» تلبیه را با تکبیر بیامیزد ،گاهی تلبیه‌گوید وگاهی تکبیر ، تا به «منا» و مواضع جمرات رسد [وآن سه است]، وازاول و دوم بگذرد. چه «روزنحر» وی را با آن دو جمره‌کاری نباشد ، تا آنگاه که به «جمرهٔ عقبه»

رسد ، و آن در راه بـر دست راست ، مستقبل قبله است . و جای انداختن سنگ اندك بلندیی دارد . و در دامن کوه [است] . و آن به مواقع سنگ‌ها ظاهر است. چون خورشید نیزه‌ای بالا بر آید، جمرهٔ عقبه بیندازد. و کیفیتش آن است که روی در قبله بایستد . و اگر روی به جمره آرد باکی نباشد . و هفت سنگ ـ دست برداشته ـ بیندازد ، و تلبیه را به تکبیر بدل کند . و با هرسنگی بگوید: اللهم تصدیقاً بکتابك واتباعاً بسنة نبیك . وچون بینداخت تلبیه و تکبیر بگذارد، مگر تکبیر در عقب نمازهـای فریضه ـ از نماز پیشین روز نحر تا پس نماز بامداد ـ از آخر أیام تشریق ، و در این روز برای دعا نه‌ایستد ، بل در منزل خود دعا گوید . و صیغت تکبیر این است : الله أکبر الله أکبر کبیراً والحمدلله کثیراً وسبحان الله بکرة وأصیلاً لا إله إلا الله وحده لاشریك له مخلصین له الدین ولو کره الکافرون ، لا إله إلا الله وحده وصدق وعده و نصر عبده لا إله إلا الله والله أکبر. پس اگر «هدی» باوی باشد ذبح کند . و اولی آن که به نفس خویش کند و بگوید : بسم الله والله أکبر اللهم منك وبك ولك تقبل منی کما تقبلت من خلیلك ابراهیم .

ودر قربان، شتر فاضل‌تر ، پس گاو ، [۴۲۸] پس گوسفند . و یك گوسفند فاضل‌تر ازآنکه با شش کس دیگر دراشتری شریك بود . ومیش فاضل‌تر از بز. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : خیر الأضحیة الکبش الأقرن. ای ، بهترین أضحیه کشتن میش شاخ داراست ، وسپید به‌ازسیاه . بوهریره ـ رضی‌الله‌عنه ـ [گفت] : البیضاء أفضل فی الأضحی من دم سوداوین . ای، سفید در اضحیه فاضل‌تر از دو سیاه . [واگر در أضحیهٔ تطوع باشد از آن بخورد] . و دراضحیه، جدعاء و عضباء و جرباء و شرقاء و خرقاء و مقابله و مدابرة و عجفاء نباید .

جدعاء : بریده‌گوش [یا بینی] باشد. عضباء: شکسته شاخ [یا

دردست و پانقصان بود]. جرباء: گرگین. وشرقاء: گوش به درازا شکافته. و خرقاء: به پهنا شکافته. و مقابلة: گوش بریدهٔ در پیش آویخته. و مدابرة: در پس آویخته. و عجفاء: لاغر.

مترجم می گوید که: این الفاظ که مصنف آن را ایراد فرموده است در اخبار آمده است، و ضبط فقهی آن است که گوش اگر بیشتر بریده باشد ۵
یا چندانی که از دور ظاهر شود روا نبود. واگر اندك بریده باشد یا شکافته روا بود. واگر شاخ ندارد یا شکسته بود روا نباشد. و گر اگر بسیار باشد، هم روا نبود. ولاغری که آن را مغز نباشد همچنین. و [نزدیك] بوحنیفه ـ رضی الله عنه ـ درگوش بریده سه روایت است: یکی آنکه هرچه کم از نصفی
است روا بود. دوم آنکه کم از ثلثی روا بود. وسوم آنکه کم از ثلثی هم ۱۰
روا بود، وبیش از آن روا نباشد. و بی شاخ رواست. وگرگین اگر فربه بود هم رواست.

پس حلق کند، وسنت آن است که روی به قبله آرد و از پیش [سر] آغاز کند. و از شق راست تا به دو استخوان مشرف در قفا بسترد، پس
باقی سر. وبگوید: اللهم أثبت لی بکل شعرة حسنة وامح عنی بها سیئة ۱۵
وارفع لی بها عندك درجة. و زن موی کوتاه کند، و «کل» را مستحب آن است که «أستره» برسر براند.

و چون پس از رمی [جمره] حلق کرد، تحلل او را حاصل آید. و همهٔ محظورات وی را حلال شود، مگر مباشرت و صید. پس به مکه
رود، و طواف کند ـ چنانکه صفت کردیم ـ و این طواف رکن است در ۲۰
حج، و آن را طواف زیارت خوانند. و اول وقت آن پس از نیمه است از «شب نحر». و فاضل ترین [وقت آن] «روز نحر» است. و آخر وی معین نیست، بل رواست که تا آن وقت که خواهد تأخیر کند، ولکن [به علایق]

مقید احرام بماند، و مباشرت او را روا نباشد تا آنگاه که طواف کند. و چون طواف کرد تحلل تمام شود، و مباشرت حلال گردد. و احرام به کلیت برخیزد. و جز رَمی أیام تشریق و بودن شب به «منا» نماند. و آن [از] واجب‌هاست، پس از زوال احرام بر سبیل تبعیت حج.

۵ و کیفیت این طواف ـ با دو رکعت ـ همچنان‌است که در «طواف قدوم» گفته شد.

و چون از دو رکعت فارغ شد باید که سعی کند چنانکه گفتیم، اگر پس از طواف قدوم سعی نکرده باشد [۴۲۹] و اگر کرده باشد رکن سعی حاصل آمده بود و اعادت نباید کرد. و اسباب تحلل سه است: رمی ۱۰ و حلق و طوافی که رکن است. وچون دو از این سه بجای آورد، یکی ازدو تحلل حاصل آید. ودر تقدیم و تأخیر این سه با ذبح حرجی نیست، ولکن بهتر آن است که رَمی کند، پس ذِبح، پس حَلق، پس طواف. و امام را سنت است که دراین روزپس از زوال خطبه کند، و آن خطبهٔ وداع پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بود. و در حج چهار خطبه است: خطبهٔ روزهفتم، ۱۵ و خطبهٔ روز عرفه، و خطبهٔ روز نحر، و خطبهٔ روز نفر اول. و این همه خطبه‌ها پس از زوال باشد. و همه افراد است، مگر خطبهٔ عرفه که آن دو خطبه است ـ میان ایشان جلسه‌ای ـ پس چون ازطواف فارغ شودبه «منا» باز آید برای مبیت و رمی. و آن شب به «منا» باشد. و آن را «لیلة‌القر»[1] گویند. زیرا که در دیگر روز آن مردمان به «منا» قرار کنند، و بازنگردند.

۲۰ و چون روز دوم باشد [از] عید، و زوال خورشید حاصل آید، غسل کند برای رمی. و در جمرهٔ اولی که نزدیك عرفه است، و بر متن

---

۱ ـ در نسخهٔ بریتانیا «المقر» آمده که گویا درست نیست. ولی در متن عربی و شرح احیا همه جا «القر» آمده‌است، بالفتح.

شاه راه است ، هفت سنگ باندازد ، وچون از آن بگذرد ، ازمتن شاه راه
پاره‌ای انحراف کند و روی درقبله بایستد ، وحمد حق تعالی گوید، وتهلیل
و تکبیر و دعا برحضور دل و خشوع جوارح ، و برمقدارخواندن سورت
بقره [روی در قبله بایستد و] دعا گوید . پس به جمرهٔ وسطی رود ، و
رمی، وایستادن، ودعا، همچنانکه دراول گفته شد، بجای آرد. پس به جمرهٔ 5
عقبه رود ، و رمی کند . و به هیچ کاری مشغول نشود ، بل به منزل خود
بازگردد. و آن شب به «منا» باشد . و آن را «لیلةالنفر الاول» گویند . وچون
بامداد بر خیزد و نماز پیشین روز دوم از ایام تشریق بگزارد ، بیست و یك
سنگ ، چنانکه پیش از آن انداخته است ، بیندازد . پس او مخیر باشد در
آنچه به «منا» مقام کند ، یا به مکه بازرود. واگر پیش از غروب خورشید از 10
«منا» بیرون آمد، بروی چیزی واجب نشود. واگر تا شب صبر کرد ، بیرون
آمدن روا نباشد ، بل مبیت لازم بود ، تا در «نفر ثانی» بیست و یك سنگ
ـ چنانکه گفته شده است ـ بیندازد . و اگر مَبیت و رَمی بگذارد گوسفندی
ذبح کند وگوشت آن به صدقه بدهد .

و در شب‌های «منا» رواکه خانه را زیارت کند ، به شرط آنکه 15
شب جز در «منا» نباشد ـ پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ چنین کردی ـ ودرفرایض
حضورجماعت مسجد خیف نباید گذاشت ، که فضل آن بسیاراست . وچون
از «منا» بازگشت باید که در محصب از «منا» اقامت نماید ، و نماز دیگر
وشام و خفتن آنجا گزارد. ویك خوابی بخسبد ، چه سنت است . و
جماعتی از صحابه آن را روایت کرده‌اند . و اگر نکند چیزی بر وی واجب 20
نشود .

جملهٔ هشتم : در صفت عمره ، و آنچه پس از آن است تا طواف وداع .

هر که خواهد که پس از حج یا پیش از آن ، چنانکه خواهد عمره بجای آرد، باید که غسل کند [۴۳۰] وجامهٔ احرام در پوشد، چنانکه در حج گفته شد ، واحرام عمره گیرد از میقات آن . و فاضل‌ترمواقیت آن «جعرانه» است ، پس «تنعیم» ، پس «حدیبیه» . و نیت عمره کند و تلبیه گوید ، و به مسجد عایشه رود ، ودورکعت نماز بگزارد ، و دعایی که خواهد بگوید . پس به مکه باز آید ، تلبیه‌گویان ، تا به مسجد حرام در رود . آنگاه تلبیه بگذارد . و هفت طواف و هفت سعی ، چنانکه گفته شد بگزارد . و چون فارغ شد سر حلق کند ، عمره تمام شده باشد .

ومقیم مکه باید که طواف عمره بسیار کند ، ودرخانه بسیارنگرد . و چون در رود میان دو عمود ، دو رکعت نماز گزارد که آن فاضل‌تر . و پای برهنه وبا تعظیم دررود. چه بعضی راگفتند که : امروزدرخانهٔ [خدای] رفته‌ای ؟گفت : [والله] من قدم خود را اهل آن ندانم که گرد خانهٔ خدای طواف کند، پس چگونه اهل آن دانم که خانهٔ خدای رابسپرد ؟ ومی‌دانم که چه جای‌ها رفته‌اند !

و باید که آب زمزم بسیارخورد ، وبه دست خود آب برآرد ، و دیگری را نفرماید ، اگر تواند . و سیر خورد ، چنانکه پهلوهایش برآید ، وبگوید : اللهم اجعله شفاءً من کل داءٍ وسقم . وارزقنی الاخلاص والیقین والمکافاة فی‌الدنیا و الاخرة . و پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ گفت : ماء زمزم لما شرب له . ای ، بر هرنیت که بخورند ، آن مقصود برآید .

جملهٔ نهم : در طواف وداع . چون از حج و عمره فارغ شود ، وعزیمت بازگشتن کند ، باید که همهٔ کارها بپردازد ، ورخت دربندد ، و آخر همه وداع خانه بجای آرد. و آن چنان‌باشد که : هفت طواف بکند ــ چنانکه گفته شده است ــ ولکن بی پوییدن و اضطباع . و چون فارغ شد ، پس

مقام، دو رکعت نماز گزارد، و آب زمزم بخورد. پس به «ملتزم» آید، و
به شرایط دعا وزاری اقامت نماید و بگوید: اللهم [إن] البیت بیتك والعبد
عبدك وابن عبدك و ابن أمتك حملتنی علی ماسخرت لی من خلقك حتی
سیّرتنی فی بلادك وبلغتنی بنعمتك حتی أعنتنی علی قضاءِ مناسكك فان
كنت رضیت عنی فازد دعنی رضاً والا فمن الآن قبل تباعدی عن بیتك هذا
أوان إنصرافی إن أذنت لی غیر مستبدل بك ولا ببیتك ولا راغب عنك ولا عن
بیتك. اللهم أصحبنی العافیة فی بدنی والعصمة فی دینی فأحسن منقلبی
وارزقنی طاعتك ما أبقیتنی واجمع لی خیر الدنیا والآخرة إنك علی كل شیءٍ
قدیر. اللهم لاتجعل هذا آخر عهدی ببیتك الحرام، وإن جعلته آخر عهدی
فعوضنی عنه الجنة. [۴۳۱] و بهتر آن باشد که چشم را از خانه نگرداند تا
تا آنگاه که از وی غایب شود.

جملهٔ دهم: درزیارت مدینه و أدب‌های آن. پیغامبر ـ علیه السلام ـ
گفت: من زارنی بعد وفاتی فکأنما زارنی فی حیاتی. ای، هر که پس
ازوفات من، مرا زیارت کند، همچنان باشد که درحیات زیارت کرده بود.
وگفت: من وجد سعة ولم یزرنی فقد جفانی. ای، هر که را امکان باشد،
و مرا زیارت نکند، در حق من جفا کرده بود. وگفت: من جاءنی زائراً
لایهمه إلا زیارتی کان حقاً علی الله أن أکون له شفیعاً. ای، هر که به زیارت
من آید، و مقصودی جز زیارت ندارد، حقی وی را درحضرت الهی ثابت
شود که مرا شفیع وی گرداند.

پس هر که قصد مدینه کند برای زیارت، باید که درراه، درود بسیار
گوید، وچون چشم وی بر درختان و دیوارهای مدینه افتد بگوید: اللهم
هذا حرم رسولك فاجعله لی وقایة من النار وأماناً من العذاب وسوء الحساب.
و پیش از در رفتن، از چاه «حَرّة» غسل کند، و تعطر بجای آرد. و

پاکیزه‌تر جامه‌های خود بپوشد، و با تواضع و تعظیم در رود و بگوید : بسم‌الله و علی ملة رسول‌الله رب أدخلنی مدخل صدق وأخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنك سلطاناً نصیراً . پس در مسجد در رود ، و پهلوی منبر دو رکعت بگزارد ـ چنانکه عمود منبر برابردوش [راست] او باشد ، ۵ و روی به ستونی که بر جانب آن صندوق است [کند] . و دایره‌ای که در قبلهٔ مسجداست میان دوچشم [او باشد]. چه‌این موقف پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ [بود] پیش از آنکه مسجد را تغییر کردند . و بکوشد که در مسجد اول ـ پیش از آنکه درمسجد درافزوده‌اند ـ نمازگزارد . و روی به دیوار مشهد آرد ، براندازهٔ چهارگز از ستونی که در بیغولهٔ دیوار مشهد است ، چنانکه ۱۰ قندیل محاذی سرباشد . و بسودن دیوارمشهد و بوسیدن آن سنت نیست ، بل دور ایستادن [به حرمت] نزدیک‌تر .

وچون براین جمله بایستد بگوید: السلام علیك یا رسول‌الله السلام علیك یا نبی‌الله السلام علیك یا أمین‌الله السلام علیك یا حبیب‌الله السلام علیك یا صفوة‌الله السلام علیك یا خیرة‌الله السلام علیك یا أحمد السلام علیك ۱۵ یا محمد السلام علیك یا أبا القاسم السلام علیك یا ماحی السلام علیك یا عاقب [السلام علیك یا حاشر] السلام علیك یا بشیر السلام علیك یا نذیر السلام علیك یا طهر السلام علیك یا طاهر [۴۳۲] السلام علیك یا أکرم ولد آدم السلام علیك یا سید المرسلین السلام علیك یا خاتم النبیین السلام علیك یا رسول رب العالمین السلام علیك یا قائد الخیر السلام علیك ۲۰ یا فاتح البر السلام علیك یا نبی الرحمة السلام علیك [یا سید] الامة السلام علیك یا قائد الغر المحجلین السلام علیك و علی أهل بیتك الذین أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً السلام علیك و علی أصحابك الطیبین و علی أزواجك الطاهرات ، أمهات المؤمنین ، جزاك الله عنا أفضل ماجزی

نبیاً عن قومه و رسولاً عن أمته و صلی علیك كلما ذكرك الذاكرون و كلما
غفل عنك الغافلون . وصلی علیك فی الأولین والآخرین ، أفضل وأكمل و
أعلی و أجل و أطیب و أطهر ما صلی علی أحد من خلقه كما استنقذنا بك
من الضلالة وبصّرنا بك من العمایة ، وهدانا بك من الجهالة . أشهد أن لا إله
إلا الله وحده لا شریك له وأشهد أنك عبدُه ورسوله و أمینه وصفیه وخیرته
من خلقه . و أشهد أنك قد بلغت الرسالة وأدّیت الأمانة و نصحت الامة
و جاهدت عدوك وهدیت أمتك و عبدت ربك حتی أتاك الیقین . فصلی الله
علیك و علی أهل بیتك الطیبین و سلّم وكرّم و شرّف و عظّم .

واگروی را به رسانیدن سلام وصیت کرده باشند ، بگوید : السلام
علیك من فلان ، السلام علیك من فلان . آنگاه به مقدار گزی پستر ایستد .
و ابوبکر صدیق را سلام رساند . زیرا که سروی نزدیك دوش پیغامبر است
ـ علیه السلام ـ و سر عمر فاروق نزدیك دوش صدیق . و گزی دیگر پستر
شود ، وبه فاروق سلام رساند ، وبگوید : السلام علیكما یا وزیری رسول الله
صلی الله علیه وسلم ، والمعاونین له علی القیام بالدین مادام حیاً والقائمین
فی أمته بعده بأمور الدین یتبعان فی ذلك آثاره و یعملان فی سنته .
فجزاكما خیر ما جزی وزراءَ نبّی علی دینه .

پس بازگردد و نزدیك سر پیغامبر ـ علیه السلام ـ بایستد میان مرقد
مقدس و اسطوانه‌ای که در این ایام است . و روی به قبله آرد و تحمید و
تمجید باری تعالی بگوید [۴۳۳] و بر پیغامبر ـ علیه السلام ـ درود [بسیار]
دهد پس بگوید : اللهم إنك قلت : ولو أنهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك
فاستغفروا الله واستغفر لهم الرّسول لوجدوا الله تواباً رحیماً[۱] .

اللهم إنا قد سمعنا قولك وأطعنا أمرك وقصدنا نبیك مستشفعین

۱ـ قرآن ۴/۶۴

به إلیك فی ذنوبنا و ما أثقل ظهورنا من أوزارنا تائبین من زللنا معترفین بخطایانا وتقصیرنا فتب علینا وشفع نبیك هذا فینا وأرفعنا بمنزلته عندك وحقه علیك. اللهم اغفر للمهاجرین والأنصار [وإغفرلنا و لاخواننا] الذین سبقونا بالایمان. اللهم لاتجعله آخر العهد من قبر نبیك
۵ [ولامن حرمك] یاأرحم الراحمین .

پس به روضه آید ودر آن نماز گزارد ، وچندانکه تواند دعا گوید . چه پیغامبر ـ علیه الصلاة و السلام ـ گفته است : مابین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة ، و منبری علی حوضی .

ونزدیك منبر دعا گوید . و مستحب است که دست بر «رمّانه» نهد .
۱۰ که پیغامبر ـ علیه السلام ـ در خطبه دست بر آن نهادی ، و مستحب است که روز پنجشنبه به «أحد» شود وشهدا را زیارت کند . و باید که نماز بامداد در مسجد پیغامبر ـ علیه السلام ـ گزارد ، وآنگاه به زیارت رود . واززیارت برای نماز پیشین به مسجد معاودت نماید تا هیچ فریضه‌ای درجماعت مسجد فوت نشود . و مستحب است که هر روز پس ازآنچه پیغامبر را سلام گوید
۱۵ به بقیع رود وگور عثمان و حسن علی را زیارت کند .

وگور علی حسین و محمد علی و جعفر محمد هم آنجاست . ودر مسجد فاطمه نماز گزارد . وابراهیم پسر پیغامبر ـ علیه السلام ـ وصفیه عمهٔ وی را زیارت کند . چه ایشان نیزدر بقیع اند . ومستحب است که هرشنبهی به مسجد «قبا» رود ودر آن نماز کند . چه پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است:
۲۰ من خرج من بیته حتی یأتی مسجد قباء ویصلی فیه کان عدل عمرة . ای ، هر که ازخانهٔ خود بیرون آید، و به مسجد «قبا» رود و در آن نماز کند وی را ثواب عمره باشد .

و به چاه « اریس » رود ، و از آب آن بخورد ، و وضو سازد .

و آن نزدیك مسجد است . و گفته‌اند که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ آب دهن در آن انداخته است . و به مسجد « فتح » که بر خندق است ، و دیگر مسجدها و مشهدها هم برود . و گفته‌اند که : همهٔ مساجد و مشاهد مدینه سی موضع است . و اهل مدینه آن را می‌دانند . هر جای از آن که بتواند برود . ۵

و چاه‌هایی که پیغامبر از آن آب خورده است ، و وضو ساخته ، و غسل کرده ، هفت است ، بدان نیز تبرك نماید . و اگر تواند که در مدینه مقیم شود ، با رعایت [۴۳۴] حرمت ، آن را فضلی عظیم بود . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است : لم یصبر علی الأوائها و شدتها أحد إلاکنت له شفیعاً یوم‌القیامة . ای ، هیچ کس بر مشقت و سختی آن صبر نکند که نه ۱۰ من روز قیامت شفیع وی باشم . و گفته : من استطاع أن یموت بالمدینة فلیمت فانه لن یموت بها أحد إلاکنت له شفیعا و شهیداً یوم‌القیامة . ای ، هر که تواند که وفات او در مدینه باشد ، باید که در آن سعی نماید ، ای مقیم مدینه شود . چه هرگز کسی را در آن وفات نباشد که نه من شفیع وگواه وی باشم روز قیامت . ۱۵

و چون از کارها فارغ شود ، و عزم بیرون آمدن از مدینه جزم کند، مستحب است که به روضهٔ مقدسهٔ پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ رود ، ودعای زیارت را چنانکه سابق شده است ، إعادت نماید . و وداع کند ، و از حق تعالی درخواهد که معاودت آن روزی گرداند . و در سفر وی را به سلامت دارد. پس درروضهٔ خرد که موضع مقام پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بود ـ پیش ۲۰ از آن که مقصوره در مسجد افزودند ـ دو رکعت نماز بگزارد . و چون بیرون آید اول پای چپ بیرون نهد پس پای راست ، بگوید : اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، ولاتجعله آخر العهد ببیتك و حطّ أوزاری

بزیارته، و أصحبنی فی سفری [السلامة] و یسّر رجوعی الی اهلی [ووطنی] سالمین یا أرحم‌الراحمین. وهمسایگان پیغامبررا ـ علیه‌السلام ـ براندازهٔ امکان صدقه دهد. و مسجدهایی که میان مدینه و مکه است تتبع کند، و در آن نمازگزارد. و این بیست موضع است.

۵ **فصل: در سنت‌های بازگشتن از سفر.**

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ چون از «غزو» یا از حج یا غیر آن باز گشتی، بر هر بلندیی از زمین، سه بار تکبیر کردی و بگفتی: لا إله إلا الله وحده لا شریك له، له الملك وله الحمد، و هو علی کل شیءٍ قدیر. آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون، صدق ۱۰ الله وعده و نصرعبده، و هزم الاحزاب وحده. و در بعضی روایت‌ها: و کل شیءٍ هالك إلا وجهه له الحکم و الیه ترجعون. پس باید که این سنت، در باز گشتن از سفر بجای آرد. و چون بر شهر خود مطلع شود، مرکوب را بجنباند، و بگوید: اللهم اجعل لنابها قراراً و رزقاً حسناً. پس کسی را بفرستند تا اهل وی را از قدوم اخبار کند، تا قدوم وی ۱۵ ناگهان نباشد. چه سنت آن است که اخبار کند. و نباید که قدوم وی شب باشد. و چون در شهر درآید، اول به مسجد رود، و دو [۴۳۵] رکعت نمازبگزارد. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ همچنین کردی. وچون درخانه رودبگوید: توباً توباً لربنا أوباً لایغادر علینا حوباً. و چون درخانه‌قرار گرفت، نعمتی را که حق تعالی بر وی أرزانی داشته است ـ اززیارت خانه و حرم ۲۰ و روضهٔ پیغامبر ـ علیه السلام ـ فراموش نکند، وناسپاسی ننماید، بدانچه در غفلت و لهو و ارتکاب معاصی معاودت کند. چه آن علامت قبول حج نباشد، بل علامت قبول، آن بود که از دنیا اعراض نماید، و در آخرت رغبت افزاید. و چون خانه را دید، ساختهٔ دیدن خداوند خانه شود.

باب سوم

در آداب دقیق و اعمال باطن

بیان دقایق آداب ، و آن ده است

اول : آنکه نفقۀ حلال باشد ، ودست از تجارتی که دل را مشغول
و اندیشه را متفرق کند ، خالی نماید تا کل همت ، مجرد خدای را بود . و   5
دل را طمأنینه‌ای پیدا آید ، و به ذکر حق تعالی و تعظیم شعایـر او مشغول
شود . ودرخبری که اهل بیت روایت کرده‌اند آمده است : إذاكان آخر الزمان
خرج الناس للحج أربعة أصناف : سلاطينهم للنزهة ، واغنياؤهم للتجارة ،
وفقراؤهم للمسئلة ، وقُرّاؤهم للسّمعة. ای ، در آخر الزمان، حج کنندگان
چهارصنف باشند : پادشاهان برای تنزه و تفرج، وتوانگران برای تجارت   10
و معاملت ، و درویشان برای انتجاع و کدیه ، و عالمان برای ریا و سمعه .

ودر این خبر اشارتی است به کل أغراض دنیا [که] درحج صورت
بندد . و کل آن مانع فضیلت حج است ، و از [حیز] حج خصوص بیرون
برنده ــ خاصه چون تجارت به نفس حج باشد ــ بدان که برای دیگری به
اجرت حج کند . و به عمل آخرت ، دنیا طلبد . و اصحاب ورع وارباب   15

[دل، آن‌را] کراهیت داشته، مگر آنکه مقصود اومقام [به] مکه‌باشد ومکنت رسیدن [به‌آنجا] ندارد . چه بدین نیت اگر بستاند ـ و دنیا را واسطهٔ دین ساز ، نه دین را واسطهٔ دنیا ـ باکی نباشد . و در این قیام باید که مقصود او زیارت خانهٔ خدای باشد ، و اعانت برادر مسلمان ، بدانچه فرض ازوی ساقط کند . ۵

وبرمثل این حمل باید کرد ، قول پیغامبر را ، علیه‌السلام : یدخل الله تعالی بالحجّة الواحدة ثلاثة الجنة : الموصی بها . و المنفذلها . و من حجّ بها عن أخیه[1] . ای ، حق تعالی به یك حج سه کس را دربهشت برد : وصیت کننده . و به تنفیذ رساننده . و حج گزارنده را . و نمی‌گویم که : پس از آنکه فرض اسلام گزارده باشد ، اجرت حلال نیست ، یا حرام ۱۰ است . ولکن اولی آن است که نکند ، و آن را کسبی و تجارتی نسازد .چه حق تعالی دنیا به تبع دین بدهد . ودین به تبع دنیا ندهد . ودر خبراست : مثل الذی یغزوفی سبیل الله ویأخذ أجراً مثل أمّ موسی ترضع ولدها [۴۳۶] و تأخذ أجراً . پس کسی که مثل او دراستدن اجرت حج ، مثال مادر موسی باشد ، در آن باکی نبود . چه اجرت برای مکنت «حج وزیارت» ستاند ، ۱۵ نه حج برای اجرت کند. چنانکه مادرموسی اجرت برای آن می‌ستد تا حال وی برایشان پوشیده ماند ، و فرزند را بدین واسطهٔ شیر تواند داد .

دوم : آنکه دشمنان خدای را به تسلیم «باژوضریبه» یاری ندهد . و ایشان باز دارندگان‌اند از مسجد حرام . چون امیران مکه ، و اعراب که

---

۱ ـ مرتضی زبیدی در شرح احیا، روایت دیگر این حدیث را چنین نقل کرده است: یؤجرفی الحجة الواحدة ثلاثة و یدخل‌الجنة: الموصی بها، و المنفذ للوصیة، الحاج الذی یقیمها ، لانه ینوی خلاص آخیه المسلم والقیام بفرضه . (اتحاف‌السادة، ج۴، ص ۴۳۲)

در بادیه قافله را ترصد نمایند. چه دادن مال بدیشان، معونتی است بر ظلم، و تیسیر اسباب آن. و آن همچنان باشد که به نفس [خود] معونت کنند. پس باید که به حیله‌ای از آن خلاص طلبد. و اگر نتواند، بعضی علما گفته‌اند: دراین حال حج نفل را ترك گرفتن، و از راه بازگشتن، به از معونت ظالمان. و در این قول باکی نیست. چه آن بدعتی است که قایم کرده‌اند. و چون آن را انقیاد نمایی سنتی مطرد شود. و در آن مذلت و خواری مسلمانان است، بدانچه جزیت می‌دهند. و اگر گوید: از من به جبر می‌ستانند، و من به اضطرار می‌دهم، این سخن را معنیی نباشد. چه اگر در خانه نشیند یا از راه بازگردد از وی باز نستانند، بل بسیار باشد که اسباب ترفّه ظاهر گرداند، و بدین سبب مطالبت وی بسیار بود. و اگر [به‌زی] درویشان باشد وی را مطالبتی نبود. پس براین قضیه او خود را به حال اضطرار رسانیده باشد.

سوم: آنکه توشهٔ بیشتری سازد. و به دادن و بخشیدن خوشدل باشد. و از تقتیر و اسراف احتراز نماید، بل میانه‌رو باشد. و به اسراف آن می‌خواهیم که تنعم کند، به طعام‌های لذیذ، و ترفه طلبد به بهترین انواع آن، چنانکه عادت أنباردگان است. و أما در بسیاری بخشیدن اسرافی نیست. چه گفته‌اند: در «خیر» اسرافی نباشد. چنانکه در «اسراف» خیری نبود. و دادن توشه در راه «حج» نفقه باشد در راه حق تعالی، و یك درم را هفتصد درم پاداش.

ابن عمر گفت: پاکیزگی توشه در سفر، از کرم مرد باشد. و گفتی: فاضل‌تر حجاج آنکس باشد که تقوای او خالص‌تر و نفقهٔ او پاك‌تر و یقین او خوب‌تر. و پیغامبر – علیه‌السلام – گفت: الحج المبرور لیس له جزاء إلا الجنة. ای، جزای حج مقبول جز بهشت نیست. پرسیدند سبب

قبول حج چیست ؟گفت : طیب الکلام وإطعام الطعام . ای ، نرمی سخن، و دادن طعام .

چهارم : آنکه رَفث و فسوق و جدال بگذارد ، چنانکه قرآن ناطق است[1].

۵ و رَفَث: نامی جامع است همهٔ لغوها و فحش‌ها را. و حدیث و بازی با زنان و ذکر احوال و مقدمات مباشرت پیش ایشان در آن داخل است . چه آن، داعیهٔ مباشرت که محظور حج است بر انگیزد. و داعی محظور، محظور باشد .

و فُسُوق : لقبی [است] شامل ، همهٔ بیرون آمدن‌ها را ، از طاعت حق تعالی .

۱۰ و جدال : مبالغت است [۴۳۷] در خصومت ، و مِراء به چیزی که موجب کینه‌ها باشد و مناقض خوش خویی ، وهمت را در حال تفرقه کند . سفیان گفت : هر که فحش گوید حجش تباه شود . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ خوش سخنی و نان دهی را از اسباب قبول حج شمرده است .

و مِراء : ضد خوش سخنی است . پس نباید که بر رفیق و شتربان

۱۵ و غیر ایشان بسیار اعتراض کند، بل با رفیقان راه خدای طریق نرمی و تواضع گزینند . و خوش خوبی را لازم گیرد . و خوش خویی آن نیست که رنج خود از دیگران باز دارد ، بل آن است که رنج دیگران احتمال کند . و گفته‌اند که : سفر را بدان «سفر» خوانند که یسفر عن أخلاق الرجال. ای ، اخلاق مردان ظاهر گرداند . و برای این معنی چون شخصی در خدمت عمر،

۲۰ دعوی معرفت مردی کرد ، فرمود که : در سفر با وی مصاحبت کرده‌ای که بدان بر مکارم أخلاق دلیل توان گرفت ؟گفت : نی . فرمود که : نپندارم که تو وی را بشناسی .

---

۱ ـ قرآن ۲/۱۹۷

پنجم : اگر تواند پیاده رود ، چه آن فاضل‌تـر . عبدالله عباس در حال وفات پسران را وصیت کرد که: پیاده حج کنید . چه‌پیاده را به هر گامی هفتصد حسنه باشد از حسنات حرم. گفتند: حسنات حرم چه باشد؟ گفت : آنکه هر حسنه برابر صد هزار بود . واستحباب در پیاده رفتن بـه سوی مناسك ، و از مکه به‌موقف و منا ، مؤکدتر از پیاده رفتن در راه . و اگر با پیاده‌رفتن، ۵ احرام از خانهٔ [خود] گرفتن یار شود ـ عمر و علی و ابن مسعود ، در تفسیر «وأتموا الحج» گفته‌اند که ـ آن اتمام حج باشد . وبعضی علما گفته‌اند که : رکوب فاضل‌تر . چه در او مؤنت و انفاق است . و نیز از رنج و دلتنگی دورتر است ، و به‌سلامت و تمام حج نزدیك‌تر .

و ایـن سخن در تحقیق مخالف سخن اول نیست ، بل باید که ۱۰ تفصیل کند و بگوید که : کسی را که پیاده رفتن بر او آسان است ، پیاده رفتن فاضل‌تر ، و کسی را که ضعیف کند و آن به بد خویی و [قصور] عمل انجامد [سواره رفتن بهتر باشد] . و بعضی علما را پرسیدند که : در عمره پیاده رفتن فاضل‌تر یا دراز گوشی به درمی به کرا گرفتن ؟ گفت : اگر دادن درمی بروی گران‌تر باشد ، کرا گرفتن . و اگر پیاده رفتن بر وی ۱۵ صعب‌تر ـ چنانکه توانگران را باشد ـ پیاده رفتن . و چنانستی که مقصود وی سلوك طریق مجاهده بود ، و آن را وجهی است ، ولکن فاضل‌تر آنکه پیاده رود ، و آن درم در خیری صرف کند . چه آن اولی از آنکه به «مکاری» دهد ، که آن در عوض رنج ستور باشد . وچون یقین او میان مشقت نفس ، و نقصان مال ، جمع نتواند کرد ، آنچه گفته است بعید نباشد . ۲۰

ششم : آنکه در محمل ننشیند ، و بر « زامله» اقتصار نماید ، مگر آنکه بترسد ، یا نیکو نتواند نشست ، به عذری . و در آن دو معنی است : یکی : آنکه اشتر را تخفیفی باشد، چه از «محمل» رنج بیشتر بود.

و دوم : آنکه مخالف زیّ متنعمان ومترفهان باشد [۴۳۸] .

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ چون حج کرد ، بر راحلهٔ او پالانی «لتره» وگلیمی کهن ـ درقیمت چهاردرم ـ بود. وبر[آن]راحله طواف کردتامردمان روش او وشمایل اومشاهده کنند ،وگفت : خذوا عنی مناسککم . ای، معالم حج از من بیاموزید .

وگفته‌اند که : مَحمِل ازمحدثات «حَجّاج» است ، وعلما در آن عصر بروی انکارمی کردند . سفیان ثوری ازپدرروایت کرد که : من از کوفه برای حج به « قادسیه» رفتم ، و رفیقان از هرشهری برسیدند . همه را بر زامله‌ها و جوال‌ها و پالان‌ها دیدم . و در کل آن جز دو مَحمِل نبود .

و ابن عمر چون در زین‌ها و محمل‌ها ـ که محدث حُجّاج بود ـ نگریست ، گفت : الحاج قلیل والرَّکبُ کثیر . ای ، حجاج اندك‌اند ، و اشترسواران بسیار! پس درمردی درویش بدحال دید ، که [زیر] وی جوالی بود ،گفت : آری ، این از حجاج است [۱].

هفتم : آنکه بدحال وکالیده موی وگردآلود باشد ، و بسیار تزین نکند ، و به اسباب تفاخر و تکاثر مایل نشود، تا نام وی درجریدهٔ متکبران و مترفهان ثبت نه افتد ، و از سلك ضعفا و مساکین و ارباب صلاح بیرون نیاید. چه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ به‌کالیده مویی وپوشیدگی أمر کرده است ، و از تنعم و ترفه نهی فرموده .

---

۱ ـ متن‌عربی چنین است :وکان ابن عمراذانظرالی ما أحدث الحاج من الزی والمحامل یقول :«الحاج قلیل والرکب کثیر» ثم نظرالی رجل مسکین رث الهیئة تحته جوالق ،فقال :هذا ،نعم من‌الحجاج [= الحاج] .نکتهٔ دیگرآنکه واژهٔ «زین‌ها » در نسخهٔ بریتانیا به صورت «زینها» ثبت شد ، ولی در نسخهٔ مجلس شورا «زی آنها» آمده‌است.

در حدیث فضالة بـن عبید ، و در خبر است : **إنما الحاج الشعث التفل . یقول الله تعالی: أنظروا إلی زوّار بیتی قدجاؤنی شعثاً غبراً من کل فجٍّ عمیق** . ای ، حاج نباشد ، مگر کالیده موی بد بوی . باری تعالی گوید : بنگرید درزایران خانۀ من که کالیده و گردگن ازهرراهی دور بـَرِ من آمده‌اند . و باری تعالی گفت : **ثم لیقضوا تفثهم** . و « تفث » کالیدگی و گردآلودگی است ، و قضای آن به ستردن موی و چیدن ناخن بود .

و عمرخطاب به أمیران لشکرنوشت: **إخلولقوا وإخشوشنوا** . ای ، خلقان بپوشید ، و به چیزهای درشت اکتفا نمایید . و گفته‌اند: **زین الحجیج أهل الیمن** . زیرا که ایشان برهیأت تواضع وضعف و سیرت سلف باشند .

و باید که در زیِّ خود ، از سرخی بخصوص ، احتراز کند ، و از هر چه [شهرت] آرد بعموم . وروایت کرده‌اند که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ درسفری نزول فرمود ـ واشتررا به چرا کردند ـ نظر پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ برگلیم‌های سرخ افتاد که برپالان‌ها بود . گفت : **أری هذه الحُمرة قدغلبت علیکم** . ای، سرخی برشما غالب می بینم ! صحابه گفتند : مابرخاستیم و آن گلیم‌ها فروگرفتیم تا به حدی که بعضی شتران برمیدند .

هشتم : آنکه بـا ستور رفق کند ، و چیزی که طاقت ندارد بر وی ننهد . و محمل از حد طاقت وی بیرون است . [۴۳۹] وخفتن در آن سبب رنج وگرانی است. واهل ورع برستور نخفتندی، مگرخوابی سبك نشسته. و بر پشت ستور بسیار نه‌ایستادندی .

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : **لاتتخذوا ظهور دوابکم کراسی** . ای، پشت ستوران خود را کرسی مسازید . ومستحب است که : بامداد وشبانگاه ازستورفرود آید، تاوی را بدان آسایش دهد. و آن سنت است ، ودر آن ازسلف أثرها آمده است . و نیز از ایشان کراگرفتی به شرط آنکه فرود نیاید ، و

تمام اجرت بدادی. پس فرود آمدی تا آن احسانی باشد از وی در حق ستور، و در ترازوی او بود، نه در ترازوی [مکاری].

و هر که بهیمه را برنجاند، و بیرون طاقت آن بروی حمل نهد، روز قیامت بدان مطالب باشد. وبودردا، وقت وفات اشتر خود را می‌گفت که: ای اشتر! درحضرت الهی برمن مخاصمت مکن، که من بیرون طاقت برتو حملی ننهاده‌ام. و در جمله «هرجگری گرم‌ترا». ای، هر حیوانی را أجری است. پس حق ستور و حق مُکاری، جمله رعایت باید کرد. و در فرود آمدن، ساعتی آسایش ستور باشد، و شادی دل «مکاری».

مردی، ابن المبارك راگفت: این نامه با خودبرتا به‌فلان رسانی، گفت: ازاشتربان دستوری خواهم، که من کراگرفته‌ام. پس بنگر که ازحمل نامه‌ای که آن را وزنی نباشد، چگونه احتراز کرده است؟ و طریق حزم [در ورع] این است. چه اگر در اندك در گشاده شود، آهسته آهسته [به] بسیار أداکند.

نهم: آنکه به إراقت دمی تقرب نماید، اگر چه بر وی واجب نباشد. و درآن کوشد که «قربان» فربه وگزیده باشد. واگر به تطوع باشد از آن تناول کند. و اگر واجب باشد نکند.

وقول حق تعالی را: ومن‌یعظم شعائر الله، به «فربه کردن وخوب گردانیدن» تفسیر کرده‌اند. و راندن «هدی» از میقات فاضل‌تر، اگرراندن سبب رنجوری وی نشود. و در خریدن آن مکاس نکند. چه در سه چیز غلو نکردندی، و مکاس را در آن کراهیت داشتندی: «هَدی و أضحیته و رَقَبته». چه فاضل‌تر آن‌گرانبهاتر و نفیس‌تر آن باشد.

وابن عمرروایت کرد که: عُمر، ماده اشتری گزیده را برای «هدی» اختیار کرده بود. از وی آن را به سیصد دینار بخواستند. از پیغامبر

-علیه‌السلام- پرسید که: آن‌را بفروشد، و به‌بهای آن اشتر قربانی بخرد؟ پیغامبر فرمود که: مفروش، بل همین را بفرست. زیرا که «اندك نیکو، به از بسیار بد».

و درسیصد دینار، سی اشتر قربانی بیاید. و در آن تکثیر گوشت باشد، ولکن مقصود گوشت نیست، مقصود تزکیت نفس است، و تطهیر آن از رذیلت بخل، و تزیین و تحلیت آن به جمال تعظیم حضرت الهی را. چه حق تعالی فرموده است: لن ینال الله لحومها ولادماؤها ولکن یناله التقویٰ منکم [1]. و آن به رعایت نفاست و کثرت قیمت حاصل [۴۴۰] آید، عدد بسیار باشد یا اندك.

و پیغامبر را -علیه‌السلام- پرسیدند که: سبب قبول حج چیست؟ فرمود: العج والثج. و «عج» به آواز بلند تلبیه گفتن است. و «ثج» نحر قربانی است. و عایشه روایت کرد که: پیغامبر -علیه‌السلام- گفت: ماعمل آدمیٌ یوم النحر أحبَّ الی الله عزوجل من إهراقه دماً، و إنها لتأتی یوم القیامة بقرونها و أظلافها فان الدَّم یقع من الله تعالی بمکان قبل أن یقع بالأرض فطیبوابها نفساً. ای، هیچ عمل آدمی روز نحر، نزدیك خدای دوست‌تر از اراقت دم قربانی نیست، و قربانی روز قیامت باشاخ‌ها وسُنگل‌ها بیاید. ای، باغایت کمال و نهایت وفور در حسنات وی باشد. و چون وی پیش از آنکه به زمین آید در حضرت الهی موقعی لطیف یابد، پس بدان خوشدل باید بود.

و درخبراست: لکم بکل صوفة من جلدها حسنة وکل قطرة من دمها حسنة، وإنها لتوضع فی المیزان فابشروا. ای، به هرمویی ازپوست آن، و به هرقطره‌ای ازخون آن، شما را حسنه‌ای است، و آن در کفهٔ اعمال

---

۱ - قرآن ۳۷/۲۲

شما خواهد بود . بدان شاد باشید .

دهم : آنکه به مالی که خرج شود در نفقه و قربانی ، و زیانی در مال ، ومصیبتی در تن که وی را رسد، خوشدل باشد. چه آن دلیل قبول حج بود . چه مصیبت در راه حج برابر نفقه باشد در راه خدای ، یك درم به هفتصد . و آن به منزلت سختی‌های راه غزا باشد . و به هررنجی که تحمل نماید ، و زیانی که به وی رسد ، ثواب یابد . ونزدیك حق تعالی هیچ چیز از آن ضایع نشود .

وگفته‌اند که : ازعلامات[قبول]حج نیزآن است که هرمعصیت که پیش از آن ارتکاب نمودی بگذارد ، و دوستان بطال را به دوستان صالح بدل کند . و مجالس ذکر و بیداری را بر مجالس لهو و غفلت برگزینند .

بیان عمل‌های باطن ، و وجه اخلاص در نیت ، و طریق عبرت گرفتن به مشهدهای شریف ، وکیفیت تفکر در آن ، و یادکرد أسرار و معانی آن ، از اول حج تا آخر .

بدان که اول حج دریافتن است. ای دریافتن آن که حج را ازدین چه موقع است؟ پس آرزوی آن. پس عزیمت بر آن. پس قطع علایق، که از آن مانع باشد . پس خریدن جامهٔ احرام. پس خریدن زاد. پس کراگرفتن راحله. پس بیرون آمدن . پس رفتن در بادیه . پس احرام از میقات با تلبیه. پس در رفتن مکه . پس اتمام أفعال ، چنانکه سابق شده است . و در هر یك ازاین [کارها] یادکننده را تذکره‌ای است ، و عبرت گیرنده را عبرتی و مرید صادق‌را [تنبیهی] و زیرك را تعریفی و اشارتی . و ما به مفاتح آن آن اشارتی بکنیم تا چون ابواب آن گشاده گردد، و اسباب آن دانسته شود، هرحج [۴۴۱] کننده‌ای را از آن براندازهٔ صفای دل ، و پاکی باطن ، و بسیاری علم او ، منکشف شود .

أما فهم: بدان که رسیدن به خدای میسر نیست، مگر به تنزه از
از شهوات، و بازبودن از لذات، و بسنده کردن بـه ضرورات، و مجرد
شدن برای وی، در همهٔ حرکات و سکنات. و برای این در ملت‌های پیشین
راهبان از خلق منفرد می‌شدند و سرهای کوه اختیار می کردند و از خلق متوحش
می‌گشتند تا به حق مستأنس توانند بود. و برای خدای لذت های حاضر 5
می‌گذاشتند و بـه طمع آخرت مجاهـده های گـران بر نفس خود لازم
می‌گردانیدند. وحق تعالی در کتاب خود برایشان ثناگفته است و فرموده:
ذلك بأن منهم قسيسين و رهباناً و أنهم لا يستكبرون[1]. و چـون آن
مندرس شد و مردمان روی به متـابعت شهوات آوردنـد و مجرد [بودن]
برای خـدای بگذاشتند، و در آن سست شدنـد، باری تعـالی محمد را 10
ـ علیه السلام ـ بعث فرمود، تا طریق آخرت را احیا کند، و سنت پیغامبران
را در سلوك آن تجدید فرماید. اهل ملت ها وی را از رهبانیت و سیاحت
دین او بپرسیدند گفت: أبدلنا [الله] بها الجهاد والتكبير على كل شرف.
ای، غزا و تکبیر گفتن بر هر بلندیی، یعنی حج ما را بدل آن است. و از
سایحان پرسیدند فرمود: هم الصائمون. و حق تعالی این امت را به انعام 15
عام مخصوص کرد بدانچه حج را رهبانیت ایشان گردانید، و خانهٔ کعبه را
به ذات مقدس خود تشریف اضافت فرمود تا مقصد همهٔ عابدان شد. و برای
تفخیم و تعظیم گرد بر گرد آن را حرمتی نهاد. و عرفات را در «فناء» حرم چون
میدانی ساخت. و حرمت آن موضع را به تحریم صید و درخت آن، زیادت
تأکید واجب داشت، و آن را نمودار حضرت پادشاهان پرداخت تا زایران 20
از هرسمتی و طالبان از هرصوبی با موی کالیده و روی گردآلوده قصد آن
کنند. و دراستکانت و تواضع مرخداوند خانه را مبالغت نمایند. وجلال

۱ـ قرآن ۸۲/۵

و کبریا وعزت واستغنای او را خاضع وخاشع باشند، با آنچه می‌دانند که
او مقدس است از آن که خانه‌ای وی را دربرگیرد، یاشهری به وی محیط بود،
تا رق و عبودیت ایشان بلیغ‌تر شود واذعان و انقیاد ایشان کامل‌تر گردد. و
همچنین برایشان کارها موظف گردانید که نفس را بدان انسی نباشد، وعقل
۵ به معانی آن راه ننماید. چون سنگ انداختن [جمرات] و میان صفا ومروه
[برسبیل تکرار] تاختن، که طبع در آن نیاویزد، و عقل از آن بگریزد. و
به مثل این اعمال که ازعقال معقول گشاده است، وازسرای رأی بیرون، کمال
رق و عبودیت ظاهرشود. چه درزکات رفق و منفعت مسلمانان معلوم است
و ازالت رذیلت بخل، و تحصیل فضیلت سخا مفهوم. و از این روی عقل
۱۰ بدو مایل است، و آتش طبع بدو [۴۴۲] حاصل. و روزه کسر شهوت و
قصرنفس [است که آن] دشمن حق تعالی است، وفارغ شدن برای عبادت،
و باز بودن از شواغل. و رکوع و سجود نماز تواضع حضرت الهی
است، به فعل‌هایی که هیأت تواضع است، و دل‌ها را با تعظیم حق تعالی
انسی است.

۱۵ و اما دویدن، وسنگ انداختن و امثال آن کارها، نه نفس را در آن
حظی است و نه طبع را با آن انسی، و نه عقل را به معانی آن راهی. پس
در اقدام بر آن باعثی نباشد مگرمجرد فرمان. و قصد فرمان برداری از آن
روی که امری است که امتثال آن لازم است بس. ودراین مقام عقل ازنصرت
معزول است، و نفس وطبع از محل انس خود مصروف. چه هر چه عقل
۲۰ معنی آن دریابد طبع را بدونوع میلی حاصل آید، وآن میل باعث ومحرض
باشد بر کردن. وبدین سبب کمال رق وانقیاد نیکوظاهر شود. و برای این
پیغامبر – علیه‌السلام – درحج علی‌الخصوص گفت: لبیك بحجة حقاً تعبداً
ورقاً. این لفظ در نماز وغیر آن نفرمود. و چون حکمت باری – سبحانه

وتعالی ـ آن اقتضا کرده است که نجات خلق بدان مربوط گردانیده است که کارهای ایشان بر خلاف طبع ایشان بود ، و زمام امرونهی به دست شرع باشد . و ایشان در کارهای خود بر موجب انقیاد و مقتضی استعباد روند . پس ازانواع تعبدات معانی آن درنتوانند یافت [که] بلیغ‌تر باشد در تزکیت دل‌ها و گردانیدن آن از مقتضی خوی و عادات به مقتضی بندگی محض و فرمان برداری صرف .

و چون این معنی دریافتی بدانی که: نفوس از این افعال عجیب ، بدان تعجب می‌نماید که از این اسرار تعبدات غافل است . و این مقداردر پی افتادن أصل حج بسنده است .

أما شوق : بدان که انگیخته نشود مگر پس از دریافتن و به حقیقت بدانستن که : خانه ، خانهٔ خدای است ، و آن را نمودار حضرت پادشاهان ساخته‌اند . و زیارت خانه ، زیارت حق تعالی است . وهر که در دنیا قصد آن کند سزاوار باشد که زیارت او ضایع نگردد ، و در میعاد معین ، مقصود زیارت ، و آن نظر است در وجه کریم الهی در سرای خلد ، از آن روی که چشم قاصر فانی را در سرای دنیا آن قوت نباشد که نور دیدن وجه‌الله را قبول تواند کرد ، و طاقت احتمال آن ندارد . و به سبب قصور خود مستعد آن اکتحال نشود . و اگر در سرای آخرت به کمال بقا مدد یابد ، و از اسباب تغیر وفنا منزه گردانیده شود ، مستعد نظرو دیدن گردد، ولکن به قصد خانه و نگریستن بر آن مستحق لقای خداوند خانه می‌شود . و با این معنی که تقریر افتاد معنی دیگرهم است . و آن، آن است که : محب همیشه مشتاق باشد به کل آنچه اضافت به محبوب دارد . وخانه مضاف است به حق تعالی ، پس سزاوار باشد که بدو اشتیاق نمایند ، به مجرد این اضافت ، بیرون طلب ثواب که در قصد، آن موجود است .

و أما عزم: عزم باید که بداند که: او به عزم‌خود فراق أهل [۴۴۳] ووطن‌می گوید ، وازلذات وشهوات‌جدایی اختیار می کند، وروی به‌زیارت خانهٔ خدای می آرد . و به سبب عظمت قدر خداوند خانه باید که در دل او قدرخانه بزرگ شود، وبداند که قصدکاری رفیع‌ومهمی خطیر کرده است . ۵ و هر که چیزی عظیم طلبد وی را خطری عظیم ارتکاب باید نمود . و عزم او خالص برای خدایی [خدای] را باید ، و ازشوایب ریا و سمعه دور . و به یقین بداند که‌آن قصد وعمل اوجزخالص مقبول نشود . وهیچ فاحشه‌ای ازآن‌زشت‌تر نباشد که قصد سرای پادشاه کند، ومقصود اوغیر پادشاه باشد . وعزم را درنفس‌خود صحیح کند. وتصحیح عزم به‌اخلاص بود، واخلاص ۱۰ به دور بودن از ریا و سمعه . و بترسد از آنکه بتر را بر بهتراختیار کند .

وأما قطع‌علایق : معنی آن رد مظالم است وتوبهٔ خالص‌برای خدای ازکل معاصی . وازسر گناه [برخیزد آنگاه] پای درراه‌بنهد . چه هرمظلمتی علاقتی است ، و هر علاقتی چون غریمی حاضر که چنگ در گریبان وی زده است ، و تشنیع می‌زند و می گوید : کجا می‌روی ؟ قصد سرای پادشاه ۱۵ پادشاهان می کنی ! با آنچه در خانهٔ خود معصیت وی می ‌ورزی ، و فرمان او را اهمال می کنی، و خوار می‌شمری . وشرم نمی‌داری که چون بنده‌ای عاصی به در سرای وی روی و اوترا قبول نفرماید و رد کند . اگر در قبول زیارت رغبتی داری اول فرمان او را بجای باید آورد ، و از عهدهٔ مظالم تفصی جست ، و ازکل معاصی توبه‌کرد . و علاقت دل از التفات به غیراو ۲۰ منقطع گردانید تا روی دل بدو آورده باشی ، چنانکه روی ظاهربه خانهٔ او. و اگرچنین نکنی نصیب تو از سفر ، در اول جز رنج و تعب ، و درآخر جز رد و طردنباشد . و علایق از خانه منقطع کن، چنانکه کسی به کلیت دل ازآن بر کند وتقدیر کند که: وی را بیش بدان رجوعی‌نخواهد بود. وبرای

اهل و اولاد خود وصیت‌نامه‌ای بنویس. چه مسافردر معرض تهلکه است ، مگر آنکه لطف الهی وی را صیانت فرماید . و در حال قطع علایق برای سفر حج ، قطع علایق برای‌سفر آخرت یادکن . چه آن به‌زودی در پیش است ، و آنچه دراین سفرتقدیم می‌نمایی به‌طمع تیسیر آن سفر است . چه مستقر آن است و بازگشت بدان است . و نباید که در وقت استعداد این سفر ازآن سفر غافل بشوی .

وأما زاد : ازوجه حلال طلبد . وچون درنفس خود حرصی بیند ، ـ بربسیاری زاد وطلب طعامی که بردرازی سفرباقی‌ماند ، و پیش‌از رسیدن به‌مقصد تباه نشود ـ باید که یادکند که سفرآخرت درازترازاین سفر است ، وزاد آن‌تقوی‌است. و آنچه جز آن‌است، ازآن جمله که وی را زادپندارند، به مرگ از وی جـدا شود و با وی نماند . چنانکه طعام‌تر ، در اول منزل تباه شود وبه وقت حاجت حیران ومحتاج وبی حیله بماند . وباید که بترسد ازآنکه اعمال‌او، [۴۴۴] که زادآخرت اوست ، پس ازمرگ باوی نماند، بل شوایب را. و کدورات تقصیرآن را تباه‌گرداند .

و أما راحله : چون‌آن راحاضر کند، شکرحق‌تعالی‌به دل بگزارد، برآنچه ستوران‌را مسخروی‌گردانیده است، تا رنج رفتن ازوی برمی‌دارند و مشقت را بر وی‌آسان می کنند. و از جمازه «جنازه» را یاد کند ، چه کار حج‌ازوجهی موازی سفرآخرت است . وبنگرد که این سفراو براین مرکب صلاحیت آن داردکه: زاد آن سفر شود بـرآن‌مرکب . چـه آن به غایت نزدیك است ، و شاید که هم درحال باشد . ورکوب جنازه پیش ازرکوب «جمازه» اتفاق افتد . چه رکـوب جنازه قطعی و یقینی است ، و در تیسیر اسباب این سفر شك است . پس چگونه کار سفر یقینی مهمل گذارد ؟ و در اسباب سفر مشکوك احتیاط برزد ، و به زاد و راحله استظهارطلبد ؟

و أما خریدن جامهٔ احرام : باید که کفن را بدان یاد کند ، و در پیچیدن او در آن . چه بزودی آن را ملابستی باید نمود . و جامهٔ احرام در حال نزدیکی خانهٔ [خدای] پوشد ، ورواکه بدان نرسد ، اما درجامهٔ کفن پیچیده هر آینه به لقای خدا خواهد رسید . و چنانکه خانه را نبیند ، مگر در زیّی وهیأتی که مخالف عادت است، خدای را ـ جل ذکره ـ پس از مرگ نبیند، مگر در زیّی که مخالف زِی دنیاست. و این هردو جامه به یکدیگر نزدیک است . چه درهردو جامه دوخته نیست .

و أما بیرون آمدن از شهر : در آن حال باید که بداند که از اهل و وطن مفارقت نموده است ، و روی به خدای آورده ، درسفری که سفرهای دنیا را نماند . و در دل خود حاضر گرداند که : چه می‌طلبد ، و کجا روی نهاده است ، وقصد زیارت که کرده است؟ چه روی به پادشاه پادشاهان آورده است، درجمله زایران او که ایشان رابخوانده است، وایشان اجابت کرده‌اند. [و ایشان را] تشویق فرموده است، [پس] مشتاق شده‌اند . وسفر خواسته است ، [پس برخاسته‌اند] . و علایق را قطع کرده‌اند و از خلایق جدایی گزیده ، و روی به خانهٔ خدای آورده ، که آن را مفخم و معظم کرده است و قدر آن را بلند گردانیده که تا به دیدن خانه از دیدن خداوند خانه ایشان را تسلیتی حاصل آید ، تا آنگاه که به غایت مقصود و نهایت مطلوب رسند ، و سعادت لقای مولی مساعدت نماید . و باید که امید رسیدن و قبول در دل دارد ، نه از آن روی که اعمال خود را ببیند که ارتحال نموده است ، و از اهل و مال جدایی گزیده ، بل از آن روی که به فضل الهی واثق باشد ، و امید دارد که وعدهٔ زایران را به تحقیق رساند . و بداند که اگر مرگ از رسیدن آن حایل شود و در راه وفات کند ، در جمله وَفد الهی به لقای آن حضرت رسد . چنانکه گفته است : و من یخرج من بیته مهاجراً الی‌الله

و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی الله[1] [۴۴۵].

وأما در رفتن بادیه، تا رسیدن میقات، و دیدن آن عقبات . باید که بدان، بیرون آمدن را از دنیا تا رسیدن به میقات قیامت، و آنچه میان آن است ــ از أهوال و مطالبات ــ یاد کند. و به ترس قطّاع الطّریق، از ترس منکر و نکیر و سؤال ایشان بیندیشد. و از دَدَگان بادیه، مار و کژدم گور را در خاطر آورد. و به فراق اهل و قرابتان، وحشت و تنهایی گور را یاد آورد. و از این ترس‌ها که در اعمال وی حاصل شود، توشهٔ ترس‌های گور سازد.

و أما احرام و تلبیه در میقات : بدان که معنی آن اجابت ندای حق تعالی است. و امید دار که قبول فرماید. و بترس که «لا لبیك ولا سعدیك» جواب آید. و میان رجاء و خوف متردد باش، و از حول و قوت خود بیزار، و به فضل و کرم الهی واثق. چه وقت تلبیه آغاز کار است، و آن محل خطر باشد.

سفیان عیینه گفت که: علی حسین، چون احرام حج گرفت، و راحلهٔ او قصد رفتن کرد، گونه‌اش بگشت و لرزه بروی افتاد، و نتوانست که تلبیه گوید. پرسیدند که: چرا «لبیك» نمی‌گویی؟ گفت: می‌ترسم که جواب، «لالبیك ولاسعدیك» باشد. پس چون تلبیه گفت، بی هوش شد و از راحله در افتاد، و پیوسته این حال وی را می‌رسید تا حج به اتمام رسانید.

واحمد بن ابی الحواری گفت که: در وقت احرام در خدمت بوسلیمان دارانی بودم [تلبیه نگفت] تا یك میل قطع کردیم. [آنگاه] گفت وغش گونه‌ای بروی مستولی شد. پس به هوش آمد و گفت: ای احمد حق تعالی به موسی وحی فرستاد که: ظالمان بنی اسرائیل را بگو که: ذکر من کم یاد کنند. چه

۱ــ قرآن ۱۰۰/۴

هر که از ایشان‌مرا یاد کند ، من وی را به‌لعنت یاد کنم . ویحك ای احمد !
به من‌چنین رسیده‌است که : هر که ازمال‌حرام‌قصدحج کند، پس تلبیه‌گوید،
حق‌تعالی‌وی را گوید : لالبیك ولاسعدیك حتی ترد ما فی یدیك . ای،
اعمال‌توهیچ‌مقبول‌نیست تا آنگاه که آنچه دردست‌تواست به‌خصم بازدهی.
۵ پس‌از چه روی‌آمنی که حق‌تعالی مرا این‌جواب‌گوید ؟ وچون درمیقات به
گفتن تلبیه آواز برآرند ، برای اجابت ندایی که حق تعالی فرموده است :
وأذن‌فی‌الناس‌بالحج، باید که‌ندای خلق را به‌نفخ صوریاد کند، وبرانگیختن
ایشان ازگور [وجمع شدن ایشان درعرصات قیامت و اجابت ایشان] ندای
حق ، ومنقسم [بودن]ایشان تابعضی مقرب ومقبول شوند، وبعضی ممقوت
۱۰ و مردود . و در اول [کار] متردد میان خوف ورجا ، چنانکه حجاج ، در
میقات متردد باشد ، بدانچه ندانند که اتمام حج وقبول‌آن میسر شود یا نه .

و أما در رفتن مکه : باید که بدان یاد کند که به حرم آمن رسد . و
امید دارد که: به در آمدن ، ازعقوبت خدای‌آمن‌شود . وبترسد که اهل قرب
نباشد ، و به در آمدن حرم جنایت ارتکاب نموده باشد . و استحقاق مقت
۱۵ حاصل کرده [۴۴۶] وامید اودر همهٔ اوقات غالب [آید] . چه کرم‌عام است،
و شرف خانه بزرگ ، و حق زایر را رعایت فرماید ، وزینهار خواهنده و
پناهنده را ضایع نگذارد .

وأما افتادن چشم برخانه : باید که درآن حال عظمت خانه در دل
آرد، و تقدیر کند که چنانستی که خداوند خانه را می‌بیند ، ازغایت تعظیم .
۲۰ وامید دارد که حق‌تعالی‌لقای خود روزی کند، چنانکه لقای خانهٔ خود روزی
کرد . و شکرگوید برآنچه بدین مرتبه رسید ، و به وفد الهی پیوست . و
یاد کند که روزقیامت همگنان به بهشت مایل باشند ، وامیدوار که در آن در
روند، پس منقسم‌شوند، تابعضی را اذن دخول باشد وبعضی را بازگردانند.

چنانکه حجاج منقسم شوند تا بعضی اهل قبول باشند و بعضی اهل رد. و درهرچه بیند باید که ازذکر کارهای آخرت غافل نشود، که کل احوال حج دلیل است بر احوال آخرت.

و اما طواف خانه: بدان که طواف، نماز است. و آنچه در نماز گفته‌ایم ـ از تعظیم وخوف ورجا و محبت ـ در دل حاضر کن. و بدان که بدین طواف تشبه می نمایی به فریشتگان مقرب که گردعرش در آمده‌اندو [آن را] طواف می کنند. و گمان مبر که مقصود طواف تن است به خانه، بل مقصود طواف دل است به ذکر خداوند خانه تا آغازوانجام اندیشه جز بدو نباشد، چنانکه آغازوانجام طواف به خانه است. و بدان که طواف شریف طواف دل است به حضرت ربوبیت. و خانه نموداری ظاهر است در عالم ملك آن حضرت را، که مشاهد بصر نیست، و از عالم ملکوت است، چنانکه تن نمودار ظاهر است در عالم شهادت دل را، که به چشم مشاهد نیست، و ازعالم غیب است. و عالم ملك وشهادت «مرقات» عالم غیب و ملکوت است، کسی را که در بروی گشاده‌اند. و بدین موازنه اشارت رفته است که «بیت معمور» در آسمان برابر کعبه‌است، و طواف فریشتگان بدان همچنان است که طواف آدمیان به خانهٔ [کعبه]. و چون مرتبهٔ بیشتر مردمان از مثل آن طواف قاصر است، ایشان‌را به ملایکه تشبه فرموده‌اند، براندازهٔ امکان و وعده سابق شده که: من تشبه بقوم فهو منهم. و کسی که مثل آن طواف تواند کرد در حق او گویند که: کعبه به زیارت او رود و گرد او طواف کند، چنانکه بعضی اهل کشف در حق بعضی اولیا مشاهده کرده‌اند.

واما استلام: اعتقاد کن که با حضرت الهی بیعت می کنی که: مطیع باش و عزیمت مصمم دار که بدین بیعت وفا نمایی. چه هرکه در بیعت غدر کند مستحق مقت شود. و ابن عباس از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ

روایت کرد که : **الحجر یمین‌الله فی‌الأرض یصافح بهاخلقه کما یصافح الرجل أخاه .** [۴۴۷] ای ، مبایعه و مصافحه به دست راست باشد . و باری تعالی چون از جوارح منزه است ، این حجر را به مثابت دست راست گردانیده است .

و اما به پرده‌های کعبه آویختن و به ملتزم پیوستن : باید که نیت تو در التزام، طلب نزدیکی باشد از دوستی و اشتیاق خانه و خداوند خانه، و تبرك به بسودن آن، وامید آنکه هرجزوی ازاندام وی که به خانه رسیده‌است از آتش أمن باشد . و درآویختن پرده، الحاح بود در طلب مغفرت وامان خواستن چنانکه گناه‌کاری در جامهٔ کریمی آویزد و زاری کند تا از وی عفو فرماید. و ظاهر گرداند که از وی «مهربی» نیست ، مگر بدو ومفزعی نیست مگر عفو و کرم او . و چنانکه گریزازوی صورت نبندد ،گریز از وی امکان ندارد . ودست ازدامن او کوتاه نکند تا سروی ازگریبان مغفرت برنیاورد، و پای وی در حریم أمن درازنگرداند .

واما سعی میان صفا ومروه: [در] پیش‌خانهٔ[کعبه] ،آمدوشد بندگان را ماند به در سرای پادشاهان برای اظهار اخلاص در خدمت . و امیدآنکه پادشاه به نظر مرحمت و عاطفت ملاحظه فرماید . چون کسی که در بارگاه پادشاه در رود و بیرون‌آید ، و نداند که پادشاه در حق وی از رد وقبول چه حکم خواهدفرمود ؟ پس همیشه پیش درسرای «مرةً بعد اولی وکرةً عقیب اخری » می‌آید و می‌رود . و امید می‌دارد که اگردرکرت اول به عزقبول مشرف نگشت ،کرت دیگر بدان تشریف مکرم شود . و باید که از آمد و شد میان صفا و مروه ، آمد و شدی که میان دو کفهٔ ترازو باشد در عرصات قیامت یاد کند . و صفا را کفهٔ حسنات پندارد ، و مروه راکفهٔ سیآت . چه میان دو کفه ، نظر او در رجحان و نقصان باشد ، و تردد او میان عذاب و

غفران.

و اما وقوف عرفه: باید که از زحمت خلق وبلندی آوازها، واختلاف لغات، و متابعت فِرق أیمه، خود را در تردّد [بر] مشاعر، و به آثار ایشان اقتدا کردن، و برسیرت ایشان رفتن، عرصات قیامت را یاد کند، وفراهم آمدن امتان با پیغامبران [وامامان] واقتدای هرامتی به پیغامبرخود، وطمع شفاعت از پیغامبران، وتحیر ایشان در آن یك زمین، میان رد و قبول [یادآوری]. و چون آن را یاد کردی تضرع و ابتهال درحضرت ذوالجلال ملازم دل خود کن تا ترا در زمرهٔ رستگاران و مرحومان حشر کنند. و امید اجابت را محقق گردان، چه موقف شریف است، و رحمت که از حضرت الهی به کافهٔ خلایق رسد، به واسطهٔ دل‌های عزیز [از«أوتاد» زمین] باشد. و موقف از أبدال و أوتاد و طبقات صالحان وارباب دل خالی نبود. وچون همت‌های ایشان فراهم آید، و دل‌ها برای تضرع و ابتهال مجرد شود، و دست‌ها [۴۴۸] به حضرت الهی برآرند وگردن‌ها برافرازند وچشم‌ها سوی آسمان دارند، همگنان در طلب رحمت یك همت شده، گمان مبرکه ایشان رانومید کند، وسعیشان ضایع گرداند، ورحمت برای غیرایشان نگاه دارد. و برای این گفته‌اند که: بزرگ‌ترین گناهان آن است که کسی در عرفات حاضر شود، و گمان برد که حق تعالی ایشان را نیامرزد. و فراهم آمدن همت‌ها، واستظهار به مجاورت أبدال و أوتاد، که از اقطار بلاد جمع شوند، سِرّ حج، و غایت مقصود آن است. و هیچ طریقی استجلاب رحمت الهی را چون فراهم آمدن همت‌ها، و یاری دادن دل‌ها در یك مکان و یك زمان نیست.

و اما سنگ انداختن: باید که مقصود از آن فرمان برداری باشد برای اظهار رِقّ وعبودیت، وقیام نمودن به مجرد امتثال — بی نصیب عقل ونفس —

و تشبه به ابراهیم - صلوات الله و سلامه علیه - که ابلیس وی را در آن موضع
پیش آمده بود تا در حج وی شبهتی القا کند، یا به معصیتی در فتنه اندازد.
و حق تعالی [اورا] فرمود تا سوی وی سنگ اندازد، و اورا براند، و امیدش
منقطع گرداند. و اگر در خاطرت افتد که ابلیس وی را پیش آمده بود، و
۵ او آن ملعون را بدیده، بدان سنگ انداخت. و اما مرا پیش نمی‌آید، بدان
که: این خاطر از دیو است، و او در دل تو القا کرده است تا عزیمت ترا در
«رَمی» سست گرداند. و چنان فرا نماید که فعلی بی‌فایده است، و بازی را
ماند! پس چرا بدان مشغول شوی؟ بر این قصه وی را از نفس خود
[بران] بدانچه در رَمی جد کنی، و تشمر نمایی، که خواری شیطان در آن
۱۰ است.

و بدان که تو در ظاهر سنگ سوی عقبه می‌اندازی، اما در حقیقت
بر روی شیطان می‌زنی، و پشت وی بدان می‌بشکنی. چه خواری او حاصل
نیاید، مگر به امتثال أمر خدای، برای تعظیم مجرد أمر، بی آنکه عقل را و
نفس را در آن نصیبی باشد.

۱۵ و اما ذبح قربانی: بدان که تقربی است به حق تعالی برحکم فرمان
برداری. و اجزای قربانی باید که کامل باشد. و امیدداری که حق تعالی بر
هرجزئی از آن، جزئی از تو آزاد گرداند، و از آتش برهاند. چه وعده
همچنین وارد شده است. و هرچه قربانی بزرگ‌تر و اجزای او کامل‌تر،
فداءِ تو از آتش بدان عام‌تر.

۲۰ و اما زیارت مدینه: چون چشم تو بر دیوارهای آن افتد یاد کن که
آن شهری است که حق تعالی برای پیغامبر خود - علیه السلام - اختیار کرده
است، و اورا سوی آن هجرت فرموده. و سرای اوست، که فرایض و سنن
در آن بیان کرده است، و با دشمن خدای در آن مجاهدت نموده، و دین

او را در آن ظاهر گردانیده تا آن وقت که : حق تعالی [او را] به حضرت خود برد ، و آن را محل تربت [وی] گردانید . و تربت دو وزیر او که پس از او، حق را ایشان قایم داشتند . پس در نفس خود مواقع أقدام پیغامبر را ـ علیه السلام ـ در حال گشتن تصویر کن که: هیچ موضع قدمی نیست [۴۴۹] که نه موضع قدم عزیز اوست . وقدم خود بر آن منه مگر با سکینه و ترس . و رفتن و گام زدن او را در کوی‌ها یاد کن ، وخشوع وسکینهٔ او را در رفتن به خاطر در آر . و آنچه حق تعالی از معرفت عظیم خود در دل وی ودیعت نهاده است ، و ذکر او را رفیع کرده ـ وقرینهٔ ذکر خود گردانیده ـ و کسی که حرمت وی را نگاه ندارد ، اگرچه بدان مقدار باشد که آواز خود را بلندتر از آواز وی کند، عمل وی را احباط فرموده. پس یاد کن نعمتی که حق تعالی ارزانی داشته است [بر] جماعتی که به تشریف صحبت او مشرف شدند ، و سعادت ملاقات و استماع مقالات او ایشان را مساعدت نمود ، و حسرت فوت شدن خدمت او و صحبت یاران او بزرگ دان! ومندیش که دیدن او در دنیا از تو فایت شد ، و به دوام دیدن او در آخرت متیقن نه‌ای . چه روا که [اورا] جز یك بار [به حسرت] نبینی . و به سوء اعمال خود از عز قبول او محروم مانی ، چنانکه گفته است : یرفع إلیّ أقوام فیقولون یا محمد یا محمد ! فأقول: یارب أصحابی ! فیقول: إنك لاتدری ماأحدثوا بعدك ، فأقول بعداً وسحقاً. ای، گروهی به من بر آرند ، وایشان گویند: ای محمد، ای محمد ! و من گویم : ای پروردگار، این جماعت اصحاب من‌اند ! باری تعالی فرماید : تو ندانی که پس از تو چه کرده‌اند ! من از ایشان طالب دوری شوم .

اگر حرمت شریعت اورا رعایت نکنی ، اگرچه در یك دقیقه باشد، آمن مباش که میان او و تو حایلی شود ، بدانچه از راه او عدول نموده باشی .

و مع‌ذلك امید می‌دار ، که حق تعالی ترا پس از آنچه ایمان روزی کرد و ازوطن خود برای زیارت وی‌برانگیخت ، [بی] تجارتی و نصیبی دنیاوی، بل به محض دوستی تو او را ، واشتیاق تو بدانچه آثار اورا ببینی ، ودیوار روضهٔ او را مشاهده کنی . و بدانچه رؤیت فایت شده است ، نفس تـو به مجرد این مقداردرسفر رغبت بود ، در غایت سزاواری باشی، که درتو نظر رحمت فرماید . و چون به مسجد رسیدی یادکن که آن عرصه آن است که: حق تعالی برای پیغامبرخود ، وأوایل وأفاضل مسلمانان‌اختیار کرده است . واول موضعی است که فرائض‌الهی درآن اقامت نموده‌اند، وجامع افاضل خلق است ـ چه در حیات وچه درممات ـ و امید قوی دار که حق تعالی به در رفتن آن ترا بیامرزد ، و با تعظیم و خشوع در رو . وآن مکان درغایت سزاواری‌است بدانچه ازدل مؤمنان خشوع اقتضا کند . چنانکه از بوسلیمان [دارانی] روایت کرده‌اند که: اویس قرنی حج کرد وبه مدینه رفت. وچون بردر مسجد بایستاد ، وی راگفتندی که: این روضهٔ پیغامبراست ، بی‌هوش شد . وچون به هوش آمدگفت : مرا [۴۵۰] بیرون برید که شهری که محمد در آن مدفون بود ، شهر من نباشد .

وأما زیارت پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ باید که پیش‌وی‌بایستد ـ چنانکه صفت کردیم ـ و زیارت کند ، چنانکه در حال حیات کنند . و به روضهٔ اونزدیك نشود ، مگرچندانی که به شخص مبارك اونزدیك خواستی شد، اگر در حال حیات بودی. و چنانکه مقتضی حرمت در حال حیات آن بودی که بربسودن وبوسیدن وی اقدام ننمودی، بل ازدورپیش وی‌بایستادی، در حال وفات همچنان باید . چه بسودن و بوسیدن مشاهد ، عادت جهودان و ترسایان است .

و بدان که : او حضور و ایستادن و زیارت ترا می‌داند ، و سلام

و درود تو ، به وی می‌رسد . و در خیال خود صورت[کریم] او را تمثیل کن که در لحد مقابل تو نهاده است . و مرتبهٔ رفیع او در دل آر، چه ازوی روایت کرده‌اند : ان‌الله تعالی وکل بقبره ملکاً یبلغه سلام من سلم علیه من أمته. [این]درحق کسی‌است که به‌روضهٔ‌او حاضر نباشد، پس‌چگونه باشد کسی که از وطن خود بیرون‌آید، و به‌آرزوی لقای او بادیه قطع کند؟ و ۵ چون ملاحظهٔ غرهٔ‌مبارك او‌فایت شده‌است، به مشاهدهٔ مشهد شریف او اکتفا نماید ، چه‌گفته است : من صلی علیه مرة ، صلی‌الله علیه عشراً . ای ، هر که یکبار بر وی درود دهد، حق تعالی ده بار بر وی رحمت کند . و چون جزای درود به زبان این است ، جزای حضور برای زیارت او چه باشد ؟ ۱۰

پس پیش منبر وی‌آی ، و بررفتن وی بر منبر توهم کن ،وطلعت با بهای اودردل‌خود تصور کن، که برمنبرایستاده خطبه می گوید ، ومهاجران وانصاررا درطاعت خدای تحریض می‌نماید. وبخواه ازخدای‌که درقیامت ترا از وی دور نگرداند .

این است وظیفت دل در أعمال حج . و چون ازکل آن فارغ ۱۵ باشد ، غم و اندوه و ترس را ملازم دل خود دارد . چه نمی‌داند که حج او مقبول است ، واودر زمرهٔ محرمان مثبت ، یا مردود است ، واوبه جملهٔ مطرودان ملحق . و باید که آن را از حال دل و اعمال خود تعرف نماید . چه اگر دل خود را بیند که از سرای غرور پهلوتهی می کند ، و با حضرت الهی انس می‌گیرد ، و أعمال خود را به میزان شرع موزون یابد ، باید ۲۰ که به قبول واثق شود . چه باری تعالی قبول نکند ، مگر از کسی‌که وی را دوست دارد . و هر که را دوست دارد متولی او شود ، و آثار محبت خود بروی ظاهر کند ، و حملهٔ دشمن خود ابلیس از وی دفع گرداند . و

و چون این احوال بروی ظاهر شد ، دلیل قبول باشد . و اگر کار بر خلاف این بود نصیب او از سفر حج جز رنج و تعب نبود . نعوذ بالله منه ، و هو أعلم . [۴۵۱]

کتاب اسرار و آداب تلاوت قرآن

و این کتاب هشتم است از کتب : «احیاء علوم دین»

و مقاصد آن از چهار باب معلوم شود .

باب اول : درفضل قرآن وقرآن خوان

باب دوم : درآداب ظاهر تلاوت

باب سوم : در اعمال باطن تلاوت

باب چهارم : در فهم قرآن و تفسیر آن به «رأی» و غیرآن

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

حمد بی غایت و شکر بی نهایت خدای را که بندگان خود را به پیغامبر مرسل، راه راست نمود، و به کتاب منزل ، منازل دین تعلیم فرمود . کتابی که از ابطال سابق ولاحق مبراست ، و اول و آخر آن از تناقض و اختلال معری . أرباب ألباب و اصحاب افکار را [بدانچه در اوست ، از قصص و اخبار ، و طرق] اعتبار ، و مناهج استبصار اتساع گرفته است . و سلوك منهج قویم وانتهاج صراط مستقیم بدانچه احکام دروی مفصل است ، و حلال از حرام متمیز ، اتضاح پذیرفته . ضیاء و نور از مطالع آیات او لامع است . وشفای صدور، و نجات از غرور، از قواطع بینات اوساطع . هر که از جباران برخلاف او رود ، حق تعالی وی را هلاك کند . و هر که علم از غیر آن طلبد ، خدای - عزوجل - وی راگمراه گرداند . حبل متین ذوالجلالی است ، و نور مبین لایزالی . عروهٔ وثقی است و درجهٔ علیای یقین . در معارف الهی بحر محیط است ، و در معالم قدسی عالم بسیط . طرایف و عجایب او منقضی نشود ، و لطایف و غرایب او تناهی نپذیرد . موايد فواید او در حصر و تعدید نیاید ، و حلاوت تلاوت او به کثرت

تردید کم نگردد. خلق اولین و آخرین بدو هدایت یافتند، و پریان چون آن‌را بشنیدند، به‌انذار قوم خود شتافتند و گفتند: إنا سمعنا قرآناً عجباً. یهدی إلی الرشد فآمنا به [1].

هر که بدو ایمان آورد موافق است، و هر که بر وفق او سخن گفت مصدق، و هر که بدو تمسك نمود رستگار است، و هر که بر مقتضی آن عمل کرد درستکار. و حفظ آن را باری تعالی تکفل نموده است، و آن را بر این جمله بیان فرموده: إنا نحن نزلنا الذکر وإنا له لحافظون. و از اسباب حفظ آن در دل‌ها و بقای آن در مصحف‌ها، مواظبت [ومداومت بر] تلاوت و مدارست [اوست] با ملابست و شروط و ممارست [آداب او، و محافظت بر آنچه در اوست از] اعمال ظاهر و باطن. و از بیان و تفصیل آن چاره نبود. و مقاصد آن از چهار باب معلوم شود:

باب اول: در فضل قرآن و قرآن خوان.

باب دوم: در آداب ظاهر تلاوت [۴۵۲].

باب سوم: در اعمال باطن تلاوت.

باب چهارم: در فهم قرآن و تفسیر آن به «رأی» و غیر آن.

۱- قرآن ۷۲/ ۱و۲

باب اول

درفضل قرآن و قرآن خوان، و مذمت مقصران در تلاوت آن

فضیلت قرآن : پیغامبر ــ علیه الصلاة والسلام ــ گفت : من قرأ القرآن ثم رأی أن أحداً أوتی أفضل مما أوتی، فقد استصغر ما عظمه الله . ای ، هر که قرآن بخواند ، پس چنین پندارد که کسی را به از وی چیزی داده‌اند ، او خرد داشته باشد چیزی را که حق تعالی آن را بزرگ داشته است . و گفت: ما من شفیع، أفضل منزلةً عندالله یوم القیامة من القرآن ، لانبی ولاملك ولاغیره . ای ، هیچ شفیعی نزدیك حق تعالی ، در روز قیامت فاضل‌تر از قرآن نباشد ، نه پیغامبر ، نه فریشته [ونه غیر آن] . وگفت : لو کان القرآن فی إهاب ما مسّته النار. ای، اگر قرآن در پوستی باشد، آتش آن را نسوزد .

مترجم می گوید که : علما در تأویل این حدیث مختلف شده‌اند . بعضی گفته‌اند که: این درعهد پیغامبر ــ علیه السلام ــ بود ، بر سبیل معجزه که اگر آتش به مصحفی رسیدی نسوختی . و بعضی گفته‌اند که : مراد آن است که حق تعالی حفظ قرآن را تکفل نموده است ، و دردل‌ها محفوظ گردانیده تا اگر کاغذ و حِبْر بسوزد ، قرآن نسوخته باشد ، به خلاف تورات ودیگر

کتب ، که‌آن محفوظ‌نبوده است . وبعضی گفته‌که : مرادآن است که حافظ قرآن را آتش دوزخ نسوزد .

وگفت: أفضل عبادة‌امتی قراءة القرآن . ای، فاضل‌ترین عبادتی امت مرا ، خواندن قرآن است . و گفت : إن‌الله‌عزوجل قرأ «طه ویس» قبل أن یخلق الخلق بألفی‌عام، فلماسمعت الملائکة القرآن‌قالت:طوبی لامة‌ینزل‌علیهم هذا وطوبی لأجواف تحمل هذاوطوبی لألسنة تنطق بهذا . ای، حق‌تعالی «طه‌ویس»را پیش ازآفریدن مردمان به دوهزارسال ، بخواند. و چون فریشتگان بشنیدند گفتند که : خنك امتی را که این برایشان نازل شود . وخنك باطن‌هایی راکه حامل‌آن باشد . وخنك زبان‌هایی راکه بدان تلفظ کند. وگفت : خیرکم من‌تعلم القرآن وعلّمه . ای ، بهترشما [۴۵۳] آن‌کس است که قرآن داند ، و دیگران را بیاموزد . و گفت : یقول‌الله عزوجل ، من شغله قراءة القرآن‌عن دعائی ومسئلتی أعطیته أفضل ثواب الشاکرین . ای ، حق تعالی‌گوید: هرکه راخواندن قرآن، ازدعا وخواستن از من مشغول‌کند ، وی را بهتر ثواب شاکران دهم .

وگفت : ثلاثة یوم‌القیامة علی‌کثیب من مسك أسود لایهولهم فزع ولاینالهم حساب حتی‌یفرغ فیمابین الناس: رجل‌قرأ القرآن ابتغاء وجه‌الله عزوجل ، وأم به قوماًهم به راضون . ای ، سه کس روز قیامت بر توده‌ای از مشك سیاه باشند که ایشان را بیم و حساب نبود تا از حساب مردمان فراغ حاصل آید ، مردی که برای رضای خدای قرآن خواند ، و گروهی را بدان امامت‌کندکه ایشان بدوراضی باشند . وگفت : أهل‌القرآن أهل‌الله وخاصّته . ای ، اهل‌قرآن اهل خدای وخاصگان وی‌اند : وگفت : إن‌القلوب‌تصدأکمایصدأ الحدید .فقیل یا رسول‌الله وما جلاؤها؟ فقال : تلاوة‌القرآن وذکرالموت . ای، دل‌ها زنگ‌گیرد چون‌آهن .گفتند: به چی

زدوده شود؟ گفت : به خواندن قرآن و ذکر مرگ . و گفت : لله أشد أذناً الی قاری القرآن من صاحب القینة الی قینته . ای، حق تعالی به خوانندهٔ قرآن قوی‌تر از آن استماع فرماید که صاحب کنیزك سرودگوی بدان کنیزك .

آثار : بو أمامهٔ باهلی گفت که : قرآن خوانید و به مصحف‌ها فریفته مشوید، چه حق تعالی دلی را که حافظ قرآن باشد عذاب نکند . و ابن مسعود گفت : إذا أردتم العلم فأثیروا القرآن فان فیه علم الأولین والآخرین . ای ، چون علم خواهید قرآن را بشورانید که علم پیشینیان و پسینیان در آن است . و نیز گفت : قرآن خوانید تا به هرحرفی دَه حسنه یابید ، نمی‌گویم که : «ألم» یك حرف است ، بل «الف» حرف است و «لام» حرف است و «میم» حرف است . و نیز گفت: هیچ کس از شما باید که از نفس خود نپرسد، مگر قرآن را . چه اگر قرآن را دوست دارد، و بر آن خوش باشد ، دوست خدای و رسول او بود . و اگر دشمن دارد، دشمن خدای و رسول باشد .

وعمرو عاص گفت : [هر آیت در قرآن درجه]ای است در بهشت ، و چراغی است در خانهٔ شما[1]. [۴۵۴] و نیز گفت : هر که قرآن خواند ، نبوت دردو پهلوی او درج شد ، مگر آنکه وحی بدو نباشد . و بوهریره گفت : خانه‌ای که در آن قرآن خوانند براهل آن واسع شود، وخیر آن بسیار گردد، و فریشتگان حاضر شوند و دیوان بگریزند. وخانه‌ای که در آن قرآن نخوانند بر اهل آن تنگ آید، و خیر آن کم شود، و ملایکه از آن بیرون روند ، و دیوان در آیند . و احمد حنبل گفت : باری تعالی را به خواب دیدم ، پرسیدم که فاضل‌تر چیزی که متقربان به حضرت تو بدان تقرب نمایند چیست ؟ گفت: سخن من . پرسیدم که : با فهم یا بی فهم؟ گفت : هم با فهم و هم بی فهم .

۱ـ متن عربی چنین است : کل آیة فی القرآن درجة فی الجنة و مصباح فی بیوتکم .

ومحمد کعب قرظی گفت: چون مردمان روز قیامت قرآن از «رحمن» بشنوند ، چنانستی که هرگز آن را نشنوده بودند . وفضیل عیاض گفت که : حامل قرآن را باید که به هیچ کس از خلفا و غیر ایشان حاجت نبود، وحاجت خلق باید که بدیشان بود . و نیز گفت : حامل قرآن عَلَمدار اسلام است ، نباید که به سهو و لغو ولهو مشغول شود ــ با ساهیان ولاهیان ولاغیان ــ از ۵
برای تعظیم حق قرآن. وسفیان ثوری گفت: چون مرد قرآن خواند فریشته‌ای میان دو چشم وی ببوسد . و عمرو میمون گفت : هر که پس از نماز بامداد مصحف باز کند ، و صد آیت بخواند ، حق تعالی مثل عمل همهٔ دنیا برای وی رفع فرماید . و روایت کرده‌اند که : خالد عقبه در خدمت پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ آمد و گفت : برمن بخوان . پیغامبر این آیت بخواند: إنّ الله ۱۰
یأمر بالعدل والاحسان وإیتاء ذی القربیٰ (الآیه) خالد گفت : بازگردان . پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ بازگردانید .

خالد گفت : والله إن له لحلاوة وإن علیه لطلاوة وإن أسفله لمغدق وإن أعلاه لمثمر . ای ، به‌خدای که شیرینیی دارد، و تازگیی، و فرود آن آبدار است و بالای آن میوه دار . ۱۵

مترجم می گوید که : به آبداری فرود ، آن خواسته است که مواد اصول و کلیات آن منقطع نیست . و به میوه داری بالای ، آن که فروع و جزئیات آن را فواید بی اندازه است .

و حسن گفت : به خدای که بیرون قرآن توانگری نیست ، و پس از حصول آن فاقه‌ای نی . وفضیل گفت : هر که بامداد یا نمازشام آخر سورت ۲۰
حشر بخواند، ووفات اوهم در آن روز، یاهم در آن شب باشد، خاتمت او به مُهر شهیدان بود . وقاسم عبدالرحمن گفت : یکی از متعبدان را پرسیدم که اینجا کسی هست که ترا بدو انسی باشد ؟ مصحف برداشت و بر کنار نهاد و

گفت : این است که مرا بدو انس است . و علی [۴۵۵] بن بوطالب گفت : سه چیز است که در حفظ افزاید و بلغم را ببرد : مسواك ، و روزه ، و خواندن قرآن .

در مذمت خواندن غافلان

۵ أنس مالك گفت: رُب تال للقرآن والقرآن یلعنه. ای ، بسا قرآن خوان که قرآن وی را لعنت کند . و میسره گفت: قرآن درجوف فاسق غریب باشد . و بوسلیمان دارانی گفت : زبانیه، درعاصیان حملهٔ قرآن زودتر از آن آویزد که در بت پرستان، بدان سبب که از حمل قرآن بر معصیت اقدام نموده‌اند. و یکی از علما گفت : چون فرزند آدم قرآن خواند ، پس تخلیط کند ، ۱۰ پس به قرآن خواندن معاودت نماید، وی را گویند که: ترا بر کلام الهی چکار؟

و ابن [رماح] گفت : بریاد گرفتن قرآن پشیمان شدم . چه به من چنان رسید که: اهل قرآن را روز قیامت ازچیزهایی بپرسند که پیغامبران را از آن پرسند. و ابن مسعود گفت که : حامل قرآن باید که از دیگران شناخته شود در شب ، بدانچه ایشان بخسبند [او نخسبد] و در روز ، بدانچه تقصیر ۱۵ کنند [او نکند] . و به اندوه ، چه ایشان شاد باشند . و به گریه ، چه ایشان بخندند . و به خاموشی، چه ایشان درهرچیزی خوض کنند . و به خشوع ، چه ایشان کبر کنند. وحامل قرآن باید که ساکن ومتواضع و نرم باشد. ونباید که جافی و ستیهنده و جنگ جوی و بلند آواز ونعار و تیز باشد[۱] . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : أكثر منافقی هذه الامة قراؤها . ای ، بیشتر منافقان ۲۰ این امت قراء باشند . و نیز گفت : إقرأ القرآن مانهاك فاذا لم ینهك فلست تقرؤه . ای ، قرآن می‌خوان مادام که ترا باز می‌دارد ، و چون باز ندارد نخوانده باشی .

۱ـ متن عربی چنین است : ولا ینبغی له ان یکون جافیا ولامماریاً ولا صیاحاً ولاصخاباً ولاحدیداً

مترجم می گوید که: دراین حدیث دقیقه‌ای عظیم رعایت یافته است. چه درحال بازداشتن، خواندن فرموده است. ودرغیر آن نگفته که: مخوان. و مراد آن است که جهد کند و بکوشد تا از معاصی بازباشد، والا خواندن او ضایع شود، و آن نیست که ترك خواندن گیرد. ویکی از سلف گفت: ۵ بنده‌ای سورتی آغاز کند وآن سورت برای وی آمرزش خواهد تا آنگاه که از آن فارغ شود. وبنده‌ای سورتی افتتاح نماید و آن سورت وی را لعنت کند تا آنگاه که آن را تمام کند. پرسیدند که: آن چگونه باشد؟ گفت: چون برمقتضی تحلیل و تحریم آن کار کند آمرزش خواهد، و چون به خلاف آن باشد لعنت کند.

۱۰ ویکی از علما گفت: بنده قرآن خواند و برنفس خود بدان لعنت کند. چه: ألالعنة الله علی الظالمین، بخواند واو ظالم باشد، وألالعنة الله علی الکاذبین بخواند واواز آن جمله بود[۴۵۶]. وحسن گفت: شما قرآن را مراحل گرفته‌اید، و شب را راحله ساخته. بر راحله می‌نشینید، و مراحل را قطع می کنید. و پیشینیان آن را رسایل پروردگار می‌دانستند، شب در ۱۵ آن اندیشه کردندی، و روز آن را به تنفیذ رسانیدندی.

وابن مسعود گفت: انزل القرآن علیهم لیعلموا به فاتخذوا دراسته عملا إن أحدهم لیقرأ القرآن من فاتحته الی خاتمته مایسقط منه حرفاً وقداسقط العمل به. ای، قرآن برایشان فرو فرستادند تا برآن کار کنند. ایشان خواندن آن راکاری گرفته‌اند، یکی از ایشان قرآن را از اول تا آخر ۲۰ بخواند، حرفی ازآن ساقط نکند، و همه عمل را[بدان] ساقط کرده باشد. ودرحدیث ابن عمر و[حدیث] جندب آمده است که: ما روزگاری گذرانیدیم، ویکی را ازما ایمان پیش ازقرآن حاصل آمدی. پس سورتی نازل شدی، وحلال وحرام، وأمر و زجر آن، وآنچه درآن توقف باید کرد، بیاموختی،

و مردمان را می‌بینیم که قرآن ایشان را پیش از ایمان حاصل می‌شود ، واز اول تا آخر می‌خوانند ، و أمر و زجر آن ، در آنچه در آن توقف باید کرد، نمی‌دانند و آن را همچنان می‌ریزند که کسی خرمای بد را ریزد .

ودر تورات آمده‌است که : ای بنده، ازمن‌شرم نمی‌داری؟ چه اگر در راهی می‌روی ، نامه‌ای از دوستی به تورسد از ره عدول کنی و بنشینی ۵ تاآن را بخوانی، و درحرف حرف تدبر کنی تاچیزی فایت‌نشود. ومن نامهٔ خود برتو فرستاده‌ام ، بنگر که در آن چند موعظت متوالی یاد کرده‌ام ، و مکرر گردانیده تاطول وعرض آن‌را تأمل کنی. وتو از آن اعراض آورده‌ای . [آیا] من بر توخوارتر از آن‌دوستم؟ ای بندهٔ من، اگریکی از آن دوستان تو با تو نشیند ،کل روی خود بدو آری و به‌کل دل سخن وی را اصغاکنی ، ۱۰ و اگر کسی دیگر کلمه‌ای گوید تا ترا از سخن وی مشغول کند ، اشارت کنی که باز باش! و من‌برتو اقبال فرموده و باتوحدیث می‌گویم ، و تو ، به دل از من اعراض کرده‌ای . مرا خوارتر از آن دوست می‌داری ؟

باب دوم

در ظاهر آداب [قرآن] خواندن ، و آن ده است

اول : در حال قاری . و آن أدب آن است کـه با وضو باشد ، بر
هیأت أدب و سکون ـ ایستاده یا نشسته ـ روی در قبله و سرفرود انداخته،
بی تربع و تکیه و هیأت تکبر . و تنها [نشیند] چنانکه پیش استاد نشیند .   ۵
و فاضل‌تر آنکه در نماز ایستاده خواند ، و در مسجد [باشد] . چه آن از
افضل اعمال است . و اگر بی آبدست یا بـر بستر باز غلتیده خواند ، آن
را هم فضلی است ، ولکن کم از آن . قال‌الله‌تعالی: الذین یذکرون‌الله
قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم[1]. برهمه ثناگفته است ، ولکن ایستادن رابر
نشستن ، ونشستن را بر[۴۷۵] خفتن تقدیم‌فرموده . وعلی ـ رضی‌الله‌عنه ـ   ۱۰
گفت : هرکه قرآن در نماز ایستاده خواند ، به هر حرفی صد حسنه یابد ،
و درنمازنشسته پنجاه ، وبیرون نماز با آبدست بیست وپنج، و بی‌آبدست
ده . و قیام شب فاضل‌تر باشد ، زیراکـه به فراغ دل نزدیک‌تر بود . بوذر
غفاری‌گفت : بسیاری سجود در روز باید ، و درازی قیام در شب .

۱-قرآن ۳/ ۱۹۱

دوم : در مقدارخواندن . و عادت خوانندگان دربسیاری و اندکی مختلف است . بعضی درشبانروزی یك ختم کردندی ، وبعضی دو، وبعضی به سه رسیده‌اند . و طایفه‌ای در هرماه یك ختم کردندی . و اولی آنچه در تقدیرات بدو رجوع نموده شود ، قول پیغامبراست ـ علیه‌السلام ـ که گفته است : من قرأالقرآن فی أقل من ثلاث لم یفقهه . ای ، هر که درکم از سه روز خواند ، آن خواندن وی را فقیه نگرداند . زیرا که زیادت از این مانع ترتیل باشد . و عایشه چون مردی را شنید که قرآن بسیار[1] می‌خواند گفت : إن هذاماقرأ القرآن ولاسکت . ای، نه ثواب قرآن خواندن وی را حاصل شد ، و نه آسایش خاموشی . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ عبدالله عمر رافرمود که: در هفت‌روزقرآن ختم کند . وهمچنین‌جماعتی ازصحابه چون عثمان، وزیدثابت، وابن مسعود، وابی کعب ، درهرجمعه‌ای ختم کردندی .

و درجات ختم چهار است : یکی در هر شبانروزی ، و بعضی‌آن راکراهیت داشته‌اند . و دوم در هر ماهی ، و آن مبالغت است در اقتصار ـ چنانکه اول مبالغت است دراستکثارـ ومیان‌ایشان دودرجهٔ معتدل است: یکی در هفته‌ای یك ختم . و دوم در هفته‌ای دو ختم تا نزدیك ثلث باشد . و بهتر آنکه از این دو ختم یکی بـه روز باشد و یکی به شب . ختم روز در نماز بامداد روز دوشنبه یـا پس از آن . و ختم شب در نماز شام شب آدینه یا پس از آن ـ تا این ختم‌هـا در اول روز و اول شب بـاشد ـ چه فریشتگان تا آخرآن روز ، و آخر آن شب ، برای وی آمرزش خواهند . و برکات‌آن کل شب و روز را شامل باشد . و تفصیل در مقدار خواندن‌آن است که اگر سلوك وی به طریق اعمال بدنی باشد باید که در هفته‌ای کم از دو ختم نکند . و اگر به اعمال دل باشد ، و انواع فکرت‌ها ، یا به نشرعلم

۱ـ متن عربی چنین است: لماسمعت رجلا یهذرالقرآن هذراً...

مشغول بود ، [در هفته‌ای] به یکبار اقتصار نماید . و اگر فکرت او درمعانی
نافذ باشد ؛ روا که در هر ماهی بر یکبار اقتصار نماید. چه‌به کثرت تردید و
تأمل محتاج باشد .

سوم : در وجه قسمت . هر که را در هفته‌ای یك ختم باشد ، قرآن
را هفت حزب کند ، که صحابه‌قرآن را حزب‌ها کردندی . و آمده است که :
عثمان ـ رضی‌الله‌عنه ـ در شب آدینه آغاز کردی ، و از سورة‌البقرة تا
مائدة بخواندی . [۴۵۸] و در شب شنبه از أنعام تا هُود . و شب یکشنبه
از یُوسف تا مَریم . و شب دوشنبه از طه تا طسم موسی و فرعون . و شب
سه شنبه از عنکبوت تا صاد . و شب چهارشنبه از تنزیل تا الرحمن . و
شب پنجشنبه، ختم کردی . وابن مسعود هم، هفت قسم کردی ، ولکن برغیر
آن ترتیب .

وگفته‌اند که : أحزاب قرآن هفت‌است : حزب‌اول ، سه سورت .
وحزب دوم [پنج سورت] . وسوم، هفت . وچهارم ، نه . وپنجم ، یازده .
و ششم ، سیزده . و هفتم ، مفصلات ، از قاف تا آخر . و صحابه هم براین
جمله کردندی ، و همچنین خواندندی . و در این باب خبری از پیغامبر
ـ علیه‌السلام ـ وارداست . واین پیش‌از آن بود که «أخماس وعواشروأجزاء»
ساختند . و هرچه جزاین است محدث است .

چهارم : درنبشتن. مستحب‌است که قرآن راخوب ومبین نویسند،
و در نقط و علامات به سرخی و غیرآن باکی نیست . چه در آن تزیین و
تبیین است . و خوانندگان را از « لحن » و خطا مانع می‌باشد . و حسن ،
وابن سیرین «أخماس وعواشروأجزاء» را انکار کردندی . ومذهب بوحنیفه
همچنین است . نقاطی وتعشیرنزدیك وی مکروه‌است . و روایت کرده‌اند
که : شعبی وابراهیم نقاط[سرخ] واستدن‌اجرت آن راکراهیت داشتندی ،

وگفتند که : قرآن را مجرد دارید . و گمان در حق ایشان آن است که فتح این باب را از بیم آنکه به احداث زیادت‌ها ادا کند کراهیت می‌داشتند ، و می‌خواستند که این در ، مطلقاً بسته باشد تا قرآن از چیزی که تغییر را بدان راه دهد محروس ماند . و چون این معنی به محذوری نه انجامد وبرنوعی قرار گرفت که بدان مزید معرفتی حاصل می‌باشد، درآن باکی نتواند بود . ۵ وبدانچه محدث باشد ازاومنع نباید کرد . چه بسیارمحدث هست که خوب است ، چنانکه جماعت تراویح راگفته‌اند که : از محدثات عمر است ، و بدعتی حسنه است . وبدعت نکوهیده آن باشد که سنتی قدیم را رفع کند ، یا نزدیك باشد که به تغییر آن‌انجامد . ویکی ازایشان‌گفتی که، من درمصحف منقوط بخوانم ، اما به نفس خود نقاطی نکنم . ۱۰

واوزاعی روایت کرد از یحیی أبی کثیر که : قرآن در مصحف‌ها مجرد بود . اول چیزی که در آن احداث کردند ، نقاطی [بربا وتا] بود . و گفتند در آن باکی نیست . چه سبب زیادت روشنی است . پس نقطه‌های بزرگ برسرآیت‌ها در افزودند، وگفتند : در آن باکی نیست . چه سرآیت بدان بتوان دانست . پس خواتیم وفواتح زیادت کردند . بوبکرهذلی گفت ۱۵ که : حسن را ازنَقّاطی مصحف [به سرخی]پرسیدم، گفت:نقاطی چه باشد؟ گفتم : اعراب کلمات ،گفت : در اعراب قرآن باکی نیست . و خالد حذاء گفت که : بَرِ ابن سیرین در رفتم [۴۵۹] او را دیدم که در مصحفی منقوط می‌خواند ، ونقاطی راکراهیت داشتی . وگفته‌اند که : حجاج آن را احداث کرد ، وقراء را حاضر گردانید تاکلمات وحروف قرآن بشمردند ، واجزای ۲۰ آن را تسویه کردند . و بر « سی » جزو مرتب گردانید و بر قسمت های دیگر نیز .

پنجم : ترتیل . وآن مستحب است . زیراکه بیان خواهیم کرد که:

مقصود از قراءت تفکر است ، و تفکر بـه ترتیل میسر شود . و بـرای این ام سلمه قراءت پیغامبر را ـ علیه‌السلام ـ قراءتی مفسرهٔ حرف حرف صفت کرده است . وابن عباس گفت که : «البقرة و آل عمران» به ترتیل بخوانم ، و در آن تدبر کنم ، دوست‌تر از آن دارم که همهٔ قرآن را به شتاب بخوانم . و نیز گفت : «اذا زلزلت والقارعة» با تدبر بخوانم ، دوست‌تر از آن دارم که «البقرة و آل عمران» به زودی . و مجاهد را پرسیدند از دو مرد که در نماز درآمدند ، وقیام ایشان به تساوی بود ، یکی ازایشان «البقرة» خواند بس ، و دیگری کل قرآن بخواند . گفت : ایشان در ثواب برابرند . و بدان که : ترتیل ، مستحب است ، نه برای مجرد تدبر . چه عجمی که معنی قرآن نداند وی را هم مستحب‌است. زیرا که به‌توقیرواحترام وأثر کردن دردل نزدیك‌تر از تعجیل و سرعت است .

ششم : گریه . با قراءت مستحب است . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : أتلوا القرآن و أبكوا فان لم تبكوا فتباكوا . ای ، قـرآن بخوانید و بگریید، واگرنگریید خود را بگریندگان مانند کنید . ونیز گفت: لیس منا من لم یتغن بالقرآن . ای، برسنت ما نیست آن که قرآن به‌آواز خوش نخواند . وصالح مری گفت که : درخواب بر پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ قرآن خواندم ،گفت : ای صالح ! این قرآن است ،گریه کو؟ و ابن عباس گفت : چون سجدهٔ سبحان بخوانید ، درسجده تعجیل مکنید تا نگریید . و اگر چشم یکی از شما نگرید باید که دلش بگرید . وطریق تکلف گریه آن است که غم دردل آرد ، چه‌گریه ازغم خیزد . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إن‌القرآن نزل بحزن فاذا قرأتموه فتحازنوا . ای، قرآن با غم‌نازل شده است ، چون آن را بخوانید ، خود را به غم آرید . و وجه احضار غم آن است که تهدید و وعید ووثایق وعهود را که درقرآن است تأمل کند . پس

تقصیر خود در أوامر و زواجر باندیشد، هر آینه غمگین شود و بگرید. و اگر وی را غم و گریه حاضر نشود ـ چنانکه ارباب دل های صافی را ـ باید که بر فقد غم و گریه بگرید. چه آن بزرگ تر مصیبتی است.

هفتم: آنکه حق هر آیت رعایت کند. چون به آیت سجده رسد، سجده آرد، وهمچنین چون ازدیگری [سجده] شنود، سجده آرد ـ چون خواننده‌ای سجده آرد ـ وسجده نکند[۴۶۰]مگر چون برطهارت باشد. و در قرآن چهارده سجده است: در حج دو سجده است. و در صاد سجده‌ای نیست. و نزدیك بوحنیفه ـ رضی‌الله‌عنه ـ درصاد سجده است. و در حج یك سجده بیش نیست. و أقل سجده آن است که پیشانی برزمین نهد [و أکمل آن است که تکبیر گوید] و درسجده دعاگوید بدانچه لایق آیت باشد، چنانکه اگر: خروا سجدا وسبحوا بحمد ربهم وهم لایستکبرون، خواند بگوید: اللهم اجعلنی من الساجدین لوجهك المسبحین بحمدك و أعوذبك أن أکون من المستکبرین عن أمرك أوعلی أولیائك. واگر: ویخرون للأذقان یبکون ولایزیدهم خشوعا، بگوید: اللهم اجعلنی من الباکین إلیك الخاشعین لك. و همچنین در هرسجده‌ای. و شرطهای نماز از ستر عورت و استقبال قبله و طهارت خبث وحدث [دراین سجده شرط است] وهرکه در وقت شنیدن با طهارت نباشد، چون وضو سازد سجده کند.

وگفته‌اند که: کمال این سجده آن است که برای تکبیر تحریمه دست برآورد، پس برای سجود تکبیر گوید [پس برای ارتفاع] پس سلام دهد. وبعضی تشهد هم زیادت کرده‌اند. و آن را اصلی نیست، مگر قیاس بر سجدهٔ نماز، و آن بعید است. و أمر به سجود آمده است. و در آن باب اسم را اعتبار باید کرد، چنانکه مذهب بوحنیفه است ـ رضی

الله عنه ـ تکبیرهٔ سجود برای بدایت أقرب است . و در جز آن بعدی است . و مأموم باید که به سجدهٔ امام سجده کند . و برای تلاوت خود سجده نکند .

هشتم : آنکه در ابتدای [قراءت] قرآن بگوید : أعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم، رب أعوذ بک من همزات الشیاطین وأعوذ بک رب أن یحضرون. وقل أعوذ برب الناس ، وسورت «الحمد» بخواند . وچون سورت به اتمام رساند بگوید: صدق الله وبلغ رسول الله اللهم أنفعنا به وبارک لنا فیه الحمدلله رب العالمین واستغفر الله الحی القیوم . و در میان قراءت چون به آیت تسبیح گذرد ، تسبیح وتکبیر گوید . واگر به آیت دعا و استغفار گذرد ، دعا گوید و آمرزش خواهد . و اگر به کاری مرجو گذرد التماس نماید . و اگر به کاری مخوف، استعاذت کند ، این معنی به زبان و به دل بجای آرد ، وبگوید : سبحان الله تعالی الله نعوذ بالله اللهم ارزقنا اللهم ارحمنا . [۴۶۱] حذیفه گفت : با پیغامبر ـ علیه السلام ـ نماز گزاردم ، سورت بقره آغاز کرد ، و به هیچ آیت عذابی نگذشت که نه زینهار خواست ، و به آیت رحمتی نرسید که نه التماس کرد . و آیت تنزیهی نخواند که نه تسبیح اقامت نمود . وچون فارغ شد، آنچه وقت ختم قرآن گفتی بگفت : اللهم ارحمنی بالقرآن واجعله لی إماماً ونوراً وهدیً ورحمة، اللهم ذکرنی منه مانسیت وعلمنی منه ما جهلت ، وارزقنی تلاوته آناء اللیل والنهار و اجعله حجة لی یا رب العالمین .

نهم : در بلند خواندن . و چاره نیست که چنان بخواند که نفس او بشنود . چه قراءت عبارتی است از تقطیع آواز به حرف‌ها . و از آواز چاره نباشد ، و أقلش آن است که خود را بشنواند . واگر خود را نشنواند نماز درست نباشد . و اما چنان بلند خواندن که دیگری بشنود ، بر وجهی

مستحب است ، و بر وجهی دیگر مکروه . و دلیل استحباب اسرار، قول پیغامبر است – علیه السلام – فضل قراءة السر علی قراءة العلانیة کفضل صدقة السر علی صدقة العلانیة . ای ، فضل خواندن نهان ، برخواندن آشکارا ، چون فضل صدقهٔ نهان است بر صدقهٔ آشکارا . و در لفظی دیگر : الجاهر بالقرآن کالجاهر بالصدقة ، والمسر به کالمسر بالصدقة . ای ، آشکارا خوانندهٔ قرآن چون آشکارا دهندهٔ صدقه باشد ، و پنهان خواننده چون پنهان دهنده . و در خبری عام است : یفضل عمل السر علی عمل العلانیة سبعین ضعفاً . ای ، عمل نهان فاضل‌تر از عمل آشکارا هفتاد بار . و قول پیغامبر – علیه السلام – خیر الرزق مایکفی وخیر الذکر الخفی . ای، بهترین رزقی کفاف است ، و بهترین ذکری پوشیده . و درخبر است : لایجهر بعضکم علی بعض فی القراءة بین المغرب والعشاء . ای ، میان شام و خفتن بعضی از شما بر بعضی باید که خواندن را آشکارا نکند .

و عمر عبدالعزیز خوش آواز بود . و سعید مسیب شبی در مسجد پیغامبر – علیه السلام – شنید که او بلند می‌خواند ، غلام را گفت که : برو این نماز کننده را بگو تا آهسته خواند . غلام گفت : مسجد ما را نیست ، و این مرد را در آن نصیبی است . سعید آواز بر آورد که : ای نمازگزارنده اگر به نماز ، رضای حق تعالی می‌طلبی ، آهسته‌تر خوان ! و اگر رضای مردمان می‌جویی ایشان هیچ چیزی که از خدای باشد از تو دفع نتوانند کرد . پس عمر ساکت شد ، و رکعت را بر سبیل تخفیف به اتمام رسانید . و چون فارغ شد نعلین برداشت و باز گشت . و آن روز او امیر مدینه بود .

و دلیل [۴۶۲] استحباب جهر آن است که روایت کرده‌اند که : جماعتی از صحابه در نماز شب بلند می‌خواندند . پیغامبر – علیه السلام –

چون بشنید تصویب کرد. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إذا قام أحدکم من اللیل یصلی فلیجهر بقراءته، فان الملائکة و عمار الدار یستمعون إلی قراءته و یصلون بصلاته. ای، چون یکی از شما شب نماز گزارد باید که بلند خواند. چه فریشتگان و عمارخانه، بر تالی که ساکن آن باشد، خواندن وی را استماع کنند، و در نماز وی را مقتدی باشند. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بر سه کس از صحابه گذشت. یکی بوبکر، و او آهسته می‌خواند. از خواندنش بپرسید، گفت: إن الذی أناجیه هو یسمعنی. ای، با کسی که مناجات می کنم می‌شنود. و دوم عمر، و او بلند می‌خواند. و از وی هم بپرسید، گفت: اوقظ الوسنان و أزجر الشیطان. ای، خفته را بیدار کنم و دیو را باز دارم. و سوم بلال، و او آیات متفرق از هر سورتی می‌خواند. از وی بپرسید، گفت: أخلط الطیب بالطیب. ای، پاك را با پاك می آمیزم. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرمود: کلکم قد أحسن و اصاب. ای، همه نیکو کرده‌اید و مصیب‌اید.

ووجه تلفیق این احادیث آن است که پنهان خواندن از ریا و تصنع دورتر است، و در حق کسی که بر خود از آن بترسد فاضل‌تر، و اگر نترسد و بلند خواندن او وقت نماز کنندهٔ دیگر را مشوش نکند، بلند خواندن فاضل‌تر. زیرا که عمل در او بیشتر است، و فایدهٔ آن به غیری هم متعلق است. وخیر متعدی به از لازم. [چه آن] دل خواننده را بیدار کند، وهمت در تفکر آن جمع گرداند، وسمع وی را بدان مصروف دارد، و به بلندی آواز خواب را براند، و [در] نشاط خواننده بیفزاید، و کاهلی او کم کند. و بیدار شدن خفته‌ای بدان توقع توان کرد، و او سبب احیای وی شود. و [باشد که] بطالی غافل وی را ببیند، به‌سبب وی در نشاط آید، و مشتاق خدمت شود. و چون چیزی از این نیت‌ها حاضر شود جهر فاضل‌تر. و اگر این نیت‌ها جمع شود،

ثواب متضاعف باشد، و عمل نیکمردان به کثرت نیت‌ها نما پذیرد، و ثواب‌هاشان متضاعف شود. چه اگر در یك عمل ده نیت باشد، ده ثواب یابند. و برای این درمصحف خواندن فاضل‌تر. چه‌عمل بصر و تأمل مصحف و برداشتن آن در [اجر] افزاید، وثواب به سبب آن افزون شود. وگفته‌اند: یك ختم در مصحف برابر هفت ختم باشد [چه نگریستن در مصحف نیز عبادت است]. و دو مصحف عثمان ــ رضی‌الله عنه ــ از بسیاری خواندن [وی] در آن پاره پاره [۴۶۳] شده بود. وبسیاری از صحابه در مصحف خواندندی، و کراهیت داشتندی که روزی بگذرد و در مصحف نبینند. و بعضی فقهای مصردر سحرگاهی به خدمت شافعی رفتند، مصحف پیش او بود. ایشان را گفت: فقه شما را از قرآن‌مشغول کرده است. من نماز خفتن بگزارم و مصحف پیش‌گیرم، تا بامدادنشود آن را برندارم.

دهم: نیکوخواندن. وآراستن آن به‌گردانیدن آواز ــ بی افراطی که نظم آن را بگرداند ــ چه آن سنت است. پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ گفت: زینوا القرآن بأصواتکم. ای، قرآن را به‌آوازخود بیارایید. و نیزگفت: ماأذن‌الله لشیٔ أذنه لحسن‌الصوت بالقرآن. ای، حق تعالی هیچ چیزی را چنان استماع نفرمایدکه آواز خوش را در خواندن قرآن. وگفت: لیس منا من لم یتغن بالقرآن. و تغنی را به بی‌نیازی تفسیر کرده‌اند، و آن بعید است. وترنم وگردانیدن «لحن» هم‌گفته‌اند. واین‌موافق لغت‌است. و آمده‌است که: پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ عایشه راانتظارنمودی، چون‌وقتی دیرتر آمد، فرمود: به‌چه‌سبب دیرتر آمدی؟ گفت: یارسول‌الله، قرآن‌خواندن‌مردی رااستماع می‌کردم که‌آوازی‌خوشتراز آن نشنیده‌ام. پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ هم برخاست، ودیری آن را استماع فرمود. پس بازگشت‌وگفت: این «سالم» مولی أبی حذیفه است. الحمدلله الذی جعل فی‌أمتی مثله. و شبی گوش

به عبدالله مسعود داشت ، ابوبکر و عمر در خدمت او بودند . هر سه دیری
بایستادند . پس گفت : من أراد أن یقرأ القرآن غضاً [طریاً] کما انزل فلیقرأه
علی قراءة ابن أم عبد. ای ، هرکه خواهد که قرآن را [تر] و تازه، چنانکه
نازل شده است ، خواند باید که به قراءت پسر «أمّ عبد» خواند ، وام عبد ،
۵ مادر وی بود

و پیغامبر ابن مسعود را گفت: بخوان ! گفت یا رسول‌الله قرآن بر
شما منزل‌شده است من‌خوانم ؟ فرمود : إنی أحب أن أسمعه من غیری. ای،
دوست دارم که از غیر خود بشنوم . پس عبدالله می‌خواند ، و پیغامبر ـ
علیه‌السلام ـ می گریست .

۱۰ و خواندن ابوموسی را استماع فرمود ، گفت : لقد أوتی هذا من
مزامیر آل داود. ای، وی‌را ازحسن صوت وطیب لحن داود نصیبی داده‌اند .
بوموسی چون این سخن بشنید گفت : لو أعلم أنك كنت تسمع لحبرت
لك تحبیراً . ای ، اگر بدانستمی که تو استماع می‌فرمایی، درنیکو خواندن
وی ، ترا مبالغت نمودمی .

۱۵ وهیثم قاری، پیغامبررا ـ صلی‌الله علیه ـ درخواب دید، فرمود که :
تو هیثمی ؟ که قراءت را به صوت خود آراسته می گردانی ؟ گفت : آری
[۴۶۴] فرمود: جزاك‌الله خیراً . و آمده‌است که: اصحاب پیغامبر ـ صلی‌الله
علیه وسلم ـ فراهم آمدندی، یکی‌را بفرمودندی تا سورتی‌ازقرآن بخواند.
وعمر ـ رضی‌الله عنه ـ بوموسی راگفتی : پروردگار مرا، فرایاد ما ده ! او
۲۰ خواندن گرفتی، تانزدیك بودی که‌نمازازاول وقت به میانه رسیدی، گفتندی:
یا امیرالمؤمنین الصلاة الصلاة ! و او فرمودی : أولسنا فی‌صلاة ؟ و این
سخن اشارت به قول حق تعالی‌دارد : ولذکرالله اکبر .

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من استمع إلی آیة من کتاب‌الله عزوجل

کانت له نوراً یوم القیامة . ای ، هر که آیتی از کتاب حق تعالی استماع کند روز قیامت آن آیت وی را نوری باشد . و در روایتی دیگر ، کتب له عشر حسنات . ای ، ده نیکی برای وی بنویسند . و چون ثواب استماع بسیار است ، و سبب آن خواننده است ، او هم در آن شریک باشد ، مگر آنکه قصد او ریا و تصنع بود .

باب سوم

در اعمال باطن خواندن، و آن ده است

فهم اصل سخن ✿ پس تعظیم ✿ پس حضور دل ✿ پس تدبر ✿ پس تفهم ✿ پس تخلی ازموانع فهم ✿ پس تخصص ✿ پس تأثر ✿ پس ترقی ✿ پس تبری .

۵ اول : فهم عظمت سخن وفضل و لطف باری ـ سبحانه وتعالی ـ در حق خلق ، بدانچه از عرش جلال خود به درجهٔ فهم ایشان نزول کرد . پس بنگر که برایشان چه لطف فرموده است دررسانیدن معانی سخن خود ـ که صفتی قدیم است وقایم به ذات او ـ به فهم های ایشان ؟ وچگونه آن صفت در طی حروف و آواز که صفت آدمی است تجلی نموده است ؟

۱۰ چه مردم عاجز است از رسیدن به فهم صفات خدای ، الا به وسیلت صفات خود . و اگر نه کنه جمال کلام او به کسوت حرف ها پوشیده است ، عرش و کرسی، شنیدن آن راطاقت نداشتی . و آنچه میان ایشان است از عظمت سلطان و سبحات انوار آن متلاشی گشتی . و اگر نه حق تعالی موسی را تثبیت فرمودی ، شنیدن سخن وی رااحتمال نتوانستی کرد.

۱۵ چنانکه کوه، مبادی تجلی وی را احتمال نتوانست و پست شد و با زمین

هموار گشت.

و تفهیم عظمت سخن او امکان ندارد، مگر به مثال ها، برحد فهم خلق و برای این معنی، بعضی عاقلان از آن چنین عبارت کرده اند که: هر حرفی از سخن خدای در لوح، بزرگ‌تر از کوه قاف است. و اگر فریشتگان جمع شوند و خواهند که یك حرف را بردارند نتوانند، تا اسرافیل که فریشتهٔ لوح است بیاید و آن را بردارد. و توانستن او به اذن و رحمت الهی باشد، نه به قوت و طاقت او. و باری تعالی [۴۶۵] وی را توانا گردانیده است و بدان کار مشغول کرده. و در عبارت کردن از وجه تلطف الهی در رسانیدن معانی سخن – با آنکه درجهٔ آن در غایت علو است، به فهم آدمی، با آنکه مرتبهٔ او در نهایت قصور است – یکی از حکما تأنق فرموده است، و آن را در مثالی باز [نموده] که در آن تقصیر نیست. و گفته که: او بعضی پادشاهان را به شریعت پیغامبران دعوت کرد، و پادشاه [چیز ها از وی پرسید، پس جواب داد بدانچه فهم او احتمال نتواند کرد] پس پادشاه از وی پرسید که: دعوی تو بر این جمله است که: آنچه انبیا می آرند سخن آدمیان نیست، و سخن خدای است؟ پس آدمیان سخن خدای را چگونه احتمال توانند کرد؟ حکیم گفت: ما مردمان را می بینیم که چون می‌خواهند که بعضی بهایم و طیور را ریاضت دهند، و آنچه ایشان را باید از تقدیم و تأخیر، و پیش آمدن و باز پس رفتن، ایشان را بیاموزند، و می دانند که تمییز ایشان قاصر است از فهم کلام آدمیان – که از انوار عقل ایشان باحسن و ترتیب، و نظم بدیع و عجیب صادر می‌شود – به درجهٔ تمییز بهایم نزول می کنند، و مقاصد خود به [بواطن] ایشان می رسانند، به آواز هایی که لایق ادراك ایشان باشد وضع می کنند، از نوا و «شخولیدن» و آوازهایی که مناسب [و نزدیك] آواز ایشان باشد، و طاقت حمل آن [دارند].

پس همچنین مردمان از حمل کلام خدای به کنه و کمال صفات آن عاجز اند، و به صوت و حرف که میان ایشان معتاد و معارف است، حکمت الهی را می‌شنوند، چنانکه بهایم به‌نوا و شخولیدن، مقاصد آدمیان را می‌شنوند، و آن مانع نمی باشد معانی حکمت را که در آن صفت ها مکنون است که حرف وصوت به شرف آن مشرف شود، و به عظمت آن معظم گردد.
۵ پس آواز، حکمت را، چون تنی و مسکنی می‌باشد. و حکمت آواز را، نفسی وجانی. وچنانکه تن‌های آدمیان به سبب روح عزیز ومکرم می‌باشد، همچنان آواز سخن به سبب حکمتی که در آن است مشرف بود. ومنزلت کلام عالی‌است، ودرجهٔ آن رفیع، وسلطان آن قاهر، و حکم آن در حق
۱۰ وباطل نافذ، و اوحاکم عادل و گواه مرتضی است. امر ونهی می کند. وباطل را طاقت آن نباشدکه به پیش کلام حکمت قیام نماید، چنانکه سایه نتواند که پیش شعاع خورشید قایم ماند. و آدمیان طاقت آن ندارند که از غور حکمت بیرون گذرند، چنانکه طاقت ندارند که به ابصار خود از ضوء چشمهٔ خورشید بیرون گذرند، و لکن از چشمهٔ خورشید آن مقدار
۱۵ بیابند که ابصارشان بدان زنده شود، وبر مقاصد خویش بدان دلیل گیرند.
پس کلام، چون پادشاهی است درپس پرده که رویش غایب باشد و فرمانش حاضر. وچون خورشید عزیز ظاهر که عنصر آن مکنون است. وچون ستارگان روشن که اگرچه بر سیر ایشان وقوف نباشد، اما به‌نورشان راه توان یافت. واو کلید خزانت های نفیس است، وشراب زندگانی، که
۲۰ هر که ازاو تناول کند نمیرد، دارویی که هر که را دادند رنجور نشود. و آنچه حکیم یاد [۴۶۶] کرده است، ازمعنی کلام الهی، قطره ای از دریایی است. وچون زیادت از این لایق علم معامله نباشد باید که براین اقتصار نموده آید.

دوم : تعظیم متکلم . خواننده باید که در آغاز خواندن [قرآن] عظمت متکلم در دل خود حاضر کند و بداند که : آنچه می‌خواند از سخن آدمیان نیست . و در خواندن سخن خدای خطری عظیم است . چه فرموده است : لایَمَسُّهُ الا المطهرونَ . و چنانکه ظاهر جلد مصحف، وورق آن ، از ظاهر اندام بساینده محروس است ، مگر در حال طهارت ، باطن معنی آن نیز به‌حکم عزوجلال خود ازباطن دل محجوب است ، مگر در آن حال که ازهمه پلیدی‌ها پاك شود، وبه نورتعظیم وتوقیر منورگردد، وچنانکه هردستی بسودن جلد مصحف را نشاید ، هر زبانی را صلاحیت خواندن حروف آن نباشد، وهردلی راصلاحیت ادراك معانی آن نبود. وبه سبب‌چنین تعظیمی،عکرمه چون مصحف را باز کردی بیهوش شدی وگفتی : این کلام پروردگارمن است ، این کلام پروردگار من است . چه تعظیم کلام به‌تعظیم متکلم باشد. وعظمت متکلم هرگز حاضر نشود تا درصفات وافعال اوتفکر نکند . وچون عرش‌وکرسی وآسمان وزمین وآنچه درمیان آن است ازجن وانس ، ودرختان وستوران‌درخاطر آرد، وبداند که خالق همهٔ‌آن وقادربرآن و رازق آن‌ها یکی است ، وهمه در قبضهٔ قدرت او متردداند ، میان فضل و رحمت، ونقمت‌وسطوت . اگرنعمت فرماید برمقتضی فضل اوباشد، و اگر عقوبت واجب دارد به موجب عدل او . و اوست که گفته است : هُولاءِ فی‌الجنة وَلاأبالی، وَهؤلاء فی‌النار وَلاأبالی. و این غایت عظمت وتعالی است ، پس به‌سبب تفکر در امثال این تعظیم متکلم‌حاصل آید . پس تعظیم کلام برآن مرتب شود .

سوم : حضور دل‌وترك‌حدیث نفس. درتفسیر : یا یَحیىٰ خُذالکتابَ بقوة. ای، به‌جد واجتهاد گفته‌اند. وبه جدگرفتن آن باشد که دروقت‌خواندن برای آن متجردشود،وهمت‌ازغیرآن،سوی آن منصرف کند .ویکی راازسلف

گفتند که: چون قرآن‌خوانی بانفس‌خود به‌چیزی حدیث‌گویی؟گفت: چرا چیزی به‌نزدیك من دوست‌تر ازقرآن‌است تاحدیث آن‌گویم![1] وبعضی‌سلف چون‌سورتی بخواندندی که دل‌ایشان درآن نبودی،آن را اعادت کردندی. واین صفت از تعظیم زاید. چه معظم کلامی که آن را می‌خواند بدان شاد و مستأنس باشد، وازآن غافل نشود. چه در قرآن چیزی هست که دل را بدان انس باشد، اگرخواننده اهل آن بود.

پس چگونه ازچیزی‌دیگرانس‌طلبد، که [اودرقرآن] متنزه ومتفرج است؟وکسی که در متنزهات تفرج نماید، در غیر آن [۴۶۷] تفکر نکند. چه‌گفته‌اند که: در قرآن میدان‌ها وبستان‌ها و مقصوره‌ها است، وعروسان ودیباها و مرغزارها وکاروانسرای‌ها.

میمات: میدان‌های قرآن است. و راآت: بستان‌ها. و حامدات: مقصوره‌ها. ومسبحات:عروسان. وحامیمات: دیباها. ومفصل: مرغزارها. و باقی‌کاروانسرای‌ها. و چون خواننده درمیدان‌ها شروع کند، و ازبستان‌ها بچیند، و در مقصوره‌ها در رود، و عروسان را ببیند، و دیباها در پوشد، و در مرغزارها تنزه نماید، و درغرف سرای‌ها ساکن شود، مستغرق آن باشد، و از غیرآن مشغول بود. و دلش از آن دور نگردد و فکرتش تفرقه نشود.

چهارم: تدبر. و آن ورای حضور دل است. چه رواکه در غیر قرآن تفکر نکند، ولکن بر شنیدن آن از نفس خود اقتصارنماید واندیشه در پی آن فرا نشود. و مقصود قراءت آن است که در پی آن فرا شود، و برای آن«ترتیل» در خواندن آن‌سنت است. زیراکه به ترتیل ظاهر، تدبر

---

۱ – متن عربی چنین است: او شی احب الی من‌القرآن حتی احدث به نفسی!

باطن میسر شود. علی ـ رضی‌الله‌عنه ـ گفت: لاخیر فی‌عبادة لافقه فیها ولافی قراءة لاتدبر فیها. ای، درعبادت بی فقه وقراءت بی تدبر خیری نیست. و چون تدبر جز به بازگردانیدن میسر نشود، بایدکه بازگردانند، مگر آنکه پس امام باشد. چه اگر او در تدبر آیتی بماند، و امام به‌آیتی دیگر مشغول شود بدکرده باشد. چنانکه به تعجب یك کلمه از کسی که با وی سخن می گوید مشغول گردد، و از فهم باقـی سخن اعراض نماید. و همچنین چون درتسبیح رکوع باشد، و درآیتی که خوانده‌است تدبرکند، وسوسه باشد. چه از عامرعبدقیس روایت کرده‌اند که گفت: در نماز مرا وسواس می‌باشد، گفتند: در کار دنیا؟ گفت: اگر سنان‌ها در جوف من زنند دوست‌تر از آن دارم که وسوسهٔ دنیا، ولکن دلم مشغول می‌شود بدان که مرا در حضرت الهی موقفی‌خواهد بود، واز آنجا چگونه باز خواهم گفت؟ پس آن را وسواس شمرده‌است، وهمچنین است. زیراکه مشغول می‌شود از فهم آنچه در اوست. و دیو بر مثل او قادر نشود مگر بدان‌که او را مشغول گرداند به مهمی دینی، ولکن از أفضل مانع باشد. و چون آن را پیش حسن یاد کردند گفت: اگر راست می گویید، پس خدای ـ عزوجل ـ بر ما این نعمت ارزانی نداشته است.

و آمده است که: قرأالنبی بسم‌الله الرحمن الرحیم، فردّدها عشرین مرة. و این بازگردانیدن برای تدبر معانی بود. و بوذر گفت‌که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ شبی در قیام ما را امامت کرد، و همه شب این آیت را بازگـردانید. إن تعذبهم فانهم عبادك. (الایه). و تمیم داری، شبی بدین آیت قیام کرد: أم حسب‌الذین اجترحوا السیئات (الایه). و سعید [۴۶۸] جبیر در قیام شبی این‌آیت را باز می گردانید: وامتازوا‌الیوم أیها المجرمون. و یکی از سلف‌گفت: من سورتی آغاز کنم، و بعضی آنچه

مرا در آن مشاهده شود از اتمام آن مانع آید . و یکی از ایشان گفتی که : هر آیتی که آن را فهم نکنم ، و دل من در آن نباشد ، آن را ثوابی چشم ندارم .

و بوسلیمان دارانی گفت : من آیتی بخوانم ، چهار شب و پنج شب در آن باشم ، و اگر به تکلف تفکر را از آن قطع نکنم ، از آن نتوانم گذشت ، و به دیگری نتوانم رسید . و آمده است که : یکی از سلف شش ماه در سورت «هود» بماند . آن را مکرر می گردانید ، و از تدبر آن فارغ نمی‌شد . و یکی از عارفان گفت : مرا هر آدینه ختمی هست ، و هرماهی ختمی هست، و هرسالی ختمی هست، و ختمی که سی سال است در آنم ، هنوز از آن فارغ نشده‌ام . و این بر اندازهٔ درجات تدبر و تفتیش او بود . و همین کس گفتی : من نفس خود را در مقام مزدوران ایستانیده‌ام : به روز مزد ، وهفته مزد ، و ماه مزد ، وسال مزد، کار کنم .

پنجم : تفهم . و آن چنان باشد که از هر آیتی آنچه لایق آن بود خواهد که وی را روشن گردد . چه قرآن مشتمل است بر ذکر صفات خدای ، و ذکر افعال او ، و ذکر احوال أنبیا ، و ذکر احوال مکذبان أنبیا ، و کیفیت اهلاك ایشان ، و ذکر أوامر و زواجر او ، و ذکر بهشت و دوزخ.

أما صفات خدای ، چنانکه گفته است : لیس کمثله شیٔ وهو السمیع البصیر . و گفته : الملك القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر . و در این اسما و صفات باید که تأمل کند تا اسرار آن وی را منکشف گردد . چه در ضمن آن معانیی پوشیده است که جز موفقان را منکشف نشود. و بدین معنی اشارت کرده است، علی ـ رضی الله عنه ـ در اینچه گفته است: ما أسر إلیّ رسول الله شیئاً کتمه عن الناس إلا أن یؤتی الله تعالی عبداً فهماً فی کتابه . ای ، پیغامبر ـ علیه السلام ـ بر من هیچ رازی نگفته است که از

مردمان پوشیده داشته است ، مگر آنکه حق تعالی بنده‌ای را در کتاب خود فهمی دهد ، و باید که در طلب آن فهم حریص باشد . و ابن مسعود گفت : من أراد علم الأولین والاخرین فلیثَوّر القرآن . ای، هر که علم اولین و آخرین خواهد باید که قرآن را بشوراند . و بزرگ‌تر علم‌های قرآن، مندرج است در نام‌ها و صفت‌های حق تعالـی . چه بیشتر خلق از آن ادراك نکرده‌اند ، ۵
مگر چیزهایی که لایق فهم ایشان است ، و غورهای آن در نیافته‌اند .

و **أما افعال او** : چون ذکر آفریدن [۴۶۹] آسمان و زمین و غیر آن است . و خواننده باید که از آن، صفات خدای وجلال او را پی افتد . چه فعل بر فاعل دلالت کند ، و عظمت فعل دلیل عظمت فاعل است . پس باید که در فعل فاعل را بیند، نه فعل را . و هر که حق را بشناسد در هر چیزی ۱۰
وی را بیند ، چه از اوست ، و بازگشت آن سوی اوست ، و قیام آن بدو است ، و او راست . و به تحقیق او کل است و هر که او را نبیند ، در هر چه بیند چنانستی که وی را نشناخته است . و هر که او را شناسد ، شناسد که هر چه جز اوست باطل است . و همه هالك اند ، مگر وجه او ، نه چنانکه در ثانی حال باطل و هلاك خواهند شد ، بل هم در این حال باطل و هالك اند، ۱۵
اگر ذات ایشان از آن روی اعتبار کنی که ذات ایشان است . مگر آنکه وجود ایشان از آن روی اعتبار کنی که به خدای موجود است ، و به قدرت او . پس از این روی به طریق تبعیت ثباتی باشد و به طریق استقلال بطلان محض بود . و ایـن مبدأیی است از مبادی علم مکاشفه . و برای این معنی چون خواننده این آیت‌ها را بخواند: أفرأیتم ما تمنون . أفرأیتم الماء الذی ۲۰
تشربون. أفرأیتم النار التی تورون. أفرأیتم ماتحرثون . باید که نظر خود بر آب و آتش و کشت و منی مقصور نگرداند ، بل در «منی» تأمل نماید و آن نطفه‌ای متشابه الاجزاست . و بنگرد چگونه قسمت پذیرفته است ؟

وگوشت واستخوان ورگ وپی‌شده. وچگونه اعضای اوشکل‌های مختلف پذیرفته است؟ از سر و کتف و دست و پای و دل و جگر و غیر آن. پس بنگرد که چه صفات شریف دروی ظاهر شده است؟ چون سمع و بصر و عقل و غیر آن. و چه صفات نکوهیده در وی پیدا آمده؟ چون غضب و شهوت و کفروجهل و تکذیب و مجادله. چنانکه حق تعالی گفت: أولم یر الانسان أنا خلقناه من نطفة فاذا هُوَخصیم مبین[1]. و در این عجایب تأمل کند تا از آن به أعجب عجایب ترقی نماید. وآن صفتی است که این اعجوبه‌ها از آن ظاهر شده است. و همیشه در صنعت می‌نگرد، و صانع از آن می‌بیند.

وأما احوال أبنیا: چون بشنود که ایشان راتکذیب کردند وبزدند، و بعضی را بکشتند، صفت استغنای‌خدای مفهوم کند. وبداند که از انبیا و رسل بی‌نیاز است. واگرهمه را هلاک‌گرداند در ملك او تفاوتی نکند. و چون نصرت ایشان در آخرالامر بشنود، قدرت حق تعالی و ارادت او، ونصرت حق را بداند.

وأما احوال مکذبان: چون‌عاد وثمود،و آنچه برایشان رفته‌است، از فهم آن باید که ترسی دردل وی حاصل شود، از سطوت و نقمت باری تعالی، [۴۷۰] و درنفس خود بدان عبرت‌گیرد. چه اگرغفلت و سوءادب برزد، و به مهلتی که داده‌اند فریفته شود، رواکه نقمت الهی بدو رسد، و حکم او در وی نفاذ پذیرد، و همچنین چون صفت بهشت ودوزخ شنود، و جزآن که در قرآن آمده است. چه استقصای آنچه از آن فهم توان کرد امکان ندارد. زیرا که بی نهایت [است]. و هر بنده‌ای به قدر روزی خود از آن نصیب می‌یابد. ولا رطب ولا یابس إلا فی کتاب مبین[2]. و گفته:

۱ و۲- قرآن ۳۶/۷۷ و۶/۵۹

قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد کلمات ربی، ولو جئنا بمثله مدداً[۱]. و برای آن علی - رضی الله عنه - گفت: لوشئت لاوقرت سبعین بعیراً من تفسیر فاتحة الکتاب. ای، اگر خواهم هفتاد اشتر را گرانبار کنم از تفسیر فاتحه. وغرض از آنچه یاد کردیم تنبیه است بر طریق تفهیم، تا درِ آن گشاده شود.

و اما استقصای آن ممکن نیست، و اگر کسی را فهم [آنچه در قرآن است] نباشد اگرچه در کمتر درجات بود، دراین آیت داخل شود: و منهم من یستمع الیک حتی إذا خرجوا من عندک قالوا للذین اوتوا العلم ماذا قال آنفاً اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم[۲]. وطابع دل‌ها این موانع فهم است که یاد خواهیم کرد. و گفته‌اند که: مرید، مرید نباشد تا آنچه می‌خواهد درقرآن بیابد، وبه قرآن کمی را از افزونی بشناسد و به خداوند از بندگان بی نیاز شود.

ششم: تخلی از موانع فهم. چه بیشتر مردمان از فهم معانی قرآن بازماندند به‌سبب‌ها و حجاب‌ها که دیو بردل ایشان فروهشته است، وعجایب اسرار قرآن برایشان پوشیده گشته. پیغامبر - علیه‌الصلاة والسلام - گفت: لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی‌آدم لنظروا الی الملکوت. ای، اگرنه آنستی که دیوان بردل فرزندان آدم می گردند، هر آینه ملکوت را بدیدندی. و معانی قرآن از جملهٔ ملکوت است. و هر چه از حواس غایب است، و دریافت آن برنور بصیرت موقوف، ازملکوت است. و حجاب‌های فهم چهار است:

اول: آنکه همت در تحقق حروف مصروف باشد تا آن را از مخارج آن بیرون آرد. و متولی نگاه داشت این، شیطانی است که بر

۱ و ۲ - قرآن ۱۸/۱۰۹ و ۴۷/۱۶

قرّاء موکل است ، ایشان را ازمعانی کلام خدای دور می اندازد ، و همیشه به بازگردانیدن [حرف] جرأت می فرماید ، و بدیشان چنان می نماید که از مخرج آن بیرون نیامده است . وتأمل این کس [۴۷۱] بـر مخارج حروف مقصورمی باشد ، پس چگونه معانی ، وی را منکشف شود؟ و هـر که مثل
۵ این تلبیس رامنقاد شود بزرگ ترین ضحکه باشد دیورا .

دوم : آن که معتقد بود مذهبی را که به‌تقلید شنیده باشد ، وهم بر آن بیفسرده ، و تعصب برای آن در نفس او ثابت گشته ـ بـه مجرد آنچه شنیده رامتابعت کند ـ بی آنکه از راه بصیرت و مشاهده بدان رسد . و این شخصی باشد که او را معتقد او مقید گـردانیده بود از در گذشتن آن . و
۱۰ امکان ندارد که جز معتقد او درخاطر درآید، ونظر او برشنیده موقوف‌بود. و اگر ازدور برقی بدرفشد ، و معنیی ازمعانی ، که مخالف شنیدهٔ اوباشد، پیدا آید شیطان تقلید بروی حمله آرد و گوید : چگونه در خاطرت می گردد کـه خلاف معتقد اسلاف تواست ؟ و چنان داند که آن خاطر از غرور شیطان است ، از آن دور شود ، و از مثل آن احتراز کند . و برای مثل‌این
۱۵ صوفیان گفته‌اند که : علم حجابی است . و به علم عقیدت‌هاراخواسته‌اند که بیشتر مردمان به مجرد تقلید بر آن استمرار نموده‌اند ، یا به مجرد کلمات جدلی که متعصبان مذاهب آن را تحریر کرده‌اند ، ایشان را بیاموخته .

وأما علم حقیقی، که آن کشف و مشاهده است به نور بصیرت : چگونه حجاب باشد که نهایت مطالب است؟ واین تقلید، رواکه باطل باشد
۲۰ وازحق مانع بود . چنانکه کسی اعتقاد دارد که باری تعالی برعرش مستوی است ، به تمکن و استقرار . و اگر از لفظ «قدوس» در خاطر وی آید که او مقدس است از کل آنچه بر خلق رواست ، تقلید او نگذارد که آن در خاطر او قرار گیرد .

و اگر قرار گرفتی به کشف دوم و سوم کشیدی، [ولکن] در دفع آن از خاطر خود مسارعت نماید. زیرا که مناقض تقلید باطل اوست[۱]. و روا که تقلید حق باشد، و هم از فهم و کشف مانع بود. چه حقی را که خلق به اعتقاد آن مکلف‌اند، مراتب و درجات است. و آن را مبدأیی ظاهر است و غوری باطن [و بیفسردن طبع برظاهر مانع وصول است به غور باطن] چنانکه درفرق میان علم باطن و ظاهر در کتاب «قواعد العقاید» یاد کرده‌ایم.

سوم: آنکه برگناهی مصر باشد [یا] به کبری متصف. و در جمله به‌هوایی مطاع [دنیوی] مبتلا، و آن سبب تاریکی دل و زنگ آن باشد، و چون ریمی بود برروی آینه، که حق صریح رامانع آید که در آن تجلی نماید. و آن بزرگ‌ترین حجابی است دل را، و بیشتری بدان محجوب‌اند. و هرچه شهوت‌ها متراکم‌تر، معانی کلام محجوب‌تر. و هرچه از گرانی‌های دنیا [بر] دل سبکبارتر، تجلی معنی دراو نزدیک‌تر. چه دل چون آینه‌است، وشهوت‌ها چون زنگ. و معانی قرآن چون صورت هایی که در آینه بنماید. و ریاضت دل به دور کردن شهوت چون زدودن آینه. و برای این پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إذا عظمت امتی الدنیار والدرهم نزع [۴۷۲] منها هیبته الاسلام، و إذا ترکوا الامر بالمعروف [و النهی عن المنکر] حرموا برکه الوحی، ای، چون امت من، دینار و درم را بزرگ دارند، هیبت اسلام در ایشان نماند، و چون امر معروف [و نهی منکر] بگذارند، از برکت [وحی] محروم گردند. فضیل گفت: درتفسیر این حدیث. ای، از فهم قرآن بی [نصیب] شوند. وحق تعالی درفهم و تذکر، انابت را شرط

---

۱ ـ متن عربی چنین است: ولـو استقرفی نفسه لانجرالی کشف ثان و ثالث ولتواصل، ولکن یتسارع الی دفع ذلک عن خاطره لمناقضته تقلیده الباطل.

کرده است، و گفته : تبصرة و ذکری لکل عبد منیب. وگفته : وما یتذکر
الا من ینیب. وگفته: إنما یتذکر اولوا الالباب[1] . وکسی که غرور دنیا بر
سرور و حبور آخرت برگزیند از ارباب ألباب نباشد، واز [اسرار] کتاب
بهره نیابد.

۵ چهارم : آنکه تفسیری ظاهر خوانده باشد، واعتقاد کرده که کلمات
قرآن را معنیی نیست، جز آنکه از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان منقول
است. و آنچه بیرون آن‌است، تفسیری‌است‌به رأی. و هر که قرآن را به‌رأی
خود تفسیر گوید، خود را در آتش جای ساخته‌باشد. و این نیز از حجاب‌های
بزرگ است. ومعنی تفسیر به رأی، در باب چهارم بیان خواهیم کرد، و
۱۰ بخواهیم نمود که‌معنی قول: علی [کرم الله وجهه] : إلاأن یؤتی الله عبداً
فهماً فی القرآن. مناقض آن نیست. واگر معنی، همین‌ظاهر منقول‌بودی،
مردمان در آن مختلف نشدندی.

هفتم : تخصص. و آن‌چنان باشد که تقدیر کند که به هر خطابی که
در قرآن آمده است، مقصود اوست. اگر امری و نهیی شنود، مأمور و
۱۵ منهی خود را داند، و در وعد و وعید همچنین. و اگر قصص انبیا و
پیشینیان‌شنود، بداند که افسانه، مقصود نیست. واو مقصود است، تابدان
عبرت گیرد و از تضاعیف آن، آنچه بدان محتاج است بردارد. چه در
قرآن هیچ قصه‌ای نیست که نه سیاق او برای فایدهٔ پیغامبر ـ علیه السلام ـ
۲۰ و امت اوست. و برای این حق تعالی گفت : ما نثبت به فؤادك. و بنده
باید که تقدیس کند که حق تعالی دل وی راتثبیت می‌فرماید، بدانچه‌احوال
پیغامبران، و صبر ایشان بررنج، وثبات ایشان در دین برای نصرت الهی
بیان می کند. وچگونه این تقدیر نکند؟ که‌قرآن برپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ

۱ـ قرآن ۱۳/۴ و ۱۹/۱۳

علی سبیل الخصوص، نفرستاده‌اند. بل شفا و هدی و نور و رحمت عالمیان است. و برای این حق تعالی همه را شکر نعمت کتاب فرموده است و گفته: واذکروا نعمة الله علیکم وما أنزل علیکم من الکتاب والحکمة[1]. و گفته: لقد أنزلنا إلیکم کتاباً فیه ذکرکم [أفلا تعقلون][2]. [۴۷۳] وأنزلنا إلیک الذکر لتبین للناس ما نزل إلیهم کذلک یضرب الله للناس أمثالهم[3] واتبعوا ما انزل الیکم من ربکم[4] هذا بصائر للناس وهدیً ورحمة لقوم یوقنون[5] هذا بیان للناس وهدی وموعظة للمتقین[6]. و چون همهٔ مردمان به خطاب مقصوداند، آحاد مخصوص باشند، واین خوانندهٔ [یگانه] مقصود بود. پس او را بر مردمان دیگر چه کار[که تقدیر کند] که مقصود هم اوست*.

حق تعالی گفت: واوحی الیّ هذا القرآن لانذرکم به ومن بلغ. محمد کعب قرظی گفت، در تفسیر این آیت: هر که قرآن بدو برسید، چنانستی که حق تعالی بروی سخن گفت: و چون این تقدیر کند خواندن قرآن را عملی بسازد، بل همچنان خواند که بنده، نامهٔ خداوند را، که بدو نویسد تا در آن تأمل نماید، و بر مقتضای آن کار کند. و برای این یکی از حکما گفت که: این قرآن رسالت‌هایی است که از پروردگار ما، به ما رسیده است. و در آن فرمان‌هاست در نمازها. و آنرا تدبر کنیم، و درخلوت‌ها بر آن واقف شویم، و در طاعت‌ها باسنت‌های متبع آن را به تنفید رسانیم. و مالك دینار گفتی: ای اهل قرآن! قرآن در دل شما چه زراعت فرمود؟ که قرآن بهار مؤمن است، چنانکه باران بهار زمین است.

و قتاده گفت: هیچ کس با قرآن همنشینی نکرد که نه کمی یا

---

۱ تا ۶ـ قرآن ۲/ ۱۳۱ و ۲۱/ ۱۰ و ۱۶/ ۴۴ و ۷/ ۳ و ۴۵/ ۲۰ و ۳/ ۱۸۳

* ـ متن عربی چنین است: و اذا قصد بالخطاب جمیع الناس فقد قصد الاحاد فهذا القاری الواحد مقصود، فماله ولسائر الناس؟ فلیقدر انه المقصود.

افزونی در وی پدید آمد. چه حق تعالی گفت: هُوشفاء ورحمةللمؤمنین ولایزیدالظالمین الا خسارا.

هشتم: تأثر. و آن چنان باشد که در دل وی اثرهای مختلف پیدا آید، برحسب اختلاف آیت‌ها، و به حسب هر فهمی او را حالی ووجدی باشد که دل او بدان متصف شود ـ از حزن و خوف و رجا و غیر آن ـ و چون معرفت وی تمام شود، خشیت غالب‌تر احوال بود بر[دل] وی. چه تضییق بر آیات قرآن غالب است. و ذکر مغفرت و رحمت در وی دیده نشود، مگر مقرون به شرطهایی که عارف از نیل آن قاصر باشد. چنانکه گفت: وإنی لغفار. پس چهار شرط در عقب آن یاد کرد: لمن‌تاب و آمن‌و عمل‌صالحاثم‌اهتدی. و گفت: والعصر إن‌الانسان‌لفی‌خسر الاالذین‌آمنواوعملوا الصالحات‌وتواصوابالحق وتواصوابالصبر. به چهار شرط مقید گردانید. و جایی که اختصار فرمود یك‌شرط[۴۷۴] جامع یاد کرد و گفت: إن رحمةالله قریب من‌المحسنین. چه احسان جامع همه است، وهر که قرآن ازاول تا آخر تصفح کند، همچنین باید. وهر که این معنی فهم کرد سزاوار بود بدانچه حال او ترس و غم باشد. و برای این حسن گفت: به خدای که امروز هیچ بنده‌ای این قرآن نخواند ـ با آنچه بدان ایمان دارد ـ که نه غم وگریه و رنج و مشغولی او بسیار شود، و شادی و خنده و راحت‌وبطالت او اندك گردد. و وهیب ورد گفت: در این [حدیث‌ها[1] و مواعظ]بنگریستم هیچ چیزی دل‌ها را باز دارنده‌تر و اندوه آرنده‌تر ازخواندن قرآن و تفهم و تدبر آن نیست. و تأثر بنده به‌خواندن، آن باشد که برصفت آیتی شود که می‌خواند. [پس] در حال وعید، و مقید‌کردن مغفرت به شرطها، از ترس چنان نزار گردد که به مردن نزدیك‌باشد. و در حال توسع ووعدهٔ

---

۱ ـ در نسخهٔ بریتانیا «حدیثان» آمده.

آمرزش چنان شاد شود که گویی از شادی بخواهد پرید. و در حال یاد کرد صفات خدای و نام‌های او برای خضوع جلال او سر فرود اندازد، و از عظمت او بیم در دل آرد. و در حال حکایت مقالت کافران که چه مستحیلات [در حق خدای تعالی] می گویند، وحق تعالی را زن و فرزند اثبات می کنند، آواز پست کند، و در باطن خود شکسته شود، از شرم زشتی سخنان ایشان. و در صفت بهشت از راه اشتیاق نشاطی به باطن در آرد، ودر صفت آتش از ترس، میان شانه‌ها و پهلوهاش بلرزد.

وچون پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ ابن مسعود را فرمود که بر من بخوان! گفت: سورت نساء آغاز کردم، چون بدین آیت رسیدم: فکیف إذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بك علی هولاء شهیداً. چشم‌های وی را دیدم که اشك باریدن گرفت. پس مرا گفت: حسبك الان. ای، اکنون [ترا] بسنده است. و این بدان بود که مشاهدۀ آن حال دل وی را به کلیت مستغرق کرده بود. و در خایفان کسی بود که از شنیدن آیت‌های وعید بیهوش شد، و کس بود که وفات کرد. و به مثل این حال ها از دایرۀ حاکیان [کلام او] بیرون آید. چه در حال خواندن: إنی أخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم. اگر خایف نباشد حاکی بود، و در وقت گفتن: علیك توکلنا والیك أنبنا. اگر توکل و انابت را ملابست ننماید هم حکایت [کننده] باشد. و چون بخواند: ولنصبرن علی ما آذیتمونا. باید که حال او صبر باشد یا عزیمت آن تا حلاوت تلاوت بیابد. و اگر بدین صفت‌ها نباشد، و در دل او این حال‌ها نبود، نصیب او از خواندن جنبیدن زبان باشد، با آنچه نفس خود را صریح لعنت می کند، و به غفلت و اعراض و استحقاق مقت منسوب [۴۷۵] می گرداند، در قول خدای ـ عز وجل ـ الا لعنة الله علی الظالمین. و در قول او: کبر مقتاً عندالله أن تقولوا مالا تفعلون. و در

قول او : وهم‌فی‌غفلة‌معرضون . و درقول او: فاعرض عمن تولیٰ‌عن‌ذکرنا ولم‌یرد إلاالحیاة الدنیا . ودر قول او: ومن لم‌یتب فاولئک‌هم‌الظالمون، و دیگر آیت‌هاداخل می‌شود . و در آیت: و منهم أمیون لایعلمون‌الکتاب الاأمانی . ای ، ندانند ، مگر خواندن مجرد . و در آیت: وکأین‌من آیة فی‌السموات والارض یمرون‌علیها و هم‌معرضون . زیرا که قرآن مبین آن آیت‌هاست که در آسمان و زمین است ، و هر که از آن در گذرد و بدان متأثر نشود ، از آن اعراض نموده باشد .

و برای آن‌گفته‌اند که : هر که به [اخلاق] قرآن متصف نباشد ، چون قرآن خواند حق تعالی وی را ندا فرماید که : ترا بر سخن من چه کار ؟ تو از من اعراض نموده‌ای ، اگر به من باز نگردی سخن من بگذار! و مثال عاصی چون قرآن خواند، و آن‌را مکرر گرداند ، مثال کسی باشد که نامهٔ پادشاه هرروز بارها بخواند ، و پادشاه در آن نامه آبادان گردانیدن ممالك فرموده باشد ، و او به خراب کردن آن مشغول بود ، و برخواندن نامه اقتصار نموده . و چون به مخالفت پادشاه مشغول است ، اگر نامه نخواند شاید که از استهزا و استحقاق مقت دورتر باشد . و برای این ، یوسف اسباط گفت : که من قصد خواندن‌قرآن کنم، و چون یادم آید که در آن‌چه چیزاست، ازمقت خدای بترسم ، و به تسبیح واستغفار رجوع کنم .

و آنکه از اعمال اعراض نماید به آیت : فنبذوه‌وراء ظهورهم واشتروابه‌ثمناً قلیلاً فبئس مایشترون[1] ، مراد باشد. و برای این پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: إقرؤا القرآن‌ماأئتلفت‌علیه‌قلوبکم‌ولانت له‌جلودکم فاذا اختلفتم‌فلستم تقرؤنه . ای، قرآن بخوانید مادام که دل‌های شما بر آن فراهم آید، و پوست‌های شما برای آن نرم شود . و چون مختلف

۱ـ قرآن ۳/۱۸۷

شوید آن را نخوانده باشید. و در روایتی: فاذ اختلفتم فقوموا عنه. ای، چون مختلف شوید از خواندن آن برخیزید. و باری تعالی گفت: الذین إذا ذکر الله وجلت قلوبهم و إذا تلیت علیهم آیاته زادتهم إیماناً. ای، چون خدای ـ عزوجل ـ [۴۷۶] یاد کرده شود، دل‌هاشان بترسد، و چون آیت‌های وی بر ایشان خوانده آید تصدیقشان زیادت گرداند. ۵

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: إن أحسن الناس صوتاً بالقرآن الذی إذا سمعته یقرأ رأیت أنه یخشی الله عزوجل. ای، شنیدن قرآن از هیچ کسی چنان خوش نباشد که از ترس کار خدای ـ عزوجل ـ و قرآن برای آن خوانند تا این حال‌ها در دل پیدا آید و بر آن کار کنند، و الامؤنت جنبانیدن زبان به حرف‌های آن سهل است. و برای این یکی از قراء گفت: بر پیری ۱۰ قرآن خواندم [۱] و چون بدو رجوع نمودم تا بار دوم بخوانم، بانگ بر من زد و گفت: خواندن را بر من کاری ساختی؟ برو، و بر خدای ـ عزوجل ـ بخوان! پس بنگر که ترا چه می‌فرماید، و چه خیر تفهیم می کند؟ و برای این مشغولی صحابه در احوال و اعمال بود.

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ چون به آخرت انتقال فرمود، بیست هزار ۱۵ کس از صحابه بودند، و قرآن یاد نداشتند، مگر شش کس. در دو کس از آن اختلاف کرده‌اند. و بیشتر ایشان یك سورت یا دو سورت یاد داشتندی و یاد دارندهٔ البقرة و الانعام از علمای ایشان بودی. و چون یکی بیامد تا قرآن آموزد، و در تعلم بدینجا رسید که: فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره. گفت: این مرا بسنده است، و بازگشت. ۲۰ پیغامبر ـ علیه السلام ـ فرمود: انصرف الرجل و هو فقیه. ای، فقیه شده

---

۱ ـ در نسخهٔ مجلس شورا «بر پیر خود قرآن خواندم» آمده است، و متن عربی چنین است: «قرأت القرآن علی شیخ لی».

بازگشت . و عزیز نیست ، مگر مثل این حالت که حق تعالی دلی را پس‌از فهم آیت ، آن نعمت دهد .

و اما مجرد جنبش زبان اندك فایده باشد، بل خوانندهٔ به زبان ، و معرض از عمل ، سزاوار است که او مراد باشد دراین آیت :و من أعرض عن ذکری فان‌له معیشة ضنکا ونحشره‌یوم‌القیامة أعمی . و آیت دیگر : کذلك أتتك آیاتنا فنسیتها وکذلك‌الیوم‌تنسی . ای ،آن‌را بگذاشتی، و در آن ننگریستی ، و از آن باك نداشتی! چه کسی که درکاری تقصیر کند گویند :فراموش کرد . زیرا که حق خواندن قرآن ، آن باشد که زبان و عقل ودل‌در آن شریك باشند.و نصیب زبان‌تصحیح‌حرف‌ها باشد به‌خواندن مبین . و نصیب عقل تفسیر معانی . و نصیب دل پندگرفتن و اثر پذیرفتن به باز بودن از بدی ، وفرمان برداری نمودن در نیکی . پس زبان پند دهنده باشد، و عقل ترجمه‌کننده، ودل پندپذیرنده .

نهم : ترقی. و بدین آن می‌خواهیم که ترقی کند تا سخن از حق تعالی شنود ، نه [۴۷۷] از خود . که درجات قراءت سه است :

[یکی] : آن است که تقدیر کند که : برحق تعالی می‌خواند ، و پیش او ایستاده است . و او در وی نظر می‌فرماید و از وی استماع‌می کند و دراین تقدیر حال تملق و سؤال باشد ، و تضرع و ابتهال .

دوم : آنکه به دل چنان مشاهده کند‌که پروردگار او‌به‌الطاف خود او را خطاب می‌فرماید ، و به انعام و احسان خود با وی رازمی‌گوید .پس مقام او شرم و تعظیم باشد ، وگوش داشتن و فهم[کردن] .

سوم : آنکه در کلام ، متکلم را بیند . و در کلمات ، صفات را . و در نفس خود و خواندن او ، و تعلق انعام الهی بدو ، از آن روی که‌منعم علیه است ننگرد، بل همتش برمتکلم‌مقصور باشد، وفکرتش بر اوموقوف،

تا چنانستی که مستغرق مشاهدهٔ متکلم است که به غیری نپردازد. و این [درجهٔ] مقربان است. و آنچه پیش از این گفتیم درجهٔ اصحاب یمین. و آنچه بیرون این است درجهٔ غافلان است. و از درجهٔ علیا [جعفر بن محمد صادق رحمه‌الله] اخبار کرده است، و گفته که: حق تعالی در کلام خود بر خلقان تجلی فرموده است، و لکن ایشان نمی‌بینند. و در نماز وی را حالی روی داد که بیهوش افتاد، و چون به هوش باز آمد، وی را از آن حال پرسیدند، گفت: همواره آیت را بر دل خود تکرار می کردم تا آن را از متکلم بشنیدم، و جسم مرا در معاینهٔ قدرت وی طاقت ثبات نماند. و در مثل این درجه حلاوت و لذت مناجات بغایت عظیم باشد.

و برای این یکی از حکما گفت که: من قرآن خواندمی و از آن حلاوت نیافتمی تا آنگاه که چنان خواندن گرفتم که گویی از پیغامبر ـ علیه السلام ـ می‌شنوم که بر صحابه می‌خواند. پس از آن مرا به مقام رفیع تر رسانید، و چنان خواندن گرفتم که گویی از جبرئیل می‌شنوم که بر پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ القاء می کند. پس از آن در منزلتی رفیع‌تر، باری تعالی تجلی فرمود. و من اکنون آن را از متکلم می‌شنوم، و از آن لذتی و نعمتی می‌یابم که صبر از آن ممکن نگردد. و عثمان و حذیفه گفتند: اگر دل‌ها پاك شود، از خواندن [قرآن هرگز سیری نیابند. زیرا که دل ها به سبب پاکی به مشاهدهٔ متکلم رسند در کلام] . و برای این ثابت بنانی گفت که: بیست سال در خواندن قرآن رنج کشیدم، اکنون بیست سال است که از خواندن قرآن لذت بی کران و نعمت بی‌پایان می‌یابم. و چون بنده، متکلم را بی زحمت غیری مشاهده کند ممتثل باشد قول خدای را [1]: ففرّوا

---

۱ ـ متن عربی چنین است: و بمشاهدة متکلم دون ماسواه یکون العبد ممتثلا لقوله عزوجل.

إلی‌الله. وقول اورا : ولاتجعلوا مع‌الله إلهاآخر . و هر که در همه چیزها
او را نبیند، غیر اورادیده باشد . و هر چه بنده بدو التفات کند [-سوای
خدای تعالی-التفاتش] متضمن چیزی باشد از شرك خفی ، بل توحید خالص
آن است که درهمه چیزها جزخدای تعالی را نبیند .

دهم : تبری . و بدین آن می‌خواهم که ، از حول و قوت و
نگریستن در نفس خود ، به چشم رضا و تزکیت ، بیزار شود . و چون
آیات وعد و مدح صالحان خواند ، نفس خود را آنجا نبیند ، بل ارباب
یقین و صدیقان [۴۷۸] را در آن مقام بیند . و آرزو برد که حق تعالی وی
را بدیشان لاحق گرداند . و چون آیت مقت و نکوهش عاصیان ومقصران
خواند ، نفس خود را آنجا بیند ، و از ترس و بیم چنان تقدیر کند
که مخاطب اوست . و برای آن ،عمر - رضی‌الله عنه - گفتی : اللهم
إنی استغفرك لظلمی و کفری . پرسیدند که : ظلم محتمل باشد ،اما کفر
چگونه می گویند ؟ در جواب آن قول حق تعالی : إن‌الانسان لظلوم کفار،
بخواند .

و یوسف اسباط راگفتند که : چون قرآن خوانی چه دعا گویی ؟
گفت : هفتاد بار از تقصیر خود آمرزش خواهم . و چون نفس خود را
در خواندن مقصر بیند این دیدن تقصیر ، سبب قرب او باشد . چه هر که‌را
در عین حال قرب،بعد به وی نمایند لطیفه‌ای ساخته باشند که‌به‌واسطهٔ خوف
او را به درجه‌ای دیگر رسانند ،از درجات قرب ، که از درجهٔ اول عالی‌تر
بود . وکسی را که در عین بعد قرب به وی نمایند ،مکری در حق وی صادر
شده باشد که به واسطهٔ امن او را به درکه‌ای دیگر [از آن] اندازند ،
از درکات بعد ،که ازدرکهٔ اول فرودتر بود. و هر که به‌چشم رضا در خود
نگرد به نفس خود محجوب شود ، و هر که از آن حد بگذرد که به

نفس خود التفات کند ،و در قراءت جز خدای تعالی را نبیند، ملکوت او را منکشف شود .

سلیمان أبی سلیمان دارانی [گفت] که : ابن ثوبان دوستی را وعده کرده بود که به نزدیك وی افطار کند ، و بدو نرسید تا آنگاه که صبح بدمید. و آن دوست او را روز دیگر بدید ،گفت : وعده کرده بودی که نزدیك من افطار کنی ، آن را خلاف فرمودی ! گفت : اگر نه عذر آن وعده بودی با تو نخواستمی گفت که : مرا چه پیش آمد. چنان بود که چون نماز خفتن بگزاردم اندیشیدم که وتر بگزارم ، آنگاه به تو پیوندم . زیرا که از مرگ آمن نتوان بود . و در دعای وتر بودم که مرغزاری سبز که در او انواع شکوفه‌ها بود، از بهشت پیش من داشتند . و من در آن می‌نگریستم تا آنگاه که بامداد شد . و این کشف‌ها نباشد ، مگر پس از آن که از نفس خود بیزار شود ، و التفات بدو و هوای او منقطع گرداند . آنگاه این کشف ها مخصوص باشد به اعتبار احوال صاحب کشف . و جایی که آیات رجاء خواند ، و استبشار بر او غالب شود صورت بهشت بر وی منکشف گردد،و آن را چنان مشاهده کند که گویی به معاینه می‌بیند . و اگر غلبه خوف را بود، آتش منکشف شود تا انواع عذاب آن بیند .

و این بدان سبب باشد که کلام حق تعالی مشتمل است بر سهل[لطیف] و سخت[عسوف] و مرجو و مخوف. و این به حسب صفات اوست ، و آن لطف و انعام اوست . و بطش و انتقام . و اعتبار مشاهدهٔ کلمات و صفات دل در احوال مختلف بگردد، [۴۷۹] و به حسب هر حالتی مستعد شود کشف چیزی را که مناسب و مقارب آن حالت باشد . چه مستحیل است که چون شنیده مختلف باشد ،حال شنونده یکی بود . و شنیده مختلف است . چه در او

سخن خشم و خشنودی و انعام و انتقام اوست . و سخن جباری متکبر است که از هیچ چیز باك ندارد و سخن حنانی متعطف ، که هیچ کس را مهمل نگذارد[۱] .

۱– متن عربی چنین است : وذلك‌لان کلام الله عزوجل یشتمل علی‌السهل اللطیف والشدید العسوف و المرجو والمخوف وذلك بحسب اوصافه اذمنها الرحمه و اللطف و الانتقام و البطش، فبحسب مشاهدة الکلمات و الصفات یتقلب‌القلب فی‌اختلاف الحالات و بحسب کل حالة منها یستعد للمکاشفة بأمر یناسب تلك الحالة ویقاربها اذیستحیل ان یکون حال المستمع واحداً و المسموع مختلفاً اذفیه‌کلام راض وکلام غضبان وکلام‌جبارمتکبرلایبالی وکلام حنان متعطف لایهمل .

باب چهارم

در فهم قرآن، و تفسیر آن به رأی، بی‌نقل

شاید که گویی که: درباب سابق درفهم اسرار قرآن و آنچه ارباب دل‌های پاك را ازمعانی آن منکشف گردد مبالغت نموده‌ای، و در تعظیم آن اطناب واجب داشته‌ای. و چگونه آن روا باشد؟ که پیغامبر ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ می‌فرماید: من فسرالقرآن برأیه فلیتبوأمقعده من النار. و برای این معنی، مفسران [ظاهر] تشنیع کرده‌اند بر اهل تصوف که در تأویل کلمات قرآن به خلاف آنچه ازابن عباس ودیگر مفسران آمده است تصرف نموده‌اند، وگفته که: آن تصرف کفر است. پس اگر این تشنیع و تکفیر درست است، فهم قرآن را جز حفظ تفسیر آن، چه معنی باشد؟ واگردرست نیست، قول پیغامبررا: من فسرالقرآن‌برأیه‌فلیتبوأ مقعده من‌النار. چه معنی بود؟

بدان آنکس که گفته است که: قرآن را جز تفسیر ظاهر معنیی نیست، او از حد نفس خویش اخبار کرده است، و او در آنچه از خود اخبار می کند مصیب است، ولکن بدانچه همهٔ خلق را بدین درجه که حد

اوست بازمی‌آرد مخطی است. بل أخبار و آثار دلیل است برآنکه ارباب فهم را در معانی قرآن متسعی عظیم است. علی - رضی‌الله‌عنه - گفت: إلا أن یؤتی‌الله عبداً فهماً فی‌القرآن. و اگرجز ترجمهٔ منقول چیزی دیگر نیست، آن فهم چه باشد؟ و پیغامبر - علیه‌السلام - گفته است: إن للقرآن ظهراً و بطناً و حداً ومطلعاً. و این حدیث موقوف بر ابن مسعود هم آمده است - و او از علمای تفسیر است - پس معنی ظهر و بطن و حد و مطلع چیست؟

و علی [کرم‌الله وجهه] گفت: لوشئت لأوقرت سبعین بعیراً من تفسیر فاتحة الکتاب. و تفسیر ظاهر فاتحه درغایت اختصار است، پس سخن «علی» را چه معنی باشد؟ و بودرداگفت: لایفقه الرجل حتی یجعل للقرآن وجوهاً. ویکی ازعلماگفت: هرآیتی را [شصت] هزارفهم‌است، و آنچه از فهم آن باقی مانده است بیشتر است. و دیگری‌گفت: قرآن بر هفتاد و هفت هزارو دویست علم شامل است، چه هر کلمه‌ای [۴۸۰] را علمی است، و آن چهاربارمتضاعف است. چه هریکی را «ظاهروباطنی و حدی و مطلعی» است. و بیست بار بازگردانیدن پیغامبر - علیه‌السلام - آیت تسمیه را جز برای تدبر باطن معانی آن نباشد، والا ترجمه و تفسیر آن ظاهر است، و مثل آن را به تکرار حاجت نباشد.

و ابن مسعود گفت: من أراد علم الأولین والآخرین فلیثور القرآن [1]. ومعلوم است که ازمجرد تفسیرظاهر، علم اولین‌و آخرین حاصل نشود. و در جمله کل علم‌ها در افعال خدای و صفات او داخل است، و در قرآن شرح ذات و صفات و افعال اوست. واین علم‌ها را نهایت نیست و در قرآن اشارتی است به مجامع آن، و مقامات تعمق در تفصیل آن به

۱ـ درنسخه‌های فارسی‌چنین‌است. اما درمتن عربی «فلیتدبرالقرآن» آمده.

فهم قرآن رجوع دارد . و مجرد تفسیر ظاهر بدان اشارت نکند ، بل کل
آنچه بر ارباب نظر مشکل است ، و نظریات و معقولات که مردمان در آن
مختلف‌اند ، در قرآن بر آن دلالت هاست ، و سوی آن رمزها که اهل
فهم به‌دریافت آن مخصوص باشند . پس ترجمهٔ ظاهر و تفسیر آن چگونه
بدان وفا کند ؟ و برای آن پیغامبر گفت : إقرؤا القرآن و التمسوا ۵
غرایبه . بخوانید قرآن را و بطلبید غرایب آن را . و نیز در حدیث
علی [کرم‌الله وجهه] گفت: و الذی بعثنی بالحق نبیاً لتفترقن امتی
عن اصل دینها وجماعتها علی إثنتین و سبعین فرقة کلها ضالة مضلة
یدعون الی النار . فاذاکان ذلك ، فعلیکم بکتاب‌الله فان فیه نبأ ماکان
قبلکم ونبأ مایأتی بعدکم و حکم ما بینکم ،من خالفه‌من‌الجبابرة قصمه ۱۰
الله‌تعالی ومن ابتغی العلم فی غیره أضله‌الله وهوحبل‌الله المتین ونوره
المبین و شفاؤه النافع عصمة لمن تمسك به ونجاة لمن‌اتبعه ، [لایعوج
فیقوم] ولایزیغ فیستقیم ولاتنقضی عجائبه و لاتخلقه کثرة الرّد .
(الحدیث).ای، بدان خدایی که مرا بحق‌بعث‌فرمود، که امت من‌ازاصل دین
وجماعت‌خود هفتاد و دوگروه شود ، همه‌گمراه وگمراه کننده،که به آتش ۱۵
خوانند . وچون این‌حال واقع‌شد اعتصام به‌کتاب خدای باید نمود که خبر
آنچه پیش ازشما بوده است، وآنچه پس‌ازشما خواهدآمد ، و حکم آنچه
میان شما واقع شود در آن است . هر که از جباران وی را خلاف کند حق
تعالی وی را هلاك کند ، و هر که علم از غیر وی طلبد وی راگمراه‌گرداند ،
اوحبل متین رحمانی و نورمبین ربانی و شفای نافع یزدانی [۴۸۱] است ، ۲۰
کسی که بدو تمسك نماید در عصمت ماند ، و کسی که آن را متابعت کند
نجات یابد . کژ نشود که وی را راست باید کرد ، و میل نکند که از وی
استقامت باید طلبید . عجایب‌او سپری نشود ، و بسیاری بازگردانیدن ،وی

را کهن نگرداند .

و در حدیث حذیفه آمده است که : چون پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ وی را خبر کرد که پس از وی اختلاف و فرقت خواهد بود ، او گفت : یا رسول‌الله، من اگر آن حال را دریابم مرا چه می‌فرمایی ؟گفت : تعلم کتاب الله واعمل بمافیه وهوالمخرج من ذلك . ای ، کتاب خدای را بیاموز ، و بر آن کار کن، چه مخرج از آن اختلاف ، آن است. وحذیفه سه باراین سؤال رااعادت کرد. جواب همین بود : تعلم کتاب‌الله واعمل بمافیه ففیه‌النجاة. و علی گفت : من‌فهم‌القرآن فسر به‌جمل‌العلم . و این اشارتی است بدانچه درقرآن به مجامع همهٔ علم‌ها اشارت‌هاست . وابن عباس گفت : در تفسیر: ومن‌یؤت‌الحکمة‌فقداوتی‌خیراً کثیراً. که «حکمت»، فهم‌قرآن‌است ،وباری تعالی فرمود : ففهمناها سلیمن وکلا آتینا حکماً و علماً . آنچه بدیشان داد آن را علم نام کرد ، وآنچه سلیمان را به دریافت آن منفرد کرد ، آن را به اسم «فهم» مخصوص گردانید ، و بر علم و حکم تقدیم فرمود . و این کارها دلیل است بر آن که درفهم به معانی‌قرآن مجالی رحب ومیدانی واسع است ، و منتهی ادراك آن ظاهر تفسیر نیست .

و اما قول پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ من فسرالقرآن برأیه . و نهی او از آن ، و قول بوبکر : أی أرض تقلنی وأی سماء تظلنی إذا قلت فی دین‌الله برأئی[1] .ای ، مرا کدام زمین بردارد، وکدام آسمان سایه کند؟ چون در دین خدای به رأی خودگویم . و دیگراخبار وآثار که در نهی از تفسیر قرآن به «رأی» وارد شده است ، از دوبیرون نیست : إما مرادآن است که برمنقول ومسموع اقتصارمی‌باید کرد، واستنباط واستقلال‌فهم رابگذاشت ، و إما مرادکاری دیگر است . و قطعاً باطل است که مرادآن باشد . که: هیچ

۱ ـ درنسخهٔ مجلس شورا و متن عربی : «فی‌القرآن برأیی » آمده است .

کس در قرآن جز آنچه شنیده است سخنی نگوید، از چهار وجه :

یکی : آنکه این سخن آن اقتضا کند که شرط آن باشد که تفسیر از پیغامبر مسموع بود، و بدو مسند باشد، و آن جز در بعضی قرآن موجود نشود. أما آنچه ابن عباس و ابن مسعود از استنباط خود گفته‌اند باید که مقبول نباشد، و ایشان را گفته آید که : این تفسیر به «رأی» است. زیرا که شما آن را از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ نشنیده‌اید. وحکم غیر ایشان از صحابه همین باشد.

۵

ودوم : آنکه صحابه [۴۸۲] و مفسران در تفسیر بعضی آیت‌ها مختلف شده‌اند، و در آن قول‌های متباین، که جمع و تلفیق آن امکان ندارد، گفته. و شنیدن کل آن از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ محال است. چه اگر یکی از آن مسموع باشد، دیگری متروك بود. و به قطع روشن می‌شود که هر مفسری آن گفته است، که استنباط وی را ظاهر شده است، تا در حرف‌های معجم که در اول سورت هاست، هفت قول [مختلف کـه جمع میان آن‌ها ممکن نیست] بگفته‌اند . و گفته که «الرا» [از] حرف‌های «الرحمن» است. و گفته که : «الف» الله است. و «لام» لطیف. و «راء» رحیم، و غیر آن.

۱۰

۱۵

مترجم می گوید که : مصنف بر هفت قول همانا بدان اقتصار نموده است که از صحابه منقول است. چه طبقات مفسران را در آن زیادت از بیست قول است، وجمع کردن میان همه ممکن نیست. پس چگونه همه مسموع باشد؟

وسوم: آنکه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ برای ابن عباس گفت که : اللهم فقهه فی‌الدین و علمه التأویل. واگر تأویل همچون تنزیل، مسموع و و محفوظ باشد، بتخصیص ابن عباس بدان چه معنی دارد؟

۲۰

چهارم : آنکه [حق تعالی] گفت: لعلمه الذین یستنبطونه منهم.

اهل علم را استنباط اثبات فرمود ، ومعلوم است که آن ورای شنیدن باشد . و جملهٔ آثار که [درفهم قرآن] نقل کرده‌ایم ، مناقض این خیال است . پس شرط سماع در تأویل باطل باشد . و هریکی را رواکه براندازهٔ فهم وحد عقل خود از قرآن استنباط کند .

و اما نهی : بر یکی از دو وجه محمول باشد :

یکی : آنکه درچیزی وی‌را رأیی باشد، وطبع وهوای اورا سوی آن میلی . پس بروفق رأی وهوای خود قرآن را تأویلی گوید تا درتصحیح غرض خود آن را حجت سازد ، و اگر آن رأی و هوی وی را نبودی آن معنی از قرآن او را لایح نشدی . و این معنی گاهی با علم باشد ، چنانکه بعضی آیت‌های قرآن را درتصحیح بدعت خود حجت سازد . و اومی‌داند که مراد ازآیت آن نیست ، ولکن بر خصم تلبیس می کند . وگاهی با جهل باشد ، واین چنان بود که آیت احتمال وجه‌ها دارد ، و فهم او به وجهی که موافق غرض او باشد مایل شود ،و آن جانب به رأی و هوای او ترجح پذیرد . پس آن تفسیر به رأی او باشد . ای، رأی او برآن تفسیر او را باعث بود . و اگر رأی او نبودی آن وجه به نزدیك او مترجح نشدی . وگاهی باشد که وی را غرضی صحیح بود ، چنانکه کسی خواهد که مردمان را به استغفار سحر دعوت کند . و قول پیغامبر ــ علیه‌السلام ــ را: تسحروا فإن فی‌السحور برکة ، دلیل آرد و گوید که : مراد «تسحر» است به ذکر ، با آنکه می‌داند که مراد، نان خوردن است. ویا خواهد که با دل سخت مجاهده فرماید وگوید حق تعالی گفته است : إذهب إلی [۴۸۳] فرعون إنّه طغی . و اشارت به دل [خود] کندو گوید که : مراد ازلفظ فرعون دل است . واین چنین بعضی واعظان در مقصودهای صحیح ،برای آرایش سخن و ترغیب شنوندگان کار می بندند ، و آن ممنوع است . و باطنیان در غرض‌های فاسد

خود استعمال می کنند ، برای فریفتن مـردمان ، و دعوت ایشان به مذهب باطل خود . وقرآن را بر وفق رأی ومذهب خود برکارهایی حمل می کنند که قطعاً می‌دانندکه آن مراد نیست . و این فن‌ها که تقریر کردیم یکی ازدو وجه منع است ــ از تفسیر به رأی ــ و مراد بدان ، رأی فاسد موافق هوی است ، نه اجتهاد صحیح ، ورأی صحیح وفاسد را متناول است . و رواکه موافق هوی را به اسم رأی تخصیص کرده شود . ۵

وجه‌دوم : آنکه در تفسیر قـرآن به ظاهر عربیت مسارعت نماید ــ بی‌استظهار به‌مسموع ومنقول درچیزی که تعلق به غرایب قرآن دارد ــ و آنچه در الفاظ مبهم و مبدل باشد ، و اختصار وحذف و اضمار و تقدیم و تأخیر بود . چه کسی که ظاهر تفسیر نیکو نداند ، و در استنباط معانی به ۱۰ مجرد فهم عربیت مبادرت نماید ، غلط بسیار کند ، و در زمرهٔ کسانی باشد که به رأی‌تفسیر کنند. چه درظاهر تفسیر، اولاً ازنقل و سماع چاره نیست ، تا از مواضع غلط بپرهیزد . آنگاه در تفهم و استنباط اتساع نمایـد . و غرایبی که آن را جز به سماع در نتوان یافت بسیاراست . و ما به بعضی از آن اشارت کنیم، تا بدان بر امثال آن استدلال کند ، و بداند که حفظ تفسیر ۱۵ ظاهـر را ، اولاً خوار نبایـد داشت . چه پیش از دانستن ظاهر ، رسیدن به باطن طمع نتوان داشت . و هر که فهم اسرار قرآن دعوی کند ، و تفسیر ظاهر نیکو نداند ، همچون کسی باشد که هنوز از در خانه نگذشته باشد و گوید که: به صدرخانه رسیده‌ام . وهمچون کسی که دعوی کند که من مقاصد ترکان ازسخن ایشان فهم می کنم ، و اوهیچ چیز از زبان ترکی نداند . چه ۲۰ ظاهر تفسیر به مثابت تعلیم لغت است که در فهم از آن چاره نباشد . وآنچه در آن از سماع چاره نیست ، فن‌های بسیار است .

یکی: از آن ایجازاست، به حذف و إضمار . چون‌قول حق‌تعالی :

وآتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا [بها]. ای، آیة مبصرة فظلموا أنفسهم بقتلها. یعنی ثمود را ناقه دادیم، و آن آیتی روشن بود، پس به کشتن آن بر خود ظلم کردند. و هر که در ظاهر عربیت نگرد پندارد که مراد آن است که ناقه بینا بود و کور نبود. و نداند که به چه چیز ظلم کردند، و بر نفس خود کردند، یا بر دیگری. زیرا که لفظ «قتل» و مفعول ظلم، مذکور نیست.

وقول او: إشربوا فی قلوبهم العجل. ای، حب العجل. فحذف الحب.

مترجم می‌گوید: ای، [۴۸۴] دوستی گوساله در دل ایشان چنان متمکن شد که مشروب در جوف شارب. چه مشروب به لطافت خود در اعماق و اغوار باطن نافذ شود. و برای آن شاعر گفته است: تغلغل حیث لم یبلغ شراب. ای، در شو آنجا که شراب نرسد. و لفظ «دوستی» مذکور نیست. و بدین سبب کسی که بر اتباع ظواهر اقتصار نماید، و از ادراک معانی قاصر باشد، در تفسیر این چنین گفته است که: مراد آن است که چون گوساله را به سوهان بسودند، و «سونش» آن را در دریا پراکندند ایشان از آن آب خوردند.

و قول او: إذاً لأذقناك ضعف الحیاة وضعف الممات. ای، ضعف عذاب زندگان و ضعف عذاب مردگان. عذاب را حذف فرموده است، و لفظ «احیاء و موتی» را به لفظ «حیات و موت» بدل گردانیده، و آن [همه] در فصیح لغت جایز است. وقول او: واسئل القریة التی کنا فیها و العیر. لفظ «اهل» [را] اضمار کرده است. چه پرسیدن، از اهل دیه باشد نه از دیه.

وقول او: ثقلت فی السموات والأرض. ای، بر اهل آسمان و زمین پوشیده شد. چه مطلوب چون پوشیده ماند، بر طالب گران آید. لفظ «خفیت» را به «ثقلت» بدل کرد، و «اهل» را مضمر گردانید. و «فی» را به جای «علی» بایستانید.

مترجم می گوید که: فایدهٔ حذف و اضمار ظاهر است ، و آن ایجاز است ، و فایدهٔ ابدال «خفیت» به «ثقلت» آن که ثقل ملازم خفای مطلوب باشد . پس چنانستی که خفا را به دلیل ثابت کرده باشد . و فایدهٔ ایستانیدن «فی» به جای «علی» آنکه مشعر باشد که خفای آن در اهل آسمان و زمین چنان متمکن است که مظروف در ظرف . ۵

و قول او : و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون . ای ، شکر رزق به تکذیب می گزارند . شکر را حذف کرده است . [و قول او : آتنا ما وعدتنا علی رسلك . ای ، علی سنة رسلك ، پس «سنة» را حذف کرده است] . و قول او : إنا أنزلناه فی لیلة القدر «ها» ضمیر قرآن است ، و قرآن مذکور نیست . و همچنین : حتی توارت بالحجاب . «تاء» ضمیر شمس ۱۰ است ، و مذکور نیست . و قول او : والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم – ای ، یقولون ما نعبدهم – و قول او : فمال هؤلاء القوم لایکادون یفقهون حدیثاً ما أصابك من حسنة فمن الله ، و ما أصابك من سیئة فمن نفسك . ای ، لایفقهون یقولون ما أصابك . چه اگر بر این جمله نگویی مناقض «قل کل من عندالله» باشد . ۱۵

و دوم : منقول منقلب . چون قول او : وطور سینین [۴۸۵] . ای ، طور سیناء . و قول او : سلام علی آل یاسین . ای ، علی إلیاس و إدریس هم گفته‌اند . چه در قراءت ابن مسعود «علی ادراسین» است .

سوم : آنکه در ظاهر چنان نماید که مکرر است ، و پیوستگی سخن را قاطع . چون قول حق تعالی : و ما یتبع الذین یدعون من دون ۲۰ الله شرکاء إن یتبعون إلا الظن . چه لفظ «إن یتبعون» در ظاهر مکرر است .

مترجم می گوید که : لفظ «إن یتبعون» را بدان مکرر کرده است که میان لفظ «و ما یتبع» و لفظ «الا الظن» فاصلی در میان افتاده بود . و

ایشان را از یکدیگر بعدی حاصل آمده ،و اعادت درچنین موضع خوب تر و به‌فهم آویزنده تر. و قول او : قال الملأ الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم . چه در ظاهر چنان است که بر این جمله باید : والذین استکبروا من قومه لمن آمن من الذین استضعفوا .

چهارم: تقدیم و تأخیر. و آن‌مظنهٔ غلطاست. چون قول‌حق تعالی : ولولا کلمة سبقت من ربك لكان لزاماً واجل مسمی . ای ، در ظاهر چنان باید که « لولا کلمة وأجل مسمی لکان لزاماً » . چه‌اگر « اجل » بر « کلمه » عطف نباشد ، و بر «لزاماً » عطف بود ، نصب باید . و قول او : یسألونك كأنك حفی عنها . و ظاهر آنست که تعلق « عنها » به « یسألونك » باشد . و چنین باید که « یسألونك عنها كأنك حفی» . و قول او : لهم مغفرة ورزق کریم ، کما اخرجك ربك من بیتك بالحق . و این‌سخن درظاهر متصل نیست ، بل اتصال « کماأخرجك » به کلمهٔ « قل الانفال لله والرسول » است . ای ، غنایم‌تر است ، چنانکه پروردگار [تو] ترا از خانهٔ تو بحق بیرون آورد . چه تو راضی بودی به بیرون آمدن ، و ایشان آن را کراهیت می‌داشتندی . و در میان این دو سخن ، امر به تقوی و آنچه مناسب آن‌است معترض .

مترجم می‌گوید که : اعتراض میان دوسخن متصل آنگاه باشد که مؤکد ومسدد و ملایم و مناسب آن بود . و اینجا همچنین است. چه‌حرص بر غنیمت ، وکراهیت بیرون‌آمدن، فرمودن تقوی رامناسب است . وقول او : حتی یؤمنوا بالله وحده الاقول ابراهیم لابیه (الآیه).

پنجم: مبهم . و آن لفظی باشد که میان چند معنی مشترك بود إما کلمه ، وإما حرف. أما کلمه : چون لفظ « شیٔ . و قرین . و امت . وروح» و نظایر آن ،چون قول حق تعالی: ضرب الله مثلاً عبداً مملوکاً لایقدر علی

شیٔ . چه اینجا به لفظ «شی» نفقه کردن خواسته است [از آنچه حق‌تعالی روزی او کرده است] . وقول او: و ضرب‌الله‌مثلاً [۴۸۶] رجلین أحدُهما أبْکَم لایقدر علی شیٔ . و شی ، اینجا، فرمودن عدل و استقامت است . وقول او: فإن‌اتبعتنی فلاتسألنی عن‌شیٔ ، [شیء] اینجا صفات ربوبیت است ، و آن علم‌هایی است که پرسیدن از آن روا نباشد تا آنگاه که عارف [بدان] وقت استحقاق بیند، و آن را کشف کند . و قول او : أم خلقوا من‌غیرشیٔ. و مراد اینجا « من غیر خالق » است . چه باشد که کسی توهم کند که حق تعالی چیزی رانمی آفریند ، مگر از چیزی . و قول او: وقال قرینه‌هذامالدی عتید . به «قرین »اینجا فریشتهٔ موکل خواسته‌است. و قول او: قال قرینه‌ربنا ماأطغیته . «قرین » اینجا شیطان است .

وأما « امت » را هشت معنی‌است :

یکی:جماعت. [چون قول او]: وجدعلیه‌أمة‌من‌الناس یسقون . دوم : اتباع انبیا. چه گویند : نحن من‌امة محمد . سوم : مردی که جامع خیرات [باشد]که بدواقتدا کنند [چون‌قول او] : إن ابراهیم کان‌أمةقانتاً. چهارم : دین. إنا وجدنا آباءنا علی‌أمة . پنجم: هنگام . وادّکر بعدأمة والی‌أمةمعدودة. ششم: بالا. گویند: فلان حسن الامة. ای، نیکوقامت‌است. هفتم : مردی منفرد در دین‌که وی را شریکی نباشد . قال ـ علیه‌السلام ـ یبعث« زیدبن‌عمروبن‌نفیل » أمةوحده .ای ، روز قیامت وی را جداگانه برانگیزند ، چه او در زمان فترت ، به دین حق متمسك بود ، بدانچه دین عیسی‌را تغییر و تحریف کرده بودند ، و پیغامبر ما ـ علیه السلام ـ هنوز مبعوث نشده بود . هشتم : مادر [را] گویند: هذه‌أمةزید .ای [این] مادر زیداست. و «روح» نیز در قرآن به معانی بسیار وارد شده است ، به‌ایراد آن تطویل نکنیم .

و أما ابهام حرف : چون‌قول حق‌تعالی :فأثرن به نقعاًفوسطن به جمعاً . «هاء» اول کنایتی است از سُم . ای ، اسبان به سم‌های خود گرد انگیختند . و«هاء» دوم ازغارت . ای ، میان جمع مشرکان رفتند [وجمیع ایشان را غارت کردند . و قول او : فأنزلنا به الماء فأخرجنا به من‌کل الثمرات] . «هاء» اول کنایت از ابر است ، و دوم از آب . و امثال آن در قرآن بسیار است .

ششم : تدریج در بیان . چون قول حق تعالی : شهر رمضان الذی انزل فیه‌القرآن . [چه از این معلوم نمی‌شود که انزال در روز بود یا در شب . و ازآیت : إنا أنزلناه فی‌لیلة مبارکة . که تخصیص روزازشب معلوم می‌گردد . و از آیت : إنا أنزلناه فی‌لیلة القدر] . تعیین شبی از دیگر شب‌ها دانسته می‌آید . و باشد که کسی از روی ظاهر،این آیت‌ها را مختلف پندارد . و در این و امثال این به نقل و سماع حاجت باشد . و قرآن از اول تا آخر ، از این جنس خالی نیست . زیراکه به لغت عرب نازل شده است ، و بر انواع سخن ایشان از : «ایجاز و تطویل و حذف و اضمار و ابدال و تقدیم و تأخیر»مشتمل است تا در[۴۸۷] حق ایشان معجز باشد، و افحام ایشان بدان‌حاصل .

پس‌هرکه برفهم ظاهرعربیت اقتصار کند ، ودرتفسیرقرآن مبادرت نماید ، و در این ابواب از سماع و نقل استظهار نطلبد ، در زمرهٔ کسانی داخل بود که قرآن رابرای‌خود تفسیر کنند. مثلاً ازلفظ«امت» معنی‌مشهورتر فهم کند ، و طبع و رأی او بدان مایل شود . و چون در موضعی دیگر آن لفظ را بشنود ، رأی او بدانچه شنیده بود ، از معنی مشهورآن، مایل گردد ، ودر کثرت معانی آن، نقل را تتبع نکند . پس این است که امکان آن دارد که منهی باشد . اما تفهم اسرار معانی ـ چنانکه سابق شده است ـ

منهی نتواند بود. وچون امثال این چیزها بشنود، ظاهر تفسیر ـ و آن ترجمهٔ الفاظ است ـ بداند، و درفهم حقایق و معانی آن بسنده نباشد.

و فرق میان حقایق معانی و ظاهر تفسیر به مثالی توان دانست. و آن مثال آن است که حق تعالی گفته است: ومارمیت إذ رمیت ولکن الله رمی. چه ظاهر تفسیر آن واضح است، و حقیقت معنی این غامض. چه هم اثبات «رمی» است، وهم نفی آن. ودرظاهر متضاداند تا دانسته نشود که ازوجهی انداخت، و از وجهی نه انداخت. و از آن وجه که نه انداخت، اندازهٔ حق تعالی بود[1]. و همچنین گفته است: قاتلوهم یعذبهم الله بأیدیکم. وچون مقاتل ایشان باشند، حق تعالی چگونه معذب بود؟ واگر حق تعالی به تحریك دست ایشان معذب است، قتال ایشان فرمودن چه معنی دارد؟ و حقیقت این سخن را مدد از بحری عظیم باشد، از علم‌های مکاشفات، که ظاهر تفسیر در آن بسنده نبود. و آن، چنان‌است که وجه ارتباط [افعال] به قدرتی که در آدمی حادث است بداند. و وجه ارتباط آن قدرت به قدرت حق تعالی بشناسد تا پس از روشن شدن کارهای بسیار غامض، صدق قول خدای، عزوجل: وما رمیت إذ رمیت ولکن الله رمی. وی را منکشف گردد. و شاید که اگر عمر در استکشاف اسرار این معانی، و آنچه به مقدمات و لواحق آن تعلق دارد صرف کرده شود، عمر به آخر آید، وهنوز کل لواحق آن مستوفی نشده باشد.

و هیچ کلمه‌ای نیست درقرآن که نه درتحقیق آن به مثل آن حاجت است. و اسرار علم، راسخان علما را منکشف نشود، مگردراندازهٔ بسیاری علم، وروشنی دل [ایشان] وقوت داعیهٔ تدبروتجرد برای طلب که درایشان

۱ـ درنسخهٔ مجلس شود«انداختن حق تعالی بود»آمده، و متن عربی چنین است: ...رمی من وجه ولم یرم من وجه و من الوجه الذی لم یرم، رمی الله عزوجل.

باشد. و هریکی را از ایشان حدی بود در ترقی و رسیدن به درجه‌ای [بالاتر] از آن. و اما در استیفای آن طمع نتوان داشت - اگر چه دریا مداد باشد و درختان قلم - چه اسرار کلمات الهی نامتناهی است. و دریاها نیست شود و کلمات الهی باقی بود. و از این روی خلق در [۴۸۸] فهم آن متفاوت باشند، اگر چه در معرفت ظاهر تفسیر مشترک باشند، و ظاهر تفسیر در آن کافی نباشد. و مثال این، فهم بعضی ارباب دل است از قول پیغامبر - علیه السلام - در سجده: أعوذ برضاك من سخطك وأعوذ بمعافاتك من عقوبتك وأعوذ بك منك لا أحصي ثناءً عليك أنت كما أثنيت على نفسك. که او را فرمودند: واسجد واقترب. و او قرب در سجود یافت، پس در صفات الهی نگریست، و [به] بعضی از بعضی استعاذت نمود. چه رضا و سخط، دو صفت است. پس قرب زیادت شد، و قرب اول در آن مندرج گشت، و سوی ذات ترقی نمود و گفت: أعوذ بك منك. پس قرب تزاید پذیرفت. و به حدی انجامید که استعاذت بر بساط آن قرب شرم داشت، و به ثنا التجا نمود و گفت: لا أحصي ثناءً عليك. پس بدانست که آن قصور است، و گفت: أنت كما أثنيت على نفسك. و این خاطرهایی است که ارباب دل را منکشف شود. پس آن را غورها باشد ورای این. و آن دریافت معنی قرب است، و مخصوص شدن آن به حال سجود. و معنی استعاذت از صفتی به صفتی، و از ذات هم به ذات، و اسرار آن بسیار است. و تفسیر ظاهر لفظ بر آن دلیل نکند. و این مناقض ظاهر تفسیر نیست، بل استکمال آن است، و رسیدن از ظاهر آن به لباب. و مراد از فهم معانی باطن این است، نه آنچه مناقض ظاهر بود. والله أعلم بالصواب.

کتاب ذکرها ودعاها

و این کتاب نهم است از کتب « احیاء علوم دین » .

و این مقصود را در پنج باب به تقریر و تحریر توان رسانید

باب اول : در فضیلت ذکر و فایدهٔ آن به اجمال و تفصیل .
باب دوم :درفضیلت دعا وآداب آن ، وفضیلت استغفارودرود بر پیغامبرعلیه‌السلام.
باب سوم: دردعاهای مأثور که به اصحاب آن منسوب است، وبه اسباب آن مشهور.
باب چهارم : در دعاهای منتخب ازادعیهٔ مأثوره که اسنادآن حذف افتاده است .
باب پنجم : در دعاهایی که در هر حادثی از حوادث مأثور است .

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و سپاس بی حد و قیاس، خدای را که رأفت او تام و شامل است، و رحمت اوعام و کامل. در جزای ذکر بندگان به ذکر خود وعده فرموده‌است: فاذکرونی أذکرکم[1]. و به امر خود درسؤال ودعا ترغیب نموده: أدعونی أستجب لکم[2]. ومطیع و عاصی ودانی وقاصی را به حضرت جلال خود راه داده. و ابواب اسعاف أمانی و انجاح آمال ایشان گشاده: فإنّی قریب أجیب دعوة الداع إذادعانِ[3].

ودرود فراوان برسید انبیا، محمدمصطفی، و بر اهل بیت ویاران او که بهینگان اولیااند، و گزیدگان اصفیا. بدان که پس از خواندن کتاب رحمانی ومنشور [۴۸۹] آسمانی، هیچ عبادتی، که آن را به زبان گزارند، فاضل‌تر از آن نیست که ذکر الهی گویند، و حاجات خود به دعای خالص در آن حضرت عرضه دارند. بر حسب این مقدمه از شرح فضیلت «ذکر» چاره نباشد. اول برسبیل اجمال در مطلق ذکر، آنگاه به تفصیل هر ذکری معین. و به شرح فضیلت دعا و شرط و آداب آن، ونقل دعاهای مأثور که

---

۱ تا ۳ ـ قرآن ۲/۱۵۲ و ۴۰/۶۰ و ۲/۱۸۶

جامع مقاصد دینی ودنیاوی است . ودعاهای خاص برای استغفارو استعاذت و غیر آن . و این مقصود را در پنج باب به تقریر و تحریر توان رسانید .

باب اول : در فضیلت ذکر، و فایدهٔ آن [به] اجمال و تفصیل .

باب دوم : در فضیلت دعا ، و آداب آن ، وفضیلت استغفار ودرود

۵ بر پیغامبر،علیه‌السلام .

باب سوم : در دعاهای مأثور که به اصحاب آن منسوب است و به اسباب آن مشهور .

باب چهارم : دردعاهای منتخب ازأدعیه مأثوره که اسنادآن حذف افتاده است .

۱۰ باب پنجم: در دعاهایی که دروقت حوادث روایت کرده‌اند .

باب اول

در فضیلت ذکر [و فایدهٔ آن[1]] به اجمال وتفصیل از :

آیات ٭ واخبار ٭ وآثار

آیات : قوله‌تعالی: فاذکرونی‌أذکرکم. ثابت بنانی گفت : من بدانم که‌حق تعالی مرا کی یاد کند . جماعتی از این سخن تعجب نمودند، وآن را مستبعد شمردند [و گفتند : چگونه آن را می‌دانی ؟] گفت : چون من او را یاد کنم ، او مرا یاد کند . 5

مترجم می گوید که : در این آیت ذکر خود را برذکر بنده مرتب گردانیده است . چه در تکلیفات شرعی هم بر این جمله باید ، تا بنده را به نیل ذکر الهی ـ وی را در ذکر ـ رغبتی حاصل آید . چنانکه در آیتی دیگر فرموده است : و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا . 10

اما در تعریفات حقیقی ، محقق و مقرر شده است که : بنده آنگاه خدای را یاد تواند کرد که خدا وی را به توفیق یاد کند ، و در مجاهده

---

۱ ـ در دو نسخهٔ لنینگراد و مجلس شورا «وفایدهٔآن» آمده است ، ولی این‌جمله ازنسخهٔ بریتانیا افتاده‌است.

آنگاه شروع تواند نمود که حق تعالی وی را به مجاهده هدایت فرماید.
و برای [این] معنی، بعضی مشایخ در تفسیر: **والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا.** بر این جمله گفته اند: **والذین هدیناهم جاهدوا فینا.** و این هر دو معنی درست است. اما یکی لایق بیان شریعت است، و دوم مناسب بیان حقیقت. و ذکر بنده میان دو ذکر الهی است. چنانکه علی ـ رضی الله عنه ـ گفت: **الذکر بین الذکرین.** ای، حق تعالی اول بنده را به توفیق یاد کند [۴۹۰] تا در ذکر آید. و چون در ذکر آمد، حق تعالی وی را به مغفرت یاد فرماید. و در مجاهده همچنین اول به مجاهده راه نماید، و چون مجاهده کرد، به خود هدایت فرماید. و [مجاهده] در میان دو هدایت بود. و در این آیت لطیفه ای دیگر است، و آن تقدیم ذکر است بر شکر. چه ذکر به ذات وی مشغول شدن است، و شکر به نعمت وی. و اشتغال به ذات وی به از آن باشد که اشتغال به نعمت وی. و چون در این آیت ذکر مطلق فرمود، در آیات دیگر به کمیت و کیفیت ذکر یاد کرد.

و گفت: **أذکروا الله ذکراً کثیراً.** و گفت: **فاذا أفضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام واذکروه کما هداکم (الایه).** و گفت: **فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم [آباء کم] اوأشد ذکراً.**

مترجم می گوید که: مفسران در تشبیه ذکر خدای به ذکر پدران وجه ها گفته اند. اینجا، بر بعضی که خوب تر است، اقتصار نموده شود تا تطویل از حد نگذرد. یکی: آنکه اگر کسی را به دو پدر یا بیش از آن نسبت کنند، هر آینه از آن أنفت نماید. پس همچنین خدای را به وحدانیت یاد باید کرد. چه أنفت از آلههٔ بسیار اولی. و برای این فرمود: **اوأشد ذکراً.** دوم: آنکه آدمی در ظاهر از پدر موجود شده است، أما در حقیقت از قدرت الهی است. پس همچنین که ظاهر را یاد می کنید،

حقیقی را یاد باید کرد ، بل اولی . و برای این گفت : **او أشد ذکراً** ،
سوم : آنکه اگر از راه تقصیر چنان یاد نمی‌توانید کرد ، که پسران
را یاد کنند ، چنان یاد باید کرد که پدران را یاد کنید . و در عقب ، **او أشد
ذکراً** ، برای این ایراد فرموده است. ودر لفظ ، **او أشد ذکراً** ، بحثی اعرابی
است که لایق این مقام نتواند بود . ۵

و گفت : **الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم.** و
گفت : **فاذا قضیتم الصلاة فاذکروا الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبکم.** ابن
عباس گفت : ای ، در شب و روز ، و بر و بحر ، و سفر و حضر ، و
توانگری و درویشی ، و تن درستی و رنجوری، یاد کنند .

مترجم می گوید که : بعضی محققان گفته اند که : حق تعالی دیگر ۱۰
عبادات را حدی معلوم فرموده است، و ذکر را درهمه احوال اقتضا کرده.

و در ذم منافقان گفت : **لایذکرون الله إلا قلیلاً** . ای ، خدای را یاد
نکنند مگر اندك . و گفت : **واذکر ربك فی نفسك تضرعاً وخیفة ودون الجهر
من القول بالغدو والآصال ولاتکن من الغافلین** . و گفت : [۴۹۱] **ولذکر
الله اکبر** . ابن عباس گفت : این سخن را دو وجه است : یکی آنکه ذکر ۱۵
حق تعالی شما را بزرگ‌تر، از ذکرشما اورا . و دوم آنکه ذکر شماخدای
را بزرگ تر، از هر عبادتی که جز اوست .

مترجم می گوید که : بدین هردو وجه درتفضیل ذکر بردیگر عبادات
احتجاج توان کرد. اما احتجاج به وجه دوم ظاهراست . واما به‌وجه اول بر
این جمله توان گفت که: اگرچه ذکر بنده را اکبر نگفته‌است،أما مستلزم ذکر ۲۰
خدای است . چنانکه گفته است : **أذکرونی أذکرکم** . و چیزی که مستلزم
اکبر باشد، فاضل‌تراز آن که مستلزم اکبر نباشد. و غیر این آیت‌های دیگر.

مترجم می گوید که : در فضیلت ذکر جز این بسیار آیت‌ها است.

اما چون مصنف نیاورده است ، این ضعیف به ایراد کل آن مشغول نخواهد شد . و بر ایراد دو آیت که در بیان آن دقیقه های روحانی و لطیفه های قدسی است اقتصار خواهد نمود .

و یکی از آن این است : ألا بذکر الله تطمئن القلوب. ای، دل‌ها جز به ذکر خدای آرام نگیرد . و تقریر این سخن از دو وجه است . یکی آنکه هر چه جز باری تعالی است ممکن است، و ممکن به غیرخود محتاج بود . و مادام که نظردر ممکن باشد ـ از آن روی که ممکن است ـ احتیاج و افتقار انقطاع نپذیرد و دل آرام نگیرد . و چون به واجب رسید سلسلهٔ حاجت منقطع شود . و انتقال از وی به دیگری محال بود ، و مطالبات منقطع گردد ، و قراری روی دهد و آرامی پدید آید . و دوم آنکه وجوه حاجات آدمیان نا متناهی است ، و قدرت مخلوقات متناهی . و متناهی ، نامتناهی را بنده نباشد . حاجات مخلوقات جز به کرم و قدرت الهی که نامتناهی اند کفایت نشود . پس از روی حقیقت اضطراب دل ها را در طلب حوایج هیچ قراری و آرامی نباشد ، مگر به ذکر حق تعالی . و هر دل که ذکر الهی در آن نباشد همواره در اضطراب و انزعاج بود .

و آیت دیگر : ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین[1]. ای ، هر که از ذکر رحمان اعراض نماید و بصیرت وی از ادراك آن ضعیف باشد، دیوی برای وی مقدر کنیم که قرین او باشد. و تحقیق این سخن آن است که: خشم و شهوت و وهم و خیال ، آدمی را به کارهای جسمانی دعوت می کنند، واشتغال به کارهای جسمانی ضد اتصال به عالم روحانی وذکر رحمانی است. و آدمی هرچه ازیك ضد دورتر، به ضد دیگر نزدیك تر. پس هر چه از ذکر رحمانی و اتصال روحانی معرض تر باشد قوتی جسمانی

۱ـ قرآن ۴۳/ ۳۶

ـ که علایق شیطانی است ـ بر وی مستولی تر بود . والله أعلم بالحقیقه .

و أما أخبار : پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : ذاکر الله فی [۴۹۲] الغافلین کالشجرة الخضراء فی وسط الهشیم . و کالمقاتل بین الفارین . ای، ذاکر حق تعالی میان غافلان چون درخت سبز است میان گیاه خشك ریزیده. و چون غازیی که ، در میان گریختگان، به جنگ کافران بایستد . و نیز گفت : ذاکر الله فی الغافلین کالحی بین الاموات. ای، چون زنده ای است میان مردگان . و نیز گفت : یقول الله تعالی ، أنا مع عبدی ما ذکرنی وتحرکت بی شفتاه. ای، با بنده ام، مادام که مرا یاد می کند و لب ها به ذکر من می جنباند. و نیز گفت : ما عمل ابن آدم من عمل أنجی له من عذاب الله، من ذکر الله. قالوا: یا رسول الله و لا الجهاد فی سبیل الله؟ [قال: ولا الجهاد فی سبیل الله] إلا أن تضرب بسیفك حتی ینقطع ثم تضرب به حتی ینقطع ثم تضرب به حتی ینقطع. ای، فرزند آدم هیچ عملی نکند که وی را از عذاب خدای نجات دهنده تر از ذکر خدای باشد . گفتند : یا رسول الله ، غزای در راه خدای هم ؟ گفت : غزای در راه خدای هم، مگر آنکه چندان شمشیر زنی که شمشیر نماند ، و بار دوم همچنین کنی ، و بار سوم همچنین . و گفت : من أحب أن یرتع فی ریاض الجنة فلیکثر ذکر الله. ای ، هر که دوست دارد که در مرغزار های بهشت چرا کند باید که ذکر خدای بسیار گوید. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ را پرسیدند: کدام عمل فاضل تر ؟ گفت : أن تموت و لسانك رطب بذکر الله. ای، آنکه وفات تو در آن حال باشد که زبانت به ذکر خدای تر بود . و گفت : أصبح و أمس و لسانك رطب بذکر الله تصبح و تمس و لیس علیك خطیئة. ای ، بامداد و شبانگاه به ذکر خدای رطب اللسان باش تا در بامداد و شبانگاه بر تو گناهی نماند . و گفت : لذکر الله بالغداة والعشی أفضل من حطم السیف فی سبیل الله و من اعطاء المال سحاً. ای، ذکر خدای بامداد و

شبانگاه فاضل‌تر ازشکستن شمشیراست درراه خدای، وازدادن‌مال چنانکه آب ریزند. وگفت: قال الله، عزوجل: إذا ذکرنی عبدی فی نفسه ذکرته فی نفسی و إذا ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر من ملئه و إذا تقرب منی شبراً تقربت منه ذراعا ، وإذا تقرب [۴۹۳] منی ذراعاً تقربت منه باعاً و إذا مشی الیّ ، هرولت الیه . ای، چون بندهٔ من در نفس خود مرا یاد کند، من در ذات خود وی را یاد کنم ، و چون در ملأیی یاد کند من درملأیی به از آن اورا یاد فرمایم، و چون «بدستی» به من تقرب نماید، من گزی به وی تقرب نمایم ، و چون گزی تقرب نماید ، « بازی » تقرب نمایم ، و چون سوی من دود ، سوی وی پویم .

مترجم می گوید که : مراد از این سخن آن است که از باری ـسبحانه و تعالی ـ در افاضت رحمت منعی و توقفی نیست . چون بنده را استعداد خیر اندکی حاصل شود ، رحمت باری تعالی بروی فایض گردد ، و آن را بسیار گرداند . و چون استعداد بیشتر شد ، فیضان رحمت در تزاید بود . و از این معنی به تقرب گزی و بازی عبارت فرموده است .

و پوییدن عبارتی است از زودی اجابت . چه معانی معقول را چون به کارهای محسوس عبارت کنی ، فهم ها در آن بهتر آویزد. وگفت: سبعة یظلهم الله یوم لا ظل الا ظله ، ومن جملتهم رجل ذکر الله فی خلاء ففاضت عیناه من خشیة الله . ای ، هفت کس را حق تعالی در سایه دارد ، روزی که سایه نباشد ، مگر سایه ای که باری تعالی فرماید . و یکی از آن جمله کسی باشد که خدای را در خلاء یاد کند، و از ترس وی آب از چشم هاش روان شود .

و سایه عبارتی است از آسایش و راحت . و بعضی علما «الاظله» را بر سایهٔ عرش حمل کرده اند . و در جمله ممکن را قرار نباشد تا به

واجب نپیوندد. و روا که پیوند بعضی به وسایط باشد. و چون وسایط از میان بردارند قرار نتواند بود، جز به اتصال واجب.

و بودردا روایت کرد که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: ألاأنبئکم بخیر اعمالکم و أزکاها عند ملیککم و أرفعها فی درجاتکم و خیر لکم من أعطاء الورق والذهب، وخیر لکم من أن تلقوا عدوکم فتضربون أعناقهم و یضربون أعناقکم؟ قالوا: وما ذاک یا رسول الله؟ قال: ذکر الله [دائماً]. ای، شما را آگاه نکنم از بهترین و پذیرفته ترین و رفیع درجه ترین اعمال شما، و چیزی که شما را به از دادن سیم و زر باشد، و به از قتال دشمنان، چنانکه شما ایشان را کشید، و ایشان شما را؟ گفتند: یا رسول الله، آن چه چیز است؟ گفت: ذکر خدای ـ عزوجل ـ [بدوام]. و گفت: من شغله ذکری عن مسألتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین. ای، هر که ذکر من وی را مشغول گرداند، از خواستن از من، عطای وی به از آن دهم که عطای خواهندگان.

مترجم می‌گوید که: تحقیق این سخن آن است که هر که به ذکر [۴۹۴] خدای مشغول شود استغراق در معرفت وی و اعراض از غیر وی ثابت بود. و هر چه بدان مشغول تر باشد، این معرفت متحقق تر و متجلی تر گردد، و این عطای وی بود از حق تعالی. و هر که به خواستن مشغول گردد، استغراق وی در دوستی غیر خدای، و اعراض از خدای باشد. و چون مطلوب نیابد، مزید تحقق و تجلی در معرفت، هر آینه به از مطلوب وی بود. و در این ریبتی نتواند بود.

و أما آثار: فضیل گفت: به ما چنان رسیده است که حق تعالی گفت: ای فرزند آدم، مرا پس از نماز بامداد ساعتی، و پس از نماز دیگر ساعتی یاد کن، آنچه میان آن باشد من از تو کفایت کنم. و یکی از علما گفت که: حق تعالی گوید که: هر بنده‌ای که بر دل وی اطلاع فرمایم و تمسک به

ذکر خود بر دل وی غالب بینم، من به ذات خود وی را رعایت کنم، و جلیس و محادث و أنیس او باشم. و حسن گفت : ذکر دو است: یکی ذکر حق تعالی میان نفس خود و میان وی ، و آن در غایت خوبی است ، و ثواب آن در غایت بسیاری . و فاضل‌تر از آن ، ذکر خدای است ، نزدیك آنچه حرام گردانیده است . ای، چون شهوت ذکر رامانع نشود ، بل ذکر آن رامانع بود . این دلیل استیلای ذکر بود بر دل . و معاذ جبل گفت : اهل بهشت را بر هیچ چیز حسرت نخواهد بود ، مگر بر ساعتی که در آن خدای را یاد نکرده باشند .

فضیلت مجلس‌های ذکر

پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : ما جلس قوم مجلساً یذکرون الله تعالی إلا حفت بهم الملائکه و غشیتهم الرحمه و ذکرهم الله فیمن عنده . ای ، هیچ قومی در مجلس ذکر حق تعالی ننشینند که نه ملایکه گرد ایشان نازل شود ، و خدای ـ عزوجل ـ درمیان مقربان خود ایشان را یاد فرماید. و گفت : ما من قوم اجتمعوا یذکرون الله تعالی ، لایریدون بذلك الاوجهه الا ناداهم منادٍ من السماء قوموا مغفوراً، قد بدلت لکم سیئاتکم حسنات . ای ، هیچ قومی فراهم نیایند که ذکر خدای ـ عزوجل ـ گویند و [بدان] نخواهند مگر رضای او را که نه منادیی از آسمان ایشان را آواز دهد که برخیزید با گناهان آمرزیده ، و بدی‌های شما به نیکی‌ها بدل گشته. و نیز گفت : ما قعد قوم مقعداً لم یذکروا الله فیه و لم یصلوا علی النبی الاکان علیهم حسرة یوم القیامه . ای، هیچ قومی جایی ننشینند ، که ذکر حق تعالی و درود پیغامبر در آن نگویند ، که نه برایشان روز قیامت حسرتی باشد .

و داود [علی نبینا و علیه السلام] گفت : الهی چون مرا بینی که

ازمجلس [۴۹۵] ذاکران بگذرم و به‌مجلس غافلان روم، پایم بشکن، که به
شکستن پای در حق من نعمتی فرموده باشی . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ
گفت : المجلس الصالح یکفر عن‌المؤمن الفی الف مجلس من مجالس
السوء . ای ، مجلس صالح دو هزار [هزار] مجلس بد راکفارت کند . و
بوهریره گفت که : اهل آسمان خانه‌های اهل زمین را ، که در آن نام خدای ۵
گویند، از روشنی همچنان بینند که ستارگان را. وسفیان عیینه گفت : چون
قومی فراهم آیند که خدای را تعالی یاد کنند ، شیطان و دنیا از ایشان دور
شوند . وشیطان دنیاراگوید : نبینی چه می کنند؟ دنیاگوید که : بگذارایشان
را ، که چون ازاین مجلس بپراکنند من‌گردنشان گیرم وسوی تو آرم.

و آمده است که بوهریـره در بازار رفت و گفت : شما را اینجا ۱۰
می‌بینم ، و میراث پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ درمسجد قسمت می کنند ؟مردمان
ترک بازارگرفتند وبه‌سوی مسجد رفتند . درمسجد میراثی ندیدند که قسمت
می کنند ، [با وی گفتند : ما میراثی ندیدیم که قسمت کنند] گفت : پس
چه دیدیت ؟ گفتند : قومی را دیدیم که ذکر خدای می‌گویند ، و قرآن
می‌خوانند . گفت : آن میراث محمد است . و اعمش از بوصالح و او ۱۵
از بوهریره ـ تا بوسعید خدری ـ روایت کرده‌اند که : پیغامبرـ علیه‌السلام ـ
گـفت : إن‌الله عزوجل ملائکة سیاحین فی الارض فضلا عن کتاب الناس
فاذا وجدوا قوماً یذکرون الله تنادوا ، هلموا الی بغیتکم ! فیجیؤون
فیحفون بهم الی السماء الدنیا . فیقول الله تبارک و تعالی : علی أی شی
ترکتم عبادی یصنعونه ؟ فیقولون: ترکناهم یحمدونک و یمجدونک و ۲۰
یسبحونک. فیقول[الله تبارک وتعالی]وهل رأونی؟فیقولون:لا. فیقول[جل
جلاله] : کیف ؟ لو رأونی ؟ فیقولون لو رأوک لکانوا أشدتسبیحاً و تحمیداً
وتمجیداً . فیقول لهم من أی شی یتعوذون ؟ فیقولون: من النار . فیقول

تعالی : وهل رأوها؟ فیقولون:لا. فیقول [الله]: فکیف لورأوها ؟ فیقولون لورأوها لکانوا أشد هرباً منها و أشد نفوراً . فیقول [الله] : وأی شی یطلبون ؟ فیقولون: الجنة . فیقول [تعالی] وهل رأوها ؟ فیقولون :لا . فیقول[تعالی]: فیکف لورأها؟ فیقولون لکانوا أشد علیها حرصاً. فیقول [جل جلاله] : فانی أشهدکم أنی قدغفرت لهم . فیقولون کان فیهم فلان لم یردهم إنما جاء[۴۹۶]لحاجة، فیقول [الله عزوجل] : هم القوم لایشقی بهم جلیسهم.

ای ، خدای‌را فریشتگان سیاح‌اند در زمین- بیرون از کاتبان اعمال مردمان- وایشان چون قومی را یابند که خدای رایاد کنند ، یکدیگر راآواز دهند وگویند : بشتابید سوی مطلوب خویش !پس بیایند وگرد برگردایشان درگیرند تا آسمان دنیا . و باری تعالی ایشان را گوید : بندگان مرا درچه کارگذاشتید ؟ گویند : در تسبیح و تحمید و تمجید تـو . گوید : هیچ مرا دیده‌اند ؟ گویند : نی. گوید : اگر دیده بودندی، چگونه کردندی؟ گویند: تسبیح وتحمید وتمجید بیشتر گفتندی . پس‌گوید : ازچه زینهار می‌طلبند ؟ گویند : از آتش . گوید :هیچ آن‌را دیده‌اند ؟ گویند : نی . گوید : اگر دیده بودندی چگونه بودی ؟ گویند : گریختن و رمیدن ایشان از آن بیشتر بودی . پس گـوید : چه می‌طلبند ؟ گویند : بهشت . گوید : هیچ آن را دیده‌اند؟گویند: نی . گوید : اگردیده بودندی چگونه طلبیدندی ؟ گویند: حرصشان برآن قوی‌تر بودی . گوید : من شمارا گواه گرفتم که ایشان را بیامرزیدم . گویند : میان ایشان فلان کس بود، و مراد او ایشان نبود ، بل به‌جهت‌کاری آمده بود .گوید که : ایشان‌قومی‌اند که همنشین ایشان‌بدبخت نشود .

فضیلت تهلیل

پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: أفضل ما قلته أنا و النبیون من قبلی، لا إله الا الله وحده لا شریك له. ای، فاضل تر چیزی که من و پیغامبران پیش از من گفته‌اند، این کلمه است. و گفت: من قال لا اله الا الله وحده لا شریك له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شی قدیر، فی کل یوم مائة مرة کانت له عدل عشر رقاب و کتبت له مائة حسنة و محیت عنه مائة سیئة و کانت له حرزاً من الشیطان یومه حتی یمسی و لم یأت أحد افضل مما جاء به الا أحد عمل اکثر من ذلك. ای، هر که این کلمات، هر روزی صد بار بگوید، وی را ثواب آزاد کردن ده رقبه باشد، و برای وی صد نکویی اثبات کنند، و صد بدی پاك گردانند. و همهٔ آن روز تا شبانگاه وی را حرزی باشد از دیو. و هیچ کس به از وی نکرده باشد، مگر کسی که آن کلمات بیش از وی گفته بود. و گفت: ما من عبد توضأ فأحسن الوضوء ثم رفع طرفه الی السماء فقال: أشهد أن لا إله الا الله [وحده لاشریك له]، و اشهد أن محمداً عبده و رسوله، الا فتحت له ابواب الجنة یدخل من أیها شاء. ای، هیچ بنده‌ای آبدست نکند که شرط احسان در آن بجای آرد، پس چشم سوی [۴۹۷] آسمان بردارد، و این کلمه بگوید که: نه درهای بهشت بر وی گشاده گردانند، از هر کدام که خواهد در رود. و گفت: لیس علی أهل لا إله إلا الله وحشة فی قبورهم ولا فی النشور، کأنی انظر إلیهم عند الصیحة ینفضون رؤوسهم من التراب، ویقولون: الحمد لله الذی أذهب عنا الحزن، إن ربنا لغفور شکور. ای، بر اهل کلمهٔ طیبه وحشتی نباشد ـ نه در گور و نه در زنده شدن ـ چنانستی که وقت «صیحه» ایشان را می بینم که خاك از سرهای خود می افشانند، و این حمد مذکور می گویند.

و بوهریره راگفت: یاأبا هریره! إن کل حسنة تعملها توزن یوم القیامه ، إلاشهادة أن لاإله الاالله، فانها لاتوضع فی میزان، لانها لو وضعت فی میزان من قالها صادقاً ، وضعت السموات السبع والارضون السبع ، و ما فیهن ،کان لا إله إلاالله أرجح من ذلك . ای ، هر حسنه‌ای که کنی روزقیامت آن رابسنجند، مگر کلمۀ طیبه را. چه آن رادر ترازو ننهند. زیرا که اگردر ترازوی کسی که [آن را] به‌صدق گفته باشد بنهند ، و هفت آسمان و هفت زمین و آنچه درمیان آن است ، در مقابل آن کلمه [نهند ، آن کلمه] از آن‌راجح آید. وگفت: لوجاء قائل لاإله إلاالله صادقاً بقراب الارض ذنوباً یغفرالله له. ای ، اگرگویندۀ کلمۀ طیبه ، به‌صدق پری‌زمین گناه آرد، خدای وی رابیامرزد. وگفت : یا أبا هریره!لقن‌الموتی‌شهادةأن لاإله إلاّ الله فانها تهدم الذنوب هدماً . ای ، کلمۀ طیبه میرندگان را تلقین کن ، که آن گناهان را ویران کند . بوهریره گفت : این مردگان را فرمودی ، زندگان را چگونه باشد؟ گفت : هی أهدم وأهدم . ای ، ویران کننده‌تر ، و ویران کننده‌تر . و گفت : من قال لا إله‌الا الله مخلصا دخل الجنه. ای، هر که کلمۀ [طیبه را] به‌اخلاص گوید در بهشت رود. وگفت : لیدخلن الجنه کلکم إلا من [أبی وشرد عن] الله شراد البعیر علی اهله. ای ، شما همه دربهشت روید مگر کسی که گردن کشی کند ، و از خدای ـعزوجلـ برمد ، چنانکه اشتر ازصاحب‌خود. گفتند : گردن کشی که کند؟ گفت : من لم‌یقل لاإله إلاالله. فأکثروا من قول لا إله الاالله قبل أن یحال بینکم و بینها فانها کلمه التوحید ، وهی کلمة الاخلاص ، وهی کلمة [۴۹۸] التقوی ، وهی الکلمة الطیبة ، وهی دعوة‌الحق ، وهی العروة الوثقی ، وهی ثمن الجنة . ای، هر که کلمۀ طیبه نگوید . پس این کلمه بسیار گویید ، پیش از آن که میان شما و آن حایلی شود . چه

این کلمهٔ توحید و اخلاص و تقوی است. و کلمهٔ طیبه است، و دعوت حق است و عروهٔ وثقی، و بهای بهشت.

وباری تعالی گفته است: هل جزاء الاحسان إلا الاحسان؟ [گفته‌اند که]: احسان در دنیا کلمهٔ طیبه گفتن است، و در آخرت بهشت. و همچنین گفتهٔ سبحانه و تعالی: للذین احسنوا الحسنیٰ و زیادة. وبراءِ عازب روایت کرد ۵ که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: من قال لا إله الا الله وحده لاشریك له، له الملك و له الحمد، وهو علی کل شی قدیر ـ عشر مرات ـ کانت له عدل رقبة او نسمة. ای، هر که این کلمه ده بار بگوید، وی را همان ثواب باشد که در آزادی رقبه‌ای، یا در استبقاء حیات شخصی، سعی نموده باشد. و «عمرو شعیب» از پدر خود، از جد خود، روایت کرد که: پیغامبر ۱۰ ـ علیه السلام ـ گفت: من قال فی یوم مأتی مرة لا إله إلا الله وحده لاشریك له له الملك و له الحمد، وهو علی کل شی قدیر، لم یسبقه احد کان قبله و لا یدرکه أحد کان بعده [الا من عمل بافضل من عمله]. ای، هر که روزی این کلمات دویست بار بگوید، هیچ متقدمی بر وی سابق نشده باشد، و هیچ متأخری به وی نرسد، مگر کسی که بیش از آن گفته [باشد]. و عمر ۱۵ گفت: هر که در بازاری از بازارها بگوید: لا إله الا الله وحده لاشریك له، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت، وهو علی کل شی قدیر. هزار هزار نیکویی به نام وی اثبات کنند، و هزار هزار بدی محو گردانند. وخانه‌ای برای وی در بهشت بنا فرمایند.

و آمده است که: بنده چون لا إله الا الله بگوید، بر هیچ بدی از صحیفهٔ ۲۰ وی نگذرد که نه آن را محو گرداند تا آنگاه که مثل خود نکویی یابد، [پس در پهلوی وی بنشیند.

ودر صحیح از «بو ایوب» روایت آمده است که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ

گفت: من قال لا إله الاالله وحده لاشریك له، له‌الملك وله‌الحمد، وهو علی كل شیٔ قدیر. عشر مرات. كان كمن أعتق اربعة أنفس من ولد اسماعیل. ای، هر كه این كلمات ده بار بگوید چنانستی كه چهار تن از فرزندان اسماعیل آزاد كرده باشد. و نیز در صحیح از عبادهٔ [صامت] روایت است كه پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: من تعار من‌اللیل فقال لا إله‌الاالله [۴۹۹] وحده لا شریك له، له‌الملك وله‌الحمد، وهو علی كل شیٔ قدیر، الحمدلله، وسبحان‌الله والحمدلله ولا إله الا الله والله اكبر، ولاحول ولا قوة الا بالله. ثم قال: اللهم اغفرلی، او أی دعاء دعا، استجیب له. فان توضأ و صلی قبلت صلاته. ای، هر كه به شب بیدار شود، و این كلمات بگوید، پس آمرزش خواهد، یاهر دعا كه كند، مستجاب شود. و اگر وضوسازد و نماز گزارد، نمازش پذیرفته باشد.

فضیلت تسبیح و تحمید و باقی ذكرها

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: من سبح دبر كل صلاة ثلاثاً و ثلاثین، و حمد ثلاثاً و ثلاثین، وكبّر ثلاثاً و ثلاثین، و ختم المائة بلاإله إلاالله وحده لاشریك له، له‌الملك وله‌الحمد وهو علی كل شیٔ قدیر، غفرت ذنوبه ولو كانت مثل زبدالبحر. ای، هر كه پس از هر نماز، سی و سه بار تسبیح، و سی و سه بار حمد، و سی و سه بار تكبیر بگوید، و بدین كلمات آن را صد بار تمام گرداند، گناهان وی آمرزیده شود، اگرچه همچند كف دریا باشد. و گفت: من قال سبحان‌الله وبحمده، فی الیوم مائة مرة حطت خطایاه، وإن كانت مثل زبدالبحر. ای، هر كه در روزی صد بار سبحان‌الله وبحمده بگوید، گناهانش كم كرده شود، اگر چه مساوی كف دریا باشد. و آمده است كه مردی به خدمت پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ آمد و گفت: دنیا روی از من

بگردانیده است، و مال من اندك شده. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: أین أنت عن صلاة الملائکة و تسبیح الخلائق و بها یرزقون. ای، چرا نماز فریشتگان و تسبیح خلایق اقامت ننمایی؟ که ایشان بدان روزی یابند. گفت: یا رسول الله آن چه چیز است؟ گفت: قل، سبحان الله وبحمده، سبحان الله العظیم، استغفر الله، مائة مرة مابین طلوع فجر الی ان تصلی الصبح، تأتیك الدنیا راغمة صاغرة، ویخلق الله من کل کلمة ملکاً یسبح الله الی یوم القیامة، ولك ثوابه. ای، میان طلوع صبح، و گزارد نماز بامداد، صد بار این کلمات بگویی، دنیا خوار و مقهور بر تو آید. و حق تعالی از هر کلمه فریشته‌ای آفریند که تا روز قیامت تسبیح گوید، و ثواب آن ترا باشد. و گفت: إذا قال العبد الحمدلله ملأت مابین السماء والارض، فاذا قال الحمدلله الثانیة ملأت مابین السماء السابعة الی الارض، فاذا قال الحمدلله الثالثة قال الله تعالی: سل! تعط. ای، چون بنده [۵۰۰] الحمدلله گوید، میان آسمان و زمین را پر کند، و چون بار دوم گوید از آسمان هفتم تا زمین پر کند، و چون بار سوم گوید، حق تعالی فرماید: بخواه! تا به تو داده شود.

و رفاعهٔ زرقی گفت: روزی به پیغامبر ـ علیه السلام ـ اقتدا کرده بودیم و نماز می گزاردیم، چون سر از رکوع بر آورد گفت: سمع الله لمن حمده. مردی از مقتدیان گفت: ربنا لك الحمد حمداً کثیراً طیباً مباركاً فیه. چون پیغامبر ـ علیه السلام ـ از نماز فارغ شد، گفت: لقد رأیت بضعة و ثلاثین ملکاً یبتدرونها أیهم یکتبها أولاً. ای، سی و اند فریشته را دیدم که مبادرت می نمودند تا کدام از ایشان، آن تحمید را اول نویسد. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت الباقیات الصالحات هن لا إله الا الله وسبحان الله والله اکبر، والحمدلله ولاحول ولاقوة الا بالله. ای، باقیات صالحات این کلمات است. و گفت: ماعلی الارض رجل یقول: لا إله الا الله والله اکبر، وسبحان الله

والحمدلله ولاحول ولاقوة الابالله . الاغفرت ذنوبه ولو کانت مثل زبدالبحر . ای، هیچ مردی برزمین این کلمات نگوید که نه گناه‌وی آمرزیده‌شود، اگرچه مثل کف دریا باشد . ابن‌عمراین حدیث روایت‌کرده است . و نعمان بشیر روایت‌کرد که ، پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : الذین یذکرون من جلال‌الله وتسبیحه وتهلیله و تحمیده ینطفن حول العرش لهن دوی کدوی‌النحل یذکرون بصاحبهن: أولا یحب أحدکم أن‌لایزال عندالله تعالی ما یذکربه؟ ای ،آنچه از جلال وتسبیح و تهلیل وتحمید حق‌تعالی یادمی کنند به عرش در می آید و آن را آوازی باشد چون آواز زنبور أنگبین . به صاحب آن یادکرده شود : «او» دوست ندارد ، یکی از شماکه درحضرت خدای بدان مذکور باشد ؟

و بوهریره روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : لأن أقول سبحان‌الله و الحمدلله ولااله الا الله والله اکبر، أحب إلیّ مماطلعت علیه‌الشمس . ای ،گفتن این کلمات به نزد من دوست‌تر از آنچه خورشید برآن طلوع کند . و در روایت دیگر: ولاحول ولاقوة الابالله ، زیاد آمده است ، و گفته : خیرمن‌الدنیا ومافیها . و گفت: أحب الکلام الی‌الله اربع : سبحان‌الله، والحمدلله، ولا[۵۰۱] إله الا الله، والله‌اکبر. لایضرك ، بأیهن بدأت . ای ، دوست‌ترین سخن‌ها نزد خدای این چهار است ، به هر کدام از آن آغاز کنی زیان ندارد ، واین حدیث سمرهٔ جندب روایت کرده است .

و بوموسی اشعری روایت‌کردکه : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : الطهور شطر الایمان، والحمدلله‌تملأ المیزان ،وسبحان‌الله والله‌اکبر یملآن ما بین السماء والارض . والصلاة نور والصدقة برهان والصبرضیاء والقرآن حجة لك اوعلیك، کل الناس یغدو فبائع نفسه [فموبقها أومشتر نفسه فمعتقها] . ای ، پاکی نیمه‌ای از ایمان‌است ،و«الحمدلله» ترازو را پر کند، و سبحان

الله والله‌اکبر ، میان آسمان و زمین را پر گرداند . و نماز نور است ، و صدقه برهان است ، و صبر روشنایی غالب است ، و قرآن حجت است - یا ترا یا برتو - همهٔ مردمان بامداد کنند و دو قسم شوند : یکی نفس خود را بفروشد و آن را برهاند ، و دیگری آن را هلاك گرداند .

مترجم می گوید : ای ، کسی که اختیار خود را درباقی کند نجات یابد ، و کسی که در تاریکی اختیار خود بماند هلاك شود . و بعضی از محققان یخرجهم من الظلمات الی النور ، را بر این جمله تفسیر کرده‌اند که از تاریکی‌ها، تدبیرهای نفسانی ایشان را بیرون آرد ، و به تفویض و تسلیم رساند .

و بوهریره روایت کرد که، پیغامبر - علیه‌السلام - گفت : کلمتان خفیفتان علی اللسان، ثقیلتان فی المیزان، حبیبتان إلی الرحمن: سبحان الله بحمده ، سبحان‌الله العظیم وبحمده . ای، دو کلمه سبك‌اند درزبان، و گران در میزان ، و دوست در حضرت رحمان. بوذر گفت: از پیغامبر - علیه‌السلام - پرسیدم که : کدام سخن نزد حق تعالی دوست‌تر ؟ گفت : ما اصطفی‌الله لملائکته . ای ، آنچه برای فریشتگان گزیده است : سبحان‌الله وبحمده ، سبحان‌الله العظیم‌است . و بوهریره روایت کرد که ، پیغامبر - علیه‌السلام - گفت : إن‌الله اصطفی من‌الکلام : سبحان‌الله والحمدلله ولاإله الاالله والله‌اکبر. فاذاقال العبد : سبحان‌الله، کتب له‌عشرون حسنة ، وحط عنه عشرون‌سیئة. واذا قال : الله‌اکبر . فمثل ذلك . وذکر الی‌آخر الکلمات . ای ، حق تعالی ازسخن این کلمات را برگزیده است . چون بنده بگوید : سبحان‌الله، بیست نیکی برای وی بنویسند ، [۵۰۲] و بیست بدی کم کنند . و چون بگوید : الله‌اکبر ، همچنین . و تا آخر کلمات یاد کرد .

وجابر روایت کرد که پیغامبر - علیه‌السلام - گفت : من قال سبحان‌الله وبحمده غرست له نخلة فی‌الجنة . ای ، هرکه این کلمه بگوید برای وی

«خرمادرختی» در بهشت نهال کرده شود. بوذر گفت که: درویشان پیغامبر
ـ علیه‌السلام ـ را گفتند که: اهل مال، آخرت را بردند. همچنانکه ما نماز
می‌گزاریم و روزه می‌داریم، ایشان هم بجای می‌آرند، و فاضل مال‌های
خود صدقه می‌کنند. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: أولیس قدجعل الله لکم
ماتتصدقون [به]؟ إن لکم بکل تسبیحة صدقة، وتحمیدة صدقة، وتهلیلة
صدقة، و تکبیرة صدقة، وامر بمعروف صدقة، و نهی عن منکر صدقة،
و یضع احدکم اللقمة فی [فی اهله فهی] له صدقة. ای، نه حق تعالی
شما را چنان گردانیده است که تصدیق می کنید که: شما را به هر تحمیدی
و تسبیحی و تمجیدی و تهلیلی و تکبیری، و أمر معروفی، و نهی منکری،
و لقمه‌ای در دهن عیال خود دادن، به هریکی از این صدقه‌ای است؟ گفتند:
یا رسول‌الله! یکی شهوت خود قضا کند، و او را در آن مزد باشد؟ گفت:
أرأیتم لو وضعها فی حرام لکان علیه فیها وزر؟ [قالوا: نعم. قال:]
کذلك إن وضعها فی الحلال کان له فیها أجر. ای، چه می‌گویید اگر در
حرامی کار بندد او را در آن وزری باشد؟ همچنان اگر در حلالی کار بندد
اجری بود. و بوذر گفت که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را گفتم که: اهل مال
در آخرت سابق شدند، بدانچه ما می‌گوییم ایشان می‌گویند. و ایشان صدقه
می‌دهند، و ما نمی‌دهیم. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: أفلا أدلُّك علی عمل
إذا أنت فعلته أدرکت من قبلك وفقت من بعدك إلا من قال مثل قولك
تسبح [الله] بعد کل صلاة ثلاثاً وثلاثین، وتحمد ثلاثاً وثلاثین، وتکبر اربعاً
وثلاثین. ای، راه ننمایم ترا به عملی که چون بکنی متقدمان را دریابی،
و متأخران به تو نرسند، مگر کسی که مثل قول تو گوید؟ و آن عمل آن
است که پس از هر نمازی سی وسه بار تسبیح گویی، و سی وسه بار تحمید،
و سی و چهار بار تکبیر.

و «بسره» روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ زنان را فرمود: علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس فلا تغفلن واعقدنَّ بالأنامل فانها مستنطقات یعنی بالشهادة فی القیامة. [۵۰۳] ای، بر شما باد به تسبیح و تهلیل و تقدیس، و از آن غافل مشوید، و به انگشتان عقد کنید. چه از ایشان روز قیامت گواهی خواهند خواست. وابن عمر گفت که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ ۵
را دیدم که تسبیح را عقد می گرفت. وبوسعید خدری روایت کرد، وبوهریره به صحت آن گواهی داد، که پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: إذا قال العبد لا إله الآالله والله اکبر. قال الله: صدق عبدی لا إله الا أنا، وأنا أکبر. واذا قال العبد: لا إله الآالله وحده لاشریك له. قال الله: صدق عبدی لا إله الا أنا لاشریك لی.
وإذا قال: لا إله الآالله، لاحول ولاقوة الا بالله. یقول الله: صدق عبدی لاحول ۱۰
ولاقوة إلا بی. ومن قالهن عند الموت لم تمسه النار. ای، چون بنده آن کلمات بگوید حق تعالی وی را تصدیق کند، و آن ثناها بر ذات مقدس خود اعادت فرماید. و هر که آن را در وقت وفات بگوید آتش، وی را نبساید. و مصعب سعد از پدر خود روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ
گفت: أیعجز أحدکم أن یکسب کل یوم ألف حسنة؟ [ای] «أ» نتواند یکی ۱۵
از شما که هر روزی هزار نیکی کسب کند؟ گفتند آن چگونه باشد؟ گفت: یسبح الله مائة تسبیحة فیکتب له ألف حسنة ویحط عنه الف سیئة. ای، صد تسبیح بگوید، برای وی هزار نیکی بنویسند و هزار بدی کم کنند.

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: یا عبدالله قیس ـ یا بوموسی ـ را
أولاأدلك علی کنز من کنوز الجنة؟ قال: بلی، قال: [قل] لاحول ولاقوة ۲۰
الا بالله. ای، «أ» راه ننمایم ترا به گنجی از گنج های بهشت؟ گفت: بلی. پیغامبر ـ علیه السلام ـ بدین کلمه اشارت فرمود. وبوهریره روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: عمل من کنز الجنة ومن تحت العرش، قول لاحول

ولاقوة الاّ باللّه؟ یقول اللّه تعالی أسلم عبدی و استسلم. ای، کاری است از گنج بهشت و از زیر عرش، گفتن آن کلمه، حق تعالی فرماید که بندهٔ من مسلمان شد و گردن نهاد. و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: من قال حین یصبح: رضیت باللّه ربّاً وبالاسلام دیناً وبمحمد نبیّاً، کان حقاً علی اللّه

۵ أن یرضیه یوم القیامة. ای، هر که بامداد این کلمات بگوید خدای ـ عزوجل ـ برخود واجب کند که روز قیامت وی را خشنود گرداند. و در روایتی دیگر: من قال ذلك، رضی‌اللّه‌عنه. ای، هر که آن را بگوید، خدای از [۵۰۴] وی خشنود شود. و مجاهد گفت: چون مرد از خانهٔ خود بیرون آید و بگوید: بسم‌اللّه، فریشته گوید: راه راست نموده شدی. و چون گوید: توکلت

۱۰ علی‌اللّه، فریشته گوید: کار تو کفایت شد. وچون گوید: لاحول ولاقوة الاّ باللّه، فریشته گوید: نگاه داشته شدی. پس دیوان از وی پراکنده شوند وگویند: بر این مرد سبیلی نیست. هدایت و کفایت و وقایت، وی را حاصل شده است.

سؤال: ذکر در غایت سبکی و آسانی است بر زبان، و رنج و

۱۵ تعب آن اندك است، و در عبادت‌های دیگر کلفت و مشقت‌هاست، پس چگونه ذکر فاضل‌تر و سودمندتر از همهٔ عبادت‌ها باشد؟

جواب: بدان که تحقیق این سخن جز به علم مکاشفه لایق نبود، و آن مقدار که به ذکر آن در علم معاملت مسامحت توان کرد آن است که: مؤثر سودمند، آن ذکر است که پیوسته باشد با حضور دل.

۲۰ وأما ذکر با غفلت کم فایده است. و در اخبار نیز بر این دلیل هست. و حضور دل [به ذکر در] یك لحظه، با آنچه در اکثر اوقات از خدای غافل باشد و به دنیا مشغول، هم بس فایده‌ای ندارد، بل حضور دل با خدای پیوسته، یا در اکثر اوقات است که بر همه عبادت‌ها مقدم است، بل شرف

دیگر عبادت‌ها بدواست . و او غایت ثمرهٔ عبادت‌های عملی است . و ذکر را اولی است و آخری . و اول او انس و دوستی بار آرد . و آخر او انس ودوستی زاید ، و از آن صادر شود . و مطلوب آن «انس» است . چه مرید در اول کار به تکلف ، دل وزبان خود را از وسوسه‌ها دور دارد . و به ذکر خدای آرد. وچون توفیق مداومت یابد بدان انس گیرد ، ودوستی مذکور در دل وی نهال پذیرد . و نباید که از این تعجب نمایی . چه در عادت‌ها مشاهده می‌شود که غایبی را پیش کسی یاد کنند ، وخصال ستودهٔ او بروی مکرر گردانند .شنونده آن غایب را دوست گیرد ، و به صفت وبسیاری ذکر عاشق وی شود . و چون در اول به بسیاری ذکر ،متکلف عاشق شد ، آخر الامردر بسیاری ذکر مضطرشود . چنانکه از آن نشکیبد . چه هر که چیزی را دوست دارد ، ذکر آن بسیار کند ، وهر که ذکرچیزی را بسیار برد ــ اگر چه به تکلف باشد ــ وی را دوست گیرد .

پس همچنین اول ذکر به تکلف باشد تا با مذکور انس و دوستی حاصل آید ، آنگاه در آخر صبراز آن ممتنع شود : پس موجب ، موَجب شود . وثمره ،مثمر گردد . واین است معنی قول آنکس که گفته است :بیست سال رنج قرآن کشیدم ، پس بیست سال درتنعم و تلذذ آن بودم . وتنعم و تلذذ حاصل نیاید ، مگر از انس و دوستی . و انس صادر نشود ، مگر از مداومت رنج کشیدن و تکلف درمدتی دراز تا آنگاه که آن تکلف [۵۰۵] طبع شود . و چگونه این را بعید توان شمرد که آدمی طعامی ــ که وی را خوش نیاید ــ به تکلف تناول نماید ، ودرخوردن آن رنج بیند ؟ و چون به تدریج بر آن مواظبت کند موافق طبع اوشود ،تا به حدی که از آن نشکیبد. چه نفس معتاد است ، و متحمل آنچه وی را تکلیف کرده شود . وگفته‌اند: هی‌النفس ماعودتها تتعود . ای ، آنچه دراول وی را به تکلف فرمایی ،

درآخر طبع وی شود . و چون با خدای انس حاصل شد از غیر او منقطع گردد . وآنچه جز خدای است به مرگ ازوی جدا خواهد شد . و درگور با وی نه مال خواهد ماند ، نه اهل ، نه فرزند ، نه شغل . و جز ذکرخدای نخواهد ماند .

۵ پس اگر با وی انس‌گرفته باشد به انقطاع عوایق که از ذکر مانع بودی ، متمتع و متلذذ باشد . چه حاجت های ضروری زندگانی وی را از ذکر مانع می‌بود ، و پس از مرگ مانعی نماند . و چنانستی که با محبوب وی را خلوتی حاصل شده است ، وغبطت اوبدان عظیم‌گشته . واززندانی که درآن از معشوق و أنیس خود باز داشت بود ، خلاص یافت . و برای ۱۰ این معنی پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إن روح‌القدس نفث فی‌روعی: أحبب ما أحببت‌فانك مفارقه. ای، روح‌قدس دردل‌من دمیدکه: هرچه‌را خواهی دوست دارکه توازآن جدا خواهی شد ! و بدین کل آنچه به دنیا تعلق دارد خواسته است . چه آن در حق او به مرگ فانی خواهد شد . چه هر چه در دنیاست فانی است، و وجه پروردگار ـ ذوالجلال والاکرام ـ باقی. ودنیا ۱۵ درحق هرکسی به مرگ فانی شود ، تا آنگاه‌که او درنفس خود فناپذیرد . چون مدت وی به پایان رسد ، و مهلت وی بسرآید ، و بنده پس از مرگ بدین انس لذت یابد تا آنگاه‌که در جوار خدای نزول کند ، و از ذکر به دیدار ترقی نماید ، و آن پس از آن باشد که، آنچه درگورهاست شورانیده و آشکاراکرده شود ، و آنچه در سینه‌هاست حاصل کرده آید .

۲۰ وانکار مکن که ذکرخدای پس ازمرگ باآدمی باقی ماند .وگویی که‌آدمی نیست شده است ، پس[چگونه] ذکرخدای با وی‌باقی باشد؟ چه عدم او چنان نیست که مانع ذکر باشد ، بل عدمی است از دنیا و عالم ملك و شهادت ، نه از عالم ملکوت . و بدین معنی پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ

اشارت فرموده است در آنچه گفته است: القبر إما حفرة من حفر النیران أو روضة من ریاض الجنة. ای، گور گَوی باشد از گوهای آتش، یا مرغزاری از مرغزارهای بهشت. و بدانچه گفته است: أرواح الشهداء فی حواصل طیور خضر. ای، جان‌های شهیدان در حوصله‌های مرغان سبز است. و در آنچه در مشرکانی گفت که در روز بدر کشته شدند، و نام‌های ایشان تعیین [۵۰۶] کرد و گفت: ای فلان و ای فلان! إنی قد وجدت ما وعدنی ربی حقاً فهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟ ای، آنچه خدای ـ عزوجل ـ مرا وعده کرده بود آن را حق یافتم. پس آنچه شما را وعده کرده بود، آن را حق یافتید؟ و چون عمر این سخن بشنید گفت: یا رسول الله! ایشان مرداری شده‌اند چگونه شنوند؟ و چگونه جواب گویند؟ گفت: والذی نفسی بیده ما أنتم باسمع لکلامی منهم، و لکنهم لایقدرون أن یجیبوا. ای، بدان خدای که نفس من در قبضهٔ قدرت اوست که شما سخن مرا از ایشان شنونده‌تر [نیستید]، و لکن نتوانند که جواب گویند. و این حدیث در صحیح است. این سخن اوست در حق مشرکان.

أما در حق مؤمنان و شهیدان فرموده است: أرواحهم فی حواصل طیر خضر معلقة تحت العرش. و این حالت و آنچه بدین الفاظ اشارت سوی آن است، منافی ذکر خدای نیست. و حق تعالی گفته است: ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحیاء عند ربهم یُرزقون، فرحین بما آتیٰهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم[1] (الآیة). و برای شرف ذکر الهی مرتبهٔ شهادت بزرگ شده است. زیرا که مطلوب خاتمت است. و به خاتمت آن می‌خواهیم که دنیا را وداع کند، و قدومش بر خدای ـ عزوجل ـ در حالی باشد که دل او مستغرق بود بدو، و از علایق غیر او منقطع. و بنده اگرچه تواند که همت خود را به خدای ـ عزوجل ـ

۱ ـ قرآن ۱۶۹/۳ و ۱۷۰

مستغرق گرداند ، اما نتواند که در آن حال بمیرد ، مگر در صف کارزار ، که
طمع از جان و مال ، و اهل و فرزند خود ، بل از کل [دنیا] گسسته باشد .
چه آن همه برای حیات خود خواهد . وحیات خودرا دردوستی حق تعالی ،
و طلب رضای او در دل خود خوار گردانیده است .

۵ پس هیچ تجردی از آن قوی‌تر نباشد *و برای این ، امر شهادت
عظیم گشته است ، واز فضایلی که نهایت ندارد در آن وارد شده است . یکی
از آن ، آن است که چون عبدالله عمروانصاری درروز «احد» شهادت یافت ،
پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ به جابر پسر او گفت : الا أبشرك یا جابر ! قال :
بلی ، بشرك الله بالخیر ، قال : إن‌الله عزوجل أحیاأباك فاقعده بین
۱۰ یدیه ولیس بینه و بینه ستر، فقال‌تعالی : تمنَّ علیَّ یا عبدی ما شئت
أعطیکه ، فقال یارب ! أن تردنی إلی الدنیا حتی أقتل فیك وفی نبیك
مرةً أخری ، فقال تعالی : سبق‌القضاء منی بأنهم إلیها لایرجعون . ای ،
ترا مژده ندهم یا جابر ! گفت : بلی ، خدای تعالی ترا به خیر مژده دهاد ،
گفت : خدای تعالی ، پدرترا زنده‌گردانید، وبه‌رتبهٔ نزدیکی به خود مشرف
۱۵ ساخت، و میانهٔ او و خدای حجابی نبود . پس حق تعالی فرمود : ای بندهٔ
من هرچه خواهی از من بطلب که من آن را به توارزانی دارم . پس پدرت
گفت : ای پروردگار ! مرا به دنیا باز بر تا در راه تو ورسول تو بار دیگر
کشته شوم . پس حق‌تعالی فرمود که :قضا ازمن سابق شده است که مردگان
به دنیا رجعت‌نکنند * پس کشتن سبب خاتمت است، برمثل این حالت .
۲۰ چه اگر کشته نشود، و پس از آن مدتی بماند، رواکه شهوت‌های دنیا باز
آید ، و ذکر خدای راکه بر دل وی مستولی شده است معدوم‌گرداند . و

---

* آنچه میان دو ستاره قرارگرفته از دو نسخهٔ بریتانیا ولنینگراد افتاده
است و تنها در نسخهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

ازمجلس [۴۹۵] ذاکران بگذرم و به‌مجلس غافلان روم، پایم بشکن، که به شکستن پای در حق من نعمتی فرموده باشی . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : المجلس الصالح یکفر عن المؤمن الفی الف مجلس من مجالس السوء . ای ، مجلس صالح دو هزار [هزار] مجلس بد راکفارت کند . و بوهریره گفت که : اهل آسمان خانه‌های اهل زمین را ، که در آن نام خدای ۵ گویند، از روشنی همچنان بینند که ستارگان را. وسفیان عیینه گفت : چون قومی فراهم آیند که خدای را تعالی یاد کنند ، شیطان و دنیا از ایشان دور شوند . وشیطان دنیاراگوید : نبینی چه می کنند؟ دنیاگوید که : بگذارایشان را ، که چون ازاین مجلس بپراکنند من‌گردنشان گیرم وسوی تو آرم.

۱۰ و آمده است که بوهریـره در بازار رفت و گفت : شما را اینجا می‌بینم ، و میراث پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ درمسجد قسمت می کنند ؟مردمان ترک بازار گرفتند وبه‌سوی مسجد رفتند . درمسجد میراثی ندیدند‌که قسمت می کنند ، [با وی گفتند : ما میراثی ندیدیم که قسمت کنند] گفت : پس چه دیدیت ؟ گفتند : قومی را دیدیم که ذکر خدای می‌گویند ، و قرآن ۱۵ می‌خوانند . گفت : آن میراث محمد است . و اعمش از بوصالح و او از بوهریره ـ تا بوسعید خدری ـ روایت کرده‌اند که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گـفت : إن لله عزوجل ملائکة سیاحین فی الارض فضلا عن کتاب الناس فاذا وجدوا قوماً یذکرون الله تنادوا ، هلموا الی بغیتکم ! فیجیؤون فیحفون بهم الی السماء الدنیا . فیقول الله تبارک و تعالی : علی أی شی ۲۰ ترکتم عبادی یصنعونه ؟ فیقولون: ترکنا هم یحمدونک و یمجدونک و یسبحونک. فیقول[الله تبارک وتعالی]وهل رأونی؟فیقولون:لا. فیقول[جل ـ جلاله] : کیف ؟ لورأونی ؟ فیقولون لورأوک لکانوا أشدتسبیحاً و تحمیداً وتمجیداً . فیقول لهم من أی شی یتعوذون ؟ فیقولون: من النار . فیقول

تعالی : وهل رأوها؟ فیقولون:لا. فیقول [الله]: فکیف لورأوها ؟ فیقولون لورأوها لکانوا أشد هرباً منها و أشد نفوراً . فیقول [الله] : وأی شی یطلبون ؟ فیقولون: الجنه . فیقول [تعالی] وهل راوها ؟ فیقولون :لا . فیقول[تعالی]: فیکف لوراها؟ فیقولون لکانوا أشد علیها حرصاً. فیقول [جل جلاله] : فانی أشهدکم أنی قدغفرت لهم . فیقولون کان فیهم فلان لم یردهم إنما جاء [۴۹۶]لحاجته، فیقول [الله عزوجل] : هم القوم لایشقی بهم جلیسهم.

ای ، خدای‌را فریشتگان سیاح‌اند در زمین- بیرون از کاتبان اعمال مردمان- وایشان چون قومی را یابند که خدای رایاد کنند ، یکدیگر راآواز دهند وگویند : بشتابید سوی مطلوب خویش !پس بیایند وگرد برگردایشان درگیرند تا آسمان دنیا . و باری تعالی ایشان را گوید : بندگان مرا درچه کارگذاشتید ؟ گویند : در تسبیح و تحمید و تمجید تـو . گوید : هیچ مرا دیده‌اند ؟ گویند : نی. گوید : اگر دیده بودندی، چگونه کردندی؟ گویند: تسبیح وتحمید وتمجید بیشتر گفتندی . پس‌گوید : ازچه زینهار می‌طلبند ؟ گـویند : از آتش . گوید : هیچ آن‌را دیده‌اند ؟ گویند : نی . گوید : اگر دیده بودندی چگونه بودی ؟ گویند : گریختن و رمیدن ایشان از آن بیشتر بودی . پس گـوید : چه می‌طلبند ؟ گویند : بهشت . گوید : هیچ آن را دیده‌اند؟گویند: نی . گوید : اگردیده بودندی چگونه طلبیدندی ؟ گویند: حرصشان برآن قوی‌تر بودی . گوید : من شمارا گواه گرفتم که ایشان را بیامرزیدم . گویند : میان ایشان فلان کس بود، و مراد او ایشان نبود ، بل به‌جهت‌کاری آمده بود .گوید که : ایشان‌قومی‌اند که همنشین ایشان‌بدبخت نشود .

فضیلت تهلیل

پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: أفضل ما قلته أنا و النبیون من قبلی، لا إله الا الله وحده لا شریك له. ای، فاضل تر چیزی که من و پیغامبران پیش از من گفته‌اند، این کلمه است. و گفت: من قال لا اله الا الله وحده لا شریك له، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیٔ قدیر، فی کل یوم مائة مرة کانت له عدل عشر رقاب و کتبت له مائة حسنة و محیت عنه مائة سیئة و کانت له حرزاً من الشیطان یومه حتی یمسی و لم یأت أحد افضل مما جاء به الا أحد عمل اکثر من ذلك. ای، هر که این کلمات، هر روزی صد بار بگوید، وی را ثواب آزاد کردن ده رقبه باشد، و برای وی صد نکویی اثبات کنند، وصد بدی پاك گردانند. وهمهٔ آن روز تاشبانگاه وی‌را حرزی باشد ازدیو. و هیچ کس به از وی نکرده باشد، مگر کسی که آن کلمات بیش از وی گفته بود. و گفت: ما من عبد توضأ فأحسن الوضوء ثم رفع طرفه الی السماء فقال: أشهد أن لاإله الا الله [وحده لاشریك له]، و اشهد أن محمداً عبده ورسوله، الافتحت له ابواب الجنة یدخل من أیها شاء. ای، هیچ بنده‌ای آبدست نکند که شرط احسان در آن بجای آرد، پس چشم سوی [۴۹۷] آسمان بردارد، واین کلمه بگوید که: نه‌درهای بهشت بر وی گشاده گردانند، از هر کدام که خواهد در رود. و گفت: لیس علی أهل لا إله إلاالله وحشة فی قبورهم ولافی النشور، کأنی انظر إلیهم عندالصیحة ینفضون رؤوسهم من التراب، ویقولون: الحمدلله الذی أذهب عنا الحزن، إن ربنا لغفور شکور. ای، براهل کلمهٔ طیبه وحشتی نباشد ـ نه‌در گور و نه در زنده شدن ـ چنانستی که وقت «صیحه» ایشان‌را می بینم که‌خاك‌ازسرهای‌خود می‌افشانند، واین حمد مذکور می گویند.

و بوهریره را گفت: یاأبا هریره! إن کل حسنة تعملها توزن یوم
القیامة، إلاشهادة أن لاإله الاالله، فانها لاتوضع فی میزان، لانها لو
وضعت فی میزان من قالها صادقاً، وضعت السموات السبع والارضون
السبع، و ما فیهن، کان لا إله إلاالله أرجح من ذلك. ای، هر حسنه‌ای که
۵ کنی روزقیامت آن رابسنجند، مگر کلمهٔ طیبه را. چه آن رادر ترازو ننهند.
زیراکه اگردر ترازوی کسی که [آن را] به‌صدق گفته باشد بنهند، و هفت
آسمان و هفت زمین وآنچه درمیان آن است، در مقابل آن کلمه [نهند،
آن کلمه] از آن‌راجح آید. وگفت: لوجاء قائل لاإله إلاالله صادقاً بقراب
الارض ذنوباً یغفرالله له. ای، اگرگویندهٔ کلمهٔ طیبه، به‌صدق پری‌زمین
۱۰ گناه آرد، خدای وی رابیامرزد. وگفت: یا أبا هریره! لقن‌الموتی‌شهادة‌أن
لاإله إلاالله فانها تهدم الذنوب هدماً. ای، کلمهٔ طیبه میرندگان را
تلقین کن، که آن گناهان را ویران کند. بوهریره گفت: این مردگان را
فرمودی، زندگان را چگونه باشد؟ گفت: هی أهدم وأهدم. ای، ویران
کننده‌تر، و ویران کننده‌تر. و گفت: من قال لا إله‌الا الله مخلصا دخل
۱۵ الجنة. ای، هر که کلمهٔ [طیبه را] به‌اخلاص گوید در بهشت رود. وگفت:
لیدخلن الجنة کلکم إلا من [أبی وشرد عن] الله شراد البعیر علی اهله.
ای، شما همه دربهشت روید مگـر کسی که گردن کشی کند، و از خدای
-عزوجل- برمد، چنانکه اشتر ازصاحب‌خود. گفتند: گردن کشی که کند؟
گفت: من لم‌یقل لاإله إلاالله. فأکثروا من قول لا إله الاالله قبل أن
۲۰ یحال بینکم و بینها فانها کلمة التوحید، وهی کلمة الاخلاص،
وهی کلمة [۴۹۸] التقوی، وهی الکلمة الطیبة، وهی دعوة‌الحق، وهی
العروة الوثقی، وهی ثمن الجنة. ای، هر که کلمهٔ طیبه نگوید. پس
این کلمه بسیار گویید، پیش از آن که میان شما و آن حایلی شود. چه

این کلمهٔ توحید و اخلاص وتقوی است. و کلمهٔ طیبه است ، و دعوت حق است وعروهٔ وثقی ، و بهای بهشت .

وباری تعالی گفته‌است : هل جزاء الاحسان إلاالاحسان؟ [گفته‌اند که]: احسان دردنیا کلمهٔ طیبه‌گفتن است ، ودر آخرت بهشت . و همچنین گفتهٔ سبحانه و تعالی : للذین احسنواالحسنیٰ و زیادة. وبراءعازب روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من قال لاإله الا اللهوحده لاشریك له، له‌الملك و له الحمد، وهوعلی کل شی قدیر ـ عشر مرات ـ کانت له عدل رقبة او نسمة . ای ، هر که این کلمه ده باربگوید ، وی را همان ثواب باشدکه در آزادی رقبه‌ای ، یادراستبقاء حیات شخصی ، سعی نموده باشد. و «عمرو شعیب» از پدر خود ، از جد خود ، روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: من قال فی یوم مأتی مرة لاإله إلا الله وحده لاشریك له له الملك و له‌الحمد ، وهو علی کل شی قدیر، لم یسبقه احد کان قبله ولا یدرکه أحد کان بعده[الامن عمل بافضل من عمله] . ای ، هر که روزی این کلمات دویست بار بگوید ، هیچ متقدمی بر وی سابق نشده باشد ، و هیچ متأخری به وی نرسد ، مگر کسی که بیش از آن گفته [باشد] . و عمر گفت : هر که دربازاری از بازارها بگوید : لاإله الا اللهوحده لاشریك له ، له الملك و له الحمد یحیی و یمیت ، وهو علی کل شی قدیر . هزارهزار نیکویی به نام وی اثبات کنند ، و هزار هزاربدی محو گردانند . وخانه‌ای برای وی دربهشت بنافرمایند.

وآمده‌است که: بنده چون لاإله الا الله بگوید، برهیچ بدی از صحیفهٔ وی نگذرد که نه آن رامحو گرداند تاآنگاه که مثل خودنکویی یابد ، [پس در] پهلوی وی بنشیند.

ودرصحیح از «بوایوب» روایت آمده است که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ

گفت : من قال لاإله الاالله وحده لاشریك له ، له الملك وله الحمد ، وهو علی کل شیٔ قدیر . عشرمرات . کان کمن أعتق اربعة أنفس من ولد اسماعیل . ای، هر که این کلمات ده بار بگوید چنانستی که چهار تن از فرزندان اسماعیل آزاد کرده باشد . ونیز درصحیح ازعبادهٔ [صامت] روایت است که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من تعار من اللیل فقال لاإله‌الاالله [۴۹۹] وحده لا شریك له، له الملك وله الحمد، وهوعلی کل شی قدیر ، الحمدلله، وسبحان‌الله والحمدلله ولا إله الا الله والله اکبر ، ولاحول ولا قوة الا بالله . ثم قال: اللهم اغفرلی ، او أی دعاء دعا ، استجیب له . فان توضأ و صلی قبلت صلاته . ای ،هر که به شب بیدار شود ، و این کلمات بگوید ، پس آمرزش خواهد ، یاهر دعا که کند، مستجاب شود . و اگر وضوسازد ونماز گزارد ، نمازش پذیرفته باشد .

فضیلت تسبیح و تحمید و باقی ذکرها

پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: من سبح دبر کل صلاة ثلاثاً وثلاثین، و حمدثلاثاً و ثلاثین ، وکبّر ثلاثاً و ثلاثین، و ختم المائة بلاإله إلاالله وحده لاشریك له ، له الملك وله الحمد وهوعلی کل شیٔ قدیر ، غفرت ذنوبه ولوکانت مثل زبدالبحر . ای ، هر که پس از هر نماز، سی وسه بارتسبیح ، و سی و سه بار حمد ، و سی و سه بار تکبیر بگوید ، و بدین کلمات آن را صد بار تمام گرداند ،گناهان وی آمرزیده شود ، اگرچه همچند کف دریا باشد. و گفت: من قال سبحان‌الله وبحمده ،فی الیوم مائة مرة حطت خطایاه ، وإن کانت مثل زبدالبحر . ای ،هر که در روزی صد بار سبحان‌الله وبحمده بگوید، گناهانش کم کرده شود ،اگر چه مساوی کف دریا باشد . و آمده است که مردی به خدمت پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ آمد و گفت : دنیا روی از من

بگردانیده است ، و مال من اندك شده . پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : أین أنت عن صلاة الملائکه و تسبیح الخلائق و بها یرزقون . ای ، چرا نماز فریشتگان و تسبیح خلایق اقامت ننمایی ؟ که ایشان بدان روزی یابند. گفت : یا رسول الله آن چه چیز است ؟ گفت : قل ، سبحان الله وبحمده ، سبحان الله
5 العظیم ، استغفرالله ، مائة مرة مابین طلوع فجر الی ان تصلی الصبح ، تأتیك الدنیا راغمة صاغرة ، ویخلق الله من کل کلمة ملکاً یسبح الله الی یوم القیامة ، ولك ثوابه . ای ، میان طلوع صبح ، و گزارد نماز بامداد ، صد بار این کلمات بگویی ، دنیا خوار ومقهور برتو آید . وحق تعالی ازهر کلمه فریشته‌ای آفریند که تا روز قیامت تسبیح گوید ، و ثواب آن ترا باشد . و
10 گفت: إذا قال العبد الحمدلله ملأت مابین السماء والارض، فاذا قال الحمدلله الثانیة ملأت مابین السماء السابعة الی الارض ، فاذا قال الحمدلله الثالثة قال الله تعالی: سل! تعط. ای ،چون بنده [۵۰۰] الحمدلله گوید، میان آسمان و زمین را پر کند ، و چون بار دوم گوید از آسمان هفتم تا زمین پر کند ، و چون بار سوم گوید ، حق تعالی فرماید : بخواه! تا به تو داده شود .
15 و رفاعهٔ زرقی گفت : روزی به پیغامبر ـ علیه السلام ـ اقتدا کرده بودیم و نماز می گزاردیم ، چون سر از رکوع بر آورد گفت : سمع الله لمن حمده . مردی از مقتدیان گفت : ربنا لك الحمد حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه. چون پیغامبر ـ علیه السلام ـ از نماز فارغ شد ، گفت : لقد رأیت بضعة و ثلاثین ملکاً یبتدرونها أیهم یکتبها أولاً . ای، سی و اند فریشته را دیدم
20 که مبادرت می نمودند تا کدام از ایشان ، آن تحمید را اول نویسد . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت الباقیات الصالحات هن لا إله الا الله وسبحان الله والله اکبر ، والحمدلله ولاحول ولاقوة الا بالله. ای، باقیات صالحات این کلمات است . و گفت : ماعلی الارض رجل یقول: لا إله الا الله والله اکبر ، وسبحان الله

والحمدلله ولاحول ولاقوة الّا باللّه . الاغفرت ذنوبه ولو کانت مثل زبدالبحر . ای، هیچ مردی برزمین این کلمات نگوید که نه‌گناه‌وی آمرزیده‌شود،اگرچه مثل کف دریا باشد . ابن‌عمراین حدیث روایت‌کرده است . و نعمان بشیر روایت کرد که ، پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : الذین‌یذکرون من جلال‌الله وتسبیحه وتهلیله و تحمیده ینطفن حول العرش لهن دوی کدوی‌النحل یذکرون بصاحبهن: أولا یحب أحدکم‌آن‌لایزال عندالله تعالی ما یذکربه؟ ای ،آنچه از جلال وتسبیح و تهلیل وتحمید حق‌تعالی یادمی کنند به‌عرش در می‌آید و آن را آوازی باشد چون آواز زنبور أنگبین . به صاحب آن یادکرده شود : «او» دوست ندارد ، یکی از شماکه درحضرت خدای بدان مذکور باشد ؟

و بوهریره روایت کرد که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : لأن أقول سبحان‌الله و الحمدلله ولااله الا الله والله اکبر، أحب إلیّ مماطلعت علیه‌الشمس . ای ،گفتن این کلمات به نزد من دوست‌تر از آنچه خورشید برآن طلوع کند . و در روایت دیگر: ولاحول ولاقوة‌الابالله ، زیادآمده است ، وگفته : خیرمن‌الدنیا ومافیها . وگفت:أحب‌الکلام‌الی‌الله‌اربع : سبحان‌الله، والحمدلله، ولا[۵۰۱] إله الاّ اللّه، واللّه‌اکبر. لایضرک ، بأیهن بدأت . ای ، دوست‌ترین سخن‌ها نزد خدای این چهار است ، به هرکدام از آن آغاز کنی زیان ندارد ، واین حدیث سمرهٔ جندب روایت کرده است .

و بوموسی اشعری روایت‌کرد‌که : پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : الطهورشطر الایمان، والحمدلله‌تملأ المیزان ،وسبحان‌الله‌والله‌اکبر یملأن‌مابین السماء والارض . والصلاة نوروالصدقة برهان والصبرضیاء والقرآن حجة لک‌اوعلیک، کل الناس یغدوفبائع نفسه [فموبقها أومشتر نفسه فمعتقها] . ای ، پاکی نیمه‌ای از ایمان‌است ،و«الحمدلله» ترازو را پر کند، و سبحان

الله واللّه اکبر ، میان آسمان و زمین را پر گرداند . و نماز نور است ، و صدقه برهان است ، و صبر روشنایی غالب است ، و قرآن حجت است - یا ترا یا برتو - همهٔ مردمان بامداد کنند و دوقسم شوند : یکی نفس خود را بفروشد و آن را برهاند ، و دیگری آن را هلاك گرداند .

۵ مترجم می گوید : ای ، کسی که اختیار خود را درباقی کند نجات یابد ، و کسی که درتاریکی اختیارخود بماند هلاك شود . وبعضی ازمحققان یخرجهم من الظلمات الی النور ، رابراین جمله تفسیر کرده اند که از تاریکی ها، تدبیرهای نفسانی ایشان را بیرون آرد ، و به تفویض و تسلیم رساند .

و بوهریره روایت کرد که، پیغامبر - علیه السلام - گفت : کلمتان خفیفتان علی اللسان، ثقیلتان فی المیزان، حبیبتان إلی الرحمن: سبحان اللّه ۱۰ بحمده، سبحان الله العظیم وبحمده. ای، دو کلمه سبك اند درزبان، وگران در میزان ، ودوست درحضرت رحمان. بوذر گفت: از پیغامبر - علیه السلام - پرسیدم که : کدام سخن نزد حق تعالی دوست تر ؟ گفت : ما اصطفی الله لملائکته . ای ، آنچه برای فریشتگان گزیده است : سبحان اللّه وبحمده، ۱۵ سبحان الله العظیم است . و بوهریره روایت کرد که ، پیغامبر - علیه السلام - گفت : إن الله اصطفی من الکلام : سبحان الله والحمدلله ولا إله الاالله والله اکبر. فاذا قال العبد : سبحان الله، کتب له عشرون حسنة ، و حط عنه عشرون سیئة. واذا قال : الله اکبر . فمثل ذلك . وذکر الی آخر الکلمات . ای ، حق تعالی ازسخن این کلمات رابرگزیده است . چون بنده بگوید : سبحان الله، بیست ۲۰ نیکی برای وی بنویسند ، [۵۰۲] و بیست بدی کم کنند . و چون بگوید : الله اکبر ، همچنین . و تا آخر کلمات یاد کرد .

وجابر روایت کرد که پیغامبر - علیه السلام - گفت : من قال سبحان الله وبحمده غرست له نخلة فی الجنة . ای ، هر که این کلمه بگوید برای وی

«خرمادرختی» در بهشت نهال کرده شود. بوذر گفت که: درویشان پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را گفتند که: اهل مال، آخرت را بردند. همچنانکه ما نماز می‌گزاریم و روزه می‌داریم، ایشان هم بجای می‌آرند، و فاضل مال‌های خود صدقه می‌کنند. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: أولیس قد جعل الله لکم ما تصدقون [به]؟ إن لکم بکل تسبیحة صدقة، وتحمیدة صدقة، وتهلیلة صدقة، و تکبیرة صدقة، وامر بمعروف صدقة، و نهی عن منکر صدقة، و یضع احدکم اللقمة فی [فی اهله فهی] له صدقة. ای، نه حق تعالی شما را چنان گردانیده است که تصدیق می کنید که: شما را به هر تحمیدی و تسبیحی و تمجیدی و تهلیلی و تکبیری، و أمر معروفی، و نهی منکری، ولقمه‌ای در دهن عیال خود دادن، به هریکی از این صدقه‌ای است؟ گفتند: یا رسول‌الله! یکی شهوت خود قضا کند، واو را در آن مزد باشد؟ گفت: أرأیتم لو وضعها فی حرام لکان علیه فیها وزر؟ [قالوا: نعم. قال:] کذلک إن وضعها فی الحلال کان له فیها أجر. ای، چه می گویید اگر در حرامی کار بندد او را در آن وزری باشد؟ همچنان اگر در حلالی کار بندد اجری بود. و بوذر گفت که: پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ را گفتم که: اهل مال در آخرت سابق شدند، بدانچه ما می گوییم ایشان می گویند. وایشان صدقه می‌دهند، وما نمی‌دهیم. پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: أفلا أدلك علی عمل إذا أنت فعلته أدرکت من قبلك وفقت من بعدك إلامن قال مثل قولك تسبح [الله] بعد کل صلاة ثلاثاً وثلاثین، وتحمد ثلاثاً وثلاثین، وتکبر اربعاً وثلاثین. ای، راه ننمایم ترا به عملی که چون بکنی متقدمان را دریابی، و متأخران به تو نرسند، مگر کسی که مثل قول تو گوید؟ و آن عمل آن است که پس از هر نمازی سی وسه بار تسبیح گویی، و سی وسه بار تحمید، و سی و چهار بار تکبیر.

و «بسره» روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ زنان را فرمود: علیکن بالتسبیح والتهلیل والتقدیس فلا تغفلن و أعقدنّ بالأنامل فانها مستنطقات یعنی بالشهادة فی القیامة. [۵۰۳] ای، بر شما باد به تسبیح و تهلیل و تقدیس، و از آن غافل مشوید، و به انگشتان عقد کنید. چه از ایشان روز قیامت گواهی خواهند خواست. وابن عمر گفت که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ ۵
را دیدم که تسبیح را عقد می گرفت. وبوسعید خدری روایت کرد، وبوهریره به صحت آن گواهی داد، که پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: إذا قال العبد لاإله الاّالله والله اکبر. قال الله: صدق عبدی لاإله الا أنا، وأنا أکبر. واذا قال العبد: لاإله الاّالله وحده لاشریك له. قال الله: صدق عبدی لاإله الا أنا لاشریك لی. وإذا قال: لاإله الاّ الله، لاحول ولاقوة الاّ بالله. یقول الله: صدق عبدی لاحول ۱۰
ولاقوة إلاّ بی. ومن قالهن عند الموت لم تمسه النار. ای، چون بنده آن کلمات بگوید حق تعالـی وی را تصدیق کند، و آن ثناها بر ذات مقدس خود اعادت فرماید. و هر که آن را در وقت وفات بگوید آتش، وی را نبساید. و مصعب سعد از پدر خود روایت کرد که پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: أیعجز أحدکم أن یکسب کل یوم ألف حسنة؟ [ای] «أ» نتواند یکی ۱۵
از شما که هر روزی هزار نیکی کسب کند؟ گفتند آن چگونه باشد؟ گفت: یسبح الله مائة تسبیحة فیکتب له ألف حسنة ویحط عنه الف سیئة. ای، صد تسبیح بگوید، برای وی هزار نیکی بنویسند و هزار بدی کم کنند.

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: یا عبدالله قیس ـ یا بوموسی ـ را أولاأدلك علی کنز من کنوز الجنة؟ قال: بلی، قال: [قل] لاحول ولاقوة ۲۰
الاّ بالله. ای، «أ» راه ننمایم ترا به گنجی از گنج های بهشت؟ گفت: بلی. پیغامبر ـ علیه السلام ـ بدین کلمه اشارت فرمود. وبوهریره روایت کرد که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: عمل من کنز الجنة ومن تحت العرش، قول لاحول

ولاقوة‌الاّ باللّه ؟ یقول اللّه تعالی أسلم‌عبدی و استسلم. ای ، کاری است
از گنج بهشت و از زیر عرش ، گفتن آن کلمه ، حق تعالی فرماید که بندهٔ
من مسلمان شد و گردن نهاد . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من قال حین
یصبح : رضیت باللّه رباً وبالاسلام دیناً وبحمد نبیاً، کان حقا علی‌اللّه
۵ أن‌یرضیه یوم‌القیامة. ای، هر که بامداد این کلمات بگوید خدای ـ عزوجل ـ
برخود واجب کند که روز قیامت وی را خشنود گرداند . و در روایتی دیگر:
من قال ذلك، رضی‌الله‌عنه . ای ، هر که آن را بگوید ، خدای از [۵۰۴] وی
خشنود شود . و مجاهد گفت : چون مرد از خانهٔ خود بیرون آید و بگوید :
بسم‌اللّه ، فریشته گوید : راه راست نموده شدی . و چون گوید : توکلت
۱۰ علی‌اللّه ، فریشته گوید : کار تو کفایت شد . و چون گوید : لاحول ولاقوة
الاّ باللّه ، فریشته گوید : نگاه داشته شدی . پس دیوان از وی پراکنده
شوند و گویند : بر این مرد سبیلی نیست . هدایت و کفایت و وقایت ، وی
را حاصل شده است .

سؤال : ذکر در غایت سبکی و آسانی است بر زبان ، و رنج و
۱۵ تعب آن اندك است ، و در عبادت‌های دیگر کلفت و مشقت‌هاست ، پس
چگونه ذکر فاضل‌تر و سودمندتر از همهٔ عبادت‌ها باشد ؟

جواب : بدان که تحقیق این سخن جز به علم مکاشفه لایق نبود ، و
آن مقدار که به ذکر آن در علم معاملت مسامحت توان کرد آن است که: مؤثر
سودمند ، آن ذکر است که پیوسته باشد با حضور دل .

۲۰ وأما ذکر با غفلت کم فایده است . و در اخبار نیز بر این دلیل هست.
و حضور دل [به ذکر در] یك لحظه ، با آنچه در اکثر اوقات از خدای
غافل باشد و به دنیا مشغول ، هم بس فایده‌ای ندارد، بل حضور دل با خدای
پیوسته ، یا در اکثر اوقات است که بر همه عبادت‌ها مقدم است ، بل شرف

دیگر عبادت‌ها بدو است. و او غایت ثمرهٔ عبادت‌های عملی است. و ذکر را اولی است و آخری. و اول او انس و دوستی بار آرد. و آخر او انس و دوستی زاید، و از آن صادر شود. و مطلوب آن «انس» است. چه مرید در اول کار به تکلف، دل و زبان خود را از وسوسه‌ها دور دارد. و به ذکر خدای آرد. و چون توفیق مداومت یابد بدان انس گیرد، و دوستی مذکور 5
در دل وی نهال پذیرد. و نباید که از این تعجب نمایی. چه در عادت‌ها مشاهده می‌شود که غایبی را پیش کسی یاد کنند، و خصال ستودهٔ او بر وی مکرر گردانند. شنونده آن غایب را دوست گیرد، و به صفت و بسیاری ذکر عاشق وی شود. و چون در اول به بسیاری ذکر، متکلف عاشق شد، آخر الامر در بسیاری ذکر مضطر شود. چنانکه از آن نشکیبد. چه هر که چیزی 10
را دوست دارد، ذکر آن بسیار کند، و هر که ذکر چیزی را بسیار برد ـ اگر چه به تکلف باشد ـ وی را دوست گیرد.

پس همچنین اول ذکر به تکلف باشد تا با مذکور انس و دوستی حاصل آید، آنگاه در آخر صبر از آن ممتنع شود: پس موجب، موجَب شود. و ثمره، مثمر گردد. و این است معنی قول آنکس که گفته است: بیست 15
سال رنج قرآن کشیدم، پس بیست سال در تنعم و تلذذ آن بودم. و تنعم و تلذذ حاصل نیاید، مگر از انس و دوستی. و انس صادر نشود، مگر از مداومت رنج کشیدن و تکلف در مدتی دراز تا آنگاه که آن تکلف [۵۰۵] طبع شود. و چگونه این را بعید توان شمرد که آدمی طعامی ـ که وی را خوش نیاید ـ به تکلف تناول نماید، و در خوردن آن رنج بیند؟ و چون به 20
تدریج بر آن مواظبت کند موافق طبع او شود، تا به حدی که از آن نشکیبد. چه نفس معتاد است، و متحمل آنچه وی را تکلیف کرده شود. و گفته‌اند: هی النفس ما عودتها تتعود. ای، آنچه در اول وی را به تکلف فرمایی،

در آخر طبع وی شود . و چون با خدای انس حاصل شد از غیر او منقطع گردد . و آنچه جز خدای است به مرگ ازوی جدا خواهد شد . و درگور با وی نه مال خواهد ماند ، نه اهل ، نه فرزند ، نه شغل . و جز ذکرخدای نخواهد ماند .

۵ پس اگر با وی انس گرفته باشد به انقطاع عوایق که از ذکر مانع بودی ، متمتع و متلذذ باشد . چه حاجت های ضروری زندگانی وی را از ذکر مانع می‌بود ، و پس از مرگ مانعی نماند . و چنانستی که با محبوب وی را خلوتی حاصل شده است ، وغبطت اوبدان عظیم گشته . واززندانی که در آن از معشوق و أنیس خود باز داشت بود ، خلاص یافت . و برای ۱۰ این معنی پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : إن روح‌القدس نفث فی‌روعی: أحبب ما أحببت‌فانك مفارقه. ای، روح‌قدس دردل‌من دمید که: هرچه‌را خواهی دوست دار که تو از آن جدا خواهی شد ! و بدین کل آنچه به دنیا تعلق دارد خواسته است . چه آن در حق او به مرگ فانی خواهد شد . چه هر چه در دنیاست فانی است، و وجه پروردگار ـ ذوالجلال والاکرام ـ باقی. ودنیا ۱۵ درحق هر کسی به مرگ فانی شود ، تا آنگاه که او درنفس خود فناپذیرد . چون مدت وی به پایان رسد ، و مهلت وی بسر آید ، و بنده پس از مرگ بدین انس لذت یابد تا آنگاه که در جوار خدای نزول کند ، و از ذکر به دیدار ترقی نماید ، و آن پس از آن باشد که، آنچه درگورهاست شورانیده و آشکارا کرده شود ، و آنچه در سینه‌هاست حاصل کرده آید .

۲۰ وانکار مکن که ذکرخدای پس ازمرگ با آدمی باقی ماند .وگویی که آدمی نیست شده است ، پس [چگونه] ذکرخدای با وی‌باقی باشد؟ چه عدم او چنان نیست که مانع ذکر باشد ، بل عدمی است از دنیا و عالم ملك و شهادت ، نه از عالم ملکوت . و بدین معنی پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ

اشارت فرموده است در آنچه گفته است: القبر إما حفرة من حفر النیران اوروضة من ریاض الجنة. ای، گور گَوی باشد از گوهای آتش، یا مرغزاری از مرغزارهای بهشت. و بدانچه گفته است: أرواح الشهداء فی حواصل طیور خضر. ای، جان‌های شهیدان در حوصله‌های مرغان سبز است. و در آنچه در مشرکانی گفت که در روز بدر کشته شدند، و نام‌های ایشان تعیین [۵۰۶] کرد
۵ و گفت: ای فلان وای فلان! إنی قد وجدت ما وعدنی ربی حقاً فهل وجدتم ما وعد ربکم حقاً؟ ای، آنچه خدای ـ عزوجل ـ مرا وعده کرده بود آن را حق یافتم. پس آنچه شما را او وعده کرده بود، آن را حق یافتید؟ و چون عمر این سخن بشنید گفت: یا رسول الله! ایشان مرداری شده‌اند چگونه شنوند؟
۱۰ وچگونه جواب گویند؟ گفت: والذی نفسی بیده ما أنتم باسمع لکلامی منهم، و لکنهم لایقدرون أن یجیبوا. ای، بدان خدای که نفس من در قبضهٔ قدرت اوست که شما سخن مرا از ایشان شنونده تر [نیستید]، ولکن نتوانند که جواب گویند. و این حدیث در صحیح است. این سخن اوست در حق مشرکان.

أما در حق مؤمنان و شهیدان فرموده است: أرواحهم فی حواصل
۱۵ طیر خضر معلقة تحت العرش. و این حالت و آنچه بدین الفاظ اشارت سوی آن است، منافی ذکر خدای نیست. و حق تعالی گفته است: ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله أمواتاً بل أحیاء عند ربهم یُرزقون، فرحین بما آتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم [۱] (الایة). و برای شرف ذکر الهی مرتبهٔ شهادت بزرگ شده است. زیرا که مطلوب
۲۰ خاتمت است. و به خاتمت آن می‌خواهیم که دنیا را وداع کند، وقدومش برخدای ـ عزوجل ـ در حالی باشد که دل او مستغرق بود بدو، و از علایق غیر او منقطع. و بنده اگرچه تواند که همت خود را به خدای ـ عزوجل ـ

---

۱ ـ قرآن ۳/۱۶۹ و ۱۷۰

مستغرق گرداند ، اما نتواند که در آن حال بمیرد ، مگر در صف کارزار ، که طمع از جان و مال ، و اهل و فرزند خود ، بل از کل [دنیا] گسسته باشد . چه آن همه برای حیات خود خواهد . وحیات‌خودرا دردوستی حق تعالی ، و طلب رضای او در دل خود خوار گردانیده است .

۵ پس هیچ تجردی از آن قوی‌تر نباشد *و برای این ، امر شهادت عظیم گشته است، وازفضایلی که نهایت ندارد در آن وارد شده است . یکی از آن ، آن است که چون عبدالله عمروانصاری درروز «احد» شهادت یافت ، پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ به جابر پسر او گفت : الا أبشرك یا جابر ! قال : بلی ، بشرك الله بالخیر ، قال : إن‌الله عزوجل أحیاأباك فاقعده بین ۱۰ یدیه ولیس بینه و بینه ستر، فقال‌تعالی : تمنّ علیّ یا عبدی ما شئت أعطیکه ، فقال یارب ! أن تردنی إلی الدنیا حتی أقتل فیك وفی نبیك مرةً أخری ، فقال تعالی : سبق‌القضاء منی بأنهم إلیها لایرجعون . ای ، ترا مژده ندهم یا جابر ! گفت : بلی ، خدای تعالی ترا به خیر مژده دهاد ، گفت : خدای تعالی ، پدرترا زنده‌گردانید، وبه‌رتبهٔ نزدیکی به خود مشرف ۱۵ ساخت، و میانهٔ او و خدای حجابی نبود . پس حق تعالی فرمود : ای بندهٔ من هرچه خواهی از من بطلب که من آن را به توارزانی دارم . پس پدرت گفت : ای پروردگار ! مرا به دنیا باز بر تا در راه تو ورسول تو بار دیگر کشته شوم . پس حق‌تعالی فرمود که :قضا ازمن سابق شده است که مردگان به دنیا رجعت‌نکنند * پس کشتن سبب خاتمت است، برمثل این حالت . ۲۰ چه اگر کشته نشود، و پس از آن مدتی بماند، رواکه شهوت‌های دنیا باز آید ، و ذکر خدای راکه بر دل وی مستولی شده است معدوم گرداند . و

---

* آنچه میان دو ستاره قرار گرفته از دو نسخهٔ بریتانیا ولنینگراد افتاده است و تنها در نسخهٔ مجلس شورای ملی موجود است .

الدعوة التامة والصلاة القائمة صل علی محمد عبدك و رسولك و أعطه الوسیلة والفضیلة والشفاعة یوم القیامة حلت له شفاعتی . ای ، هر که به وقت شنیدن بانگ نماز و قامت ، این دعا گوید ، شفاعت من وی را برسد . و گفت : من صلی علیّ فی کتاب لم تزل الملائکة یستغفرون له مادام اسمی فی ذلك الکتاب . ای ، هر که در کتابی که می نویسد ، برمن درود نویسد ، فریشتگان برای وی آمرزش خواهند ، تا نام من در آن کتاب باشد . و گفت : إن فی الأرض ملائکة [سیاحین] یبلغونی عن أمتی السلام . ای ، درزمین فریشتگان سیاح اند که سلام امت من به من رسانند . و گفت : لیس أحد یسلم علیّ إلاّ ردّالله علیّ روحی حتی أردّ علیه السلام . ای ، هیچ کس برمن سلام نگوید که نه حق تعالی روح به من باز [۵۱۸] دهد تا جواب وی بگویم[1] . و گفتند: یا رسول‌الله! برتو چگونه درود دهیم ؟ گفت بگویید : اللهم صل علی محمد و علی آله و أزواجه و ذریته کما [صلیت و] بارکت علی ابراهیم [وعلی آل ابراهیم] إنك حمید و مجید .

و آمده است که : از عمر ، پس از وفات پیغامبر شنیدند که می گریست و می گفت : یا رسول‌الله ! مادر و پدر من فدای تو باد . «جذعی» بود که تو بدان استناد نمودی و خطبه گفتی ، و چون مردمان بسیار شدند منبری فرمودی تا همه بشنوند . و آن «جذع» در فراق تو ، به زاری بنالید تا دست بروی نهادی ، و او بدان ساکن شد . پس امت تو در فراق بنالیدن اولی باشد . یا رسول‌الله مادر و پدر من فدای تو باد ، فضل تو نزد خدای تا بدان حد رسید که طاعت ترا طاعت خود گردانید ، و گفت : ومن یطع الرسول فقد أطاع الله . یا رسول‌الله مادر و پدر من فدای تو باد ، فضیلت تو نزد حق تعالی بدان جای انجامید که به عفو از تو ، ترا بیاگاهانید ، پیش از آنکه از گناه ترا بیاگاهانید.

---

۱ ــ در هر سه نسخهٔ بریتانیا و مجلس شورا و لنینگراد چنین است .

وگفت : عفاالله عنك لم أذنت لهم .

یا رسول‌الله !مادر و پدر من فدای تو باد ، فضیلت تو در حضرت الهی تا آن حد بود که ترا درآخر أنبیا بعث کرد ، ودراول ایشان یادفرمود وگفت : وإذ أخذنا من‌النبیین میثاقهم ومنك‌ومن نوح وابراهیم (الایه)

۵ یا رسول‌الله ! مادر و پدر من فدای توباد ، فضیلت تو چندان است که اهل دوزخ در آن حال که میان أطباق آتش ایشان‌را عذاب می کنند ، آرزو برند که ترا فرمان برداری نموده بودندی : یقولون یالیتنا أطعناالله وأطعنا الرسول . یا رسول‌الله !مادر و پدر من فدای تو باد ،اگر حق تعالی موسی عمران را سنگی داد که از آن جوی‌های آب روان می‌شد ، آن عجب‌تراز

۱۰ انگشتان تو نیست که آب از آن بیرون‌آید . صلی‌الله علیك یا رسول‌الله. مادر و پدر من فدای تو باد ، اگر خدای - عزوجل - برای سلیمان باد را مسخر کرده بود ، تا بامداد یك ماهه راه رفتی و شبانگاه یك ماهه راه ، آن شگفت‌تر از «براق»نیست که‌شبی برآن تا به آسمان هفتم برفتی ،پس نماز بامداد آن شب در «ابطح» مکه‌گزاردی .

۱۵ صلی‌الله علیك‌یا رسول‌الله . مادروپدر من فدای توباد ، اگرباری تعالی عیسی را زنده کردن مردگان بخشید ، آن عجیب‌تر از گوسفند بریان کردهٔ زهرآلود نیست ،که با تو در سخن آمد و گفت : مرا مخور! که من زهرآلودم . یا رسول‌الله ! مادروپدرمن فدای‌توباد ، نوح برقوم خود دعای بدکرد وگفت : رب‌لاتذر علی الأرض من‌الکافرین دیّاراً .واگرتوبرما مثل

۲۰ آن دعاکردی ما همه هلاك [۵۱۹] شدیمی . پای بر پشت تو نهادند و روی مبارك‌تراخون‌آلود کردند،ودندان‌ترا بشکستند ،تواز غیر نیکویی گفتن‌امتناع نمودی ، وگفتی : اللهم اغفر قومی فانهم لایعلمون . یارسول‌الله! مادر وپدر من فدای توباد ، دراندکی سن وکوتاهی عمرچندان‌کس ترا متابعت

نمودند که در بسیاری سن و درازی عمر، نوح را ننمودند. و بسیار کس به تو بگرویدند، وبدو جز اندکی نگرویدند. یا رسول‌الله! پدر و مادر من فدای تو باد، اگر همنشینی و همکاسگی و مصاهرت نفرمودی، مگر با کفوی، هرگز ترا باما همنشینی و همکاسگی ومصاهرت نبودی، ولکن از راه کرم با ما همنشینی و همکاسگی و مصاهرت فرمودی، و صوف پوشیدی، و بر درازگوش نشستی. و بر مرکوب، دیگری واپس خویش نشاندی، وطعام بر زمین خوردی، وانگشتان بلیسیدی. و این همه از راه تواضع بود. صلی الله علیك.

و یکی از سلف گفت که: من اخبار می‌نبشتم، و بر «ذکر پیغامبر» درود بنوشتمی، و سلام نه. پس پیغامبر را در خواب دیدم که مرا گفت: «صلوات» را برمن، در نبشتن تمام نمی‌نویسی. پس از آن هیچ ننوشتم، مگر با «درود وسلام». وبوالحسن شافعی گفت که: پیغامبر را ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ در خواب دیدم وگفتم: یا رسول‌الله، پاداش شافعی از تو براین سخن که در کتاب «الرسالة» نبشت: «وصلی‌الله‌علی محمد کلماذکره الذاکرون، و غفل عن ذکره الغافلون» چیست؟ گفت: آنکه او را برای حساب نه‌ایستانند.

فضیلت استغفار

قال‌الله‌تعالی. خدای ـ عزوجل ـ گفت: والذین إذا فعلوا فاحشة أو ظلموا أنفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم، ومن یغفر الذنوب إلاّالله ولم یصرّوا علی ما فعلوا وهم یعلمون[1]. علقمه واسود ازعبدالله مسعود ـ رضی‌الله عنهم ـ روایت کرده‌اند که: درکتاب خدای ـ عزوجل ـ دو آیت است. هیچ بنده‌ای گناهی نکند، پس ایشان رابخواند، وازخدای ـ عزوجل ـ آمرزش

۱ـ قرآن ۳/ ۱۳۵

خواهد، که نه خدای ـ عزوجل ـ وی را بیامرزد. اول: والذین إذا فعلوا فاحشة (الایة) دوم: ومن یعمل سوءً اویظلم نفسه ثم یستغفر الله یجدالله غفوراً رحیماً [۱]. و نیز گفت: والمستغفرون بالأسحار. و گفت: فسبح بحمد ربك و استغفره إنه كان توّاباً.

۵ وپیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ بسیار گفتی: سبحانك اللهم وبحمدك، اللهم اغفرلی إنك أنت التواب الرحیم. [۵۲۰] پیغامبر گفت: من اكثر الاستغفار جعل الله له من كل همٍ فرجاً ومن كل ضیق مخرجاً ورزقه من حیث لایحتسب. ای، هر كه آمرزش بسیار خواهد، حق تعالی اورا از هرغمی فرجی دهد، وازهر «شكنی» [۲] مخرجی بخشد. وازآنجاكه چشم ندارد وی

۱۰ را روزی رساند. وگفت: إنی لأستغفر الله وأتوب الیه فی الیوم سبعین مرةً. ای، من آمرزش خواهم از خدای و بدوبازگردم در روز هفتاد بار. باآنكه متقدم و متأخر او آمرزیده بود، براین جمله می گفت. [وگفت: إنه لیغان علی قلبی حتی إنّی لأستغفر الله تعالی فی كل یوم مائة مرة. ای، بردل من پوشیدگی آید، آنگاه در هر روز صدبار آمرزش خواهم]. وگفت:

۱۵ من قال حین آوی علی فراشه: استغفر الله الذی لا إله إلاّ هوالحی القیوم ثلاث مرات، غفرالله ذنوبه، وإن كان مثل زبدالبحراو عدد رمل عالج او عدد ورق الشجر اوعدد أیام الدنیا. ای، هر كه آن وقت كه در فراش رود این كلمات بگوید حق تعالی گناهان وی بیامرزد، اگرچه مثل كف دریاباشد، [یا عدد ریگ بیابان]، یا عدد برگ درختان، یا عدد ایام دنیا. ودرحدیثی

۲۰ دیگر: من قال ذلك غفرت ذنوبه و إن كان فاراً من الزحف. ای، هر كه آن بگوید گناهش آمرزیده شود، اگرچه ازمصاف كافران گریخته باشد.

---

۱ ـ قرآن ۱۱۵/۴

۲ ـ در دو نسخهٔ مجلس شورا و لنینگراد «تنگی» آمده است.

و حذیفه [گفت] : من بر اهل خود پلید زبان بودم . پس گفتم : یا رسول‌الله !من بترسم که زبان من، مرا به‌دوزخ برد. پیغامبر گفت :أین أنت من الاستغفار فی‌الیوم مائة مرة ؟ ای ،کجایی تو از آمرزش خواستن ، درروزی صدبار؟ عایشه گفت که : پیغامبرمرا فرمود : إن‌کنت ألممت‌بذنب فاستغفری‌الله فإن التوبة من‌الذنب ، الندم والاستغفار . ای ، اگر به گناهی نزدیك شده‌ای ، یا صغیره‌ای ارتکاب نموده‌ای ، از خدای آمرزش خواه که توبهٔ ازگناه ، پشیمانی و استغفار است .

ودراستغفار گفتی : [اللهم اغفر لی خطیئتی وجهلی و اسرافی فی أمری و ما أنت أعلم به منی . اللهم اغفر لی جدی وهزلی و خطائی و عمدی و کل ذلك عندی . اللهم اغفر لی] ما قدمت وما أخرت وما أسررت وما أعلنت وما أنت أعلم به منّی أنت المقدّم ، و أنت‌المؤخر ، وأنت علی‌کل شیٔ قدیر .

و علی گفت ـ رضی‌الله عنه ـ که:من مردی بودم که چون ازپیغامبر حدیثی بشنیدمی، مرا آن سود داشتی ، برحکم مشیت الهی . ای ، برآن‌کار کردمی چندانکه توانستمی . و چون کسی ازاصحاب اوروایت کردی ، وی را سوگند دادمی، وچون سوگند یاد کردی [۵۲۱]استوارداشتمی . وبوبکر مرا روایت کرد و راست گفت که : ازپیغامبرشنیدم که می گفت : ما من‌عبد یذنب ذنباً فیحسن الطهور ، ثم یقوم فیصلی رکعتین ، ثم یستغفرالله الأغفرالله‌له ، ثم تلا ،قوله : والذین‌إذافعلوافاحشة (الآیة) ای ، هیچ بنده‌گناهی نکند ، پس وضو سازد ، پس برخیزد، ودو رکعت نمازگزارد ، پس‌از خدای آمرزش خواهد، که نه خدای وی را بیامرزد . پس این آیت بخواند : والذین إذافعلوا فاحشة (الآیه) .

و بوهریره‌روایت کرد که پیغامبر گفت : إن‌المؤمن إذا أذنب کانت

نکته سوداء فی قلبه ، فإن تاب ونزع واستغفر ، صقل قلبه منها ، فإن زاد زادت ، حتی تعلو قلبه ، فذلك [الران][1] الذی ذکرالله عزوجل : کلاّ بل ران علی قلوبهم ماکانوایکسبون . ای ، مؤمن چون گناهی کند نکته‌ای سیاه در دل وی پدید آید ، پس اگر توبه کند واز آن باز ایستد ، و آمرزش خواهد ، دل وی از آن نکته زدوده شود . و اگرگناه زیادت کند ، سیاهی زیادت شود تا بردل وی غالب گردد . و آن «رین» باشد که‌حق تعالی گفته : کلاَ بل ران علی قلوبهم ماکانوا یکسبون . وبوهریره روایت کرد که پیغامبر گفت : إن‌الله لیرفع الدرجة للعبد فی‌الجنة فیقول : یا ربِ أنّیٰ لی هذه ؟ فیقول :باستغفار ولدك لك . ای ، خدای بنده رادربهشت درجه‌ای دهد و اوگوید : یارب این درجه مرا از کجاست ؟ خدای ــ عزوجل ــ گوید که : فرزند تو برای تو آمرزش خواسته است .

و عایشه روایت کرد که پیغامبر گفت : اللهم اجعلنی من‌الذین إذا أحسنوا استبشروا وإذا أساؤوا إستغفروا . ای ، ما را از آن کسان گردان‌که چون نیکویی کنندشاد شوند، وچون بدی کنند آمرزش خواهند . وپیغامبر گفت : إذا أذنب العبد ذنبا فقال : اللهم اغفرلی ، فیقول الله عزوجل : أذنب عبدی ذنباًفعلم أن له رباً یأخذُ بالذّنب ویَغفِرالذنب . عبدی ! إعمل‌ماشئت‌فقدغفرت لك .ای،بنده چون گناه کندوبگوید:«اللّهم اغفرلی» حق تعالی گوید : بندهٔ من گناهی کرد ، و دانست که او را پروردگاری است که به مقتضی عدل ،برگناه مؤاخذت فرماید،وبه موجب‌فضل آن را بیامرزد [۵۲۲] . ای بندهٔ من ! آنچه خواهی بکن که من ترا بیامرزیدم . و گفت : ما أصرمن استغفر وإن عاد فی‌الیوم سبعین مرة . ای ،هرکه استغفار کند

---

۱ ــ در نسخه‌های متعدد ترجمهٔ فارسی «الدین» آمده ، و در متن عربی، امادرشرح زبیدی«الران» ضبط شده‌است.

مصر نباشد ، اگرچه در روز هفتاد بار معاودت نماید . و گفت : إن رجلاً لم
یعمل خیراً قط ، فنظر الی السماء فقال إن لی ربا . ثم قال : رب اغفرلی ،
فقال الله عزوجل : قد غفرت لك . ای ، مردی که هرگز نکویی نکرده بود
در آسمان نگریست و گفت : هر آینه مرا پروردگاری است . پس گفت :
ای پروردگار من ، مرا بیامرز ! و خدای ــ عزوجل ــ گفت که : بیامرزیدم .
و گفت : من أذنب ذنباً فعلم أن الله قد اطلع علیه غفر له وإن
لم یستغفره . ای ، هر که گناهی کند ، و بداند که خدای ــ عزوجل ــ بروی
مطلع است ، خدای وی را بیامرزد ، اگر چه از وی آمرزش نخواهد . و
گفت : یقول الله یا عبادی کلکم مذنب إلا من عافیته فاستغفرونی أغفر
لکم و من علم أنی ذوقدرة علی أن اغفر لهُ غفرت له وَلا أبالی . ای ،
حق تعالی گوید : ای بندگان من ! شما همه گناه کارید ، مگر آنکه من وی را
در عافیت داشته‌ام . پس آمرزش خواهید از من! تا شما را بیامرزم . و هر
که بدانست که من قادرم بر آمرزش وی ، وی را بیامرزم ، و باك ندارم . و
گفت: من قال: سبحانك ظلمت نفسی وعملت سوءً فاغفر لی ، فانه لایغفر
الذنوب الا أنت ، غفرت ذنوبه ولو كانت [كمدب] النمل . ای ، هر که این کلمات
بگوید ، وی را بیامرزم ، اگرچه گناهان وی چون قطار مورچه متوالی باشد.
و آمده است که : فاضل ترین استغفاری این کلمات است : اللهم أنت ربی
و أنا عبدك [خلقتنی وانا] علی عهدك ما استطعت ، أعوذبك من شرما
صنعت أبوء الیك بنعمتك علیّ وأبوء علی نفسی واعترفت بذنبی [فقد
ظلمت نفسی و اعترفت بذنبی] فاغفر لی ذنوبی ما قدمت منها و ما
أخرت انه لایغفر الذنوب جمیعاً إلا أنت .

کیفیت استغفار

آثار : خالدمعدان گفت که، خدای ـ عزوجل ـ فرمود که: دوست‌ترین بندگان من آن کسان‌اند که یکدیگر را به دوستی من دوست دارند ، و دل‌هاشان به مسجدها متعلق باشد ، و در سحرها استغفار کنند . ایشان آن کسان‌اند که من چون عقوبت اهل زمین خواهم ، وایشان را یاد کنم ، [۵۲۳] بگذارم، و عقوبت از ایشان دور دارم . و قتاده گفت : قرآن بر درد و داروی شما دلیل است . درد شما گناه است ، و داروی شما استغفار .

و علی بوطالب گفت : العجب ممن یهلك ومعه النجاة . ای ، شگفت از کسی که هلاك شود ، ونجات با او بود ! پرسیدند که نجات چیست؟ گفت: الاستغفار . و آمده‌است که : حق تعالی بنده‌ای را استغفار الهام ندهد، و او خواهد که او را عذاب کنند . و فضیل گفت : تفسیر «استغفرالله» آن باشد که : از من درگذار . و یکی از علما گفت که : بنده میان گناه و نعمت است ، و صلاح آن جز به حمد و استغفار نباشد . و ربیع خثیم گفت : استغفرالله وأتوب الیه ، مگویید ، که اگر نکنید دروغی و گناهی باشد ، بل بگویید : اللهم اغفرلی وتب علیّ . و فضیل گفت : استغفار ، بی بازبودن از گناه ، توبهٔ دروغ زبان است . و رابعهٔ عدویه گفت : از استغفار ما ، استغفار بسیار واجب است . و یکی از حکما گفت : هر که پیش از پشیمانی استغفار کند ، بر خدای ـ عزوجل ـ استهزا کرده باشد و نداند .

واعرابیی تعلق به استار کعبه کرده بود، و می گفت : اللهم إن استغفاری مع إصراری للوم ، و إن ترکی استغفارك مع علمی بسعة عفوك لعجز فلم تتجنب إلیّ بالنعم مع غناك عنی وابتغض الیك بالمعاصی مع فقری إلیك ، یا من إذا وعد وفا وإذا توعد عفا ، أدخل عظیم جرمی فی عظیم عفوك یا أرحم الراحمین . و بوعبدالله وراق گفت : [اگر] ترا به عدد قطرهٔ باران و

کف دریا گناه باشد ، چون پروردگار خود را بدین دعا با اخلاص بخوانی آن همه محو گردد: اللهم إنی استغفرك من كل ذنب تبت إليك منه ، ثم عدت فيه واستغفرك من كل ما وعدتك به من نفسی ثم لم اوف لك به و استغفرك من كل عمل أردت به وجهك فخالطه غيرك ، و استغفرك من كل نعمة أنعمت بها علىّ فاستعنت بها على معصيتك ، واستغفرك يا عالم الغيب والشهادة من كل ذنب أتيته فی ضياء النهار وسواد الليل ، فی ملأ وخلأ وسر وعلانية ، يا حليم . و گفته‌اند [۵۲۴] که : آن استغفار خضر است ، عليه السلام .

5

باب سوم

در دعاهای مأثور که به اسباب و اصحاب آن منسوب شده است، و مرید باید که بامداد و شبانگاه در عقب هر نمازی آن را بخواند

5 و از آن جمله: دعـای پیغامبر است ـ علیه‌السلام ـ پس از دو رکعت نماز بـامداد. ابـن عباس ـ رضی الله عنهما ـ گفت که: مرا پدرم «عباس» به خدمت پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ فرستاد، ومن شبانگاه بدان خدمت پیوستم ـ و او در خانهٔ خالهٔ من میمونه [بـود] ـ و شب را به اقامت نماز مشغول شد. و چون دو رکعت سنت نماز بـامداد بگزارد، گفت: اللهم

10 إنی أسألك رحمة من عندك تهدی بها قلبی، وتجمع بها شملی، و تلمّ بها شعثی، و ترد بها الفتن عنی، و تصلح بها دینی، و تحفظ بها غائبی، و ترفع بها شاهدی، وتزکی بها عملی، و تبیض بها وجهی، و تلهمنی بها رشدی، و تعصمنی بها من کل سوء.

اللهم أعطنی إیماناً صادقاً، و یقیناً لیس بعده کفر، و رحمة

15 أنال بها شرف کرامتك فی الدنیا والآخرة. اللهم إنی أسألك الفوز عند

القضاء ، ومنازل الشهداء ، وعيش السعداء ، والنصر على الأعداء ، ومرافقة الأنبياء . اللهم إني أنزل بك حاجتي ، و إن ضعف رأيي ، و قصر عملي و افتقرت الى رحمتك ، فأسألك يا قاضي الأمور ، و يا شافي الصدور ، أن تجيرني من عذاب السعير ، و من دعوة الثبور ، و من فتنة القبور كما تجير بين البحور . اللهم ما قصر عنه رأيي ، وضعف عنه عملي ، ولم تبلغه نيتي او أمنيتي من خير وعدته أحداً من عبادك او خير أنت معطيه أحداً من خلقك ، فإني راغب اليك فيه و أسألك يا رب العالمين . اللهم اجعلنا هادين مهديين ، غير ضالين و لا مضلين حرباً لأعدائك و سلماً لأوليائك ، نحب بحبك الناس ، و نعادي بعداوتك من خالفك من خلقك .

اللهم هذا الدعاء وعليك الاجابة ، وهذا الجهد وعليك التكلان ، وإنا لله وإنا اليه راجعون ، ولا حول ولا قوة الا بالله . اللهم ذا الحبل الشديد والأمر الرّشيد ، أسألك الأمن يوم الوعيد والجنة يوم الخلود مع المقربين الشهود والركوع السجود ، والموفين بالعهود انك رحيم ودود و انت تفعل ما تريد . سبحان الذى تعطف بالعز وقال به ، سبحان الذى لبس المجد وتكرم به ، سبحان الذى لا ينبغي التسبيح إلا له ، سبحان ذي الفضل والنعم ، سبحان ذي القدرة والكرم ، سبحان الذى أحصى كل شئ بعلمه : اللهم اجعل لي نوراً في قلبي ، ونوراً في قبري ، ونوراً في سمعي ، و نوراً في بصري ، و نوراً في لحمي ، ونوراً في بشري ، و نوراً في دمي ، و نوراً في عظامي ، و نوراً من بين يدي ، و نوراً من خلفي ، و نوراً عن يميني ، و نوراً عن شمالي ، ونوراً من فوقي ، و نوراً من تحتي . اللهم زدني نوراً و اعطني نوراً و اجعل لي نوراً .

دعای عایشه، رضی الله عنها

پیغامبر ـ علیه السلام ـ عایشه را گفت: علیک بالجوامع الکوامل
قولی! ای، برتو باد به دعاهای جامع کامل! بگوی: اللهم إنی أسألك
من الخیر کله عاجله و آجله، ما علمت منه و مالم أعلم، و أعوذبك
من الشر کله عاجله و آجله ماعلمت منه وما لم أعلم وأسألك الجنة وما 5
قرب إلیها من قول و عمل، و أعوذبك من النار و ما قرب الیها من قول
وعمل، وأسألك من الخیر ماسألك عبدك و رسولك، محمد ـ صلی الله علیه
و سلم ـ واستعیذك مما استعاذمنه عبدك و رسولك محمد ـ صلی الله علیه
وسلم ـ وأسألك ما قضیت لی من أمر أن تجعل عاقبته رشداً برحمتك یا
أرحم الراحمین. 10

دعای فاطمه رضی الله عنها

پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: یا فاطمة ما منعك أن تسمعینی
ما اوصیتك. تقولی؟ ای، چه مانع است تراکه به سمع من رسانی آنچه
ترا وصیت کرده‌ام، که بگویی: [۵۲۶] یا حی یا قیوم برحمتك استغیث
لاتکلنی إلی نفسی طرفة عین، وأصلح بی شأنی کله. 15

دعای صدیق رضی الله عنه

پیغامبر وی رابیاموخته است که بگوید: اللهم إنی أسألك بمحمد
نبیك وابراهیم خلیلك وموسی نجیك وعیسی کلمتك و روحك، وبکلام
موسی، وانجیل عیسی، وزبور داود، وفرقان محمد ـ صلی الله علیه وسلم ـ
وکل وحی أوحیته أوقضاء قضیته او سائل أعطیته او غنی أفنیته اوفقیر 20

أعنيته اوضال هديته ، وأسألك باسم الذى أذ لته على موسى - صلوات الله عليه - و أسألك باسمك الذى [بثثت به أرزاق العباد ، و أسألك باسمك الذى] و ضعته على الأرض فاستقرت ، وأسألك باسمك الذى وضعته على السموات فاستقلت، وأسألك باسمك الذى وضعته على الجبال فرست ، وأسألك باسمك الذى استقل به عرشك ، و أسألك باسمك الطهر الطاهر الأحد الصمد الوتر المنزل فى كتابك من لدنك من الفوز المبين، وأسألك باسمك الذى وضعته على النهار فاستنار ، وعلى الليل فاظلم ، وبعظمتك وكبريائك وبنور وجهك ، أن ترزقنى القرآن والعلم به ، وتخلطه بلحمى ودمى و سمعى وبصرى ، وتستعمل به جسدى بحولك و قوتك فانه لاحول ولا قوة إلا بك. يا ارحم الراحمين .

دعای بریدهٔ أسلمی ، رحمة الله علیه

روایت کرده‌اند که پیغامبر - علیه الصلاة والسلام - گفت: یا بریدة ألا أعلمك كلمات من أراد الله به خيراً علمهن إياه ثم لم ينسهنّ إياه أبداً . ای ، ای بریده ! نیاموزم ترا سخنانی که هر که حق تعالی بدو نیکویی خواهد، آن وی رابیاموزد، پس هرگز آن رافراموش نگرداند؟ گفت : بلی، یا رسول الله . پیغامبر فرمود بگوی : اللهم إنى ضعيف فقوِّ فى رضاك ضعفى ، و خذ إلى الخير بناصيتى ، واجعل الاسلام منتهى رضائى، اللهم إنى ضعيف فقوّنى، و إنى ذليل فأعزنى ، وانى فقير فاغننى . [۵۲۷]

دعای قبیصة بن المخارق

چون پیغامبر راگفت : یا رسول الله ! بیاموز سخنانی که خدای - عزوجل - مرا بدان منفعت کند، که من پیر شده‌ام ، وکارهایی که توانستمی

کرد، نمی‌دانم . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : اما برای دنیا . چو نماز بامداد
بگزاری سه بار بگوی : سبحان الله وبحمده ، سبحان‌الله العظیم وبحمده ،
لاحول ولاقوة الاّ بالله . که چون این کلمات را بگویی از «کوری ، و جذام،
و پیس ، و فالج» آمن شوی . و اما برای آخرت . بگوی : اللهم أهدنی
من عندك ، وأفض علیّ من فضلك ، وأنشر علیّ من رحمتك ، و أنزل علی
من برکاتك . پس گفت : چون او بااین کلمات به روز قیامت رسد ـ که آن
را بگذاشته باشد ـ چهار در از بهشت برای وی بگشایند تا از هر کدام که
خواهد در رود .

دعای بودردا ، رضی‌الله‌عنه

وی را گفتند که : سرای تو بسوخت ـ و محلت او آتش گرفته
[بود] ـ گفت : حق تعالی هرگز آن نکند . سه بار کلمه باوی مکرر کردند ،
همین جواب اعادت فرمود . پس آینده‌ای بیامد و گفت : ای بودردا ! آتش
چون به سرای تو رسید ، منطفی شد . گفت : می‌دانستم . وی را گفتند :
نمی‌دانیم که از این دو سخن تو کدام عجیب‌تر ؟ گفت : من از پیغامبر شنیدم
که می گفت : من یقول هذه الکلمات فی لیل او نهار لم یضره شیٔ . ای ،
هر که این کلمات در شب یا در روز بگوید ، وی را چیزی زیان ندارد . و
من بگفته بودم ، و آن کلمات این است : اللهم أنت ربی لاإله الا أنت ،
علیك توکلت و أنت رب العرش العظیم ، لاحول ولاقوة إلا بالله العلی
العظیم ، ماشاء الله کان وما لم یشاء لم یکن ، أعلم أن الله علی کل شیٔ قدیر و أن الله
قد أحاط بکل شیٔ علماً ، اللهم إنی اعوذبك من شر نفسی و شر کل دابة ، أنت
آخذ بناصیتها ، إن ربی علی صراط مستقیم .

دعای ابراهیم خلیل، صلوات‌الله علیه

... هربامداد بگفتی: اللهم هذا خلق جدید فافتحه علی بطاعتك واختمه لی بمغفرتك و رضوانك، و ارزقنی فیه حسنة تقبلها منی و زكها وضعفها لی وما عملت فیه من سیئة فاغفرها لی، إنك غفور رحیم ودود [كريم]. گفت: هر که بامداد این دعا بگوید، شکر آن روز گزارده باشد. [۵۲۸].

۵

دعای عیسی، صلوات‌الله و سلامه علیه

[می‌گفت:] اللهم انی اصبحت لا أستطیع دفع ما أکره، ولا أملك نفع ما أرجو، واصبح الأمر بید غیری، واصبحت مرتهناً بعملی، فلا فقیراً أفقر منی. اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی صدیقی ولا تجعل مصیبتی فی دینی، ولا تجعل الدنیا أکبر همی، ولا تسلط علیّ من لا یرحمنی.

۱۰

دعای خضر، صلوات‌الله علیه

آمده است: چون خضر و الیاس، در هر موسمی فراهم آیند از یکدیگر جدا نشوند تا این کلمات نگویند: بسم‌الله ماشاءالله ولا قوة الا بالله، ماشاءالله، کل نعمة من‌الله، ماشاءالله الخیر کله بیدالله، ماشاءالله لا یصرف السوء الا الله. و هر که بامداد این را سه بار بگوید از سوخته شدن به آتش و غرق گشتن و استیلای دزدان مصون ماند.

۱۵

دعای معروف کرخی، رحمة‌الله علیه

محمد حسان گفت که: مرا معروف کرخی گفت: «أ» نیاموزم ترا ده کلمه؟ پنج برای دنیا و پنج برای آخرت، که هر که بدین ده کلمه دعا کند، خدای را تعالی نزدیك آن یابد. گفتم: بنویس. گفت: ننویسم ولكن

۲۰

بارها بر تو بگویم چنانکه «بکرحنین» برمن گفته است : حسبی‌الله لدینی ، حسبی‌الله لدنیای ، حسبی‌الله الکریم لما أهمنی ، حسبی‌الله [الحلیم] القوی لمن بغی علیّ ، حسبی‌الله الشدید لمن کادنی بسوءٍ ، حسبی الله الرحیم عند الموت ، حسبی‌الله الرؤوف عندالمسألة فی القبر ، حسبی‌الله الکریم عندالحساب ، حسبی‌الله اللطیف عندالمیزان ، حسبی‌الله القدیر عندالصراط ، حسبی‌الله لاإله الاهو ، علیه توکلت و هورب العرش العظیم .

دعایی که بوطالب مکی ـ رحمةالله علیه ـ در قوت القلوب ایراد کرده است و گفته که ـ ما را روایت کرده‌اند از ابن عمر ـ روایت کرده‌اند که : جبرئیل ـ صلوات‌الله علیه ـ برِ پیغامبر آمد ، و این دعا بیاموخت : یا نور السموات والارض ، یا عماد السموات والارض ، یا بدیع السموات و والارض ، یا ذاالجلال والاکرام ، یا صریخ المستصرخین یاغوث المستغیثین ، یا منتهی رغبة [۵۲۹] الراغبین ، والمفرج عن المکروبین ، والمروح عن المغمومین ، و مجیب دعوة المضطرین ، وکاشف السوء ، وأرحم الراحمین ، وإله العالمین ، منزول بک کل حاجةٍ یا اکرم الأکرمین ویاأرحم الراحمین .

و روایت کرده‌اند که : بودردا ـ رضی‌الله عنه ـ گفت که : هر که روزی هفت بار بگوید : فإن تولوا فقل حسبی‌الله لاإله‌الاّهو علیه توکلت وهورب العرش العظیم . حق تعالی مهمات اخروی وی کفایت کند ، خواه صادق باش در این ، خواه کاذب .

دعای عتبة‌الغلام

و اورا [پس ازمرگ] در خواب دیده‌اند که گفت : من بدین کلمات در بهشت رفتم : [اللهم] یا هادی الضالین و یا راحم المذنبین و مقیل عثرات العاثرین ، إرحم عبدك ذ ألخطر العظیم ، والمسلمین کلهم أجمعین واجعلنا مع الأحیاء المرزوقین الذین أنعمت علیهم من النبیین والصدیقین

والشهداء والصالحین ، آمین رب العالمین.

دعای آدم ، صلوات‌الله وسلامه علیه

عایشه ـ رضی‌الله عنها ـ گفت که : چون خدای خواست که توبهٔ آدم قبول فرماید ، آدم هفت بار گرد خانه طواف کرد ـ و خانه را آنگاه بنا نکرده بودند ، بلندیی سرخ بوده است ـ پس دو رکعت نماز بگزارد و گفت : اللهم إنك تعلم سری وعلانیتی فأقبل معذرتی ، وتعلم حاجتی فاعطنی سؤلی و تعلم ما فی نفسی فاغفرلی ذنوبی ، اللهم إنی أسألك إیماناً یباشر قلبی ویقیناً صادقاً حتی أعلم أنه لن یصیبنی الا ماکتبته علیّ فارضنی بما قسّمته لی . پس خدای ـ عزوجل ـ بدو وحی فرستاد که ترا بیامرزیدم ، و هیچ کس از فرزندان تو ، به من نیاید و این دعا نخواند که نه وی را بیامرزم، و غم‌ها و اندیشه‌های وی را زایل گردانم، و درویشی را از میان دوچشم وی دور دارم ، واسباب وی ساخته کنم . ودنیا ـ خواهد یا نخواهد ـ بروی آید ، اگرچه او آن را نخواهد .

دعای علی ، کرم‌الله وجهه

[علی] از پیغامبر روایت کرده است که: حق تعالی هر روز ذات‌خود راتمجید فرماید وگوید: إنی أنا‌الله، رب‌العالمین، إنی أنا الله، لاإله إلاأنا الحی‌القیوم، إنی‌أنا‌الله، لاإله‌الا أنا‌العلی‌العظیم، إنی أنا‌اللهلاإله[۵۳۰]الاّ أنا‌لم‌ألد ولم اولد، إنی‌أنا‌اللهلاإله الا أنا‌العفوُّ الغفورإنّی أنا‌اللهلاإله‌الاّأنا، مبدیُ کل شیءٌ والیّ‌یعود، العزیز‌الحکیم الرحمن‌الرحیم مالك یوم‌الدین ، خالق الخیر والشر ، خالق الجنة و النار، الواحد الأحد، الفرد الصمدالذی لم یتخذ صاحبة ولا ولداً، الفرد الوتر، عالم الغیب والشهادة ، الملك

القدوس السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر، الخالق الباری المصور، الکبیر المتعال المقدّر القهار الحلیم الکریم اهل الثناء والمجد أعلم السر وأخفی، القادر الرزاق فوق الخلق والخلیقه. وپیش از هر کلمه‌ای **«إنی أنا الله لا إله الا أنا»** یاد کرده است، چنانکه آورده‌ایم در اول. وهر که این دعا گوید باید که **«أنت الله رب العالمین ، و أنت الله لا إله الا أنت»** گوید، وبه جای **«لم ألد ولم اولد ، لم تلد ولم تولد»** وبه جای **«وإلیّ یعود ، والیك یعود»** وبه جای **«أعلم السر و أخفی ، تعلم السر وتخفی »**. وهر که این دعا گوید، وی را از ساجدان ومخبتان نویسند که درسرای جلال درجوار محمد وابراهیم و موسی و عیسی وپیغامبران ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ باشد ، و او را ثواب عابدان آسمان و زمین باشد .

دعا برای أمن و انس و راه یافتن ، که بوطالب مکی از بعضی سلف روایت کرده است : **بسم‌الله ذی‌الشأن، عظیم البرهان، شدید السلطان، وکل یوم هو فی شان ، لاحول ولاقوة الا بالله .**

دعای ابوالمعتمر ـ واو سلیمان تیمی است ـ و تسبیحات او

آمده است که یونس عبید ، مردی را از شهیدان بلاد روم ، در خواب دید ، وازوی پرسید که: کدام کار را در آخرت فاضل‌تر یافتی؟ گفت: تسبیحات ابوالمعتمر درحضرت الهی محلی دارد ، وآن این است : **سبحان الله والحمدلله ولا إله الا الله والله اکبر ، ولاحول ولاقوة الا بالله ، عدد ماخلق [وعدد] ماهو خالق [وزنة ما خلق ، وزنة ماهو خالق ، وملء ماخلق ، و ملء ماهوخالق] ، و ملء سمواته ، و ملء أرضه و مثل ذلك ، وأضعاف ذلك، وعدد خلقه ، وزنة عرشه، ومنتهی رحمته ، ومداد کلماته ومبلغ رضاه، حتی یرضی و إذا رضی ، و عدد ما ذکره به خلقه فی جمیع ما مضی و عدد**

ماهم ذاکروه فیمابقی فی کل سنة و شهر و جمعة و یوم و لیلة و ساعة من الساعات، ونسیم [۵۳۱] ونفس من الأبد الی الأبد ، أبد الدنیا ، و أبد الآخرة، واکثر من ذلك لاینقطع اوله ولاینفد أخراه.

دعای ابراهیم ادهم

خدمتکار وی «ابراهیم بشار» روایت کرد که: این دعا بامداد و شبانگاه روز آدینه بگفتی: مرحباً بیوم المزید والصبح الجدید والکاتب والشهید، یومنا هذا یوم عید، اکتب لنا مانقول: بسم الله الحمید المجید، الرفیع الودود، الفعال فی خلقه مایرید، أصبحت بالله مؤمناً وبلقائه مصدقاً، وبحجته معترفاً ، ومن ذنبی مستغفراً، ولربوبیة الله خاضعاً ، ولسوی الله من الآلهة جاحداً، وإلی الله فقیراً وعلی الله متوکلاً، والی الله منیباً، اشهد الله واشهد ملائکته و أنبیاءه ورسله وحملة عرشه ومن خلقه ومن هو خالقه بأنه هو الله لاإله الاهو، وحده لاشریك له، وأن محمداً عبده ورسوله، صلی الله علیه وآله وسلم تسلیماً کثیراً، وان الجنة حق والنار حق، و الحوض حق والشفاعة حق ومنکراً ونکیراً حق، ووعدك حق ولقاءك حق ، و الساعة آتیة لاریب فیها ، وان الله یبعث من فی القبور، علی ذلك أحیاء وعلیه اموت، وعلیه أبعث إن شاء الله . اللهم أنت ربی ، لا رب لی إلا أنت، خلقتنی وأنا عبدك، وعلی عهدك ووعدك مااستطعت أعوذبك. اللهم من شر ماصنعت ومن شر کل ذی شر ، اللهم إنی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی فانه لایغفر الذنوب الاأنت، و اهدنی لأحسن الاخلاق فانه لایهدی لأحسنها الا أنت و اصرف عنی سیئها فانه لایصرف سیئها الا أنت، لبیك و سعدیك، والخیر کله بیدیك ، أنا لك و الیك ، استغفرك وأتوب الیك، آمنت اللهم بما أرسلت من رسول و آمنت اللهم بما أنزلت من کتاب . و صلی الله علی محمد النبی و علی

آله و سلم تسلیماً کثیراً خاتم کلامه و مفتاحه و علی أنبیائه و رسله
اجمعین. آمین رب‌العالمین.

اللهم اوردنا حوضه و اسقنا بکأسه مشرباً رویّاً سائغاً هنیئاً
[۵۳۲] لانظمأ بعده أبداً. و احشرنا فی زمرته غیر خزایا و لاناکثین
ولا مرتابین ولا مفتونین ولا مغضوب‌علینا ولاضالین، اللهم اعصمنی من
فتن‌الدنیا ووفقنی لماتحب وترضی، واصلح لی شأنی کله وثبتنی بالقول
الثابت فی‌الحیاة الدنیا وفی‌الاخرة، ولاتضلنی وإن‌کنت ظالماً، سبحانك
یا علی یا عظیم یا بارّ یا رحیم یا عزیز یا جبار، سبحانك من سبحت
له‌السموات باکنافها، و سبحان من سبحت له الجبال‌بأصدائها، وسبحان
من سبحت له‌البحاربأمواجها، وسبحان من سبحت له الحیتان بلغاتها،
وسبحان من سبحت له النجوم‌فی السماء بأبراجها، و سبحان من سبحت
له [الاشجار] باصولها و نضارتها، و سبحان من سبحت له‌السموات السبع
والا رضون السبع، و من فیهن و من علیها، سبحانك سبحانك یاحی یا
قیوم یاعلیم یا حلیم، سبحانك یا لاإله إلا أنت، وحدك لا شریك لك،
تحیی و تمیت وأنت حی لاتموت بیدك الخیر، و أنت علی کل‌شیٔ قدیر.

باب چهارم

در دعاهای مأثور از پیغامبر و اصحاب او که از جمع بوطالب مکی وابن خزیمة وابن المنذر- رحمة الله علیهم- به حذف أسانید انتخاب افتاده است

5

مستحب است مریدرا ، که دربامداد، یکی ازوردهای او دعا باشد ، چنانکه در « کتاب اوراد » بخواهد آمد . پس اگر در کار آخرت ارادت داری و به سنت پیغامبر اقتدا می کنی ، در عقب نمازها ، افتتاح دعا بدین کلمات کن: سبحان ربی العلی الاعلی الوهاب، لا إله الاالله وحده لا شریك له ، له الملك و له الحمد و هو علی کل شیٔ قدیر .

10

[و سه بار بگوی] : رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا . [وبگوی] : اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب والشهادة، رب کل شیٔ وملیکه، اشهدان لا اله إلاأنت أعوذبك من شرّ نفسی وشر الشیطان وشر که. [وبگوی]: اللهم إنی أسألك العفو والعافیة فی دینی و دنیای و اهلی ومالی ، اللهم استر عوراتی و آمن [۵۳۳] روعاتی واقل عثراتی

15

و احفظنی من بین یدی و من خلفی ، و عن یمینی و عن شمالی و من
فوقی ، و اعوذبك أن أغتال من تحتی ، اللهم لاتؤمنی مکرك ولا تولنی
غیرك ولاترفع عنی سترك ولا تنسنی ذکرك ، ولا تجعلنی من الغافلین .
[وسه بار بگوی] اللهم عافنی فی بدنی وعافنی فی سمعی وعافنی فی
۵ بصری لااله الاانت. [وبگوی: اللهم انت ربی لااله الاانت، خلقتنی وانا عبدك
وانا علی عهدك و وعدك ما استطعت ، واعوذبك من شرما صنعت، ابوءلك
بنعمتك علیّ وابوء لك بذنبی فاغفرلی فانه لا یغفر الذنوب الاانت - ثلاث
مرات- وبگوی:] اللهم انی اسألك الرضاء بعد القضاء، وبردّ العیش بعد
الموت، ولذة النظر الی وجهك وشوقاً الی لقائك من غیر ضراء مضرة ولافتنة
۱۰ مضلة، واعوذبك من ان اظلم او اظلم او اعتدی او یعتدی علیّ او اکسب خطیئةً
اوذنباً لاتغفره . اللهم انی اسألك الثبات فی امر والعزیمة علی الرشد
و اسألك شکر نعمتك وحسن عبادتك، واسالك قلباً خاشعاً وسلیماً وخُلقاً
مستقیماً ولساناً صادقاً وعملا متقبّلاً، واسالك من خیر ماتعلم واعوذبك
من شر ماتعلم، واستغفرك لماتعلم فانك تعلم ولااعلم، وانت علام الغیوب.
۱۵ [اللهم] اغفرلی ماقدمت و مااخرت و مااسررت وما اعلنت فانك
انت المقدم وانت المؤخر وانت علی کل شی شهید. اللهم انی اسألك ایماناً
لایرتد ونعیما لاینفد، وقرةعین الابد و مرافقة نبیك محمد فی اعلی جنة
الخلد. اللهم انی اسألك الطیبات وفعل الخیرات وترك المنکرات وحب المساکین
اسألك حبك وحب من احبك وحب کل آمر و عمل یقرب الی حبك و ان تتوب
۲۰ علیّ وتغفرلی وترحمنی، واذا اردت بقوم فتنة فاقبضنی الیك غیر مفتون.
اللهم بعلمك الغیب وقدرتك علی الخلق احینی ماکانت الحیاة
خیراً لی وتوفنی اذاکانت الوفاة خیراً لیّ اسألك خیر الحیاة وبرکة الحیاة
واعوذبك من شر الوفاة واسألك خیر ما بینهما وخیر ما بعد ذلك، احینی

حیاة السعداء وحیاة من تحب بقاءه وتوفنی وفاة الشهداء وفاة من یحب
لقاءك وتحب لقاءه، یا احسن الرازقین وارحم الراحمین. أسألك خشیتك
فی الغیب والشهادة[۵۳۴] و کلمة العدل والرضا والغضب والقصد فی الغنی
والفقر ولذة النظر الی وجهك والشوق الی لقائك واعوذبك من ضراء مضرة
وفتنة مضلة. اللهم زینا بزینة الایمان واجعلناهداة مهتدین. اللهم ۵
اقسم لنا من خشیتك ما تحول بیننا و بین معصیتك و من طاعتك ماتدخلنا
به الی جنتك ومن الیقین ماتهون به علینا مصائب الدنیا. اللهم املأ وجوهنا
منك حیاءً وقلوبنا بك فرحاً و اسكن فی نفوسنا من عظمتك و ذلل جوارحنا
لخدمتك واجعلك اللهم احب الینا مما سواك، واجعلنا اخشی لك ممن سواك.

اللهم اجعل اول یومنا هذا صلاحاً واوسطه فلاحاً وآخره نجاحاً، اللهم ۱۰
اجعل اوله رحمة واوسطه نعمة وآخره تكرمة، الحمدلله الذی تواضع كل شی لعظمته
وذل كل شی لعزته وخضع كل شی لملكه، واستسلم كل شی لقدرته، والحمدلله الذی
سكن كل شی لهیبته وأظهر كل شی بحكمته و تصاغر كل شی لكبریائه. اللهم صل
علی محمدو علی آل محمد وازواجه و ذریته، كماصلیت علی ابراهیم وعلی آل
ابراهیم وبارك علی محمدو علی آل محمدو ازواجه و ذریته كمابارکت علی ابراهیم ۱۵
وآل ابراهیم فی العالمین، انك حمید مجید. اللهم صل علی محمدعبدك ونبیك
ورسولك النبی الامی رسولك الامین وأعطه المقام المحمود یوم الدین. اللهم
اجعلنا من اولیائك المتقین وحزبك المفلحین وعبادك الصالحین واستعملنا
لمرضاتك عنا ووفقنا لمحابك مناوصرفنا بحسن اختیارك لنا نسألك جوامع
الخیر وفواتحه وخواتمه ونعوذبك من جوامع الشر وفواتحه وخواتمه، اللهم ۲۰
بقدرتك علی تب علیّ إنك انت التواب الرحیم وبحلمك عنی اعف عنی انت
الغفار الحلیم وبعلمك بی ارفق بی انك انت ارحم الراحمین وبملكك لی ملكنی
نفسی ولاتسلطها علی أنك أنت الملك الجبار سبحانك وبحمدك لااله الاأنت

علمت سوءً و ظلمت نفسی فاغفرلی ذنوبی إنك أنت ربی، فانه لا یغفر الذنوب إلاأنت.

اللهم الهمنی رشدی وقنی شر نفسی، اللهم ارزقنی حلالاً لاتعاقبنی علیه وقنعنی بما رزقتنی واستعملنی به صالحاً تقبله منی، أسألك العفو [۵۳۵] والعافیه و حسن الیقین والمعافاة فی الدنیا والاخرة، یامن لاتضره الذنوب ولاتنقصه المغفرة، هب لی ما لا یضرك واعطنی مالاینقصك، ربنا افرغ علینا صبراً وتوفنا مسلمین والحقنی بالصالحین، أنت ولینا فاغفر لنا وارحمنا و أنت خیر الغافرین، واکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة وفی الاخرة، ربنا علیك توکلنا و الیك أنبنا و الیك المصیر، ربنا لاتجعلنا فتنة للذین کفروا و اغفر لنا، ربنا انك أنت العزیز الحکیم، ربنا اغفر لنا ذنوبنا وإسرافنا فی أمرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین، ربنا آتنا من لدنك رحمة وهیئ لنا من أمرنا رشداً.

ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة (الایه) ربنا إننا سمعنا منادیاً ینادی للإیمان أن آمنوا بربکم فآمنا ـ الی قوله لاتخلف المیعاد ـ ربنا لاتؤاخذنا إن نسینا ـ الی آخر السورة ـ رب اغفر لی و لوالدی و ارحمهما کما ربیانی صغیراً واغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم و الاموات. رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم وانت الاعز الاکرم وانت خیر الراحمین وانت خیر الغافرین. إنا لله وانا الیه راجعون. لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم وحسبنا الله ونعم الوکیل.

انواع استعاذت (مأثور) که از پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ مروی است

اللهم إنی أعوذبك من البخل و أعوذبك من الجبن و أعوذبك من أن

أر دالی ارذل العمر و اعوذبك من فتنة الدنیا واعوذبك من عذاب القبر. اللهم انی أعوذبك من طمع یهدی إلی طمع، و طمع فی غیر مطمع، ومن طمع حین لاطمع، اللهم انی اعوذبك من علم لاینفع وقلب لایخشع، و دعاء لایسمع، و نفس لاتشبع وأعوذبك من الجوع فانه بئس الضجیع، ومن الخیانة[536] فانها بئست البطانة ومن الکسل والجبن والبخل و الهرم، ومن أن ارد الی ارذل العمر، و أعوذبك من فتن الدنیا ومن فتن الدجال، وعذاب القبر، ومن فتنة المحیاء والممات.

اللهم إنا نسألك قلوباً أواهة مخبتة منیبة فی سبیلك. اللهم إنا نسألك عزائم مغفرتك و منجیات أمرك و السلامة من کل إثم، والعصمة من کل سوء والغنیمة من کل بر، والفوز بالجنة، والنجاة من النار. اللهم انی اعوذبك من التردی، واعوذبك من الغم والغرق والهدم، واعوذبك من أن أموت فی سبیلك مدبراً، واعوذبك من أن اموت لطلب الدنیا. اللهم اعوذبك من شر ما علمت ومن شر مالم اعلم.

اللهم جنبنی منکرات الاخلاق و الاعمال والأدواء والأهواء. اللهم انی اعوذبك من جهد البلاء ودرك الشقاء وسوء القضاء وشماتة الاعداء. اللهم انی اعوذبك من الکفر والدین والفقر، واعوذبك من عذاب جهنم واعوذبك من فتنة الدجال اللهم انی اعوذبك من شر سمعی وبصری وشر لسانی وقلبی، وشر منیتی. اللهم انی أعوذبك من جار السوء فی دار المقامة فان جار البادیة یتحول. اللهم إنی أعوذبك من القسوة والغفلة والعیلة والذلة والمسکنة واعوذبك من الفقر والکفر و الفسوق والشقاق و النفاق والسمعة والریاء وأعوذبك من الصم و البکم والجنون والجذام والبرص وسیئی الاسقام.

اللهم انی اعوذبك من زوال نعمتك و من تحول عافیتك ومن فجأة نقمتك و من جمیع سخطك. اللهم انی أعوذبك من عذاب النار وفتنه النار و عذاب القبر، وشر فتنة الغنی وشر فتنة الفقر وشر فتنة المسیح الدجال

و اعوذبك من المغرم و المأثم· اللهم انی أعوذبك من نفس لاتشبع و قلب لایخشع وصلاة لاتنفع ودعوة لاتستجاب، واعوذبك من شر الغم ومن ضيق الصدر اللهم إنی اعوذبك من غلبة الدين، و غلبة العدو و شماتة الاعداء [۵۳۷]

باب پنجم

در دعاهایی که در هر حادثی از حوادث مأثور است

چون بامداد برخیزی و بانگ نماز بشنوی، جواب مؤذن مستحب باشد ـ و آن را یاد کرده‌ایم ـ و دعاهای در رفتن «آبدست جای» و بیرون آمدن از آن، و دعاهای وضو در «کتاب طهارت» بیاورده‌ایم. 5

پس چون به مسجد روی، بگوی: اللهم اجعَل فی قلبی نوراً وفی لسانی نوراً واجعل فی سمعی نوراً و فی بصری نوراً واجعل فی خلفی نوراً ومن أمامی نوراً ، واجعل من فوقی نوراً. اللهم اعطنی نوراً. ونیز بگوی اللهم انی أسألك بحق السائلین علیك وبحق ممشای هذا الیك فانی لم أخرج أشراً ولابطراً ولاریاءً ولاسمعة خرجت إتقاء سخطك وابتغاء مرضاتك فأسألك أن تنقذنی 10 من النار وأن تغفر لی ذنوبی، إنه لایغفر الذنوب الا أنت.

وچون از خانه به حاجتی بیرون آیی، بگوی: بسم الله، رب اعوذبك أن اظلم اوأظلم او اجهل او یجهل علیّ. بسم الله الرحمن الرحیم، لاحول ولاقوة الا بالله، التّکلان علی الله.

و چون به مسجد رسی وخواهی که در روی، بگوی: اللهم صل علی 15

محمد وعلی آل محمد وسلم، اللهم اغفر لی ذُنوبی وافتح لی أبواب رحمتك.

وچون در روی پای راست را تقدیم کن. واگر کسی را بینی که در مسجد می‌خرد یا می‌فروشد، بگوی: لاأربح الله تجارتك. وچون کسی را بینی که گم شده‌ای را می طلبد در آن، بگوی: لاردها الله علیك، پیغامبر - علیه السلام - همچنین فرموده است.

۵ وچون دو رکعت بامداد بگزاری، بگوی: اللهم إنی أسألك رحمة من عندك تهدی بها قلبی، تا آخر دعا چنانکه ایراد کرده‌ایم، که ابن عباس آن را از پیغامبر - علیه السلام - روایت کرده است.

وچون رکوع کنی، بگوی: اللهم لك رکعت و لك خشعت و بك آمنت، ولك أسلمت و علیك توکلت، إنك ربی خشع سمعی وبصری ومخی ۱۰ و عظامی وعصبی و ما استقلت به قدمی لله رب العالمین. واگر خواهی، «سبحان ربی العظیم» سه بار بگوی، یا «سبوح قدوس رب الملائکة والروح»

[۵۳۸]

وچون سراز رکوع برداری بگوی: سمع الله لمن حمده، ربنا لك ۱۵ الحمد ملءُ السموات وملءُ الارض وملءُ ماشئت من شیٔ بعد اهل الثناء والمجد أحق ماقال العبد، وکلنا لك عبد لامانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولاینفع ذاالجد منك الجد.

و چون سجده کنی، بگوی: اللهم لك سجدت وبك آمنت ولك أسلمت، سجد وجهی للذی خلقه و شق سمعه وبصره، فتبارك الله احسن ۲۰ الخالقین. اللهم سجد لك سوادی وخیالی، و آمن بك فؤادی، أبوء بنعمتك علیّ و ابوء بذنبی، و هذا ما جنیت علی نفسی، فاغفر لی فانه لایغفر الذنوب الاأنت. یا «سبحان ربی الاعلی» سه بار بگوی.

وچون از نماز فارغ شوی، بگوی: اللهم أنت السلام ومنك السلام

تبارکت یاذا الجلال والاکرام . و دیگر دعاها که یاد کرده‌ایم بخوان.

و چون از مجلسی برخیزی ، ولغوی که در آن رفته باشد خواهی که کفارت‌شود ، بگوی : سبحانك اللهم و بحمدك أشهد أن لا إله إلا انت استغفرك واتوب الیك عملت سوء وظلمت نفسی فاغفر لی فانه لایغفر الذنوب الاأنت .

و چون در بازار درروی، بگوی : لاإله الا الله وحده لاشریك له، له الملك وله الحمد یحیی ویمیت و هوحی لایموت ، بیده الخیر و هو علی کل شیٔ قدیر ،بسم الله . اللهم إنی اسألك خیر هذه السوق وخیرما فیها . اللهم إنی اعوذبك من شرها وشرمافیها . اللهم انی أعوذبك أن أصیب فیها یمینا فاجرة اوصفقة خاسرة .

و اگر بر تو وامی باشد، بگوی : اللهم اکفنی بحلالك عن حرامك واغننی بفضلك عمّن سواك .

وچون جامهٔ نو پوشی، بگوی : أللهم کسوتنی هذا الثوب ،فلك الحمد، أسالك من خیره وخیرما صنع له ، و أعوذبك من شره و شرما صنع له .

وچون چیزی بینی که از آن تَطَیُّر کنند،و آن را کراهیت داری، بگوی: اللهم لا یأتی بالحسنات الا أنت ولایذهب بالسیئآت الا أنت ،لاحول ولا قوة الا بالله .

وچون ماه نو بینی، بگوی: اللهم أهلّه علینا[۵۳۹]بالامن والایمان والبرو السّلامة و الاسلام و التوفیق لما تحبّ و ترضی والحفظ عمن تسخط ربی وربك الله . ومی گویی : هلال رشد وخیر، آمنت بخالقك . اللهم إنی أسالك خیر هذا الشهر وخیر القدر ، و أعوذ بك من شریوم الحشر. وپیش از آن سه بار تکبیر بگوی .

و چون باد جهد، بگوی: اللهم إنی أسالك خیر هذه الریح وخیر مافیها

وخیر ما أرسلت به ، و نعوذ بك من شرها وشر مافیها وشر ما أرسلت به .

و چون خبر وفات کسی به تو رسد، بگوی: إنا لله و إنا إلیه راجعون و إنا الی ربنا لمنقلبون . اللهم اکتبه فی المحسنین واجعل کتابه فی علیین ،واخلف علی عقبه فی الغابرین . اللهم لاتحرمنا أجره ، ولاتفتنا

۵ بعده ،واغفر لنا وله.

و در وقت صدقه دادن، بگوی: ربنا تقبل منا إنك أنت السمیع العلیم.

و در وقت زیان، بگوی: عسی ربنا أن یبدلنا خیراً منها إنا الی ربنا راغبون.

و در ابتدای کارها، بگوی: ربنا آتنا من لدنك رحمة ، وهیئ لنا من أمرنا رشداً ، رب اشرح لی صدری و یسر لی أمری، و احلل عقدة من لسانی

۱۰ یفقهوا قولی.

و در حال نگریستن در آسمان، بگوی : ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار ، و تبارك الذی جعل فی السماء بروجاً وجعل فیها سراجاً وقمراً منیراً.

و چون آواز رعد شنوی، بگوی: سبحان من یسبح الرعد بحمده

۱۵ والملائکه من خیفته .وچون صاعقه بینی، بگوی : اللهم لاتقتلنا بغضبك ولاتهلکنا بعذابك وعافنا قبل ذلك .

و کعب گفت چون باران بارد ، بگوی: اللهم سقیاً هنیئاً وصیباً نافعاً ، اللهم اجعله سیب رحمة، ولاتجعله سیب عذاب.

وچون در خشم شوی، بگوی : اللهم اغفر ذنبی و اذهب غیظ قلبی و اجرنی

۲۰ من الشیطان الرجیم.

و چون از قومی بترسی، بگوی : اللهم إنا نجعلك فی نحورهم و نعوذ بك من شرورهم .

و چون به غزو روی، بگوی : اللهم أنت عضدی و نصیری ، وبك

أقاتل.

و چون از گوش آوازی آید، بر پیغامبر ـ علیه السلام ـ درود ده، و بگوی: ذکرالله من ذکرنی بخیر.

و در حال استجابت دعا، بگوی: الحمدلله الذی بعزته و جلاله تتم الصالحات. ۵

و درحال تأخر اجابت، بگوی: الحمدلله علی کل حال.

و در حال شنیدن بانگ نمازشام، بگوی: اللهم هذا إقبال [۵۴۰] لیلك و إدبار نهارك و اصوات دعائك و حضور صلواتك، اسالك أن تغفرلی.

و چون غمی به تو رسد، بگوی: اللهم إنی عبدك وابن عبدك و ابن امتك، ناصیتی بیدك ماض فیَّ حکمك، نافذ فی قضاؤك، أسألك بكل اسم هو لك سمیت به نفسك او أنزلته فی کتابك او أعطیته أحدا من خلقك او استأثرت به فی علم الغیب عندك أن تجعل القرآن ربیع قلبی ونور صدری وجلاء غمی و ذهاب حزنی و همی. ۱۰

و پیغامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ گفت: ما أصاب أحداً حزن فقال ذلك الا أذهب الله همه و ابدل مكانه فرحاً. ای، هیچ کس را اندوهی نرسد و او این کلمات بگوید، که نه حق تعالی اندوه وی ببرد، و به جای وی شادی بدل گرداند. گفتند: یا رسول الله! ما آن را نیاموزیم؟ گفت: بل ینبغی لمن سمعها أن یتعلمها. ای، هر که آن‌ها را بشنود باید که بیاموزد. ۱۵ ۲۰

و چون در اندام خود، یا در اندام دیگری، دردی یابد، به افسون پیغامبر افسون بکند، که چون آدمی از ریشی یا از جراحتی بنالیدی، پیغامبر سبابهٔ خود بر زمین نهادی، پس آن را برداشتی، و گفتی: بسم الله، تربة أرضنا بریقة

بعضنا ،یشفی به‌سقیمنا بإذن ربنا .

وچون در اندام خود دردی یابی ، دست بر موضع درد نه وسه بار « بسم‌الله » بگوی و هفت بار : أعوذ بالله و قدرته من شرما أجد و أحاذر .

و چون اندوهی به‌تورسد،بگوی : لاإله‌إلا الله العلی الحلیم لا إله الا الله رب‌العرش العظیم، لا إله‌الاالله رب‌السموات‌والارض‌ورب العرش الکریم .

و چون‌خفتن خواهی اول وضوساز، پس سر بر دست راست ، روی در قبله تکیه کن ، وسی و چهاربار تکبیر بگوی ، وسی وسه‌بار تسبیح، و سی سه بار تحمید .

پس این دعا بگوی : اللهم‌إنی أعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک وأعوذ بک منک، اللهم‌إنی لا استطیع أن‌أبلغ ثناءً علیک ولو حرصت، ولکن أنت‌کما أثنیت‌علی نفسک، اللهم باسمک أحیاء وأموت، اللهم‌رب‌السموات‌ورب‌الارض‌ورب‌کل شیءٍ‌وملیکه،فالق‌الحب والنوی و منزل التوراة والانجیل [۵۴۱] والفرقان، وأعوذبک من شرکل ذی شر و من شرکل دابه،أنت آخذ بناصیتها ، أنت الاول فلیس قبلک شیءٌ ، و أنت الآخرفلیس بعدک‌شیءٌ، وأنت الظاهرفلیس فوقک شیءٌ، وأنت الباطن فلیس دونک شیءٌ، إقض‌عنی‌الدین،واغننی‌من الفقر. اللهم‌أنت‌خلقت‌نفسی وأنت‌تتوفاها، لک‌مماتها‌ومحیاها. اللهم‌إن أمتّها فاغفر لهاو إن أحییتها فاحفظها. اللهم‌إنی‌أسألک‌العافیه‌باسمک‌ربی‌وضعت‌جنبی فاغفر لی ذنبی. اللهم قنی عذابک‌یوم تجمع عبادک ، اللهم اسلمت نفسی اِلیک و وجهت وجهی الیک و فوضت أمری الیک و ألجأت ظهری اِلیک، رغبةً و رهبةً إلیک لاملجأ ولا منجیٰ منک الا اِلیک ، آمنت بکتابک الذی‌أنزلت ، و

بنبیك الذی ارسلت .

و این آخر دعا باشد ــ و پیغامبر بدین فرموده است ــ و پیش از آن بگوید : اللهم أیقظنی فی أحب الساعات الیك واستعملنی فی أحب الأعمال لدیك تقربنی إلیك زلفیٰ و تبعدنی من سخطك بعداً ، أسالك فتعطینی و استغفرك فتغفرلی و أدعوك فتستجیب لی . ۵

و چون بامداد ازخواب بیدارشوی بگوی: الحمدلله الذی أحیانا بعدما أماتنا و إلیه النشور أصبحنا واصبح الملك لله، والعظمة والسلطان لله، والعزة و القدرة لله ، أصبحنا علی فطرة الإسلام وکلمة الإخلاص ، و علی دین نبینا محمد علیه السلام ، و ملّة أبینا إبراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین . اللهم بك أصبحنا و بك أمسینا و بك نحیا و بك نموت و ۱۰ إلیك المصیر . اللهمّ إنا نسألك أن تبعثنا فی هذا الیوم الی کل خیر و نعوذبك أن نجترح فیه سوءً اونجره الی مسلم ، فإنك قلت : وهوالذی یتوفیکم باللیل و یعلم ماجرحتم بالنهار ثم یبعثکم فیه لیقضی أجل مسمی . اللهم فالق الاصباح و جاعل اللیل سکناً و الشمس [۵۴۲] والقمر حسباناً ، أسألك خیر هذا الیوم و خیرما فیه وأعوذبك من شره و شرما ۱۵ فیه بسم‌الله ماشاء الله لا قوة الا بالله ماشاءالله کلُ نعمة من‌الله ماشاءالله الخیرکله بیدالله ، ماشاء الله لایصرف السوءَ الا الله رضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد صلی‌الله علیه‌وسلم نبیاً ربنا علیك توکلنا و الیك أنبنا والیك المصیر .

وهرشبانگاه همچنین گوی، الاّ آنکه لفظ «أصبحنا» را به لفظ «أمسینا» ۲۰ بدل کنی ، و مع ذلك بگویی : أعوذ بکلمات الله التامات و أسمائه کلها من شرما ذرأ وبرأ ، ومن شرکل ذی شر، وشرکل دابة ربی آخذ بناصیتها، إن ربی علیٰ صراط مستقیم .

و چــون در آینه بینی بگوی : الحمدلله الذی سوّی خلقی فعدله وکرم صورة وجهی وحسنهاو جعلنی من المسلمین .

وچون خدمتکاری یاغلامی یا ستوری‌بخری موی پیشانی وی بگیر وبگوی : اللهم إنی أسألك خیره و خیرما جبل علیه و أعوذبك من شره و شر ما جبل علیه .

و در تهنیت نکاح بگوی : بارك الله فیك و بارك علیك و جمع بینکما فی خیر .

و چون وامی تــوزی صاحب وام را بگوی : بارك الله لك فی اهلك ومالك. چه‌پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفته است: إنما جزاء السلف الحمد والا داء . و این دعاهایی است که مرید را از حفظ آن چاره نباشد ، وآنچه جز آن است ـ از دعاهای سفر و نماز و آبدست ـ در کتاب «حج و صلاة و طهارت» یاد کرده‌ایم .

سؤال : چون قضا را مَرَدّی نیست، فایدهٔ دعا چه باشد ؟

جواب : بدان‌که دفع شدن بلا به دعا هم ازقضاست ، ودعا سبب رد بلااست وموجب استجلاب رحمت الهی، چنانکه‌سپرسبب رد تیراست، و آب سبب رستن نبات از زمین . پس چنانکه سپر سبب دفع تیر است و هر دو متدافع‌اند ، دعا و بلا همچنین بهم واکوشند و در آویزند . و شرط اعتراف به قضای الهی نه‌آن است که سلاح برنداری. چه‌حق تعالی فرموده است : خذوا حذرکم . و نه‌آنکه زمین را پس از انداختن تخم آب ندهی و گویی که : اگر قضا سابق شده است به رستن ، نبات خود بی آب دادن بروید . و اگرسابق نشده است ،آب دادن سود ندارد . چه آن سخن باطل است و ارتباط مسببات به اسباب‌قضای‌اول است که‌حق تعالی آن را «دبلمح

البصر » تمثیل فرموده است . و تفاصیل مسببات بر تفاصیل اسباب به تدریج و تقدیر مرتب [۵۴۳] شدن قدر است . و آن کس که خیر را تقدیر کرده است، به‌سببی تقدیر کرده است، و آن کس که شر را تقدیر کرده است، دفع آن را به سببی مقدر گردانیده است . پس به نزدیك آن کس که بصیرت وی روشن است ، در این کارها تناقضی نیست . و در دعا نیز آن فایده است که در ذکر یاد کرده‌ایم . چه در آن حضور دل باید با خدای ، و این غایت عبادت هاست . و برای آن پیغامبر گفت : الدعا مخ العبادة . و غالب بر خلق آن است که دل هاشان جز به وقت حدوث افتقار و حلول اضطرار به ذکر الهی مصروف نشود ، چه آدمی در وقت ابتلا و امتحان ، و در حال احتیاج وافتتان روی به دعا آرد . چه حاجت ، وی را به دعا محتاج گرداند، ودعا دل را باتضرع واستکانت به حضرت الهی رساند . وبدان سبب ذکری که شریف‌ترعبادات است وی راحاصل شود. وبرای این ، بلا موکل است بر أنبیا ، پس براولیا ، پس بربهینه‌تر و بهینه‌تر . زیرا که او دل را به افتقار و تضرع به خدای رساند ، و از نسیان مانع باشد .

و اما توانگری در اغلب حال سبب انباردگی است ، چنانکه حق تعالی فرموده است : إن الانسان لیطغی أن رآه استغنی . واین آن است که از جمله أذکار و دعوات ما خواستیم که آن را ایراد کنیم . و موفق خیرات باری‌تعالی است. و اما باقی دعاها، که در آنِ خوردن وسفر و بیمارپرسیدن آمده است ، در مواضع خود بخواهد آمد . إن شاءَ الله عزوجل .

کتاب ترتیب وردها ، وتفصیل جزء های شب

و این کتاب دهم است از : « احیاء علوم الدین »

و این مهم در دو باب روشن شود

باب اول: در فضیلت وردها و ترتیب آن در شب و روز .
باب دوم : در کیفیت احیای شب و آنچه متعلق آن است .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

از حضرت کردگار ، بر آلاءِ بی شمار او سپاسی بسیار می‌داریم ، وبه ذکراو ، بروجهی که نفرت و استکباراز دل بیرون کند ، قیام می آریم. و بدانچه شب و روز را خلیفهٔ یکدیگر کرده است ، تا آنچه از طاعت در یکی فوت شود در دیگری بتوان گزارد ، شکر می گزاریم . 5

و صلوات بی غایت و تسلیمات بی نهایت به روضهٔ مقدسهٔ محمد مختار ، که بشیرأبرارونذیر فجار است ، واهل بیت ویاران او، ازمهاجران وانصار، که «آناءالليل وأطراف النهار» دربندگی پروردگار، مستغرق بوده‌اند، و به هر یك از ایشان که « نجمی » راهنمای و «سراجی» با انوار است ، 10 می‌سپاریم .

بدان که حق‌تعالی زمین را مذلل‌بندگان خودگردانیده‌است [۵۴۴] نه برای آن که از آن وطنی ومستقری [سازند] بل برای آن که آن را منزلی دانند ، و از آن توشه‌ای [بردارند] و از مهالك آن احتراز واجب شمارند، وگام خود را از دام آن نگاه دارند . وبه یقین دانند که عمرشان کشتیی است 15 که جان و روان ایشان را با خود می‌برد ، وایشان دراین عالم مسافران‌اند .

و اول منازل ایشان «مهد» است ، و آخر آن «لحد» است . و قرارگاه ، إما بهشت پر نعمت است ، و إما دوزخ پرحسرت . و عمر ، مسافت این سفر است . و سال‌ها ، مرحله‌ها . و ماه‌ها ، فرسنگ‌ها . و روزها ، میل‌ها . و نفس‌ها، گام‌ها . و بضاعت طاعت است، وسرمایهٔ [آن] اوقات . وغرض‌ها و شهوت‌ها ، راهزنان‌اند . و سود [آن ، فیروزی به لقای باری تعالی است دردارسلام] با «ملك کبیر ونعیم مقیم» وزیان او دوری از خدای با«خواریی عظیم وعذابی ألیم» [در درکات جحیم]. و هر که ازیك نَفَسِ خود غافل ماند، [بدانچه] آن را در غیرطاعتی گذراند ، که او را به قرب باری تعالی رساند، [درروزتغابن] درمعرض غَبْنی بی‌پایان وحسرتی بی کران [باشد].

و برای این خطر عظیم و مهم جسیم ، ارباب توفیق و اصحاب تأیید تشمر نموده ، و از لذت‌های نفسانی اعراض فرموده ، و باقی عمر را غنیمت پنداشته ، و وقت‌های متکرر را در وِردهای متعین گذاشته ، و از برای رسیدن به دارقرار، و دیدن پادشاه جبار ، شب و روزرا زنده داشته .

وبرمقتضی این مقدمه، از مهمات [دانستن] راه آخرت باشد ، در کیفیت قسمت وردها سخن را مفصل کردن، وعبادت‌هایی که شرح آن سابق شده است بر مقادیر وقت ها موزع گردانیدن . و این مهم از دو باب روشن شود .

باب اول : در فضیلت وردها و ترتیب آن در شب و روز .

باب دوم : در کیفیت احیای شب و آنچه متعلق آن است .

باب اول

در فضیلت وردها و ترتیب آن در شب و روز

فضیلت وردها : و بیـان آنکه مواظبت در آن ، سلوك راهی است به حق تعالی .

بدان که ارباب حقیقت و اصحاب بصیرت دانسته‌اند که نجات، جز در لقای باری تعالی نیست ، و رسیدن به لقای باری تعالی میسر نشود مگر بدانچه انتقال ازدنیا به آخرت بر محبت باری تعالی ، و به معرفت او باشد . و محبت و انس حاصل نیاید مگر از پیوسته یاد کردن محبوب و مواظبت نمودن برآن . و معرفت مهیا نشود مگر به دوام فکرت در [آن] وصفات و افعال او . ودروجود جز باری تعالی و افعال او نیست . و دوام ذکر و فکر ممکن نگردد مگربه وداع دنیا وشهوت‌های آن ، و به قدر حاجت واندازهٔ ضرورت ازآن اکتفا نمودن . و کل آن تمشیت [۵۴۵] نپذیرد مگر بدانچه وقت‌های شب و روز در وظیفت‌های ذکر و فکر مستغرق گردانیده شود . وچون درسرشت نفس ملالت و سآمت [باشد، بریك] فن از سبب‌هایی که معین ذکروفکر باشد صبر نکند ، بل چون وی [بریك] نمط داشته شود ملول

گردد ، و آن را گران شمرد . و حق تعالی دادن ثـواب را نگذارد تا بنده ملالت در میان نیارد .

پس ضرورت تلطف در حق وی آن باشد که وی را آسایش داده شود ، بـدانچه از فنی به فنی و از نوعـی به نوعی به اعتبار هر وقتی نقل کرده آید تا به سبب انتقال لذت او غزیر شود، و به سبب لذت ، رغبت او عظیم گـردد . و به دوام رغبت در مواظبت مداومت نماید . و برای این وردها را قسمت مختلف باید کرد ، و در ذکر و فکر باید که همهٔ وقت ها ـیا اکثر آن ـ مستغرق باشد. چه نفس به‌طبع خود سوی ملاذ دنیامیلی دارد، پس اگربنده یك نیمه ازوقت‌های خود در تدبیرهای دنیا و شهوت‌های مباح آن صرف کند ، ویك نیمهٔ دیگر درعبادات، میل دنیا راجح باشد، به سبب موافقت طبع . چه وقت هر دو متساوی است .

پس چگونه متقاوم باشند که طبع یکی را از ایشان مرجح است . چه ظاهروباطن را درکارهای دنیا مساعدت است و دل در طلب آن صافی و متجرد . و اما بازگشتن به عبادات از راه تکلف است، و اخلاص دل و حضور آن درآن، جز در بعضی اوقات مسلم نماند . پس هرکه خواهد که در بهشت بی حساب در رود ، باید که همهٔ اوقات خود را مستغرق عبادات گرداند ، و هر که خواهد که کفهٔ حسنات او را راجح باشد ، و ترازوی خیرات اوگران آید، بیشتر وقت‌ها را درطاعات مصروف کند . واگر بد و نیك بهم آمیزد کار او در مخاطره باشد ، وامید منقطع نه، و عفو ازکرم الهی متوقع [است]،وشاید که به‌جود و کرم خود [اورا] بیامرزد .

این آن است که اهل بصیرت‌را منکشف شده است. واگر توازاهل آن نه‌ای، درخطاب باری تعالی [بارسول‌خود]تأمل باید کرد، و به‌نور ایمان ازآن‌اقتباس نمود. چه نزدیك‌تر بندگان ورفیع درجه‌تر ایشان‌راگفته است:

إن لك فی النهار سبحاً طویلاً واذکر اسم ربك وتبتّل إلیه تبتیلاً. وگفته: واذکر اسم ربك بکرةً و أصیلاً، ومن اللیل فاسجد له وسبحه لیلاً طویلاً. وگفته: وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و قبل الغروب، ومن اللیل فسبحه و إدبار السجود. وگفته: وسبح بحمد ربك حین تقوم، و من اللیل فسبحه وإدبار النجوم. وگفته: إن ناشئة اللیل هی اشدوطأً وأقوم قیلاً. وگفته: و من آناء اللیل فسبح وأطراف النهار لعلك ترضی. وگفته: وأقم الصلاة طرفی النهار وزلفاً من اللیل إن الحسنات یذهبن السیئات. [۵۴۶]
پس بنگر که رستگاران را از بندگان خود چگونه و به چه چیز صفت کرده است؟ وفرموده: أمن هو قانت آناء اللیل ساجداً و قائماً یحذر الآخرة و یرجوا رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون. و فرموده: تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً و طمعا. و فرموده: والذین یبیتون لربهم سجداً و قیاماً. و فرموده: کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون و بالأسحار هم یستغفرون. و فرموده: فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون. ای، فسبحوا الله حین تمسون وحین تصبحون. و فرموده: ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه.
وکل این آیات بیان می کند که راه رسیدن به خدای مراقبهٔ وقت هاست، و عمارت آن به وردهای پیوسته. و برای آن پیغامبر گفته است: أحب العباد الی الله الذین یراعون الشمس و القمر و الأظلة لذکر الله. ای، دوست ترین بندگان نزدیك خدای آنکسان اند که خورشید وماه وسایه را برای ذکر خدای رعایت کنند. ای، برای اوقات نماز ـ تا اول و آخر آن را به تحقیق بشناسند ـ این چیزها را رعایت نمایند.

و باری تعالی گفته است: الشمس والقمر بحسبان. وگفته: ألم تر إلی ربك کیف مدالظل، ولوشاء لجعله ساکناً ثم جعلنا الشمس علیه

دلیلاً ثم قبضناه إلینا قبضاً یسیراً. و گفته: والقمر قدّرناه منازل . و گفته: وهوالذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها . و گمان مبر که مقصود از سیر خورشید و ماه به حسابی مرتب منظوم ، و از آفریدن سایه و نور و ستارگان ، آن است که بر کارهای دنیا بدان استعانت نموده شود ، بل مقصود آن است که مقادیر وقت‌ها شناخته شود . و در این وقت‌ها به انواع طاعت و بازرگانی آخرت مشغول شده آید . و دلیل براین، قول باری تعالی است : و هوالذی جعل اللیل والنهار خلفة لمن أراد أن یذکر أو أراد شکوراً. ای ، یکی از ایشان از پس دیگری در آید تا آنچه در آن فوت شده باشد ، در این به تلافی رسد . و بیان کرده است که آن برای ذکر و شکر است ، نه برای غیر آن را. و باری تعالی گفت : و جعلنا اللیل و النهار آیتین فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار [۵۴۷] مبصرة لتبتغوا فضلاً من ربکم . و فضلی که از پروردگار مبتغی است ثواب و آمرزش است .

بیان عدد وردها و ترتیب آن

بدان که وردهای روز هفت است : و از طلوع صبح تا طلوع قرص خورشید یک ورد است ☼ و از طلوع خورشید تا به وقت زوال دو ورد ☼ و از زوال تا نماز دیگر دو ورد ☼ و از نماز دیگر تا غروب دو ورد .

و قسمت شب به چهار ورد است : از نماز شام تا وقت خفتن مردمان دو ورد ☼ و از نیمهٔ آخر شب تا طلوع صبح دو ورد . و ما در طبقهٔ هر وردی ، فضیلت او و آنچه بدان متعلق است بیاریم .

ورد اول : میان طلوع صبح تا طلوع خورشید ، و آن وقتی شریف است، و دلیل بر شرف و فضیلت او آن است که حق تعالی بدان قسم یاد کرده است و فرموده: والصبح إذا تنفّس . و تمدح نموده و گفته : فالق الاصباح . و

گفته : قل أعوذ برب الفلق . و به قبض سایه،قدرت خود ظاهر گردانیده است ، و گفته : ثم قبضناه إلینا قبضاً یسیراً . و آن وقت قبض است سایهٔ شب را به بسط نور خورشید . و مردمان را ارشاد فرموده سوی تسبیح [در آن] بدین آیت‌ها .

یکی : فسبحان‌الله حین تمسون و حین تصبحون. دوم : فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس . سوم : ومن آناء اللیل فسبح وأطراف النهار . چهارم : و اذکر اسم ربك بکرةً و اصیلاً .

و اما ترتیب این وردها آن‌ست که چون از خواب بیدار شود ابتدا به ذکر خدای کند و بگوید : الحمدلله الذی أحیانا بعدما أماتنا والیه النشور ، تا آخر دعاها و آیت‌ها، که در دعای بیدار شدن از «کتاب دعوات» یاد کرده‌ایم . و در حال دعا گفتن ، جامه درپوشد و نیت ستر عورت برای فرمان برداری خدای ـ عزوجل ـ و استعانت بر عبادت او بی قصد ریا و رعونت [کند] . پس به «آب خانه» رود ـ اگر بدان حاجت دارد ـ وپای چپ را تقدیم کند، ودعاهایی که در «کتاب طهارت» درحال دررفتن وبیرون آمدن یاد کرده‌ایم بخواند .

پس مسواك کند به سنت ، چنانکه گفته شده است ، ووضو سازد. و جمله سنت‌ها ودعاها راکه در «کتاب طهارت» یاد کرده ایم رعایت کند. وما آحاد عبادت را بدان سبب دراول یاد کرده‌ایم تا دراین کتاب وجه ترکیب و ترتیب یاد کنیم . پس چون از وضو فارغ شود دو رکعت سنت [بامداد] در خانه بگزارد . چه پیغامبر همچنین کردی . و پس از أدای دو رکعت در خانه یا درمسجد دعایی که ابن عباس روایت کرده است بخواند وبگوید : اللهم إنی أسألك [۵۴۸] رحمة من عندك تهدی بها قلبی ، تا آخر دعا. پس ازخانه بیرون آید و روی به مسجد آرد . و دعای رفتن سوی مسجد

فراموش نکند و ندود، بلکه با سکینت رود ـ چنانکه در خبر آمده است ـ
و میان انگشتان رامشبك نسازد. پس داخل مسجدشودو پای راست پیش [
نهد و دعای مأثور که برای دخول مسجد آمده است] بخواند. و به صف اول
رود ـ اگردر آن جای یابد ـ وپای برگردن مردمان ننهد و مزاحمت ننماید.
چنانکه در «کتاب جمعه» گفته شده است. پس دو رکعت سنت نماز بامداد
بگزارد، اگردرخانه نگزارده باشد، و به دعایی که پس از آن آمده است مشغول
شود. و اگر سنت گزارده باشد، دو رکعت تحیت مسجد بگزارد و منتظر
جماعت بنشیند. و مستحب تر از آنکه جماعت در «غلس» گزارد. چه پیغامبر
درغلس گزاردی. و نباید که در همهٔ نمازها جماعت «بگذارد»[1] خاصه درنماز
بامداد وخفتن، که در آن فضلی زاید است.

وأنس روایت کرد که پیغامبر درنماز بامداد گفت: من توضأ ثم توجه
الی مسجد لیصلی فیه الصلاة کان له بکل خطوة حسنة ومحی عنه سیئة والحسنة
بعشر أمثالها فاذا صلی ثم انصرف عند طلوع الشمس کتب له بکل شعرة
فی جسده حسنة وانقلب بحجة مبرورة فان جلس حتی یرکع الضحی کتب له
بکل رکعة الفی الف حسنة، ومن صلی العتمة فله مثل ذلك وانقلب بعمرة
مبرورة. ای، هر که وضو سازد وروی به مسجدی آرد، که در آن نماز گزارد،
به هر گامی وی راحسنه‌ای نویسند وسیئه‌ای از وی محو کنند، و جزای یك
حسنه ده باشد. و چون نماز بگزارد وپیش از طلوع خورشید باز گردد،
به هرمویی که برتن اوست وی را حسنه‌ای نویسند و به حجی مبرور بازگردد.
و اگر بنشیند تا نماز چاشت بگزارد، وی را به هر رکعتی دوهزار هزار نیکی
بنویسند. و هر که نماز خفتن بگزارد ثواب وی همچنین بود، و به عمرهٔ
مبرور بازگردد.

۱ـ متن عربی چنین است: ولا ینبغی ان یدع الجماعة فی الصلاة عامة.

و عادت سلف آن بوده است که در مسجد پیش[۱] از طلوع صبح برفتندی. مردی از تابعین گفت: [پیش از طلوع فجر به مسجد رفتم، ابوهریره را دیدم پیش ازمن رفته بود. مرا گفت:] ای برادر زاده! در این ساعت ازخانهٔ خود برای چه بیرون آمدی؟ گفتم: برای نماز بامداد. گفت: شاد شو و [ترا مژده باد] که بیرون آمدن ما از خانه ونشستن درمسجد را در 5 این ساعت، مثل غزوی شمردیمی درراه خدای. یا چنین گفت که: غزوی در خدمت پیغامبر. و علی ـ کرم الله وجهه گفت ـ که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ بر من و فاطمه بگذشت، و ما درخواب بودیم. گفت: نماز بگزارید! گفتم: نفس‌های ما درقبضهٔ قدرت خدای است، چون خواهد که ما رابیدار گرداند، بیدار کند. بازگشت وروی بگردانید، و شنیدم که دست بر ران می‌زد و می گفت: وکان 10 الانسان أکثرشیٔ جدلا.

و پس از سنت نماز بامداد و دعای آن به استغفار [۵۴۹] و تسبیح مشغول شود تا نماز را اقامت نمایند، پس بگوید: استغفرالله الذی لا إله إلا هوالحی القیوم [وأتوب إلیه] هفتادبار. وسبحان الله والحمدلله ولاإله الاّالله والله أکبر، صد بار. پس فریضه بگزارد، وکل آنچه یادکردیم از 15 آداب ظاهر و باطن در نماز، و پگاه خاستن، رعایت کند. و چون از آن فارغ شود درمسجد تا طلوع خورشید بنشیند، وبه ذکرخدای مشغول باشد چنانکه ترتیب آن بخواهیم گفت.

پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ گفت: لان أقعد فی مجلسٍ اذکر الله فیه من صلاة الغداة الی طلوع الشمس أحب الیّ من أن اعتق أربع رقابٍ. 20 ای، در مجلسی نشینم و از نماز بامداد تا طلوع خورشید ذکر خدای کنم، دوست تراز آن دارم که چهار بنده آزاد کنم. و آمده است که پیغامبر ـ علیه السلام ـ چون نماز بامداد بگزاردی تاطلوع خورشید برجای نماز بنشستی. و در بعضی

روایت‌ها، دو رکعت نماز بگزاردی - ای، پس از طلوع - چه فضل آن بیرون از حد و احصا آمده است.

و حسن روایت کرد که پیغامبر در آنچه‌از رحمت پروردگار خود یاد کردی، گفتی که باری تعالی گفت: یا ابن آدم أذکرنی من بعد صلاة الفجر ساعةً و بعد صلاة العصر ساعة أکفك ما بینهما. ای، ای پسر آدم پس از نماز بامداد یك ساعت و پس از نماز دیگر یك ساعت مرا یاد کن، آنچه میان آن است من از تو کفایت کنم. و چون فضل آن ظاهر شد باید که بنشیند و تابر آمدن خورشید سخن نگوید، بل باید که وظیفت او تا طلوع شمس چهار نوع باشد: دعاها☼ و ذکرهای مکرر☼ و خواندن قرآن☼ و تفکر.

أما دعاها: همین که از نماز فارغ شد باید که آغاز کند و بگوید: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، اللهم أنت السلام و منك السلام و إلیك یعود السلام حیّنا ربنا بالسلام و ادخلنا دار السلام تبارکت یا ذاالجلال والاکرام.

[مترجم می گوید]: بوطالب مکی رحمه‌الله گفت: در «کتاب قوت القلوب»، پس سه بار «سبحان الله العظیم و بحمده» بگوید. و سه بار «استغفر الله و أتوب الیه». پس بگوید: اللهم لا مانع لما أعطیت ولا معطی لما منعت ولاینفع ذاالجد منك الجد. پس پای دوتا کرده پیش از آن که درسخن آید: لا إله الا الله وحده لا شریك له، له الملك و له الحمد یحیی ویمیت وهوحی لایموت بیده الخیر و هو علی [۵۵۰] کل شیٔ قدیر، ده بار گوید، وهم بر این جمله ده بار قل هوالله أحد، بخواند. و أعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم، وقل رب اعوذبك من همزات الشیاطین و أعوذبك رب أن یحضرون، بگوید. پس سه بار، سبحان ربك رب العزة عما یصفون - تا آخر سورت - بخواند. پس: فسبحان الله حین تمسون و

و حین تصبحون ـ تا آخـر سه آیت ـ پس تسبیح ، و تحمید ، و تهلیل ، هر یك بیست و پنج بار بگوید ، تا جملهٔ ذکرها صد باشد . پس « سورة الحمد وآیة الکرسی وخاتمة بقرة»، از اول «آمن الرسول» تا آخـر ، و شهدالله (الآیه)و قل اللهم مالك الملك (الی الآیتین) و لقد جاءکم رسول من أنفسکم (الآیتین) ولقد صدق‌الله رسوله‌الرؤیا بالحق ، تا آخرسورت، والحمدلله الذی لم یتخذ ولداً (الآیه) و پنج آیت از اول «حدید» وسه آیت از آخر«حشر» پس هفت باربگوید : اللهم إنی أسألك بکرم وجهك الصلاة علی محمد وآله و أسألك الجنة و أعوذبك من النار .

پس دعا راآغاز کند، به‌آنچه پیغامبر آغاز کردی ،وآن این است : سبحان ربی العلی الاعلی‌الوهاب لاإله‌إلاالله وحده لا شریك‌له ، له‌الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی‌کل شئ قدیر، لا إله الاالله أهل الفضل و النعمة و الثناء الحسن، لا إله الاالله ولا نعبد إلا إیاه مخلصین له الدین ولوکره الکافرون . پس دعاهایی که در باب سوم و چهارم از«کتاب أدعیه» آورده‌ایم آغاز کند ، و جملهٔ آن را اگر توانـد بخواند ، و الاآنچه حال خـود را موافق‌تر داند، و به رقت دل نزدیك‌تر و بر زبان آسان‌تر،از آن جمله یادگیرد .

أما ذکرهای مکرر : وآن کلمه‌هایی است که در تکرار آن فضیلت‌ها آمده است ، به ایراد آن تطویل‌ندهیم، و اقل تکرار سه بار است ، یا هفت بار . و اکثر آن صد بار یا هفتاد بار . و أوسط آن ده بار . پس باید که به اندازهٔ فراغ ووسعت وقت خود مکرر گرداند . وبیشتر را فضل بیشترباشد. ومیانه‌تر،وبه فضل اقتصاد نزدیك‌تر،آنکه‌ده بار مکرر کند ، وآن سزاوارتر بدانچه بر آن مداومت توان نمود . و بهترین کارها آن است ،که بر دوام بود اگرچه اندك باشد . و هروظیفتی که بر بسیار [۵۵۱] آن‌مواظبت نتوان

نمود ، اندك آن ـ بامداوت ـ فاضل‌تر و تأثیر آن در دل قوی‌تر از بسیار آن . و مثال اندك دایم ، [مثال] قطرات آب است که چون به توالی برسنگ آید «گَوِی» در سنگ ظاهر شود . و مثال بسیار پراکنده ، آنچه به یك دفعت رسد ، یا دفعت‌های پراکنده ، که دیر دیر اتفاق افتد ، اثر آن ظاهر نشود . واین کلمات ده است .

۵ اول : لاإله الا الله وحده لا شریك له ، له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیٔ قدیر .

دوم : سبحان‌الله والحمدلله ولاإله الاالله والله‌اکبر ولاحول ولاقوة الا بالله [العلی العظیم] .

سوم : سبوح قدوس رب الملائکة والروح .

۱۰ چهارم : سبحان‌الله العظیم و بحمده .

پنجم : أستغفرالله الذی لا اله إلا هوالحی القیوم وأسأله التوبة .

ششم : اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت و لاینفع ذاالجد منك الجد .

هفتم : لاإله الاالله الملك الحق المبین .

۱۵ هشتم : بسم الله الذی لا یضرمع اسمه شیٔ فی الارض ولا فی‌السماء وهوالسمیع العلیم .

نهم : اللهم صل علی محمد [عبدك ونبیك و رسولك النبی الامی] و علی آله‌واصحابه .

دهم : أعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ، رَبِّ أعوذبك

۲۰ من همزات الشیاطین وأعوذبك رب أن یحضرون ، و این ده کلمه است که چون هر یکی را از آن ده بار بگویی ، صد بار شود . و آن فاضل‌تر از آن باشد که یك ذکر را صد بار مکرر گردانند . زیرا که هر یکی را از این کلمات فضلی مفرد است ، و هر یکی از آن دل را نوع تنبهی و تلذذی است . و در

انتقال از یکی به دیگری [نفس را] نوع راحتی و امنی [است]از ملالت.
وأما قراءت: جمله آیت‌هااز که‌در فضل آن اخبار وارد شده است خواندن آن مستحب است، و آن سورت «الحمد» است. و آية الكرسی و خاتمهٔ بقره، از آمن الرسول‌تا آخر،و شهدالله (الآیه). و قل اللهم مالك الملك (الآیتین) و قول او: لقد جاءکم رسول من أنفسكم، تا آخر آن. ۵
و قول او: لقد صدق‌الله رسوله الرؤیا بالحق، تا آخر آن. و قول او: و قل الحمدلله الذی لم یتخذ ولداً (الآیه) و پنج آیت ازاول «حدید» وسه از آخر «سورة حشر».

واگر ده« مسبعه»ای که‌خضر ابراهیم تیمی را هدیه داده است، و وصیت کرده که‌بامدادو شبانگاه‌بخواند،[بگوید]مستکمل فضل باشد،و جامع ۱۰ فضیلت همهٔ دعاهای [۵۵۲] مذکور. چه کُرزبنِ‌وَبْره گفت ـ و او ازابدال بود ـ که: برادری ازاهل شام برمن آمد ومرا هدیه‌ای داد وگفت: ای کرز! از من این هدیه را قبول کن که نیکوهدیه است. گفتم: ای برادر! ترا این هدیه‌کی داده است؟گفت: ابراهیم تیمی. گفتم: از ابراهیم نپرسیدی که او از کجا یافت؟ گفت: بلی پرسیدم، او چنین گفت که: در پیش در ۱۵ کعبه نشسته بودم، و تهلیل و تسبیح و [تحمید] و تمجید می‌گفتم، مردی بیامد [و برمن] سلام‌گفت، و بر دست راست من بنشست ـ و من در عصر خود از او خوب‌تر و نکو [روی‌تر] و سپید جامه‌تر و خوش بوی‌تر ندیده بودم ـ گفتم: ای عبدالله! تو کیستی؟ واز کجا می‌آیی؟گفت: من خضرم. گفتم: موجب آمدن چیست؟ گفت: تا بر تو سلام گویم. چه ترا برای ۲۰ خدا دوست می‌دارم؛ و به نزدیك من هدیه‌ای است، می‌خواهم که آن ترا دهم. پرسیدم که آن چه چیزاست؟گفت: آنکه پیش از برآمدن خورشید وگسترده شدن نور آن بر زمین، وپیش از فرو شدن آن، سورت «الحمد»

وقل أعوذ برب الناس، وقل أعوذ برب الفلق ، وقل هو الله أحد، وقل یا ایها الکافرون، و آیت الکرسی» هریکی از آن هفت بار بخوانی. و هفت بار: سبحان الله والحمدلله ولا إله الاالله والله اکبر. و هفت بار بر پیغامبر درود دهی، و هفت بار برای مردان و زنان مؤمن آمرزش خواهی، و هفت بار برای خود و مادر و پدر خود ، و هفت بار بگویی : اللهم أفعل بی وبهم عاجلاً [وآجلاً] فی الدین والدنیا والآخرة ، ما أنت له أهل، ولا تفعل بنا یا مولانا ما نحن له أهل إنك غفور حلیم [جواد کریم، رؤف رحیم]. و بنگر که آن را بامداد و شبانگاه نگذاری.

گفتم: خواهم که اخبار فرمایی که این عطا ترا که داده است؟ گفت : محمد ـ صلی الله علیه وسلم ـ گفتم: از ثواب آن مرا خبر ده! گفت :چون محمد را خواهی دیداز ثواب آن بپرس، که او ترا از آن اخبار فرماید. پس ابراهیم تیمی گفت که : روزی در خواب دید، که چنانستی که ملایکه بیامدند، و او را برداشتند و به بهشت بردند ، و او آنچه در آن است بدید ، و کارهای عظیم را که در بهشت دیده بود صفت کرد، و گفت که : از فریشتگان، بپرسیدم که این همه کراست ؟ گفتند آنکس را که مثل عمل تو کند . و گفت که : از میوه و شراب بهشت تناول کرد . پس پیغامبر ـ صلی الله علیه وسلم ـ بر من آمد با هفتاد پیغامبر دیگر ، و هفتاد صف از فریشتگان هر صفی از مشرق تا مغرب ، و بر من سلام گفت و دست من گرفت . گفتم : یا رسول الله ، خضر مرا گفت که : این حدیث از تو شنیده است ، گفت : خضر راست گفته است ـ دو بار این مکرر کرد ـ و هرچه او حکایت کند حق باشد [۵۵۳] و او عالم اهل زمین است و رئیس ابدال است . و او از لشکرهای خدای است در زمین . گفتم : یا رسول الله! هر که این بکند و مثل این که من در خواب دیدم نبیند، چیزی از این که من یافته ام بیابد؟ گفت : بدان خدای که مرا به حق بعث فرموده است که کنندهٔ این، اگر چه مرا و بهشت را نبیند، همهٔ

کبایر او آمرزیده شود، و خشم و دشمنایگی حق تعالی از وی بر دارند و «صاحب شمال»[1] را فرمایند که تا سالی هیچ بدی بر وی ننویسد. و بدان خدای که مرا بحق پیغامبر گردانیده است که این کار نکند، مگر کسی که حق تعالی وی را نیکبخت آفریند، و ترك این نگیرد مگر کسی که وی را بدبخت آفریند.

و ابراهیم تیمی چهار ماه طعام و شراب را تناول نکرده بود، و شاید که این، پس از این خواب بوده است. و این وظیفت قراءت است، و اگر ورد خود از قرآن بدین اضافت کند یا هم بدین اقتصار نماید، نیکو باشد. و قرآن خواندن فضل ذکر و فکر و دعا را جامع است اگر به تدبر خواند، چنانکه فضل آن و أدب آن در «کتاب تلاوت» یاد کرده‌ایم.

و أما تفکر: باید که یکی از وظیفت‌های وی باشد، و تفصیل آنچه در آن تفکر کند و کیفیت آن در «کتاب تفکر» از «ربع منجیات» بخواهد آمد، ولکن رجوع مجامع آن به دو فن است:

یکی: آنکه تفکر در چیزی کند که در معاملت وی را سود دارد بدانچه با نفس خود حساب کند در آنچه تقصیر کرده است. و وظیفت‌های روزی که پیش اوست مرتب گرداند، و صوارف و عوایق که او را از خیر شاغل باشد، تدبیر دفع آن سازد، و از تقصیر خود و عمل هایی که خلل بدان راه یافته است یاد کند، تا آن را به صلاح آرد. و نیت‌های نیك در دل خود حاضر گرداند، در کارهایی که بر نفس وی مقصور است، و در معاملهٔ مسلمانان.

فن دوم: آنکه در علم مکاشفه وی را سود دارد، و آن بدان باشد که در نعمت‌های الهی و تواتر آلاء ظاهر و باطن او اندیشه کند تا معرفت او بدان نعمت ها زیادت شود، و شکر او بر آن بسیار گردد، یا در عقوبت‌ها و انتقام‌های او، تا معرفت او به قدرت الهی و بی نیازی او افزون

۱- مقصود فرشته‌ای است که بر دوش چپ جای دارد و گناهان را می نویسد.

شود ، و ترس او را از آن مزیدی حاصل آید . و هریك را از این کارها شاخه‌های بسیار است که‌بعضی مردمان را در آن‌مجال تفکر واسع است ، و بعضی را نی . و در «کتاب تفکر» آن را به استقصاء خواهیم رسانید . و چون فکرت میسر شود شریف تر عبادات‌بود ، چه معنی ذکر خدای در او موجود است بازیادت دو کار. ۵

یکی: زیادت معرفت ، چه فکرت کلید کشف ومعرفت است .

ودوم : زیادت محبت. چه دل دوست‌ندارد مگر کسی‌راکه معتقد تعظیم او باشد . و عظمت و جلال‌خدای منکشف نشود ، مگر به معرفت [۵۵۴] صفات،و معرفت قدرت و عجایب افعال او . واز فکرت،معرفت حاصل آید . و از معرفت تعظیم . و از تعظیم محبت . ۱۰

و ذکر نیز اُنس بار آرد ، و آن نوعی از محبت است ، ولکن محبتی که سبب و معرفت باشد قوی‌تر و ثابت‌تر و عظیم‌تر بود . و نسبت محبت عارف با اُنس ذاکر، که او را استبصاری تمام نباشد ، نسبت عشق کسی است که جمال شخصی به چشم مشاهده کند ، و بر خوبی اخلاق و افعال وفضیلت‌ها وخصلت‌های حمیدهٔ او به تجربه مطلع شود، با انس کسی ۱۵ که صفت خوبی شخصی که از چشم او غایب باشد در خَلق وخُلق‌بر سبیل اطلاق ، بر گوش او بارها مکرر شود ، بی آنکه وجوه خوبی را در آن هر دو به تفصیل بداند .

پس محبت او چون محبت کسی نباشد که مشاهده کرده بود . و هر آینه«خبرچون‌معاینه نتواند بود»[۱] . وبندگانی که بر ذکرخدای تعالی به‌دل ۲۰ و زبان مواظبت نمایند ، و آنچه پیغامبران آورده‌اند،به ایمان تقلیدی آن را تصدیق کرده باشند ، از محاسن صفات حق تعالی با ایشان جز کارهای

۱- متن عربی‌چنین است: «ولیس الخبر کالمعاینه.»

[جمیل] نباشد که آن را به تصدیق واصفان اعتماد کرده بوند، و عارفان آن کسان‌اند که آن جلال وجمال مشاهده کردند، به چشم بصیرت باطن که قوی‌تر از بصر ظاهراست، الا آن است که هیچ کس بر کنه جلال و جمال او محیط نشده است، چه آن مقدور هیچ کس از مخلوقان نیست، ولکن هر کسی به قدر آنچه حجاب از پیش وی برداشته‌اند مشاهده کرده است. ۵

و جمال حضرت ربوبیت را نهایت نیست، و حجاب‌های آن هم نامتناهی است. وعدد حجاب‌هایی که استحقاق اسم «نور» دارد ــ و کسی که بدان رسد نزدیك باشد که گمان برد که وصول او به اصل تمام شده است ــ هفتاد است. پیغامبر ــ علیه السلام ــ گفت: إن لله سبعین حجاباً من نور لو کشفها لأحرقت سبحات وجهه کل ما أدرکه بصر. و آن حجاب‌ها نیز مرتب است، ۱۰ و آن انوار درمراتب متفاوت. چنانکه خورشید و ماه و ستاره متفاوت‌اند. و در اول کمتر آن ظاهر شود، پس آنچه بدو نزدیك‌بود، و آنچه درجات ابراهیم را ــ صلوات‌الله‌علیه ــ در ترقی ظاهر می‌شد، [بعضی صوفیان] بر این معانی حمل کرده‌اند. ودر تفسیر: فلما جن علیه اللیل رأی کوکباً. بر این جمله گفته که: چون‌کار بر وی تاریك شد به حجابی از حجاب‌های ۱۵ نوررسید، وبه‌کوکب ازاو عبارت کرد. وبه‌کوکب این جسم‌های روشن کننده را نخواسته است. چه بر آحاد عوام پوشیده نماند که ربوبیت لایق اجسام نباشد، بل به‌اول نظر آن را دریابند. پس‌چیزی که عوام راگمراه‌نکند خلیل‌را گمراه نکند، وبدین حجاب‌هایی که‌آن‌را انوار‌خوانند این‌روشنی که بصر را محسوس است نخواسته‌اند، بل‌بدو آن خواسته‌اند که بدین آیت: ۲۰ [۵۵۵] الله نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح. (الأیه).

و از این معانی در گذریم، چه آن از علم معاملت بیرون است، و به حقایق او نرساند، مگر کشفی که تابع فکرت صافی باشد، و آن در

بر کم کسی گشاده شود. و آنچه جمهور مردمان رامیسراست فکرت است در چیزهایی که مفید علم‌های معاملت است، و فایدهٔ آن نیز بسیار است، و نفع آن‌عظیم. و این چهاروظیفت است- ای دعا و ذکر، و قراءت، و فکر- که‌باید وظیفت مرید باشد، پس از نماز بامداد، بل پس از هر [وردی] و پس از فراغ از وظیفت نماز. چه پس از نماز جز آن چهار، وردی نیست. و بدین معنی بدان قوت یابد که سلاح و سپر خود بگیرد. و روزه سپری است که مجاری شیطان -که دشمن دین است و از راه راست باز دارنده- تنگ‌گرداند. و پس از طلوع صبح تا طلوع خورشید نمازی نیست جز دو رکعت سنت و فریضهٔ نماز بامداد. و پیغامبر - علیه السلام - و اصحاب او در این وقت به ذکرها مشغول شدندی. و آن اولی است، مگر آنکه پس از فرض خواب غلبه کند، و بجز از نماز دفع نشود، آنگاه اگر نماز کند باکی نباشد.

ورد دوم: آنچه میان طلوع خورشید است تا چاشتگاه، ای یک نیمه از میان طلوع خورشید تا زوال، و آن سه ساعت باشد از روز - چون تمام آن را دوازده ساعت گیرند - و یک ربع از روز باشد. و در این ربع دو وظیفت زاید است، یکی نماز چاشت -و در کتاب نماز یاد کرده‌ایم که اولی آن است که دو رکعت‌ودروقت اشراق بگزارد - و آن آنگاه باشد که خورشید منبسط گردد، و قدر نیم نیزه بلند شود. و چهار رکعت یا شش یا هشت، آن وقت که‌پای از گرمی زمین بسوزد. ووقت‌دو رکعت آن است که حق تعالی‌گفته است: یسبحن بالعشی والا شراق. چه آن وقت اشراق شمس است - و آن ظاهر شدن تمام نور او باشد بدان که چنان بلندگردد که بخارات و غبارات که بر روی زمین است نور او را مانع نباشد - چه آن مانع کمال اشراق است - و وقت چهار رکعت - و آن «چاشت فراخ»

است ـ آن است که باری تعالی بدان قسم یاد فرموده است: والضحی واللیل اذا سجی. وپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ بیرون آمد وصحابه به وقت اشراق نماز می گزاردند، به آواز بلند، گفت: ألا إن صلاة الأوابین اذا رمضت الفصال. ای، بدانید که وقت نماز «أوابان» آن است که شتر بچگان ازگرمی زمین بسوزند.

وچون درنماز چاشت بریکبار اقتصار نماید هم بر این جمله فرماییم، ۵ چه آن وقت، فاضل‌تر نماز چاشت را. و اگرچه اصل فضیلت بدانچه [۵۵۶] میان دوطرف دو «وقت کراهیت» نمازگزارد حاصل شود، وآن ازوقت بلند شدن خورشید باشد به قدر نیم نیزه به تقریب تا پیش از زوال در ساعت استوا. واسم چاشت بر کل این وقت منطلق است. و دو رکعت اشراق چنانستی که دراول وقت أذان می‌باشد در نماز، وگذشتن[وقت] کراهیت. ۱۰ چه پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: إن الشمس تطلع معها قرن الشیطان فاذا إرتفعت فارقها. ای، طلوع خورشید با «سرون» دیو طالع شود. و چون بلند شد از وی جداگردد. و کمتر بلندی او آن باشد که از حجاب زمین و غبار آن بیرون آید. و آن را به تقریب رعایت باید کرد.

وظیفت دوم: در این وقت خیرهایی است که تعلق به مردمان دارد، و ۱۵ بامدادها معتاد باشد از عیادت بیمار و تشییع جنازه و حضور مجاس علم و یاری دادن در نکوکاری و پرهیزگاری، وآنچه بدان ماند ازرواکردن حاجت مسلمانان و غیر آن. واگرچیزی از آن اتفاق نه‌افتد به چهاروظیفت، که پیش از این تقریر افتاده است، بازگردداز: دعا، و ذکر، وقراءت، وفکر. یا نماز تطوع اگرخواهد، چه آن پس از نماز بامداد مکروه است، و در این وقت مکروه نیست. پس ۲۰ نماز، قسم پنجم باشد از وظیفت‌های این وقت، آنکس راکه خواهد.

و أما پس از فریضهٔ بامداد به هر نمازی که آن را سببی نیست مکروه است. و پس از صبح، اولی آنکه بر سنت نماز بامداد و تحیت مسجد

اقتصار نماید ، و به نماز مشغول نشود ، بل به قراءت و ذکر و دعا و فکر مشغول باشد .

وردسوم :ازچاشتگاه تا زوال، وچاشتگاه منتصف یك نیمۀ روز باشد، و آنچه به اندکی پیش از آن بود . و چنانستی که پس از هر سه ساعتی ادای نمازی فرموده‌اند . و چون پس از طلوع خورشید سه ساعت بگذرد ، پس در آن حال و پس از گذشتن آن ، دریابد که نماز چاشت است ، و چون سه ساعت دیگر بگذرد نماز پیشین . چون سۀ دیگر بگذرد نماز دیگر . و پس از سه دیگر نماز شام . و نماز چاشت میان طلوع و زوال همچنان است که نماز دیگر میان زوال و غروب ، الاّ آن است که نماز چاشت فریضه نشده است ، به سبب آنکه وقت اکباب مردمان است بر کارها ، بدان سبب تخفیف رفته است . و وظیفت در این وقت همان چهار قسم است ، و دو کار بر آن زیادت .

یکی : مشغول شدن به کسب و تدبیر معیشت ، و رفتن به بازار . پس اگر بازرگان باشد باید که به صدق و امانت خرید و فروش کند ، و اگر پیشه‌ای داند نصیحت و شفقت در آن بجای آرد ، و در همۀ شغل‌ها خدای را فراموش نکند . و از کسب بر قدر حاجت آن روز اقتصار نماید،اگر تواند ، که هر روزی برای [۵۵۷] حاجت وقتی کسب کند . و چون کفایت آن روز حاصل آمد باید که به خانه بازگردد و به ساختن توشۀ آخرت مشغول شود . چه حاجت بدان ماسه تر است، و بر خورداری از آن دایم‌تر . پس بدان مشغول شدن مهم‌تر از طلب چیزی که از حاجت وقت زیادت باشد. و گفته‌اند که مؤمن [حاضر] نباشد مگر در سه چیز : یا عمارت مسجد، یا مرمت خانه، یا قضای حاجتی که از آن چاره نبود . و کم کسی باشد که قدر «لابُدّ» بشناسد ، بل بیشتر مردمان از چیزی که مستغنی باشند آن را لابدِ خود دانند. زیرا که

شیطان ایشان را درویشی وعده کند و بخل فرماید، و ایشان سخن وی بشنوند، و از بیم درویشی چیزی که نخواهند خورد، جمع کنند. وحق تعالی ایشان‌را آمرزش و فضل‌وعده‌فرماید، و ایشان از آن اعراض نمایند و در آن رغبت نکنند.

کار دوم: قیلوله. و آن سنت است تا بدان بر قیام شب قوت گیرد، چنانکه سحورخوردن سنت است تا روزه نیکو بتوانند داشت. پس اگر قیام شب نخواهد کرد، ولکن اگر نخسبد به خیری مشغول نشود ـ و رواکه با غافلان حدیث‌گوید و مخالطت کند ـ خواب او را اولی. چون نشاط آن‌ندارد که به ذکر و وظیفت‌های مذکور رجوع کند، چه در خواب خاموشی‌و سلامت‌است. و بعضی سلف گفتند که: روزگاری برمردمان آید که‌خاموشی و خواب بهتر کارهای ایشان بود. و بسیار عابدباشد که خواب اورابه از عبادت، چه عبادت‌برای‌ریا کند، و در آن خالص نباشد. و چون عابدبراین جمله بود، حال غافل فاسق‌چگونه‌باشد؟

سفیان ثوری گفت که: سلف را خوش آمدی که در حال فراغت بخسبند تادر سلامت‌باشند. پس خواب برای طلب سلامت و نیت قیام شب قربت است، ولکن باید که پیش از زوال بیدار شود، بر اندازهٔ ساختن وضو و رفتن به مسجد، پیش از وقت نماز، که آن از کارهای فاضل است. و اگر نخسبد و به‌کسب مشغول‌نشود، وبه نماز و ذکر مشغول باشد، آن فاضل‌تروقت‌های‌روزبود، چه‌وقت‌غفلت‌مردمان‌است ازحق تعالی، و مشغول شدن ایشان به‌کارهای‌دنیا. چه‌دلی که‌به خدمت پروردگار مشغول‌شود ـ در وقتی که‌بندگان از درخدای تعالی‌روی بگردانند ـ سزاوار باشد که‌خدای‌تعالی آن‌دل را پاک گرداند، و برای‌قرب و معرفت‌خودبر گزیند. وفضل‌اوچون فضل احیای شب باشد، چه شب وقت غفلت است به خواب، و این وقت

غفلت است به متابعت هوی، و مشغولی به اندیشه های دنیا. و یکی از دو معنی قول خدای -عزوجل- است: وهوالذی جعل اللیل و النهار خلفة [لمن أراد ان یذکر]. چه یك معنی آن است که یکی خلیفت دیگری است درافزونی. و معنی دوم آنکه اگر در یکی چیزی فوت شود در دیگری آن را تدراك توان کرد.

۵ ورد چهارم: [۵۵۸] آنچه میان زوال است تا فارغ شدن از نماز پیشین وراتبهٔ آن، واین کوتاه‌ترین وردهای روز است، و فاضل‌تر آن. و چون پیش از زوال وضو سازد و به مسجد رود، پس هرگاه که زوال حاصل آید، و مؤذن آغاز بانگ نماز کند، باید که صبر نماید تا ازجواب مؤذن فارغ آید. پس وقتی که میان بانگ نماز و اقامت است احیاء کند، وآن وقت اظهار ۱۰ است، که حق تعالی گفته است: و حین تظهرون. و در این وقت چهار رکعت بگزارد به یك سلام.

و این نماز را تنها ازمیان دیگر نمازهای روز نقل کرده‌اند، که: پیغامبر به یك سلام گزارده است، ولکن آن روایت مطعون است. ومذهب شافعی به دوسلام است -مثل نوافل دیگر- وخبرهای صحیح همچنین آمده است، واین ۱۵ رکعت‌ها دراز کند. چه وقت گشادن درهای آسمان است، چنانکه در باب نماز تطوع آورده‌ایم. و در آن سورت بقره بخواند یا دوسورت از «مائین» یا چهار از «مثانی». و این ساعتی است که دعا در او مستجاب شود. و پیغامبر دوست داشته است که در این وقت عمل او مرفوع شود. پس نماز پیشین به جماعت بگزارد، پس از چهار رکعت دراز -چنانکه گفته شد- یا کوتاه ۲۰ و نباید که آن را بگذارد. پس بعد نماز پیشین دو رکعت. پس چهار رکعت، چه عبدالله مسعود کراهیت داشته است که پس از فریضه، بی فاصلی مثل وی گزارده شود. و مستحب است که در این نفل آیة الکرسی و آخر

البقره، و آیت هایی که درورد اول ایراد کرده‌ایم بخواند، تا جامع باشد میان دعا و ذکر و قراءت، و نماز و تحمیدو تسبیح، با شرف وقت.

وردپنجم: آنچه پس از آن است تا نمازدیگر، و در آن مستحب است که در مسجد معتکف باشد، و به ذکر یا به نمازیا به نوعی دیگر از خیر مشغول [شود] و در انتظار نماز [معتکف باشد]. چه انتظارنماز پس ۵ از نماز، از فضایل اعمال است. و این سنت سلف بوده‌است، [که چون] میان نماز پیشین و نماز دیگر کسی درمسجد دررفتی، از تلاوت نماز کنندگان آوازی شنیدنی، چون آواز زنبور. و اگردرخانهٔ وی دین او مسلم‌تر باشد وهمت او مجتمع‌تر، پس خانه در حق او فاضل‌تر. و احیای این ورد در فضیلت، ۱۰ چون احیای ورد سوم است. چه این‌نیزوقت غفلت مردمان است، و کسی که پیش اززوال خفته باشد خواب اودراین وقت مکروه باشد. چه درروزی دو خواب مکروه است.

و یکی ازعلماگفت: سه چیزاست که‌حق تعالی بر آن دشمن‌می‌دارد: خندهٔ بی‌شگفت، و خوردن بی گرسنگی، و خواب‌روز، بی‌بیداری شب. ۱۵ وحد خواب آن است که: شب‌وروز، بیست وچهارساعت است، و اعتدال در خواب هشت ساعت باشد، از خواب شب وروز جمله. و اگر این مقدار از شب بخسبد [۵۵۹] خواب روز را بیش‌معنی نماند، و اگر مقداری از آن کم شود، به خواب روز آن را استیفا کند.

وفرزند آدم را، اگرشصت سال بزید، بسنده‌باشد که بیست سال از ۲۰ عمر او کم شود. و هر گاه که هشت ساعت بخسبد، ثلثی از عمر او کم شده بود، ولکن چون خواب غذای روح است، چنانکه طعام غذای تن، و علم و ذکر غذای دل، قطع‌خواب از آدمی ممکن نگردد. و قدر اعتدال این‌است، واز این کم کردن بسی‌باشد که اضطراب بدن آرد، مگر کسی

راکه بیداری به تدریج عادت کند، ونفس وی بر آن خوگیرد بی‌اضطراب.
و این ورد دراز ترین وردها است، و بندگان را برخورداری دهنده تر.
وآن یکی از آنهاست که حق تعالی آن را یاد کرده است : و لله یسجد من
فی السموات و الارض طوعا وکرها و ظلالهم بالغدو والآصال. و چون
جمادات خدای را سجده خواهند کرد، بندهٔ عاقل ازانواع عبادات چگونه
غافل شود ؟

ورد ششم: چون وقت نماز دیگر در آید، وقت ورد ششم در آید .[و
او آن است که حق تعالی بدان قسم یاد کرده است به قول خود : والعصر إن الانسان
لفی خسر. و این یکی از دو معنی این آیت است] و در یك تفسیر مراد از
لفظ «آصال» آن است، و مراد از لفظ «عشی» که در قول حق تعالی «وعشیا» ودر
قول او «بالعشی والاشراق» آمده است، هم آن است. و دراین ورد نمازی نیست،
مگر چهار رکعت میان بانگ نماز و اقامت، چنانکه در نماز پیشین گفته شده است
پس فرض بگذارد، و به چهار قسم که در ورد اول مذکور است مشغول
شود، تا آنگاه که آفتاب به سر دیوار رسد و زرد شود. وچون نماز در
او ممنوع است فاضل‌تر تلاوت قرآن است با تدبر و تفهم. چه او معنی
دعا و ذکر و فکر را جامع است. پس در این قسم، بیشتر مقاصد آن سه
قسم مندرج است.

ورد هفتم: چون آفتاب زرد گردد، به سبب نزدیکی او به زمین،
چنانکه غبارات و بخارات که بر روی زمین باشد نور وی را بپوشد، و در
روشنی او زردیی دیده شود، وقت این ورد در آید. واو مثل ورد اول است،
از طلوع خورشید. زیراکه این پیش از غروب است، چنانکه آن پیش
ازطلوع. ومراد از قول حق تعالی : فسبحان الله حین تمسون، این است.
و طرف دوم از قول حق تعالی : وأطراف النهار. این وقت است.

حسن گفت که: صحابه آخر روز را بیش از آن تعظیم کردندی که اول روز را.
ویکی از سلف گفت که: اول روز برای دنیا داشتندی، و آخر آن برای آخرت.
پس در این وقت تسبیح و استغفار مخصوص مستحب است، و دیگر چیزی که در
«ورد اول» یاد کرده‌ایم، مثل آنکه گوید: استغفر الله العظیم الذی لا إله الا هو الحی
القیوم و أسأله التوبه و سبحان الله العظیم و بحمده [۵۶۰][1] چه حق تعالی گفته 5
است: واستغفر لذنبك وسبح بحمد ربك بالعشی والابکار. و استغفار
بر نام‌هایی که در قرآن است مستحب تر، چون قول حق تعالی: استغفر
الله إنه کان غفارا. واستغفر الله إنه کان توابا. رب اغفر و ارحم وأنت
خیر الراحمین. فاغفر لنا وارحمنا وأنت خیر الغافرین. و مستحب است
که پیش از غروب خورشید: و الشمس وضحیها، و اللیل اذا یغشی، و 10
معوذتین، بخواند و درحال غروب باید که در استغفار باشد. و چون بانگ
نماز شنود گوید: اللهم إنی أسالك عند إقبال لیلك و إدبار نهارك. تا
آخر دعا، چنانکه سابق شده است. پس جواب مؤذن بگوید، و به نماز شام
مشغول شود. و به‌غروب وردهای روز تمام شود. و باید که بنده به حال
های خود بنگرد و حساب خود بکند، که از این مرحله بنوشت. و تأمل 15
کند که اگر امروز او مثل دی است مغبون باشد، و اگر بدتر از دی است،

۱ـ در پاورقی صفحهٔ ۱۸ جلد اول یاد آور شدم که: «از این پس شمارهٔ صفحات ربع عبادات بانسخهٔ موزهٔ بریتانیا هم آهنگ می‌شود». واین روش تا اینجا دنبال شد. اما چون بقیهٔ صفحات این نسخه آشفته و آب دیده است، ناگزیر از این پس شمارهٔ صفحات نسخهٔ مجلس شورای ملی ـ که تا حدی خوانا و بی نقص است ـ در متن خواهد آمد. (خدیوجم)

ملعون بود.

و پیغامبر - علیه‌السلام - گفت: لابورك لی فی یوم لا ازداد فیه خیراً. ای، مرا برکت مباد درروزی که در آن خیری زیادت نکنم. و اگر کل روز در خیر گذارد و کاتب دست چپ را از نبشتن سیآت مرفه‌دارد، باید که‌شکر خدای بگزارد که وی را توفیق داده است، و بر راه راست داشته. واگر چنین نباشد و تقصیر کرده‌بود. [۵۶۱] شب خلف روزاست، باید که تقصیرات‌روز را در شب تلافی کند. چه «نیکی‌ها بدی را محو گرداند» و [باید که] بر تندرستی‌و بقا یافتن‌عمر خود در همه‌شب شکر گوید، تا به تدارك تقصیر روز مشغول‌گردد. و در دل خود آرد که روز عمر را آخری است، که خورشید حیات در آن فرو شود، و پس از آن طلوع نکند. و در آن حال در تدارك و اعتذار بسته شود، که عمر جز روزهای شمرده نیست، و جملهٔ آن به‌گذشتن آحاد آن بگذرد لامحاله.

بیان وردهای شب و آن پنج است

اول: چون خورشید فرو شود نماز شام بگزارد و به احیای «مابین العشائین» مشغول شود، و آخراین وردغایب شدن شفق است، ای، سرخیی که به غیبت آن وقت نماز خفتن در آید. و حق تعالی بدان قسم یاد کرده است‌و گفته: فلا أقسم بالشفق. و نمازدر آن «ناشئة‌اللیل» است. زیرا که اول نشوساعت‌های‌اوست، و آن «آنایی» است که در قرآن مذکور است در قول حق تعالی: ومن آناء‌اللیل فسبح. و این نماز «أوابین» است. و مراد از قول حق‌تعالی: تتجافی جنوبهم‌عن المضاجع، آن است. هم براین جمله از حسن روایت کرده‌اند، و ابن ابی زیاد به پیغامبر اسناد کرده است که: وی را ازاین آیت‌پرسیدند. گفت: الصلاة بین العشائین. پس گفت:

علیکم بالصلاة بین العشائین فإنها تذهب بملاغات النهار و مهذبه آخره . ای ، بر شما باد به نماز میان شام و خفتن، که آن لغوهای روز [را ببرد ، و پایانش را پاکیزه دارد][1] .

و انس را پرسیدند ،از کسی که میان «عشائین» بخسبد . گفت : نباید، چه: تتجافی جنوبهم عن المضاجع ، در حق آن ساعت نازل شده است . و فضیلت احیاء «مابین العشائین» در باب دوم بخواهد آمد .

و ترتیب این وردها آن است که پس از نماز شام ، اول دو رکعت بگزارد و در آن « قل یا ایها الکافرون، وقل هوالله احد » بخواند . و گزاردن آن در عقب نماز شام باید بی‌تخلل کاری و سخنی باشد . پس چهار رکعت دراز بگزارد ، و تا غایب شدن شفق چندانکه تواند نماز کند . واگر مسجد به خانه نزدیك باشد، باکی نبود که در خانه گزارد ، اگر عزم آن ندارد که در مسجد معتکف باشد . واگر عزم آن دارد که در انتظار نماز خفتن اعتکاف نماید ، آن فاضل‌تر ، چون از تصنع و ریا ایمن باشد .

ورد دوم: به دخول وقت نماز خفتن در آید تا حد خفتن مردمان ــ و آن اول غلبهٔ تاریکی است ــ وحق تعالی بدان قسم یاد کرده است و گفته: و اللیل وما وسق .ای ، آنچه از تاریکی فراهم آرد . و گفته : الی غسق اللیل . ای ، تا تاریکی شب ، و آن وقت فراهم آمدن تاریکی است .

و ترتیب این ورد به رعایت سه کار بود :

اول : آنکه بیرون فرض نماز خفتن ده رکعت بگزارد . چهار

۱ــ در هر سه نسخهٔ بریتانیا و مجلس شورا و لنینگراد، این بخش از ترجمهٔ فارسی چینن است : «... که آن لغوهای روز و خواب آخر شب را ببرد » که گویا درست نیست. امام مرتضی زبیدی در شرح جملهٔ «فانها تذهب بملاغات النهار و مهذبة آخره » نوشته است :«ای تسقط اللغو وتصفی آخره» .

پیش از فرض که بدان ، میان بانگ نماز و اقامت را احیا کند. و شش پس از فرض. اول دو رکعت ، پس چهار. و آیت‌های مخصوص چون آخر بقره و آیة الکرسی، و اول «حدید» [و آخر حشر] و غیر آن بخواند .

دوم : آنکه سیزده رکعت نماز کند، آخر آن «وتر» باشد. چه این بیشتر نمازی است که از پیغامبر -علیه السلام- روایت کرده‌اند که در شب گزارده است، و زیرکان اول شب بکرده‌اند و اصحاب قوت آخر شب -و هشیاری تقدیم باشد- چه بسیار بود که بیدار نشود [۴۳۲] و یا قیام در آن حال بر وی گران آید، مگر آنکه وی را معتاد بود. آنگاه آخر شب فاضل‌تر. پس در این نماز مقدار سیصد آیت بخواند ، از سورت‌های مخصوص که پیغامبر آن را بسیار خواندی. چون «یس و سجدة و لقمان و سورة الدخان و تبارك الملك و زمر و واقعة» . و اگر این نماز نگزارد باید که خواندن این سورت‌ها یا بعضی از آن پیش از خواب نگذارد . چه در سه حدیث آمده است که پیغامبر -علیه السلام- هر شبی چه خواندی؟ و مشهورتر آن «سجدة و تبارك الملك» است . و در روایتی «زمر و بنی اسرائیل» . و در روایت دیگر آنکه هر شب «مسبّحات» خواندی ، و گفتی در آن آیتی است به از هزار آیت. و بعضی علما آن را شش کردندی ، و «سبح اسم ربك» بر آن افزودندی . و در خبر است که پیغامبر -علیه السلام- سبح اسم ربك الاعلی ، را دوست داشتی ، و در سه رکعت «وتر» سه سورت خواندی : سبح اسم ربك الأعلی، و قل یا ایها الکافرون، و اخلاص. و چون فارغ شدی «سبحان الملك القدوس» سه بار بگفتی .

سوم : وتر. باید که پیش از خواب بگزارد، اگر عادت او قیام نباشد . بوهریره گفت که : پیغامبر -علیه السلام- مرا وصیت کرد که: نخسبم ، مگر پس از وتر . و اگر نماز شب معتاد او باشد تأخیر فاضل‌تر . پیغامبر -علیه

السلام ـ گفت : صلاة اللیل مثنی مثنی فاذا خفت الصبح فأوتر برکعة .
ای ، نماز شب دوگان دوگان است ، وچون بترسی که صبح طلوع خواهد
کرد به یك رکعت باید کرد . و عایشه ـ رضی‌الله‌عنها ـ گفت که: پیغامبر
ـ علیه‌السلام ـ اول شب و میانه و آخر آن وتر گزارده‌است ، و آخرالامر
«و تر»او نزدیك سحر می بود . وعلی ـ کرم‌الله‌وجهه ـ گفت : وتر سه نوع ۵
است : اگرخواهی اول شب «وتر کن ، پس دوگان دوگان رکعت بگزار .
یعنی بدان یك رکعت گذشته، تتمهٔ وتر باشد . و اگر خواهی یك رکعت
وتر بگزار و بخسب ، چون بیدار شوی یك رکعت دیگر با آن‌یار کنی تا
«شفع» شود . پس آخر شب وتر گزاری. واگر خواهی وتر را در تأخیر
داری‌تا آخر نماز تو باشد ، این آن‌است که از وی روایت کرده‌اند ، و در ۱۰
طریق اول و سوم باکی نیست .

و أما در نقض وتر : در آن نهی صحیح آمده است ، پس نباید
که نقض کرده شود . ومطلقاً روایت کرده‌اند که پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت:
لا وتران فی لیلة . و کسی را که در بیدار شدن متردد بود، تلطفی است
که بعضی علما آن را مستحسن شمرده، وآن تلطف آن است که: پس ازوتر ۱۵
دو رکعت ـ برفراش نشسته ـ نزدیك خواب بگزارد . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ
نشسته سوی فراش خزیدی ، و آن دو رکعت بگزاردی . و در آن
«إذا زلزلت وألهیکم» خواندی، بدانچه‌در آن‌تحذیر و وعیداست. ودرروایتی
«قل یاایها الکافرون» بدانچه در آن‌تبرئه است . و إفراد عبادت باری تعالی
راست، پس گفته‌اند: اگر بیدار شود آن دورکعت‌نشسته، به‌جای یك رکعت ۲۰
بایستد ، و او را روا که در آخر نماز خود وتر کند . و چنانستی که یك
رکعت‌گذشته‌بدین دور کعت نشسته «شفع» شده‌است .وبدین سبب استیناف
وتر از وی نیکو می آید .

وبوطالب مکی این را مستحسن شمرده است ، وگفته : در او سه فایده است : یکی ، کوتاهی امید، و دوم تحصیل وتر، و سوم گزاردن وتر در آخر شب . واین معنی همچنین است [۴۳۳] که یاد کرده است . ولکن بسی باشد که در خاطر در آید که: آن دو رکعت نشسته ، اگر «وتر» ماضی را «شفع» کرده‌اند ، پس اگرچه بیدار نشود هم شفع بود ، و وتر اول باطل ۵ گردد . و در این سخن که : « اگر بیدار شود شفع کند ، و اگر بیدار نشود شفع نکند» جای نظر است ، مگر آنکه از پیغامبر درست شود که پیش از آن دو رکعت، وتر کردی، و آن را باز اعادت فرمودی . و از این مفهوم شود که آن دو رکعت به صورت شفع باشد، وبه معنی وتر. اگر بیدار شود شفع شمرده آید ، و اگر نشود وتر . پس مستحب است بعد از سلام وتر که ۱۰ بگوید : سبحان الملك القدوس رب الملائکة والروح جللت السموات والارض بالعظمة والجبروت و تعززت بالقدرة، و قهرت العباد بالموت . و آمده است که پیغامبر ـ علیه السلام ـ وفات نکرد تا آنگاه که بیشتر نمازها نشسته کرد مگر فریضه . و گفته است : للقاعد نصف أجر القائم وللنائم نصف أجر القاعد . ای ، نشسته رانیمهٔ مزد ایستاده است، وخفته رانیمهٔ مزد نشسته. ۱۵ و این دلیل است که نفل خفته روا باشد .

ورد سوم : خواب است . و اگر خواب از وردها شمرده شود باکی نیست . چه ادب‌های آن چون رعایت یابد ازجملهٔ عبادات تواند بود. و آورده‌اند که: چون بنده بر طهارت وذکر خدای بخسبد وی را مُصَلّی نبیسند تا آنگاه که بیدارشود . وفریشته‌ای درشعاراو باشد ، واگر درخواب ۲۰ بجنبد و ذکر خدای کند آن فریشته وی را دعا گوید ، و برای وی آمرزش خواهد . و در خبر است کـه : چون بنده بر طهارت بخسبد جان او را به عرش برند. این درحق عوام است . پس درحق علما وارباب دل‌های صافی

چگونه تواند بود؟ که ایشان را درخواب کشف اسرار باشد. و برای این پیغامبر
ـ علیه السلام ـ گفت: نوم العالم عبادة وخفسه تسبیح. ای، خواب عالم عبادت
است و نفس او تسبیح. و معاذ، بوموسی را گفت که: در قیام شب چگونه
می کنی؟ گفت: همهٔ شب در قیام باشم، هیچ نخسبم، به تدریج ـ نه دفعهٔ
واحده ـ قرآن خوانم. معاذ گفت: لکن من بخسبم، پس قیام کنم. و درخواب 5
همان ثواب چشم دارم که در قیام. و این را در خدمت پیغامبر باز گفتند.
پیغامبر فرمود: معاذ أفقه منك.

و آداب خواب ده است

اول: آبدست و مسواك. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: إذا نام
العبد علی طهارة عرج بروحه الی العرش فکانت رؤیاه صادقة و إن لم 10
ینم علی طهارة قصرت روحه عن البلوغ فتلك المنامات أضغاث احلام
لاتصدق. ای، چون بنده بر آبدست خسبد جانش به عرش برند، وخواب
او صادق باشد. و اگر بی آبدست خسبد جان او از رسیدن قاصر شود،
و خواب های او شوریده باشد، و صدق را در آن مجالی نبود. و بدین
طهارت، طهارت ظاهر و باطن جمله خواسته است، چه در انکشاف پرده‌های 15
غیب تأثیر طهارت باطن راست.

دوم: آنکه مسواك و آب آبدست ساخته دارد و نیت کند که به
وقت بیدار شدن قیام بجای آرد. و هر گاه که بیدار شد مسواك کند. و بعضی
سلف همچنین کردندی. و از پیغامبر ـ علیه السلام ـ آورده اند که: در شبی
چندان بار که بیدار شدی [۴۳۴] وخوابیدی مسواك کردی. و اگر ایشان را 20
آبدست میسر نشدی، دوست داشتندی که اعضای وضو را به آب مسح
کنند. اگر این نیز نیابد روی در قبله بنشسته و به ذکر و دعا و تفکر در
آلای خدای وقدرت او مشغول شود. چه آن وی را به جای قیام شب بایستد.

و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من أتی فراشه و هو ینوی أن یقوم یصلی من اللیل فغلبه النوم عیناه حتی یصبح، کتب له ما نوی و کان نومه صدقة علیه من الله تعالی . ای ، هر که به فراش خود آید ، بر این نیت که شب را قیام کند ، پس خواب چشم‌های وی را غلبه کند تا بامداد آنچه نیت کرده است برای وی بنویسند ، و خواب وی صدقه باشد از حق تعالی بر وی .

سوم : آنکه کسی را که وصیتی باشد وصیت نبشته دارد ، پیش از آنکه بخوابد، چه از آن ایمن نیست که جان وی در خواب قبض شود . و چنان گفته‌اند که: هر که بی وصیت وفات کند در برزخ وی را دستوری سخن نباشد تا روز قیامت ، مردگان یکدیگر را زیارت کنند و سخن گویند و او نگوید . پس ایشان یکدیگر را گویند که : این مسکین بی وصیت وفات کرده است! و وصیت مستحب است از بیم مرگ فجأه ، و مرگ فجأه تخفیف است، مگر کسی را که مستعد مرگ نباشد ، بدانچه گرانبار مظالم بود .

چهارم : آنکه با توبه خسبد از همه گناهان، و دلش بر همهٔ مسلمانان نیک باشد ، و در نفس او ظلم کسی نباشد و عزیمت معصیتی ندارد ، چون بیدار شود . پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت : من آوی الی فراشه لا ینوی ظلم احد و لا یحقد علی أحد غفر له ما اجترم . ای ، هر که به فراش خود رود و نیت ظلم کسی نکند ، و بر کسی کینه ندارد ، جرم وی آمرزیده شود .

پنجم : آنکه به گستردن فراش‌های نرم تنعم نکند، بل آن را بگذارد، یا در آن میانه رو باشد . و بعضی از سلف گستردن و اصلاح و تسویهٔ فراش را کراهیت داشتندی ، و آن را تکلف خواب دانستندی . و اهل صفه را میان ایشان و خاك حایلی نبودی . و گفتندی : از آن آفریده شدیم و بدان بازخواهیم گشت. و آن را سبب رقت دل و تواضع نفس دانستندی. و هر که نفس او بدان مسامحت نکند باید که میانه رو باشد .

ششم : آنکه تا خواب غلبه نکند نخسبد . و به تکلف خواب نیارد
مگر وقتی که بدان خواب استعانت کند بر قیام آخرشب . چه خواب سلف
غلبه بود، و خوردن ایشان فاقه، و سخن ایشان ضرورت . و برای این، صفت
ایشان براین جمله آمده است که : کانوا قلیلاً من اللیل ما یهجعون . واگر
خواب از ذکر و نماز وی را مغلوب گرداند ، و چنان شود که نداند چه ۵
می گوید، باید که بخسبد تا غلبهٔ خواب زایل شود ، و بداند که چه می گوید .
ابن عباس – رضی الله عنهما – خواب نشسته را دشمن داشتی . و
درخبراست : لاتکابدوا اللیل. ای ، سختی شب تحمل منمایید . و پیغامبر
را – علیه السلام – گفتند که : فلان زن شب‌ها نماز کند ، و چون خواب اورا
غلبه کند ، خود را به رشته‌ای درآویزد . پیغامبر – علیه السلام – ازآن نهی ۱۰
فرمود و گفت : لیصل أحدکم من اللیل ماتیسر له فاذاغلبه النوم فلیرقد.
ای ، نماز کند یکی ازشما ازشب آنچه وی را میسر شود ، و چون خواب
وی را غلبه کند بخسبد . و گفت : تکلفوا من العمل ماتطیقون [۴۳۵] فان
الله لن تمل حتی تملوا [۱]. ای ، از عمل آن را تکلف کنید که طاقت آن
دارید، چه حق تعالی دادن ثواب نگذارد تا شما را ملالت نیارد . و گفت : ۱۵
خیر هذاالدین أیسره . ای ، بهترین این دین آسان‌ترآن است . و وی را
گفتند که : فلان ، نمازگزارد ونخسبد ، و روزه دارد و افطار نکند . گفت :
لکنی أصلی وأنام ، وأصوم وأفطر ، هذه سنتی، فمن رغب عن سنتی فلیس
منی . ای ، لیکن من نماز بگزارم و بخسبم ، و روزه دارم و افطار کنم ، ۲۰

۱– مرتضی زبیدی در شرح این حدیث چنین نوشته است : یعنی لایقطع ثوابه عمن قطع العمل ملالا. عبر عنه باسم الملل من تسمیة الشی باسم سببه، او المراد لایقطع عنکم فضله حتی تملوا سؤاله فتزهدوا فی الرغبة الیه ، وأن أحب العمل الی الله أدومه .

این سنت من است ، پس هر که از این اعراض آرد برسنت من نباشد . و گفت: لاتشادوا هذا الدین فانه متین فمن یشاده یغلبه فلا تبغض الیك عبادةالله . ای ، با این دین سختی فرا مگیرید که او استوار است ، هر که با او سختی فراگیرد ، او را غلبه کند . پس عبادت خدای را برخود دشمن مگردانید .

هفتم : آنکه روی درقبله خسبد، و آن دو گونه‌است. یکی:استقبال کسی که در حال نزع باشد ، و آن «ستان» باشد ـ برقفا خفته ـ و استقبال او آن بود که روی و کف‌های پای او سوی قبله باشد . ودوم : استقبال مردهٔ در لحد ، و آن کسی را بود که بر پهلو خسبد،و روی و پیش بدن او سوی قبله باشد ، چون برشق راست خسبد .

هشتم : دعای وقت خفتن ، بگوید : باسمك ربی وضعت جنبی و باسمك ارفعه ، تا آخردعاهای مأثور که در«کتاب دعوات» آورده‌ایم ، و آیت‌های مخصوص چون «آیةالکرسی» و آخر «بقره» و غیر آن بخواند . وقول حق تعالی : وإلٰهکم إلٰه واحد لا إله إلا هو الرحمن الرحیم ، تا«یعقلُون» وگفته‌اند که : هر که این را وقت خفتن بخواند ، حق تعالی قرآن را بروی نگاه دارد، چنانکه آن را فراموش نکند . و از سورت «اعراف» : إن ربکم الله الذی خلق السموات والارض . و از آخر «بنی‌اسرائیل»: قل ادعوا الله أو ادعوا الرحمن ، تاآخر دو آیت بخواند . چه در شعار او فریشته‌ای دررود که او را نگاه دارد ، و برای وی آمرزش خواهد . و «معوذتین» بخواند و در دست‌ها بدمد، و به‌هر دو دست روی و اندام خود را بمالد ، همچنین از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده‌اند . و ده آیت از اول« کهف» و ده از آخر آن‌بخواند، واین آیت‌ها برای بیداری‌قیام‌شب است.

و علی ـ کرم‌الله وجهه ـ گفتی گمان نبرم که مردی کامل عقل پیش

ازخواندن دو آیت از آخر «بقره» بخسبد . و باید که بیست و پنج بار «سبحان الله، والحمدلله، ولا إله إلاالله، والله اکبر» بگوید تا مجموع این چهار کلمه صد بار باشد .

نهم: آنکه وقت خواب یاد کند که خواب نوع وفات است و بیداری نوع بعث. قال الله تعالی: الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها. خواب را «توفی» نام فرموده است، و چنانکه بیدار را مشاهدات منکشف شود که مناسب احوال او درخواب نباشد ، همچنین مبعوث چیزی بیند که هرگز در دل او نگشته بود و حس او مشاهده نکرده . و مثل خواب میان زندگانی و مرگ مثل برزخ است میان دنیا و آخرت. و لقمان پسر را گفت: ای پسر! اگر در مرگ شکی داری ، مخسب! و بدان که چنانکه می خسبی همچنان وفات خواهی کرد. و اگر در بعث بشکی، بیدار مشو . پس چنانکه پس از خواب بیدار شوی، همچنان پس از مرگ بعث باشد.

و کعب احبار گفت: چون بخسبی بر شق راست پهلو به زمین آر و روی به قبله دار که آن وفات است. و عایشه ــ رضی الله عنها ــ [۴۳۶] گفت که: پیغامبر ــ علیه السلام ــ در وقت خواب ، آخر چیزی که بگفتی ــ و رخساره بر دست راست نهاده بودی و چنان دانستی که امشب وفات خواهد کرد ــ این کلمات بودی: اللهم رب السموات السبع ورب العرش العظیم، ربنا ورب کل شیء و ملیکه، تا آخر دعا، چنانکه در دعوات یاد کرده ایم.

پس حق بنده آن است که از دل خود وقت خواب تفتیش کند که بر چه می خسبد ، و غالب بر او چیست ؟ دوستی حق تعالی و لقای او، یا دوستی دنیا! و به حقیقت بداند که آنچه بر او غالب است وفات او بر آن خواهد بود، و حشر او بر آنچه وفات بر آن بوده است. چه مرد با آن کس و آن چیز است که محبوب وی بود.

دهم: دعا در وقت بیداری. باید که در بیداری‌ها و تقلبات خود هرگاه که بیدار شود، آنچه پیغامبر -علیه‌السلام- گفتی بگوید: لاإله‌الاالله الواحدالقهار رب السموات والارض ومابینهما العزیز الغفار. و بکوشد در آن که آخر چیزی که بر دل او غالب شود، به‌وقت خواب، و اول چیزی که بر دل او در آید در حال بیدار شدن، ذکر خدای بود، چه آن علامت دوستی است. و ملازم دل در این دو حال نباشد مگر چیزی که بر او غالب است. دل خود را باید که بدان بیازماید، چه آن علامتی است که باطن دل را کشف کند.

و این ذکرها بدان مستحب است تا دل را به‌ذکر خدای کشد، و چون بیدار شود تا برخیزد بگوید: الحمدلله الذی أحیانا بعد ما أماتنا والیه النشور تا آخر دعاهای بیداری که ایراد کرده‌ایم.

ورد چهارم: به‌گذشتن نیمهٔ اول از شب در آید تا آنگاه که از شب سُدسی ماند. و در آن حال بنده برای تهجد برخیزد. و اسم «تهجد» آن را گویند که پس از «هجود و هجوع» بود، و معنی آن خواب است. و این میانهٔ شب باشد. و وردی را ماند که پس از زوال بود، و آن میانهٔ روز بود. و حق تعالی بدان قسم یاد کرده است و گفته: و اللیل اذا سجی. ای، چون ساکن شود، و چون سکون و آرام او در این وقت بود. و هیچ چشمی نماند مگر خفته، بجز حی قیوم که او را خواب عارضی و طبیعی نباشد. و لفظ «اسجی» را به «إمتدّ و طال» هم تفسیر کرده‌اند، ای کشیده و دراز شده، و گفته‌اند که تاریک شد. و پیغامبر را پرسیدند که: کدام ساعت شب به استماع دعا اولی؟ فرمود: میانهٔ شب.

و داود -علیه‌السلام- گفت: الهی می‌خواهم که تعبد کنم، کدام وقت آن را فاضل تر؟ حق تعالی به وی وحی فرستاد که: ای داود! اول و آخر شب قیام مکن، چه هر که اول شب قیام نماید آخر بخسبد. و هر که آخر قیام کند اول قایم

نباشد، ولکن میانهٔ شب قیام کن تاترا با من ومرا باتوخلوت باشد، وحاجت های خود برمن عرضه دار. وپیغامبررا پرسیدند که: کدام جزء شب فاضل تر؟ گفت: نیمهٔ شب باقی[1].

ودر آخر شب، به اهتزاز عرش و انتشار بادها از جنات عدن و نزول جبار به آسمان دنیا و غیر آن، خبرها آمده است. و ترتیب این ورد ۵ آن است که چون از دعاهای بیدار شدن فارغ آمد وضوسازد ـ باسنت‌ها و ادب‌هاو دعاها که سابق شده است ـ پس به مصلی رود وروی به قبله آرد وبگوید: الله اکبر کبیراً والحمدلله کثیراً وسبحان الله بکرة و اصیلا. پس تسبیح وتحمید و تهلیل، هریك ده‌باربگوید، وبگوید: الله اکبر ذوالملکوت ۱۰ والجبروت والکبریاء والعظمة والجلال والقدرة. واین کلمات که‌از پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ مأثور است که چون برای تهجد [۴۳۷] قیام نمودی بگفتی، بگوید: اللهم لك الحمد أنت نور السموات و الارض، ولك الحمد أنت بهاء السموات والارض ولك الحمد أنت زین السموات والارض، ولك الحمد أنت قیوم السموات والارض ومن فیهن و من علیهن، أنت الحق و ۱۵ منك الحق و لقاؤك حق والجنة حق والنار حق والبعث حق و النبیون حق و محمد صلی‌الله علیه وسلم حق. اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعلیك توکلت وبك خاصمت و الیك حاکمت فاغفرلی ما قدمت و ما اخرت وما اسررت وما اعلنت، أنت المقدم وأنت المؤخر لاإله الاانت. اللهم آت نفسی تقواها وزکاها، انت خیر من زکاها أنت ولیها و مولاها. اللهم ۲۰ اهدنی لاحسن الاعمال لایهدی لاحسنها الا أنت، و اصرف عنی سیئها فانه

۱ـ متن عربی چنین است: فقال نصف اللیل الغابر، یعنی الباقی. مرتضی زبیدی در شرح کلمهٔ «الغابر» چنین نوشته: تفسیر لقوله الغابر، فان الغابر من الاضداد یطلق علی الماضی وعلی الباقی. (اتحاف السادة، ج ۵، ص ۱۶۴)

لایصرف عنی سیئاً الا أنت ، اسألك مسألة البائس المسكین ، و أدعوك دعاء المفتقر الذلیل فلاتجعلنی بدعائك رب شقیاً، وكن بی رؤفاً رحیما یا خیر المسؤلین واكرم المعطین.

عایشه ـ رضی الله عنها ـ گفت كه: چون پیغامبر ـ علیه السلام ـ شب برخاستی و نماز آغاز كردی ، گفتی: اللهم رب جبرائیل ومكائیل واسرافیل فاطر السموات والارض ، عالم الغیب والشهاده ، أنت تحكم بین عبادك فیما كانوا فیه یختلفون ، اهدنی لمااختلف فیه من الحق باذنك إنك تهدی من تشاء الی صراط مستقیم . پس نماز آغاز كردی ، و دو ركعت سبك بگزاردی، پس آنچه میسر شدی دوگان دوگان نماز كردی، وختم به وتر فرمودی ـ اگر آن رانگزارده بودی ـ ومستحب است كه چون سلام دهد میان نمازها به صد تسبیح فصل كند تا آسایش گیرد و نشاط نماز بیفزاید. و درست شده است كه پیغامبر ـ علیه السلام ـ اول دو ركعت سبك گزاردی ، پس دو ركعت نماز دراز ، پس دو ركعت كم از آن كه پیش از آن گزارد ، وهمواره به تدریج كم می كردی تا سیزده ركعت .

وعایشه را ـ رضی الله عنها ـ پرسیدند كه : پیغامبر ـ علیه السلام ـ در نماز شب بلند خواندی یا آهسته ؟ گفت : گاهی بلند و گاهی آهسته. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: صلاة اللیل مثنی مثنی فاذا خفت الصبح فأوتر بركعة. ای، نماز شب دوگان دوگان است ، و چون از طلوع صبح بترسی به یك ركعت وتر باید كرد . و گفت : صلاة المغرب اوتر صلاة النهار، فاوتروا صلاة اللیل. ای ،نماز شام، نماز روز را وتر گردانیده است، پس نماز شب راهم وتر كنید. و بیشتر آنچه در قیام شب از پیغامبر درست شده است سیزده ركعت است و در این ركعت‌ها ورد خود از قرآن بخواند یا از سورت‌های مخصوص، آنچه بروی آسان‌تر، و آن در حكم این ورد است تا نزدیك سدسی از آخر شب.

ورد پنجم : سدس اخیر از آخر شب، واین وقت سحر است.

قال الله تعالی : وبالاسحار هم یستغفرون. و لفظ « یستغفرون » را به نماز گزاردن تعبیر کرده‌اند . زیرا که در نماز استغفار باشد ، و آن مقارن صبح است ، که وقت بازگشتن ملایکهٔ شب باشد ، و آمدن ملایکهٔ روز .

و سلمان برادر خود بودردا را ـ رضی الله عنهما ـ بدین ورد فرموده است ، شبی که به زیارت او رفته بود ، در حدیثی دراز که در آخر آن گفته است که : چون شب آمد ، بودردا برفت تا قیام کند. سلمان گفت: بخسب ! او بخفت . وپس از آن بار دوم [۴۳۸] قصد نماز کرد ، سلمان هم بر این جمله فرمود ـ و اشارت او را ارتسام نمود ـ وچون نزدیك صبح شد ، سلمان گفت : اکنون برخیز ! وهر دو برخاستند و نماز گزاردند ، و سلمان گفت : إن لنفسك علیك حقاً ، و إن لضیفك علیك حقاً ، وإن لاهلك علیك حقاً ، فاعط كل ذی حق حقه . ای نفس ترا برتو حقی است ، و مهمان ترا برتو حقی [واهل ترا برتو حقی است] پس حق هر صاحب حقی ببایدداد.

و این از آن بود که «قوم» بودردا سلمان را خبر کرده بود که : بودردا شب نمی‌خسبد[۱] ، و هر دو به خدمت پیغامبر ـ علیه السلام ـ رفتند واین حال بازنمودند. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت ، صدق سلمان .

و این ورد پنجم است ، و سحور در این ورد مستحب . و این آنگاه باشد که از طلوع صبح بترسد . و وظیفت در این دو ورد نماز است و چون صبح طلوع کرد ، وردهای شب گذشت ، و وردهای روز در آمد . پس برخیزد و سنت نماز بامداد بگزارد .

ومراد از قول حق تعالی : فسبحه وإدبار النجوم ، آن است . پس

۱ـ متن عربی چنین است : و ذلك ان امرأة ابی درداء اخبرت سلمان انه لاینام اللیل.

شهدالله أنه لا إله إلاهو، تا آخر آن بخواند. پس بگوید: أنا أشهد بما شهد الله به لنفسه وشهدت به ملائکته واولوالعلم من خلقه واستودع الله هذه الشهادة وهی لی عندالله ودیعة، وأسأله حفظها حتی یتوفانی علیها، اللهم احطط بهاعنی وزراً واجعل لی بها عندك ذخراً، واحفظها علیّ وتوفنی علیها حتی ألقاك بها غیرمبدل تبدیلاً.

و این ترتیب وردهاست برای عبادت. وسلف دوست داشتندی که با این وردها در هر روز میان چهار کار جمع کنند: روزه. وصدقه، اگرچه اندك باشد. و عیادت بیمار. و شهود جنازه.

و در خبر است: من جمع بین هذه الاربعة فی یوم غفرله. وفی روایة أخری «دخل الجنة». ای، هر که میان این هرچهار کار، در یك روز، جمع کند آمرزیده شود. و در روایتی «در بهشت رود». و اگر بعضی از این اتفاق افتد، و از دیگر عاجز شود ـ به اعتبار نیت ـ مزد همه بیابد. و کراهیت داشتندی که یك روز بگذرد و صدقه نداده باشند، اگر چه به خرمایی باشد، یا به پیازی، یا به کسره‌ای نان. چه پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است: الرجل فی ظل صدقته حتی یقضی بین الناس. ای، مرد در سایهٔ صدقهٔ خود باشد تا آنگاه که میان مردمان حکم کرده شود. و گفته است: إتقوا النار ولوبشق تمرة. ای، بپرهیزید از آتش اگر چه به نیم خرمایی باشد.

و عایشه ـ رضی الله عنها ـ خواهنده‌ای را یك انگور داد، و [خواهنده] آن را بستد[1]. جماعتی [که نزد او بودند] دریکدیگر نگریستند. [عایشه] گفت: چه تعجب می کنید؟ که در این مثاقیل ذرات بسیار است از ثواب. ورد خواهنده را [دوست] نداشتندی، چه آن از اخلاق پیغامبر ـ علیه السلام ـ بوده است. و هیچ کس از وی چیزی نخواست که او «لا»

۱ـ متن عربی چنین است: ودفعت عائشة الی سائل عنبة واحدة فاخذها.

گفت[1]، لکن اگـر نتواستی خاموش بودی.

و درخبر است: یصبح ابن آدم و علی کل سلامی من جسده صدقة.

ای، پسر آدم بامداد کند، و بر هر بندگاهی از تن وی صدقه ای باشد، و در تن او سیصد و شصت و شش بندگاه است. فأمرك بالمعروف صدقة، و نهیك عن المنکر صدقة، و حملك عن الضعیف صدقة، وهدایتك الی الطریق صدقة، وأماطتك الاذی صدقة، حتی ذکر التسبیح والتهلیل. ثم قال ورکعتا الضحی تأتیان علی ذلك کله اوتجمعان لك ذلك کله[۴۳۹]. ای، امر به معروف و نهی منکر، و یاری ضعیف، و راه نمودن، وچیزی که از آن رنج رسد زایل کردن، هریك از این صدقه ای است، تا به حدی کـه تسبیح و تهلیل را یاد کرد. پس گفت: دو رکعت چاشت بـه جـای آن همه بنشیند، و آن را برای توجمع گرداند.

بیان اختلاف وردها به اختلاف حال‌ها

بدان که مرید کار آخرت، وسالك طریق آن از شش حـال خالی نباشد، چه او: یا عابد بود * یاعالم * یـا متعلم * یا والی * یا پیشه‌ور * یاموحدی، که عمر وی مستغرق باشد در عبادت خدای یگانه، کـه مقصود همه [وی] است، و از همه بی‌نیاز است.

اول: عابد. و او متجرد عبادت باشد، که او را اصلا شغلی دیگر ـ جز آن ـ نبود، و اگر عبادت را بگذارد بطال باشد. و ترتیب وردهـای او آن است که یاد کردیم. آری، دور نباشد که وظایف او مختلف شود بدان که بیشتر اوقات ایشان در نمازگذرد، یا در خواندن قرآن یا درتسبیح. چه در صحابه ـ رضی الله عنهم ـ کسی بود که ورد او در روز دوازده هزار

---

۱ ـ متن عربی چنین است: وکانـوایکرهون رد السائل ـ بلااعطاء شی ـ اذکان من اخلاق النبی صلی الله علیه وسلم انه ماسأله احد شیئا فقال: لا.

تسبیح بود، و کسی بود که سی هزار، و بعضی از ایشان از سیصد رکعت تا ششصد رکعت، و تا هزار رکعت بگزاردندی. و کمتر وردهای نماز که از ایشان منقول است، در شبانروزی صد رکعت بود. و بعضی را بیشتر ورد قرآن بودی، و هرروز ختمی بکردی. و کسی هست که از وی دوختم روایت کرده‌اند، و بعضی شبانروزی در تفکر آیتی بگذرانیدندی.

و «کُرْزُ بنُ وَبْرَة»[1] مقیم مکه بود، و هر روزی هفتاد اسبوع طواف بکردی و هرشبی هفتاد اسبوع - ومع ذلك درشبانروزی دو بارقرآن را ختم کردی - و چون آن را حساب کردند ده فرسنگ شد، وباهر اسبوع دو رکعت گزاردی. پس دویست وهشتاد رکعت نماز و دوختم و ده فرسنگ باشد.

سؤال: بهترین وردها کدام است؟ که بیشتر وقت ها در آن صرف شود.

جواب: بدان که خواندن قرآن درنماز - ایستاده وبا تدبر - جامع این همه است، ولکن بسیار باشد که مواظبت بر آن دشوار بود، پس فاضل ترین، به اختلاف حال های شخص مختلف شود. ومقصوداز وردها پاك کردن دل هاست و آراستن آن به ذکر حق تعالی و انس دادن او با آن. پس مرید باید که در دل خود بنگرد، آنچه تأثیر او در آن قوی تر بیند بر آن مواظبت نماید، و چون ملالتی از آن بیند به غیر آن نقل کند. و برای این بیشتر خلق را صواب آن می بینیم که آن خیرهای مختلف را بر وقت ها قسمت کنند، چنانکه گفته شد. و از نوعی به نوعی دیگر روند. چه ملال

۱- کرزبن و برة الحارثی، ابوعبدالله تابعی، من اهل الکوفة، یضرب به المثل فی التعبد. دخل جرجان غازیاً مع یزیدبن المهلب سنة ۹۸هـ. ثم سکنها و توفي بها. (الاعلام زرکلي ج ۶، ص ۷۵).

برطبع‌ها غالب است، و احوال یك شخص نیز در آن مختلف باشد، ولکن چون فقیه وردها و سرّ آن بدانست باید که معنی را متابعت نماید. و اگر تسبیحی را ــ مثلاً ــ بشنود، و آن را در دل خود وقعی یابد در تکرار آن مواظبت مادام که آن را در دل وقعی باشد.

۵ و ابراهیم ادهم از بعضی ابدال روایت کرد که: او شبی بر لب دریا نماز می کرد، تسبیحی شنید، به آوازی بلند، و هیچ کس را ندید. گفت: تو کیستی که آواز تو می‌شنوم، و شخص ترا نمی بینم؟ گفت: من فریشته‌ام، از فریشتگان موکل بر این دریا ــ از آنگاه باز که آفریده شده‌ام این تسبیح همی گویم ــ گفتم: نام تو چیست؟ گفت: مهلهیائیل. گفتم: کسی که این ۱۰ تسبیح گوید ثواب او چه باشد؟ گفت: هر که این را صد بار بگوید، نمیرد تا جای خود در بهشت ــ یا دیگری برای او ــ نبیند و تسبیح این است: سبحان‌الله العلی الدیان، سبحان‌الله الشدید الارکان، سبحان من یذهب باللیل و یأتی بالنهار، سبحان من لایشغله شأن عن شأن [۴۴۰] سبحان الله الحنان المنان، سبحان الله المسبح فی کل مکان. و این و امثال این، چون مرید ۱۵ بشنود، و در دل خود آن را وقعی یابد، باید که آن را لازم گیرد. و هرگاه که دل را نزد او یابد و فتح باب خیری در او مشاهده کند، باید که بر آن مواظبت نماید.

دوم: عالمی که مردمان را از علم او نفعی باشد ــ در فتوی یا تدریس یا تصنیف ــ و ترتیب او وردها را مخالف ترتیب عابد بود، چه او محتاج ۲۰ مطالعهٔ کتب و تصنیف و افادت بود، ولامحاله آن را مدتی باید. پس اگر تواند که همهٔ اوقات خود در آن مستغرق گرداند، آن فاضل‌ترین چیزی بود که پس از فرایض و رواتب آن بدان مشغول شود.

و کل آنچه در فضیلت علم و تعلیم یاد کرده‌ایم در «کتاب علم» بر این

دلیل است . و چگونه بر این دلیل نباشد ؟که در علم مواظبت است برذکر الهی و تأمل در قول خدای و پیغامبر او ، و در او منفعت خلق است ، و هدایت ایشان به راه آخرت . و بسیارمسألهٔ واحدی باشد که متعلمی آن را بیاموزد، و عبادت عمرخود را بدان به اصلاح آرد ، و اگر نیاموختی‌سعی اوضایع بودی . و به علمی که بر عبادت مقدم است علمی را می‌خواهیم که مردمان را درآخرت ترغیب کند ، و از دنیا معرض گرداند ، یا علمی که برسلوك راه‌آخرت معین باشد ، چون آن را به نیت‌آن بیاموزند که بدان برسلوك آن استعانت کنند ، نه علم‌هایی که بدان رغبت در مال و جاه و قبول‌خلق بیفزاید . و عالم را نیزاولی آن است که وقت‌های خود راقسمت کند . چه استغراق وقت‌ها در ترتیب علم ، طبع احتمال نکند . پس باید که پس از نماز بامداد تا طلوع خورشید به ذکرها و وردها مشغول باشد چنانکه در ورد اول گفتیم . و پس از طلوع تا چاشتگاه در افادت و تعلیم. اگرمستفیدی‌یابد که‌علم‌برای آخرت‌طلبد ـ و اگرنیابدآن را درفکر مصروف گرداند،و در چیزی که‌از علوم دین بروی مشکل شود تفکر کند . چه صفای قلب‌پس‌از ذکر و پیش از مشغولی به‌کارهای دنیا بر دریافتن‌مشکلات معین باشد .

و از چاشتگاه تا نماز دیگر به تصنیف و مطالعه مشغول شود . و جز وقت نان خوردن و طهارت و فریضه و قیلولهٔ سبك ـ اگر روز دراز باشد ـ آن را نگذارد، و از نماز دیگر تا زرد شدن آفتاب‌به سماع آنچه بروی خوانند،از تفسیر یا حدیث یا علمی نافع مشغول شود ، و از زرد شدن آفتاب تا غروب به استغفار و تسبیح . ورد اول او ـ پیش از طلوع خورشید ـ کار زبان بود . ورد دوم‌کار دل‌است‌به فکرت تا چاشتگاه . ورد سوم تانماز دیگر،کار چشم و دست به مطالعه و نبشتن . ورد چهارم پس از

نماز دیگر ، کار گوش تا چشم را آسایشی باشد . چه مطالعه و نبشتن پس از نماز دیگر، بسیار باشد که چشم‌را زیان دارد . و وقت زردشدن آفتاب به ذکر زبـان باز گردد. و هیچ جز وی از روز از عمل جارحه خالی نباشد، با حضور دل درهمه .

و اما شب : بهترین قسمتی در آن، قسمت شافعی است . چه شب را سه جزء کردی : یك ثلث برای مطالعه و ترتیب علم ، و آن اول است . و یك ثلث برای‌نماز، و آن میانه است . و یك ثلث بـرای خواب ، و آن اخیراست . و این‌در شب‌های زمستان میسرشود . و در تابستان بسیار باشد که این‌احتمال ندارد مگر به روز خواب‌بسیار اتفاق افتد. و این آن‌است که ما دوست داریم از ترتیب وردهای عالم .

سوم : متعلم. و مشغول شدن‌متعلم به تعلم فاضل‌تر از مشغول شدن به ذکرها ونفل‌ها . پس حکم او حکم عالم باشد در ترتیب [۴۴۱] وردها، ولکن به‌استفادت مشغول شود آنجاکه عالم به افادت مشغول گردد ، و نسخ و تعلیق[۱] باشد آن وقت که عالم در تصنیف بود ، و ترتیب وقت‌های او همچنان است که یاد کردیم . و کل آنچه در فضیلت تعلیم و علم یادگرده‌ایم از«کتاب‌علم» دلیل است که آن فاضل‌تر است ، بل اگر متعلم‌نباشد، از آن روی که‌تحصیل و تعلیق کند تا عالم‌شود، بل‌ازعوام‌باشد. پس حضورمجلس ذکر وعلم‌ووعظ او رافاضل‌ترباشد از آنکه‌به‌وردهایی که یاد کرده‌ایم مشغول شود ، پس از صبح وپیش از طلوع و دیگر وقت‌ها . و در حدیث بوذر است ـ رضی‌الله‌عنه ـ که حضورمجلس‌علم ازهزار رکعت‌نمازو شهود هزار جنازه‌و عیادت هزار بیمارفاضل‌تر. و پیغامبر گفت : إذارأیتم ریاض الجنة

۱ـ شرح زبیدی چنین‌است : والمرادبالتعلیق‌هناضبط ماسمعه من‌الشیخ فی طرة الکتاب حفظاًله. والنسخ، کتابة مایحتاج‌الیه دراسته.

فارتعوا فیها. ای، چون مرغزارهای بهشت بینید در آن چرا کنید. گفتند: یارسول الله! مرغزارهای بهشت کدام است؟ گفت: حلق الذکر.

و کعب أحبار گفت: اگر ثواب مجالس ذکر مردمان را ظاهر شود برای آن کار زار کنند تا به حدی که همه امیران امارت خود بگذارند و همه بازاریان ترك بازار گیرند. و عمر خطاب گفت ـ رضی‌الله‌عنه ـ که: مرد از خانهٔ خود باگناهی چون کوه تهامه بیرون آید، و چون سخن عالمی بشنود بترسد، و در گناهان استرجاع کند، به‌خانهٔ‌خود بازگردد، هیچ گناه با وی نماند. پس از مجالس علما جدا مشوید، چه حق تعالی بر روی زمین تربتی گرامی تر از مجلس علما نیافریده است.

و مردی حسن را گفت که: از سختی دل خود شکایت می کنم. گفت: آن را به مجالس ذکر نزدیك دار. و عمار راهب «مسکینهٔ طفاویه»[1] را در خواب دید ـ و او بر حلقه‌های ذکر مواظبت نمودی ـ گفت: مرحبا ای مسکینه. وی جواب داد که: هیهات هیهات، مسکنت رفت و توانگری آمد! گفت: حال گوی! جواب داد که: چه پرسی از کسی که کل بهشت ـ با همهٔ آرایش‌های او ـ وی را مباح گردانیده‌اند؟ گفت: به مجالست اهل ذکر. و در جمله عقده‌ای از عقده‌های دوستی دنیا ـ که به قول واعظی خوب سخن، پسندیده‌سیرت ـ از دل گشاده شود شریف‌تر و با فایده‌تر از رکعت های بسیار باشد، با آنچه دل بر دوستی دنیا مشتمل بود.

چهارم: پیشه‌وری که برای قوت عیال به کسب محتاج بود، او را روا نباشد که وقت‌های خود را در عبادات مستغرق کند و عیال را ضایع گرداند، بل ورد او در وقت کار، حضور بازار و مشغول شدن به کسب باشد، ولکن

۱ـ امرأة من الصالحات العابدات، ذکرها ابن الجوزی فی الطبقات (اتحاف السادة، ج ۵، ص ۱۷۴).

باید که خدای را تعالی در صناعت خود فراموش نکند، وبر ذکرها و تسبیح‌ها و خواندن قرآن مواظبت‌نماید، چه آن را با کار جمع توان کرد. و نماز شب که باکار میسر نشود، مگر باغبان را، چه وی را ممکن باشد که وردهای نماز بگزارد، پس هرگاه از کفایت خود فارغ شود باید که به ترتیب وردها بازگردد. واگر بر کسب مداومت نماید، و فاضل حاجت خود صدقه دهد، آن فاضل‌تر باشد از وردهایی که یاد کردیم. زیرا که عبادت متعدی فایدهٔ آن به از لازم‌است. و صدقه و کسب براین نیت درنفس خود عبادتی باشد که او را به حق تعالی مقرب گرداند. ومع ذلك فایدهٔ غیرهم حاصل شود. و برکت دعای مسلمانان هم بدان پیوندد و اجراو متضاعف شود.

پنجم: والی. چون امام وقاضی و کسی که در کارهای مسلمانان نظر کند، قیام نمودن او به حاجت‌های مسلمانان وغرض‌های ایشان بر وفق شرع، و قصد اخلاص فاضل‌تر از [۴۴۲] وردهای مذکور. و او را باید که روز به حق‌های مسلمانان مشغول شود، و برگزاردن فریضه‌اقتصار نماید، و وردها به شب قایم دارد، چنانکه عمر ـ رضی‌الله‌عنه ـ کردی، وگفتی مرا بر خواب چه‌کار ؟! اگر روزخسبم مسلمانان‌راضایع کنم واگرشب‌خسبم نفس خود را. و از آنچه یاد کردیم‌مفهوم‌شد که دوکار برعبادت های بدنی مقدم است: یکی علم و دوم نکویی در حق مسلمانان. زیراکه هریکی از این دو درنفس خود عملی است و عبادتی، وبر دیگر عبادات‌راجح‌است، بدانچه فایدهٔ او متعدی است و منفعت او عام.

ششم: موحدی مستغرق به‌خدای‌واحدصمد، که‌همه همت‌های‌اویکی شده باشد. و دوست ندارد، مگر خدای را، و نترسد مگر از او. و روزی ازغیراو توقع‌نکند، و در هیچ چیزی‌ننگرد که نه‌خدای رادر اوبیند. و هرگاه

که مرتبهٔ او بدین درجه رسیداو را به انواع وردها و اختلاف آن حاجتی نباشد، بل ورد او پس از فریضه‌ها یك چیز است، و آن حضور دل است با حق تعالی در همه حال‌ها ، و در دل ایشان هیچ کاری نگردد و به گوش ایشان هیچ چیزی نرسد، و چشم ایشان را هیچ چیزی ظاهر نشود، که نه ایشان را در آن عبرتی و فکرتی و مزیدی باشد . پس محرك و مسکن ایشان نباشد، مگر خدای تعالی . و ایشان را همه حال‌ها صلاحیت آن دارد که سبب مزید شود ، و نزدیك ایشان عبادتی از عبادتی متمیز نباشد. و ایشان آن کسانند که به حق تعالی گریخته‌اند، چنانکه خدای ـ عزوجل ـ گفت : لعلکم تذکرون ففروا الی الله . و سخن حق تعالی در ایشان محقق شده است : و إذاعتزلتموهم و مایعبدون الا الله فأووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته .

و قول حق تعالی : إنی ذاهب إلی ربی سیهدین . اشارتی است بدان، و این منتهی درجات صدیقان است . و بدان نتوان رسید ، مگر پس از ترتیب وردها ، و روزگاری دراز ، و بر آن مواظبت نمودن . و نباید که مرید به سخنی که از این باب شنود فریفته شود ، و این حال برای خود دعوی کند . چه علامت چنین کسی آن باشد که در خاطر او هیچ وسوسه ای نبود ، و در دل او هیچ معصیتی نگردد . و در وظایف عبادات سست نشود و از هول هایی که ناگهان به وی رسد مزعج نگردد . و کارهای بزرگ وی را از جای نبرد. و هر کس را این چنین مرتبه از کجا مسلم و روزی شود ؟ و کل اینچه یاد کردیم راه‌های حق تعالی است . و او گفته است: قل کل یعمل علی شاکلته فربکم أعلم بمن هو أهدیٰ سبیلاً . و ایشان همه بر راه راست‌اند ، و بعضی بر راه راست‌تر . و در خبر است : الایمان ثلاثمائة و ثلاث و ثلاثون طریقة من لقی الله تعالی بالشهادة علی طریق منها دخل الجنة . ای ، ایمان سیصد و سی و سه طریق است ، هر که بریکی

از آن باشهادت به حق تعالی رسد در بهشت رود.

و یکی از علما گفت: ایمان سیصدو سیزده خوی است ـ به عدد رسل ـ هر مؤمنی که بر خویی از آن باشد سالك طریق الهی بود. پس طرق مردمان، اگر چه در عبادت مختلف است، اما همه بر راه‌اند. اولئك الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة أیهم أقرب. و تفاوت ایشان در درجات نزدیکی باشد، نه در اصل آن. و نزدیك‌تر ایشان به خدای آنکس است که شناسنده‌تر ایشان است او را. و شناسنده تر ایشان او را لامحاله [۴۴۳] پرستنده بود او را، چه کسی که او را شناخت غیر او را نپرستد.

و اصل،در وردها در حق هر گروهی از مردمان مداومت است. چه مراد از آن گردانیدن صفت‌های باطن است. و آحاد کارها، آثار آن اندك باشد، بل آثار این احساس نتوان کرد. و اثرهای آن مرتب نشود مگر بر مجموع. و در عقب یك کار چون اثری محسوس ظاهر نشود،و به‌زودی دوم و سوم بدان نپیوندد ،اثر اول محو شود. و همچنین متعلم فقیه النفس نشود، مگر به تکرار بسیار. و اگر شبی در تکرار مبالغت نماید و ماهی یا هفته ای آن را بگذارد، پس معاودت کند و شبی دیگر هم مبالغت نماید اثر نکند. و اگر مقدار تکرار را بر شب‌های متوالی قسمت کردی اثر پیدا آمدی. و برای این سِرّ پیغامبر گفته است: أحب الأعمال الی الله أدومها و إن قل: ای، دوست‌ترین کارها نزدیك خدای ـ عزوجل ـ پیوسته‌تر آن است، اگرچه اندك باشد.

و عایشه را ـ رضی الله عنها ـ از عمل پیغامبر پرسیدند، گفت: کا عمله دیمة وکان إذا عمل عملاً أثبته. ای، عمل او دایم بود، چون کاری بکردی آن را ثابت گردانیدی. و برای این پیغامبر گفت: من عوّده الله عبادته فترکها ملالة مقته الله. ای، هر که را حق تعالی عبادتی معتاد گرداند، پس او از راه ملالت آن را بگذارد، خدای ـ عزوجل ـ وی را دشمن گیرد.

و ازاین سبب بود که چون پیغامبر دو رکعت نماز پس‌از نماز دیگر بگزارد
برای قضای آنچه پیش از نماز دیگر فوت شده بود، به‌سبب رسیدن «وفد»
پس از آن پیوسته آن دو رکعت پس از نماز دیگر بگزاردی ، ولکن در
خانه ، نه در مسجد ـ تا به وی اقتدا نکنند ـ و این حدیث را عایشه ، و
۵ امّ‌سلمه روایت کرده‌اند.

سؤال : دیگری را روا باشد که در این باب بدو اقتدا کند، با آنچه
آن وقت ، وقت کراهیت است

جواب: بدان که آن سه معنی که در کراهیت یاد کرده‌ایم ، یکی :
احتراز از تشبه به عابدان خورشید. دوم: احتراز ازسجده کردن در آن حال
۱۰ که قرن الشیطان ظاهر شود . سوم : استراحت از عبادت از بیم ملال .
این هر سه درحق پیغامبر صورت نبندد. پس دیگری را بروی قیاس نتوان
کرد . و شاهد این معنی آن است که در خانه‌گزاردی تا بدو اقتدا نکنند .

باب دوم

در سبب‌هایی که قیام شب بدان میسر شود ٭ و در شب‌هایی که احیای آن مستحب است ٭ و در فضیلت احیای شب، و احیای مابین العشائین ٭ و کیفیت قسمت شب

5 فضیلت إحیای مابین العشائین . پیغامبر ـ علیه السلام ـ در آنچه عایشه از وی روایت کرد ، گفت : إن أفضل الصلوات عند الله صلاة المغرب ، لم یحطها عن مسافر ولامقیم ، فتح بها صلاة اللیل وختم بها صلاة النهار ، فمن صلی المغرب وصلی بعدها رکعتین بنی الله له قصر فی الجنه ـ قال الراوی : لأدری من ذهب او فضه ـ ومن صلی بعدها اربع رکعات غفرالله له ذنب عشرین سنه ، او قال : اربعین سنه. ای، فاضل ترین 10 نمازها نزدیك خدای نماز شام است، از مسافر و مقیم، آن را کم نکرده است ، افتتاح نماز شب و ختم نماز روز بدان فرموده‌است . هر که نماز شام بگزارد ، و پس از آن دو رکعت نماز کند ، خدای ـ عزوجل ـ [۴۴۴] دو قصر در بهشت برای وی بنا کند ـ راوی گفت : ندانم از زر یا از سیم ـ و هر که بعد از آن چهار رکعت کند ، گناه بیست سالهٔ وی ـ یا گفت که : 15

چهل سالهٔ وی - بیامرزد.

وأم‌سلمه از بوهریره روایت کرد که پیغامبر گفت: من صلّی ست رکعات بعد المغرب عدلت له عبادة سنة اوکأنه صلی لیلة القدر. ای، هر که پس از نماز شام شش رکعت نماز کند، مساوی عبادت سالی او را باشد، یا چنانستی که شب قدر نماز گزارده است. سعید جبیر روایت کرد از ثوبان که پیغامبر گفت: من عکف نفسه مابین المغرب والعشاء فی مسجد جماعة لم یتکلم الا بصلاة او قرآن کان حقا علی الله أن یبنی له قصرین فی الجنة مسیرة کل قصر منهما مائهٔ عام ویغرس له بینهما غراساً لوطافه اهل الدنیا لوسعهم. ای، هر که میان شام و خفتن در مسجد جماعتی معتکف باشد، وبجز نماز یا قرآن خواندن سخنی نگوید، حق تعالی برخود واجب گرداند که برای وی دو قصر در بهشت بنا فرماید، مسافت هریکی از آن صد ساله راه و میان آن هردو نهال‌ها نشاند که اگر اهل دنیا در آن طواف کنند، همه را بسنده بود. وگفت: من رکع عشر رکعات ما بین المغرب والعشاء بنی له قصر فی الجنة. ای، هر که میان شام وخفتن ده رکعت گزارد، قصری در بهشت برای وی بنا شود.

عمر گفت: یارسول الله! براین جمله، قصرهای ما بسیار شود. پیغامبر - علیه السلام - فرمود: الله اکثر و افضل، اوقال: أطیب. ای، احسان خدای بیشتر و فاضل‌تر، یاگفت: خوش‌تر. چه منشأ آن قصرها آن است. وانس مالك روایت کرد که پیغامبر - علیه السلام - گفت که: هر که نماز شام در جماعت گزارد، باید که پس از آن دو رکعت کند، و در میان آن از کارهای دنیانه اندیشد. و در رکعت اول فاتحه و ده آیت از اول البقرة و دو آیت از میانهٔ آن، و الهکم إله واحد تا لقوم یعقلون. و پانزده بار قل هو الله أحد، پس رکوع وسجود کند، و در رکعت دوم فاتحه و آیة الکرسی

و دو آیت پیوستهٔ آن تا « هم فیهاخالدون » ، و سه آیت از آخر «البقرة» و پانزده بار «قل هوالله أحد» بخواند، ثواب آن درحدیث چندان گفته است که از حصر بیرون است .

و کرزبن‌وبرة گفت ـ واو از ابدال‌بود ـ که ، خضر را گفتم : مرا چیزی آموزکه شب آن را به جای آرم ،گفت : چون نماز شام گـزاردی روی به نماز خفتن آر، بی آنکه بر کسی سخنی گویی . و در نمازهایی که در آنی اقبال کن و میان هردو رکعتی سلام گوی . و در هر رکعتی یکبار «فاتحه»و سه‌بار«قل‌هوالله‌احد» بخوان. و چون از نماز فارغ شدی به خانه رو و باکسی سخن مگوی ، و دو رکعت نماز کن ، در هر رکعتی«فـاتحه وقل هوالله أحد»هفت بار بخوان . پس بعد تسلیم سجده کن ، و هفت بـار آمرزش خواه و هفت باربگوی: سبحان الله و الحمدلله و لاإله الا الله و الله اکبر ولاحول‌ولا قوة‌الا بالله العلی العظیم. پس سراز سجده برآر وراست بنشین و دودست بردارو بگوی : یاحی یا قیوم یا ذا الجلال والا کرام یا إله‌الأولین والآخرین یارحمن الدنیا والآخرة ورحیمهما[۴۴۵]یارب یارب یارب ، یاالله یاالله یاالله . پس دست برداشته برخیز و این دعا بخوان ، و آنجاکه خواهی،بردست راست ، روی در قبله بخسب ، و همواره بـر پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ درود مـی ده تا در خواب شوی . او را گفتم که : خواهم که مرا آگاه کنی که این از که‌شنیده‌ای ؟ گفت : من حاضر بودم که این دعا به محمد ـ صلی الله علیه وسلم ـ وحی آمد . و او را بیاموختند ومن بیاموختم از آن کسی که او را بیاموخت .

وگفته‌اندکه : هرکه بر این دعا و براین نماز مداومت کند،به حسن یقین‌و صدق نیت، پیغامبر را در خواب بیند پیش از آن کـه از دنیا بیرون آید . و بعضی مردمان این بکرده‌اند و دیده کـه او را در بهشت بردند .و

پیغامبر را ـ علیه‌الصلاة والسلام ـ با پیغامبران دیگر بدید، واووی را بیاموخت، و با وی سخن گفت . و درجمله آنچه درفضل احیای ما بین‌العشائین آمده است بسیاراست، تا به‌حدی که عبید ـ مولای پیغامبر ـ راگفتند که پیغامبر نمازی بیرون فریضه فرمودی ؟ گفت : میان نماز شام و خفتن فرمودی . و پیغامبر ـ علیه‌السلام ـ گفت: من صلی مابین‌المغرب والعشاءفذلك صلاة الأوابين. ای، هر که میان شام‌وخفتن نماز کند آن نماز «أواباں»است . وأسود گفت : بر ابن مسعود در این‌وقت‌نیامدم، که نه اورادر نمازدیدم . وانس بدین نماز مواظبت نمودی، وگفتی :«ناشئة الليل» است . و قول حق‌تعالی و تقدس: تتجافى جنوبهم عن المضاجع، در این وقت‌نازل شده است. واحمد بن أبی‌الحواری گفت که : بوسلیمان دارانی را پرسیدم که : روزه دارم و میان شام‌و خفتن افطار کنم آن بهتر یا آنکه روز مفطر باشم و میان شام و خفتن احیاکنم ؟ گفت : میان هر دو جمع کن ، گفتم : اگر میسر نشود ؟ گفت : روز مفطر باش و میان شام و خفتن نماز کن .

فضیلت قیام شب

أما ازآیت‌ها : قول حق تعالی : إن ربك يعلم أنك تقوم أدنى من ثلثي الليل [الآيه]. وقول او: إن ناشئة الليل هی أشد وطأ و أقوم قيلا . و قول او : تتجافى جنوبهم . وقول‌او :أمّن هوقانت آناء الليل [الآيه].وقول او: والذين‌يبيتون لربهم سجداًوقياماً. وقول‌او: واستعينوا بالصبر و الصلاة . و در تفسیر آمده است که آن قیام شب است که به صبر کردن بر آن بر مجاهدهٔ نفس استعانت توان کرد .

وازأخبار: قول پیغامبر ـ علیه السلام ـ است :يعقدالشيطان على قافيه رأس أحدكم اذا هو نام ثلاث عقد يضرب مكان كل عقدة عليك ليل طويل فأرقد ! فان استيقظ و ذكر الله عزوجل ، إنحلّت عقدة ،

وإن توضأ إنحلت عقدة فان صلی إنحلت عقدة فأصبح نشیطاً طیب النفس و الا أصبح خبیث النفس ، کسلان. ای ، چون یکی از شما بخسبد ، دیو در پیش سر او سه عقده اندازد ، و جای هرعقده‌اش نقش کند بر تو ، که شب دراز است، پس بخسب . پس اگر بیدار شود و خدای را یادکند ، عقده‌ای گشاده شود ، و اگروضو سازد عقده‌ای دیگر گشاده‌گردد ، و چون نماز گزارد همهٔ عقده‌ها منحل شود ، و او بانشاط ، پاکیزه نفس ، بامداد کند و اگر نه پلید نفس و کاهل بامدادکند . و در خبر است : که پیش پیغامبر گفتندکه : فلان کس همه شب تا بامداد بخفت . گفت : بال الشیطان فی أذنه . ای ، شیطان درگوش او بول‌کرد . و در خبر است : إن الشیطان سعوطا ولعوقا وذروراً فاذااسعط العبد ساء خلقه و اذا ألعقه ذرب لسانه [۴۴۶] بالشر، واذا ذره نام باللیل حتی یصبح. ای ، شیطان را دارویی است که در بینی کند ، و دارویی است که بلیساند ، و دارویی است که برپراکند، پس اگربنده را دارو دربینی کند بدخوی شود ، و اگر بلیساند به بدی تیز زبان شود، و اگر بر پراکند همه شب‌بخسبد تا بامداد .

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : رکعتان یرکعهما العبد فی‌جوف اللیل الاخیر خیرله من الدنیا و مافیها و لولا ان أشق علی امتی لفرضتهما علیهم . ای ، دو رکعت که بنده در میانهٔ شب ـ چنانکه به آخر نزدیك تر باشد ـ گزارد او را به از دنیا باشد و آنچه در آن است . و اگر نه آنستی که برامت‌خود دشواری‌نهاده‌باشم، هرآینه‌آن‌را فریضه گردانیدمی و مغیرهٔ شعبه گفت که: پیغامبر ـ علیه السلام ـ قیام‌کرد تا قدم‌های او شکافته شد . و وی را گفتندکه : حق تعالی گناه متقدم و متأخر تو بیامرزیده است، گفت : أفلا اکون عبداً شکوراً . واز معنی‌این سخن ظاهر می‌شودکه کنایتی است از زیادت مرتبه . چه شکر سبب مزید است . قال الله تعالی : لئن

شکرتم لأ زیدنکم. پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت: بوهریره را: أتریدأن تکون رحمة الله علیك حیاً ومیتاً ومبعوثاً فقم من اللیل فصل و أنت ترید رضاء ربك یاابا هریره! صل فی زوایا بیتك یکن نور بیتك فی السماء کنور الکوکب والنجوم عنداهل الدنیا. ای ، خواهی که رحمت حق تعالی در حال حیات و وفات و بعث با تو باشد، شب برخیز و برای رضای پروردگار خود نماز کن ، ای بوهریره! در بیغوله‌های خانهٔ خود نماز کن تا نور خانهٔ تو در آسمان همچنان باشد که نور ستارگان نزدیك اهل دنیا .

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : علیکم بقیام اللیل فانه دأب الصالحین قبلکم ، فان قیام اللیل قربة الی الله عز وجل و مُکفِّر للذنوب و مطردة للداء عن الجسد ومنهاة عن الاثم . ای ، برشما باد به قیام شب که آن عادت نیکمردان است که پیش از شما بودند ، و قیام شب قربتی است به حق تعالی، و کفارت گناهان است و دور کنندهٔ درد است از تن ، و باز دارندهٔ از بزه .

و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت : مامن إمرئ یکون له صلاة باللیل فغلبه علیها [النوم] إلا کتب له أجر صلاته وکان نومه صدقة علیه . ای، هیچ مردی را نماز شب نباشد، که غلبهٔ خواب او را آن مانع شود، که نه برای وی مزد نماز وی بنویسند ، و خواب او صدقه باشد بروی . و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفت بوذر را : لوأردت سفراً أعددت له عدة؟ [قال : نعم، قال:] فکیف سفر طریق القیامة ؟ ألا أنبئك یا أباذر ، بما ینفعك ذلك الیوم ؟ قال : بلی بأبی أنت وأمی . قال : صم فی یوم شدیداً الحر لیوم النشور وصل رکعتین فی ظلمة اللیل لوحشة القبور و حج حجة لعظائم الامور تصدق بصدقة علی مسکین، او کلمة حق تقولها او کلمة شر تسکت عنها. ای ، اگر سفری خواهی عُدّت آن بسازی ؟[گفت: آری، گفت:] پس سفر

راه قیامت چگونه باشد؟ «أ» آگاهی ندهم ترا از آنچه آن روز ترا سود دارد؟ گفت: بلی ـ پدر و مادر من فدای تو باد ـ فرمود که: روزی سخت گرم روزه‌دار برای روز قیامت، و دو رکعت نماز در تاریکی شب برای وحشت گور بگزار، وحجی به جای آر برای کارهای بزرگ، و به درویشی نیکویی کن به صدقه‌ای [۴۴۷] یا کلمهٔ حقی که آن را بگویی، ویا کلمهٔ شری که از آن خاموش باشی. ۵

و آمده است که در عهد پیغامبر مردی بود که چون مردمان به خوابگاه شدندی و بیارامیدندی [وچشم برهم‌نهادندی]او به نماز ایستادی و قرآن می‌خواندی‌ومی گفتی: ای پروردگار،مرا از آتش زینهار ده! حال او برپیغامبر ـ علیه‌السلام ـ عرضه داشتند،فرمود که: چون او به کار خود ۱۰ مشغول خواهد شدمرا خبر کنید! هم براین‌جمله کردند، و پیغامبر بیامد و سخن او استماع کرد، و بامدادان‌گفت که: چرابهشت نخواستی؟ گفت: یارسول الله من در آن مقام نیستم، و عمل من بدان مرتبه نمی‌رسد. و براین حدیث اندك مدتی برنیامد که جبرئیل وحی آورد، و گفت که: فلان را اخبار کن که حق تعالی ترا از آتش زینهار داد، و به دخول بهشت ۱۵ حکم فرمود.

و آمده است که: جبرئیل پیغامبر راگفت که: ابن عمر نیکو مردی است، اگرشب نماز گزارد. و پیغامبر از آن وی را اخبار فرمود. پس از آن برقیام شب مداومت نمودی. نافع ربیع گفت که: شب نماز گزاردی، پس ازمن پرسیدی که به سحر رسیدیم؟ من گفتمی: نی. باز به ۲۰ نماز مشغول شدی، آنگاه بازپرسیدی که: به سحر رسیدیم؟ گفتمی: آری. پس بنشستی، و استغفارمی کردی تاصبح صادق بدمیدی.

و علی بن ابی الخیر گفت که: یحیی زکریا ـ علیهما السلام ـ از

نان جو سیر شد و بخفت ، و وردی از اوفوت گشت ، تا آنگاه که بامداد کرد . پس حق تعالی بدو وحی فرستاد که : ای یحیی سرایی به از سرای من یافتی ، یا جواری به از جوار من دیدی ؟ به عزت من ای یحیی که اگر بر فردوس مطلع شوی از اشتیاق بگدازی و هلاك شوی ! و اگر دوزخ را بینی از بیم بگدازی و هلاك گردی ، وازچشم تو پس ازاشك زرداب روان شود ، پس از آن پلاس آهن در پوشی !

و پیغامبر را گفتند که : فلان کس شب نماز گزارد و روز دزدی کند ، گفت : زود باشد که نماز ، وی را از آنچه می گویی بازدارد. وگفت: رحم الله رجلا قام من اللیل یصلی ثم أیقظ إمرأته فصلت و ان ابت نضح فی وجهها الماء ، و رحم الله إمرأة قامت من اللیل فصلت ثم أیقظت زوجها فصلی فان ابی نضحت فی وجهه الماء . ای ، رحمت کند خدای بر مردی که شب برخیزد ونماز کند، پس قوم خود را بیدار گرداند ، و او نیز نمازگزازد ، و اگرامتناع نماید آب بر روی وی زند . و رحمت کند خدای -عزوجل- بر زنی که شب برخیزد و نماز کند ، پس شوی خود را بیدار کند ،واو نیز درنماز آید . واگرامتناع کند آب بر روی وی زند .وگفت: من استیقظ من اللیل وأیقظ إمرأته فصلیا رکعتین کتبا من الذا کرین الله کثیراً والذاکرات .ای ، هر که شب بیدار شود و قوم خود را بیدار کند، و دو رکعت نماز گزارند ، ایشان را از جمله مردان و زنانی که ذکر بسیار گویند ثبت کنند . گفت : أفضل الصلاة بعد المکتوبة قیام اللیل. ای ، فاضل‌تر نمازی پس از فریضه ، قیام شب است .

و عمر - رضی الله‌عنه - روایت کرد که : پیغامبر - علیه السلام - گفت:من نام عن حزبه او شی منه باللیل فقرأه‌بین صلاة الفجر والظهر کتب له کأنما قرأه من‌اللیل . ای، هر که بخسبد ، و حزب خود یا چیزی

از آن در شب بگذارد ، پس میان نماز بامداد وپیشین آن را بخواند، همان ثواب نویسند وی راکه شب خواند [۴۴۸] .

آثار : روایت کرده‌اند که شبی عمر ـ رضی‌الله‌عنه ـ به آیتی از ورد خود بگذشتی ودر افتادی ، چنانکه روزهای بسیار وی را از آن عیادت کردندی ، چنانکه بیمار را . و ابن مسعود ـ رضی‌الله‌عنه ـ چون مردمان بخفتندی بایستادی، و ازوی آوازی چون آواز زنبور شنیدندی تا بامداد. ۵

و آمده است که سفیان ثوری شبی سیر شد و گفت : چون درعلف درازگوش زیادت کردی در کار او زیادت باید کـرد ، و آن شب همه در قیام بودی . وطاووس چون برفراش خود باز غلتیدی، بر آن بریان می‌شدی چنانکه دانه برتابه ، پس نخفتی و نماز کردی تا بامداد ، پس گفتی: ذکر دوزخ ، خواب عابدان بپراند . و حسن گفتی : هیچ عملی سخت‌تر از رنج کشیدن شب نمی‌بینم واز خرج کردن این مال. واز وی پرسیدندکه: چگونه است که متهجدان خوب دیدارتر از دیگران می‌باشند ؟ گفت : ایشان در خلوت رحمانی بوده‌اند، وبا کسوت نوری از نورحق تشریف یافته‌اند. ۱۰

و یکی ازنیکمردان ازسفرباز آمد ، فراشی برای وی بازگستردند برآن بخفت ، و وردش فوت شد . سوگند یادکرد که پس از این برفراش نخسبد . وعبدالعزیز بن أبی رواد، چون شب به فراش خود آمدی، دست‌بر آن می کشیدی ومی گفتی که : تو نرمی ! وبه خدای که در بهشت ازتونرم‌تر هست، پس همه شب نماز کردی . و فضیل گفت که : من شب را استقبال کنم از اول آن ، و از درازی آن ترسم ، و چون قرآن آغاز کنم بامداد هنوز نهمت خود ازآن نگزارده باشم . ۱۵ ۲۰

وحسن گفت: مرد گناه کند ، به سبب آن از قیام شب محروم‌ماند. وفضیل گفت :چون قیام‌شب وصیام روز نتوانی، بدان‌که محرومی،وگناهت

بسیار شده است. وصلت بن اشیم، همه شب نماز گزاردی، وچون وقت سحر شدی، گفتی: الهی مثل من بهشت نتواند طلبید، ولکن به رحمت خود مرا از آتش زینهار ده.

و مردی یکی از علما را گفت که: من از قیام شب عاجز می‌آیم، گفت: ای برادر! در روز عاصی مشو، و شب قیام مکن. وحسن بن صالح کنیزکی داشت، آن را بفروخت برقومی، وچون میانهٔ شب بود، کنیزك برخاست وگفت: ای اهل سرای! الصلاة الصلاة! ایشان تعجب نمودند، وگفتند: آیا صبح بدمید و بامداد شد؟ کنیزك گفت: شما جز فریضه نگزارید؟ گفتند: نی. کنیزك به حسن بازگشت، وگفت: ای خواجه! مرا بر قومی فروختی که ایشان نمازشب نکنند، مرا از ایشان بازستان. حسن وی را از ایشان بازستد.

و ربیع گفت: شب‌های بسیار در خانهٔ شافعی خفتم، وی را دیدم که نخفتی مگراندکی از شب. وابوالجویریه گفت: شش ماه با ابوحنیفه صحبت داشتیم، هیچ شبی ندیدم که پهلو برزمین نهاد، وابوحنیفه نیمهٔ شب بیدار داشتی برجماعتی گذشت که می‌گفتند: ابوحنیفه همه شب را بیدار دارد. گفت: مرا به چیزی صفت می کنند که در من موجود نیست، و پس از آن همه شب را بیدار داشتی. و آمده است که: او را فراشی نبودی. وگفته‌اند که: مالك بن دینار این آیت را: **أم حسب الذینَ اجترحوا السیئات أن نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات**. شبی مکرر می‌گرداند [۴۴۹] تا بامداد.

ومغیرة بن حبیب گفت: مالك بن دینار را دیدم که پس ازنماز خفتن وضو ساخت، وبرمصلی ایستاد، و محاسن خود بگرفت- وآب چشم او را خفه می کرد- ومی گفت: ای بار خدای! پیری مالك را بر آتش حرام

گردان، الهی ساکن بهشت را از ساکن آتش می‌دانی! مالك از این دو مرد کدام است، و از این دو سرای کدام جای مالك است؟ و همواره این می گفت تا صبح می‌دمید، و مالك دینار گفت: شبی از ورد خود غافل شدم وبخفتم، در خواب کنیزکی در غایت جمال دیدم و در دست او رقعتی، گفت: خواندن دانی؟ گفتم: دانم، رقعت به‌من داد این ابیات در آن نوشته بودند. شعر: ۵

أألهتك اللذائذ والامانی	عن البیض الاوانس فی الجنان
تعیش مخلداً لاموت فیها	وتلهو فی الجنان مع الحسان
تنبه من منامك إنَّ خیراً	من النوم التهجد بالقران

ای، آیا لذت‌ها و آرزوها ترا مشغول گردانید، از طلب سپید پوستان انس گیرنده در بهشت؟ جاوید در آن بزیی که مرگ در آن نباشد، و ۱۰ با خوبان در بهشت بازی کنی. بیدار شو از خواب! که به‌خواندن قرآن شب بیدار داشتن به از خفتن.

و آمده است که: «مسروق» حجی گزارد، و شب نخفت مگر در سجده. و از «ازهر بن مغیث» روایت کرده‌اند ـ و او ازجمله مبالغان بود، در قیام ـ که: در خواب زنی را دیدم که زنان دنیا را نماند، گفتم: تو کیستی؟ ۱۵ گفت: «حوراء» گفتم: خود را به زنی به من ده! گفت: از سید من مرا بخواه، و مهر بده. گفتم: مهر تو چیست؟ گفت: بسیار بیدار بودن به شب.

و «یوسف بن مهران» گفت: به من چنین رسید که در زیر عرش فریشته‌ای است برصورت خروس، پای‌های او از مروارید است، وخارهای ۲۰ آن زمرد سبز، و چون ثلث اول از شب بگذرد بال درجنباند و بانگ کند، وگوید که: قیام کنندگان باید که برخیزند! و چون نیمهٔ شب بگذرد بازبال درجنباند وبانگ کند، وگوید که: شب بیدار دارندگان باید که برخیزند!

و چون دو ثلث شب بگذرد همچنان کند ، و بگوید : نماز کنندگان باید که برخیزند ! و چون صبح برآید همچنان کند و گوید : غافلان با بزه‌های خود باید که برخیزند !

و گفته‌اند که : «وهب بن منبه‌یمانی» سی‌سال پهلو بر زمین ننهاده بود ، وگفتی که : من در خانهٔ خود دیوی بینم دوست‌تر از آن دارم که بالشتی بینم ، زیرا که آن داعیهٔ خفتن است . وی بالشتی چرمین داشت که چون خوابش غلبه کردی سینه بر آن نهادی و دوسه بار سر در جنبانیدی و به قیام مشغول گشتی . ویکی از ایشان گفت : باری تعالی را در خواب دیدم که می‌گفت : به عزوجلال من که «سلیمان تیمی» را به غایت گرامی‌دارم ، چه او چهل‌سال نماز بامداد را به وضوی نماز خفتن گزارده است . وگفته‌اند که : مذهب او آن بود که خواب چون در دل در آید ، وضو باطل شود .

و [در بعضی کتب کهن] از حق تعالی روایت کرده است که خدای فرمود : بنده ای که به حقیقت بندهٔ من است آن است که در قیام خود آواز خروس را انتظار نکند .

بیان سبب‌هایی که قیام شب بدان آسان شود

بدان که قیام شب برخلق دشوار است ، مگر کسی که موفق باشد درشرطهای ظاهر و باطن، که قیام را آسان کند .

أما شرطهای ظاهر چهار است :

اول : آنکه نان بسیار نخورد ، چه [۴۵۰] سبب بسیار خوردن آب باشد ، و به سبب آن خواب بروی غلبه کند ، و قیام بروی گران شود . و یکی از مشایخ هرشب برخوان بایستادی ، وگفتی : ای مریدان ! بسیار مخورید که آب بسیار تا باید خوردن، آنگاه بسیار خسبید ،ودر وقت مرگ بسیار در

حسرت مانید. و این اصلی بزرگ است، که آن تخفیف معده است از گرانی طعام.

دوم: آنکه در روز نفس خود را به کارهایی که جوارح از آن مانده شود، و اعصاب ضعیف گردد نرنجاند، چه آن جالب خواب باشد.

سوم: آنکه قیلوله نگذارد، که آن سبب است به جهت استعانت بر بیداری شب.

۵

چهارم: آنکه در روز گناه نکند، چه آن دل را سخت گرداند، و میان او و میان اسباب رحمت حایل شود.

و مردی حسن را پرسید که: من شب را معاف می گذرانم و قیام را دوست دارم، و اسباب آن ساخته می گردانم، چه موجب است که قیام کرده نمی‌شود؟ گفت: گناهان تو ترا مقید کرده است.

۱۰

وحسن چون در بازار رفتی و «لغو» و «لغط» ایشان بشنیدی، گفتی: شب این جماعت شبی بد می پندارم، چه ایشان قیلوله نمی کنند.

و ثوری گفت: از قیام شب، پنج ماه محروم شدم، به گناهی که کرده بودم. پرسیدند که آن چه گناه بود؟ گفت: مردی را دیدم که می گریست، در نفس خود گفتم که: این ریا می کند.

۱۵

ویکی از ایشان گفت: بر «کرز بن وبرة» در رفتم، و او می گریست. گفتم: نعی کسی از اهل تو رسیده است؟ گفت: از آن سخت‌تر. گفتم: از دردی متألم می‌شوی؟ گفت: سخت‌تر. گفتم: این چه چیز است؟ گفت: درم بسته است و پرده‌ام فروهشته، و من دوش حزب خود را نخوانده‌ام، و آن نباشد مگر به‌گناهی که کرده باشم. و این بدان گفته است که: خیر، داعی خیر است

۲۰

وشر، داعی شر. و اندکی از هریکی از آن به‌بسیار کشنده است. و برای این بوسلیمان دارانی گفت که: نماز جماعت هیچ کس را فوت نشود، مگر به‌گناهی. وگفتی: احتلام شب عقوبت است وجنابت دوری است.

ویکی از علما گفت : ای مسکین ! چون روزه داری بنگر که به‌نزد که و بر چه چیز افطار می کنی ! چه بنده یك بار طعامی بخورد و دل او از آنچه بر آن بوده باشد بگردد ، و به حال اول باز نیاید. وهمهٔ گناهان سختی دل بار آرد ، و از قیام شب باز دارد . ومخصوص‌تر به تأثیر، تناول حرام است. و لقمهٔ حلال در تصفیهٔ دل و جنبانیدن آن سوی خیر ، آن تأثیر کند که غیر او نکند . و آن راکسی داند که مراقبت دل کند به تجربه ، پس از آنچه‌شرع بدان‌گواهی داده است . و برای این‌یکی از ایشان گفت : بسی یك بار خوردن که‌مانع قیام شبی شد ، و بسی نظر که مانع قراءت سورتی گشت ! و بنده طعامی‌خورد و کاری کند ، که از قیام سالی بدان محروم ماند . و چنانکه نماز از فحشا و منکر باز دارد ، همچنین فحشا از نماز و دیگر خیرات باز دارد .

ویکی از زندان‌وانان «دینور» گفت که : من سی سال زندان‌وانی کردم ، وهر که را در شب گرفتندی ، از وی بپرسیدمی که نماز خفتن به جماعت‌گزارده است ؟گفتی : نی .و این تنبیه‌است بر آنکه برکت جماعت از تعاطی فحشا و منکرمانع باشد.

و اما میسرات باطن چهار است

اول : سلامت دل از حقد مسلمانان ، و از بدعت‌ها و از فضول کارهای دنیا . چه آنکه همتش در تدبیر دنیا مستغرق باشد ، قیام شب وی را [۴۵۱] میسر نشود ، و اگر بایستد در نماز ، جز در مهمات دنیا نایستد، وجز در وسوسه‌های آن جولان نکند . و در مثل این کس گفته شود :

[یُخبّرنی البواب أنك نائم   و أنت إذا استیقظت ایضاً فنائم][1]

۱ـ دربان مرا گفت که: توخفته‌ای ، درحالی که تو به هنگام بیداری نیز خفته هستی!

دوم : ترس غالب ، که ملازم دل باشد با کوتاهی امید ، چه اگر در اهوال آخرت و درکات دوزخ اندیشه کند، خواب او ببرد. چنانکه، طاوس گفت که : ذکر دوزخ خواب عابدان بپرانید . و چنانکه در حکایت است که در بصره غلامی بود صهیب نام ، همه شب قیام کردی و سیدهٔ او ، او را گفتی که: قیام شب کار روز ترا زیان می‌دارد ، او گفت : صهیب چون از آتش اندیشد خوابش نیاید . و غلامی دیگر را! گفتند ـ و او همه شب قیام کردی ـ که : تو همه شب قیام می کنی ؟ او گفت : چون آتش را یاد کنم ترس من سخت شود ، وچون بهشت را یاد کنم شوق من قوی گردد. پس نتوانم که بخسبم .

و ذوالنون مصری در این باب گفت : شعر

منع القرآن بوعده و وعیده مقل العیون بلیلها أن تهجعا
فهموا عن الملك الجلیل کلامه فرقابهم ذلت الیه تخضعا

ای، قرآن به وعد و وعید خویش ، چشم‌ها را از خفتن شب باز داشته است. از ملك جلیل سخن وی را فهم کرده‌اند ، پس گردن‌های ایشان نرم شده است تا فروتنی کنند . و در این معنی انشاد کرده‌اند : شعر

یا طویل الرقاد و الغفلات کثرة النوم تورث الحسرات
إن فی القبر ان نزلت الیه لرقادا یطول بعد الممات
و مهاداً ممهداً لك فیه بذنوب عملت او حسنات
أ أمنت البیات من ملك المو ت و کم نال آمناً ببیات

ای ، ای دراز خواب دراز غفلت ! بسیاری خواب حسرت‌ها بار آرد .چون در گور نزول خواهی کرد، آنجا پس از مرگ خوابی دراز است. و «مهادی» در آن برای تو بگسترده‌اند ، از گناهانی که کرده‌ای یا از نکویی‌ها . از شبیخون ملك الموت ایمنی ؟ و بسیار آمن که او بر وی

شبیخون زده است .

سوم : آنکه فضل قیام شب ، به شنیدن این«آیات واخبار و آثار» بشناسد. تا رجا و شوق او بـه ثواب آن مستحکم شود ، و اشتیاق او را برای طلب مزید ، و رغبت در درجات جنان، برانگیزد . چنانکه درحکایت آمده است که : یکی از صالحان از غزو معاودت نمود ، و قـوم او ، آن شب فراش اورا منتظر می‌بود ، و او در مسجد رفت و تـا بـامداد نماز می‌گزارد . قوم او گفت : مدتی در انتظار بـوده‌ام، و چـون به مبارکـی برسیدی تا بامداد به نماز مشغول شدی ؟ گفت : به خدای که همه شب در حورانی از حور بهشت تفکر می کردم ، و اهل و منزل را فراموش کرده بودم ، از اشتیاق آن همه شب بایستادم .

چهارم : و آن شریف‌ترین بواعث است ، دوستی خدای باشد و قوت ایمان بدانکه دراین ایستادن حرفی‌نمی‌گوید، مگردر مناجات‌پروردگار خود ، و او مطلع بر اوست و به آنچه در دل‌او می گردد ومشاهده‌می کند، و آن خطرات خطاب است از حق‌تعالی ـ با او ـ و چون خدای را دوست دارد خلوت را با او لامحاله دوست دارد ، و ازمناجات لذت یابد. و لذت مناجات با دوست ، او را بردرازی قیام باعث باشد. ونباید [۴۵۳] که مثل این لذت مستبعد شمرده آید ، چه«عقل و نقل»شاهد این است .

اما عقل : حـال کسی را اعتبار باید کرد که شخصی را بـه سبب نهایت حسن و کمال وجمال،ویاپادشاهی‌را به‌سبب‌انعام وبذل اموال،دوست دارد که چگونه از خلوت ومناجات با او لذت یابد تا به‌حدی که همه‌شب خوابش نیاید .

سؤال : از دیدن روی خـوب لـذت یابد ، وباری تعالی رانتوان دید ؟

جواب: بدان که اگر آن محبوب باجمال، پس پرده باشد یا در خانه‌ای تاریك ، محب از مجرد محاورت او لذت یابد ، بـی آنکه در او بیند ، و بی آنکه درکار های دیگر جز آن طمع دارد . و در تنعم بـاشد، به اظهار دوستی خود بر وی، و یاد کردن او به زبان خود چنانکـه او می‌شنود ، و اگرچه آن نیز به نزدیك او معلوم باشد . ۵

سؤال: جواب او را منتظر باشد ، و از شنیدن آن لـذت یابد ، و سخن خدای نمی‌شنود ؟

جواب: اگر چه داند که جواب نخواهد گفت ، و ساکت خواهـد بود ، هم لذتی بیابد از آنچه حال خود بروی عرضه می‌دارد ، و سر خود بروی کشف می کند . وچگونه لذت نیابد ؟ که مؤمن هرچه در خاطـر او ۱۰ آید ـ دراثنای مناجات ـ ازحق تعالی شنود وبدان لذت یابد، و همچنین کسی را که با پادشاه خلوتی باشد و حاجات خود بروی در تاریکی شب عرضه دارد ، از امید انعام او لذت یابد، وامید از حق تعالی صادق‌تر ، و آنچه به نزد اوست پاینده تر و سودمند تر از آنچه به نزد غیر او . پس چگونه به عرضه داشت حاجت براو در خلوت لذت نیابد ؟ ۱۵

و اما نقل: احوال قیام کنندگان در شب شاهد آن است ، بدانچه از قیام شب لذت می‌یابند و شب را کوتاه می‌شمرند، چنانکه محب شب وصال دوست را کوتاه شمرد تا به حدی که یکی را از ایشان گفتند : کار تو باشب چگونه است ؟گفت : هرگز آن را مراعات نتوانستم کرد ، همین که روی خود بنماید بازگردد ، ومن هنوز او را تأمل نکرده‌ام . و دیگری ۲۰ گفت : من و شب چون دواسبیم در مسابقت : گاهی بر من سبقت کند به بامداد، و گاهی مرا از اندیشه منقطع گرداند .

و یکی را از ایشان پرسیدند که: شب بر تو چگونه است ؟ گفت:

ساعتی است که من در آن، میان دو حالم: چون بیاید به‌تاریکی او شادم، و چون صبح طلوع کند غمناک گردم. هرگز شادی من بدو تمام نشده‌است.

و علی بن بکار گفت که: چهل سال است که چیزی مرا اندوهگین نمی‌کند، مگر طلوع صبح. وفضیل بن عیاض گفت: چون خورشید فرو ۵ شود به تاریکی شاد شوم، چه با پروردگار خلوت سازم، وچون صبح بر آید تنگدل گردم، برای آنکه مردمان برمن در آیند.

و بوسلیمان گفت که: اهل شب از شب خود لذت بیش از آن یابند که اهل لهو ازلهو خود. و اگرشب نبودی من در دنیا بقا نخواستمی و نیز گفت: اگر حق تعالی اهل شب را ـ از ثواب اعمال ایشان ـ این لذت ۱۰ که ازشب می‌یابند عوض دهد، بیش از اعمال ایشان باشد. و یکی از علما گفت: در دنیا هیچ وقتی نیست که نعیم اهل بهشت راماند مگر آنچه اهل تملق شب‌ها در خود از حلاوت مناجات می‌یابند. ویکی از ایشان گفت: لذت مناجات از دنیا نیست، بل از بهشت است: حق تعالی برای اولیای خود ظاهر کرده است، و غیر ایشان آن را نیابد.

۱۵ و ابن‌المنکدر گفت: از لذات دنیا باقی نمانده است، [۴۵۴] مگر سه چیز: قیام شب، و دیدن دوستان، و نماز جماعت. ویکی از عارفان گفت که: حق تعالی به سحر در دل‌های بیداران نظر فرماید، و آن را پُرنور کند وفایده‌ها بردل ایشان باز گرداند، وآن استنارت پذیرد، وعافیت‌ها از دل‌های ایشان به دل‌های غافلان منتشر شود.

۲۰ و یکی از قدمای علما گفت که: حق‌تعالی یکی از صدیقان را الهام داد، که: مرا بندگانند ـ از بندگان من که مرا دوست دارند ـ و من ایشان را دوست دارم، و به من مشتاق‌باشند، و من مشتاق ایشانم، ومرا یاد کنند، و من ایشان را یاد کنم، ومرا بینند، و من ایشان را بینم. اگر برراه

ایشان روی، ترا دوست گیرم، واگر از آن عدول نمایی، ترا دشمن دارم. گفت: یارب نشان چیست؟ گفت: در روز سایه‌ها را رعایت کنند، چنانکه شبان گوسفندان خود را، و به فروشدن خورشید آرزومندی نمایند، چنانکه مرغ به آشیان خود آرزومندی نماید، و چون شب در آید و تاریکی در آمیزد، وهر دوستی بادوست خود خلوت سازد، ایشان أقدام خود نصب کنند و روی‌ها بگسترانند، وبه سخن من مناجات گویند، و به انعام من تملق نمایند، و بعضی فریاد خواهند وگرینده باشند، و بعضی آه گویند و شکر گزارند. می بینم که برای من چه تحمل می‌نمایند، و می‌شنوم که از دوستی من چه شکایت می کنند.

اول: آنچه ایشان را دهم آن باشد که: نور خود در دل ایشان اندازم، و از من خبر کنند، چنانکه من از ایشان خبر می کنم.

دوم: آنکه اگر هفت آسمان و زمین، و آنچه در میان آن است در ترازوی ایشان باشد، برای ایشان آن را اندك شمرم.

سوم: آنکه بر ایشان اقبال فرمایم، و هرکه براو اقبال فرمودم، آیا هیچ کس داند که چه خواهم که به وی دهم؟ و مالك دینار گفت: چون بنده برای تهجد شب برخیزد، جبار بدو نزدیك باشد. وگفت: اعتقاد سلف آن بود، که آنچه در دل خود می یابند از: رقت، وحلاوت، و روشنایی، از نزدیکی پروردگار است به دل، و این را سری و تحقیقی است، و در «کتاب محبت» اشارتی سوی آن بخواهد آمد.

و در اخبار از باری تعالی آمده است: أی عبدی أنا الله الذی إقتربتُ بقلبك و بالغیب رأیتَ نوری. ای، ای بندهٔ من! منم آن خدای که به دل تو نزدیك شدم و در غیب نور من بدیدی.

و یکی از مریدان از بسیاری بیداری شب پیش استاد خود بنالید،

و حیلتی طلبید که بدان برخواب غالب شود. استاد او گفت: ای پسر خدای را در شب و روز عطاهاست که دل‌های بیدار را رسد، و دل‌های خفته از آن محروم شود، خود را پیش آن عطادار! گفت: ای استاد، مرا چنان کردی که من نه شب توانم خفت و نه روز. و بدان که امید این عطا در شب
۵ قوی‌تر است، زیرا که در قیام شب صفای دل است و دفع مشغولی. و در خبر صحیح، جابر روایت کرده است که: پیغامبر - علیه السلام - گفت: إن من اللیل ساعة لایوافقها عبد مسلم یسأل الله خیراً إلا أعطاه إیاه. ای، در شب ساعتی است که هیچ بندهٔ مسلمان در آن ساعت از خدای خیری نخواهد، که نه وی را آن بدهد. و در روایتی: لایسأل الله خیراً من أمر
۱۰ الدنیا والآخرة الا أعطاه إیاه. ای، نیکویی از کار دنیا و آخرت نخواهد، که نه او را آن بدهد، و آن هر شبی است، [۴۵۵] و مطلوب قیام کنندگان آن ساعت است، و او مبهم است در کل شب، چنانکه شب قدر در رمضان و ساعت روز جمعه، و آن ساعت عطاهای مذکور است.

بیان طریق قسمت اجزای شب

۱۵ بدان که احیای شب را به اعتبار مقدار هفت مرتبه است:

مرتبهٔ اول: احیای همه شب، و این کار اقویاست، که برای عبادت خدای متجرد شده‌اند، و از مناجات او لذت یافته، و آن غذای ایشان شده است و حیات دل ایشان، و به بسیار ایستادن رنج نبینند، و خواب را به روز اندازند، در وقت مشغولی مردمان، و آن طریق جماعتی از سلف بوده است،
۲۰ که نماز بامداد را به وضوی نماز خفتن گزاردندی.

بوطالب مکی حکایت کرد - و آن از چهل [تن از] تابعین برسبیل تواتر و اشتهار - حکایت کرده‌اند که: در ایشان کسی بود که چهل سال بر این مواظبت کرده بود، و گفت: از ایشان سعید مسیب، و صفوان سلیم، مدنیانند.

و فضل عیاض ، و وهب ورد ، مکیان . وطاوس، ووهب منبه ، یمانیان . و ربیع بن خثیم، و بوعاصم حکم ، کوفیان . و ابوسلیمان دارانی، و علی بکار ، شامیان . و بوعبدالله خواص، وابوعاصم، عبادیان. وحبیب ابومحمد و ابو جابر سلمانی ، پارسیان . ومالك دینار وسلیمان تیمی وبزید رقاشی وحبیب أبی ثابت و یحیی بکار ، بصریان . و کهمس منهال ، هرماهی نود ختم بکردی ، و آنچه فهم نکردی بازگشتی و بار دوم بخواندی . و نیز از مدینه ابو حازم و محمد منکدر بود در جمع بسیار . ۵

مرتبهٔ دوم : آنکه نیمهٔ شب قیام کند، و عدد آن کسان که از سلف براین مواظبت نموده‌اند نامحصور است، وبهترین طریقی در آن ، آن است که ثلث اول وسدس آخر از شب بخسبد تا قیام درجوف شب ، ومیانهٔ آن باشد ، و آن فاضل تر است . ۱۰

مرتبهٔ سوم : آنکه یك ثلث از شب قیام کند ، و باید که نیمهٔ اول وسدس آخر بخسبد . و در جمله خواب آخر شب محبوب است . زیرا که نعاس بامداد راببرد ، و آن را کراهیت داشتندی ، وزردی روی -ومشهوری بدان- کم کند . چه اگر بیشتر شب قیام کند ، و نزدیك سحر بخسبد ، زردی روی و نعاس کم شود . ۱۵

عایشه - رضی‌الله عنها - گفت : پیغامبر چون آخر شب «وتر» گزاردی ، اگر به اهل حاجت داشتی بدیشان نزدیك شدی ، والاهم برمصلی پهلوزدی تابلال بیامدی و بانگ نمازگفتی . و نیز گفت : پس از سحر وی را جز خفته نیافتم ، تا بعضی از سلف گفتند که : آن خفتن پیش از صبح سنت است ، و بوهریره از ایشان بود . و خواب آن وقت طریق مکاشفه و مشاهده است ، از ورای پرده‌های غیب . وآن ارباب دل را بود. و در وی استراحتی است که برورد اول -ازوردهای روز- معین باشد. وقیام یك ثلث ۲۰

از شب ازنیمهٔ آخر،و خواب سدس اخیر قیام داود است، صلوات‌الله‌علیه.

مرتبهٔ چهارم: آن که سدسی از شب یا خمسی قیام کند ، و فاضل‌تر آنکه در نیمهٔ آخر باشد ، و پیش از سدس آخر از آن .

مرتبهٔ پنجم : آن که تقدیر را رعایت نکند . چـه آن پیغامبری را میسر شود که بدو وحی‌رسد ،یا کسی راکه‌به نفس خود منازل ماه بشناسد، وکسی گمارد کـه آن را مـراقبت نماید ، و او را بیدار کند . پس بسیار باشد که در شب‌های ابر مضطرب‌شود، ولیکن از اول‌شب قیام کندتا خواب غالب شود . و چون [۴۵۶] بیدار گردد بازقیام کند تا خواب غلبه کند ، و بخوابد. پس دریك شب او را دو خواب و دوقیام باشد . و این از مکابدت شب است ، وسخت ترین کارهاست ، و فاضل‌ترین آن. و این‌از اخـلاق پیغامبر بود ـ علیه السلام ـ و طریقت ابـن عمر واولی العزم از صحابه ، و جماعتی از تابعین . و یکی از سلف در اول خواب خود گفتی : این اول خوابی است ، و اگر بیدار شوم پس باز گردم ، خدای ـ عزوجل ـ چشم مرا خواب مدهاد .

و اما قیام پیغامبر ـ علیه الصلاة والسلام ـ از روی مقدار ، بریك ترتیب نبود ، بل گاهی‌نیم شب بودی، وگاهی یك ثلث ، و گاهی دوثلث، وگاهی سدس . و در شب‌ها آن مختلف شدی .

وقول‌حق تعالی در دو موضع ازسورهٔ مزمل براین دلالت می کند. إن ربك یعلم أنك تقوم أدنی من ثلثی اللیل ونِصْفَهُ وثلثَهُ . و«أدنی»از دو ثلث شب‌چنانستی که نصف آن و نصف سدس آن باشد . و اگر «نِصْفِهِ وثلثِهِ» را به کسر خوانی ، نصف ثلثین ، و ثلث او باشد ، و نزدیك ثلث‌و ربع بود .واگر به نصب خوانی ، نیمهٔ شب و ثلث آن بـود . و عایشه ـرضی‌الله عنها ـ گفت : کـه پیغامبر ـ علیه السلام ـ چون آواز خروس

شنیدی برخاستی. و این سدسی باشد، و آنچه کم از آن بود.

ویکی روایت کرد که نماز شب پیغامبر را در سفر رعایت کردم، پس از نماز خفتن زمانی بخفت. پس بیدار شد و در افق نگریست و گفت: ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار - تا - إنك لاتخلف المیعاد. پس از «فرش» خود مسواکی بیرون آورد و آن را بکار داشت، ۵ و وضو ساخت و نماز کرد، تاگفتم: مثل آنچه خفته بود نماز گزارد. پس باز غلتید، تاگفتم: مثل آنچه نماز کرده بود بخفت، پس بیدار شد و آنچه کرّتِ اول گفته بود بگفت، و آنچه کرده بود بکرد.

مرتبهٔ ششم: و آن کمتر است، آن است که مقدار چهار رکعت ۱۰ یا دو رکعت باشد، یا طهارت وی را متعذر بود. ساعتی روی درقبله بنشیند، و به ذکر و دعا مشغول باشد. پس در جملهٔ قیام کنندگان نبشته شود، به رحمت حق تعالی و فضل او. و در اثر آمده است: صل من اللیل ولو قدر حلب شاةٍ. ای، شب نماز گزار، اگرچه مقدار دوشیدن گوسفندی بود. و این طریق‌های قسمت است، و مرید برای خود اختیار کند، آنچه بروی ۱۵ آسان‌تر باشد. و چون قیام میانهٔ شب بروی متعذر شود نباید که احیای مابین‌العشائین، و وردی که پس از نماز خفتن است مهمل گذارد. پس پیشتر از صبح برخیزد تا صبح وی را خفته نیابد. و به هر دو طرف شب قایم بود. و این مرتبهٔ هفتم است. و هرگاه که نظر در مقدار باشد رتبت این مرتبه‌ها به اعتبار درازی وقت و کوتاهی آن بود. و اما مرتبهٔ پنجم و هفتم ۲۰ نظر در مقدار نیست.

پس کار ایشان در تقدم و تأخر براین ترتیب مذکور نباشد، چه هفتم کم از آن نیست که در ششم یاد کردیم، و همچنین پنجم کم از چهارم نیست.

بیان شب‌ها و روزهای فاضل

بدان که شب‌های مخصص به زیادت فضل، که استحباب احیای آن مؤکد است، در سالی پانزده است، نباید که مرید از آن غافل شود، که مواسم خیرات است، و مظان تجارات. و هرگاه که بازرگان از مواسم تجارت غافل شود سود نکند، و هرگاه که مرید از فضایل اوقات ذاهل بود، منجح نباشد. [۴۵۷] و از این شب ها شش در ماه رمضان است، و پنج آن وترهای عشر آخر است[1]. چه شب قدر در آن طلبیده شود. و شب هفدهم ماه رمضان، که بامداد آن یوم الفرقان بود: یوم التقی الجمعان. و واقعهٔ بدر در او بود، و ابن الزبیر گفت که: آن شب قدر است.

و أما نُهِ دیگر: شب اول ماه محرم است، و شب عاشورا، و اول شب رجب، و شب نیمهٔ آن، وشب بیست وهفتم از آن ـ و آن شب معراج است ـ ودر او نمازی مأثور است. و پیغامبر ـ علیه السلام ـ گفته است: للعامل فی هذه اللیلة حسنات مائة سنة فمن صلّیٰ فیها اثنتی عشرة رکعة یقرأ فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة من القرآن و تشهد فی کل رکعتین ویسلم فی آخرهن ثم یقول: سبحان الله والحمد لله و لاإلٰه إلا الله و الله أکبر مائة مرة ویستغفرالله مائة مرة ویصلی علی النبی مائة مرة و یدعوا لنفسه ماشاء من أمر دنیاه وآخرته ویصبح صائما، فان الله یستجیب دعاءه کله و الا ان ید عوفی معصیة. ای، کار کننده را در این شب حسنات صدساله باشد، و هر که در آن دوازده رکعت نماز گزارد، در هر رکعتی فاتحه و سورتی از قرآن، و در هر دو رکعتی تشهد بخواند، و سلام در آخر آن، پس صد بار «سبحان الله والحمدلله و لا إلٰه إلا الله و الله أکبر»، بگوید. و صد بار استغفار کند، و صدبار بر پیغامبر ـ علیه السلام ـ درود دهد، و برای

---

۱ ـ یعنی شب‌های فرد مانند: ۲۱ و ۲۳ و ۲۵ و ۲۷ و ۲۹ ماه رمضان.

خود آنچه خواهد ازکارهای دنیا و آخرت دعا گوید ، و با مداد آن صایم باشد ، حق تعالی کل دعای او مستجاب کند ، مگر آنکه در معصیتی بود .

و اما در شب نیمهٔ شعبان صد رکعت است ، در هر رکعتی بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص ده بار، وسلف آن را نگذاشتندی چنانکه در نماز تطوع آورده‌ایم و شب‌عرفه، ودوشب عید: پیغامبر ـعلیه‌الصلاة والسلام‌ـ گفت : من احیا لیلتی العیدلم یمت قلبه‌یوم‌تموت القلوب.ای، هر که شب عید زنده دارد ، دل وی نمیرد ، روزی که دل‌ها بمیرند .

و اما روزهای‌فاضل، نوزده است، که‌مواصلت‌وردها در آن‌مستحب است . روز عرفه * و عاشورا * و بیست‌وهفتم رجب ـ که‌آن راشرفی‌عظیم است ، پیغامبر ـعلیه‌الصلاة والسلام ـ گفت :مَن صام یومَ سبعة وعشرین من رجب‌کتب الله له صیام ستّین شهراً.ای، هر که روز بیست‌وهفتم‌ماه رجب روزه دارد، خدای ـعزوجل‌ـ ثواب روزهٔ شصت ماه برای وی ثبت‌کند، و در این روز جبرئیل ـعلیه‌السلام‌ـ رسالت به پیغامبرـعلیه‌السلام‌ـ آورد* و روز هفدهم ماه رمضان ، که واقعهٔ بدر درآن بود * و رور نیمهٔ شعبان* و روزآدینه * ودو روزعید * وایام‌معلومات،وآن ده روزاند ازذی‌الحجه* و روزهای معدودات ، و آن ایام التشریق است .

وانس روایت کرد که پیغامبر ـصلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم‌ـ گفت : إذا سلم یوم الجمعة سلمت الایام ، و إذا سلم رمضان ، سلمت السنة . ای ، چون روز آدینه سلیم ماند ، همه روزها سلیم ماند ، وچون ماه‌رمضان سلیم باشد ، همهٔ سال سلیم باشد . و بعضی عارفان گفته‌اند : من أخذ مهنأه فی الأیام الخمسة فی الدنیالم ینل مهنأه فی‌الآخرة[۴۵۸] و به این‌پنج روز : دو روز عیدین ، و آدینه ، وعرفه ، و عاشورا ، را خواسته است . و روز پنجشنبه و دوشنبه ، که عمل‌ها در آن به حضرت خدای ـ عزوجل‌ـ برند

از فواضل روزهـای هفته‌اند . وفضایل ماه‌ها و روزها، برای روزه داشتن در «کتاب صوم» یاد کردیم . پس به اعادت آن حاجت نیست .

***

و این آخر کتاب «اوراد» است، و به

اتمام آن « ربع عبادات » تمام

شد . والحمدلله وحده

و الصلاة علی محمد

وآله وصحبه

اجمعین

و

سلم تسلیما

۵

پایان ربع عبادات از ترجمهٔ فارسی احیاء علوم دین.
در پی این ربع، سه ربع دیگر بخواهد آمد که عبارتند از:
معاملات ، مهلکات، منجیات

حسین ـ خدیوجم

یکشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۵۲ = ۱۱ ـ اوت ۱۹۷۳

فهرست عمومی اعلام

بخش نخست از: «ربع عبادات»

کتاب‌های

علم ❁ قواعد عقاید ❁ طهارت


UNIVERSITY OF KASHMIR

فهرست اعلام جلد اول*

*- درمقدمهٔ نخستین مجلدازاین کتاب یادآور شدم که: «اگر عمری باشد در پایان چاپ آخرین مجلد این ترجمه برای همهٔ کتاب انواع فهرستها ترتیب خواهم داد.» اما چون چاپ «ربع عبادات» به پایان نزدیك شد - به سبب فراوانی لغات وترکیبات واصطلاحات این‌متن- بهتر دیدم که فهرست اعلام «تاریخی وجغرافیایی و نام کتاب‌»های یادشده در هر ربع را جداگانه در پایان همان ربع قرار دهم تا استفادهٔ از کتاب برای پژوهشگران آسان‌تر شود، وآخرین فهرست، که تنها شامل لغات و ترکیبات می‌شود، به‌صورت واژه نامه‌ای مستقل درآید. البته در این ربع به‌سبب مستقل بودن شمارهٔ صفحات مجلداول ودوم، نخست فهرست اعلام جلد اول می‌آید، و پس از آن فهرست جلد دوم. نکتهٔ دیگر آنکه برخی خطاهای چاپی متن دراین فهرست اصلاح شد، ودر برابر نام پیامبران (ع) گذاشتیم، و(ح) نشانهٔ حاشیه است. (خدیوجم)

۱– چون در نسخهٔ بریتانیا، که اساس چاپ ربع عبادات بوده است، کنیهٔ «ابو» بیشتر بی الف، یعنی «بو» نوشته شده، در این فهرست نیز اینگونه کنیه‌ها زیر حرف «ب» جای گرفت.

«ب»

«ت»

«ث»

«ج»

«چ»

«ح»

۱– در نسخه‌های متعدد ترجمهٔ فارسی «شیبه» آمده است که درست نیست ، ولی در بیشتر چاپ‌های متن عربی و اتحاف السادة مرتضی زبیدی «شعبه» ثبت شده.

فهرست عمومی اعلام

بخش دوم از : «ربع عبادات»

کتاب‌های

نماز ❁ زکات ❁ روزه ❁ حج ❁ اسرار قرآن ❁
ذکرها و دعاها ❁ ترتیب وردها

فهرست اعلام جلد دوم

«ب»

«ت»

«ث»

«ج»

«ف»

«ق»

«ك»

۱- مرتضی زبیدی در مورد این اسم چنین نوشته است: یسیرة : بضم الیاء التحتیة و فتح السین المهملة،مصغرة - و یقال انها بالهمزة بدل الیاء - ذکروها فی الصحابة و کنوها ام‌یاسر، و قال بعضهم : یسیرة بنت یاسر،والاکثرلم یذکروا اسم أبیها . و ذکر بعضهم أنها أنصاریة ، و الصحیح انهامن المهاجرین (اتحاف السادة ، ج ۵ ، ص ۱۷)

اعتذار

مواردی چند در اعراب گذاری (= مشکول کردن) کلمات و نشانه‌های وصل وقطع جمله‌ها ـ بر اثر شتابزدگی مصحح یا شکستگی حروف ـ خطای چاپی رخ نموده که امید است به لطف خوانندهٔ باریک بین اصلاح شود.

صورت صحیح دیگر خطاهای این چاپ جداگانه تهیه شده ولای صفحات کتاب گذاشته خواهد شد، اگر لای کتاب نبود لطفاً از بنیاد فرهنگ ایران بخواهید.